تاریخ زرتشتیان

پس از ساسانیان

نگارنده و گردآورنده

رشید شهمردان

تهران

فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

چاپ راستی

بروانشادی فروهر تابناک انوشه روان ارباب رستم گیو

بانی بنیاد رستم گیو که دهشهایش بیشمار و همهٔ داراییهای او را فرا گرفته



و به تندرستی بانوی ارجمندش مروارید گیو

که همواره در سفر و حضر یار دمساز و در کارهای دهشی با او همیاری داشته است

مندرجات

پیشگفتار

بنام خداوند یکتا

نِمُوا هورَهِ مزدااُ درود وستایش به اشوزرتشت اسپنتمان، کهن وخشورجهان و گروه پیمبران وسروشا ورزان ومسمغانان وگروه مغان ودلپتان وروشندلان ورادمردان ورادزنان وسیوشانسها وسودرسانان وآزادی بخشایان وراستی پویان وراستی‌خواهان وراهنمایان جهانیان آنانکه ازجهان رفته اند وآنانکه زنده اند وآنانکه بجهان خواهند آمد.

اما بعد چنین گوید این باشنده هندوستان نگارنده وگردآورنده این برگهای تاریخی زرتشتیان که در ۳۵ سال پیش اندیشه فراهم آوردن تاریخ زرتشتیان پس از پایان خاندان ساسانیان مرا فرا گرفت . بجستجو ومطالعه پرداختم . مآخذ ونوشته های چاپی وخطی پیشینیان را بدیده تحقیق نگریستم ویادداشتها برداشتم اما مطالب اندک یافتم .ازدانایان،دبیران وآموزگاران گروه درایران، درمورد کارنامه فرزانگان در گذشته ی خودمان استمداد جستم لیکن دست یاری بجز چند نفر بسویم دراز نشد بلکه یکی ازآنان دردوره سوم مجله هوخت درپیرو اصلاح سهوی درگفتار مرا بسخریه گرفت وسراسر نامه خود بمجله هوخت که مربوط باصلاح سهوم که بانگیزه عدم مراجع وتنها ازشنیدن اخبار شفاهی بوقوع پیوسته بود با علامت استهزا وتعجب پر کرده بود . چون نظرم بفراهم آوردن تاریخ ویاد بزرگان گروه بود ازمیدان بدر نرفتم ودنباله کار خویش را گرفتم تا اینکه کمتر از نیم قرن میگذرد ، با مسافرتهای بسیار وتحقیقات محلی توان گرد آوردن مطالب بیشماری بدست آوردم . لیکن کار بپایان نرسیده ولی عمر بپایان سیر نزولی خویش نزدیک شده است . امیدوارم جوانان دانشمند گروه ، که بخواست اهورا مزدا شماره آنها روزافزون است دررفع نقایص آن اهتمام ورزند .

طی دوران بررسی وپژوهش درگوشه کتابخانهای هند بصورتی ازکتابها ئی برخوردم که نویسندگان آن زرتشتی بوده اند . صورت کتب نامبرده را کتبی که بنظر نگارنده نرسیده دربرگهای این کتاب آورده ام وعنوان بسا کتابهای دیگر نیز درصفحات ۲۱۳–۲۲۷ فرزانگان زرتشتی نوشته نگارنده ضبط شده است . درکتاب نامبرده وصفحات مذکور درمورد نقش شارستان چهار چمن نوشته فرزانه بهرام فرهاد گفتگوئی داشته ام . درکتابخانه خورشیدجی

رستم‌جی‌کاما دربمبئی بکتاب خطی شارستان بنشانی (R72) برخوردم‌کـه‌کـا تـب اسفندیار بن رتن جی‌بن‌منوچهرشاه‌بن دهنجی شاه‌بن پدمشاه‌درسال ۱۱۷۸ یزدگردی‌در خاتمه‌کتاب چنین آورده

" وسبب ناقص ماندن این کتاب (شارستان چهارچمن) آنست که‌بیان کرده‌میش که‌فشوم‌خانی وگروشمان مکانی دستورکاوس بن رستم‌سنجانا عرف میرزا خسروبیک چون بطرف شاهجهان آباد‌بمصحوب فرزندان وقبایل نیکساعتخان تشریف شریف ارزانی داشته‌بودندوچندی ازصاحبان بخصوص گروشمان مکانی دستوران دستورکاوس منجم‌بن فریدون جی فرمایش کتابهای چندبطرف شاهجهان آبادبمیرزا مذکورفرستاده‌بودامـا وقت نیافته‌ومدت مدیدبرا وگذشته‌وبعدازآمدن نیکساعتخان ببندرمبارک سورت باز اتفاق شاهجهان آبادبمیرزای مذکورافتادودربازارچوک شاهجهان آبـاددرمیان کتابهای دیگراین کتاب شارستان چهارچمن بنظردرآمده‌وبقیمت چهارروپیه‌خریدکرد اما آن کتاب درخزانه‌پادشاهی بمهرشاهی مزین شده‌بودومیرزای مرحوم‌مذکورمیان مغلیه‌وغیره‌حسن وقبح شریعت اسلام‌ازاین کتاب وانموده‌بیان میکردتاخیربشریعت پناهی قاضی القضات شاهجهان آباد‌رسیدآن حضرت میرزای مرحوم‌مذکوررا طلب داشته دعوی نمودکه‌این کتاب ازکتابخانه‌من دزدیده‌رفته‌است دراین باب جهدبسیارشد و آخرالامرچندکسان میان آمده‌مقررنمودندکه‌نقل آن رابمیرزای مذکوربدهندچون کـه بهشت بهره‌میرزا خسروبیک برای مراجعت نمودن ببندرمبارک سورت مستعجل بودازاین سبب ناقص ماندوجای دیگراین کتاب بنظردرنیامده‌مگرکسی درشاهجهان آبادویا در اگره‌ویا درلاهورتلاش نمایدمقرردرآنجا بوده‌باشدچراکه‌آن صاحبان دین آبادیـان و شاگردان حضرت ذوالعلوم‌آذرکیوان درآنجانب ربط سیرداشته‌اندالبته‌که‌بهم‌میرسدو کتاب چهارچمن بصحت انجامدچونکه‌این کمترین کاتب رابسمع رسیده‌بودتحریریافت

بازدرکتاب خطی دیگردرهمان کتابخانه‌کاما دربمبئی بنشانی(R 84) چنیـن آمده" تواریخ شیدآیین، جمشاسپ نامه ، آیین خسروی، آیین بهمنی، باستان نامه تواریخ یزدانیان این شش کتابها راکه‌برمدت هفتصد نهصدسال موبدان وهیربـدان کامل متقدمین تصنیف نموده‌بودندحضرت عرش آشیانی جلال الدین محمداکبربادشاه غازی بخواهش تمام ازولایت ایران طلب نمود. نقل ازمکتوب ایران"

کتاب مهم‌دیگری داستان ادرسه میباشدکه‌بگفته‌صاحب دبستان المذاهب تذکره عارفان وصاحبدلان وبزرگان زرتشتی است وکتاب دیگربنام بزمگاه‌نوشته‌موبدخوشی هراتی که‌آنهم‌کارنامه‌صاحبدلان وخدارسیدگان زرتشتی است وگلستان دانش تالیف آذرپژوه‌بن آذرآئین بن کستهم‌که‌درموردبزرگان باستان گفتگومیکند. کتابهـای مذکوردرچهارصدسال پیش موجودبوده‌وفرزانه‌بهرام‌فرهادصاحب شارستان چهارچمن و موبدکیخسروپوردستورآذرکیوان صاحب دبستان المذاهب ازآنها نقل قول یـاذکـر

مینمایند. مطلب دیگری که‌ذکرآنخالی‌ازفایده‌نیست پادشاهان گورگانی هندیـا پادشاهان مغول بویژه‌اکبرشاه، همایون وشاهجهان طالب کتابهائی بوده‌اندکـه بوسیله‌زرتشتیان نوشته‌شده‌بودوآنها رادرکتابخانهای خودنگهداری میکـردنـد و چنانکه‌دربالاذکرشدشارستان چهارچمن که‌درشاهجهان آبادبوسیله‌میرزا خسروبیـک خریداری شده‌بودمهرکتابخانه‌شاهی راداشته‌است وفرزانه‌بهرام‌فرهادکتاب مذکـور رادرهندبرای اطلاع موبدکیخسروفرزندمرشدوپیرخویش دستورآذرکیوان بنگـارش درآورده‌بود.

برای یافتن کتابهای نامبرده‌که‌دربالا شرح داده‌شدباکمک مالی‌انجمن پارسی پنچایت بمبئی همه‌کتابخانهای ملی ودولتی وشخصی هندوستان راتاآنجائیکه‌اطلاع داشتم‌درنوردیدم‌لیکن نشانی ازآنها نیافتم. یکی‌ازاستادان دانشگاه‌الـه‌آبادهند اظهارداشت تجسس خودرابایستی هفتادسال پیش قبل ازتقسیم‌هندآغازکرده‌باشـم. زیرادرآن دوره‌هرج ومرج کتابهای بیشمارخطی وچاپی نایاب نابودشدوطعمه‌آتش گردید. طی مسافرت خویش بدهلی جویای کتابخانه‌قاضی القضات شاهجهـان آبـاد گردیدم‌تاشایدشارستان چهارچمن کامل راکه‌ازمیرزا خسروبیک غصب کرده‌بودبـدست آرم‌ا ماگفتندکتابخانه‌اوبکتابخانه‌مسجدجامع‌دهلی منتقل گشته‌است. بدانجاروی آوردم‌امام‌مسجداظهارداشت هفت ماه‌پیش یکی‌ازروپائیان همه‌کتابهای کتابخـانه مسجدرابابهائی گزاف خریداری کرده‌وباخودبرده‌است ازاسم‌خریداروشهرش جـویـا گشتم‌گفت ازاسم‌وعنوان وملیتش بی‌اطلاع میباشد.

ضمن پژوهش ومطالعات بنگارش‌فرزانگان زرتشتی وپرستشگاه‌زرتشتیان‌پرداختم بسیاری ازرویدادهای تاریخی رادرآن دوکتاب که‌شایدزندگی‌ا م‌بپایان رسد،هرچند خارج ازموضوع بوده‌گنجانده‌ام‌تاازخطرفراموشی درامان باشد. دکترریچاردفـرای ایرانشناس مشهورآمریکائی که‌سالهادرایران درموسسه‌آسیائی دانشگاه‌پهلوی شیراز سمت استادی داشت ، هنگام ورودبه‌بمبئی وایرادسخنرانیهائی درتالار کتابخـانه کاماچون کتاب فرزانگان زرتشتی بنظرش رسیدنگارنده‌رابمسافرت بایران وادامـه تحقیقات وپژوهشهای محلی تشویق نمود.

دردوران پژوهش ومطالعات دردهلی اطلاع یافتم‌حدودهشت هزارجلدکتب خطـی فارسی ازکتابخانه‌شاهان مغول که‌درقلعه‌سرخ دهلی موجودبوده‌یکسال پس ازانقلاب ۱۸۵۷هندکه‌انگلیسهاآن راشورش مینامندبلندن منتقل گردیده‌وفهرست آن تاکنـون بچاپ نرسیده‌است. خبردیگراینکه‌نادرشاه افشارپس ازحمله‌بهندوورودباپیـروزی بدهلی شصت هزارجلدکتب کتابخانه‌پادشاهی هندجمع کرده‌همایون واکبرشاه‌گورگانی راباانضمام‌تخت طاوس وغنایم‌هنگفت دیگرباخودبایران برده‌است. گفتاردکترفرای

مبنی بر تحقیقات محلی در ایران و امید یافتن کتب گمشده خویش که روشنی افکن بر تاریخ زرتشتیان میباشد در بین کتب کتابخانه پادشاهان گورگانی هند، در ایران یا لندن موجب شد که در سال ۱۳۳۴ یزدگردی برای ادامه کار خود در خارج از هند تلاش نمایم. لیکن بسبب ناتوانی مالی، بودجه عزیمت خویش را که در آن زمان بالغ بر ۲۵ هزار تومان میگشت از کجا تهیه کنم؟

اندیشه‌ام با نجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی کشید که چند سال جلوتر بواسطه پژوهشهای تاریخی‌ام و گواهی و توضیح نگارنده در دادگاه در دعوای دادگستری بمبئی پیروز گشته بودند، از آنها برای ادامه پژوهش تاریخی استمداد جویم که با وجود داشتن بودجه ویژه‌ای به پیشنهادم پاسخ منفی دادند.

لیکن گشایش کار از اهورامزداست. از اتفاقات روزگار رادمرد خیراندیش آقای فریدون فلفلی فرزند رستم جمشید خدارحم جاوید نرسی‌آبادی بنیانگزار و مدیر عامل شرکت سپنتا به بمبئی وارد و در همان روز اول ورود در خیابان به نگارنده برخورد و اظهار داشت مدتهاست در ایران منتظر ورودم میباشند علت تاخیر چیست؟ پاسخ دادم عدم بودجه کافی مرا از حرکت و ادامه پژوهشهایم باز داشته است. فرمودند هر قدر از بودجه کسر باشد بهنگام ورودت بایران میپردازم. بزودی حرکت کن و کار خود را ادامه ده. روز بعد به هوتلی که اقامت داشت رفته پس از اظهار سپاس از همت والایش گفتم شاید از این مسافرت پژوهشی آنچه منظور است بدست نیاید و هزینه و تلاشها بهدر برود. با خنده که عادت اوست فرمودند با کوشش خویش وجدانمان شرمنده نخواهد بود و چنین اندیشه‌ای بخود راه ندهم. در اینجا باید تذکر دهم کتاب حاضر و نوشته‌هائی که پیش از این در ایران نگاشته‌ام نتیجه مساعدت و یاوری این رادمرد خیراندیش میباشد که در مواقع لزوم از همراهی خود دریغ نفرموده‌اند. اهورامزدا او و خانواده‌اش را همواره در پناه خویش از هرگونه رنج و اندوه مصون داراد.

اما در مورد تجسس کتابهای گمشده، هنگام ورود بایران به همه کتابخانهای کشور سر زدم و نشانی از آن نیافتم. بکتابخانه سلطنتی مراجعه نمودم با امید اینکه شاید کتابهای پادشاهان گورگانی هند را در آنجا بیابم. متاسفانه از ۶۰ هزار کتابی که نادرشاه با خود بایران آورد فقط سه هزار کتاب در کتابخانه سلطنتی موجود بود. بقیه بوسیله شاهزادگان قاجار بیغما رفته و برخی از آن با مهر شاهزادگان در کتابخانهای فرانسه و انگلستان و بقیه اگر نابود نشده باشد در کتابخانهای اشخاص باستراحت مشغولند. در کتابخانهای شهرهای افغانستان، ترکیه و انگلستان نیز اثری از آنها پیدا نشد. در کتابخانه ایندیا آفیس لندن جویای هشت هزار کتب فارسی قلعه سرخ دهلی گردیدم که در بالا از آن صحبت شد. کتابهای مذکور بظن قریب بیقین باید پس از پادشاهی اورنگ زیب جمع شده باشد.

کتابدار اظهار داشت پس از ۱۲۳ سال مشغول تهیه فهرست آن میباشند. چون اصرار بدیدن آن داشتم صورت کتابهای مذکور را آورد، لیکن اسم گمشده خود که روشنی بر تاریخ زرتشتیان روزگار گذشته میافکند در آن نبود. باندیشه فرو رفتم و با خود گفتم طی چند سده هوای مرطوب هند و دوران چندین هرج و مرج و پیکارهای منطقه‌ای در آن کشور بزرگ و جنگ هندو و مسلمانان که خانمان یکدیگر را در آتش قهر میسوزاندند. کتب معدود خطی ما که شاید چند نسخه بیش نبوده باحتمال قوی راه نیستی را پیموده باشد.

نگفته نگذارم با انتشار مجله هوخت در تهران گفتارهائی از بمبئی بعنوان گوشه‌ای از تاریخ برای اطلاع همکیشان و حفظ از دستبرد روزگار برای درج بآن مجله میفرستادم. اینک که به تهیه تاریخ زرتشتیان اقدام نمودم با سپاس فراوان از صاحب امتیاز و سردبیر مجله گفتارهای پراکنده مذکور را هم در این کتاب ضم نمودم.

در پایان گفتار از خانم پریوش فریدون سروشیان (خانم سروش) که با دقت تمام در ماشین کردن برگهای کتاب رنج برده‌اند و خانم مهرانگیز بهرامشید کتابدار کتابخانه یگانگی که هنگام مراجعه بکتابخانه کمال مساعدت را داشته‌اند و آقای کیخسرو فرود خسرویانی راستی و مالکان چاپخانه راستی که در چاپ و نشر این تاریخ اهتمام نمودند سپاس دلی خود را پیشکش مینمایم. سالمه آسمان ایزد و دیماه ۱۳۴۹ یزدگردی برابر ۳۷۱۸ زرتشتی.

رشید شهمردان

انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین عربستان و پایان دولت پارسیان

شکست ایرانیان از مهاجمین عربستان درپایان دوران خاندان ساسان ننگ بزرگی است که برگهای تاریخ درخشان ایران را لکه‌دار وتیره ساخت. چه بود انگیزه‌ئی که یک ملت متمدن وبزرگی چون ایران ازیکمشت مردم عربستان شکسته ونابود گردید.؟

ایران باستان دردوران تاریخ پرشکوه خود با چنین شکست ننگین روبرو نشده بود مگر درآخر پادشاهی خاندان هخامنش که ازملت متمدنی چون خود وبگفته پارسیان اسکندر گجستک شکست فاحشی دید. ولی آن شکست ازملتی هم برابر ورقیب خود بود نه مردم گرسنه بیابان. شکست ازهرکه باشد خواه ازدشمن بزرگ یا کوچک ننگین واندوهگین میباشد. رویدادهای زیادی درصفحات تاریخ جهان ثبت است که ملتهای بزرگ بدست ملتهای کوچک نابودگشته‌اند وخاندان بزرگ وتوانا بدست مردمان بینوا وناتوان اسیروبرده شده‌اند.

با کشته‌شدن یزدگردسوم وپایان یافتن پادشاهی ساسانیان گردننگ بزرگی بر سروروی ایرانیان پاشیده‌شد. پاک کردن این گردننگ امکان پذیرنیست ولی باید دید انگیزه‌های آن شکست چه‌بودتا درآینده ازتکرارآن خودداری گرددوباشدکه‌گروه ایرانی وپارسی مانندگذشته‌با دسیسه‌ودوروئی درشالوده‌زندگانی اجتماعی وسیاسی خودخلل واردنیاورند.

تازیان درپیشرفت وپیروزیهای خودچنانکه‌مشهوراست معجزه‌وکراماتی نشان ندادند، بلکه‌بدبختیهائی چندگروه‌ایرانیان را پایمال ستم واعراب را بسروسامان رسانید. سایه‌شوم بختیهائی که‌بایران رسیداگرکرانه‌ممالک دیگررا تیره‌میساخت ازدشمنانی کمترازاعراب نیزنابودوبربادمیگشتند.

ابن خلدون تاریخ نویس عرب درکتاب خویش المقدمه تحت عنوان "جایهائیکه عرب گرفت بزودی خراب شد." مینویسد "عرب ملتی است وحشی. برای پختن خوراک ودرست کردن اجاق سنگ لازم دارد. دیوار بنائی‌را خراب میکندتا سنگ را ازآن بردارد. چوب برای برپا کردن خیمه‌لازم دارد سقف‌بنا را میشکندوچوب ازآنجا برمیدارد. بعلاوه‌عرب خوی غارتگری دارد ودارائی مردم را میچاپدوحدی‌را برای تاراج وربودن مال مردم قائل نیست. قابل توجه‌است چگونه‌تمدن شهرهائی که‌عرب فتح نموده‌ازبین رفت وجمعیت شهرها تقلیل یافت بلکه‌نابودشد. حتی خاک آن شهرها هم تغییرماهیت داد. تمدن ایران درعراق عرب نیست گردیدوهمینطوراست حال سوریه معاصر."

حمله‌ناجوانمردانه‌صدام جبارعراقی وسربازان عرب اودرپیکارتحمیلی با ایران امروزودسترسی به‌بندرخرمشهروغارت کالاهای بازرگانی مردم درانبارهای

گمرک، راستی گفتار ابن خلدون را ثابت میکند. ایرانشناس نامور استاد کریستنسن در تاییدگفته‌ابن خلدون درکتاب وضع ملت ودولت ودربار دوره‌شاهنشاهی ساسانیان ترجمه‌مجتبی‌مینوی گوید "دراواخر زمن‌شاهنشاهی ساسانیان مرکزکلیه‌فروشکوه‌داستانی دربار خسروان مخصوصا" کاخ تیسپون شده‌بودکه‌امروزطاق کسری نامیده‌میشود ازاین فقط قصرا پدانه‌یعنی‌تالاربارآن باوجوداصرارخلفای عباسی درتباه‌کردن کلیه‌آثار ظریف‌وصنعتی ایران هنوزبا دیوارهای سترک خویش دربیابان برپاست."

ازگفته‌بالا، قول تاریخ نویس عرب واستاد کریستنسن میتوان قضاوت نمودوحدس زدکه‌ازپیروزی مهاجمین عربستان چه‌اندازه‌خرابی وخسارت بایران رسید. پارسیان دین خود، فرهنگ وادب‌خود، تمدن خود، کتابهای دینی خودوکتابخانهای بزرگ پزشکی وعلمی خودرا بتوسط ناراضیان مغرض نابودیافتند. سدها وکوشکهای زیبا وشهرهای خرم وآبادویران وخشک گشت وباشندگان آن کشته‌یا فراری شدند.

اینست انگیزه‌های شومی که‌ایران را بشکست ومهاجمین عربستان را بسروسامان رسانید:

ناخشنودی سپاهیان وبزرگان.

کشتارهرمزد، بزرگان وسرداران ومردمانی راکه‌طرف توجه‌پدرش انوشیروان بودند.

سرکشی بهرام چوبین درپایان پادشاهی هرمزدوجنگ خانمان براندازاوباخسرو پرویز.

پیکاردامنه‌داربارومیان وتباهی هردوکشور.

نیرومندی، خودپسندی، خودخواهی وسرکشی سرداران وخواب‌وخیال آنها برپادشاهی وتاسیس سلسله‌بنام خود.

رشک، کین ودوروئی بین سپهبدان، سرداران وبزرگان.

بی‌آرامی وآشوب‌بین‌کارگران وکشاورزان بواسطه آموزشهای مزدک وپیروی آنها ازهرسرکشی برای رسیدن بآزادی.

کشتاردستجمعی شاهزادگان، سرداران وبزرگان بوسیله‌شیرویه.

طغیان دوروددجله‌وفرات باهم.

بروزبیماری وباوطاعون.

پادشاهی ۱۱ نفرزن ومردوکودک درمدت چهاریاپنجسال.

انتقام خاندان آل منذربوسیله‌قبیله‌بنی لخم بواسطه‌کشته‌شدن نعمان بفرمان خسروپرویز.

پروانه‌اقامت قبیله‌ربیعه‌درعراق بوسیله‌نوشیروان.

بدترازهمه‌جانفشانی مهاجمین برای رسیدن بایران بهشت موعودپرازانواع میوه‌جات وگوشتها وزروسیم ولؤلؤومرجان وحوروغلمان بود.

تخم شوربختیهای نامبرده که منجر به پایان یافتن دولت پارسیان گردید در زمان پادشاهی قباد بر سرزمین ایران پاشیده شد و خسرو پرویز آن را آبیاری نمود و شیرویه در درو کردن آن همت گماشت.

اینک در بیان این انگیزه‌ها بقدر امکان میکوشیم.

قباد —

قباد با همراهی سوخرا سردار با شهامت پارسی بپادشاهی رسید. عربها او را سوفرا نامند و در شاهنامه بنام سرخه هم یاد شده. پادشاه او را طرف توجه قرار داد. رسیدگی بامور کشوری و لشکری را بدست او سپرد. پس از شخص پادشاه بزرگترین مرد ایران بشمار میرفت. رگ رشک رقیبان بجنبید و در برانداختن او هم پیمان شدند. در گوشه و کنار سخنان زهرآگین درباره او بگوش شاهنشاه فرو میخواندند، تا آنکه شاه بدگمان و از او نگران شد ولی از ترس نمیتوانست آشکارا با او مخالفت کند. شاپور سرداری از اهل ری برای آوردن و بند برنهادن او قدم جرئت پیش نهاد. بگفته فردوسی:

همیگفت هرکس که جز تاج شاه ندارد از ایران ز گنج و سپاه
نه فرمانش باشد بچیزی نه رای جهانی شده بنده سوخرای
هر آنکس که بُد رازدار قباد بر او این سخنها همیکرد یاد
که از شهریاری بنامی پسند چرا کردی ای شهریار بلند
ز گنج تو آگنده‌تر گنج اوی بباید گسست از جهان رنج اوی
همه پارسی بنده او شدند بزرگان پرستنده او شدند
ز گفتار بد شد دل کیقباد ز رنجش بدل برنکرد ایچ یاد
ترا بندگانند و سالار، مست که سایند بر چرخ گردنده دست
چو شاپور رازی بجنبد ز جای بدرد دل بدکنش سوخرای
شنید این سخن شاه و نیرو گرفت هنرها بشست از دل آهو گرفت

سوخرا مردی بلندهمت و شاه‌دوست و ایران‌پرست بود. چون نامه شاه را که شاپور برایش برد بخواند خود را تسلیم او کرد. شاپور بند بر او برنهاد و بپایتخت برد. پادشاه خوبیهای سوخرا را فراموش کرد او را بکشت و اموالش را ضبط نمود و فرزندانش از مرز ایران خارج گشتند. کشته شدن سوخرا چون مردی فرزانه و نیک‌منش بود بر بزرگان و مردم پارس گران آمد و از شاه اندیشمند شدند.

در زمان ساسانیان گروه ایرانی دو بخش بودند. بخشی بزرگان توانگر و زمیندار بودند که دهقانان نامیده میشدند. زنها و کنیزان و چاکران زیاد داشتند و همه نوع وسایل آسایش و آرامش برای آنها فراهم بود. بخش دیگر بینوا و ناتوان بودند که بچاکری و خدمتگزاری توانگران و بزرگان با سختی و مرارت زندگی مینمودند. در آن اوان بواسطه

کم آبی خواربار کم شده بود. توانگران و دهقانان گندم و خوردنیها را انبار نموده ببهای گران میفروختند. مزدک بامداد یکی از موبدان بود بطرفداری بینوایان برخاست و اصول برابری، همان اصول کمونیستی امروزی را تعلیم میداد. گرسنگان و بیچارگان بدور او جمع شدند. بزرگان و درباریان و موبدان بسیار نیرومند و با نفوذ بودند و شاه از آنها اندیشه داشت. برای تضعیف نفوذ و نیروی آنها با مزدک همراه گشت. مزدک میگفت چرا یکنفر باید چندین کنیز و چاکر داشته باشد و خوراکهای لذیذ گوناگون بخورد. و دیگری بحال تجرد و سختی و تنگدستی زندگی کند و با شکم گرسنه بخوابد. توانگران باید کنیزان زیاد خود را آزاد کنند و خواربار را از انبار درآورده بین بینوایان ببهای ارزان تقسیم کنند. بگفته فردوسی مزدک به پیشگاه قباد رفت و پرسشهائی نمود و پاسخهائی شنید. مانند:

بدو گفت کانکس که مارش گزید همی از تنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پادزهر گزیده نیابد به تریاک بهر
سزای چنین مرد گوئی که چیست که تریاک دارد درم تنگ نیست
چنین داد پاسخ ورا شهریار که خونیست آن مرد تریاک دار
چنین گفت کای نامور شهریار کسی را که بندی به بند استوار
خورش باز گیرند از او تا بمرد به بیچارگی جان شیرین سپرد
مکافات آنکس که نان داشت اوی مر این بسته را خوار بگذاشت اوی
چه باشد بگوید مگر پادشا که این مرد دانا بد و پارسا
چنین داد پاسخ که مسکین تنش که خونی است ناکرده در گردنش

مزدک پس از شنیدن جواب از بارگاه پادشاهی بیرون میآید و به پیروان و مردم گرسنه و بیچاره میگوید هرجا گندم را به بینید بردارید و اگر بهای عادله خواهند بدهید. مردم عوام و بدبخت و بیچاره بتاراج و چپاول انبارها پرداختند چنانکه نمونه آن را در همین دوره در شهرهای هند می‌بینیم که مردم بازاری چگونه بتاراج و غارت دارائی مردم میپردازند. توانگران از اغتشاش و آشوب کارگران بشاهنشاه شکایت کردند. مزدک را طلبید و چگونگی را پرسید. مزدک بگفته فردوسی چنین جواب داد:

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار
شکم گرسنه چند مردم بمرد که انبار آسوده جانش ببرد
جهان راست باید که باشد بچیز فزونی توانگر حرام است نیز
نباید که باشد کسی بر فزود توانگر بود تار و درویش پود

پادشاه را گفتار مزدک خوش آمد و توانگران انباردار را براند. دلش میخواست رعایا کارگران و کشاورزان در زحمت نباشند و بروشی از نفوذ زیاد موبدان و بزرگان و دهقانان بکاهد زیرا شاه از آنها اندیشمند بود. بزرگان و موبدان از شاه سخت برنجیدند و دسیسه کرده شتند. برسرش ریختند و او را گرفته در زندان فراموشی بند برنهادند و جاماسب را بپادشاهی بردا

ایرانشناس نامور آرتور کریستنسن درمورد نفوذ موبدان گوید (وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان تألیف آرتور کریستنسن ترجمه مجتبی مینوی ص ۵۲ - ۹۵) " عزل و نصب عمال دینی بیشک با موبدان بود. از طرف دیگر قریب بیقین است که خود او شاه را معین میکرده است. وی بتاسیس انجمنهائی برای فحص عقاید و شکنجه بددینان مخصوصا" درخطه هائی که در مخالفت با دین جماعت، قیام شدید میشود مساعدت میکرده. درهر موردی که پای دین درمیانست وی مشاور شاه هست یا باید باشد و عموما" از لحاظ اینکه رهبر اخلاقی و مرشد و مدبر روحانی شاه اوست و میتواند نفوذ عظیمی درکلیه امور مملکت بکار برد.

آگاثیاس میگوید، "مغان اقتدار روحانی داشتند. دولت، ایشان را حاکم بر جان و مال و عرض مردم کرده بود. اجرای عقد ازدواج و صحت اطلاق عنوان حلال زادگی و صدق تملک و سایر حقوق دردست قدرت ایشان بود. تطهیر کسان از ننگ بیدینی و ارتکاب گناه باختیار ایشان بود. همه این حقوق باعث نفوذ کامل ایشان شده بود. اما مایهٔ نفوذ ایشان تنها همین ها نبود بلکه ایشان زمینداران نیز بودند و عایدات کثیری از ممر دیات و غرامات شرعی داشتند و اموالی بعنوان رد مظالم و نذور و هدایا و وقف و حبس حاصل میکردند و این همه به نفوذ و عظمت مقام ایشان کمک میکرد. از این گذشته استقلال بسیار وسیعی هم داشتند بلکه اگر بگفته آمیانوس که "مغان برموجب شرایع و قوانین مخصوص بخود میزیستند" بتوان اعتماد کرد باید گفت که ایشان در قلب دولت ایران، دولت دیگری ایجاد کرده بودند"

در دوران پادشاهی قباد بزرگان ایران دودسته شده بودند دسته‌ئی طرفدار شاه بودند و سردستهٔ آنها سیاوش نام داشت. دسته دیگر برخلاف او و موبدان نیز با این دسته همراه بودند بزرگ آنها گشنسبداد بود چون این دسته نیرومند بودند قباد را از تخت بزیر کشیدند.

جاماسب نتوانست از پیشرفت نفوذ مزدک جلوگیری بعمل آرد. بزرگان نیز که قباد را به پیروی مزدک متهم کرده بودند از جلوگیری مردم و بیداری آنها ناتوان گشتند. اراده آنها فقط دشمنی با قباد بود که میخواست از نفوذ آنها بکاهد و بکارگران و کشاورزان استراحت و آسایش بدهد. قباد با کمک طرفداران خود از زندان بگریخت و بهیاتله پناه برد و از آنها استعانت جسته لشکر بایران کشید. در این گیرودار جاماسب بمرد و قباد بدون پیکار دوباره پادشاه شد. دوست و دشمن خود را بشناخت و چاره‌جوئی نمود. گشنسبداد را بکشت و سیاوش را گرامی داشت و بزرگترین مقام لشکری او را سپرد.

قباد از نفاق و دوروئی سرداران و بزرگان کشور باخبر بود میخواست سومین فرزند خود انوشیروان را جانشین سازد که باو اطمینان داشت و موبدان هم طرفدار او بودند زیرا او با مزدک و مزدکیان مخالف بود بنا براین در وصیت نامه‌ئی که مخفیانه نوشته و بموبدان موبد سپرده بود او را بسلطنت نامزد نموده بود. پسر بزرگ قباد کاوس نام داشت و طرفدار مزدک بود دسته کارگران و پیروان مزدک و یا آشوب طلبان او را بپادشاهی میخواستند. دسته‌ئی از

بزرگان و سرداران لشکر منجمله اسپهبد خالوی انوشیروان خواهان پادشاهی زم بودند که فرزند دوم قباد و در جنگها و پیکارها عدیم المثال و یک چشم خود را از دست داده بود. چون ناقص العضو نمیتواند بپادشاهی رسد قرار بر آن دادند که فرزند او را بنام قباد پادشاه سازند و زم بعنوان نایب السلطنه صاحب اقتدار باشد. نیرو و نفوذ دسته موبدان بیشتر بود پس از مرگ قباد انوشیروان را بر اریکه شاهنشاهی بنشاندند.

انوشیروان -

انوشیروان پس از تاجگذاری سیاوش را که فرمانده کل لشکر و طرف توجه پدر و متهم بمزدکی بود بقتل رسانید. سپس مزدک و گروهی از مزدکیان را برانداخت بقیه مزدکیان خود را پنهان و بزیر پرده رفتند. پادشاه پس از ختم کار مزدکیان برسیدگی کار مخالفان خود پرداخت. بسیاری از بزرگان دربار چون باطنا" یا ظاهرا" بگفته صاحب ایراننامه بمانوی یا مزدکی متمایل و مخالف شاه محسوب میشدند آنها را نیز بقولی چهل نفر و بقولی ۱۵ نفر بدیار عدم فرستاد. منجمله اسپهبد خالوی خود پادشاه که طرفدار سلطنت قباد برادرزاده او بود با برادران خویش کاوس و زم را نیز بکشت. قباد قبلا فرار کرده بروم پناهنده شد و بفرزندخواندگی امپراتور روم درآمد. بعدها همین قباد بسرداری اسیران ایرانی که در روم گرفتار بودند در مرزهای مغربی روم برای امپراتور روم مبارزه و پیکار مینمود.

پادشاهی انوشیروان مانند پادشاهی مهرداد اشکانی با کشتن اعضای خانواده شاهنشاهی آغاز گشت. کاری را که او شروع نمود بدست شیرویه پسر خسرو پرویز بآخر رسید. کلیه افراد خانواده سلطنتی کشته شدند. آن پادشاه خونخوار متولد از مادر عیسوی دودمان ساسان را برانداخت و ایران را بقهقرا و شکست سوق داد.

انوشیروان برای آسایش مردم و آرامش کشور بکوشید تا نفوذ آموزشهای مزدک از بین برود. ولی در تحکیم شالوده عظمت و نیروی خویش بیشتر فعالیت بخرج داد. اصول تعلیمات مزدک برخلاف رویه جاه طلبی او بود و کارگران و مردم را باغتشاش و آشوب راهنمائی میکرد بنا براین او را برانداخت و پیروانش را بکشت.

پادشاه جاه طلب و نیرومند و خودخواه، بزرگان و درباریان و سرداران لشکر، پول پرست و حریص و موبدان متعصب و خودپرست بودند. بنا براین کشمکش بین بانوایان و بینوایان چندی درزیر پرده مخفی و تخمی را که مزدک در دل مردمان کاشته بود در حال نمو بماند و بوقت خود هنگام ضعف پادشاهان بارور گردید و ایران و پارسیان را خرد و له نمود و یکی از انگیزه ها شکست ایران و پایان دولت پارسیان و اضمحلال سلسله ساسانیان گشت.

قانون نظامی ایران بسیار سخت و گاهی از اوقات سرداران و سپاه شکست خورده بجان ایمن نبودند. رفتار انوشیروان با آذرث فرمانده سپاهی که در روم میجنگید دلشکننده بود. فرمانده نامبرده با دادن تلفات بسیار بر سپاهیان روم پیروز گشت ولی نتوانست انتاکیه را که مقصد کلی بود بگشاید. بسا اوقات سخت گیری بفرمانده شکست خورده او را

وادار بسرکشی و عصیان مینمود. چنانکه بهرام چوبینه در جنگ با ترکان پیروز گشت ولی در جنگ با روم در قفقاز شکست خورد هرمزد او را توبیخ نمود و دوک و لباس زن برای او ارمغان فرستاد و باعث شد که آن فرمانده یاغی گردد. گویا دولت ایران راهی غیر از اینگونه سخت گیریها نداشت تا سپاهیان و سرداران را بجانفشانی و مجاهدت بپردازند و در پیکار سستی ننمایند.

رویدادهائی در تاریخ ایران میابیم هنگامیکه بزرگان بخصوص فرماندهان سپاه بیش از قدر لزوم نیرومند میگردند، نفوذ و مقام و بزرگی پادشاه بهمان اندازه در نظر مردم کم میشود و دربار شاهنشاهی ضعیف و شیرازه امور کشوری و لشکری درهم و برهم میگردد. بزرگان دولت و سران سپاه نسبت بیکدیگر رشک میورزند و آتش نفاق بین آنها شعله ور میشود و پادشاه بی نیرو و ضعیف و آلت دست آنها میگردد و اگر چنانچه استقامت ورزد جانش در خطر و زندانی یا کشته میشود. ثمره از تخت بزیر کشیدن و یا کشته شدن پادشاه ببدبختی مردم و تباهی ملت منجر میگردد.

هرمزد

هرمزد در آغاز پادشاهی با رعایا بداد و انصاف رفتار میکرد. بضعیفان و زیردستان رافت و مهربانی نشان میداد. امتیازی بین دینها نمیگذاشت. همه را بیک نظر مینگریست. موبدان از او چشمداشتها داشتند و ایراد میگرفتند که چرا یهودی و نصارا را طرف توجه خود قرار میدهد. هرمزد میگفت، ایران کشور بزرگی است و اقوام مختلف با ادیان گوناگون در آن زندگی میکنند. پادشاه باید همه را با دیده مساوات و برابری ببیند و خود را ویژه یک گروه مخصوص نسازد. بکشاورزان توجه مخصوص داشت و اگر کسی اندکی بر آنها تجاوز میکرد بسخت ترین مجازات میرسید. بگفته فردوسی چون اسب خسرو پرویز محصول کشاورزی را خورده و لگدمال کرده بود پادشاه شاهزاده را مسئول قرار داده و فرمان داد چندین برابر خسارت غرامت بکشاورز بپردازد. میگویند پس از بزرگمهر ورق برگشت و اوضاع دربار پادشاهی دگرگون گردید.

بگفته تاریخ نویسان، اطرافیان هرمزد همه خودخواه، خودپسند و دورو و ستم پیشه بودند. شاه را با گفتارهای دروغ از مردم ترسانیده برنجانیدند و مردم را از پادشاه منزجر ساختند. چنانکه همه رازداران و مشاوران پدر را بکشت و دشمنان فراوان در اندرون و بیرون کشور برای خود فراهم ساخت.

دادگری بیک میزان بین بزرگان و زیردستان، بانوایان و بینوایان و عدم امتیاز بین طبقه بالا و پست و همه را با یک نظر نگریستن، باعث گسیختن شیرازه امور کشور و ناامنی میگردد. پادشاه دادگر در حالیکه آسایش رعایا و ضعیفان را در نظر دارد، بایستی رعایت حال بزرگان را نیز بنماید و فرقی بین آنها قائل شود و نگذارد ستم بزرگان بر ضعیفان چنان باشد که رعایا بتنگ آمده فریاد نمایند. بگفته فردوسی هرمزد میانه روی را از دست داده بود.

چنان دادگستری که پسند ضعیفان باشد و بزرگان را بستوه آورد، انگیزهٔ بزرگی است برخرابی کار پادشاه و بدبختی او. بقول مسعودی، میرخوند، طبری و تاریخ نویسان دیگر هرمزد در اوایل سلطنت پادشاهی دادگر و ضعیفان و بینوایان را پشتیبان بود و بر بزرگان و سرداران سخت میگرفت. گفته اند سیزده هزار نفر از بزرگان بفرمان او کشته شده اند. ممکن است در این شماره مبالغه شده باشد ولی در عین حال نماینده حقیقی است که طبقه بزرگان از او منزجر و متنفر بوده اند. انقلابی در آن زمان شروع شد که هر دو طبقه بالا و پائین را خرد و خمیر نمود.

جنگ میان روم و ایران ادامه داشت. گاهی این و گاهی آن پیروز میگشت. تا اینکه بواسطهٔ ناخشنودی بزرگان، آشوبی در داخله ایران تولید گشت و هرمزد دچار مشکلات نوین گردید. اعراب عراق که همواره چشم براه ضعف حکومت مرکزی بودند، بر بین النهرین حمله و بتاراج و چپاول و کشتن و بستن پرداختند. مردم خزر از راه شمال غربی بر ارمنستان هجوم آورده باذرآبادگان رسیدند. ترکان بتحریک رومیان و آگاهی از آشوب و اغتشاش دربار و ناخشنودی بزرگان، از مرز مشرق بقصد غارت و چپاول با ایران حمله کردند. رومیان از جنگ بستوه آمده بودند و میخواستند توجه ایران را بمرزهای دیگر معطوف سازند.

پادشاه، مرزبان اردبیل، بهرام چوبینه را مامور جنگ ترکان نمود. بهرام از خاندان مهران و از نژاد اشکانیان بود. و با دودمان ساسان که خاندان آنها را برانداخته بودند دل خوشی نداشت و باجبار اطاعت میکرد. درپی فرصت بود که دودمان ساسان را براندازد و دودمان خود اشکانی را بنا نماید. بهرام چوبین با ۱۲ هزار مرد کارآزموده ترکان را شکست داد. ساوه شاه، خان آنها در پیکار مقتول گردید. بقول صاحب ایران نامه، ساوه بایستی تحریف چاو-وو Chew-Wow باشد که لقب سران ترکان اطراف جیحون بوده. پرموده پسر ساوه شاه پس از کشته شدن پدر در باروی استواری متحصن گشت و بشرطی بتسلیم حاضر گردید که زینهارنامه بامضای شاه باو داده شود آنگاه باروی را با آنچه در اوست واگذار کرده بدست بوسی شاهنشاه میرود. بهرام با پیک مخصوص زینهارنامه نامبرده را باو رسانید.

بهرام چوبینه پس از شکست ترکان و آرامش بخشیدن بمرز خاور بگفته تاریخ نویسان ۲۵۰ هزار بار شتر از غنایم بپایتخت فرستاد. هرمزد بجای آنکه او را بنوازد یا رافتی نشان دهد بسبب نخوت و تکبری که از پیروزی بهم رسانیده و رفتار ناسزائی را که بشاه ترکان نموده بود از او آزرده خاطر بود و طرف سوءظن دربار و شاه واقع گشت. ولی هیچ بروی خود نیاورد زیرا رفع غائله رومیان و طایفهٔ خزر در قفقاز باقی بود که بایستی انجام داده شود. بهرام در جنگ قفقاز شکست خورد. پادشاه بواسطه آزردگی خاطر از او دوک و لباس زنانه برایش فرستاد.

اگرچه این تنبیه در ایران سخت نبود و سران سپاه بواسطه خطاهای کمتر از این سزاهای سخت میدیدند ولی در این هنگام که سرداران سپاه از پادشاه دلخوشی نداشتند بهرام فرصت را غنیمت دانسته آغاز سرکشی نمود و سپاهیان و سرداران دیگر را با خود همراه ساخت. در آن موقع بهرام در حوالی رود ارس بود. شاه او را از فرماندهی معزول ساخت بهرام بجای اطاعت از فرمان شاه بواسطه نخوت و عصبانیت ذاتی، نامه تند و بی ادبانه بشاهنشاه نوشت و او را دختر انوشیروان خطاب کرد. پادشاه بجای آنکه شخصاً اقدام موثری بنماید، سرداری را بنام سارام برای گرفتاری و آوردن بهرام مامور ساخت. سردار نامبرده بدست بهرام گرفتار و بفرمان او در پای پیل افکنده کشته گردید.

از آن طرف سپاهیانی که در نصیبین، مرز جنوب غربی مستقر بودند با بهرام یگانه گشته بسوی تیسفون و پایتخت حرکت کردند. با نزدیک شدن سرکشان بپایتخت بر وحشت و ترس و بدگمانی هرمزد افزوده میگشت و کار بیشتر خراب میشد. بهرام از هرمزد که پادشاه بود بیم نداشت زیرا از انزجار خاطر بزرگان کشور نسبت باو آگاهی داشت. ترس او از خسرو پرویز پسر شاه بود که مردم و بزرگان طرفدار او بودند و او را بشاهی میخواستند. پس بفکر چاره افتاد که پیش از نابودی هرمزد کار خسرو را با نیرنگی تمام کند و او را بدست پدر بقتل رساند. سکه هائی بنام خسرو ضرب نمود و بتوسط بازرگانان در پایتخت رواج داد چنانکه سکه ها بدست خود شاه برسد و از پسر بدگمان گردد. خسرو پرویز از نیرنگ بهرام باخبر شد و با اطرافیان خویش بآذربایجان فرار نمود. از سوی دیگر بهرام از پرموده پادشاه ترکان بنا برفتار و سلوک ناهنجار خویش پوزش خواست و پیمان دوستی بست.

هرمزد چون از فرار پسر آگاهی یافت سوء ظن او نسبت بوی بیشتر گردید و یقین حاصل نمود که بفکر پادشاهی و قتل اوست. بنابراین تمام هواخواهان و بستگان خسرو را از جمله بستام و بندوی خالوهای او، همه را در زندان انداخت. زندانیان، شورشیان را با خود یگانه کرده شبانه از زندان خارج و بکاخ شاهی حمله نمودند و هرمزد را گرفته کور نموده زندانی ساختند. خسرو از کوری و زندانی پدر باخبر گردید با سپاه خود بپایتخت شتافت. بزرگان شهر باستقبال شتافته او را بر تخت شاهی نشاندند.

چنین بود عاقبت کار هرمزد و آغاز شاهنشاهی خسرو پرویز. ناامنی در کشور، نفاق و دوروئی بزرگان و نزدیکان سلطنتی، سرکشی سرداران لشکری و نخوت درباریان و بی مبالاتی بارج مقام پادشاهی که در زمان هرمزد پدید گشت با جلوس خسرو پرویز در سال ۵۹۰ میلادی بجنگ خانمانسوز داخلی و کشتار بیشمار بزرگان و سپاهیان و سرداران تبدیل و تا پایان دولت پارسیان و اضمحلال دودمان ساسان ادامه پیدا کرد و ملت ایران را بدبخت اسیر، خوار و به ننگین ترین شکست دچار و کشور آباد و خرم را ویران و نشیمن بوم شوم ساخت.

خسرو پرویز —

خسرو پرویز در ابتدای سلطنت با آشوب اندرونی و جنگ خانگی و تهدید همسایگان

گرفتار بود. بخش بزرگی از سپاه ایران در فرمان بهرام چوبینه و بحمله بپایتخت حاضر بود. نسبت به بزرگانی که او را بشاهی برداشتند اعتماد نداشت و بواسطه رویدادهائی که بر پدر گذشت بیمناک بود. با بهرام چوبینه از در ملایمت و سیاست پیش آمد نامه‌ئی پر از مهربانی با هدایای گرانبها برایش فرستاد. بهرام نپذیرفت و در عوض نامه بسیار تند بخسرو نوشت و او را تهدید کرد که از تخت سلطنت بزیر آید و باو پناه جوید تا او را فرمانده یکی از استانها سازد. سپاه هر دو جنگجو در برابر هم ایستادند و هر دو با سخنرانیها خود در جلب سرداران یکدیگر بکوشیدند. بهرام کامیاب گردید و سرداران خسرو او را بگذاشتند.

خسرو بناچاری باتفاق خالوهایش بستام و بندوی و زنان و کودکان و معدودی از سواران بروم پناهنده گشت. بهرام چوبینه به تیسفون وارد و بر تخت پادشاهی جلوس نمود. رفتار بهرام برای اعلام فوری شاهنشاهی خود کار عاقلانه نبود زیرا که غیر از خسرو فرزندان دیگر قباد استحقاق جلوس را داشتند. مردم ایران کسی را که غیر از دودمان شاهی باشد برسمیت نمیشناسند و بزرگان و سرداران بشخص چون خود بزودی سر اطاعت فرو نمیآورند. باید دانست که بزرگان از هرمزد آزرده بودند و از خسرو هم بواسطه مخالفت با پدرش بیم داشتند ولی بستگی آنها با دودمان ساسان استوار بود و باسانی بپادشاهی بهرام چوبینه تن در نمیدادند و او را با نظر حقارت و نفرت مینگریستند. اما آنانکه بر خلاف هرمزد بلند شده بودند از کینه جوئی خسرپرویز وحشت داشتند. لذا بهرام را بپادشاهی تشویق میکردند و امیدواری مقامهای بزرگ از او داشتند. یکی از آنها شهران گراز بود که در زمان خسرو پرویز فرمانده سپاه بزرگی بود و بعد از شیرویه پسرش اردشیر را بکشت و برای چند صباحی خود پادشاه گردید.

بگفته فردوسی بهرام چوبینه مجلسی از بزرگان آراست و همه بتاسی یکدیگر او را بشاهی مبارکباد گفتند مگر خزروان خسرو که برخلاف چاپلوسان در همان مجلس بلند شد و

بدو گفت اکنون که چندین سخن	سرائید برنا و مرد کهن
سرانجام اگر راه جوئی بداد	هیونی برافکن بکردار باد
همان دیر تا خسرو سرفراز	بکوبد به بیداد راه دراز
زراه گذشته بپوزش گرای	سوی تخت گستاخ مگذار پای
که تا زنده باشد جهاندار شاه	سپهبد نباشد سزاوار گاه

اما بهرام چوبینه بنا بحرصی که بپادشاهی داشت و تشویقات چاپلوسان که سود خود را در شاهی او میدیدند سخن خزروان خسرو را بهیچ گرفته بر مسند شاهنشاهی جلوس نمود و اشخاصی را که گمان میکرد هواخواه خسرو پرویز میباشند یا بکشت و یا آنکه در زندان انداخت. با وجود همه نوع سختگیریها فتنه نخوابید. بندویه خالوی خسرو خود را از

زندان نجات داد و هواخواهان خسرو را جمع کرده با سپاه بهرام درافتاد. در این جنگ شبانه بهرام پیروز شد و بندویه به آذربایجان فرار کرد. هواخواهان خسرو که بدست بهرام گرفتار شدند بقتل رسیدند.

خسروپرویز از امپراتور روم ماریکیوس برای پس گرفتن تخت و تاج ایران از دست بهرام چوبینه غاصب، استعانت جست. امپراتور دختر خویش را بقصد ازدواج او درآورد و با هفتاد هزار سپاهیان روم او را با ایران فرستاد. بهرام چوبینه در مصاف خسرو از بیوفائی سرداران شکست یافته فرار نمود و سپس کشته شد و خسرو دوباره بر تخت شاهی پدر جلوس نمود.

خسروپرویز نخستین ده سال پادشاهی خود را در استواری شالوده استقلال داخلی و رفع آشوب و ناامنی کشور و شکست و نابودی بهرام چوبینه فعالیت نمود. سپس به برانداختن کشندگان پدر پرداخت و کسانیکه در آن غائله دست داشتند از او ایمن نبودند. در آخر در کشتن بندوی و بستام هردو خالوهای خود اقدام نمود. زیرا اگر رعایت خویشاوندی و کمکهائی که آنها در راه شاهی او کشیده بودند مینمود، مردم، با فواه و شایع شده از طرف بهرام دایر براینکه خسرو در قتل پدر دست داشته یقین میکردند. بنابراین بندوی را غافلگیر کرده در دجله غرق نمود و بستام که در خراسان فرماندهی میکرد بپایتخت طلبید. اما او از واقعه خبردار گشت و عاصی شده پرچم استقلال برافراخت و سکه بنام خود ضرب نمود. خسروپرویز سرداران و فرماندهانی که در قتل پدر دست داشتند و از کسانیکه بدگمان و بیمناک بود کلیه را نابود ساخت تا براو مانند پدر دست نیازند. آنگاه بعیش و عشرت و ناز و نعمت پرداخت. لیکن از امور مردم و بزرگان و سرداران غافل نبود و دوست و دشمن سر بفرمان بودند.

سپاهیان خسروپرویز بفرماندهی شهروراز و شاهین از دو سوی، در جنگهای طولانی با روم بسیاری از قلمرو آنها را از جمله سوریه، فلسطین و مصر تا حدود مرز حبشه تصرف نمودند. شاهین از سوی دیگر تا بدریای بسفور رسید و قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم درخطر افتاد. در این پیکارها غنایم فراوان نصیب دولت و سپاهیان گردید. در جنگ فلسطین یهودیها بقول تاریخ نویسان روم، بنا بدشمنی و کینه دیرینه با مسیحیان و رومیان بکمک سپاهیان ایران میجنگیدند. چون شهر اورشلیم پس از ۱۸ روز محاصره و دیدن صدمات و خرابیهای فراوان در سال ۶۱۵ میلادی فتح گردید، جهان بکام کلیمیان شد. بنای غارت و قتل شهر و عیسویان گذاشتند. کلیساهای شهر و مزار حضرت عیسی را سوزاندند. صلیب مقدس که مسیح بر آن مصلوب شده و در صندوق زرین محفوظ بود تصرف کرده بخزانه ایران فرستادند. میگویند یهودیان ۳۵ هزار عیسوی را اسیر و برده نمودند. خرابیهائی که آنها بواسطه کینه خود با رومیان و عیسویان براورشلیم وارد آوردند بنام پادشاه ایران تمام شد و دنیای مسیحیان را برخلاف ایران برانگیخت. زیراکه یهود بدون پشتیبانی

دولت ایران از اقدام بآن عملیات شنیع عاجز بودند.

هرقل امپراتور روم چون پایتخت را درخطر دید، هدایای گرانبها با درخواست آتش بس و پیشنهاد صلح بوسیله شاهین فرمانده سپاه بشاهنشاه ایران فرستاد. پادشاه آنرا نپذیرفت و بقصد بسط قلمرو کشور از سوی مغرب، فرمان پیشروی بیشتر داد. اما سپاهیان و سرداران در طی ۳۸ سال جنگ چنانکه گفتیم صاحب غنایم هنگفت گردیده، میخواستند بشهر و دیار خود برگشته بدیدار زنان و فرزندان و خویشاوندان برسند و بناز و نعمت زندگی کنند. اما خسرو در کشورگشائی حریص بود و چندین بار پیشنهاد صلح رومیان را نپذیرفت.

شهروراز و شاهین بر هشتاد هزار سرباز فرماندهی میکردند و در پیکارها هم پیروزی مییافتند. از باد نخوت و تکبر خود را از همه کس برتر میدیدند و منتظر بهانه‌ای بودند تا مانند بهرام چوبینه سر بعصیان بلند نمایند. نفاق و دوروئی و کینه بشدت در میان سرداران پدید آمد. میکوشیدند شاهنشاه را بازیچه دست خود قرار دهند. خسرو از رویدادهای پدر در هراس بود.

هرقل امپراتور روم چون دید پیشنهاد صلح پذیرفته نگشت بناچار و به پنهانی بتخلیه پایتخت پرداخت و خزاین کشور و اشیاء گرانبها را در کشتیها بار کرد که بکارتاژ تونس حالیه بفرستد. نقشه او کشف شد و مردمان مانع از تخلیه گشتند. کشیشها و اسقفها در یک مجمع پرجنجال در میدان شهر، با سخنرانیهای شدید خود، مردم را بفداکاری دعوت نمودند و جنگ سیاسی را بجنگ دینی تبدیل ساختند. بمردم گفتند دار و ندار خود در میان ریزید و برای پس گرفتن صلیب مقدس و انتقام سوزاندن کلیساها و مزار مقدس مسیح جانبازی نمائید. تمام کلیسا خزاین پر از سیم و زر و جواهرات و مردم دار و ندار خود را برای هزینه جنگ بدست هرقل دادند. جوانان حتی پیران نیز برای میدان نبرد نام نویسی نمودند. شور و غوغائی که عالم عیسویان مغرب در مورد صلیب بلند نمود، عیسویان ایران را نیز متأثر ساخت و بدسیسه برخلاف دولت مرکزی پارسیان مشغول فعالیت گردیدند. جنگ سیاسی را عنوان اختلاف دین قرار دادند. احساسات عیسویان را برحفظ دین خود و خلاف دین زرتشتی برانگیختند. ستم و نابکاریهای یهود بر عیسویان شام و فلسطین و آتش زدن کلیساها و مزار عیسی و ربودن صلیب مقدس را بزرگترین توهین بجهان عیسویان قلمداد کردند. عالم عیسوی گری بضد ایرانیان بشورش افتاد. اما پارسیان چنین جوش و خروش دینی نداشتند. بلکه خسروپرویز را نیز بواسطه داشتن زن مسیحی و فراخی حوصله و آزادگذاشتن مذاهب، عیسوی میشمردند. خسرو از رفع تهمت عاجز بود و ایرانیان عیسوی نیز دشمن پادشاه گردیده بگرفتن کین آماده شدند. خسرو با همه دشواریها و آشوبهائی که در پیش نظر میدید حاضر بصلح و آتش بس نمیگشت. چون کارد باستخوان رومیان رسید حس مذهبی و نفرت را برخلاف ایرانیان برانگیختند و سپاهیان آنها بفرماندهی هرقل

خود امپراتور ناگهان بر سپاهیان و سرداران ایران شبیخون زده شهرها را غارت کرده میسوزانیدند و فرار میکردند.

چنانکه گفتیم سرداران لشکر از نبرد سالیان دراز و حمله بنقاط مختلفه و اعزام بمرزهای دیگر خسته و کوفته و بیاد دلدادگان خود بودند. بواسطه پیروزیهای پی درپی بخود مغرور و با کمترین سرزنش شاهنشاه از بی‌مبالاتی با مور جنگ عاصی و سرکش میگشتند. قلمرو کشور بسیار وسیع شده بود. از مشرق تا بمرز ترکان و از جنوب تا بنوبه و حبشه و یمن امتداد داشت. اگر پادشاه بیدار دل میبود بایستی پایگاه نظامی خود را بسپاهیان و جنگیان نزدیکتر سازد، تا از حرکات آنها و هم دشمن باخبر باشد ولی او برخلاف نیای خویش انوشیروان که در ۸۰ سالگی در میدان پیکار بنظارت جنگ میپرداخت، بآرامش و استراحت و نازونعمت خو گرفته بود. در دستکره سه منزلی راه به تیسفون با فوجی از خدمه و کنیزان بعیش و عشرت مشغول و انتظار داشت فرمان او را فوراً در میدان جنگ بموقع اجرا گذارند. بگفته تاریخ‌نویسان چون سفره شاهی گسترده میشد یکهزار تن چاکر و پیشخدمت درخدمت او ایستاده بودند و هزار تن رامشگر بریاست باربد بنواختن و سرودن نغمه‌های شیرین، شاهنشاه را شادوخرم میساختند. درصورتیکه سرودست و پا و سینه رعیت‌های بدبخت در میدان نبرد بخاک و خون آغشته میگشت. نفاق و سرکشی سرداران و بزرگان و موبدان و سازشان را برضد پادشاه و پیری و نفرین عامه و بیکسی و دسیسه حرم و دربار کار را بر پادشاه دشوار ساخت و شاهنشاهی که از بزرگترین و خوشبخت ترین پادشاه جهان بشمار میرفت، بواسطه تکبر و غفلت و عیش و نوش و پول پرستی بدبخت ترین پادشاه گردید.

هرقل برای حمله بایران برای هزینه جنگ پول و سپاهیان بیباک و متهور لازم داشته از اندوخته‌های بیشمار کلیساها بودجه جنگ آماده گردید. جوانان برای کین توزی و گرفتن صلیب مقدس در سپاه او نام نویسی نمودند. بنابراین در روزی فرخنده در سال ۶۲۲ میلادی در سر سپاهیان خویش بسوی ایران رو نمود. کشتیهای حامل سربازان و نیازمندیها بادبان برافراشته باسکندرون وارد شدند. شاهین فرمانده ایران که تا کرانهای بسفور را اشغال کرده بود، در کار حرکت آنها مداخله ننمود و از رفتن آنها جلوگیری بعمل نیاورد. هرقل در آن بندر بتربیت و تمرین و مشق جنگی سپاهیان ناآزموده خود پرداخت. در نیمه آن سال بمرز ارمنستان و عیسوی نشین ایران روی آورد. اسواران مرزی را بشکست و اسیر ساخت و در ارمنستان بیارامید. در بهار سال بعد با کمک عیسویان آن بوم به آذربایجان هجوم آورد. هرچه را در عرض راه میدید غارت میکرد و دهات و قصبات و شهرها و آتشکده‌ها را میسوزانید تا آنکه بنزدیکیهای گنجه رسید. خسروپرویز در آن موقع با سواران خود بپابوسی آتش مقدس آذرگشسب بشیز آمده بود. شهروراز و شاهین با وجود دستور اکید شاهنشاه، از پیشروی رومیان در ارمنستان و آذربایجان جلوگیری ننمودند و اهمال ورزیدند. چون شاه سپاهیان دشمن را نزدیک دید باشتاب هرچه تمام آتش مقدس و چیزهای

گرانبها و جواهرات برروی هم انباشته در آتشکده را هرقدر توانست با خود برداشته بسوی دستکره پایگاه عیاشی خویش فرار نمود. شهر بدون جنگ بدست رومیان افتاد. سپاه روم انتقام اورشلیم شهر مقدس خود را از این شهر مقدس زرتشتیان گرفتند. آنرا غارت و ویران کرده بسوزانیدند. آتشکده مقدس آذرگشسب که آتشکده شاهنشاهی و از پرستشگاهای بزرگ پارسیان بود و شاهنشاهان نامور ایران در بزرگداشت و آبادانی آن همت گمارده بودند همانند بیت المقدس و مزار عیسی گردانیدند که از دست کلیمیان آسیب فراوان دیده بود. اندوخته‌های فراوان این آتشکده که درطی سده‌های متمادی بوسیله پادشاهان و بزرگان و دلدادگان برهم انباشته شده بود بدست رومیان افتاد. هرقل پس از این پیروزی چون شنید شهروراز بسوی او پیش میآید، بپایگاه خود ارمنستان برگردید.

دستکره در شمال شرقی تیسفون واقع و بگفته استاد پورداود از سال ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی پایگاه خسروپرویز بود. این پادشاه عیاش درطی مدت ۲۴ سال یکبار هم به تیسفون نرفت که پایتخت شاهنشاهی و بفاصله ۱۰۷ کیلومتر قرار داشت. هرقل در اوایل سال ۶۲۸ میلادی براین شهر هم ناگهان بتاخت و آنرا غارت و خراب کرد و امیدوار بود که صلیب مقدس را در این شهر بیابد ولی بجای آن ۳۰۰ پرچم رومی بیافت که در پیکارهای طولانی بدست ایرانیان افتاده بود. خسروپرویز بگفته تاریخ نویسان به اردشیر گریخت. رومیان چنان دستکره را خراب نمودند که دوباره روی آبادی بخود ندیدند. ویرانه‌های آن در سرراه باستانی بین قصرشیرین و بغداد واقع میباشد. هرقل خود را آماده محاصره تیسفون ندید و باره بآذربایجان مراجعت کرد. بگفته آقای پوری "هرقل درطی مدت پنجسال یعنی از سال ۶۲۲ که بمرز ایران روی نهاد تا سال ۶۲۸ که دستکره را ویران ساخت، شش بار بر ایران حمله نمود. زمینهای آباد آذربایجان را با خاک یکسان ساخت. آثار زرتشتیان را که بنظر او نشانهای بیدینان بود، بکین توزی اورشلیم و صلیب مقدس از میان میبرد مردم ایران سوخته شدن دهات و آتشکده و خانه و زندگی خود را بسبب علاقه خسروپرویز بشیرین زن عیسویش گناه او میدانستند و موبدان نیز از او متنفر و منزجر بودند.

پس از سقوط دستکره، نقشه پادشاه برهم خورد و ایرانیان دچار بدبختیهای عظیم گردیدند. خسروپرویز هفتاد ساله و پیر و بمرض نقرس گرفتار بود. میخواست تاج و تخت شاهی را بیکی از فرزندان خود واگذارد. در حدود بیست پسر داشت. بزرگترین آنها شهریار پدر یزدگرد بود که هنگام عصیان بهرام چوبینه و فرار خسرو بروم در رکاب پدر جانفشانی میکرد. از مریم دختر موریس امپراتور روم نیز چند فرزند داشت که شیرویه و پوراندخت از آنها بودند. از شیرین محبوبه عزیزش نیز چهار پسر داشت از میان آنها مردانشاه را برگزیده میخواست سلطنت را باو بسپارد. بقول سرپرسی سایکس و تاریخ نویسان مغرب زمین، علاقه خسرو بمردانشاه بواسطه عشقی بود که بمادرش شیرین داشت. اتفاقاً" این

شاهزاده بواسطه تربیت مادرش بمسیح متمایل بود. موبدان با نفوذکامل خود در دربار سخت برآشفتند. از طرف دیگر مسیحیان پایتخت بسبب رفتار نا هنجار یهودیان در اورشلیم وسوزاندن کلیساها وکشتار عیسویان وربودن صلیب مقدس هنگام پیروزی ایران چنانکه گفتیم از پادشاه ودولت پارسیان نفرت داشتند وطرحی میریختند تا شیرویه که مادرش مسیحی ودختر امپراتور روم بود وخودش نیز چندان بدین زرتشتی علاقه نداشت برتخت نشیند. از ذکر این نکته نیز نا گزیریم زرتشتیانی که دین خود را ترک کرده ودین عیسوی را میپذیرفتند وآتشه میگشتند نه بمیهن علاقه داشتند ونه بپادشاه ونه بهم میهنان زرتشتی وهمه را کافر وبیدین میپنداشتند. در آن هنگام دسیسه های بزرگ دردربار واندرون شاهنشاهی درکار بود وخود پادشاه بسبب ناخوشی وگرفتاریهای خارجی وداخلی از سازشها ونقشه کشیهای خانگی بیخبر بود.

بگفته طبری ، فرخان وزیردست اوشهران گراز بقیصر نامه نوشتند واو را ملاقات کردند وگفتند ما کشور را گرفتیم اینک خسرو برما حسد ورزیده درپی کشتن ماست حاضریم با تو یکی شده واو را ازتخت بزیر کشیم ازسوی دیگرگردن اسب فرماندهگان دربار شاهی در پایتخت وموبدان ودونفر ازفرزندان شهروراز حاضر درپایتخت و ۲۲ نفر ازبزرگان وشیرویه پسر خود پادشاه باهم یگانه گشته ودر ۲۹ فوریه سال ۶۲۸ وبقولی ۶۵۰ میلادی شاه را غافلگیر ودرکاخ شاهنشاهی دستگیر وزندانی نمودند وسپس جلوس شیرویه را برتخت شاهنشاهی اعلام کردند.

انگیزه سرکشی شهران گراز هوا وهوسی بود که میخواست مانند بهرام چوبینه بر اورنگ پادشاهی ایران جلوس کند وانگیزه سرکشی سرداران زیردست رنجش وترس از سیاست وخشم خود پادشاه وسرکشی بقیه سرداران از خستگی ازپیکار ودوری از زن وفرزند و خاندان خود بود ومیخواستند صلح وآرامش درکشور برقرار گردد تا درشهر وبوم خویش براحتی زندگی کنند.

چنانکه هرقل عیسویان جهان را برخلاف دولت پارسیان برانگیخت خسرو نیز نسطوریان وغیرنصارا را برضد رومیان وعیسویان بشورش برانگیزاند. بعلاوه مسیحیان ایران درخود پایتخت صاحب نفوذ بودند ودرامور کشوری بطور مستقیم وغیرمستقیم دخالت داشتند وبسبب شاهبانوی ایران ظاهرا" محبوب شاه وهرچه دلشان میخواست میکردند ودربنای کلیساها هم فعالیت میکردند.

سرکشی وسازش برخلاف خسرو پرویز ازیکطرف شهران گراز بود که با قیصر ساخت وپاخت کرد وازطرف دیگر گنداران اسب فرماندهگان دربار شاهنشاهی که با شیرویه مدعی سلطنت همداستان گردید. بقول کریستنسن پادشاه دربه اردشیر باسهال گرفتار شد. مردانشاه وشهریار دوپسرش بخدمت او بودند واو را بپایتخت آوردند. شیرویه ازبیماری پدر فرصت بدست آورده با گشنسب اسپید برادرشیری خود وشمطه مسیحی ونیوهرمزد و

وجمعی دیگر پادشاه را گرفته دردژ فراموشی زندانی نمودند.

نخستین کار شیرویه باتفاق همداستان خود این بود که مردانشاه پسرخسرووشیرین نامزد سلطنت را دربرابر چشم پدر بکشتند. سپس شاهزادگان دیگر سلطنتی را که بقولی پانزده وبقولی چهل نفر بودند همه را بکشت.

خسرو پرویز سرانجام بسال ۶۲۹ بقولی و ۶۵۰ میلادی بگفته طبری که مدت پادشاهی او را ۴۸ سال داده وپادشاهی هرمزد را ۲۳ سال واندی کشته میگردد. خسرو پرویز بواسطه پیروزیها وجمع ثروت هنگفت در اواخر پادشاهی خویش برخلاف انوشیروان که همواره میانه روی را پیروی میکرد مغرور گردیده وروش اعتدال را از دست داده بود، چنانکه سرداران وفرماندهان او در وحشت وهراس میزیستند.

خسرو پرویز دردوران پیکار با روم ،شبی درمجلس عیاشی بواسطه دسیسه یکی ازحاسدان، نعمان سوم ازخاندان آل منذر پادشاه حیره وایراندوست را بکشت. خاندان منذر از قبیله بنی لخم ازترس آزار وبقبیله شیبان پناهنده شدند. خسرو، ایاس بن قبیصه را که روزی هنگام فرارش بروم یاری ومددکرده بود بمرزبانی آنجا برگماشت.

بگفته رحیم زاده صفوی "دولت ساسانی از شهرهای عربی نشین فقط ولایت حیره را بحال استقلال باقی گذارده که پادشاهی آن با خاندان آل منذر از طایفه بنی لخم بود. این خاندان ایران دوست نفوذ ایران را برطوایف بنی بکر وعشایر عرب درساحل غربی فرات تا نجد وشام استوار میداشتند. از زمان انوشیروان که ولایت یمن بتصرف ایران درآمد، تقریبا" تمامی شبه جزیره عربستان یا بوسیله مرزبان ایرانی یمن ویا بوسیله خاندان آل منذر که شاهان حیره بودند تحت نفوذ ایران قرار گرفت. بعضی از پادشاهان حیره نسبت بشاهنشاهان ایرانی سمت للـه‌گی واتابکی داشتند. ازجمله حکایت بهرام گور واستاد ومربی او نعمان وکوششی که برای رسیدن بهرام بتاج وتخت موروثی مبذول داشت درشاهنامه وتواریخ ایران ثبت گردیده است."

"برانداختن خاندان آل منذر که خادمان صدیق ودلسوز ایران بودند، از اشتباهات بزرگ خسرو پرویز بود، زیرا محبوبیت ونفوذ دیرین منذریان درمقابل تجاوزپسندی و غارتگری اعراب گرسنه بیابان سدی محکم بوده ودودهش آنها نسبت بمشایخ وبزرگان اعراب واقداماتی که برای دلجوئی اعراب وجلب عطوفت دربار شاهنشاهی بحال آنها وواداشتن آنها بخدمت ایران بعمل میآوردند از هرجهت برای امنیت عراق گرانبها بود. کشته شدن نعمان بنا بگواهی تاریخ تولید حوادثی نمود که اعراب راحتی در دوره پادشاهی خود خسرو پرویز گستاخ ساخت ودنباله آن گستاخی به پیروزیهای اسلامی منجر گشت.

خسرو پرویز برای سرکوبی خاندان شیبانی بعلت پناه دادن به خاندان آل منذر سی هزار نفر بفرماندهی ایاس بن قبیصه مرزبان تازه حیره بگفته نولدکه در سالهای

۶۰۴ و ۶۱۰ میلادی بجنگ قبیله شیبان فرستاد. پس از جنگ و گریزهای چندی که در ذوقار بوقوع پیوست عربهائی که در خدمت دولت ایران بودند خیانت کرده فرار کردند. سپاه دولت شکست خورد و جمعی از سربازان ایران کشته شدند. اعراب این شکست را بفال نیک گرفتند و گستاخ شدند.

شیرویه :

شیرویه پسر خسرو پرویز پس از قتل پدر بنام قباد دوم بر اورنگ شاهی نشست اما بزرگترین پسر شاه و ولیعهد نبود. با هوای سلطنت در سر جمعیتی از عیسویان و غیر آنان با او همراه بودند. چون مادرش مریم دختر موریس امپراتور روم بود، گروه نصارا طرفدار او و امیدواریها از او داشتند. شیرویه بنا بفشار هواخواهان یا بمیل خود چنانکه گفتیم پدر را از میان برداشت و بعد برادران و کلیه خاندان سلطنتی از اعمام و بنی اعمام و غیره را با کسانیکه اندکی از آنها بدگمان بود نابود ساخت. ولی باز هم بین هواخواهان خود دشمنانی داشت از جمله شهروراز فرمانده سپاه شام و فرزندان او بودند که در قتل خسرو پرویز وی را یاور بودند.

شیرویه پیشنهاد صلح بروم فرستاد که با خوشحالی پذیرفته شد ولی بشرط برگرداندن صلیب مقدس با احترام تمام بروم. پس از امضای پیمان صلح، شیرویه فرمان تخلیه خاک روم را بفرماندهان نظامی خود داد. اما شهروراز با شصت هزار سرباز بفرمان او از فرمان شاهنشاه سرپیچید و آسیای صغیر قلمرو اشغالی را تخلیه نکرد. میخواست شخصا"جداگانه و با شرایط مخصوص پیمان صلح با دولت روم امضا کند.

باید دانست هرقل امپراتور روم در مدت شش سال که در خاک ایران تاخت و تازها نمود و شهرها را ویران کرده سوزاند، نتوانست شهرهای اشغالی دولت ایران را هنگام جنگ طولانی پس بگیرد. تاریخنویسان روم و غرب پیروزیهای هرقل را در خاک ایران چنان با آب و تاب شرح داده اند که خوانندگان تصور میکنند دولت ایران در برابر هجوم آنها از پای درآمده و یا آنکه تمام خاک ایران را رومیان اشغال کرده بودند.

شیرویه نتوانست طبق ماده پیمان صلح صلیب مقدس را بروم برگرداند زیرا بقولی بواسطه شیوع بیماری طاعون از نتایج طغیان دجله و فرات درگذشت و بقولی فرزندان شهروراز او را مسموم کردند تا راه پدرشان برای سلطنت باز گردد. صلیب مقدس در زمان پادشاهی پوراندخت بتاریخ ۱۴ سپتامبر ۶۲۹ میلادی بروم برگردانیدند.

اردشیر سوم :

اردشیر سوم (۶۲۹) هفت ساله بود که پدرش شیرویه درگذشت. بزرگان کشور او را بر اورنگ شاهی نشاندند و مهرگشنسپ، خوانسالار خسرو پرویز، سردار سالخورده و صائب رای را نایب السلطنه او قرار دادند. ولی در آن اثنا شهروراز مانند بهرام چوبینه پرده از راز درونی خود برداشت و چنانکه گفتیم برخلاف فرمان شیرویه آسیای صغیر را تخلیه

ننمود و بقیصر پیغام داد، درصورتی قلمرو اشغالی را بروم واگذار خواهد کرد که او را رسما" بشاهنشاهی ایران بشناسد. قیصر او را ملاقات و پیمان صلح را با او امضاء نمود.

آری چنین بود خواهش ناپاک یک سردار سالخورده و معروف ایران که پس از سالیان دراز نمک خوارگی و خدمت بمیهن و شاهنشاه خویش، اینک خیانت پیشه کند و نقشه های غصب تاج و تخت شاهنشاهی را طرح نماید. هنگام ورود بپایتخت باتفاق شصت هزار سرباز، مانند بهرام چوبینه با بزرگان کشور پرخاش آغاز کرد که بدون مشورت با او کودکی ناشایسته که پدرش قاتل شاهنشاه بوده برتخت نشانده اند. با این بهانه پادشاه را بگرفت و بکشت و بسیاری از بزرگان مقتدر را که برخلاف خود تصور میکرد باتهام کشتن خسرو پرویز نابود ساخت. مهرگشنسب نایب السلطنه بیگناه را نیز بکشت و تاج شاهی بر سر نهاد. مدت پادشاهی اردشیر را تاریخنویسان با اختلاف از شش ماه تا یکسال و نیم ذکر کرده اند.

بگفته فردوسی شهروراز پیش از ورود بپایتخت به پیروز خسرو فرمان داد شاه را تباه سازد. او هم از ترس جان خویش بناچار بارتکاب چنین عمل زشت تن درداد. بقول فردوسی سپاه جاوید بر شهروراز عاصی شده او را پس از چهل روز و بقولی دو ماه در شکارگاه با تیر بکشتند.

پوراندخت :

پوراندخت خواهر شیرویه از مریم دختر موریس، با سیاست و کفایت و درایت و دانا بود. چون مردی را از خاندان ساسانیان نیافتند سرداران و بزرگان او را بشاهی برگزیدند. بنا بنوشته غالب تاریخنویسان در زمان پادشاهی او، ابوبکر برای فتح ایران لشکر فرستاد. حمزه اصفهانی و مجمل التواریخ و ابن اثیر نخستین لشکرکشی عرب را بایران که بسال ۱۱ هجری شروع شد، در زمان پادشاهی اردشیر سوم نوشته اند. بنا بگفته طبری خالد بن ولید با فتح حیره و سواد عراق، شهرها و آبادانیها را ویران نمود. دهقانان حیره و سواد خشمناک گشتند. آزادبه دهقانان را بدور خود برای حرب با خالد جمع کرد و پسر او که بطلایه رفته بود کشته شد. آزادبه فکر حمله را داشت که خبر آمد اردشیر ملک عجم بمرد و اهل عجم متحیرند و کسی را نمییابند که بشاهی بنشانند لذا از حیره بگریخت.

پس از کشته شدن اردشیر بدست پیروز خسرو یا شهروراز، انقلاب و آشوب بزرگی در ایران پدیدار آمد. درهرگوشه و کنار ایران مدعیان سلطنت بلند شدند و چند روزی یا چند ماهی نام پادشاهی برخود گذاشته و نابود میگشتند. بحران سختی در آن زمان در پایتخت حکمفرما بود. بنا بر روایات مختلف در طی چهار پنج سال ده یا دوازده نفر پادشاه شدند. دسته های مختلف تشکیل میگشت و هر دسته شخصی را برای پادشاهی در نظر داشت. بگفته بسیاری از مورخان مانند بلاذری، یعقوبی، مجمل التواریخ، طبری، حمزه اصفهانی، حبیب السیر، جنگ جسر بسرداری ابوعبیده ثقفی که سپاه عرب نابود

گردیددرزمان پادشاهی پوران وخلافت عمرواقع شد. بگفته یعقوبی، چون عمر، ابوعبیده رابعراق فرستاد خسرومرده بودوپوراندخت بجای اوبرتخت سلطنت نشسته بود. لشکرابوعبیده شکست خوردوهمه کشته شدند. بنابراین فشاراولیه جنگ اعراب برایران درزمان پوراندخت واقع گشت. پوران بگفته یعقوبی یکسال وچهارماه وبگفته عیسی بن کسروی یکسال وچندروز وتاریخنویسانی دیگرششماه پادشاه بود.

آزرمیدخت :

پس ازدرگذشت پوران، بروایتی گشنسب بنده وسپس آزرمیدخت که خواهرتنی پوراندخت بودبپادشاهی برداشته شدوبروایت عیسی بن کسروی قبل ازاوگشنسب بنده وخسروبن عادبن هرمزدوفیروزمدت چندماهی پادشاه شدند.

آزرمیدخت رابدانش وعقل وفهم وکیاست وزیبائی زیادستوده اند. ولی دسته مخالف اوقوی بود. سپهبدسالخورده ایران فرخ هرمزبطمع شاهی یاازروی هوا وهوس باواظهار عشق ومهرورزیدتابااین ازدواج سلسله شاهنشاهی بنام خودبوجودآورد. امادولت وقت ضعیف بود. آزرمیدخت نمیتوانست آشکاراخواهش اورارد سازد. باتدبیراوراازمیان برداشت. پسرش رستم فرخزاد، سپهداریزدگرددرجنگ قادسیه، تیسفون رامحاصره نمود و باکشتارمخالفان گستاخانه بکاخ شاهنشاهی درآمدوآزرمیدخت وهواخواهان اورابکشت. تاجلوس یزدگردبحران شدیدی درایران حکمفرمابود. مدعیان شاهی بسیارپیداگشتند. ازجمله هرمزدپنجم نوه خسروپرویزیاانوشیروان بودکه بعضی سرداران اورادرنصیبین بپادشاهی برداشتند. پس ازاوخورزادبن خسروپرویزبرای چندروزی وگشنسب بنده برای یکماه اسماً پادشاه شدند. چنانکه گذشت اززمان پادشاهی هرمزدپسرانوشیروان تایزدگرد سوم همه پادشاهان ایران بدست سرداران وبزرگان کشته شدندوای بحال کشوری که مردمانش نسبت بپادشاهان وبزرگان خودگستاخ وخائن گردند.

مورخان مختلف اسامی پادشاهان بعدازخسروپرویزتاجلوس یزدگردشهریاررادرمدت چهارپنجسال بروایات گوناگون نوشته اند. طبری نام ۱۱نفررا میدهد، عیسی بن کسروی ۹نفر، حمزه اصفهانی ومسعودی ۷نفر، ناسخ التواریخ وجنرال سیکس ۱۲نفرومورخان دیگر ۱۱نفر.

آرترکریستنسن درموردآتش استقلال طلبی سرداران وبزرگان ایران که منجربتباهی دودمان ساسان گردیدمینویسد: "معهذاآتش استقلال طلبی قدیم فرونشسته بودونجبا باردیگرتهدیدکننده تاج وتخت شدند. این باخطرازسبک نظامی جدیدی که خسرواول (انوشیروان) ایجادکرده بودتولیدگردید. پادشاهانی که بعدازخسرواول بتخت نشستند آئین قدیم راکه خودداخل جنگ شوندفروگذاشتندواین بضررشان بود. نتیجه آن این میشد که سپاهیان خودرابسرداران خویش بیشتروابسته میدیدندتاباشاه غایب دورازنظر، خاصه وقتیکه سرداران ایشانرابفتح وظفرنائل میکردند. چون پس ازاصلاحات خسرواول عده

سپاهیان ثابت فراوان شده بود. هریک سپهبدیاسپهسالارخودرادارای یک قوه فرماندهی غیرعادی میدید، بسهولت وسوسه برانگیختن یک جنگ خانگی برای ربودن تاج بخاطرش راه مییافت. سوخرادرآخرقرن پنجم بسیارقویترازشاه یعنی قباد شده بود. بهرام چوبین یک قرن بعدبوسیله سپاهیان منتخب ومنظم خویش موفق شدکه چندماهی برتخت نشیند. آن یکی فردکامل ملوک الطوایفی بودواین دیگرسردارو فرمانده سپاه بود. درمیان این دونمونه فرق بینی موجوداست. وقتیکه خسرودوم بخلاف پدرخویش برخاست، توانست درآذربایجان، شاهی خویش رابسپاهبذان ومرزبانان بشناساند. درمدت جنگهای دائمی زمان خسروپرویز، سپاهیان بیش ازپیش منظم و جنگ آزموده میشدندوسرداران اعتماد بیشتری بدیشان داشتند. تکامل بجانب یک امارت نظامی ارثی سیرمیکرد. بطوریکه برسپاهبذی آن وربع ازمملکت راکه درتحت فرماندهی نظامی اوبود. تقریباً بمنزله یک تیول ارثی بسبک قدیم میدانست. مخصوصاً ازهنگامیکه پس ازمرگ خسرودوم، خاندان شاهی درمنتهی درجه انحطاط افتاده بود. شهربرازسپهسالارهمان عمل بهرام چوبین را تکرارکردوموفق نیزشد. هرچندراست است که کاراونیزمانندکارچوبینه چندان طول نکشید. معهذاامارت زنان وتحریکات دربار کاررامنجربانقراض خاندان شاهی وتباه شدن اساس شاهنشاهی نمود. سپاهبذ آذربایجان بنام فرخ هرمزدبرای خویش بوسیله ازدواج باملکه آزرمیدخت طرح شاهی ریخت. وی درآن هنگام مقتدرترین مردمملکت بود. ملکه که جرئت ردتقاضای اورابدو تمهیدمقدمات نداشت اورابکمینگاهی کشانیده تلف وتباه ساخت. رستم فرخزادپسر فرخ هرمزد، لشکریان پدرش رابمداین میآوردوشهررامیگیردوملکه رامیکشدوشایداوست که بیش ازهمه مساعدت بجلوس یزدگردبرتخت شاهنشاهی مینماید. عاقبت الامردرهمین مواقع فرمانروایان نظامی ولایات کوچک سرحدی، مخصوصاً دراقصای شمال ودرمشرق ایران خویش رابمنزلهٔ شاهان کمابیش مستقلی گرفته اند. استیلای سرکردگان لشکری آخرین طرزی بود، که درسلسله تغییرات متوالی شهنشاهی ساسانیان درراه تکامل سیاسی احداث شد. لیکن این سبک ملوک الطوایفی نظامی جدید، مجال استحکام نیافت. زیرا اندسالی پس ازجلوس یزدگردسوم مهاجمین عربستان، شاهنشاهی ساسانیان رامنقرض نموده، بایران اشراف عهدقدیم خاتمه دادند."

یزدگرد سوم

یزدگردسوم پسرشهریارآخرین پادشاه دودمان ساسان ودولت پارسیان است. هنگامیکه شیرویه دست بکشتاردستجمعی شاهزادگان وبزرگان زد، باما درش باستخرگریخت ودرآنجاگمنام میزیست. بگفته طبری، رستم وفیروزان ازپوراندخت نام زنهاوکنیزان خسروپرویزراخواستندوایشانراطلبیدندتانام مردی راازنسل خسروبنشان دهند. آنها نام یزدگردرادادندکه باما درش بپارس گریخته است، اوراپیداکردندودرآتشکده اردشیر دراستخربپادشاهی برداشتند.

ملت ایران درآنزمان از نفاق ودوروئی بزرگان وسرداران وکین توزی آنها ازهمدیگر ودسته بندیها وتاجگذاری پادشاهان وکشته شدن آنها پس از اندک مدتی وهرج ومرج کشوروغارت وچپاولی که مزدکیان درداخله کشورواعراب درمرزهای کشور مینمودند وسرکشی آنان وباشندکان غیرایرانی درعراق بتنگ آمده جویای پادشاهی بودندکه در زیرپرچم او جمع گردند ،زیرا که اعراب بادیه نشین آن دوره با ورنگ شاهنشاهی ایران چشم طمع دوخته بودند . ازگفته طبری که تاجگذاری یزدگرددراستخرودرآتشکده اردشیر برگزار گردید چنین برمیآید که گویا تیسفون پایتخت شاهنشاهی ازقلمروایران خارج گشته ویا آنکه درخطربزرگی واقع بوده .

تاریخ وسرگذشت یزدگرد ،داستان بدبختی وسیه روزی ایرانیان وپارسیان است که تروخشک با هم سوخته شدند .زمانیکه یزدگردکودک بودوبا مادرش بپارس بگریخت از ترس جان گمنام میزیست وکسی ازحال آنها خبرنداشت لذا تربیت وپرورشی که بشاهزادگان داده میشدنداشت .

درتاریخ جلوس پادشاهان بعدازانوشیروان بویژه بعدازشیرویه اختلاف فراوان بین تاریخ نویسان موجوداست .طبری مدت سلطنت هرمزدوخسروپرویزرا بقول منجمین به ترتیب ۲۳و۴۸سال داده است ، وچون باتفاق آراء تاریخنویسان انوشیروان درسال ۵۷۹ میلادی درگذشته بنابگفته طبری سال مرگ خسروپرویزدرسال ۶۲۸ میلادی که مورخین اروپائی نوشته وپذیرفته گردیده نادرست وبرابر ۶۵۰میلادی میگرددواین مطابق است با حساب زایچه هرمزدوخسروپرویزکه درکتاب القرانات وتحاویل ضبط شده واستاد بهروز آنرا حل نموده است . کتاب مذکوربنشانی ۲۵۸۱ درکتابخانه ملی پاریس موجوداست .

لشکرکشی اعراب برایران ،برخی ازتاریخنویسان چنانکه درپیش گفتیم درزمان اردشیرسوم نوشته اندوبعضی درزمان پوراندخت . بدینطریق اردشیرسوم را معاصرابوبکر وپوراندخت را معاصرعمردانسته اند .روایتی دراخبارالطوال دینوری ضبط است که یزدگردوقتیکه برتخت سلطنت ایران جلوس کرد ،کودکی ناآزموده بودوپوراندخت نایب السلطنه او .این روایت پذیرفتنی نیست زیراکه بعدازپوراندخت بنابصورتیکه دربالا داده شده چندین نفرپادشاه بوده اندوامکان نداردردرحیات پوران که دانا وصائب رای بود دیگران پادشاه شوند . بعلاوه اگریزدگردنایب السلطنه لازم داشت یکی ازبزرگان ویا سرداران رابنیابت سلطنت مقررمیداشتندنه یکنفرزن را . قول اخبارالطوال وروایت نامبرده گویا درتائیدمغلطه های تاریخ سازان تهیه شده باشد . سال جلوس یزدگردرا بر تخت شاهنشاهی ایران درگفتار جلوس یزدگردواردشیربابکان بدرستی معین گردیده . چون سال ۶۳۲میلادی را همه پذیرفته اندما هم همان قول رابکارمیبریم ولی بیقین باید دانست که نادرست میباشد .

شورش وآشوبیکه ازکشته شدن خسروپرویزوپس ازاودرسرتاسرایران تولیدگشت سبب

ناامنی کشوروپریشانی وبدبختی مردم ایران گردیدوشدت آن درعراق واطراف پایتخت بیشتربودودودمان ساسان ازاین پیش آمدها روباضمحلال میرفت . غالب باشندگان عراق ،اعراب وسامی نژادبودندکه درفرمان دهقانهای ایرانی صاحبان مقام مهم ، زندگی میکردندومنتظرفرصت بودندکه بشورش برخیزندوازآنها انتقام بگیرند .هنگام پادشاهی شاپوردوم که کودکی جوان بودبشورش برخاستند . ولی پادشاه دلیرورزمی بود با تدبیرصائب فتنه راخواباند ،بسیاری ازاعراب رابکشت پازندانی نمودوآشوب خوابید . درعصرخسروپرویزیکباردیگراعراقیان سرکشی نمودندوجنگی درذوقارچنانکه گفتیم بوقوع پیوست که بشکست دولت ایران منجرگشت . اماجنگهای دامنه دارشاهنشاه ایران باروم فرصت دماغ تکانی اعراب رابایران نداد . اما پیروزیهائی که درروم نصیب دولت ایران میگشت اعراب رابوحشت انداخت وآرام نشستند . آنگاه که رومیان بایران هجوم آورده وشهرها رامیسوزانیدندوغارت میکردندوخسروعقب نشینی اختیار کردودسیسه درباریان وسازش عیسویان ایران وسرداران برخلاف شاه ،مایه امیدواری اعراب گردیدوشیوخ جاه طلب آنان بفکرعصیان افتادند .

شکستهای پی درپی رومیان ازایران ،سپس خرابیها وشورش داخلی درایران عظمت ووقاردولتین روم وایران وترس ولرزی که اعراب ازآنها داشتندازبین برد . دونفرازشیوخ عرب یکی مثنی بن شیبانی ودیگرسویدعجلی دراطراف حیره وابله ،مغرب ومشرق عراق بچپاول وغارت وکشتارپرداختند . چون شاهان وقت کودکی ناآزموده و یانوئی جوان بودندودربارایران بواسطه اختلافات اندرونی ضعیف وشاهان هم ازخوداقتدارنداشتند ،بسرکشی شیوخ عرب وچپاول وغارت آنها وشکایات مردم اعتنائی نمیکردندومردم ایران وسپاهیانش ازجنگهای طولانی خسته وکوفته بودند . برعکس خلفای عرب درکشورعربستان ،سالخورده ،آزموده ،رزم دیده ،با همت وصاحب اراده متین وملت آنها بواسطه خرابی اوضاع اقتصادی وجوش وخروش دینی سخت جان بودند . میدان رزم رابرمیدان بزم ترجیح میدادندزیرا یقین داشتنددررزم غنایم زیادی نصیب آنان خواهدگشت وکشورایران وروم بنظرآنها بهشت موعودپرازانواع لذایذو زروسیم وجوروغلمان بودوبرای رسیدن بآن ازهیچگونه فداکاری کوتاهی نمینمودند وبواسطه زندگانی دربیابان خشک وبی آب عربستان بسختی وگرسنگی عادت کرده بودند برعکس مردم ایران ازستم واختلاف بزرگان وموبدان وسرداران ورسوم گوناگون وانضباط سخت مثل نمازبردن ودست بکش ایستادن درحضورپادشاه واربابان وبزرگان شخصیتی ازخودنداشتندوبنده وفرمانبرداربودند . امااعراب بازندگانی ساده واخوت باهمدیگر شادوخرم وباامیدبودندوچنانکه گفتیم زندگانی درمحیط نامساعدآنها راسخت بار آورده وهرمشکلی راآسان میشمردند .

ایران نمودی ازبیرون داشت وازعزم واستقامت واراده متین خالی بودازهمه

بدتر دشمنی و رقابت زرتشتی و مسیحی یا مانوی و مزدکی و عیسوی، شیرازهٔ زندگی اجتماعی کشور را از هم پاشیده بود. اکثریت مردم یک کشور با مردم بیچاره و طبقه پائین است. چون اوضاع اقتصادی آنها از نتیجه انقلابهای سیاسی خراب میگردد عاجز و ناتوان میگردند. اگر نهضتی ایجاد یا رهبری پدید آمد دیوانه وار بر جان طبقه بالا و فرماندهان افتاده آنها را نابود و جامعهٔ از نو تشکیل میدهند. چنین بود وضعیت ایران و عربستان پس از پادشاهی شیرویه و خلافت ابوبکر نخستین خلیفه اسلام بسال ۱۱ هجری (۶۳۲ م).

میگویند در زمان انوشیروان در حجاز و زمین اطراف آن قحط سال شد و گروهی از قبیله ربیعه ناچار گشتند که از جای خود کوچ کرده بمرزهای عراق پناهنده شوند. شیوخ آنها بدربار انوشیروان راه یافته و از خشکسالی و حالت زار خود شرحی عرض کردند و دستور خواستند که پادشاه بر آنها ببخشاید و یاری کند. انوشیروان فرمود که در مرز عراق بمانند بشرط آنکه چپاول و فتنه نکنند و بمردم آزار نرسانند. اینها پذیرفتند و ماندند ولی ماندن آنها مانند ورود و ماندن ایل سلجوق شد که در شاهی سلطان محمود غزنه بسوی خراسان آمدند و بدستور او در خراسان جا گرفتند و چندی نگذشت که مهمان برای میزبان بلای بیدرمان شد و در انجام پسر سلطان محمود را که مسعود نام داشت شکست داده مالک خراسان گشتند. همچنان این جماعت عرب در زمان هرج و مرج که پس از مرگ خسروپرویز روی داد با قبایل دیگر متفق شده گفتند از این سفره یغما که بر سرتاسر عراق گسترده شده ما نیز بهره‌ای بیابیم و در فرمان مثنی بن حارث شیبانی که نزدیک بکوفه (حیره) مکان داشت پرچم عصیان را برافراشتند و جنگ ایران و اسلام آغاز گشت.

خلیفه اسلام ابوبکر از سرکشی آنان و بی‌نظمی و آشوب ایران استفاده کرد و چنانکه اشاره شد خالد بن ولید سپهدار معروف را با دو هزار تن بیاری مثنی فرستاد. در آن وقت حیره مرکز امارت عرب بود که رئیس آنجا دست نشاندهٔ ایران و تابع دولت ایران و نام او ایاس و بجای نعمان حکومت مینمود. چون خالد بمرز عراق رسید. مثنی با کسان خود باو پیوست. خالد بسرعت یکی پس از دیگری باره‌های شیوخ و دهقانهای عراق را تسخیر کرد. در آنجا هم شیوخ عرب و هم مرزبانهای ایرانی بودند و اینها در نبودن کمک از مرکز باهم اتفاق کرده با مسلمین عرب بکشمکش افتادند. خالد در نزدیکی بصره بهمراهی سوید قبیله ابله را بشکست و پس از آن به بنی بکر رسید و از آنجا رو بشمال رفت و سرداری را با دو هزار سوار بسرزمین بانقیا فرستاد. مرزبان آنجا دادویه پور فرخان خدا میداند بچه علت بدون جنگ به تیسفون گریخت و اعراب آنجا صد هزار درهم داده صلح کردند. پس از آن در الیس و برسما سپاه عرب و ایران مختصر جنگ نمودند و فرمانده سواران ایران شخصی بود بنام آزادبه که تاب حمله مسلمین را نیاورده بگریخت.

ایاس بن قبیصه حاکم حیره ناچار گشت که صد یا دویست و نود هزار درهم بمسلمین داده صلح کند و این نخستین چیرگی مسلمین در عراق بود و تا آنوقت دولت ایران مستقیما"

مقابل مسلمین نشده ولی اغتشاش حدود و جنگ و شکست، بدربار تیسفون میرسید و بزرگان ایران حس کرده بودند که با یک دشمن تازه و توانا باید پنجه نرم کنند ولی بسبب نفاق و آشوب چاره کار را نمیدانستند و نمیتوانستند نقشه‌ای بکشند و برای رفع فتنه چاره بجویند هرکس باندیشه خویش بود و پادشاه بیچاره و بی اطلاع و بازیچه بزرگان.

ابوبکر نخستین خلیفه اسلام از این پریشانی دربار ایران غافل نبود و امید پیروزی داشت. از این رو از هرجانب برای خالد کمک میفرستاد تا اینکه شماره سپاه خالد به هجده هزار رسید و با این سپاه که برای عرب لشکر معظمی میشد بسوی جنوب رفت و مصمم گشت که زمین غربی رود فرات را کاملا" مسخر کند. مهمترین نقطه فرات در آن وقت شهر ابله بود که ۱۲ میل انگلیسی از بصره دور بود و آنجا را دروازهٔ هند مینامیدند. (مراد از هند در اینجا خوزستان و بخشهای مغرب خلیج فارس میباشد). هرمز نام استاندار آنجا بیست هزار سپاه در فرمان داشت و پیش از آنکه بجنگ خالد برود از اردشیر حاکم جزیره یاری خواست ولی هنوز کمک نرسیده بود که جنگ معروف بذات السلاسل در گرفت هرمز شکست خورد و غنیمت فراوان بدست مسلمین افتاد. ولی ابله همچنان در دست ایرانیان ماند تا اینکه در عصر خلیفه دوم در سال ۱۴ هجری گشوده شد.

ایرانیان و عربهای متحد آنان در الیس گرد آمدند در آنوقت بهمن جادویه فرمانده جوان در قشیناتا بود. اردشیر پادشاه باو نوشت که هرمز را یاری کند. بهمن سرداری بنام جابان فرستاد و باو دستور داد که تا بورود خود او بهمن در جنگ تامل کند و سوی اردشیر رفت که در جنگ مشورت کند. اتفاقا" اردشیر بیمار بود و ضمنا" جابان منتظر بهمن نشده با مسلمین نبرد سختی کرد ولی شکست خورد و در این جنگ خالد سوگند یاد کرده بود که در صورت پیروزی چندان تن از دشمنان بکشد که خون آنها در جوئی روان گردد و چون چیره شد همچنان کرد. مسلمین نیز تلفات داشتند. خالد بحیره شتافت. فرمانده نظامی آنجا آزادبه بود. در آن موقع اردشیر از جهان درگذشت. آزادبه پست همت شده از حیره فرار کرد. خالد حیره را تصرف کرد و ایاس بن قبیصه بدادن جزیه حاضر شد. خالد با او بنرمی پیش آمد که سبب امیدواری دهقانان و شیوخ دیگر عرب گشت. از اینرو آنها در دفاع سست شدند. همه این زد و خوردهای محلی بدون نقشه جنگ بود و از مرکز سلطنت نیز از آنها جلوگیری بعمل نیامد. چنین بود اول عشق، که آینده عالمگیر شد وهمه عراق که سهل است بر همه ایران محیط گشت و کشور شاهنشاهی ایران، استانی از شهنشاهی عرب شد.

مجاهدین اسلام روزانه، سرکشان را یکی پس از دیگری از میان برمیداشتند و دهقانان ایران بیچاره میشدند و نمیتوانستند طوفانی که از حجاز بلند شده از آن جلوگیری بکنند و بیقین کشاورزان عرب از خدمت بآنها نفرت داشتند و در پی نجات دهنده بودند.

بواسطه نبودن فرماندهٔ کارآگاه، پس از آنکه ایرانیها در نمارق و سقاطیه و برسما

شکست خوردند بسوی دجله پس نشستند و مسلمین در آنجا نیرو یافتند و بشط الحی رسیدند و باقیمانده مقبوضات ایران در عراق بخطر افتاد و اتفاقاً در میان این همه تفرقه یک پیروزی مختصر نصیب ایرانیان گشت .

بنا بگفته طبری جنگ عرب و ایران از زمان پوراندخت آغاز شد ، دربار شاهنشاهی دیدکه سرداران لشکر یکی پس از دیگری شکست خورد . بهمن خوش ابرو (ذوالحاجب ـ بهمن جادویه) را با سی هزار سوار و سی زنجیر فیل بدفع عرب مأمور نمود و برای تشجیع سپاه درفش کاویانی را همراه او کرد . عرب در فرمان ابوعبیده ثقفی ده هزار نفر میشدند . ولی در عراق شیوخ دیگر بودند که برخی از آنان بدولت ایران خدمت میکردند و بعضی بسبب هم نژادی هواخواه مسلمین بودند و چونکه رسماً از رعایای ایران محسوب میشدند ، در لشکرگاه ایران بودند و ظاهراً مطیع ایران . لیکن در گیرودار جنگ حرکاتی مینمودند که سبب شکست لشکر میشد و البته لشکری که از دوست و دشمن ، موافق و منافق تشکیل بشود ، در جنگ کامیاب نمیگردد و این نقص همواره در عراق بود و چون سپاه ایران و عرب بهم نزدیک میشدند ، بهمن بسردار عرب پیغام فرستاد که یا او از شط بگذرد یا بگذارد که ایرانیها بگذرند . ابوعبیده گذشتن خود را ترجیح داد و از رود گذشته صفوف خود را راست کرد و جنگ آغاز گشت . ایرانیها فیلها را جلو انداختند و از پشت آنها عربها را تیرباران میکردند . اسبهای عرب از فیل وحشت گرفتند ، بنابراین سرداران عرب پیاده شده حمله آوردند . ابوعبیده شخصاً بر فیل سفیدکه پیش آهنگ پیلان دیگر بود حمله کرد و خرطوم او را مجروح نمود . فیل بیتاب گشته او را زیر پا پیش گرفت و پایمال نمود . ایرانیان از کشته شدن سردار عرب بهمت یافته ، حمله سختی کردند . از بزرگان عرب پس از ابوعبیده برادرش حکم و پسران او وهب و مالک و زحیر کشته شدند . آنگاه حبیره بن نفیر ثقفی پرچم اسلام را برداشت و رزم کرد و پس از او سلیط بن قیس رئیس لشکر شد . چون او نیز کشته گردید ، عبدالله بن مزید ثقفی محض تشجیع لشکر ریسمانهائیکه جسر را بر آن بسته بودند برید و فریاد کرد که این جسر بریده شد یا بدشمن را برانیم یا رانده شده در آب غرق گردیم . پس از آن بر دشمن حمله آورد و کشته شد و جای او مثنی امیر لشکر گشت و فرمان داد که سپاه عرب پس بنشیند . چونکه جسر نبود بسیاری در آب غرق شدند و دو هزار که سالم در رفتند بجای خود برگشتند و دیگران با مثنی بلشکرگاه نخستین رسیده در الیس قرارگاه ساختند . مثنی چگونگی را بخلیفه نوشت و از او یاری خواست .

باین ترتیب موقتاً ایرانی بر عرب چیره شد ولی اگر در مرکز سلطنت نظم بود و در میدان جنگ سردار کاری فرمان میداد ، احتمال داشت که از چنین پیروزی استفاده بکنند و زمین سواد را از سپاه عرب پاک سازد ولی در این اثنا خبر رسید که در پایتخت اختلاف واقع شده ، برخی برخلاف رستم فرخزاد بلند شده اند . مهلوج نام پهلوبان عراق ایران جانب رستم را گرفته و مردم فارس هواخواه فیروزان شده آشوب برپا کرده اند و از این سبب بهمن بدون اینکه نتیجه قطعی از پیروزی که کرده بود بیابد با سپاه به تیسفون برگشت . این پیروزی

بجای اینکه آغاز پیروزیهای دیگر بشود ، مقدمه شکست بزرگ ایران شد . زیرا که خلیفه استعداد کاملتر دیده مصمم شد که کار را یکسره کند و عبدالله بن جریر بجلی را با سپاه تازه روانه نمود و نقباء بمیان قبایل عرب فرستاد تا آنان را بجنگ و اخذ غنائم تطمیع و تشویق و امیدوار کنند که سپاه دیگر بیاری آنها خواهد رسید .

آگاهی دهندگان این اخبار را بمرکز رسانیدند و بمشوره پوراندخت از فوج مخصوص شاهی ۱۲ هزار تن در فرمان مهرمهرویه همدانی که میان عرب پرورش یافته بود از مرکز حرکت کردند و جنگ درگرفت . اینبار عربهای مسیحی با مسلمین اتفاق کردند و جنگ ایران و عرب ، گذشته بر جنگ دینی ، جنگ نژادی نیز گشت . ولی جوش نژادی و دینی که در عرب بود ایرانی نداشت و ایرانیان مسیحی همان اندازه از ایرانیان زرتشتی کینه و نفرت داشتند که عرب مسلم داشت . ایرانیان مسیحی چه در مرز روم و چه در مرز عرب ، خواهان آن بودند که زرتشتی ایران شکست بیابد و نابود گردد . مسلمین عرب یکبار دیگر جنبه تجاوز را گرفتند . مهرمهرویه از رود فرات گذشته بسوی حیره رفت و با مثنی در البویب رزم نمود و گرچه سربازان ایران خوب رزم کردند ولی پیشرفت نکردند . بلکه شکست خوردند و بسوی تیسفون پس نشستند عربها نیز احتیاط کرده و منتظر شدند که سپاه تازه از حجاز برسد .

خلیفه وقت عمر بن خطاب که شخص کاری و آزموده بود با تصویب صحابه سعد بن مالک معروف بسعد وقاص را فرمانده سپاه نمود و او را با هفت هزار سوار و پیاده بسوی عراق روانه کرد و پشت سر او تدریجاً و بدون انقطاع سپاه میفرستاد تا آنکه سپاه سعد بسی هزار رسید و بازهم کمک برای او میرسید سپاه مثنی نیز بسپاه سعد پیوستند . سعد بسه منزل از کوفه رسید و سه ماه در آنجا توقف کرد و روزانه با مرکز خلافت رابطه داشت . بالاخره در قادسیه مصاف داد .

ایرانیان چون از هجوم اعراب آگاه شدند ، رستم فرخزاد ناچار بشخصه از پایتخت درآمد و هنوز مسلمین عرب در نظر ایرانیان آن عظمتی که داشتند نیافته بودند . نمیدانستند که آنان با تصمیم کوه شکن آمده اند و میخواهند که با اراده آهنین ، عراق را از ایران آزاد کنند و از رود فرات و دجله و زمین حاصلخیز آنجا بهره مند گردند . در صورتیکه فرمانده ایران نه بخود اعتماد داشت و نه بیارانش در پایتخت که او را بخاطر نمیآوردند .

سپاه رستم بهفتاد هزار میرسید و سپاه سعد وقاص بنابر ناسخ التواریخ بشصت هزار میرسید . رستم در جنگ درنگ میکرد و فردوسی حالت تذبذب و تردد او را بخوبی در شاهنامه شرح داده است . رستم برکنار رود نشسته بود و سپاه سعد ملک را غارت همیکردند . مردم بشاه شکایت کردند که رستم مرد کارزار نیست و عرب سواد را غارت میکنند . شاه باو فرمان نوشت که در جنگ درنگ نکند ولی رستم جواب داد که در پیکار شتاب بنتوان کرد .

در روز اول جنگ همگروه قادسیه ایرانیان فیلها را جلو انداختند . اسبهای عرب مانند همیشه رمیدند . بنابراین سواران عرب پیاده شده حمله کردند و چنان مینمود که ایرانیان چیره بشوند . زیرا طلیحه سردار عرب نتوانست توازن را نگاه دارد . در آن اثنا

دو تن از جاسوس که ایرانی بودند و مسلمان شده جاسوس عرب گشتند بسعد گفتند اگر بر چشم فیل تیر بزنند، یا خرطوم او را مجروح سازند فرار میکند. عاصم بن عمرو تمیمی بفرمان سعد با دسته ای از تیرزنان و پیادگان پیش آمد و فیلان را تیرباران کرد. فیلان تاب زخم تیر نیاورده پراکنده شدند. بهمن خوش ابرو معروف ببهمن جادو در این جنگ کشته شد. روز دوم جنگ سردار عرب بحیله بکار برده، شبانه پنج هزار سوار را براه شام فرستاد و دستور داد که در نیمه روز خود را بمیدان جنگ برسانند در آن روز سپاه عرب نزدیک بود که بهزیمت شوند. از دور غبار را دیدند شاد شدند و تکبیر گفتند که از شام کمک رسیده است، همت کرده در جنگ پافشاری نمودند.

چنانکه پیش اشاره کردیم رستم در تذبذب و تردید بود و چند ماه بگفت و شنید گذراند. با وجودیکه از پایتخت تاکید میشد که مسامحه نکنند و جنگ بکنند و نگذارند که کمک بمسلمین برسد و او در تذبذب ماند و نمیدانست چه اقدامی نماید. رعایا از چپاول عربها بستوه آمده بدربار عرض کردند یا آنها را از زیاده روی و هجوم عربها نگهداری کنند یا بگذارند که با آنان تسلیم گردند. رستم بنا بفشار دربار با دل ناخواسته بقادسیه رسید. در میان راه سربازان و افسران ایرانی گاهی مست شده مردم را آزار میرسانیدند. سعد وقاص از جزئیات حرکات سپاه ایران آگاه بود. آگاه کننده نیز خود ایرانی با رعایای عراقی ایران بودند که گرفتار شده بلشکرگاه عرب میآمدند. ایرانیان خسته در شب لیلة الهریر که غافلگیر شده بودند جنگ سختی کردند و ایستادگی نمودند. چند تن از دلیران عرب بقلب سپاه جائیکه رستم بود حمله کردند و عقب سران و سرداران دیگر با سواران تاختند و برخی از سخنوران عرب با سخنان بلیغ خود، چنان جوش و خروش در میان مجاهدین اسلام پیدا کردند که سواران مسلم پیاده با شمشیر حمله میکردند و از نعره های تکبیر در میدان جنگ غلغله افتاد. فیروزان و هرمزان که قلب سپاه را حفظ مینمودند فرار کردند. مسلمین برستم نزدیک شده، رستم از تخت فرود آمد و تا دیر زمان سوار بر اسب مردانه رزم نمود.

بنا بر نوشته رالنسن سربازان ایران بیشتر نوجوان و ناآزموده بودند که از دیه ها آنان را گرد آورده، دولت بمیدان جنگ فرستاد و اینها با اعرابی که همه عمرشان بسختی و قتل و غارت گذرانده بودند، همسنگ نمیشدند. بهرصورت شب گذشت و روز پدید آمد و باز چند ساعتی تفوق با ایرانیان بود. ایرانیان عربها را پس نشانده بآنجا رسیدند ولی مکان میان دو نهر بود و در عین گیرودار هنگام ظهر باد تندی در عراق بلند شد و بشدت رو بایرانیان وزید. چنانکه طنابهای چادرها را برکنده و لشکرگاه ایران را درهم و برهم کرد. گویا نصرت ایزدی بود که بیاری مسلمین رسید. هرکس در عراق باشد میداند که این چه بادیست که دنیائی را تیره و تار میکند. وای بحال او که برصورت و روی او بوزد و خاک و ریگ بر صورتش بزند و روز را بچشم او شب کند. نخلها را از ریشه برکند.

هرمزان حاکم خوزستان و فیروزان که در آینده در نهاوند سردار کل سپاه شد، تازه

بیاری رستم آمده بودند، میدان جنگ را تخلیه کرده جان بسلامت بردند، صفوف سپاه ایران از هم شکافته و دریده و سپاه از نظم خارج شد و سربازان پراکنده گشتند و شخص سپهسالار بخطر افتاد و باد همچنان بشدت میوزید تا اینکه چادر رستم بیفتاد و رستم خواست بر شتری سوار شود که گروهی از دلیران عرب بقلب لشکر رسیدند. هلال بن علقمه استرهای حامل خزینه را دیده بطمع غارت رسنهای کیسه های زر را ببرید و یکی از آنها بر رستم افتاد و چونکه سنگین بود صدمه سخت باو رسانید. رستم خواست خود را بآب بیفکند و عبور کند ولی او را مهلت ندادند و بضرب شمشیر بکشتند. هلال بر فراز تخت رفت و بآواز بلند گفت که رستم را بکشتم. سپاه ایران چون سردار را کشته یافت بهزیمت رفتند و بسیاری در آب غرق شدند. تلفات سپاه ایران را بسی هزار نوشته اند. چون بعضی سرداران از کشته شدن رستم آگاه نبودند جنگ را ادامه دادند مانند شهریار پور هیربد و فرخان اهوازی و خسروشنوم همدانی تا آنکه کشته شدند.

بنا بر نوشته مداینی چهار هزار نفر از دیلمیان که در جنگ قادسیه در فرمان رستم بودند پس از شکست سپاه ایران بعرب تسلیم شدند و اسلام پذیرفتند و در خدمت اسلام در فتح مداین و جنگ جلولا شریک شدند و در انجام در کوفه بماندند.

انگیزه های شکست ایرانیان در جنگ قادسیه

۱- ترتیب جنگ عرب مسلمان: ایرانیان همواره با سپاه منظم روم یا با غارتگران هون جنگ کرده و ترتیب معین آنان را میدانستند و اگر چه مسلمین عرب ترتیب تازه ای ایجاد نکرده بودند ولی جوش دیانت و طمع فراوان بغارت و اتفاق و فداکاری سرداران آنها را بر ایرانیان آرام دوست و بی اتحاد برتری داده بودند.

۲- در لشکر ایران مرگ یا گریز سپهسالار شکست لشکر بود. ولی در عرب اگر سپهسالار کشته میشد فوراً یکی دیگر پرچم بدست میگرفت و جنگ را جاری میداشت.

۳- مجاهدین عرب از ۱۲ سال در جنگ داخله عربستان رزم نموده و آزموده و در سختی میتوانستند صبر و تحمل بکنند و برعکس سربازان ایران جوانهای روستائی بودند که از دهات آنها را گرد آورده بمیدان جنگ فرستادند. نه جوش دیانت داشتند و نه طمع غارت، زیرا که عرب چیزی نداشت که بآن طمع ببندد. بگفته فردوسی، برهنه سپهبد برهنه سپاه

۴- فرار هرمزان و فیروزان و کشته شدن رستم.

۵- نبودن پادشاه مقتدر و با سیاست در ایران، چشم و گوش مردم بر شاه. چه فرمان یزدان چه فرمان شاه و بعد بر سپهسالار لشکر است. اگر آب چشمه زلال و پاک باشد، در همه جوی آب زلال و پاک روان گردد، ولی وای در صورتیکه آب سرچشمه گل آلود گردد، امید بکامیابی نباشد. پادشاه بجز اسم رسمی نداشت و مردم ترس و امید از او نداشتند. قیادت بدست سپهسالاری بود، که عقب سر او دربار و مخالفین زیاد داشت و باطن او ناراحت بود. ولی سپهسالار اسلام به پشت سر همه یاور داشت و از آنها هیچگونه اندیشه بد نداشت.

امن و سکون اندرونی با ناراحتی و اضطراب در اجرای امور اهمیت فراوان دارند.

پس از جنگ قادسیه: سعد در تعاقب سپاه شکسته ایران سه ستون سپاه فرستاد. یکی از آنها بجالینوس در حیره رسید و او را شکست داد و بکشت. ستونهای دیگر بدون نتیجه بلشکرگاه سعد پیوستند. بیشتر سربازان ایران سالم به تیسفون رسیدند. شکست قادسیه ایران را از پس گرفتن زمین ساحل راست فرات ناامید کرد. ولی هنوز خطری باستقلال ایران نبود. ولی موقعیتی که ایران آنوقت داشت اگر شاه توانا و با همت داشت یا سرداران کاری پیدا میگشت ممکن بود باقیمانده مقبوضات ایران را در عراق حفظ کنند. ولی بدبختانه یک سردار که فی الجمله کاری بود یعنی رستم از میان رفت و کسی دیگر جانشین او پیدا نشد، که سپاه از جان گذشته عرب را، پس از آنکه از نعمت غیر مترقبه که سواد عراق باشد بهره مند شدند، بریگستان بیحاصل عرب پس نشاند. پادشاه خردسال نه تجربه داشت نه همت، نه حکم و نه اقتدار که بتواند مانند شاهان دلیر که نیاگانش بودند، آب از جوی رفته را بازجوی بازگرداند. بمیدان جنگ نشتافت دشمن را بکشد یا کشته گردد. او بود و یک عده زیاد از چاکران و کنیزان و هرچه از آنها میشنید میکرد. بسرداران نزدیک التماس مینمود که از دشمن جلوگیری بکنند و بسرداران و فرماندهان دور از مرکز نامه ها مینوشت و درخواستها مینمود. با وجودیکه دشمن تا نزدیک بمرکز رسیده بود بجای اینکه خزینه و اشیاء گرانبها را بجائی محفوظ منتقل کنند در تذبذب و امید و مشوره وقت گرانبها را تلف کردند. بزرگان دربار میاندیشیدند که اگر چیزهای قیمتی سلطنتی را از مداین نقل مکان دهند سبب ناراحتی و اضطراب مردم و نشان ضعف دربار خواهد شد و کار بدتر خواهد ساخت. یا اینکه محض بی‌پروائی و بی‌نظمی و سهل انگاری سبب شد که از زمان شکست قادسیه یکسال و نیم باین ترتیب وقت گرانبها درگذشت و دربار ایران برای دفاع از دشمن اقدامی نکرد و دست بر دست گذاشته نشست به بیند دشمن چه اقدامی خواهد کرد.

بالاخره در سال ۶۳۷م عرب باز جنبید. در اثنای یکسال و نیم دو پایگاه نظامی منظم و مستقل یکی نزدیک ابله که بعد بنام بصره شهر مهمی شد و دیگر نزدیک بحیره که بنام کوفه معروف گشت. بدینطریق موقع مجاهدین اسلام در ساحل راست فرات کاملاً محکم گردید. شیوخ عرب بناچار مطیع شدند و بجای اینکه بدولت ایران خدمت کنند، دین اسلام را پذیرفته با عربها برادر دینی شدند. سپاه مسلمان آماده شد که از نو با ایران بتازند و بداخله ایران راه یابند و از گنجینه‌های تیسفون و استخر بهره مند گردند.

ایرانیها پس از شکست قادسیه در بابل جمع شدند و فیروزان که از میدان قادسیه جان بسلامت برد و پس از رستم مقام او را داشت سرلشکر گشت. سعد بقولی در سال ۱۵ هـ و بقولی ۱۶ هـ بگشودن بابل از جای خود حرکت کرد و فرماندهان ایرانی که میان ران (هش) بودند برخی جنگ کردند و بعضی تسلیم شدند از جمله سرداری بنام بستام بود و آنانکه

تسلیم شدند بسپاه عرب کمک میکردند و برای آنان پل میساختند و خواربار فراهم مینمودند.

دربابل گذشته بر فیروزان، سرداران دیگر چون هرمزان و مهران و چهرگان نیز بودند ولی باید همه دل شکسته و ناامید باشند. زیرا که هیبت مجاهدین عرب آنان را فرا گرفته بود و بگفته فردوسی: چه یک مرد جنگی چه یک دشت مرد، بودند و منتظر بهانه و فرصتی که از میدان رزم چون ملخ پراکنده شوند. چنانچه همه از بابل گریخته جائی بنام کوثی درفرمان سرداری بنام شهریار جمع شدند و چون سپاه عرب بآنجا رسید، شهریار بدست غلامی از بنی‌تمیم کشته گردید. دهقانان اطراف یک بیک تسلیم شدند و سپاه ایران در بهره شیر در محاصره درآمد. پس از دو ماه تسلیم شدند. اعراب برود دجله رسیدند و با کمال جسارت اسب در آب راندند و عبور کردند.

فردوسی گوینده دلسوخته از درد دل چنین مینالد:

ز ایران و از ترک و از تازیان — نژادی پدید آید اندر میان
نه ایران نه ترک و نه تازی بود — سخنها بکردار بازی بود
ز پیمان بگردند و از راستی — گرامی شود کژی و کاستی
کشاورز جنگی شود بی‌هنر — نژاد و بزرگی نیاید به بر
ربایند همی این از آن، آن از این — ز نفرین ندانند باز آفرین
بگیتی نماند کسی را وفا — روان و زبانها شود پر جفا
همه گنجها زیر دامن نهند — بکوشند و کوشش بدشمن دهند
چنان فاش گردد غم و رنج و شور — که رامش بهنگام بهرام گور
نه جشن و نه رامش نه گوهر نه نام — بکوشش ز هر گونه سازند دام

سعد وقاص پس از تسخیر تیسفون برای استحکام شهرهای مفتوحه پیشروی ننمود ولی سپاهیان چندی بدنبال سپاهیان فراری فرستاد. از جمله سرداران هاشم چون با سپاهش بجلولا رسیدند، سپاه ایران که در فرمان مهران بیش از شمار عرب بودند همت نداشتند که حمله بکنند. هاشم نیز تا شش ماه از جنگ پرهیز کرد تا اینکه برای او از شام و دیگر جاها بیست هزار مجاهد بکمک رسیدند و با این شماره کافی حمله آورد و ایرانیان را بشکست و مهران بقتل رسید. بنا بر اعثم کوفی و ناسخ التواریخ منوچهر پور هرمز برحلوان فرمانده بود. چون شنید که سپاه اسلام بآنجا نزدیک شدند، بدون جنگ از آنجا بگریخت.

بگفته بلعمی، علاء بن الحضرمی حاکم بحرین با پنجهزار تن با کشتی بساحل فارس حمله آورد. شهرک فرمانده فارس بود. در آغاز علاء پیشرفتی کرد و چون شنید که شهرک با استعداد کافی بسوی او میآید. پس نشست و آماده گشت که اگر ناچار گردد با سپاهش سوار کشتی گردد. اتفاقاً طوفان سختی بلند شد و اکثر از کشتیها غرق شدند. علاء نه تاب پیش رفتن داشت و نه وسیله بازگشتن. از خلیفه کمک خواست. از راه اهواز پنجهزار

مرد باو کمک رسید و باین وسیله با جنگ وگریز از دست شهرک نجات یافت. این شکست عرب و مسامحه ایرانیان در یاری وهمکاری با یکدیگر، چون یزدگرد آگاه گشت نامه بشهرک نوشت. درآنوقت هرمزان درمقابل عرب سخت درفشار بود و شهرک او را یاری نکرده بود. یزدگرد او را نکوهش کرد و نوشت که ایرانیان باید مانند مسلمین یار و مددکار همدیگر باشند. اگر شهرک بیاری هرمزان میرسید، هرمزان شکست نمیخورد و اهواز از تصرف ایرانیان خارج نمیگشت.

هرمزان پس از دست دادن رام هرمز، در باره شوشتر ماند و عرب بدانجا هجوم آورد. هرمزان تقریباً ۳۴ هزار مرد با خود داشت. ابوموسی از هرطرف هرمزان را درفشار آورد و او از باره گاه و بیگاه بر عرب میتاخت و جنگ طولانی شد و نتیجه قطعی حاصل نگشت. تا اینکه خائنی بنام نسیبه بن داودیه خود را بلشکرگاه ابوموسی رساند و داوطلب شد که عرب را بگرفتن شهر رهنما باشد، بشرطی که بجان او امان یابد. ابوموسی خشنود شد و او را امان داد و نوازش کرد. نسیبه یکتن از عرب را با خود گرفت و از گذر آب او را باندرون باره برد و بخانه خویش آورد و روز دیگر او را منزل هرمزان و دیگر سرداران را نشان داد. از کوچه و برزن آگاه کرد. چون شب شد بار دیگر او را از همان راهی که آورده بود، بدر برد و بلشکرگاه ابوموسی رساند و گفت اگر از این راه باندرون باره شوید بآسانی میتوانید شهر را تصرف کنید. ابوموسی آن روز را تامل کرد. چون شب شد هفتاد تن از دلیران لشکر را برگزید و آنها از همان راهی که نسیبه نشان داده بود باندرون باره رسیدند. پاسبانها را بخواب یافته همه را کشتند و در باره را بگشودند و بانگ تکبیر دادند. مسلمانان با آواز تکبیر بدانسو شتافتند و داخل شهر شدند. هرمزان وقتی خبردار شد که کار از کار گذشته بود.

ایرانیان ساکن یمن و بازماندگان سپاه باذان که در آنجا بودند چون از مرکز ایران و پایتخت با وجود الحاح و اصرار یاری و کمک بآنها نرسید دین اسلام پذیرفتند و با عربها همراه شدند. چون عمرو بن عاص در سال ۲۰ هجری مصر را فتح نمود لشکر او ایرانیان یمن را نیز شامل بود.

چون عرب اصفهان را بگشود، و پادوسبان فرمانده آنجا مقهور گشت و فرار نمود و یزدگرد بفارس پناه برد. پادوسبان فرمانده اصفهان با عبدالله بن بدیل خزاعی جنگ میکرد. چون دید مردم شهر با او همراهی نمیکنند با چهل تن تیرانداز بکرمان رفت که بشاه بپیوست شود. عبدالله او را تعاقب کرد و باز جنگ واقع شد. پادوسبان بر عبدالله حمله کرد و اسب او را کشت و عبدالله بر زمین افتاد. ولی پادوسبان بجای اینکه بزخم دیگر او را بکشد گفت خوش ندارم تو را بکشم. بهتر است بگذار بشهر باز گردم و شهر را بتو بسپارم و جزیه را هم قبول دارم بشرطیکه در امان باشم و هم چنان کرد. در سال ۲۲ هجری یک دسته از سپاه عرب بآذربایجان حمله کرد و آنرا متصرف شد و دسته دیگر

بفارس یورش برد. مرزبان فارس که شهرک بن ماهان نام داشت و هنگامیکه هرمزان در اهواز تحت فشار عربها بود بوی کمک نرسانید. اینک مردانه در فارس دفاع میکرد. یزدگرد در استخر بود آنجا را بگذاشت و بکرمان رهسپار شد. سپاه عرب از هرسوی بنواحی فارس حمله آوردند. بنابراین رویه سپاهیان شهرک بناچار برای حفظ خاندان خود بشهرها و نواحی خود روی آوردند و از شماره سپاهیان شهرک بسیار کاست و شهرک در میدان جنگ بقتل رسید.

مرزبانان ایرانی بگفته ناسخ التواریخ، بدون بخت آزمائی یا کوشش در دادن مصاف بعرب، فرار میکردند و یا آنکه تسلیم گردیده بشرایط آنها گردن مینهادند. چنانکه پس از سقوط ری، فرماندهان قم وکاشان، از استماع حرکت سپاه عرب بسوی آنها، باصفهان گریختند. یزدگرد در آنجا بود، خود را باخت و پادوسبان را فرمانده اصفهان ساخته، خود باستخر رفت. مرزبانان قومش، دماوند و دامغان بدون جنگ تسلیم شدند. فرمانده گرگان یک منزل باستقبال سپاه عرب شتافت و اسلام پذیرفت و باجگذار آنها گردید. آذربایجان در سال ۲۲ هجری بتصرف عرب درآمد فرماندهان آنجا برای دفاع بکوشیدند و بقتل رسیدند. کرمان در سال ۲۳ هجری گشوده شد.

بگفته بعضی از تاریخنویسان در سال ۱۷ ه احنف بن قیس بگشودن خراسان مامور شد که جای تردید است. مجاشع بن مسعود برای اردشیرخوره و شاپور و عثمان بن ابی العاص ثقفی برای کرمان و عاصم بن عمرو التمیمی برای سیستان و حکیم بن عمیر تغلبی برای مکران برگزیده شدند. البته سرداران نامبرده در انجام ماموریت خود کامیاب شدند.

فرماندهان ایرانی در کارها تامل نداشتند بشتاب بتسلیم میشدند و یا از زندگی محروم میگشتند برخی نیز مانند مردم دینور، شروان، دربند و جاهای دیگر که ذکر همه سخن بدرازا کشد بشرایطی صلح میکردند. تنها استانی که دست نخورده بود و فی الجمله نیروئی داشت خراسان بود و آنهم تا وقتیکه پادشاه برای نام در آنجا مقام داشت. در چنین موقع حساس که بایستی فرمانده آن استان با پادشاه دست بهم داده از خود دفاع بکند بفکر خود افتاد و کار دشوار که فتح آن استان بود، برای عرب آسان کرد. احنف بن قیس که مامور فتح خراسان بود از راه طبس بهرات رسید و آنجا را گرفت و سرداران خود را مامور گرفتن شهرهای دیگر خراسان کرد و خود بمرو شتافت. یزدگرد در آنجا بود و بمرورود پس نشست. از آنجا بخاقان ترک و بزرگان سغد نامه نوشت و یاری خواست. چون برای احنف از کوفه سپاه تازه رسید از مرو بسوی مرورود پیش رفت و یزدگرد از آنجا ببلخ شتافت. چون عرب از پی او ببلخ رسیدند با آنان جنگ کرد. گویا این نخستین جنگ بود که پادشاه شخصاً در آن شریک بود. ولی تاب مقاومت در خود نیافته، عقب‌تر رفت و خراسان همه بتصرف عرب درآمد.

یزدگرد از ستیز و آویز دست نکشید، پس از آنکه از بلخ عقب نشسته بود گروهی از ایرانی و ترک گرد آورده بر آنجا حمله کرد و بگرفت و سپاه عرب که در آنجا بودند عقب نشست و به احنف بن قیس در مرو پیوستند. در آن اثنا ترکها متحدین یزدگرد از او دوری کرده از رزم با اعراب دست کشیدند. یزدگرد پس از تسخیر بلخ، مرو شاهجهان را محاصره کرده بود چون شنید که یاران ترک بلخ را تخلیه کرده پس رفته اند، بناچار از محاصره دست کشید. خواست با گنجینه و اثاثیه بسوی کشور خاقان برود و با وی پیوندد ولی سرداران او میخواستند که بعرب تسلیم شود و با آنان صلح کند و جائی را در خراسان برگزیده بمانند. یزدگرد خواهش آنان را نپذیرفت. میان او و سردارانش اختلاف پیدا شد. سرداران بر او شوریدند و آنچه از خزینه داشت از او بگرفتند. یزدگرد با دست خالی بخاقان پیوست و در فرغانه مقیم شد و آنجا بود تا زمان خلافت عثمان. خراسانیها برعرب بلند شدند و باو نامه ها نوشتند و او را طلبیدند او هم بازگشت و آخرین جنگ با عرب کرد و بعد کشته شد. سردارانی که گنجینه شاهی را بزور از او گرفتند با اعراب صلح کرده گنجینه را بآنها سپردند و بخانه های خود بازگشتند میگویند گنجینه باندازهٔ ثروتی بود که عرب در قادسیه یا مداین یافته بود.

بنا بر نوشته واقدی چون شهرک پور ماهک در فارس کشته شد، فرمانده کرمان با یزدگرد بخشونت و جسارت رفتار کرد. یزدگرد افسرده گشت، از کرمان درآمد و آهنگ خراسان نمود و بمرو رسید. فرمانده آنجا که ماهویه نام داشت ورود او را خوش نداشته به طخطاخ نام از خانهای ترک نامه نوشت و او را بمرو خواست تا یزدگرد را بیرون کند یا گرفتار کرده زندانی نماید. طخطاخ بمرو آمد. چون یزدگرد از دسیسه ماهویه فرمانده مرو آگاه شد، نیمه شب با رسن از کوشک فرود آمد و خواست بجائی پناهنده گردد کسی از چاکران با او نبود، راه و بیراهه میرفت تا اینکه چشمش بروشنائی افتاد و بآن سو رفت. آسیابانی را دید و از او یاری خواست.

فردوسی طخطاخ را بیژن نامیده مینویسد که ماهویه نمیخواست یزدگرد در خراسان بماند بنابراین به بیژن که فرمانده سمرقند بود نامه نوشت که شاه ایران اکنون در خراسان است و بآسانی میتوان او را گرفتار کرده تو پادشاه بشوی و کین نیاگان را از او بگیری. بیژن با سرداران خود مشورت کرد و بصلاح آنها برسام نام سرداری را با ده هزار تن بشهر توس فرستاد که در آنجا یزدگرد را غافلگیر کرده گرفتار سازد. یزدگرد از اندیشه دشمنان آگاه شد و با آنان جنگ کرد و در میان جنگ ماهویه که ظاهراً در لشکر پادشاه بود گریخت و سپاه مختصر پادشاه شکست خورد و او خواست بجائی پناهنده شود پریشان و یکه و تنها میرفت و بآسیائی پناه برد و در آنجا بدست سواران ماهویه کشته گردید.

عقب نشینی و سیر یزدگرد چنین بود. از مداین بحلوان و از حلوان بری و بعد باصفهان و فارس و یزد باستناد از سفینه پهلوی و کرمان و سیستان و خراسان و مرو و مرورود و بلخ و فرغانه و در آخر بمرو بازگشت و نزدیک بقریه رزق کشته شد. تاریخنویسان

بهمین روش ذکر کرده اند ولی نام اشخاصی که سبب کشته شدن یزدگرد شدند باختلاف ذکر کرده اند.

دو نفر از بزرگان ایران در مرو بودند و بپادشاه خدمت میکردند. یکی بنام وراز و دیگر سنگان، میان آنها دشمنی بود. وراز میخواست بوسیله پادشاه حریف خود را از میان بردارد یزدگرد خواهش او را پذیرفت. زنی این راز را به سنگان گفت و دل او نسبت به پادشاه بد شد. وراز چون ضعیف بود از ترس سنگان بگریخت. بعد سنگان آهنگ پادشاه نمود و او ناچار از کاخ فرار کرد و سراسیمه میگشت تا بدست آسیابان کشته گردید. در این روایت سنگان جای ماهویه را میگیرد.

اعراب گرچه در میدانهای جنگ ایرانیان را شکست میدادند. ولی مملکت کاملاً مطیع نشد. تبرستان تا چند سده در تصرف اسپهبدان آنجا ماند. در سال ۲۳ه که عبدالله و سهل بن عدی بتسخیر کرمان مامور شدند. بندویه پور سیاوش با آنها رزم نمود و شکست یافت. مردم کرمان ظاهراً تسلیم شدند. هم در آن سال سیستان و شهرزنج بدست مسلمانان افتاد و عرب بمکران رسید ولی زد و خورد همچنان جاری بود. هرگاه یک گوشه مملکت امن می یافت از گوشهٔ دیگر یکی سربلند میکرد. چون که این نوع مقاومت انفرادی بود سرانجام مقهور میگشتند. این گونه مقاومت در سراسر دوره بنی امیه و بنی عباس جاری بود. از جمله در زمان عثمان بن عفان، ماهک پور شهرک ـ بلند شد و با عبدالله عا... جنگ کرد و عاقبت صلح نمود و بفرمانداری استخر پاینده ماند. خراسانیها نیز در همان ایام بلند شدند و پس از پیکارها در نیشاپور و جاهای دیگر چون مرکزی نداشتند کاری از پیش نمیبردند. خاندان استووند در ری تا سال ۴۱ هجری مقاومت کردند و گیلان و تبرستان تا دیر زمان در استقلال ماندند. سیستانیها با عبدالرحمن بن سمره جنگهای سخت کردند چون دیدند دشمن توانا است بدادن جزیه تن در دادند.

بهمین روش انقلاب در ایران پاینده ماند، تا اینکه در آخر خلافت بنی امیه تقریباً ۱۱۲ سال پس از جنگ قادسیه، خراسانیها در فرمان ابومسلم خراسانی بلند شدند و دستگاه خلافت را از خراسان که سهل است از پایتخت خلافت که دمشق بود نیز برچیدند. بعد از عصر هارون و معتصم باز سرداران ایران بر علیه خلیفه سازشها کردند. چونکه جنبش آنها انفرادی و از روی غرض شخصی بود کامیاب نمیشدند. تا اینکه امارت نیمه مستقل طاهریه در خراسان و بعد امارت صفاریه و سامانی و غزنه و دیالمه و بویه و غیره که همگی مسلمان ایرانی بودند در اطراف ایران بلکه در شمال عراق تشکیل شدند و خلافت عباسی برای نام زنده ماند و زبان پارسی بار دیگر جانی تازه یافت و زبان عربی بعربستان مراجعت کرد. اما این ایران، ایران عصر ساسانی و پارسی نبود. بلکه ایرانی بود که خوی عرب در آن رخنه نموده بود.

بنا بگفته طبری یزدگرد هنگام کشته شدن ۲۸ ساله بود و بروایت اخبار الطوال

دینوری چون بتخت نشست کودکی ناآزموده بود. لذا دخترجوانی نداشت که عربها اورا باسارت ببرندوحسین بن علی اورا بهمسری اختیار کند. بگفته تمام تاریخنویسان یزدگردهمواره با خانواده خوداز عربها بسیار دوربود. فقط درزمان خلافت عثمان یکبار درپیکاری که جنگ خانگی بودبشخصه شرکت داشت ودرجنگ بلخ با ترکان همراه بود. دختری که بنام دختریزدگردوشهربانوشهرت یافته ومزاراودرری بنام بی‌بی‌شهربانو زیارتگاه زنان اسلام است، معبدناهیته میباشدوایرانیان برای حفاظت آن داستان دختریزدگردوبانوی امام حسین را پروراندند.

قضاوت تاریخ درباره یزدگرد

پروفسورشوشتری صاحب ایراننامه درموردیزدگردچنین قضاوت میکند "بدبختی‌ما گاهی ازحوادث روزگاروگاهی ازغفلت وخطای خودمان وبیشترازخطاهای نیاگان و پیشینیان ماست. آنچه هستیم ازآنچه بودوشد، هستیم. پیشینیان تخم کاشتندومحیط پیشین آنراآبادوماآن تخم هستیم که سبزشده‌ایم. ازاینست که نتیجه خطاوفسادواخلاق ما بخودما تمام نمیشود. بلکه بنسل آینده بمیراث میرسدوآنانرا با انواع آلام گرفتار میسازد. ازپدرومادربیمار، فرزندبیمارپدیدمیشود. خواه بیماری تنی باشدیا روانی. مقصرپدرومادرمیشودوفرزندبیگناه باید بدردآنها مبتلاگردد.

"واپسین شاه یک خانواده بسااوقات فدای خطای نیاگان خودمیشود. درخاندان شاهی ایران اگربرخی ازواپسین شاه خانواده را با هم موازنه کنیم، داریوش سوم هخامنشی را درمیابیم که نیاگانش بنازونعمت مبتلاشده وچون نوبت باورسید، شیرازه امورشاهی ازهم گسیخته شده بود. بگانام پیشکارحرم ودربار، اردشیرسوم وارشاک را مسموم کرده بخون شاهان تشنه بود. میخواست شاه مطیع وچاکراوباشدوهرنوعکه اوبرقصاندبرقصد. دستهٔ اونیرومندبود. گرچه پیاله زهرکه اوبداریوش دادکه بخورد، داریوش بخوداوخورانیدوازشراوموقتاً" آزادشد. اماحزب وهواخواهان اوبگرفتن کین تصمیم گرفتند ودسیسهٔ آنان شیرازهٔ ازهم گسیخته کشوررا چنان گسیخته ترکردکه پیوندآن ازاختیار داریوش خارج گردید. اگرچه داریوش درسه پیکاربزرگ دلیرانه جنگیدودردوازآنها شخصاً "پیشوائی وفرماندهی لشکررا داشت که با اسکندرنبردمینمود، اما حریف سپاهی داشت که باواطاعت میکردندودرهنرلشکرکشی ونظم وقیادت لشکر، برداریوش برتری داشت، درانجام کارخیانت وبیوفائی سردارانش مزیدبرعلل گردیدوداریوش ناکام ازجهان درگذشت. کشندهٔ اوایرانی بود. دربارهٔ اوتاریخ قضاوت میکندکه شخصاً "دلیربودولی در مهارت جنگ بپایهٔ حریف نمیرسیدودرکشورداری، چون نیایش که داریوش اول باشدهنری ازخودنشان نداد.

"دوم اردوان پنجم اشکانی، با اردشیرمردانه جنگیدوبسبب خیانت سپاه بویژه سپاه فارس کشته شد.

"سوم سلطان حسین صفوی که روزگاراورا برتخت نشاندند، درصورتیکه شایستهٔ تاج و تخت نبود. اوبایستی مرشدی یادرویشی بشودوطلسم وتعویذودعا بنویسد. نه کشورداری میدانست ونه لشکرکشی، ونه درمقابل دشمنی توان داشت. مسئولیت بدبختی اوپای خود اوست.

"چهارم احمدشاه قاجاروپنجم یزدگردسوم، این دوتن ازشاهان آخرخاندان خود ازبعضی جهات همانندبودند. هردودرکودکی بشاهی رسیدند. هردودرمیان حرم ومیان مردمانی بودندکه بسپاه ولشکرکشی کاری نداشتند. پدران هردوشیرازهٔ شاهی راچنان ازهم گسیخته بودندکه برای آنها کشوری پرازآشوب، ملتی پرازاضطراب، سردارانی منافق وبیعرضه گذاشته بودند. هردواسماً" پادشاه ورسماً "هیچکاره بودندوهردوباهمه نواقص بکشورخیانت نکردند. بلکه ملت بآنان بیوفائی کرد. یکی درملک غربت در جوانی ازجهان درگذشت ودیگری دورازپایتخت بیگناه کشته شد. هردوباندازه‌ای که توانستندبامخالفان ملت مبارزه کردند. حریف احمدشاه پادشاه شدورقیب یزدگرد خسرالدنیا والآخرة گشت."

فیروزپسریزدگردسوم (۶۵۲-۶۷۸م)

چنانکه درپیش گفتیم یزدگرداز خراسان بمرزچین عقب نشست. ازآنجا سفیری با هدایای گرانبها بدربارخاقان چین فرستاد. مورخین چین نام سفیررا موسپانی Mosepan (مرزبان) ضبط کرده‌اند. خاقان هدایا وسفیررا پذیرفت ولی بپادشاه ایران همراهی عملی وکاری ننمود.

فیروزپسریزدگردازدخترشیرویه که شاه بانوی یزدگردبودمتولدگردید. هرچند فردوسی اززبان ماهوی مینویسدکه یزدگردفرزندنداشته، دراشتباه است شایددرآنموقع فیروزباپدرهمراه نبوده. چون یزدگردبدسیسه ماهوی چنانکه گفتیم کشته شد، فیروزبجای پدرخودراپادشاه ایران خواند. تاریخنویسان ازاوچندان یادنکرده‌اندواگریادیهم شده درچندین سطرمیباشد. نویسندگان چین درمورداوبتفصیل سخن رانده‌اند. بگفته نویسندگان ایران فیروزدرتخارستان ماندودرنبردباسپاه عرب ومسلمانان درسال ۶۴۱میلادی توفیق بدست نیاورد. ازخاقان چین که اورا بپادشاهی ایران میشناخت یاری خواست اما چندان کمک باوننمود. پیروزبامسلمانان درنبردبودوسپاه عرب را نیرومندوهم میهنان خودرا بی‌حس وناتوان یافت وپیشرفتی نصیب اونگردید. خانهای ترک باپیروزهمراهی داشتند، امادرسال ۶۵۸/۶۵۶ ترکان ازچین شکست خوردندودولت چین بجای آنان فیروزرا بپادشاهی قلمروترکان شناخت ونظم وامنیت آنسرزمین را باوواگذارکرد.

فیروزشهری بنام تسی لنک Tsi Lin را مرکزفرمانروائی خویش ساخت اکنون نمیتوان موقعیت آنرا بدرستی معین کرد. باحتمال قوی درگوشهٔ شمال شرقی

افغانستان کنونی بوده و قلمرو پادشاهی او تا مرزهای زرنج و سیستان میرسیده. عربها در سنوات بعد بدآنجا فشار آوردند و فیروز بتخارستان عقب‌نشینی نمود. در سال ۶۷۴ میلادی سفیری بدربار چین فرستاد که با احترام پذیرائی از او بعمل آمد. فیروز در سال ۶۷۷ در شهری بنام چانک نگن یا سنگن فو Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد. فیروز در زمان خلافت معاویه حدود سال ۶۷۸ درگذشت.

بگفته نویسندگان چین، فیروز مکرراً از فغفور چین یاری خواست. خاقان از پیکار با عرب خودداری نمود ولی اجازه داد محلی در حدود ترکستان برگزیند که باو واگذار شود. فیروز چنان نمود و فرمانده استان مرزی چین گردید. دربار چین شهری بنام جی‌لن باختیار او گذاشت. بعدها فیروز شخصاً بدربار چین رفت و رتبه سرگرد دست راست یافت.

فیروز ۲۶ یا ۲۷ سال فرمانروائی داشت. اگر در سن ۱۴ یا ۱۵ خود را جانشین پدر ساخت بایستی هنگام درگذشت ۴۲ ساله باشد. بظن قوی دسته‌ای از ایرانیان که در خدمت یزدگرد بودند، در خدمت او نیز ماندند و بعضی‌ها نیز او را ترک و بمنازل خود بازگشته و برخی در سمرقند و فرغانه و تخارستان و جاهای دیگر پراکنده شدند. صاحب دبستان المذاهب از زرتشتیانی صحبت میدارد که با سمرقند و فرغانه ارتباط داشته‌اند. هجرت زرتشتیان یا پارسیان از قرار معلوم دو جانبه بوده یکی بطرف شمال شرق و یکی بطرف جنوب.

کشوری که فیروز حکمرانی میکرد تزی کیک TZI KEEK نامیده شد. بقول صاحب ایران‌نامه ایرانیانی که با او بودند و یا بعدها باو پیوستند تازیک یا تاجیک نامیده شدند و بگذشت روزها فارسی زبانان آنجا گشتند. کشور تازیک یا تزی کیک در شمال شرقی افغانستان کنونی و اکنون جمهوری تاجیکستان شوروی نامیده میشود. فیروز در شهر چین کسینگ یان Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ اتفاقی پیش آمد که دولت وقت پیشوایان دینهای آن سرزمین را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و ضمناً آتشکده‌ها نیز از میان رفتند.

در نامه‌های تاریخی چین نامه‌ای بنام "تانک" که بخاندان شاهی تانک مربوط است در مورد ارتباط چین و ایران نیز اشاره مختصری شده است، میگوید که فیروز پسر یزدگرد در سال نخستین لونصو (۶۶۱ م) از دربار چین یاری خواست. خاقان وان منگ یوان Wangmingyuvan نام بفرمانده استان لون چاو Lunchow بنام نان تیان Nantian دستور داد که با فیروز همراهی کند و در شهر جی لن Jinlin حکومتی تشکیل داد و فیروز را فرمانده آنجا نمود. فیروز در آنجا فرمانروا بود و بدولت چین باج میداد. پس از چندی بدربار چین رفت و باحترام پذیرفته شد و رتبه سرگرد دست راست یافت. در سال سوم نیفونک (۶۷۸ م) خاقان بسپهبد فوی هینک شیان Fuihingsian فرمان نوشت که فیروز را با سپاه کافی بایران برساند و تا شهر انشی Anshi پیش آمده و در آنجا توقف کرد و فیروز تنها پیش رفت ولی در خود تاب مقاومت با عربها ندید بتخارستان

بازگشت و در آنجا بیست سال ماند. همراهان او چندین هزار تن ایرانی بودند که بمرور کم شدند و پراکنده گشتند و در سال دوم چن لونک بار دیگر در سال ۷۰۸ میلادی بدربار چین رفت و لقب سرگرد دست چپ یافت. پس از چندی در پایتخت چین درگذشت. برخی از همراهانش آنجا بماندند. چنین است آنچه در نامه تانک قدیم نوشته شده و در تانک جدید نیز با اندک اختلاف چنین آمده:

خاقان تانک کاوچونک بسبب دوری حدود ایران از چین از مقاومت با اعراب خودداری کرد. فیروز تا سال ۶۶۱ م در تخارستان ماند. بار دیگر از خاقان یاری خواست. خاقان باز حاضر نشد با عرب بجنگد ولی فرمان نوشت که فیروز جائی را در حدود ترکستان برگزیند تا دولت چین باو واگذار کند. فیروز محلی را برگزید و شهری بنام جی لن باو واگذار شد. چندی پس از یافتن رتبه سرگرد دست راست در چین درگذشت.

نرسی دوم پور فیروز ۶۷۸--۷۰۷ر۸ م

نرسی بزبان چینی Niniash نی نیاش یا Nihihsheh نی هیشه نوشته شده زمان درگذشت پدر در دربار چین بماند. پس از ۸ یا ۹ سال در سال ۶۸۷ زمان خلافت عبدالملک مروان بامید استرداد کشور تخارستان بآن سرزمین آمد و بیش از بیست سال در آنجا بگذراند و در سال ۷۰۸ر۷ بچین بازگشت و در اندک وقتی در همانجا درگذشت. اگر حین رحلت پدر ۲۰ ساله یا ۲۵ ساله بوده بسن ۵۰ رسیده باشد. مورخین چین باختصار از او سخن رانده‌اند. بیش از این اطلاعی از او در دست نیست.

پشنگ (پوشن هو Pushan huo --۷۰۸/)

نرسی در دربار چین بود و در ۶۷۸ خاقان نیروی کافی بقیادت فون سنگ شیان همراه او کرد تا اگر بتواند کشور خویش را پس ستاند. ولی سردار چین تا شهر انشی آمده، مصلحت ندید که پیشتر برود و نرسی تنها بتخارستان شتافت و بیست سال چنانکه گفتیم در آنجا ماند، تا اینکه همراهانش از پیش رفتن بسوی مرز ایران ناامید شده پراکنده گشتند. نرسی در سال ۷۰۱ در سلطنت چن لونک بدربار چین رفت و لقب سرگرد دست چپ از دربار خاقان یافت و همانجا تا آخر عمر بماند.

از فرزندانش یکی بنام پوشن هو (پشنگ) در سال ۷۲۲ خود را پادشاه ایران نامید و در ۷۲۸/۲۹ شاهزاده‌ای بنام خسرو که از نوادگان یزدگرد بوده ذکرش آمده است و در ۷۳۲ شاهزاده‌ای که نام او معلوم نیست خویش را شاه ایران میخواند. یکتن کشیش نستوری مسیحی که بزبان چینی نام او را کی‌لی Kili نوشته‌اند از جانب او بسفارت بدربار چین رفت. باین ترتیب دودمان ساسان تقریباً ۸۰ سال پس از یزدگرد در استرداد تاج و تخت میکوشیدند. آخرین شاهزاده این خانواده باید با خلیفه هشام بن عبدالملک معاصر باشد.

بنا بر روایت چینی‌ها، کیش زرتشتی در نخستین سنه مسیحی در ایالت کانسو Kansu

وجود داشته ولی شکی نیست که پس از ورود یزدگرد بمرز چین عده‌ای از زرتشتیان ایران بفرغانه و مرز چین هجرت کرده‌اند و نژاد آنها تا امروز در آنجا یافت میشوند و کیشی مانند کیش زرتشتی دارند و معلوم نیست که اصلاً" آن دین مانوی است یا زرتشتی است تا پدید شدن سلاله ساسانی در تاجیکستان با انقراض دولت اموی نزدیک بهم بود.
(نقل از ایراننامه عصر ساسانیان ص ۳۷۸-۳۷۴)

نوادگان یزدگرد

صاحب ایراننامه در مورد نوادگان یزدگرد چنین مینویسد که گفته‌اند دارا پسر یزدگرد دختری داشت که بیکتن از یهود بنام بوستانی ازدواج کرد و پس از بوستانی میان فرزندان او که از شکم مادران دیگر بودند در باره میراث منازعه شد و فرزندانی که از دختر دارا داشت کنیز زادگان شمرده شدند. اشخاصی نیز در زمان خلافت اموی و عباسی خود را از نژاد ساسانی معرفی میکردند و برخی را مورخین متملق بخانواده ساسان نسبت داده‌اند از جمله سبکتکین که بگفته نویسنده تاریخ فرشته فرزند جوفان پور قرابچکم پورقزل ارسلان پورخرامانان پور فیروز پور یزدگرد است. ولی پور فیروز و فرزندانش نبایستی نام ترکی داشته باشند. زیرا که ایرانیهای آن عصر بویژه خانوادهٔ شاهی با ایرانی بودن تعصب داشتند و نام فرزندانشان با یرانی میگذاشتند، چنانچه دیگر فرزند و فرزندزادگان فیروز که در چین تولد شدند و آنجا نشو و نما کردند نام ایرانی داشتند. احمد بن سهل سپهسالار سامان نیز خود را از نژاد کامکار پور یزدگرد معرفی میکند و همچنین دو تن از شاهزاده خانمها در این شهر بودند یکی بنام بابونه و دیگری بنام تهمینه که بدست مسلمین اسیر شدند، مگویند اینها دختران مخدج نام پسر یزدگرد بودند. تهمینه بنوشکان نام شخصی ازدواج کرد و بابونه پیش از ازدواج وفات کرد. تاکنون در فرغانه و مرز چین اشخاصی باشند که نیاگانشان از خانواده ساسان یا از نژاد بزرگان و دهقانان باشند که در خدمت یزدگرد از ایران هجرت کردند

الوهن A-lo-han شاهزاده ایرانی درچین

سیکی Seaki صاحب کتاب The Nestorian Monumentin China درصفحه ۲۵۷ کتاب خویش درمورد احترامات یکی از شاهزادگان ایرانی درچین که سنگ نبشته‌ای بیادگار او ساخته شده، چنین مینویسد: "کتیبه‌ای بیاد روانشاد فرمانده بزرگ ایرانی و سپهسالار جناح یمین سپاه امپراتوری تانک Ta'ng درسنگ نقر گردیده سپهبدی که دارای لقب دوک بزرگ چین چنگ چون Chin-Ch'eng-Chun و درجه شنگ چوکاثو Shang-Chu-Kuo مراد نخستین ستون شاهنشاهی میباشد.

بنای این سنگ نبشته بیادگار الوهن A-lo-han شاهزادهٔ اصیل ایرانی و نامورترین مردم تمام قبیله میباشد. چون در دورهٔ هسین چینگ Hsien-Ching (۶۶۱-۶۵۱ م) زمان پادشاهی فغفور کائوتسنگ Kao-Tsang از خدمات گرانبها و کارهای برجسته این

شاهزاده ایرانی بگوش فغفور رسید، با ارسال چاپار مخصوص، او را بکاخ خویش دعوت نمود. (دوواژه ناخوانا) بورود شاهزاده در پایتخت، فغفور چین او را بسپهبدی برافراز فرمود و مسئولیت دفاع مرزهای شمالی چین را باو واگذار کرد (یک واژه ناخوانا) و بعنوان سفیر مخصوص بقبایل تبت، افرایم Ephraim و شهرهای دیگر گسیل داشت. در مرز غربی افرایم یادگار سنگی برافراشته شده که هنوز برجاست و اصول تعلیمات دینی قبایل وحشی بر آن نقر گردیده است. قبایل مذکور اینک صلح جو و در آرامش و امنیت زندگی میکنند.

اینها نیست مگر بواسطهٔ کارهای برجسته و راهنمائیهای خردمندانه شاهزاده ایرانی، سپهسالار بزرگ که بر آن قبایل فرمانروائی میکرد. چندین قبایل بیگانه را دعوت و سازمان کارد شاهنشاهی را تشکیل و لشکرهای کشور را منظم، و مرتب نمود. بنابراین خدمات گرانبهای او بکشور و فرمانروای آن متنوع میباشد

بردیوارهای چی بین کو Ch'i-bin-ko که تالار کاخ شاهنشاهی است و فغفوران چین تمثال ۱۱ نفر از مردان نامور را در آنجا در سال ۵۱ میلادی نقش کرده‌اند و آنرا کاخ جاویدان سده اول مینامند، نام او برای همیشه نبشته میگردد، شایسته است دانش بیما و استعداد عجیب او بر این سنگ نقر گردد. بیقین نام او باید در تالار یون لای Yun-l'ai (تالار تمثال سپهبدان کاخ شاهنشاهی) نیز ثبت گردد و بیادگار بماند.

این شاهزاده در ۹۵ سالگی در ماه چهارم سال اول دوره چینگ اون Ching un (۷۱۰ میلادی) در منزل شخصی در هونان فو Honan fo ناگهان درگذشت. روز اندوهگینی بود که ما این سپهبد و پیشوای قبایل را از دست دادیم. هنگامیکه او درگذشت نسیمی که بربالای کوهها میوزید، بیش از همیشه آه دردناک میکشید. آفتابی که بر ما میتابید از وسط ابرها بیشتر اندوهگین بنظر میرسید. حتی پرندگان نیز در آن روز غمناک درگذشت او از نغمه سرائی باز ماندند. بنابراین چطور ما میتوانیم از باریدن اشک از دیدگان جلوگیری کنیم. درخت کاج از بی آبی در زحمت است و تحمل سکوت حوضهای بی آب بسیار سخت. چنین بود احساسات کسانیکه در آن روز غم بار آرامگاه ابدی او به تشییع جنازه رفتند. وای بحال آن روز.

چه شد که شاهنشاهی از هم پاشید

صاحب ایران از آغاز تا اسلام گوید "عصیانهای فرماندهان نظامی که توقع داشتند قدرت عالیه را در دست خود گیرند. استبداد و رقابتهای شدید در اطراف تاج و تخت کسبه قدرت آن بمرور ضعیف میگردید و پس از همه منازعه حقیقی بشکل جنبش کمونیسم که مبانی جامعه ایرانی را لرزانید و در شهرها و قصبات خون جاری کرد، همه این عوامل برای سقوط شاهنشاهی در همان زمان که وی در نظر جهانیان باوج قدرت خود رسیده بود دست بهم دادند.

ضربات قاطع از سوی دشمنان ایران که مدت چند قرن قوای آن را فرسوده کردند وارد نشد.

«پس از مرگ شاپور دوم دوره‌ای است که بیش از یک قرن طول کشیده، در این مدت شاهان فاقد شخصیت بر تخت سلطنت جلوس کردند و در این دوره بین آنان و اشراف که با روحانیون مقتدر زرتشتی متحد بودند منازعات برقرار بود. نجبای عالی رتبه، با وجود همه موانعی که موسسات شاهنشاهی برای محدود کردن قدرت آنان اتخاذ کرده بودند، براثر رسوم جاری بعض امتیازات را حفظ نمودند و بعلت موروثی بودن برخی مشاغل عالی شاهنشاهی در میان ایشان نفوذشان رو بازدیاد گذاشت. قدرت پادشاه که براثر مخالفت منظم نجبا ضعیف شد بدو اجازه تعیین جانشین خویش را چنانکه در زمان نخستین شاهان ساسانی معمول بود نمیداد. در این دوره طولانی، ایران بصورت سلطنتی افتخاری در میان افراد خاندان ساسانی درآمد و براثر اختلافات بین دسته‌ها و طرفداران و طالبان متعدد قطعه قطعه شد.

«مجلس مباحثه و مناظره‌ای بین روحانیون زرتشتی، مسیحی و مزدکی تشکیل شد، مزدکیان مغلوب و قتل عام شدند کتابهای آنان سوخته و ثروت ایشان ضبط و نهضت مزبور خفه گردید. اما افکار آنان بعدها تبلیغ شد و مخفیانه دوام و انتشار یافت. نیم قرن بعد پسر خاقان بزرگ ترکان غربی در راس فقرا و محرومان قرار گرفت و واحه بخارا را تصرف و نجبا و بازرگانان ثروتمند را مجبور بفرار کرد. معهذا فتح او چندان نپائید. عصیان مزبور سرکوب شد و موجد آن وحشیانه اعدام گردید.

«مرگ آخرین شاه بزرگ سدی را که خسروپرویز از قدرت و قساوت برای مخالفت با هوی و هوسهای مالکان بزرگ یا فرماندهان نظامی برپا کرده بود درهم شکست. کشور بعلت جنگها، مالیات و ستم خرد شده، در امواج رقابتها و هوسها غرقه گردیده بود. شاهزادگان فقط ملعبه‌ای در دست دسته‌ها بودند. تاج برسر میگذاشتند تا چندماه بعد کشته شوند. چون مرد کم آمد زنان را برتخت نشاندند. فرماندهان بزرگ قشون نیز با اتکاء سربازان خود یا همراهی رومانیان شرقی درصدد تصرف تاج و تخت بودند. هرچند از خاندان ساسانی نبودند و هیچ حقی برای کسب این مقام نداشتند. خلاصه اعضای خاندان ساسانی که تقریبا" همه آنان از بین رفتند، چندان نادر بودند که در سال ۶۳۲ م برای نصب شاهی جدید ناگزیر شدند شاهزاده‌ای را در استخر پیدا کنند و در همان شهر تاجگذاری کردند، اما دیر بود. شاهنشاهی که سازمان نظامی آن امتحان خود را داده بودند، بسبب همین قشون تجزیه میشد. زیرا فرماندهان که حکام ایالات بودند ناحیه حکومتی خودرا بمنزله تیول خویش می‌پنداشتند. این بوجهی تعجب‌آور همان حالت شاهنشاهی را در زمان آخرین پادشاه هخامنشی و تسلط شهربانان بخاطر میآورد. شاهنشاهی خرد

شد و بشکل مجموعه ممالک کوچکی درآمد که مورخان اسلام مشخصا نام آنها را یاد میکنند. هیچ قوه‌ای نتوانست این نشاء را دفع کند و اشرافیت جدید که توسط خسرو اول تاسیس شده بود هنوز بسیار جوان بود و نمیتوانست بوجهی موثر تاج و تخت لرزان ساسانی را که اعتبار آن کاسته شده بود حفظ کند. همه چیز براثر حمله سخت بدویان (فرودان و مزدکیان غیرمتمدن) از پای درآمد.

«در ایران هفت رئیس خاندانهای بزرگ قرار داشتند که از زمان هخامنشی ببعد محفوظ ماند. وضع ملوک الطوایفی ایشان میراث مستقیم عهد پارت بود. در آن دوره قدرت این خاندانها مانع استحکام و ثبات سلطنت میشد. ساسانیان در حالیکه این گروه را پذیرفتند مساعی خود را برای تخفیف قدرت آنان بکار بردند. در نتیجه قدرت این خاندانها در دوره اول سلطنت ایشان تا مرگ شاپور دوم محدود گردید. اما در زمان شاهانی که بعد بر تخت نشستند تا جلوس خسرو اول یعنی تا مدت ۱۲۵ سال عهد اغتشاشات و ضعف مجددا قدرت خود را بازیافت ولی در زمان دو پادشاه اخیر سلسله مزبور باز رو بضعف گذاشت. اشرافیت مذکور در جدالهای خود با دربار برای دفاع از حقوق دیرین خویش یکی از علل انحطاط و حتی انهدام شاهنشاهی ساسانیان بود. امتیازات این خاندانهای بزرگ درست شناخته نیست. محقق است که قدرت آنان در سراسر ایالات نافذ بود و روستائیان آنها میبایست علاوه بر آنچه که بخزانه سلطنتی میدادند بایشان هم مالیات بپردازند. در عوض این سرداران بزرگ مقام سلطنت را با قوای نظامی خویش پشتیبانی میکردند.»

سهم بزرگ ایرانیان در پیشرفت نخستین جنبش اسلامی

بسا پیش از آنکه در زمان انوشیروان کشور یمن بتصرف ایرانیان درآید، بازرگانی شبه جزیره عربستان تحت تاثیر بازرگانی ایران قرار داشت. گذشته از شهرهای ساحلی مانند جده، در دو شهر مکه و مدینه گروهی از ایرانیان میزیستند. کاروانهای حجاز تا شهر حیره نزدیک تیسفون آمد و رفت میکردند. استان بحرین در مشرق عربستان قرار داشت که از خلیج کاظمه نزدیک کویت امروزی آغاز میگردید و در کناره‌های غربی خلیج فارس تا به مزون که امروز عمان گویند ادامه داشت تاریخ عربی فرمانروای این استان را سطرون یا ساطرون نوشته‌اند که صورت شکسته واژه خشترپاون یا شکل یونانی آن ساتراپ یا صورت فارسی امروز شهربان است و نماینده آن است که در روزگار ساسانی این استان یک ساتراپ نشین خاص بوده و جنگهای اردشیر بابکان در کنار خلیج فارس تصرف این استان است. مردم شهرهای این استان، هگر یا هجر یا هاجر که امروز الاحساء گویند و خط که القطیف نامند و داران یا دارین، سده‌های بسیار پس از اسلام بفارسی سخن میگفته‌اند.

گرداگرد شبه جزیره عربستان بویژه شهرهای ساحلی آن ایرانیان میزیستند و در شهرهای داخلی آن مکه، مدینه و طایف گروهی ایرانی بویژه پیروان مذهب مانی، مهروزروانیان سکونت داشتند و بعربی آنها را دهری میگفتند. درزمان پادشاهی انوشیروان پس ازآنکه حبشیان از یمن بیرون رانده شدند، چندین هزار خانواده‌های ایرانی درآنجا نشیمن گرفتند و اعراب آنها را ابناء الاحرار یا آزادآزادگان میخواندند.

باید دانست چون عربستان جای دورافتاده‌ای ازمراکز تمدن وسیاست بود، پناهگاه امنی برای فراریان ومغضوبان آن مراکز بشمار میآمد. خواه این فراریان بسبب ارتکاب جنایت درتعقیب وپیگرد بودند یا بواسطه باورهای دینی مانند مانویان ومزدکیان. نفوذ بعضی ازباورهای دینی مزدکی درمسایل مالی فقه درصدراسلام بدیده میآید. اگردرمباحثه‌های اباذرغفاری باعثمان ومعاویه دقت شود دیده میشود تحت تاثیر افکار اجتماعی مزدک قرارداشته است.

صرف‌نظر ازسلمان وشاپورکه پیش ازهجرت درمکه درگذشت وسالم وابسته ابوحذیفه انصاری ودیگران که همه درجنبش اسلام دست بسزائی داشته‌اند ایرانیان مقیم یمن وبحرین بیشتر ازخود عربها کوشیده وموثربوده‌اند. یمن درزمان پادشاهی انوشیروان بطورمستقیم تحت سلطه ایران درآمدونزدیک به پنجهزار سرباز ایرانی بفرماندهی فرخزاد پورنرسی ملقب به وهریز درآنجا نشیمن گرفتند ودردنباله آنان گروهی ازبازرگانان وپیشه‌وران وصنعتگران ایرانی نیز بآنجا مهاجرت کردند.

چون ندای پیمبری رسول اکرم بایران رسید خسروپرویز به باذان که درآن زمان دریمن فرماندار بود دستور میدهد کسی‌که درمدینه ادعای پیغمبری دارد به پایتخت گسیل دارد. باذان گذشته ازاینکه فرمان نمیبرد، خودش باخره خسرو، دادویه وپیروزدیلمی مسلمان میشوند وپیغمبر فرمان حکومت یمن را بنام باذان صادرمیکند ویمن بدون جنگ بتصرف اسلام درمیآید. علت این واقعه را بهیچ وجه نمیتوان بیسابقه ومعجزه‌آسا دانست. بیشک گفتگوهای نهانی وپشت پرده درازی طی چندین سال وجودداشته است تا درسال ششم هجری پرده ازروی کاربرافتاده.

درگوشه وکنارعربستان درمیان عشایرگوناگون، کسانی بدعوی پیغمبری برخاستند ازجمله ایشان مردی بود ازیمن بنام عبهله که اورا اسود میخواندند. کاراسود دریمن بالا گرفت وبیشترعشیره‌های یمنی بویژه عشیره کنده ازاسلام برگشته پیرواوشدند. اسود بشهرصنعا حمله بردوبا ایرانیان ومسلمانان جنگیدوشهررا متصرف‌شدوباذان درجنگ بااوکشته گردید. وزن باذان که خواهرفیروزدیلمی نوه وهریزاست ودرکتابهای عربی بنام مرزبانه یادگردیده باسارت اسوددرآمدکه درکاخ غمدان مسکن گرفته بود.

ایرانیان که مسلمان شده بودند برعکس عربها ازاسلام برنگشتند وتحت رهبری فیروز

دیلمی ودادویه بکوههای اطراف صنعا پناه بردند وازمدینه کمک خواستند. اما پیش ازآنکه کمک برسد بایاری مرزبانه که درکاخ غمدان نزد اسود بود این مردرا بکشتند وباردیگر یمن را تصرف کردند. توضیح آنکه فیروزدیلمی ودادویه نهانی به مرزبانه پیغام میفرستند که درشب معینی درراهروزیرزمینی کاخ را بازگذارد ودراطاقی را نیزکه اسود میخوابد بازبکند واورا مشغول سازد. فیروزباهمراهان درشب موعود واردکاخ شده اورا بدیار نیستی روانه میسازند.

نام فرمانروای بحرین را درزمان پیغمبراسلام سی بخت نوشته‌اند وازشگفتی تاریخ است که استان بحرین که فاصله بسیاری باحجازدارد ومیان آنها ریگستان بسیار گرمی واقع است چگونه بدون جنگ درتصرف دولت اسلام درآمده است، وبگفته بلاذری در فتوح البلدان نخستین مالیات نقدی ازاین استان درزمان پیغمبربمدینه رسیده است. آیا میتوان پذیرفت که استان بحرین باهمه دوریش ازحجاز، بی‌هیچ مقدمه وزمینه‌چینی قبلی ازایران جدا وبتصرف مدینه درآمده باشد.

ازعجایب آنکه حسن بن بهرام معروف به بهرام جنابی که تبارخودرا بساسانیان میرساند بحرین را بی جنگ تصرف کرد وحکومت قرمطی را که نوعی مزدکی بوده درآنجا تاسیس کرد وشهر هگر یا هجر یا الاحساء را پایتخت خودقرارمیدهد. این حکومت چنان نفوذ خودرا برشبه جزیره عربستان میگستراند که تاشام وحجازلشکرمیکشد ومکه راگرفته حجرالاسودرا کنده به الاحساء میآورد وبیست واند سال نگه میدارد. سپس بنا بسفارش خلیفه فاطمی مصر باگرفتن پولی گزاف آن رابمکه بازمیگردانند.

جنگ قادسیه

بیگمان درجنگهای نخستین اسلامی، گروهی بسیاراز ایرانیان تازه مسلمان شرکت داشته‌اند ودرهمه جاستون پنجم بوده که زمینه را برای چیره شدن هواخواهان حکومت جدید آماده میکرده‌اند. این ستونهای پنجم ازکیش مانویان ومزدکیان بوده‌اند که نسبت بزرتشتیان ودولت ساسانی کینه سختی دردل میداشتند. ازدیگرسوعیسویانی بودند که افزون بردشمنی نسبت بزرتشتیان ودولت ساسانی زرتشتی، کینه جنگهای ایران وروم وگرفتن صلیب را تا آن روز ازدل نزدوده بودند.

بیشک حکومت طبقاتی وصورت مالکیت زمینهای زراعتی یکی ازعوامل پیشرفت اسلام بوده که میگفت الزرع للزارع ولوکان غاصبا یعنی کشت ازآن کشاورزاست هرچند که غصب شده باشد. هرمزپورانوشیروان درگفتارخویش هنگام تاجگذاری این نکته را آشکارمیکند که هرچندپدرش درریشه‌کن کردن مزدکیان بکوشید لیکن تاثیراندیشه‌های اجتماعی مزدک درمیان طبقات پائین اجتماع ازمیان نرفته بوده وچون آتشی درزیرخاکستر، منتظرزمان مناسب وورزش باد بوده است واین باد دربیابان قادسیه وزیدن گرفت.

در جنگ قادسیه بگفته فتوح البلدان بلاذری، گروهی از اسواران ایرانی بویژه آنها که مالک زمین نبودند بسوی دشمن پیوسته اند و در دنبال این افسران سربازان دیلمی و سربازان قبایل دیگر بدشمن پیوسته و دین تازه را میپذیرند. هسته نخستین لشکر سرخپوشان الصرخابیه در قیام مختار پسر ابوعبیده ثقفی و پیکارهای ابراهیم اشتر دخالت موثر داشته اند. گروهی دیگر در بصره نشیمن گرفته اند در جائی که بنام حی الاساوره معروف بوده است. رهنما و هسته اصلی جنگهای مسلمانان در خوزستان و فارس و خراسان همین اسواران بوده اند.

بهترین دلیل درستی گفتار بالا، رفتار اسواران است که از سوی یزدگرد برای کمک به هرمزان فرمانروای خوزستان فرستاده شده بودند. نام فرمانده اینان در کتابهای عربی "سیاه اسواری" نوشته شده است و گاهی نیز عون آمده است. یزدگرد این مرد را با هفتاد افسر والامقام دیگر در راس سیصد تن باصفهان فرستاد تا از نقاط بین راه هرچه بتواند سرباز فراهم کند و بخوزستان برود و از پشت سر بسپاه مسلمانان بتازد.
بلاذری بغدادی شرحی در این زمینه آورده که دارای نکات دقیقی است مینویسد که چون یزدگرد بسوی اصفهان شتافت، سیاه را خواست و او را با سیصد تن در میان آنان هفتاد تن بزرگان بودند باستخر فرستاد و فرمان داد از هر شهر سپاهی را که میپسندد برگزیند. یزدگرد بدنبال سیاه باستخر شد و سیاه را بسوی شوش گسیل داشت که ابوموسی محاصره کرده بود. سیاه در کلبانیه ماند تا اینکه ابوموسی شوش را گرفت. سیاه همانگونه ماند تا عمار یاسر بکمک ابوموسی رسید و شوشتر را گرد فروگرفتند. سپاه در جائی میانه رامهرمز و شوشتر و اهواز ماند. در آنجا کسانی از بزرگان را که همراه او از اصفهان آمده بودند بخود خواند و گفت از آن پیشگوئی که میکردیم آگاهید. پیشگوئی میکردیم که این مردم بر این کشور چیره خواهند شد و ستورانشان در کاخهای استخر سرگین اندازند. چنانکه می‌بینید کار ایشان در پیشرفت است. برای خود چاره‌ای اندیشید و بدین ایشان درآیید، همه پیشنهاد او را پذیرفتند و شیرویه را با ده تن نزد ابوموسی فرستاد با او پیمان بست و مسلمان شد. شیرویه اسواری پس از مرگ زیاد بن ابیه زنش مرجانه را بزنی گرفت و کاخ هزار در بگفته فتوح البلدان بلاذری برای او ساخت.

جنگ نهاوند

بدرستی نوشته‌های تاریخ در شرح جنگ نهاوند که فتح الفتوح نامیده شده تردید رواست، زیرا بیش از ۲۰۰ سال پس از وقوع وقایع از گفته راویان نگاشته شده است. در نهاوند بگفته ذبیح بهروز مشاهده شخصی میدانی وجود ندارد که بتواند ۱۵۰ هزار سپاهیان ایران و ۱۵۰ هزار لشکر اسلام را جا دهد. دیگر آنکه فرار دسته جمعی سپاهیان ایران در روز سوم پیکار و آنهم در حال پیشرفت بعقل سلیم درست نمی‌آید. تاریخ اعثم کوفی در مورد

جنگ نهاوند و روحیه قوی ایرانیان چنین مینویسد:
"از ری و سمنان و دامغان و مضافات آن با بیست هزار مرد، اهل همدان و اصفهان با ده هزار مرد کار، از قم و کاشان بیست هزار، از فارس و کرمان چهل هزار، از آذربایگان پنجاه هزار که جمله ۱۵۰ هزار سوار و پیاده از مردان کار و ابطال و سرداران نامدار از هر شهر و هر موضع در نهاوند مجتمع شده اند و هفتاد پیل کوه پیکر آراسته کرده اند و چهار کس از ملوک عجم بر آنان امیرند، چون ذوالحاجب بن حداد، سفار بن خورزاد، جهانگیر بن برزو، سروشیان بن اسفندیار." (در جای دیگر نامها را ذوالحاجب فیروزان بن هرمز، سروشیان بن اسفندیار، جهانبد بن فیروز و سفار بن خورزاد نوشته است.)

در روز اول جنگ نعمان بن مقرن المزنی امیر لشکر عرب در جنگ کشته شد، سپس معقل بن مقرن برادرش علم برداشت او نیز کشته شد. سپس سوید بن مقرن برادر دیگرش علم برگرفت او نیز سخت مجروح شد. سپس حذیفةٔ الیمانی امیر لشکر شد. روز دوم جنگ مبارزی از اساوره فرس بیرون آمد، بر اسبی بلند نیکو نشسته، در میان دو صف بایستاد و پادشاهان عجم را بستود و گفت منم بوران پسر گودرز، آیا کسی در میان شما هست بیرون آید. مسلمانان لاف و گزاف او شنیده بجنگ او مبادرت ننمود. بوران بلشکر مسلمانان حمله آورد و از یک جانب بجانب دیگر بیرون شد و خود را در صف مسلمانان انداخت و مردی را از پشت اسب بربود و بلشکرگاه خود برد تا او را کشتند. پس بازگشت و میان دو صف بایستاد و مبارز خواست چون او را اجابت نکردند نوبت دیگر بلشکر اسلام حمله کرد و یکی را ربوده از جانب دیگر به لشکر خود آورد. چون سوم بار بر لشکر مسلمانان حمله آورد و خواست همان کند که کرده بود، عمرو بن معدیکرب از پی او درتاخت و صمصام خویشتن بر فرق او فرود آورد چنانچه از خود گذشته سرش را بشکافت تا بسینه او رسید. بوران از اسب درافتاد و جان بمالک دوزخ سپرد. چون بوران کشته شد، لشکر فرس حمله آوردند و نزدیک بصفهای مسلمانان آمدند و تیرباران نمودند و خلقی را مجروح کردند. چون کفار بر تواتر تیر میانداختند و هیچ خطا نمیکرد، مسلمانان خسته شدند."

مورخان اسلامی مینویسند که در روز سوم جنگ در حالیکه لشکر اسلام عقب نشینی میکردند سپاهیان ایران از معرکه روی برتافتند و همگی چون باد صرصر بشهرهای خود گریختند. منظور آنان نشان دادن جنبه کرامات اسلامی است. و حقیقت ندارد. شکست ایرانیان را باید از ستون پنجم دانست. توده‌های ناراضی از جبر دهقانان و موبدان عامل اضمحلال سلطنت و خالی بودن کشور از شاهزادگان و سرداران مجرب بود که بدست پادشاهان جان باخته بودند.

نفوذ اسلام در گیلان

در اوایل خلافت عباسیان اسلام در بین دیلمیها رخنه کرد. با وجود این ابداً از عباسیان اطاعت نمیکردند. از آن پس که دیلمیان، یعنی گیلانیان علم خلافت خلفا

را قبول کرده بودند، گیلانیان سفلی کاملا "استقلال داشتند. هرکس موردآزا روغضب خلفای بغدادوری واقع میشدپناه بگیلان میبردوبگیلانیان ملتجی میشدو.....برای اولادوا عقاب امیرالمومنین علیع که بطورپیگیرازطرف امویان وعباسیان دراذیت وآزاربودندپناهگاه خوبی بوده است. امروزقبرهای فراوان آنها درشهرها وقریه ها وجنگلهای گیلان دیده میشود. همین اولادواعقاب علی بودندکه دین زرتشت واسمعیلیه راکم کم به تزریقات خویش ازبین بردندبیشتری ازتکایا ومقبرهای آنها درجاهائی واقع شده که معابدزرتشتیها بوده است.

بگفته صاحب جغرافیای گیلان م لاهیجانی، درزمان سلجوقیان درایران، درگوشه وکنار گیلان آئین اهورمزدبودوچندمعبدکی ازآنها بود. لیکن شیخ الجبل درالموت ظهورکردوباقیمانده گبرها را بمذهب اسمعیلیه دعوت کردویاآنها را ازگیلان بیرون کرده ویابقتل رسانید.

"بسیاری ازبقاع وتکایای گیلان روی معابدآتش پرستان واقع شده است که سند تاریخی محسوب است مثلا "درمسجدبزرگ لاهیجان یکی ازشبستانهای آن هنوزبطاق بزرگ وکبیرموسوم باسم قدیم خودباقی میباشد."

فرمانروایان زرتشتی درتبرستان پس ازپایان دولت ساسانیان

بگفته ابن اسفندیارصاحب تاریخ تبرستان "بزرگان ایران درادوارگوناگون وهنگام خطردرتبرستان پناه میگرفتند. چنانکه رستم زال پس ازآنکه بدست اکوان دیو دردریای قلزم (بحرخزر) افتاد بساحل تبرستان رسیدومردم آنجا اوراپذیرائی شایان کردند. سهراب پسراو پس ازجستجوی زیاد پدرخودرا درمحلی بنام لیکش درروبیان یافت که میدان پیکارآنها بودودرهمانجا کشته گردید. بستام ازترس خواهرزاده خویش خسرو پرویزکه درصددقتل اوبودبه تبرستان گریخت ودرآنجادم ازاستقلال زدوسکه بنام خود ضرب نمودوبواسطه غدروبیوفائی گردویه زن خودوخواهربهرام چوبین کشته گردید. درزمان ساسانیان پادشاهی بنام سلیان به تبرستان پناه جست وکاخی بناکردکه بنام کیسلیان معروف گشت وبزبان تبری مرادخانه سلیمان باشدواین کاخ تازمان مولف ۶۱۶ه برجا وسالم بوده."

فرمانروایان زرتشتی درتبرستان بنام اسپهبدان واستندارا ن معروفندکه خاندان دابویه، غارنوندی، باوندی وپادوسبانی وزیاری باشند، برای دوری اززیادشدن حجم کتاب ازشرح کارنامه آنها درمیگذریم وبنام وتاریخ فرمانروائی آنها بسنده میکنیم که تاسال ۱۰۰۶ه ادامه داشت.

اسپهبدان خاندان دابویه یاگاوباره

خاندان گاوباره ازنسل جاماسب برادرقباد میباشندکه بارمنستان گریخت ونوه او

فیروزگیلان را متصرف ودختری ازبزرگان آنجا بزنی گرفت وصاحب پسری شدکه بنام گیلانشاه[۵] نامورگردید. پس ازگیلانشاه پسرش گیل بپادشاهی برخاست واوسرخاندان گاوباره میباشدوملقب به فرشوادگرشاه میباشدفرمانروائی اوازه ۲۵ تا ۴۰ هجریست پس ازاوداوبو پسرش بجای پدرنشست وپادوسبان پسرکوچک اواسپهبدرستمدار وروویان گردید. درزمان پادشاهی پادوسبان وخلافت یزیدبن معاویه شخصی که خودرا بر دردستوردینیار معروف بسلمان پارسی میخواندبرابرمتن عهدنامه بنام فروح بن شخسان یابرابرمتن مجمل ـ التواریخ ماهاذربن فروخ بن بدخشان نامه پهلوی باونوشته وسه عهدنامه رایکی بنام خودش ازسوی پیغمبراکرم وبخط حضرت علی ودیگری بنام شادپورخیراندراس ازاولاد دستورآدرباد ماراسپند ازسوی حضرت علی وبخط امام حسین وعهدنامه دیگرکه سلمان فارسی ازعمربن خطا بگرفته بوددایربرحفظ آثاروسنن واوضاع اجتماعی ایران و عدم تعرض برایرانیان برای نگهداری درگنجورآتشکده باومیفرستد. رونوشت عهدنامه اولی ودومی دردست است بویژه رونوشت عهدنامه اولی راصاحب مجمل التواریخ نیز درکتاب خویش ضبط کرده است اما رونوشت عهدنامه سومی دردست نیست. درموردنامه مذکوردربخش استندارا ن وفرمانروائی شهراکم صحبت خواهیم داشت. مدت پادشاهی دابو ۴۰ـ ۵۶ ه اسپهبدفرخان یکم ملقب بذوالمناقب ۵۶ ـ۱۰۱ه اسپهبددادمهر ۱۰۱ـ ۱۱۳ه اسپهبدفرخان کوچک کربالی ۱۱۳ـ۱۲۱ه اسپهبدخورشید ۱۲۱ـ۱۴۴ه بامرگ اسپهبد خورشیدخاندان دابویه بآخرمیرسد.

آ. شودزکوصاحب تاریخ گیلان ترجمه محمدعلی گیلک چنین آورده "مذهب اسلام بین دیلمیها کمترترقی کرد. دراوایل خلافت عباسی بهیچوجه ازآنها اطاعت نمیکردندواز آن پس باآنکه دیلمان یعنی گیلان علیا (گیلان شمالی) خلافت خلفا راقبول کرده بودند، گیلان سفلی کاملا " استقلال داشت. هرکسی که موردغضب خلفای بغدادوری واقع میشدند نزدگیلانیها محترم بوده وازاو پذیرائی شایان میکردند. برای اولادعلی وفاطمه که از جانب عباسیها بخشونت باآنها سلوک میشد، درموقع زحمت وسختی، گیلان یک پناهگاه مطمئنی بشماررمیرفت ودراینجا درقبال مجازاتهای سخت مورداحترام ومحبت واقع میگردیدندوغالبا "ماننددمهمان میزیستند. امروزقبرآنها فراوان درجنگلهای گیلان دیده میشود. همینها بودندکه اصول زرتشت راکم کم ازبین برده وجای آنرا برای اسلام تهیه میکردند. بیشتری ازتکایا ومقبره آنان درجاهائیکه سابقا "معبدزردشتیها بوده ساخته شده است."

خلفای اموی ملل تابعه بویژه ایرانیان وزرتشتیان را بنظرحقارت وپستی مینگریستند وهرنوع شکنجه وآزاربرآنها روا میداشتند. زیراکه ایرانیان خاندان علی را محترم میشمردند ومخصوصا "تبرستان پناهگاه آنها بودوغالبا "درقلمروفرمانروائی اسپهبدان زرتشتی مانند

مهمان میزیستند و کم کم در بین مردم آنجا رخنه کرده اسلام. را جایگزین دین زرتشت نمودند.

اسپهبدان غارنوندی

نژاد این خاندان به سوخرای پهلو میرسد که یکی از خانواده‌های هفتگانه پهلو بودند. در اردشیرخوره فارس نشیمن داشت و قباد را از اسارت هیاتله رها بخشید اما رشک ورزان گوش قباد را نسبت باو مسموم کردند و قباد خدمات او را فراموش کرده بقتل آورد. فرزندانش به بدخشان مهاجرت نمودند و انوشیروان را در جنگ با ترکان یاوری کردند. انوشیروان از کرده پدر از آنها پوزش خواست و با خود بایران آورد زرمهر برادر بزرگ به سیستان رفت و غارن برادر کوچک تبرستان را برگزید. پادشاهی خاندان غارنوندی در تبرستان بسال ۵۷۰ میلادی آغاز میگردد.

اسپهبد غارن یکم ۵۷۰ ـ ۶۰۹ میلادی اسپهبد وندای یکم ۶۰۹ ـ ۶۶۰ میلادی مورخان اسلامی نام او را بغلط البندا ضبط نموده اند مدت پادشاهی او را ۵۲ سال آورده اند. اسپهبد سوخرا ۴۰ـ۱۰۵ ه اسپهبد وندای دوم ۱۰۵ ـ ۱۵۰ ه اسپهبد وندا دهرمزد ۱۵۰ـ۲۰۰ ه اسپهبد غارن دوم ۲۰۰ـ۲۰۲ ه اسپهبد مازیار ۲۰۲ـ۲۲۴ ه

اسپهبدان باوندی دسته اول

باو سرخاندان این سلسله پسر شاپور پسر کاوس فرزند بزرگ قباد است که او را بلقب پدشخوارگر بفرمانروائی تبرستان منصوب نمود. خاندان باوندی منسوب باو است. آنها بسه دسته تقسیم شده اند. فرمانروائی دسته اول از سال ۴۵ تا ۴۶۶ هجری ادامه داشت و آخرین آنها اسپهبد غارن دوم میباشد، اسپهبدان باوندی در کهستان پریم فرمانروا بوده اند.

در این مدت مردم کهستان و پادشاهانشان پیرو کیش اشو زرتشت و در راه و روش نیز پیرو نیاگان باستانی (دوره ساسانی) بوده و در ملیت و مذهب و رسوم و آداب ایشان در مدت پنج سده، اندک خدشه ای روی نداده است طبق سنن باستانی فروش زمین مزروعی قدغن و دفن مردگان بیگانه در گورستانشان ممنوع بود. صاحب کتاب حدود العالم من المشرق والمغرب مولفه ۳۷۲ ه میگوید کوه قارن (مقصود کهستان پریم) ناحیتی است که مر او را ده هزار و چیزی ده است و پادشاه او را اسپهبد شهریار کوه خوانند (اسپهبد شهریار رسوم) و این ناحیت است آبادان و بیشتر مردم وی گبرگانند و از روزگار مسلمانی باز پادشاهی این ناحیت اندر فرزندان باو است. " فرمانروائی دسته دومی این خاندان از ۴۶۶ تا ۶۰۶ ه و با اسپهبد حسام الدوله شهریار آغاز و کشته شدن اسپهبد شمس الملوک رستم پایان مییابد. فرمانروائی دسته سوم از ۶۳۵ تا ۷۵۰ ه و با اسپهبد اردشیر آغاز و با اسپهبد حسن فخرالدوله بآخر میرسد.

اسپهبدان دسته اول :- اسپهبد باو ۴۵ـ۶۰ ه ولاش از خاندان زرمهری ۶۰ـ۶۸ ه اسپهبد سرخاب اول ۶۸ـ۹۸ ه اسپهبد مهرمردان ۹۸ـ۱۳۸ ه اسپهبد سرخاب دوم ۱۳۸ـ ۱۵۸ ه اسپهبد شروین ۱۵۸ـ۲۰۰ ه اسپهبد شهریار اول ۲۰۰ـ۲۱۰ ه اسپهبد غارن ۲۱۰ـ۲۵۴ ه اسپهبد رستم اول

۲۵۴ـ۲۸۲ ه اسپهبد شروین دوم ۲۸۲ـ۳۱۷ ه اسپهبد شهریار دوم ۳۱۷ـ۳۵۴ ه اسپهبد دارای اول ۳۵۴ـ۳۶۲ ه اسپهبد شهریار سوم ۳۶۲ـ۳۹۷ ه کتیبه پهلوی برج لاجیم سوادکوه بر قبر اوست. اسپهبد سرخاب سوم ۳۹۷ـ۴۱۰ ه اسپهبد غارن دوم ۴۱۹ـ۴۶۶ هجری.

دسته دوم اسپهبدان باوندی هشت نفرند. در این دسته اسپهبدانی هستند که بظاهر مسلمانند اما باطنا" زرتشتی و در پیروی راه و روش باستانی کوشیده اند. اسپهبد حسام الدوله شهریار ۴۶۶ـ۵۰۳ ه اسپهبد نجم الدوله غارن ۵۰۳ ـ ۵۱۰ ه اسپهبد شمس الملوک رستم ۵۱۰ ـ ۵۱۲ ه اسپهبد علاءالدوله علی ۵۱۲ ـ ۵۳۲ اسپهبد شاه غازی رستم ۵۳۲ ـ ۵۵۸ ه اسپهبد علاءالدوله شرف الملوک حسن ۵۵۸ ـ ۵۶۷ ه اسپهبد حسام الدوله شاه اردشیر ۵۶۷ ـ ۶۰۲ ه اسپهبد شمس الملوک رستم ۶۰۲ـ۶۰۶ کشته شد و سلطنت بدست مغول افتاد.

دسته سوم از اسپهبدان باوندی :- در روزگاران هجوم مغول بایران رشته امور کشورداری مازندران بواسطه خرابیها و قتل عامهای فراوان که گروه خونریز و سفاک مرتکب میگشتند از هم پاشیده و پریشان بود. بگفته میرظهیرالدین مرعشی " ملک حسام الدوله اردشیر بن کینخوار بن شهریار بن کینخوار بن رستم بن دارا بن شهریار که او را ابوالملوک گفتندی در سال ۶۳۵ ه خروج کرد و سلسله کینخواریه را تشکیل داد که دسته سوم از خاندان باوندی میباشند. " شماره اسپهبدان این دسته به هشت نفر میرسد و آخرین آنها ملک فخرالدوله بواسطه غدر برادرزن خود بقتل رسید و با کشته شدن او خاندان باوندی پایان پذیرفت. دوره پادشاهی آنها ۱۲۵ سال از ۶۳۵ تا ۷۵۰ هجریست. این دسته از اسپهبدان که باحتمال قوی احساسات اسلامی آنها بر احساسات زرتشتیگری میچربیده پایتخت خود را از ساری که عبور و مرور لشکریان مغول بود بآمل منتقل ساختند که اکثریت مردم آن شهر، بواسطه تسلط نایبان خلیفه و سادات در آنجا بزی اسلام درآمده بودند. چون اسپهبدان نامبرده از نسل باو و از خاندان باوندی میباشند که صاحب اقتدار گردیده اند نام ایشان را با مدت فرمانروائی در زیر میآوریم.

اسپهبد حسام الدوله اردشیر ۶۳۵ـ۶۴۷ ه اسپهبد شمس الملوک محمد ۶۴۷ـ۶۶۵ ه اسپهبد علاءالدوله علی ۶۶۵ ـ ۶۷۵ ه اسپهبد تاج الدوله یزدگرد ۶۷۵ـ۶۹۸ ه اسپهبد نصیرالدوله شهریار بن یزدگرد ۶۹۸ـ۷۱۴ ه اسپهبد رکن الدوله شاه کیخسرو ۷۱۴ـ۷۳۸ ه اسپهبد شرف الملوک بن شاه کیخسرو ۷۳۸ـ۷۴۴ ه اسپهبد فخرالدوله حسن ۷۴۴ـ۷۵۰ ه.

استنداران پادوسبانی

استنداران پادوسبانی از نسل گیل گاوباره تا سال ۸۷۱ ه فرمانروائی داشته اند. سپس بواسطه نفاق خانه برانداز داخلی ضعیف و زبون گردیدند تا آنکه در سال ۱۰۰۶ ه بدست شاه عباس صفوی منقرض گردیدند. رستم بهرام آبادان صاحب تاریخ تباهی فارسیان مینو " اولاد پادوسبان تا سنه ۸۸۱ ه در رستمدار و رویان حکومت داشته اند. چندتن از ایشان از

آیین قدیم بملت تازی گرویده بودند و گاهی بواسطه حکام بنی‌عباس و دیگران ضعیف میشدند ولی سلسله بزرگ ایشان انقراض نمیگرفت. "

استندار پادوسبان یکم ۴۰–۷۵ ه، استندار خورزاد ۷۵–۱۰۵ ه، استندار پادوسبان دوم ۱۰۵–۱۴۵ ه، استندار شهریار یکم ۱۴۵–۱۷۵ ه، استندار ونداامید ۱۷۵–۲۰۷ ه، استندار عبدالله ۲۰۷–۲۴۱ ه، نخستین کسی است که بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام، بظاهر یا بحق اسلام پذیرفت و در سلک شیعیان درآمد و فرمانروایان علوی را در تبرستان شمالی بروی کار آورد. استندار افریدون بن قارن بن سهراب ۲۴۱–۲۶۳ ه، استندار پادوسبان سوم ۲۶۳–۲۸۱ ه، استندار شهریار دوم ۲۸۱–۲۹۶ ه، استندار هروسندان بن بندار دیوبند بن شیرزاد بن افریدون ۲۹۶–۳۰۸ ه، استندار شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون ۳۰۸–۳۲۰ ه، استندار محمد شمس الملوک ۳۲۰–۳۳۲ ه، استندار ابوالفضل محمد ۳۳۲–۳۴۶ ه دو نفر از استنداران بالا و همچنان استندار عبدالله ظاهراً اسلام اختیار کردند، بمناسبت نام اسلامی نباید مسلمان تصور نمود. چنانکه مازیار قارنوندی بدست مامون خلیفه عباسی آشکارا اسلام پذیرفت و بنام محمد مولی امیرالمومنین موسوم گشت زرتشتی بسیار متعصب بود. همچنان علی بن العباس المجوسی پزشک عالیمقام زرتشتی در شیراز (درگذشت ۳۸۴ ه) حدود ۵۷ سال پیش از ابن سینا شهرت خاصی داشت زرتشتی بوده. زرتشتیان هند نیز در روزگاران گذشته و هم اینک نامهای هندوان و نامهای دیگر بیگانه بر خود نهند. استندار حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهریار بن جمشید ۳۴۶–۳۸۱ ه، استندار سیف الدوله باحرب بن حسام الدوله زرین کمر ۳۸۱–۴۰۸ ه، استندار حسام الدوله اردشیر بن سیف الدوله باحرب ۴۰۸–۴۳۳ ه، استندار فخرالدوله نماور بن نصرالله بن سیف الدوله باحرب ۴۳۳–۴۶۵ ه، استندار هزار اسب بن فخرالدوله نماور ۴۶۵–۵۰۵ ه، استندار شهرنوش بن هزار اسب ۵۰۵–۵۱۸ ه، استندار کیکاوس بن هزار اسب ۵۱۸–۵۶۰ ه، استندار هزار اسب بن شهرنوش ۵۶۰–۵۸۶ ه، استندار زرین کمر ۵۸۶–۶۰۵ ه، استندار شرف الدوله بیستون ۶۱۰–۶۲۰ ه، استندار فخرالدوله نماور ۶۲۰–۶۴۰ ه، استندار شهراکیم بن نماور ۶۴۰–۶۷۱ ه، نامه پهلوی مهدی فروح بن شخسان به پادوسبان یکم در زمان استندار شهراکیم بوسیله موبد برزین رام پور خورزاد پور اسفندیار بزبان محلی بسفارش استندار شهراکیم بزبان محلی ترجمه میشود.

فرزانه گرامی مانکجی لیمجی هاتریا، پارسی هند که در ایران برای بهبودی اوضاع اسفناک همکیشان خویش فعالیت مینمود، بسال ۱۸۷۱ میلادی ترجمه نامه نامبرده که با الفبای دین دبیره نوشته شده بود بدست میآورد و پس از برداشتن رونوشت آن با الفبای پارسی، اصل نامه دین دبیره را با یک کتاب خطی دساتیر که تاریخ کتابت آن ۳۵۸ هجری است و بوسیله موبد نوبهار کتابت شده به بمبئی بخدمت اردشیرجی سهرابجی دستور کامدین

دبیر انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی ارسال میدارد. (برای اطلاع بفرزانگان زرتشتی ص ۶۹۵ رجوع شود).

نامه نامبرده که بفرمان استندار شهراکیم بن نماور چنانکه گفتیم ترجمه شده، برای ایمنی از آسیب روزگار و حفظ از نابودی در آخر این فصل میآوریم. چنانکه ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان ترجمه نامه تنسر موبدان موبد اردشیر بابکان ساسانی را که به گشنسپ شاه پادشاه تبرستان نوشته بود در کتاب خویش ضبط کرد و گرنه ما امروز از آن نامه و تنسر و گشنسب شاه و اوضاع آن روزگار بی‌خبر بودیم.

استندار فخرالدوله نماور ۶۷۱–۷۰۱ ه، استندار شاه کیخسرو بن شهراکیم ۷۰۱–۷۱۲ ه، استندار شمس الملوک محمد ۷۱۲–۷۱۷ ه، استندار نصیرالدوله شهریار ۷۱۷–۷۲۵ ه، استندار تاج الدوله زیار ۷۲۵–۷۳۴ ه، استندار جلال الدوله اسکندر ۷۳۴–۷۶۱ ه، استندار فخرالدوله شاه غازی ۷۶۱–۷۸۰ ه، استندار عضدالدوله قباد ۷۸۰–۸۰۱ ه، استندار جلال الدوله کیومرث ۸۰۱–۸۵۷ ه، استندار ملک کاوس ۸۵۷–۸۷۱ ه، بگفته میرظهیرالدین مرعشی روز سه‌شنبه ۱۴ شوال اول مهرماه ۸۷۱ ه دعوت حق را اجابت کرد. وی از جانب سلطان محمد پادشاه مازندران و برادرش برای عرض تسلیت به پسر ملک کاوس و برادرش اسکندر بروز پنجشنبه ۵ ذیقعده موافق با اول آبان ماه قدیم ۸۷۱ ه متوجه کجور گشتند. "بنابر تاریخ بالا که میرظهیرالدین روز و ماه زرتشتی را با روز و ماه اسلامی میدهد ثبوتی است که در آن روزگاران یعنی قرن نهم هجری و ۸۵۰ سال پس از کشته شدن یزدگرد نفوس زرتشتیان در بخش شمالی ایران یعنی تبرستان و مازندران و گیلان و گرگان بیشمار بوده و گرنه تاریخ زرتشتی در وقایع روزانه آنها ثبت نمیشد. پس از استندار ملک کاوس پسرش ملک جهانگیر بجایش نشست و تا سال ۹۵۴ ه فرمانروائی داشت و در همان سال مرد.

پس از درگذشت او فرزندانش تحت حکم سلاطین صفویه فرمانروائی میکردند. خاندان استنداران پادوسبانی بسال ۱۰۰۶ هجری بدست شاه عباس بزرگ صفوی برچیده شد و تمام تبرستان جزو قلمرو سلطنت آنها گردید.

نامه مهدی فروح بن شخسان

بنام یزدان

نامه اور خسرو دادگر پادشاه رستمدار نشان دار اژ شاهنشاهان اویژه پادوسبان گاوباره از بنده مهدی فروح بن شخسان.

نماژ او عه دادار اورمزد رایومند که مان آفرید و ستایش او عه بزرگ دادور که پرستید په زراتشت اسپنتمان دین و دانش. سپاس او عه دادار وهه اوزینی که ایرهیم نه انیر، وهدین هیم نه

اکدین وآبادا وعه وخشورا ن وخشورکه ما ن ا ژا هریمن گجسته پهریخته ، وپس درودمرترا
که نگهبا ن وها ن وپا سدا ردین وه چا شیدا را نی، دا دا را ورمزدت بورج وخروه خویش خجسته
وفیروزکردا ره ایدو ن با دترا ج

مرا کام زین آهنجید ن آنکه مردم همیوا جندکه ردا ن ودستورا ن وهیربدا ن ودین دا ورا ن
آ ن بوم وبر ، ا ژدستوردینیا رآ ژرده ونه خشنودئدونفرین همیکرندوپه ریمنی همی‌نـــام
برندکه وهدین ما زدیسنی ورا ه فرا رو ن بهشته ودروندگشته وهیا رومنده ونا ه کا را ن شده و
تا زیا ن را ا وعه دین آوری رهنموده ، پن ا ژشده ها وکنونه نه آگهندکه وی تا روژ ودردا ن
ا ژگیتی په ا ین دین ا ورمزدنوترا ویگما ن تربید ، ا وعه خروه ا ویژه وهدین ما زدیسنـا ن
ا یستید ، پنا هیم ا وعه دا دا را زا هریمن گنا ه مینو .

نخست که ردا ن ودستورا ن وتره پدش کردندبها ما ورا ن وشت ، محمدکیش آورتا زیا ن ا ندر
سا لاری بوها له منذرتا زی آنجا بید ، بوها له ا ژدا نش ونگا رش بهره ا ش نه بید ،ا ژدینیا ر
آرزوکردکه مزدا نش محمدرا آموزگا ری کره ، وی هم پذیرفته ا ورا ا ژپرما ن دین وه دا نش
وبینش وفرا رونه بیا گا ها نید .

دربا ردوم که ا ژوتره دستورا ن وشته په مهدینه آ مدمحمدبا لیده وبرشده وبوها له کش سترگرده
ا ژگیتی ودرده بیذ . با نام فرزندی زنش را گرفته ، چیزوخوا سته ا ش را بدست کرده با ا بوبکر
وطلحه وعثما ن وزبیروعبدا لرحمن وعمروعما روبلال وا بوذروصهیب ومقدا دودیگرسا لارا ن
تا زی که با گروه وشکوه بیدندبهم دا دستا نی په تا را ت چیزها ی مردم تخشش کردی .

دستوردینیا ر ،محمدرا بدیدبشنا خت وکنشش دا نست و ا زآنش پا زدا شت وبیغون نهیدکه رهی
بنیا دنهه تا تا زیا ن که په ددا ن وخرفسترا ن همیما نندا زبت پرستیدن گردا نه وپه یـزدا ن
پرستی آ ره وکا ری کره کش نام ا رجومندشوه ، محمدخستووخشنودشده ا زآ ن کنشنه زشت بگردید
وآنا ن بهیا ره دینیا را ژوستا ووستا تیروپیما ن فرهنگ پرما نها ی آئینی را په تا زی پـا ی
چم کردندوقریش را ا ورآ ن توختند .

درآغا زرا ی کشورستا نی شا ن بسرنه ودین ا یشا ن را روی روا ئی پدیدنه بید ، ا ما چون ا ستاْر
بهیا ره شا ن بیدوبخت ا زما روی تا بید ، دستورا ن وهیربدا ن پرما ن دا دا روفرا رونه کنـش
بهشتندودشمت ودژهوخت ودژهورشت گشتندوخدیوا ن وخسروا ن کشوررا بوا نداختندورنه گجا
آن تا بتا زیا ن را بیدوتوا ن که با خسروا ن ما کا رزا رکرنند .

هنگا میکه شا هنشا ه مینوآ را مگا ه پرویزا وربا دا ن شیره روا ن پیام کردکه محمدوهمدستا نش را
ا وعه درگا ه فرسته ، ا ژپلیدا ندرونی خویش پدش درنسا خته سخنا ن نا را ست ا وعه پا دشـــا ه
ننگا ریده بگوشن وپتت آ ن تا زی مردا ژرا ه به نشدی وبا تیغش میشمرد ، یا په شا هنشا هش گسی
میکردهنگا مه بدینجا نکشیدی .

وردستورا ن مرمردم کشوررا وتره نکرده ونیا زرده بیدند ، بچه ره مهترا ن ا یرا ن درنها نی با

عمرهیا ره کردی . ا زبدا ن مدا رکه ا زمردم کشورا ژدستورا ن خشنودبیدند، تا زی سپه
را ا ورهیچ مرزره ندا دی .

ورگجسته ما هوی سوری کش دا دا را ورمزدپا دا فرا ه کره یزدگردشهنشا ه را نکشتی، تخت و
تا ج ما مرتا زیا ن را که دا دی .چه نگا رم چون نیک وینم ویشترونا ه ا ژخودما ته وا ژسستی
بخت ونا هیا ره ا ستا ره وپا دا فره کا رها که ا وعه ا ین خوا ری ا ندریم .

چین ا ژین پیش بکیفربزه مردم که ا زجمشیدگشتندوا وعه بیورا سب تا زی پیوستندوبرا ی
آ ن سترک برکشیده دا ورنا را ست سخنا ن را پا ک دا دا رسا لها ی درا زگیتیا ن را درا ستم
ا ندردا شت .

کنون هم ا ژونا ه وبزه دستورا ن سا سا نیا ن را نژا دبرا فتیدودروندا ن چیره آ مدند .

ا ت خوا نده بوت که ا ژا ین پیش هم ا ژنا را ستی دستورا ن ، ا یرا نیا ن را چه رنجها فتید
هنگا میکه دا را ی دا را ب را کشتندشهریا ری ا ژ خا ندا ن کیا ن سپری شد . سا لها ا ین کشور
بی فرا رونه وها ل ما ندتا بیگا نگا ن ا ورکشوردا ری برشدند . ا ژشا ها ن آ ن گروه یکی نـا
پرما ن دین ا ورمزدکا رکردودخت خویش بزنی گرفت ، دستورا نش پا دا فره نکردندومروی
را بهیا ره شدند . که نوزجددینا ن را بروها ن هزوا ن همجا درا زه وا ژشومی آ ن نها ده نها د
آ ن خا نوا ده ونام ونشا ن شا ن ا ژا سکندربربا دشد .

پنا هیم په یزدا ن ، شدآنچه با یستی وشوه آنچه شدینه نوزا یزدرا سپا س که تودرنشیم و
خا ندا ن خویشی ووها ن را بفرّدا وربهیا ره خودنگا ه میدا ری،خوا هم ا ژیزدا ن که تا دیـر
گا هت بمهروخوره خویش فیروزوبلندوبرتردا ره .

چین وینم که خروه با ا ین گروه هم نما نه ، چه دروستا تیریزدا ن وا جه که وپودحم تویم
فرزام نودکا شمرندچم هودزسو فنورکا وسروچیمام هودهام ها ئم هزتونا فیوا مرفه رمدکا و
نما یندله زا لدج .

نوزکه سا لها نا ودرده ، نها ده که آئین گرشا ن هشته زیرپا وبربا دشده وا زنوبربستها گزا رده ،
آئین گرشا ن هما ره ا ش وا ته ا زپیروا نش خوا سته مردم بکنکی ودژآهنگی برندوا وربندگا ن
یزدا ن بدی کرندورا درروژپسین ا ژدیکروخشورا ن شرمندگی با شدویزدا ن کیفرپرما یه ،
با ا ین أ ینا ن ا ورنام آئین په بردن ونا چیزکردن خوا سته مردما ن دست گشا ده وزشمدبـا ر
شمردن کرفه گیرند ، شگفت ترا ینکه خودرا مسلما ن خوا نندوا ژخا ک مردگا ن هیا ره جویند
آنرا نما ژگزا ردن سودا نندوا جندا رتنی ا ژبرفروشا ن تا زی کیش زنی با شوی ا زکیـش
دیکروینه ومهرش ا وردل گیره شویش را تبا ه کره آمیزش با آ ن زن وی را با یسته وزندآ ورشوه .
وهم گوندبا هرکس که نه ا ژکیش ا یشا ن بوه رزم با یدا کردن ا را ورا بکشندگروئما ن نشیم
شوندور خودتبا ه شوندهم په مینورسندوپدین نا را ست را ها وکا ست ا ندیشه ها چنا ن وتـره
بنیا دکرده ا ند که آ هنجید ن نیا رم .

وچنان پدیدار که بدین نزدیکی بجز نامی از ایران نمانده واو ته هرمزان درست آیه که چونش بگرفته به عمر آوریدند، ویرا بتازی کیش توخت هرمزان نه پذرفت وبواج بلند بر آئین شان نفرین کرد، بدین روی عمر خواستش برانداختن علی نگذاشت که از نژاده خسروانه کشتن سزاوار نه عمر درگذشت.

گفت چیزی توزتا بتوا هلم هرمزان ویرا نه آرزوئیدتا آب داس زاد ورپرمان عمر همه ایران گشتند ونا دیدند، عمر هرمزان را گفت ویرانی چهه آبادی توزتا بتوا رزانی دارم، گفت توختمت آگاها نید ن که نیاگان من کشوررا چین آباد داشتند بوت که سالها تا وردر کاژوتره تازیان وابن نهاده بستشان آبادی ای نیمانه.

اینک واته هرمزان با دیدشوه وآزرم مهان با این زودی از ایشان رفته مهتران خود را همی شمرندوو تره وبیداد همی کرند محمدکه مرت همگان از بربستهای وی پای بدرنهادند عمربا زمردم را به تباهی وکشتن داد تا از ترس با زبدان کیش اندرشدند.

با این درپرمان پرمائی خویش سزاوار فاطمه دخت کیش آورشان بربا داد ونابودنمود ودراندربرش شکست وبچه اش بکشت وواته محمدراکه درگه مرگ برای علی واته بیدیا وه دانست وبواج بلندواتهای محمدرا ژاژوبیهوده اشمرد وهم برهنمائی علی عثمان را بر انداختند.

وهم معاویه که از خویشان عثمان وپرمان نگذارشام بیداد ورعلی که محمدرا پوربرادرود داماد وجای نشین ومردی سخت دانا ودلیرونام آوربید. بشوریدو به کشتن اندردادش. ویزید پورمعاویه که بلندشدحسین وعباس پسران علی را بکشت.

واینک سخت اورهم اندرآشفته واژخودهمی شمرند، بربست ونهادهائیکه آئین گرشان نهاده شایسته بید، ودرنامه که به نام قرآنش واجندوا ژسوی کردگار شمرندکه دینیار هم اندر فراهم کردن آنش دستی بیده از آئین بهی بسیار نیکه ووهه برشمرده ونوروزومهرگان و گهنبار را سزیده و خشوریزدان راستائیده چین کش واته بید بن دین یزدان از وخشور زرا تشت است وخود محمدوعلی درهمه جا از فارسیان ستایش کرده، روشهای ما را سزیده و گزیده چین کش واته با پیروان خودکه قوم واعلی سیدکم بدعب الاعجام وهمش واته لوکان العلم فی الثریا لوجده رجلا"من رجال فارس بای چم آنکه همی ایستید برای مهان خود بروش پارسیان واربوب دانش اندرآسمان رسه مر مردم پارسی را وهمیشه بدین نازیدی کش زادن اندرگاه شهریاری خسرودادگربیده وبنیان نامه شان برسه چیزه.

یکی یزدان شناسی وآمیغی دانش که آنرا پی هیچ گردش از تیما روستا تیرووستا ورتازی زبان اندربرده چین که هوزامیم فه مزدان هزهماس وزماس هرشیورهردیور را قل اعوذ برب الفلق من شرما خلق ومن شرحاسداذا حسد و قل اعوذبرب الناس ملک الناس آله الناس من شروسواس الخناس الذی یوسوس فی صدورالناس من الجنة والناس آهنجید د

فه شیدشمتای هرشنده هزشگرزمریان فراهیدور را بسم الله الرحمن الرحیم وبیش از این گوها.

دویم بربستهای کیشه بهیشی زانهم برسان ما به مگرچندروش که بگونه خواستاری زمین وهوای تازکانه ارچه از دانش وفرزانگی وفرهنگ وپزشکی بیرونه پن وی را ونا هینه چها ربدان گون فرمان نکردی تازیان دشتی که جالش اندوبدوان خستوماندندی وآئین شرم وراه آزرم نداستندی ودرما و و خوهر و اخدروخت وبیگانه درهم آگشتی جدائی نگذاشتندی وهردم با یکیهم آگش بیدی کجا اوردین وراه وی اندرآمدی وخداشناسی پیش گرفتی.

برخی بربستهای کیش که با خرد ودانش نه راست آیه به خواستاری کنونه تازیان وتازگان بیدویکی از راههای اشان اینه که تا چهار زن عقدی ستانندکه آنها را زمانی ننهندکه تا چندگاهشان نگهدارند ودیگرهرچه خواهندبنام صیغه ومتعه زن گیرندکه زنی تا هرروزکه خواهند به بهائی اندرسالاری خویش آرند وچین آن روزبسرآیه ویرا برانندوزن عقدی راهم هرگاه نخواهند از خویش تواننداراندن وآن را طلاق واجند.

سخت این روش نکوهیده ونا زیباهه که مردزن خویش را اندرآگوش دیگری هله واژ خویش براند پن باز زان راکه تازیان را زین پیش بیدکه روش زناشوئی نداشتندونام نمیگذاشتندوچون جانوران با هم آمیزش همی کردندبه است.

وهمش واته شصت من آب که اندرجائی ستاده بید روا است که صدتن بوشاسفی اندرآن روه ارچه نه نیکوبوه اما چون اندرتازگان آب کم یا به وبا شندگان این مرزبسالی یکبار هم پیکرخویش را با آب نشستی با زاین هم نیکوباشد.

سدیگرداستان وکارنامه هایه که از توراة وانجیل باز آهنجیده کرده وافسانه از هرکس اشنفته نبشته، چه افسانه سرائی رادرتازیان ارجی بزرگ بیده وبیشترمردم این کشور پیروان سرخ شبان وعیسی اندوجزاین کارنامه وداستانی ندارندواگرتوختی جزآن آهنجیدن پی از بدانش نکشتندی.

بهمه روی نامه نخستین که انگیختندچندان نا پسندیده نه بیدا ما چون درکیش آوری اور پرمان روائی برشدندوعثمان اورجای محمدنشست بوتره وآز را زهمه جا آن نامه فراهم کرده تمامش بسوجانیدواژفرآنی ساخت واندرمردم انداخت که کنونش دارند. نیکوئیها که از آئین بهی اندرآن بیا دبید بدرکرده وبیشی از بربست ودهنادها هم به گردانید ودیگرایشان را هم ارجی نمانده.

وا یـن یـزیدکـه‌کنـون پرما نگذا ره سخت را ه‌بیدا د گزیده‌ا را ورشما پیام کندویـرا گرد ن منـهیدکه‌بزه‌گرا ست وا ژخدا با زگشته‌ومهترا ن کیش خویش را هم کشته .
من بنده‌بهرآگا هـی وا ویگما نی آ ن خسرودا دگروهمـه‌دستورا ن ووها ن رستمـدا ربـر ا ینکه‌دینیا رآ ثیـن بهـی نـهشته‌وبریزدنـها ده‌نیاکا ن ا ستوا ن بیده‌ا ژمحمـدنا مـه سته‌بیدم کـه‌ا ژوا ته‌وسرا یشش علی نگا شته‌زا ن با زنویسی بهرمز گسی دا شته‌ام .
وهـم دینیا را ژعمـربیغو ن نا مه‌سته‌که‌ا رکشورا یرا ن تا زیا ن را شوه‌ا نـدرآ ثین بـهی ویرا نی نیا رندونگذا رندوبرآ ثیـن پا ک کا رندا رند .
ا ما پس ا زپیروزی ا ژبیغو ن بگشتندوا یرا نیا ن را ا ورتا زری کیش خوا نـدنـدونا مـه خا نـها ی بزرگ سوجا نیدندوآ تشکده‌ها را لاش وتا را ت کردنـد ا ورمزدا وخشیـدا ر کـفرکنا د .
هم برا ی آ سا یش بهرام شا دپورخیرا ندرس که‌ا ژ نژا ده‌آ دربا ده‌ودیگـردستـورا ن مگشته‌چیـن پیما ن نا مـه‌ا ژعلـی سته‌ده‌ام هرسـه‌بـا ا یـن نا مـه‌ا ست درگنجـور آ تشکده‌ا نـدرسپا رند که‌شا یددما نی بکا رآ ید .
وبفرما یند دستورا ن مردما ن راکشورراا ژرا ه‌آ ثیـن آ گا هـنـد وآ سا یش وهـا ن را ا ز یزدا ن توزندوبـرا درمرا هم خدا مـرزی دهندوا ژ بیغا ره‌وبدگوئـی بگـذ رنـد تا یـزدا ن کا مها اندا ژیده‌دهید فـه‌یـزدا ن کا مـه‌با دتـرا ج .

خـا ندا ن زیـا ری

سرخـا ندا ن زیـا ری مـردآ ویـژ ۳۱۶ – ۳۲۳ ه زرتشتـی بـودوسا یـریـن ا زمردم دیلـم ، احسا سا ت زرتشتیگـری نداشتنـد یا ضعیـف‌بـود . لـذا ا زآ نهـا نـام نمیبـریـم . خاندا ن زیا ری در ۴۳۵ ه خا تمه‌یا فت .

دیـلمیا ن

پس ا زپا یا ن یا فتن خا ندا ن سا سا نیا ن وشا هنشا هی پا رسیا ن ،قلمروفرما نفرمائی آنا ن بدست مردم شبه‌جزیره‌عربستا ن افتا د . فرهنگ وآ شا رتمدن ودیـن ا یرا نیان دستخوش با زیچه‌مردم نیمه‌وحشی آ ن روزگا رگردید ، که‌بغیرا زتا خت وتا زوچپا ول وخونریزی ، فرهنگی دیگرسرا غ ندا شتند . شهرها ی ا یرا ن یکی‌پس ا زدیگری،چنا نکه‌گذشت بتصـرف ا سلام درآ مد . مگربا شندگا ن رشته‌کوهستا ن البرزکه‌بیشترآ نا ن دیلمیا ن وپتورا ن یا مردم تبرستا ن بودندکه‌را ه‌دخول بیگا نگا ن را بخا ک خودبا همت ومردا نگی سدنمودنـد وبا وجودکشورگشا ئی تا زیا ن وهیبت وتها جم آ نها که‌نیمی‌ا زقلمرورومیا ن را نیزمسخر سا خته‌بودند ، با دلاوری ووا ردسا ختن ضربا ث سهمگین درجلوآ نها ا یستا دگی نمودنـدو تا چندین سده‌آ زا دی وا ستقلال دا خلی خودرا ا دا مه‌دا دند .
مردم تبرستا ن بزرگترونیرومندترا زدیلمیا ن بودند . ا سپهبدا ن خا ندا ن گا وبا ره یا بگفته‌مورخا ن ا سلامی آ ل دا بویه‌که‌دربخش شما لی کوهستا ن بردشت وها مون وکنا ره‌ها ی دریا ی خزرفرما نروا ئی‌دا شتند ، با بستن پیما ن ، ا زورودتا زیا ن وجنگ وخونریزی در قلمروخودجلوگیری بعمل آ وردند . ا ما پس ا زمدتی خوی غا رتگری،تا زیا ن را برآ ن دا شت که‌با حیله‌وتزویر ، درآ نجا را ه‌بیا بندوپا دشا هی خا ندا ن دا بویه‌را برچینند .
ا ما دیلمیا ن برخلا ف‌تپورا ن که‌بتا خت وتا زخوگرفته‌وچها رهزا رنفرا زآ نها چنا نکـه گذشـت درجنگ قا دسیه‌ا سلام پذیرفتندودرقلمروا عرا ب ا قا مت گزیدند ، تا ا زغا رتهـا و چپا ول سهمی ببرند ، بقیه‌درقلمروخا ک خویش درشما ل ا یرا ن درکما ل آ زا دی زیسته‌ودر دشمنی وکین توزی با تا زیا ن سرسختی نشا ن دا دندوآ نها را را حت نگذا شتندوگا ه‌وبیگا ه بردسته‌ها ی آ نها حمله‌کرده‌ا زکشتا روچپا ول خوددا ری نمینمودند . حمله‌ها ی آ نها نا گهانی وکشتا روچپا ول آ نها آ نی وبسرعت تمام پا یا ن میـیا فت . فرما ندهی ا عرا ب برا ی جلوگیر آ نها ودفا ع خویش ،قزوین را پا یگا ه‌وسا خلوخودقرا ردا دندوگروهی ا زجنگجویا ن ورزم دیدگا ن خودرا دربرا بردیلما ن نشا ندند .
بگفته‌صا حب "شهریا را ن گمنام "تا ا وا خرقرن سوم هجری ا ین ترتیب میا نه‌دیلمیا ن و مسلما نا ن برقرا روبیش ا ز۲۵۰ سا ل جنگ وزدوخوردپیا پی درکا ربود . دیلمیا ن ا ز بزرگترین وسهمنا کترین دشمن ا سلام شمرده میشدندوحمله‌وهجوم نا بهنگام وبیبا کا نه‌آ ن گروه‌ضرب ا لمثل بود . خلفا هرکه‌را بوا لیگری جبا ل (عرا ق عجم) میگما ردند ،وظیفه‌ا و بودکه‌با دیلمیا ن جنگ کرده ، جلوتا خت وهجوم آ نها را بگیرد . درهمین زما نها سـت که حدیثها ئی ا زبا ن پیغمبردرفضیلت قزوین وثوا ب نشستن درآ نجا روا یت کرده‌ا ند . ا ز جمله‌بگفته‌صا حب معجم ا لبلدا ن ونزهت ا لقلوب دروا ژه‌قزوین" فرمودقزوین یکی ا ز درها ی بهشت ا ست وهرکه‌یکروزویکشب درآ نجا بنیت جها دنشیمن کندبهشت برا ووا جـب

شود . " معلوم میشودکه سهم ورعب دیلمیا ن، مسلما نا ن را فرا گرفته ،کسی ما یل بنشستن درقزوین نمیشده . ا ین حدیثها را برا ی تشویق وبرا نگیختن مردم روا یت کرده ا ند و گرنه چنا نکه یا قوت حموی متذکرشده صحت آ نرا نتوا ن با ورنمود . "

بزرگی وتوا نا ئی ا سلام وتا زیا ن درآ ن روزگا ربغا یت درجه رسیده وقلمروفرما ن فرما ئی آ نها تا بکوهها ی پیرینه درا روپا ومرزترکستا ن چین درآ سیا گسترده شده وا ین مردم ا زکوهها وجنگلها ی سخت گذشته وکشورگشا ئیها کرده بودند . ا ما نتوا نستندیکمشت مردم کوهستا نی ا یرا نی را درشما ل ا یرا ن پا یما ل وزبون خویش سا زند . تصورنشود رشته کوهها ی ا لبرز ،سدپیشرفت آ نها بود ، زیرا ا عرا ب ا زچنین کوهها گذرکرده بودند ، بلکه مردا نگی ودلاوری دیلمیا ن وتپورا ن وجا نبا زیها وپهلوا نیها ئی بودکه آ نها در نگا هدا ری خا ک زا دبوم خویش وجلوگیری ا زدشمنا ن بیگا نه ا زخودنشا ن میدا دند .

بگفته کسروی " تیره دیلم تا قرن هشتم هجری وجوددا شته وا زتیره گیل وبا شندگا ن گیلا ن جدا بوده ا ند . درقرن مزبوربگفته میرظهیرا لدین مرعشی ،کیا یا ن زیدی ، ا نبوهی ا زآ نا ن را کشتا رکردندوگویا آ نچه با زما ندندبا گیلا ن درآ میختندونام دیلمی ا زمیا ن رفت . ولی بی گفتگوست که گیلکا ن ا مروزی فرزندا ن وبا زما ندگا ن هردو تیره ا ند . "

نخستین پیکا روزدوخورددیلمیا ن با ا عرا ب درسا ل ۲۲ﻫ پس ا زجنگ نها وندبوده ا ست . درآ ن هنگام همدا ن وا صفها ن وپا رس بتصرف ا عرا ب درآ مده ویزدگردآ خرین شا هنشا ه سا سا نی خرا سا ن را پنا هگا ه خویش قرا ردا ده وسپا ه ولشکرشا هنشا هی پرا کنده و دربدرشده ومردم هرشهرومنطقه ا ی برا ی دفا ع ونگهدا ری خوددرتلاش وکوشش بودند . با شندگا ن دیلم درآ ن وقت زیرفرما ن سردا ری یا پا دشا هی بودندکه موتا نام دا شت . ا ین سردا ربا گروه خودا زکوهستا ن سرا زیرودردستبی میا نه قزوین وهمدا ن ،بگفته کسروی با پیشقرا ولان تا زی به نبردوپیکا رپردا ختند . مردم ری وآ ذربا یجا ن نیزدر آ ن هنگام با سربا زا ن خودبدیلمیا ن پیوستندومتفقا برا عرا ب حمله وقلمروخودرا ا ز خطروتهدیدفوری آ نها حفظ نمودند . سردا رسپا ه آ ذربا یجا ن را نام ا سفندیا ربودوا و رستم سپهسا لار معروف ا یرا ن را که درمیدا ن پیکا رقا دسیه کشته شدبرا درمیگشت .سردا ر سپا ه ری بزرگی بودبنام فرخا ن زیبندی یا زیبنده ، ا ما سپهسا لاری هرسه لشکردیلم وری وآ ذربا یجا ن را موتا دا شت . موتا با سپا هی ا نبوه برزم ا عرا ب حرکت کرد . نعیم بن مقرن سردا رسپا ه تا زیا ن نیزبا نیروی آ ما ده خودا زهمدا ن بمقا بله دیلمیا ن شتا فت . دوسپا ه درواجرودبین قزوین وهمدا ن بهم برخوردندوپیکا ری سخت رویدا د . بگفته طبری سختی ا ین جنگ با جنگ نها وندودیگررزمها ی بزرگ هیچ کمترنبود . نفرا ت بیشما را زطرفین درمیدا ن پیکا رجا ن دا دند . موتا سپهسا لار لشکردیلم نیزدرمیدا ن ا فتا دوسپا هیا ن

بی سردا را یرا نی ما نندرزمها ی دیگرکه درگذشته یا دشدتا ب ا یستا دگی نیا ورده پرا کنده ودربدرورا ه خا نما ن خویش برگرفتند .

تا زیا ن بگفته تا ریخنویسا ن خبرپیروزی خودرا بمدینه فرستا دندوبا دنبا ل کردن سپا هیا ن ا یرا نی بقزوین وری روی آ وردند . دربین را ه با زبدسته دیگرا زرزمیا ن دیلم وری که دوبا ره جمع شده بودندبرخوردندوبا زبا آ نها به پیکا رپردا ختند . درا ین با را عرا نیروی خودرا دودسته کرده ، دسته ا ی بسمت آ ذربا یجا ن وا را ن وا رمنستا ن فرستا دند و دسته ا ی روی بخرا سا ن نها دندوچنا نکه گفتیم با پا دشا ه تبرستا ن شما لی پیما ن مودت بسته وآ ن شهررا بحا ل خودگذا شته به پیشروی بخرا سا ن ا دا مه دا دند . ا ما مردم دیلم بجز دشمنی وکین توزی روئی با عرا ب نشا ن ندا دندوکینخوا هی را دنبا ل کردندودرموا قع فرصت برا عرا ب حمله وتا خت برده ا زکشتا روچپا ول آ نها فروگذا ری نمینمودندتا آ نکه تا زیا ن نا گزیرگشته قزوین را با رزمجویا نی مجرب پا یگا ه سا ختند . بگفته بلاذری ،کثیر بن شها ب درزما ن خلافت عمربن خطا ب ، وسعدوقا ص وا لی کوفه درسا ل ۲۵ﻫ بردیلمیا ن بتا ختندوگروهی کثیررا بکشتند . بگفته طبری درسا ل ۶۱ﻫ مردم دیلم بدستبی تا خته آ نرا متصرف شدندوا لی کوفه عمربن سعدچها رهزا رکوفی رزمدیده را بدفع آ نها فرستا د . عبا سیا ن درزجروآ زا روحبس علویا ن میپردا ختندوآ نها نا گزیرپنها ن وخا موش ما نده و یا آ نکه فرا را ختیا رمیکردند ، سختی ومحکمی کوهستا ن تبرستا ن ودلیری ومردا نگی دیلمیا ن درسرا سرعا لم ا سلامی آ نروزمعروف بود ، لذا آ نرا پنا هگا ه خودقرا رمیدا دند وفرما نروا یا ن زرتشتی نیزآ نها را گرا می دا شته پنا ه میدا دند . پس ا زآ نکه ما زیا ر بوا سطه عدروخیا نت برا درش کهیا رگرفتا رکا رگزا را ن خلیفه گردیدچون ا زدا را ئی ا و پرسش شد همه را نشا ن دا د . درموردفا ین ا زکهیا ربرا درش سندگرفتندکه درموقع خود درسا ری حا ضرکند . مورخا ن صورت دا را ئی ما زیا ررا چنین دا ده ا ند .

۱ـ نقدینه ۹۶هزا ردینا ر ، ۲ـ هفت دا نه زمردگرا نبها ، ۳ـ ۱۶دا نه یا قوت سرخ ، ۴ـ هشت با را زجا مه ها ی رنگا رنگ ا زپا رچه ها ی گرا نبها ، ۵ـ دیهیم یا تا ج مرصع مکلل یک دا نه ، ۶ـ شمشیربا نیام زروگوهرنشا ن یکدا نه ، ۷ـ دشنه گرا نبها یکدا نه ، ۸ ـ حقه پرا زگوهرها ی گونا گون یکدا نه ، بگفته ا بومحمدپسر بن آ ملی که زما نی دبیرمخصوص ما زیا ربوده درآ ن حقه گوهرها ئی نشا نده بودندکه بها ی آ ن بهجده ملیون درهم میرسیده .

بگفته صا حب تا ریخ تبرستا ن پس ا زا سلام کهیا رطبق سندی که دا ده بوددفا ین و خزا ین ما زیا ررا برا ستران با رکرده بسا ری میبردکه دربین را ه با ۱۲۰۰تن ا زدیلمیا ن روبروشد . با وگفتندکه به برا درخودوبزرگ ما رحم نکردی ودوروئی کردی وا ورا بدست دشمنا ن سپردی وا کنون دا را ئی ا ورا میبری که بتا زیا ن ودشمنا ن ا یرا ن وا یرا نی سپا ری . برسرا وریختندووی را کشتندودا را ئی ما زیا ررا بتصرف خوددرآ ورده بدررفتند .

یحیی بن عبدالله از نوادگان امام حسن با اشاره فضل بن یحیی برمکی بسال ۱۷۵ه بدیلمستان پناه برد. یحیی در آنجا بیرق دعوت برافراشت کارش پیشرفت کرد و علویان از گوشه و کنار بر او جمع گردیدند و هارون الرشید خلیفه وقت از این خبر پریشان خاطر گردید. بگفته کسروی "دیلمیان از همدستی با علویان نتوانستند خلافت عباسیان را بدست آنان براندازند. اما این همدستی و یاوری سبب شد که کم کم اسلام پذیرفتند و از کوهستان خود که مدت دویست و نیم محصور بودند درآمدند و با مسلمانان آمیزش کردند و در اندک مدتی پادشاهان بزرگی از میان آنها برخاستند و ایران و عراق را زیر فرمان خود آوردند."

از فرمانروایان دیلمی بیخبریم. اما در سال ۲۲ه بنام موتا برمیخوریم که ذکرش گذشت. پس از این تا اواخر سده دوم هجری از نام سرداران و فرمانروایان دیلمستان خبری در دست نیست، با وجودیکه دلاوری و کینتوزی آنها برخلاف اعراب در برگهای تاریخ ضبط است. اما در اواخر سده دوم هجری نام پادشاهان و خاندان دیلم در تاریخ مورخان تبرستان و اسلامی یاد گردیده است و آنهم بطور اختصار. یکی از این خاندان جستانیان است که چهار یا پنج نفر از پادشاهان آنها زرتشتی بوده‌اند. تاریخ‌نویسان مسلمان بطور عموم مردم دیلم را بیدین شمرده‌اند، زیرا که باروها و دژهای اسمعیلیان معروف بملاحده در قلمرو آنها واقع بوده. نخستین پادشاه جستانیان که نامش در دست است مرزبان پور جستان میباشد که بگفته طبری بسال ۱۸۹ه دوری بخدمت هارون الرشید رسید. طبری گوید "در این سال چون هارون بری رسید، حسین خادم را روانه تبرستان کرد. با او سه زینهارنامه فرستاد، یکی برای شروین پدر غارن و دیگری برای وندادهرمزد نیای مازیار سیمی برای مرزبان پور جستان خداوند دیلم. خداوند دیلم بری آمد خلیفه جامه و مال بدو بخشیده برگردانید."

ناصر کبیر پس از آخرین شکست از سامانیان بسال ۲۹۰ه چون باتفاق جستان بدیلمان برگشت در آنجا بگفته کسروی "بساط راهنمائی و ارشاد در چیده بنشر اسلام در میان دیلمان و گیلان پرداخت و چون خود او کیش شیعه زیدی داشت بلکه یکی از دانشمندان و مولفان این طایفه بشمار است ترویج این کیش میکرد و ده سال بیشتر جز این کاری نداشت و چون در این وقت نفرت دیلمیان از دین اسلام کمتر شده و بجهت آمیزش با علویان اندک انس و آشنائی بدین مذکور پیدا کرده بودند انبوهی از دیلمیان و گیلانیان اسلام و مذهب زیدی پذیرفتند بگفته ابن اثیر در حوادث سال ۳۰۱ه از گیلان و دیلمان و آنچه در آنسوی سپیدرود تا آمل نشیمن داشتند دعوت ناصر بپذیرفتند. ناصر در سال ۳۰۱ه با گروه انبوهی از همین پیروان خود بار دیگر به تبرستان تاخته سامانیان را بیرون راند و تا گرگان تصرف نموده بحکمرانی نشست و دژ باستانی چالوس را که از زمان ساسانیان ساخلوگاه بود ویران ساخت.

کارگزاران خلفای عرب در تبرستان و شورش تبرستانیها

نخستین کارگزار عرب در تبرستان ابوالخصیب مرزوق السندی است که بسال ۱۴۴ه بفرمان منصور دوانیقی خلیفه طماع و خودخواه بر سر سپاهی گران برخلاف اسپهبد خورشید دابویه لشکر کشید و او را منهزم و کشورش را متصرف شد. سپس سردارانی با سپاه برای گشودن رستمدار و رویان شمالی فرستاد و آنجا را بدون پیکار فتح کرد. نسبت به مردم با مهربانی رفتار نمود و آنها را با لطف و کرم باسلام دعوت کرد. چون مردم از ستم و ناروائیهای کارگزاران اسپهبد خورشید دابویه، در رنج و بتنگ آمده بودند، دعوت او را با شادی پذیرفتند. ابوالخصیب سه سال در تبرستان شمالی فرمانروا بود و بگفته ابن اسفندیار "اول عمارت که اهل اسلام فرمودند مسجد جامع ساری ابوالخصیب فرمود روز دوشنبه ماه آبان سال بر ۱۴۴ هجری".

پس از او خازم بن ابوخزیمه التمیمی مرد خشن و متعصب دو سال در تبرستان فرمانروا بود و بسیاری از خاندانهای بزرگ و سران گروه را که از اسلام دوری میجستند برانداخت بگفته شیخ علی گیلانی در گرگان بسیار کس بکشت و بگفته ابن اسفندیار بسیاری از وجوه و اعیان گبرگان را قتل کرد. پس از او روح بن حاتم مردی سختگیر و فناتیک از جانب خلیفه به تبرستان آمد در روزگار فرمانروائی خود بقولی پنج سال و بقولی یکسال ظلم و ستم فراوان بمردم و اتباع خود نمود و بازماندگان خاندان کهن را برانداخت.

بگفته ابن خلدون و اولیاء الله آملی نخستین شورش تبرستانیها برخلاف کارگزاران خلیفه در روزگار فرمانروائی عمر بن العلاء التمیمی و بسال ۱۶۷ه بوده ولیک صاحب منتظم ناصری سال ۱۶۸ دارد و بگفته شیخ علی گیلانی "در عهد حکومت او اهالی تبرستان و مازندران وندادهرمز بن وندای بن الوسخرا را بسلطنت برداشته، یکروز صباح تا چاشت موازی شصت هزار عرب را بقتل آوردند. اکثر آنها زنان ولایت را خواسته بودند، آن زنان دستهای مردان خود را بسته باهالی ولایت میسپردند." ابن اسفندیار و میر ظهیرالدین مرعشی شورش بالا را در روزگار فرمانروائی عبدالحمید مضروب بسال ۱۶۹ هجری میدانند.

صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام در مورد شورش تبرستانیها چنین آورده:

"مردمان بومی ایران با وجود پذیرفتن اسلام بدلخواه یا بزور و جبر و تهدید، هیچگاه از زبان پدر و مادری دست برنداشته و پیوسته در نگاهداری راه و روش و آداب باستانی خود کوشا بودند. بویژه مردمان پشت کوههای البرز و نقاط دوردست، مانند سیستان و خراسان و ماوراالنهر (وراورود) که یا از دستبرد تازیان مصون و یا از دارالخلافه دورتر بوده و روح ایرانی، سالیانی دراز در ایشان باقی و زنده و نیرومند بوده است. این دسته مردمان که از استیلای عرب و فرمانروایان جورپیشه ایشان دلخوشی نداشتند پی فرصت بودند، تا بر ایشان بشورند، و زنده بودن ایرانی را بهمه بنمایانند."

تبرستانیها (مازندرانیها) که از جور وستم کارگزاران اسپهبد خورشید دادبویه آخرین اسپهبد گاوباره نژاد خسته و فرسوده شده و متحمل بسا شکنجه و آزار شده بودند هنگام رسیدن لشکر اسلام و نوید جانبخش ابوالخصیب تازی که مسلمین و مومنین برادرند با امید و آرزوی آزادی و برادری بدور و ور او گرد آمدند و باسلامیان پیوستند و گمان بردند که آیندگان ابوالخصیب نیز همان روش را دنبال کرده و خواهند توانست چند روز زندگانی را با آرامش و آسایش بگذرانند ولی آیندگان پس از ابوالخصیب در اثر تعصبات مذهبی و نژادی چه بسا از خاندان کهنسال و بزرگان گروه را بنحوی از انحاء و بهانه هائی از میان برداشته و نابود ساختند ، با برقراری بدعتها و رسوم نوین، عوارض سنگین، مالیات گزاف ، رفتار زشت وخشن ، سختگیریهای بیجا و ناروا ، افزون بر این دست درازی بزنان و مردمان بومی، توده را از خود و اسلامیان رنجانیده و دور ساختند و کار را بدانجا رسانیدند که کاسهٔ شکیبائی مردم لبریز و بستوه آمده بجائی رسید که جوشی برخاستند و ناگزیر شدند که در زیر پرچم آزادی، استقلال بربادرفته را باز ستانده و از زیر بردگی و بندگی دژخیمان و میهمانان ناخوانده سروپا برهنه رهائی یابند .

درسالی که مردم تبرستان بشورش برخاستند عبدالحمید مضروب از سوی خلیفه مهدی بن منصور در مازندران فرمانروائی میکرد . یکی از زنان مهدی دختر اسپهبد خورشید گاوباره بود که بهمراه مادر و زنان دیگر و خاندان اسپهبد خورشید گرفتار اعراب شده بودند . در زمان همین مهدی حکیم بن هاشم معروف بمقنع در خراسان قیام کرد .

درهمان روزگاری که عبدالحمید مضروب در تبرستان بود ، استندار شهریار یکم از خاندان پادوسبانی پور پادوسبان دوم در رویان و رستمدار و اسپهبد ونداد هرمزد از خاندان قارنوندی پورونداد در غارن کوه که فرشواذگر و سوادکوه باشد و اسپهبد شروین یکم از خاندان دستهٔ اول باوند پور سرخاب بدوم در هزار جریب فرمانروائی داشتند . اسپهبدان نامبرده بواسطه دست درازی و حملات کارگزاران عرب ، مقر فرمانروائی خود را گذاشته در دورترین نقاط صعب العبور کهستانات نشیمن اختیار کرده منتظر فرصت بودند ، تا کینه خونخواریها وستمگریها و ناموس دریهای اعراب را در تبرستان بگیرند .

اسپهبد ونداد هرمزد قارنوند مردی دلیر ، جنگی ، خردمند ، باحزم و دوراندیش بود عواقب امور را بدرستی میپائید . ساکنین نواحی سوادکوه و امیدوار کوه و جاهای دیگر تبرستان که تحت فشار عمال عرب واقع بودند بپیش او رفته ، برای نجات خویش یاوری خواستند . چون سرداران ایران باستان همواره نسبت بشاهزادگان ساسانی احترام فراوان قائل بوده و آنها را از خود برتر میدانستند . اسپهبد ونداد هرمزد نخواست بدون صلاحدید اسپهبد شروین یکم باوند که از خاندان ساسانی بود ، پاسخ قطعی بآنها بدهد . اقدامات خود را منوط بکسب تکلیف از او نمود .

ونداد هرمزد با اسپهبد شروین نامبرده و با مصمغان ولاش فرمانروای میاندورود که در کهستانات پریم پناه گرفته بود و استندار شهریار یکم پادوسبانی که آنگاه در رویان جنوبی و بقولی در کلار پناه گرفته بود ، رویداد و چگونگیهای وقت و خواهش مردم حوالی را برای نجات از ستم اعراب در میان نهاد و بنا بتصویب آنها ، در برداشتن اقدامات موثری در آزادساختن تبرستان ، از تمام سران گروه و دهقانان پیمان وفاداری و جانبازی در راه پیشرفت منظور بگرفت و یکروز و ساعتی را معین کردند که در آن وقت بقیام و شورش برخیزند و هر مسلمان و عربی را که به بینند بقتل آرند .

بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام "سپهسالار ونداد هرمزد در روز و ساعت مقرره با گروهی از سپاهیان از هرمزد آباد مقر خود بیرون آمد و نخست بمرکز سپاه اسلامیان تاخت کرد و هر که را یافت بکشت و دیگران نیز هریک در حوزه خود ، هر که را از مسلمان در شهرودهات و برزن و بازار و مسجد و گرمابه و خانقاه ها یافتند میکشتند و کار را بجائی کشانیده بودند که زنان تبرستانی شوهران مسلمان خود را از ریش گرفته از خانه بیرون میآوردند و بشورشیان سپرده گردن میزدند . سخن کوتاه آنکه در یکروز از مرز گرگان تا مرز گیلان دمار از اسلامیان درآوردند و گویند بیشتری از مسلمانان که از چنگ شورشیان دور و فرار کرده بودند ، در جنگل و بیشه و کهسارها طعمه جانوران و درندگان شدند و جانی بسلامت در نبردند .

اولیاء الله آملی و میرظهیرالدین مرعشی در کتاب خویش نام پاسگاه هائیکه در رویان برقرار شده و ۱۵۰۰۰ تن سرباز در آنجا جا داشته اند ذکر میکنند . ابوالعباس توسی که ایرانی و سومین نایب خلیفه در تبرستان بود و پاسگاه های زمان ساسانی را دوباره آباد کرد و سربازان اسلامی در آنجا بگذاشت و صورت آن در تاریخ تبرستان پس از اسلام آمده ۲۳۵۰۰ نفر سرباز در آن پاسگاه ها پاس میدادند . سران و سپاهیان همه این پاسگاه ها دستگیر و کشته شدند .

پس از شورش بالا و نابود شدن بیگانگان ، تبرستان بدست مردم تبرستانی افتاد و اسپهبدان دوباره بمقر پادشاهی خود برگشتند و آن بسال ۱۶۷ یا ۱۶۹ هجری بود . در دوران شورش ، عماد بن عمر الذهلی و خالد بن برمک عامل خلیفه بودند و دربار خلافت را بمرکز چگونگی اطلاع دادند . سالم فرغانی معروف بشیطان فرغانی از جانب خلیفه مامور سرکوبی شورشیان تبرستان گردید . سالم بگفته مورخان تبرستان سرداری بود نیرومند ، گردن کلفت ، زبردست ، بیباک ، دلیر ، زورمند و در رزم آزمائی برابر با یکهزار مرد و بهمین رو نیز در خلیفه مهدی مقامی بلند و ارجمند داشت و همیشه به یکهزار جامه (تن پوش) سرافراز میگردید .

سالم طرف توجه و اعتماد خلیفه بود . بفرمان او با سپاهی گران و بسرعت از

کوتا هترین را ه ا زسوی ری بما زندرا ن وبگفته مورخا ن دردشت ا سرم ،جنوب خا وری شهر
سا ری ولیک بگفته ا بن ا سفندیا ردرهرزه ما ل نزدیکی آ مل رسید . ا سپهبدوندا دهرمزد
سپهسا لارشورشیا ن بنا بخوا هش ا سپهبدشروین یکم با سا لم مصا فدا د . سا لم درروز
جنگ برا سبی ا بلق که یکتا وبیما نندودرعرا ق عرب مشهوربودسوا رشدوتبرزین بیست
منه (۶۰کیلوئی) خودرا گرفته به نبردونداد هرمزدآ مد . جنگ تن بتن درگرفت وسا لم
نخست با تبرزین حمله نمودوسپرمعرو فه گیلی وندا دهرمزدرا دونیم کردوسپس عمودی
برگرد ن ا سپهبدحوا له کردکه کا رگرنشد . آ ن روزتا شا مگا ه نبردا دا مه دا شت .

ا سپهبدوندا دهرمزدپس ا زپا یا ن جنگ ، بنا برتا ریکی با سپا هیا ن خودبهرمزد
آ با دمقرفرما نروا ئی خویش برگشت . دربا مدا دبخورد ن نا شتا مشغول گردید . گویند
وندا دهرمزدا سبی سیا ه دا شت که یکتا وبیما نندبود . فرما ندا دکه زین ولگام زرین
برا ونهندوبخدمت آ رند . سپس روی بهمرا ها ن خودکرده گفت ، کیست ا زشما شیرمردا ن
وپهلوا نا ن که ا ین ا سب آ را سته ویکتا را گرفته بجنگ سا لم برود . سه با ربگفت وپا سخی
ا زجمع حا ضرین نشنید . بگفته ا بن ا سفندیا ر ،وندا ا میدوبگفته ا ولیاء ا لله ، وندا ا یزد
ملقب بخدا وندکلالک یعنی دا رنده زلف پرچین آ ویزا ن ، فرزندجوا ن ا سپهبدوندا دهرمزد
درآ ن مجمع پشت سرپدرحا ضربود . پیش آ مدوزمین ببوسیدوبرا ی جنگ با سا لم حا ضرگشت .
پدرا ورا منع نمودوگفت توجوا نی وبی تجربه وا ودیویست پیکا ردیده ونبردآ زموده . و-
لیک پسردرا را ده خودپا برجا وثبا ت قدم ورزید . لاجرم پدرنا گزیرشدوبرضا ی ا وتن در
دا د . ا ما کهیا رخا لوی ا ورا با وی فرستا دتا ا ورا مرا قبت ویا وری نما ید .

کهیا ررزمیا ن ورزیده را ا زجمع سپا هیا ن با خودبردا شت . گا وبا نی درحوا لی هرمزد
آ با دمیزیست ونا مش ا ردشیربا بلورج بود ، برای بومدا نی (را هنما ئی بلدچی) با خود
همرا ه کردونعمت وما ل زیا دبا ووعده دا دکه آ نها را ا زکوتا هترین را ه وکمترین وقت بخیمه
وخرگا ه سا لم برسا ند . ا ردشیرچوپا نی بودوا رسته وژولیده موی وا زهمه را ه وبیرا هه ها ی
آ نجا بخوبی آ گا ه . رزمیا ن تبرستا نی را برا ه ا ندا خت ودرکمترین وقت بنزدیکی خر گا ه
سا لم رسا نید . دلیرا ن تبرستا نی چون خودرا درپیرا مو ن خرگا ه سا لم دیدند ،خودرا
آ شکا رسا ختند .

چندروزی ا زنبردوندا دهرمزدبا سا لم نگذشته بودکه سا لم بعشق پیروزی بدست
نیا مده ،سرگرم میگسا ری وبا ده پیما ئی گشت . نا گها ن نعره دیده با ن ا زنزدیکی دشمن
بگوشش رسید . سرا سیمه برا سب سوا رشده بمیدا ن آ مد ، نعره ا ی بزد . وندا ا میدا زصدا ی
نعره ا وهرا س بردا شت . ا ما کهیا ربا ونهیب زدکه مترس ، ضربت نیزه ا ورا با سپر ردکن و
درجا ی خودبا یست وچلونروچو ن ا وپیش آ ید با شمشیردونیمش سا ز . وندا ا میدطبق دستور
خا لورفتا رکرده سا لم خشمگین با ونزدیک گردید . وندا ا میدشمشیرخویش را بکمرش حوا له

سا خت وا ورا دونیم کرد . لاشه ا وبرزمین ا فتا د . سپا هیا ن ا وهمه ا ما ن طلبیدندوبدو ن
جنگ گرفتا رآ مدند .

وندا دهرمزدا زنتیجه پیکا ربسیا رنگرا ن بود . یک سربا زتبرستا نی که درمیدا ن
نبردکشته شد ن سا لم را دید ، بدو ن بردا شتن وگرفتن نشا نی ، با میدمژدگا نی ، خودرا
بوندا دهرمزدرسا نیدوخبرپیروزی را با ودا د . ا ما ا سپهبدوندا دهرمزدبدو ن تحقیق ،
خبرفتح را را ست ندا نسته بیهوش گردید . چو ن بهوش آ مدبا ورنتوا نست کرد . بگما نش
که سربا زنا مبرده ا زمیدا ن پیکا رگریخته با شد . روزدیگرجوا نی ا زجا نب پسرش مژده
فتح بیا ورودوشمشیرسا لم بنشا نی بوندا دهرمزدپیشکش کرد . ا سپهبدسپا س خدا ی بجا ی
آ وردوبخششها ی فرا وا ن نمود . مردم را با ستقبا ل پسرفرستا دوا ورا روبروی خودبر
کرسی زرین نشا ند .

مهدی خلیفه عبا سی پس ا زا ستما ع ا زخبرکشته شد ن سا لم برتبرستا نیها خشمنا ک
گردید . فرا شه سردا رنا می دیگررا با ده هزا رسپا هی زبده وورزیده به تبرستا ن ا عزام
دا شت . بخا لدبن برمک ووردبن ا صغروحما دبن عمرنا یبا ن وسردا را ن خودمقیم ری
سفا رش نوشت که کمکها ی لازمه را ا زفرا شه دریغ ندا رند . فرا شه به تبرستا ن رسید .
بفرما ن سپهسا لار ا سپهبدوندا دهرمزد ، را هها ی تبرستا ن را برا وبا زگذا شتندتا بدا خله
کهستا ن برسد . خودا سپهبدبدربندکولارفت وهردوتنگه با لاوپا یین را محکم سنگربندی
نمود . ا زا سپهبدشروین با وندخوا ست که آ مده سنگرها را ملاحظه نما ید ، ا ما ا سپهبد
بگفته صا حب تا ریخ تبرستا ن پس ا زا سلام با درنظرگرفتن سیا ست روزدرآ مد ن کوتا هی
کرد ، تا فرا شه بپندا ردعدم حضورا سپهبدشروین ، دا ل برعدم شرکت وی درجنگ وحفظ
بیطرفی ا ست ولی درپنها ن ا زهیچگونه کمک ویا ری دریغ ندا شت .

گفتیم که ا سپهبدوندا دهرمزددلیروبیبا ک بودوجا نبا زی درراه ا ستقلال ملی و
سنن با ستا نی هیچ میدا نست ونسل ا وبسوخرا ی پهلومیرسیدکه هنگام ا سا رت فیروزو
بزرگا ن ا یرا ن بدست پا دشا ه هیا تله ، بجنگ آ نها رفت وا یرا نیا ن را نجا ت بخشید .
درا ین پیکا رآ زا دی هیچیک ا زا سپهبدا ن آ شکا را شرکت ننمودندولی پنها نی کمک و
یا وری خویش را دریغ ندا شتند ،تنها ا سپهبدوندا دهرمزدبرسرسپا هیا ن زبده خویشن
با عربها درنبردبود . بنا برا ین ا ورا بلقب سپهسا لار میخوا ندند . صا حب تا ریخ تبرستا ن
پیکا را ورا با فرا شه چنین بیا ن مینما ید :

" فرا شه همچنا ن به پیروی خودا دا مه دا دتا به ا رم رسید ، سپهسا لاروندا دهرمزد
چها رصدتن مردوزن با طبل ودهل وبوق وکرنا (سرنا) وچها رهزا رمردوزن سپا هی دیگر
تبرودهره (دا س) بدست دردوسمت سنگرها درجنگل وبیشه ، بکمین نشا نیدوفرمودبدستور
ا وگوش دهندوهروقت شیپورنوا خته شد ، ا زکمینگا ه بیرو ن آ مده طبل ودهل وبوق وکرنا

را بصدا درآرند و به تراشیدن بیشه‌ها پردازند و از بالای درختان سنگ و خاک بسر دشمنان ریزند. خود با چهار صد تن دیگر از ورزیده‌ترین همراهان خویش به پیشواز فراشه شتافت. دشمنان چون شمار تبرستانیان را کم دیدند بحمله پرداختند. تبرستانیان از جلو و تازیان از دنبال بحال فرار به تنگه کولار رسیدند. چون ونداد هرمزد بسنگرگاه خود رسید بدرون جنگل گریخت و تازیان همچنان او و سپاهیان او را دنبال میکردند تا بمحل موعود رسیدند. در اینگاه شیپور نشانی بصدا درآمد و شورشیان از هر سمت، بنواختن و تراش جنگل و داد و فریاد برآمدند. از سوی دیگر آوای مرغان جنگلی و صداهای ترسناک درندگان بیشه‌ای در محیط جنگل دست نخورده محصور- فراشه و سپاهیان و همراهان او را که هیچگاه چنین پیشآمدی را انتظار نداشتند، بلکه چنین چیزی را در عمر خود ندیده بودند، بگمان اینکه صاعقه‌ای آمده، سراز پا گم کرده، مات و مبهوت میخکوب شدند. هم در اینگاه بود که سپهسالار ونداد هرمزد با چهار صد تن از شورشیان از سنگرها بیرون آمده بکشتار پرداختند در اندک زمان دو هزار سپاهی دشمن را از دم تیغ بگذرانیدند. دیگران امان طلبیده و فراشه را دست بسته به پیشگاه آوردند و گفتند "دشمن شما فراشه است و بسم الله".
بدستور ونداد هرمزد او را گردن زدند. قبا و کلاه و کمر فراشه را سپهسالار بنشانه پیروزی بر تن کرد. دستگیرشدگان را بدرون تبرستان کوچانیده و هر دسته‌ای را در جائی دور از یکدیگر جا داد. پس از این پیروزی اسپهبد شروین خود را بسپهسالار ونداد هرمزد رسانید و پس از شادباش، ونداد هرمزد پرسید اسپهبد چگونه بینی کار را پاسخ گفت مردان چنین کنند. سپس دو دانگ غنایم با سپهبد رسید. باز مانده را بونداد هرمزد باز گذاشت که میان شورشیان بخش کرد و این واقعه سال ۱۶۹ هجری است.

پس از فراشه روح بن حاتم مرد خشن و شهوت پرست و دختران و زنان مردم از او در رنج و عذاب یکسال در تبرستان فرمانروا بود سپس خالد بن برمک به تبرستان مامور گشت او با اسپهبد و ونداد راه دوستانه و سلامت پیش گرفت و با مردم بمهر و داد رفتار نمود و همگی او را ستایش مینمودند. و کارگزاران خلیفه با یذا و اذیت مردم، ناتوان بودند. خلیفه در مدت کوتاهی خالد را ببغداد خواست و عمر بن علای بدخو و زشت کردار را به تبرستان منصوب کرد. باید دانست که تبرستان شمالی کنار دریا که دشت و بیابان بود در تصرف اعراب بود نه بخشهای کوهستان و جبال مستقل و اسپهبدان فرمانروا بودند. عمر با حملات پی در پی خویش اسپهبد و ونداد را بدرون بیشه فرستاد. سربازانش یک روستائی را گرفته بخدمت او بردند که از بستگان اسپهبد است عمر فرمان داد که او را گردن زنند. آن مرد گفت اگر مرا نکشید لانه اسپهبد را بشما نشان دهم. عمر پرسید بر چه پیمانی بر تو اعتماد کنم. گفت بر گلیمی که در پشت دارم. عمر خندید و با هدایت و بومدانی روستائی در دنبال کردن اسپهبد روان شد. چون بجایگاه او نزدیک شدند

آن مرد گفت صبر کنید تا رفته ببینم در کدام لانه است و بنزد اسپهبد رفته گزارش را شرح داد. اسپهبد و ونداد فرمان حمله فوری داد و در این نبرد فقط عمر با دو صد تن از همراهان جان سالم بدر برد. خلیفه از عمر خشمگین و تمیم بن سنان را بجای او فرستاد. تمیم با اسپهبد و ونداد هرمزد، مهربان بود و کوهستان را دو باره باو سپرد. تمیم بزودی فرا خوانده شد و پس از او یزید بن مزید و سپس حسن بن قحطبه به تبرستان منصوب شدند.

یزید و حسن بنا بتعصب نژادی با اسپهبد و ونداد هرمزد راه دشمنی می‌پیمودند. با زد و خوردهای خود همه سوادکوه را از دست او خارج ساختند و کسان و خویشاوندان او را به بهانه‌هائی از میان برمیداشتند. روزی یزید در یکی از جنگلها اسپهبد را بشناخت و زخمی بر او زد چنانکه ونداد هرمزد ناتوان گشت و در بیشه و جنگلها متواری شد و مدتها آواره بود. تا آنکه هادی پسر خلیفه بگرگان منصوب گردید. اسپهبد بگفته تاریخ تبرستان پس از اسلام کسان خود را بشفاعت نزد هادی فرستاد و از نو با خلفا شکایتها نمود و سوگند وفاداری یاد کرد. هادی او را نزد خود طلبید. ونداد هرمزد بگرگان رفت و محترمانه پذیرفته شد و بفرمان هادی همه سوادکوه دوباره باو واگذار گردید.

اسپهبد تا چندی بملازمت و منادمت هادی بود. هادی بعراق رفت و اسپهبد نیز همراهی کرد. در آنجا خبر مرگ مهدی خلیفه باو رسید. بسرعت ببغداد شتافت و بسال ۱۶۹ه بخلافت نشست چندی نگذشت که ونداد اسپان برادر کوچک اسپهبد ونداد هرمزد بگفته ابن اسفندیار شخصی را بنام نوگردن بهرام پسر فیروز که در گرگان بدست هادی مسلمان شده بود درسوادکوه گردن بزد. خلیفه چون از این واقعه آگاه گردید اسپهبد ونداد هرمزد را بدربار خویش خواست و فرمان داد که بکین خواهی بهرام او را گردن زنند. اسپهبد امان خواسته گفت اینک در پناه خلیفه میباشد و بحکم شرع اسلام، پناهنده مصون و محفوظ است. بعلاوه از کشته شدن او را غمی نیست ولی تذکر میدهد که برادر کوچک او ونداد اسپان با او دشمنی دارد و گردن زدن بهرام زمینه ایست برای قتل او تا پس از او مالک سوادکوه گردد. اگر چنانچه خلیفه او را امان دهد حاضر است به تبرستان رفته، سر برادر را بدرگاه فرستد.
بگفته ابن اسفندیار عیسی بن ماهان و مراد بن مسلم میانجی شده و خلیفه از قتل او درگذشت و او را با آتشکده فرستاد تا سوگند وفاداری را تازه کند. اسپهبد چون به تبرستان رسید به برادر پیغام داد از او دوری گزیند و در بیشه‌ها منزل سازد و منتظر پیشامد جدید باشد. هادی خلیفه پس از یکسال بسال ۱۷۰ هجری درگذشت و پسرش هارون الرشید بجای او به خلافت نشست.

بگفته ابن اسفندیار در زمان خلافت هارون الرشید نخستین مسجد جامع در آمل بسال ۱۷۷ه ساختمان گردید و زمین آن را از انبارک نام زرتشتی خریدند. او پس از اسلام آوردن حاضر بفروش شد. زرتشتیان باستان فروش زمین را گناه بزرگی میدانستند

وهرگز بفروش آن حاضر نمیشدند اما زرتشتیان این دوره برخلاف گذشته بویژه پارسیان هند در فروش زمین بر یکدیگر پیشی میگیرند و بسوی قهقهرا پیش میروند.

تا سال ۱۸۰ه ده نفر از کارگزاران عرب ماموریت تبرستان یافتند. در این سال سلام نامی معروف به سیاه مرد از جانب عبدالله بن حازم نایب خلیفه فرماندار رویان بود. مردی بود بداخلاق و شهوت پرست. شیفته یک زن کلاری شد میخواست بزور با او جمع گردد. زن با عفت نگذاشت و داد و شیون بلند کرده برای رهائی از دست او خود را برودخانه انداخت و هلاک گردید. مردم چالوس بهیجان آمده و برهبری صدام قاضی شهر بقیام برخاستند و سلام را از رویان براندند.

مهدی فروح بن شخسان که در فرزانگان زرتشتی و در بخشی از این نامه از او سخن گفتیم در ضمن نامه خویش بپهلوی بپادوسبان گاوباره چنین آورده "تازیان اگر زنی شوهردار که دارای مذهب دیگر باشد ببینند و مهر او در دل گیرند، شوهرش را میکشند تا مقاربت با آن زن بر آنان حلال گردد. بدینروز زنان و دختران تبرستان از دست کارگزاران عربی خلافت بغداد در رنج و عذاب بودند.

عبدالله بن حازم بمجرد اطلاع از شورش مردم چالوس خود را بدانجا رسانید و قاضی را که رهبر شورش بود بدار آویخت و مردم را بآرامش دعوت کرد و خواست که بدارالحکومه آیند. مردم رو بفرمانداری نهادند و آنها را بباغی محصور راهنمائی نمودند. ماه رمضان بود و موقع افطار، عبدالله سوار بر اسب بر دروازه باغ با نان و انگور افطار میکرد. بشماره هر دانه انگور، مردم را از باغ بیرون آورده سر میبریدند، پس از پایان افطار از چالوس بسعیدآباد رفت. مردم آنجا را که در دژی پناهنده شده بودند از دم تیغ بگذرانید و سعیدآباد را چنان ویران کرد که کسی نتوانست در آنجا خانه و زندگی، سروسامان دهد.

عبدالله از کار برکنار شد و پسران خالد برمکی بنام محمد و موسی بفرمانروائی تبرستان منصوب شدند. این دو برادر به پشتیبانی فضل و جعفر برمکی ظلم و ستم فراوان و شکنجه های ناروا بمردم تبرستان مرتکب گشتند. زمین و املاک مردم را بزور غصب و مالیات و عوارض گزاف از اهالی میگرفتند. هرجا زن یا دختری با جمال میدیدند، بجبر بحرمسرای نایبان خلیفه میبردند. مردم را نه توان دادخواهی بود و نه دادرسی موجود. این حال ادامه داشت تا خاندان برمکی مردود شدند. بگفته ابن خلدون واقعه ۱۸۷ هجری.

پس از پسران خالد سه کارگزار دیگری ماموریت تبرستان یافتند. آخرین آنها خلیفة بن سعید بن هارون الجوهری بود که مهرویه نام رازی را در آمل بنیابت خویش منصوب کرد و رافع عمزاده خود را بفرمانداری ساری فرستاد.

گفتیم اسپهبد ونداد هرمزد غارنوند در سوادکوه و اسپهبد شروین یکم باوند در هزار

جریب بود و اینها با هم یگانگی داشتند و بیگانگان بدون اجازه آنها در سرزمین متصرفی ایشان جرئت آمد و رفت نداشتند و مسلمانان مقیم آنجا در صورت وفات در قلمرو سلطنت ایشان اجازه دفن نداشتند و بایستی بقلمرو فرمانروائی مسلمانان برده دفن نمایند.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان بعد از اسلام " مردم هزار جریب چون از نصب نافع بفرمانداری ساری آگاه شدند، شبانه بساری ریخته و رافع را کشتند ولی به نایب خلیفه و دستگاه او آسیب نرساندند. خلیفه بن سعید بمنظور احتیاط به مهرویه که در آمل بود نوشت که احتیاط را از دست ندهد و کاری برخلاف انجام ندهد و خود را از گزند مردم آمل برحذر دارد. مهرویه مضمون نامه مافوق خود را در مقر فرمانداری با صدای بلند خواند و بطور ریشخند افزود که مردم آمل در همه جهان به سیرخوری مشهورند و ایشان را زهره آن نباشد که بدشمنی من برخیزند. این سخنان بر شنوندگان گران آمد شبانه بر سر او ریختند و کلک او را نیز کندند. سرش را بریدند و لاشه اش را ببازار آوردند و یکدسته سیر به نشینگاه او نهادند و در چارسوی میدان آمل گذاشتند تا عبرت نوابان آینده خلیفه گردد ولی به بیت المال و سرای نایب خلیفه کاری نداشتند تا مبادا بهانه ای بدست بیگانگان افتد."

چون هارون الرشید مردی دانا و دوراندیش خبر شورش جدید تبرستان شنید گفت این را نباید شورش گفت. شاید کارگزار ما بر مردم ستم روا داشته است و رفع ظلم از واجبات است و خلیفه بن سعید را از کار برکنار کرد و عبدالله بن سعید الجرشی را در تبرستان نیابت خلافت داد. طبری این را واقعه سال ۱۸۵ ه میداند.

عبدالله در سال ۱۸۷ جعفر بن هارون نامی را از سوی خود برای دریافت مالیات بسرزمین سوادکوه فرستاد. ونداسپان برادر ونداد هرمزد، از روی نادانی و بیخبری، جعفر را با زوبینی کشت و چهل تن از سوارانش گریخته بآمل آمدند. هارون الرشید در ری بود. عبدالله خود را باو رسانیده چگونگی را معروض داشت. خلیفه چهار نفر از بزرگان عرب را با سیصد سوار بهمراهی نماینده مخصوص خویش و دارنده فرمان بمدت ۱۵ روز ماموریت داد به تبرستان رفته اطاعت و فرمانبرداری اسپهبد شروین یکم باوند و اسپهبد ونداد هرمزد را معلوم کنند. نمایندگان از راه فیروزکوه بسوادکوه و هزار جریب آمدند و اسپهبد شروین پس از پذیرائی شایان اطاعت خود و ونداد هرمزد را اظهار و با خشنودی و رضایتمندی آنها را بری باز فرستاد. نمایندگان از روی انصاف حقیقت امر را بهارون الرشید گزارش دادند که کشته شدن جعفر از روی بیخردی ونداسپان بوده و با سپهبد شروین و سپهسالار ونداد هرمز مرتبط نبوده است. البته هارون قانع نگشت و دوباره کس به نزدشان فرستاد و آنها را بری طلبید. اسپهبد شروین و سپهسالار ونداد هرمزد پاسخ دادند که ما در اطاعت فرمان خلیفه حاضر و آماده جانبازی هستیم مگر ما را گروئی باید تا در امان و پناه خلیفه باشیم. هارون از این پاسخ برآشفت و گفت "مسلمانی را بگروئی گبرگان چگونه دهم." در این

بار قاضی ابوالبختری، هرثمة بن اعین، نعیم بن حازم و ابوالوضاح پیک مخصوص خود را بنزد شاهان گسیل داشت و فرمان داد به پیشگاه آیند و یا آماده جنگ شوند. فرستادگان خلیفه چون به ویمه فیروزکوه رسیدند، اسپهبد شروین در دژ کولای هزار جریب بستری و ونداد هرمزد در هرمزدآباد لپور سوادکوه بود. اسپهبد او را نزد خود خواست و گفت من بستری و ناتوانم. شما به ویمه حضور یابید و نتیجه را گزارش دهید. سپهسالار ونداد هرمزد به ویمه آمد و بنمایندگان گفت هر فرمانی از خلیفه درباره اسپهبد باشد فرمان بردارم و بگردن گیرم، در اینگاه هرثمة بن اعین و نعیم بن حازم از روی تعصب و غرور به ونداد هرمزد پرخاش کرده بناسزا گفتن آغاز کردند که کم مانده بود همراهان و گماشتگان ونداد هرمزد کار را بجاهای باریکی کشانند. ولی دیگران بمیان افتاده از کرده آن دو پوزش طلبیدند. ابن اسفندیار در این زمینه مینویسد " هرثمة بن اعین با نعیم بن حازم قرار نهاد که ما چون بهم جمع شویم و ونداد هرمزد از میان ما بیرون شود، از پس قفا او را شمشیری برسر فروگذار که خلیفه جز بکشتن او راضی نباشد. چون ونداد هرمزد در میان ایشان شد، نعیم خواست فرا تر آید و ترتیب زخم زدن کند. اسپهبد ونداد هرمزد عظیم هوشیار و متغیظ بود، عنان باز کشید و گفت ترا برقرار باید بود. اصحاب عذر خواستند. "

نمایندگان خلیفه بهرطوری بود، سپهسالار ونداد هرمزد را با سوگند و تعهد حاضر برفتن نزد خلیفه نمودند و با آنها بری آمد و چندی نگذشت که هارون الرشید از او درخواست فروش زمین نمود. او بنا بآیین زرتشتی که فروش زمین ممنوع است امتناع ورزید. هارون روزی فرزند خود مامون که پسری خردسال بود نزد ونداد هرمزد فرستاد و در این بار ناچار شد، زمینهائی که خلیفه از وی خواسته بود بمامون ببخشد. هارون در عوض یک ملیون درهم بهای زمین و جامی از جواهر که بهای آن بخیال و وهم نمیآمد با انگشتر گرانبها برای او فرستاد. اما سپهسالار نپذیرفت و گفت مرا بآنچه خلیفه فرستاده نیاز نیست و اگر خلیفه برسر لطف و مرحمت است، فرمانی درباره من بعبدالله بن سعید الجرشی صادر نماید. هارون بنا بدرخواست او را با هرثمة بن اعین به تبرستان فرستاد و دستور داد پسران ونداد هرمزد و اسپهبد شروین را بگروگان بدارالخلافه آرد تا پدران در آینده بمخالفت برنخیزند.

هرثمة بسال ۱۸۹ هجری شهریار پسر و ولیعهد اسپهبد شروین باوند فرمانروای هزار جریب و قارن پسر و ولیعهد سپهسالار ونداد هرمزد فرمانروای سوادکوه را با خود ببغداد برد. بگفته میرظهیرالدین مرعشی بسال ۱۹۲ ه وقتیکه هارون بار دوم بعزم سرکوبی رافع بن لیث عازم خراسان گردید پسران اسپهبد شروین و اسپهبد ونداد هرمزد را با خود بری آورده و از آنجا آنها را بپدران خود واپس فرستاد.

اسپهبد شروین یکم باوند در اوان خلافت مامون بسال ۲۰۰ ه درگذشت و پسرش شهریار بجای او نشست، بگفته میرظهیرالدین شهریار پسر قارن و نوه شروین میباشد پدرش در حیات شروین بدرود زندگی گفت. اسپهبد ونداد هرمزد چنانکه مرسوم بود برای عرض تسلیت مرگ پدر و مبارکبادی جلوس خودش و تجدید پیمان وفاداری بحضورش رفت و خود او نیز در همان نزدیکیها در هرمزدآباد لپور درجهان دیگر با سپهبد شروین باوند پیوست و پسرش قارن بجای او نشست و بنا بسنن باستانی برای اظهار بندگی بخدمت اسپهبد شهریار باوند که از اخلاف پادشاهان ساسانی بود شتافت.

مامون عازم جنگ با روم بود. با اطلاع از درگذشت اسپهبدان و جانشینی اسپهبد شهریار و اسپهبد قارن بفرمانروائی هزار جریب و سوادکوه بآنها پیغام فرستاد چون با روم در پیکار است با سپاه خویش باو بپیوندند. اسپهبد شهریار نرفت ولی سپاهیانی را بهمراهی اسپهبد قارن بفرستاد. اسپهبد قارن با سپاه خویش درگوشه‌ای از میدان پیکار با روم سراپرده و خرگاه خود بیفکند. در نخستین روز نبرد بر اسب سوار شد و با سپر گیلی خود که با زر و زیور آراسته بود و با سپاهیان تبرستانی رو بمیدان جنگ نهاد و شکست سختی بر رومیان داد و بطریق آنها را اسیر کرد. مامون در قلب سپاه جای داشت و در بلندی ناظر میدان جنگ بود. از اطرافیان هویت سوار زرین سپر و سپاهیان او جویا شد و آنها پاسخ نتوانستند داد. در آن حال دید که سوار زرین سپر خود را بقلب سپاه روم جایگاه قیصر زد و پرچم رومی را سرنگون ساخت. مامون بسرعت با سپاه خویش خود را بیاری او رساند و در این جنگ مغلوبه بواسطه رشادت و هنرهای جنگی قارن سپاه روم هزیمت یافت.

مامون پس از پایان جنگ سوار ناشناس را بحضور خواست. قارن خود را معرفی نمود و خلیفه او را نوازش فرمود و گرامی داشت و بارها بقبول اسلام دعوت کرد حتی او را با نتصاب نیابت خلافت در تبرستان تطمیع نمود. اما قارن نپذیرفت و بر دین باستانی خویش استوار ماند. خلیفه پس از ناامیدی از اسلام آوردن او، او را با تجدید عهد و پیمان و سوگند وفاداری نسبت بخود روانه تبرستان ساخت.

اسپهبد شهریار باوند از منزلت و مقام قارن نزد خلیفه رشک ورزید و روش ناستوده و خارج از رویه مردمی پیش گرفت و با او ببهانه جوئی پرداخت و بخشی از قلمرو سلطنت او را متصرف شد. قارن بسال ۲۰۲ ه درگذشت و پسرش مازیار که بگفته میرظهیرالدین مردی دلیر و شجاع بود جانشین او شد و زمینهای پدری را که اسپهبد شهریار متصرف شده بود پس گرفت. اسپهبد شهریار باوند با مازیار به پیکار برخواست و او را منهزم و فراری ساخت. مازیار بدرون بیشه و جنگل گریخت و بری رفت و در خانه عبدالله بن سعید الجرشی که سابقا "نیابت خلافت را داشت پناهنده گشت و باتفاق او ببغداد و دربار خلافت راه یافت.

بزیست پسر فیروزان یکی از دانشمندان و ستاره شناس تبرستانی و از آمل بود. در بغداد

زندگی میکرد و نزد خلیفه مقامی بلند داشت. بگفته ابن اسفندیار مأمون او را بنام عربی یحیی بن منصور نامور ساخت و بخواهش مأمون اسلام پذیرفت. مازیار در بغداد با بزیست آشنا شد. پس از چند روز که بزیست با خلیفه خلوت داشت از مازیار سخن راند و او را با خلیفه آشنا ساخت. چون خلیفه پدرش غارن را میشناخت و نزد او گرامی بود مازیار را بنواخت و دلجوئی کرد. مازیار بتدریج در دستگاه مأمون ترقی نمود. روزی خلیفه او را باسلام دعوت نمود و او هم بپذیرفت. از آن پس نامش بمحمد مولی المومنین و بکنیت ابوالحسن تغییر یافت.

بگفته ابن خلدون و طبری اسپهبد شهریار یکم باوند بسال ۲۱۰ﻫ در کهستان پریم درگذشت و پسرش شاپور بجای او نشست و مردی بدخو و ستمگر بود و مردم از او متنفر و آزرده خاطر. نمایندگانی از سوادکوه و هزارجریب ببغداد آمده از ستم او گزارشهائی بخلیفه دادند. مأمون به پیشنهاد بزیست فیروزان مازیار را بنیابت خلافت در کهستانات تبرستان خاوری منصوب و بآنجا اعزام داشت.

بگفته میرظهیرالدین مرعشی " مأمون ولایت کوهستان را بمازیار داد و او را بموسی بن حفص نایب خلیفه در تبرستان سفارش نمود. مازیار بکوهستان آمد و شاپور را که حاکم کوهستان بود بحیله تمام بدست آورده مقتول کرد. "

درسال چهارم فرمانروائی مازیار در کهستان تبرستان موسی بن حفص وفات یافت و پسرش محمد بجای او نشست. بگفته میرظهیرالدین مرعشی مازیار بتمامت حاکم شد و از پسر محمد حسابی نگرفت. با کشته شدن اسپهبد شاپور و مرگ موسی و غارن، خاندان آل باوند و مرزبانان بخش رزمیخواست و تمیش و دیگر بخشهای مازندران با مازیار بخصومت برخواستند و شکایات ظلم مازیار بخلیفه عرضه داشتند. مأمون منشور فرستاد که مازیار بدرگاه خلیفه حاضر شود و تعلل کرد و از آمل برویان رفت و از بزرگان و سران گروه و پیشوایان شاکیان، زر کلی بگرفت و آنها را بگروئی همراه خود بیاورد و تعدی و ستم خود را زیادتر ساخت. مازیار بخلیفه پیام فرستاد که بواسطه گرفتاری در فرونشاندن شورش دیلمان از آمدن متعذر است. مأمون مربی مازیار که بزیست فیروزان بود با پیک مخصوص به تبرستان فرستاد که مازیار را با پند و اندرز بدارالخلافه آورد. مازیار چند نفر را باستقبال نمایندگان خلیفه فرستاد و دستور داد آنها را از راهی بیاورند که پیاده بسختی گذر کنند و آنها را بهرمزدآباد آوردند. مازیار باحترام آنها را پذیرفت و پذیرائی شایان کرد ولی نمایندگان از طول راه و دشواریهای گذرگاهها و جنگل و بیشه و کهسارها خسته و فرسوده بودند و مدت زمانی بتن آسانی پرداختند. روزی مازیار آنها را بحضور طلبید و گفت من اکنون بجنگ کفار مشغولم و فرصت حرکت بدارالخلافه ندارم، پس از بازگشت شما به پیشگاه خلیفه خواهم رسید. قاضی رویان و قاضی آمل ابوالاحمد را با آنها فرستاد و این واقعه سال ۲۱۴ هجری است.

چون نمایندگان خلیفه ببغداد رسیدند مأمون از حال مازیار و رفتار او جویا شد. چون در دربار خودی و بیگانه حضور داشتند قاضی و همراهان فرمانبرداری او را عرض نمودند و آنچه از آنها پرسیده شد از ترس مازیار برخلاف راستی جواب دادند. پس از مرخصی، قاضی آمل به پنهانی قاضی بغداد را بدید و حقیقت امر مازیار را با او در میان نهاد که خلع اطاعت کرده و بگفته ابن اسفندیار " همان زنار زرتشتی را برمیان بسته " و بدین آتش پرستی باقیست و کفر و ظلم و ستم او را حدی نیست. قاضی بغداد حقیقت را بمأمون گزارش داد ولی چون عزم پیکار با روم را داشت حل قضیه مازیار را بمراجعت از روم موکول نمود. قاضی رویان واقعه قاضی آمل و ملاقات با قاضی بغداد و گفتن حقایق را بمازیار خبر داد.

هنگامیکه خبر حرکت مأمون بروم به تبرستان رسید مازیار بگفته میرظهیرالدین "مانند سبع ضاری بمردم درافتاد و از ظلم و تعدی دست کوتاه نداشت و هرچه خواست بظهور رسانید." مازیار بساری رفت و آنجا را مانند چالوس بدست گرفت. مردم آمل و رویان از دوری مازیار استفاده کرده با هم یکانه گشتند بنزد محمد نایب خلیفه رفتند و خلیل پسر وندااسپان از بزرگان آمل و ابوالاحمد قاضی را با خود همداستان کرده بشورش برخاستند و هرجا که نماینده مازیار بود بگرفتند و بکشتند. بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام مازیار پس از تسلط بر مازندران و رویان، دست کارگزاران و نمایندگان محمد نایب خلیفه را مانند خود او از کارهای کشوری و لشکری کوتاه کرده و تبریهای غیرمسلمان را بجای ایشان روی کار آورده بگماشت. بگفته ابن اسفندیار " مازیار مشاغل عمده را بزرتشتیان میداد مانند بابک و مزدک وغیره، آنها نیز مساجد مسلمانان را ویران مینمودند و آثار اسلامی را از میان میبردند. مردم آمل از ستم او بستوه آمده شکایت مستقیم بدربار بغداد فرستادند. "

خبر شورش آملیان چون درساری بمازیار رسید خود را بآمل رسانید ولی آملیان دروازه شهر را براو ببستند. مازیار بترسید و برای حفظ ظاهر بخلیفه پیک مخصوص فرستاد که محمد بن موسی نایب خلیفه از فرمانبری سرپیچیده و با علویان یگانه گشته کسی را بنام خلیفه نشانده است. من با او در نبردم و خبر پیروزی خود را خواهم فرستاد. مازیار در محاصره شهر آمل اقدامات جدی نمود و برادرش کهیار شب و روز در بدست گرفتن شهر جدیت بسزائی مبذول داشت تا آن شهر را بگشود. بگفته میرظهیرالدین " مدت هشت ماه آمل را حصار داد و ولایت خراب کرد و خلیل وندااسپان و ابوالاحمد قاضی آمل را بگرفت و بکشت و محمد بن موسی نایب خلیفه را بند برنهاد و حصار آمل و ساری را ویران ساخت. "

مازیار در ارسال گزارشهای خود به پیشگاه خلیفه اندک غفلت روا نمیداشت و هر گزارشی که از طرف محمد بن موسی بوسیله پیک مخصوص ببغداد میفرستاد در طی راه بدست جاسوسان مازیار می افتاد و باو برمیگردانیدند. لذا مأمون از نایب خود در تبرستان گزارشی دریافت

نمیکردوهرچه بدستش میرسیدگزارشات مازیاربودومامون آن را بکفایت مازیاروبی کفایتی محمدنایب خویش تلقی میکرد.

چون فتحنامه مازیاربخلیفه رسیدمامون میخواست ازنام آن علوی که درگزارش مازیاربخلافت نشانده شده بوداطلاع حاصل کند. محمدبن سعیدرا به تبرستان اعزام داشت. برسیدن بآمل کم وبیش ازحقایق پیشامدبا خبرگشت بخلیفه گزارش داد که نوشته های مازیاربرخلاف حقیقت است. علت آن اختلافاتیست که میان اوومحمدبن موسی وابواحمدقاضی آمل رویداده است. مامون ازمفادگزارش محمدبن سعیدومحمد بن موسی خشمناک شده فرمان داد که کهستانات را باختیارمازیارواگذارندوآن واقعه سال ۲۱۸هجریست.

همینکه فرمان خلیفه بمازیاررسید، بزرگان وسران آمل ومخالفان خودرا جمع نمودوآنها را درزندان رودبست بابل که آنزمان مامطیرمیگفتندحبس کرد. مامون در همین سال بازبه پیکارروم شتافت ودرشهرترسوس ازجهان درگذشت. چون خبرمرگ مامون بمازیاررسیدزندانیان را بهرمزدآبادمقرفرمانروائی خویش منتقل ساخت وازخوراک آنان بکاست. حتی محمدبن موسی نایب خلیفه وبرادرش نیزکه بازندانیان بودحالت بهترنداشتندوبربوریا میخوابیدند. مازیارحصاروباروهای شهرآمل راخراب کردوکندْ آنرا نیزباخاک پرنمود. چون دروازه گرگان درشهرآمل راخراب میکردندبگفته ابن اسفندیاربرسردرآن صندوقچه ای یافت شدکه درآن لوحی بودازمس زردوچندسطری بگشتک دبیره برآن نوشته شده بود. دانائی آوردندکه آن رابخواند. اوازترجمه آن خودداری کرد. اورااذیت کردندوشکنجه نمودندتابالاخره گفت که دراین لوح نوشته است " نیکان کنندوبدان کنندوهرکس این راکندسال بسرنبرد." وهمانطورهم شدومازیارقبل از آنکه یکسال تمام شودبخیانت برادرش کهیارگرفتارگردیدوبسامره برده اوراکشتند.

مازیاردرکهستانها وراهها ودربندها ودره های تبرستان سدها وپاسگاه های نظامی ساخت وبگفته میرظهیرالدین مرعشی "مازیاردرکوهستان قلاع ساخت وخندق فرمودکندند. چنانکه ازبسیاری بیگار (کارگران) کسی بزراعت پرداختن نتوانست وراهها را دربند ساخت ودیده بان نشانیدتاکسی بی رخصت اوبیرون نتواندرفت ویاآنکه چیزی بیرون برند."

زرتشتیان درسده های اولیه هجری

روایتی که پس ازپایان پادشاهی ساسانیان درسال ۳۲هجری زرتشتیان مقهورو منفورگشته دستجمعی اسلام آوردندنادرست میباشد. مردم کازرون درفارس جنوب ایران درسده پنجم هجری زرتشتی بودندوفرمانروای آنجا نیززرتشتی ونامش خورشیدبوده است. صاحب فردوس المرشدیه فی اسرارالصمدیه (مولفه ۷۲۸ه) درموردشیخ ابواسحق کازرونی

(۳۵۲ – ۴۲۶ه) چنین مینویسد: "شیخ اسحق کازرونی معروف بمرشدنامش ابراهیم بودوابواسحق کنیه او، وپدرش را نام شهریاربن زاوان فرخ بن خورشید. پدرش مسلمان شد. اهل کازرون خودهمه نعمت پرورده وی بودندصورتا ومعنا زیراکه اهل نواحی بیشترگبران وآتش پرستان وگمراهان بودندوبواسطه قدم مبارک وبرکات انفاس شریف وی همه ازگمراهی خلاص شدند."

شیخ فریدالدین عطارنیشاپوری درتذکره الاولیا مولفه سده هفتم هجری درمورد شیخ ابواسحق مینویسد: "پدرومادرشیخ مسلمان بودندامادجدش گبربود. نقلست که درطفلی پدر، شیخ راپیش معلم فرستادتا قرآن آموزدوجدشْ مانع میشدومیگفت صنعتی آموختن اوراا ولیتربا شدکه بغایت درویش بودندوشیخ میخواست تا قرآن آموزد. شیخ باپدرومادروجدماجراها کردتا راضی شدند.... وهرگزازجوی خورشیدمجوسی که حاکم کازرون بودآب نخورد. شیخ برمنبرمیگفت امروزدرکازرون بیشترگبرندومسلمانان کنند چنانکه ایشان رامیتوان شمرداما زودباشدکه بیشترمسلمان باشندوگبراندک شوند."

"شیخ بایزیدبسطامی مشهوربسلطان العارفین ازمشایخ واعظم اولیا وقطب عالم بود. جدوی زرتشتی بودوپدرش یکی ازبزرگان بسطام. میگفت روزی دلتنگی بر من درآمدوازطاعت نومیدشدم. گفتم ببازارشوم زناری بخرم وبرمیان بندم تاننگ من ازمیان خلق برود. بیرون آمدم طلب میکردم. دکانی رادیدم زناری آویخته گفتم این بیک درهم بدهندگفتم بچنددهی گفت بهزاردینارمن سردرپیش افکندم هاتفی آوازدادکه توندانستی که زناری که برمیان چون توئی بندندبهزاردینارکم ندهند." بقول سفینهٔ الاولیا ولادت اودر۱۳۶ه ووفاتش در۲۴۶ ه بوده.

ازگفته بالاکه ازشیخ فریدالدین عطارنیشاپوریست چنین برمیآیدکه درسده سوم هجری کشتی زرتشتیان درهمه شهرهای ایران دربازارفروخته میشده ودلیلی است بر وجودنفوس بیشمارزرتشتیان درچندین سده های اولیه پیروزی اسلام برایران.

موبدخداجوی پورنامدار (درگذشت ۱۰۴۰ه) مولف جام کیخسروورساله عرفانی دیگر که هنوزبچاپ نرسیده وموبدخوشی مولف زنده رودازرزتشتیان هرات میباشند. ازاین دوموبدبمناسبت تالیفاتشان باخبریم. درمنطقه ای که سیصدسال قبل دوموبدزرتشتی زندگی میکرده اند. بیقین نفوس بیشمارزرتشتی وموبدان بیشتری درآنجا ساکن بوده اند. بگفته مایل هروی عضوانجمن تاریخ افغانستان، پل بزرگی که قدمت آن بچندین سده میرسدبوسیله یک زرتشتی برروی رودخانه ای که نزدیک هرات درجریان است ساخته شده است ودلیلی است ازوجودزرتشتیان درمناطق مختلف ایران وراستی گفتارما درآغاز این مبحث.

زرتشتیان اورامان

اورامان بخش بزرگ کوهستانی‌کردستان است . بگفته‌شیخ مردوخ صاحب تاریخ کردستان جلداول ، " مردم اورامان تاسال ۸۴۲هجری زرتشتی بوده‌اند . هنگامیکه مولاناگشایش ازنیاکان مشایخ مردوخی درپانصدسال پیش شروع بتعلیم قرآن وتبلیغ عقایداسلامی دراورامان نمود ، باوجودگذشتن هشت قرن ونیم ازشوکت واقتداراسلام بازنخواسته‌اندعقایداسلامی را بپذیرندوازنصایح وتعلیمات پیرشهریارکه‌ازکبار مغان واجله‌هیربدان آن منطقه‌بوده‌است منحرف‌شوند . پیرشهریارمولف‌کتابی‌است بنام معرفت پیرشهریارچنانکه‌ازنامش پیداست شکی‌نیست که‌مجوس وزرتشتی بوده .

دربین اهالی اورامان ضرب‌المثلی است که‌ازریش سفیدان ودانشمندان خودشان پرسیده‌اندکه "قرونی قدیما یا مارفتوپیرشالیاری" یعنی قرآن قدیم است یا معرفت پیرشهریار . ریش سفیدان ودانشمندان درجواب گفته‌اندکه "مارفتوپیرشالیاری‌قدیما قرونی هیزیگه‌گشایشه‌کوری آوردنش"یعنی معرفت پیرشهریارقدیم است قرآن را دیروز گشایشه‌کورآورده‌است . مولاناگشایش چشمش احول بوده‌باینجهت دراورامان مشهوربه گشایشه‌کورشده‌است . مخصوصا"نفرت ازتبلیغات وتعلیمات اودرمورداسلام بیشترسبب این‌اشتهاربوده‌است .هرچندکردان درراه‌تغییردین بجنگهای جانشکارومبارزه‌های نسل براندازدچارشده‌اند ،معهذا نظربعلاقمندی مفرطی که‌بدیانت موروثی خود (زرتشتی گری) داشته‌اندهمواره‌درباطن همان عشق وعلاقه‌را محفوظ داشته‌اند . جنگهای زمان خلفای بنی‌عباس نیزهمه‌جنگ مذهبی بودند . ازجمله‌جنگهای خونینی که‌درسال ۳۰۷و ۳۲۴ه درشمال کردستان واقع شده‌همه‌جنگ مذهبی وبرای حفظ مذهب بود . "

پیرشهریارحدودیکهزارسال پیش میزیسته‌وکتاب معرفت پیرشهریارکه‌نسخه‌منحصر بفرداست درنزدمردم آن منطقه‌بسیارمقدس است وبدست مردم بیگانه‌نمیدهند .این کتاب که‌نصف بیشترواژه‌های زبانش وزبان آن گروه‌کوهستانی پهلویست درتملک خدام مزاراومیباشدکه‌دراورامان واقع است وهرسال درروزخیرایزدواردیبهشت ماه‌که‌چهره گهنبارمیدیوزرم وروزدرگذشت پیرشهریاراست ازدحام شگفتی درمزارش بوجودمیآیدو حدودپنجاه‌یاشصت گوسفندنذری درآنجاقربانی میشود .مردم آن سامان باوری بسیار استواری بکرامات پیرشهریاردارند . مولاناشیخ مردوخ بنامه‌نگاراظهارداشته‌هنگامیکه بدان منطقه‌برای دیدن کتاب معرفت پیرشهریاررفته‌پس ازسه‌روزخدام آنجاکتاب را برای دیدن اومیآورندامابدستش نمیدهندوخودشان کتاب را دردست گرفته‌ورق را میگردانندتااوبخواند . مزارپسرپیرشهریارمعروف‌به‌پیررستم نیزدراورامان وپشت کوهی‌دیگرواقع وزیارتگاه‌مردم آنجاست . بگفته‌شیخ مردوخ پیرشهریاردوم هنگامیکه مسلمان شده‌که‌درچندسده‌اخیرشایدکمترازپانصدسال پیش باشددرکتاب معرفت پیرشهریار

دست برده‌وقسمتهائی راکه‌بادیانت اسلامی اصطکاک داشته‌ازآن برداشته‌است .

شیخ مردوخ درجلددوم تاریخ کردستان بازدرمورداورامان مینویسد "مردم اورامان هرمزدپرست بوده‌اندوخودرا ازاولاداردشیردرازدست میدانندتازمان پیرشهریاراول کاملا "برعقیده‌هرمزدپرستی‌محکم بوده‌وبواسطه‌لطماتیکه‌ازاعراب برآنها واردآمده‌جدا" ازاسلام واسلامیت متنفربوده‌اند . پیرشهریاردوم قلبا"عقیده‌اسلامی‌داشته‌بطورواضح نتوانسته‌عنوان اسلامیت رابمردم آنجاگوشزدنماید ، ولی باطنا"معنی‌ومصداق اسلامیت رامتدرجا"بآنها تعلیم نموده . بابامردوخه‌هم اگرچه‌بامریدومنسوبین خودداراي‌عقیده اسلامی بوده‌اندوشایدبرای تبلیغ اسلام هم بآن نواحی آمده‌اندولی بازبواسطه‌سختی وسنگلاخی‌محل وخشونت ووحشیگری اهالی نتوانسته‌اندواضح‌وآشکارعنوان اسلامیت را بکسی تبلیغ نمایندتااینکه مولاناگشایش موقع بدست آورده‌آشکارشروع‌بتبلیغ اسلام مینماید . "

ازگفتارشیخ مردوخ پیشوای اهل سنت آن سامان ومقیم سنندج‌که‌اینک برحمت حق پیوسته‌چنین استنباط میشودکه‌مردم اورامان ومردم نواحی وکردستان شایدتا دویست سال پیش همه‌بآغوش دیانت اسلام نرفته‌باشند . هنگامیکه‌نامه‌نگاربسال ۱۳۳۷ خورشیدی درمنطقه‌کردستان به‌پژوهش مشغول بودم ودرفرمانداری دورود درمیان ازدحامی ازکردان به‌پرسش وپاسخ پرداختم که‌ناگاه‌کردی ازگوشه‌ای بسویم آمدوپرسیدمیخواهی چه‌چیزپیداکنی‌گفتم جماعتی ازکردان که‌زرتشتی بودند . پاسخ دادآن جماعت مائیم مردم بانه‌وخانه‌که‌ازدویست تایکصدوپنجاه‌سال پیش اسلام آورده‌ایم . متاسفانه‌اسم آن کردراثبت ننمودم .

گفتیم که‌مردم اورامان وحوالی که‌اینک همه‌ازاکرادپیروسنت جماعت میباشند بسیاربه‌پیرشهریاراول پسربابا خداده (خداداد) اعتقاددارند . ازکرامات پیرشهریار که‌وردزبان اکراداورامانی است آب سردیست که‌درآنجاروان است وسردی آن مانندآب سردیخچال است میگویندازچشمه‌ایست که‌پیرشهریاربادست خویش حفرکرده‌است نگارنده هنگام پژوهش درآن سرزمین درفصل چله‌تابستان بحقیقت آن پی بردم . سنگ سفیدرنگی نزدیک مزارپیرشهریاربفاصله‌ده‌مترموجوداست افرادمردم اورامان واطراف میروند تکه‌ای ازآن کنده‌برای تبرک وبرکت باخودمیبرندواینکارتنها درروزچهل وپنجم بهار آخرین روزگهنبارمیدیورزم امکان پذیراست . اگرکسی غیرازآن روزبخواهدبابزرگترین کلنگ تکه‌ای ازآنرابکندممکن نیست ولی درروزمعین خودش بچه‌بادست تکه‌آنرا میشکند چنانکه‌چون روزبآخرمیرسدسنگ بازمین هموارمیشودولی بتدریج تاسال دیگردرهمان روزبازسنگ بمقدارسابق خودبزرگ میگردد .

درمنطقه‌اورامان وباوطاعون وامراض گاووجودندارد . میگویندپیرشهریاربا

تعیین حدوددعا کرده‌که درآن منطقه‌بیما ریهای مذکورنیاید. تاکنون منطقه‌دچار امراض مذکورنگردیده‌درصورتیکه روستای بالاترازخط اوراما ن دچارامراض نامبرده بوده‌اند.

زوجه‌پیرشهریا رمیگویندد‌خترپادشاه‌بخارا بوده‌است ونامش شاه‌بهار خاتون. درعنفوان جوانی مجنون وگوش وزبانش کرولال میشود. باوجودمساعی بسیارازمعالجه اونا امیدمیشوند. نام پیرشهریا روسکونت اودراورامان بپادشاه‌بخارا خبرمیدهند واوراب‌همراه‌دونفرا زوزیران خودباورامان روانه‌میسازد. چون دختربسنگ نزوا روستائی نزدیک باورامان میرسد،گوشش شنوائی پیدا میکند. چون کمی‌جلوترمیروند، حال جنونش نیزبهترمیشود. همینکه مقابل خانه‌پیرروشندل میرسندزبانش نیزگویا میگردد. وزیران چون صحبت ازازدواج بمیان میآورندپیردرپاسخ میگوید من بغیراز این گلیم ازمال دنیا محرومم. بااصرارا وراباازدواج راضی مینمایندوپسری ازاو متولدمیشودبنام پیررستم. مزارپیررستم پسرپیرشهریا ردرکوهی‌است مابین درکه‌وکماله کوه‌بزرگی‌است که‌بسختی ازآن گذشتم. کزامات بسیاری ازاونقل میشودکه‌ازذکرآنها خودداری میشود.

ابن مقفع

عبدالله‌بن مقفع ازمردم شهرگور (فیروزآباد) وایران پرست باستانی‌است که اسلام آورد. دردربارخلافت عباسی بشغل دبیری اشتغال داشته. اسم اوراروزبه‌و پدرش را داذویه‌آورده‌اندولی صاحب‌قاموس تاج العرس ازالیتیمه‌نام‌ اورا دادبه و پدرش را دادگشنسب‌نوشته‌است. پدرش دردفترمالیات ودیوان خراج فارس‌کارمیکرده ومورد‌غضب حجاج واقع ودستش میشکندبدینجهت به‌مقفع مشهورمیگردد.

دادبه‌یا ابن مقفع درخدمت عیسی بن علی عم منصورعباسی اسلام آورد. بگفته عباس اقبال آشتیانی،دادبه‌آخرین شب‌پیش ازاسلام آوردن‌درحضورعیسی هنگام غذای خوردن چنانکه‌عادت زرتشتیان است درموقع غذا بزمزمه‌پرداخت. بعضی دادبه‌رامانوی وازفرقه‌صدیقیون آنها میدانندواعراب صدیق را زندیق گفتندکه‌ازواژه‌زندیک پهلوی‌ است. منصورخلیفه‌عباسی با دادبه‌دل خوش نداشت ودرفکرآزاراوبود. سفیان بن‌معاو نیزبواسطه‌هزلیاتی که‌بارهاابن مقفع دربارهٔ‌اوگفته‌بودازاوکینه‌دردل داشت تا آنکه‌بسال ۱۴۲هـ اورا بتهمت زندیقی وفاسدساختن عقایدمردم دست وپایش را بریده‌در تنورانداخت .بگفته‌طبری ابن مقفع یکی ازنویسندگان نادرزمان بود .بگفته‌عباس اقبال آشتیانی ازبعضی اشارات معلوم میشودباتمام ایمانی‌که‌بمذهب اسلام ظاهرمیکرد هنوزچندان‌ دست ازآئین قدیم خودنکشیده‌ویکباره‌آنچه‌راکه‌ازمراسم وآداب وقومیت ایرانی میدانسته‌درزیرخاک نکرده‌بود. ابن مقفع ازمترجمین دانشمندایران‌ بودو

دلبستگی بسیاری بآثارگذشته‌ایران وآیین گذشته‌خودداشت ودرمواقع گوناگون آشکارمیساخته. بگفته‌اقبال آشتیانی "کتب ادب وسیروتاریخ ایرانیان عهد ساسانی را بمیل خوداززبان پهلوی بعربی ترجمه‌کرده‌وفضایل وعلونسب ومعالی‌قوم خویش را بطریق نقل تاریخ‌وحکم وامثال وآداب ایشان گوشزدتازی زبانان نموده‌و درواقع ایران قدیم را چنانکه‌بایدبعرب شناسانده‌وعرب را بمعارف‌گذشته‌ایرانی آشنا کرده‌بویژه‌درترجمه‌کتب پهلوی بعربی مقداری ازتاریخ قدیم ایران راکه دیگران نیزبعدها ازاونقل کرده‌اندمخلدکرده‌وازصدمه‌دستبردروزگارمصون داشته‌و این اقدام بزرگترین خدمت این مردبملیت ایرانی محسوب وازمهمترین قدمهائیست که‌درراه‌تخلیدآثارعلمی وادبی عمومی پرداشته‌شده."

ابن ندیم کتب زیررا با بن مقفع نسبت میدهدکه‌ازپهلوی بعربی نقل کرده‌است ۱ـ خداینامه، ۲ـ آیین نامه، ۳ـ کلیله‌ودمنه، ۴ـ کتاب مزدک، ۵ـ کتاب تاج در سیرت انوشیروان، ۶ـ الآداب الکبیر، ۷ـ کتاب الأدب الصغیر، ۸ـ کتاب الیتیمه.

المقنع

المقنع بگفته‌ابن شحنه‌نامش ابن عطا وازمردم مرووخراسانی بود .برخی از نویسندگان نامش را حکیم بن هاشم ضبط کرده‌اند. بواسطه‌روبندی اززرناب که‌همواره برچهره‌داشت ،بالمقنع مشهوروگاهی اورا البرقعی نیزمیگفتند. بگفته‌محمدغبا رصاحب تاریخ افغانستان " مزدکاریزی بادغیسی بوده. عده‌زیادی ازخراسانیان زرتشتی و همچنین نفرات بسیاری ازخراسانیان مسلمان، بعنوان سپیدجامگان گرداوجمع‌شدند."

بگفته‌جارج سیل انگلیسی " دراوایل عمردردبیرخانه‌ابومسلم خراسانی بکار دبیری اشتغال داشت. سپس درجرگه‌سپاهیان داخل شدودردوره‌خلافت مهدی عباسی یا بگفته‌مورخان عرب بسال ۱۵۸هجری بماوراءالنهررفته،مدعی نبوت گردید.

المقنع برای اینکه‌مرکزاجتماعش ازدسترس مرکزخراسان (نیشاپور) دورباشد،در نواحی کش (شهرسبز) باروی استوارنظامی بنا نمودودرنخشب وکش پیروان بسیاری گرد آورد. باکارهای تردستی مردم را شیفته‌ووالهٔ‌خودساخت وآنرا ازمعجزاتش میشمردند. داستان ماه‌نخشب وبرون آمدن ماه‌ازچاه‌وابسته‌باوست وبسازنده‌ماه‌نامورگردید.

المقنع مدعی بودکه‌روح خداوندیکتا برای هدایت خلق،درکالبداوحلول کرده‌است ومیگفت که‌روح خداوندازروزگاران آدم تاکنون هرزمان که‌اقتضا میکرده، درکالبدهای پیمبران یادلپتان حلول مینموده‌است. پیش ازاودرکالبدابومسلم خراسانی حلول‌کرده وپس ازمرگش درکالبداوداخل گردیده‌است.

المقنع پیروان فراوانی دراندک روزگاردراطراف‌خودجمع کرد. وبرخلاف نیروی

اعراب به پیکار پرداخت وتا سال ۱۶۱ه سرداران مشهورعرب مانندحسام بن تمیم ومحمد بن نصروغیره را از بین بردوبا روهای استوار چندی را در اطراف ما وراء النهرمتصرف شدو روزبروزبرنیرویش افزوده میگشت .چنانکه مهدی‌خلیفه عباسی از او متوحش گشته وبوسایل ممکنه اورا ببدعت وکفروزندقه منسوب ساخت ،تا مسلمانان‌خراسانی ازحمایت ویاوری او باز آیندوسپاهی گران بفرماندهی سرداران آزموده برای نابودساختن او ودار و دسته اش بما وراء لنهرا عزام داشت . درنبردهای سختی که رویداد المقنع بتنگنا افتاد . پس ازدست دادن باروهای متصرفی ،بالاخره باروی نشیمن ومرکزعملیاتش بوسیله نیروی اعزامی خلیفه سخت محاصره گردید . المقنع آنقدرمقاومت وایستادگی نمود، تا اسارت اویقین پیوست . پس برای آنکه تن بچنین ذلتی نداده باشد ،زن وفرزندان وبستگان وکنیزان وبندگان خودرا مسموم نمودوخویشتن را درحوض تیزاب غرق ساخت تا نشانی ازاوبدست نیاید . یکی ازکنیزان اوخویش را پنهان ساخت واز مرگ نجات یافت . اوتنها کسی بودکه درقلعه باقی‌ماندودروازه قلعه را برای سردار عرب بکشوروآنان را ازرویداددرقلعه آگاه نمود .

المقنع به پیروان خودگفته بودکه وی بآسمان خواهدرفت وپس ازسالیان دراز ، بصورت پیرمردی سواربرحیوان سفیدی بدیدن آنها برمیگرددوبهشت موعودرا دراینجهان بآنها میبخشد . بگفته جارج سیل پیروانش بنام سپیدجامگان یا موبدانیان تا پانصد سال منتظربرگشتن اوبودندوباحتمال قوی هنوزدرگوشه وکنارخراسان وافغانستان و ما وراء النهربلباس مسلمانی باقی باشند . بگفته مورخان المقنع بسال ۱۶۲ یا ۱۶۳ه خودرا درتیزاب نابودساخت .

نویسندگان زرتشتی زاده مسلمان

هنگامیکه ایران درمعرض تهاجم اسلام قرارگرفت وبواسطه خیانت ونفاق بزرگان وستون پنجم ناراضیان که راهنمای مهاجمان میگشتندازپای درآمدومقهورتازیان بادیه گردید . بزرگان برای جلب اعتمادونزدیک شدن بملت پیروزوگریزازپرداخت جزیه وتحقیرومداخله ونفوذدرامورکشوربجامعه اسلام پیوستند . مردم‌باسوادودانش برزبان عرب تسلط یافتندوآن را غنی‌ترساختندوبا آن زبان درهمه رشته‌ادب ودانش کتابها نوشتند ، زبان پهلوی وپازندبسبب بی اعتنائی هم میهنان روزبروزفراموش میگشت وآنانکه بجامعه اسلام درمیآمدندسخن گفتن ونوشتن بپهلوی را عاروننگ میدانستند . چنانکه اغلب زرتشتیان این دوره نیزسخن گفتن بزبان دری زبان نیاگان خودرا عارمیدانند وبفارسی سخن میگویندوفرزندان آنان بزبان دری بیگانه‌اند . ایرانیانی‌که اسلام آوردنداز عرب عرب‌ترگردیدندونام ایرانی خودوپدران خودرا نیزتغییرداده عربی‌کردند وپیوستگی با بزرگان عرب را افتخارمیشمردند .

برخی ازاصحاب علی بن ابیطالب ایرانی بودندازجمله زیادابن ابیه بودکه بسبب استعدادولیاقتش ، علی‌حکومت استان مهم‌فارس را باوداد . پس ازبرقراری ملح بین امام‌حسن ومعاویه ،زیادباواطاعت نکردلذا معاویه اورا به‌برادری خود پذیرفت وبنام زیادبن سفیان حاکم‌کوفه‌گشت . ثابت بن هرمزوحبیب بن سیستانی‌و خسروبن یسارازاصحاب امام زین العابدین بودند . برخی ازاصحاب امام محمدباقرو امام جعفروموسی‌بن جعفرایرانی بودندوخمس وزکات ازایرانیان به‌پنهانی‌بآنها میرسیدوخلفای بنی‌امیه وبنی‌عباس ازآن آگاه بودندونوعی‌سرکشی‌بخویش میدانستندو درپی آزاروآذیت آنها بودند .

درپایان دوره بنی‌امیه وروزگاربنی‌عباس درایران اشخاصی پیداشدندکه ادعایا اصلاح‌دین نمودند ،ازجمله استادسیس ـ بابک ـ یوسف المقنع ـ سندباد ـ وبه‌آفریدکه درروستای زوزن درنیشاپورمتولدشد . درجوانی بچین رفت وهفت سال درآنجا ماندو نوادری چندازآنجا باخودآورد . ادعا کردمجددکیش زرتشتی است وباو الهام میشود .

آمیزش عرب وایرانی درهمه رشته‌های فرهنگ پدیدآمدوزبان عربی چنان انتشار یافت که مردم باسوادقم ونیشاپوربدوزبان فارسی وعربی آشنا بودند . درایران‌زبان ایرانی زبان روستائی شد . ازبزرگان‌ایرانی مانندعبداللـه‌بن طاهرامیرخراسان حاضرنبودانتشارزبان نیاگان بکند ، زیرادرنظرش زبان اسلامی نبودونوشته‌ایرانی ودینی نیاگان هرچه بدستش آمدبسوزانیدونابودکرد . مختاربن عبیده ثقفی بامصعب بن زبیررزم کردوکشته شد . مصعب کوفه را بگرفت وحکم کرداز سربازان ایرانی مختار هرقدرباشندبکشندوعربها راآزادکنند . ایرانی باوجوداینکه همه‌گون‌عرب شد ،روحا" نتوانست عرب بشود .

مادراینجانامهای نویسندگان وبزرگان زرتشتی که‌خودیاپدران ونیاگان آنها اسلام آوردند ،ازنوشته پروفسورعباس شوشتری دراینجا میآوریم زیرا هنگام تدوین فرزانگان زرتشتی ازآنها بی‌خبربودیم .

مهندس ابوالحسن آذرخوردانشمندیست که‌ابوریحان بیرونی درآثارالباقیه و رساله‌هندسی استخراج الخط بسیاری ازمطالب را ازاونقل کرده .

ابوعلی محمدپسراحمدبلخی شاعردرشاهنامه‌خویش داستان پیدایش انسان‌نخستین راآورده است وضمنا"چنین پنداشته است اخباری راکه‌اودرشاهنامه‌آورده‌باکتاب سیرالملوک دادبه‌پسرگشتاسب (عبداللـه‌بن المقفع) وازآن محمدبن جهم برمکی وازآن هشام پسر قاسم وازآن بهرام پسرمردانشاه موبدشهرشاپوروازآن بهرام پسرمهران اسپهانی برابر است وسپس اخباردرست شده راتماما"باکتاب بهرام‌هروی مجوسی مقابله‌نموده‌است .

رساله‌فی‌مساحة المجسم المکافی تالیف‌استادابوسهل ویجن پسررستم کوهی‌که‌در سال ۳۸۰ه میزیسته .

رساله فی لابعاد والاجرام المعنونه باسم العلامه ابوریحان،تالیف ابی الحسن کوشیار بن لبان الجیلی .کوشیار در این رساله مساحت زمین مقدار بعدقمر از زمین، مقدار فاصله شمس ودیگرسیارات از زمین ومقدار فواصل هرکدام با دیگری،حرکت نور، مقدار طول ظل ودیگرمسایل را یادکرده . (نقل ازنوشته سیدمحمدکاظم امام)

پرفسورعباس شوشتری دریکی ازنوشته‌های خویش صورتی ازنویسندگان ایرانی دراوایل اسلام را میآورد که ما دراینجا نقل میکنیم :

زیاد الاعجم یکی ازپیشینیان شاعران ایران است که بعربی شعرمیگفت .

اسمعیل بن یسار نسائی (درگذشت ۱۱۰ه) ازایرانیان فرقه شعوبیه که تعصب ایرانیگری داشت وبعربی شعرمیگفته .

بشار بن برد بن یرجوخ بن یزدگرد ملقب به مرعث ، پدربزرگش ازبزرگان تخارستان بود ، بدست عرب گرفتار شد واسلام آورد . بشار مردی شاعر وادیب ودانشمند بود .دریکی ازاشعار عربی خویش میگوید "خاک تیره ، وآتش روشن است وآتش اززمانی که بدیدشد بشراورا پرستید . "

سائب بن فرخ شاعر ایرانی عصراموی بود بعربی شعرمیگفت .

ابوحنیفهٔ نعمان بن ثابت بن مرزبان بن هرمزد ، امام اعظم سنت جماعت بسال ۸۰ه ازنژاد ایرانی درکوفه متولدشد . درآغاز بازرگان بودوبفارسی سخن میگفت و زبان فارسی را زبان اهل بهشت میدانست وبه پیروان خوداجازه داده بودبفارسی نماز بجا آورند .

ابوعثمان ربیعه بن ابی عبدالرحمن فرخ ایرانی وازفقهای معروف مدینه بود . متوفی ۱۳۰ه.جبله بن سالم ایرانی ودبیرخلیفه هشام بن عبدالملک ، کتب رستم و اسفندیار وبهرام چوبین راازپهلوی بعربی ترجمه کرد .

ابن مقفع سخنران ماهر ، نویسنده ومترجم نامه‌های زیرازپهلوی بعربی ۱- خداینامه ،۲- آیین نامک ،۳- کلیله ودمنه ، ۴- التاج یاسیره انوشیروان ،۵- ادب الکبیروادب الصغیر . درسن ۳۶سالگی وبسال ۱۴۵ه بفرمان عبدالله المنصورخلیفه دوم عباسی بدست سفیان بن معاویه مهلبی حاکم بصره کشته گردید .

وهب بن منبه ازاهالی ابنا رنیاگانش ایرانی بودندکه درزمان انوشیروان بیمن رفتندوبعداسلام پذیرفتند . وهب درذیقار نزدیک صنعا بسال ۶۳۸م متولدشدو تاریخ اساطیری میدانست وبمردم بیان میکرد .

حماد بن شاپوردیلمی گیلانی بسال ۶۹۴م متولدشدوبحماد الراویه معروف گردید . زیراتاریخ افسانه عرب را بخوبی میدانست وبیان میکردوحافظه عجیبی داشت .

آبان بن عبدالحمید ،مترجم وشاعر ،نامه‌های زیررا ازپهلوی منظوم ترجمه نمود . سندباد ، برکتاب مزدک ،برامام ،یوزاسف ،کلیله ودمنه ،کارنامه انوشروان وکارنامه

اردشیربابکان .

ابوالفضل نوبخت فارسی،بزرگ خاندان نوبخت وستاره شناس دربار خلیفه منصور بود . بخواهش یحیی بن خالدبرمکی کلیله ودمنه را ترجمه نمودوهزاردرهم پاداشت یافت .

سهل پسرنوبخت اخترشناسی یادگرفت وکتابی درنجوم وفقه نوشت .

یوسف وموسی دوتن ازپسران خالدوازمترجمین نوشته‌های پهلوی بعربی بودند .

بشربن حارث حافی مروی بسال ۱۵۰ ه متولدوپارسای عارف بود . نیای او زرتشتی بودودین اسلام پذیرفت .

خلف الاحمربن حیان ازمردم فرغانه وعربی بیاموخت وشعرمیگفت واشعار عربی زمان جاهلیت راازبرکردوبسال ۸۰ه درگذشت .

ابوالحسن علی بن حمزه ابن بهمن ابن فیروزکسائی الفارسی،نیای اوفیروز ازقرّاء هفتگانه قرآن بود . پسران هارون الرشیدازشاگردان کسائی بودند . بسال ۱۹۷ ه درگذشت . تالیفات اوست ،کتاب معانی القرآن ،کتاب مختصرالنحو ،کتاب القراآت ، کتاب العدد ، کتاب نوادرالکبیر ، کتاب نوادرالاصغر ،کتاب الهجاء ، کتاب المصادروغیره .

یحیی بن زیاد معروف به فراء دیلمی شاگردکسائی ویکی ازمعروفترین نویسنده و ادیب عصرعباسی است . بگفته مورخان نوشته‌های اوبیش ازشش هزارصفحه میشود .

ابراهیم بن ماهان بن بهمن معروف به موصلی ، پدرش ماهان ازخانواده محترم ایرانی نژادبود . بسبب ستم عمال بنی امیه بکوفه رفت ونام خودرابجای ماهان میمون اختیارنمود . باپسرش اسحاق معروفترین خواننده ونوازنده بودابراهیم بسال ۱۸۹ه درگذشت .

یونس بن سلیمان،نیای بزرگ اوشهریار ازخانواده هرمزدوپدرش سلیمان فقیه بودولی خودا وموسیقی دان ماهربودوکتابی درموسیقی نوشت که بعدها برای ابوالفرج اصفهانی مولف اغانی نمونه شد .

یحیی بن خالدبرمکی ، برمک پورجاماسب پورگشتاسب موبدزرتشتی بلخی درمعبد نوبهارخدمت میکرد . نوبهار یا نَه وی‌وَهار ،معبدبودائی بودکه بعدهاآتشگاه گشت . خالد پسربرمک وزیرعبدالله نخستین خلیفه عباسی بودوپسرش دردربارمحمدالمهدی مقام شامخی داشت وبعدهمه کاره هارون الرشیدشد . هارون اوراگاهی پدروگاهی عم خطاب میکرد . پسران اوفضل وجعفرومحمدهمه وزراء وحکام هارون بودندوهمه باعلم وشهامت . سرانجام خلیفه بدگمان شد . برخی راکشت وبعضی زندانی شدند . یحیی بسال ۱۹۰ه در زندان سکته کرد .

ابوبکرمحمدبن اسحق،نیای اودرعین التمربدست خالدبن ولیدگرفتارشدو اسلام آورد،تاریخ اوایل زمان اسلام نوشته اوست وازثقات این علم است.

شاپوربن سهل پزشک مشهورکتابی بنام قراباذین الکبیرازوست بسال ۲۵۵ه رحلت کرد.

ابوافشین احمدبن یحیی راوندی ایرانی است که بزبان ایرانی مینوشت مولف ۱۱۴کتاب است. بسال ۲۴۰ه درگذشت.

پوراندخت بن حسن بن سهل وزیرمامون بانوئی تحصیل کرده هنرمندزیبا بود. مامون اورا همسرخودنمودوپس ازمامون مدتی دراززنده بود. خورشت پورانی باو نسبت میدهند.

ابونصربشربن حارث نیای بزرگش ماهان نام داشت گویا پسرش اسلام پذیرفت و نام هلال اختیارکرد. بشرمردی عارف وزاهدبودوعارفانی مثل سری سقطی ودیگران زیردست اوتربیت شدند. متولدسال ۱۵۰ هجریست.

ابوسلمه بن سلیمان همدانی ونخستین وزیرخلیفه عباسی است بسال ۱۳۲ه بفرمان سفاح بقتل رسید.

ابومحمدسلیمان بن مهران معروف بامام عمعش اصل اوازدماوندا ست ولی درکوفه اقامت داشت ونویسنده بود. دردربارخلیفه هشام بن عبدالملک میزیست. وفاتش بسال ۱۴۸ه بود.

فضل بن سهل سرخسی ازمامون لقب ذوالریاستین یافت. مردی دانشمندوستاره شناس وپسریک تن زرتشتی بودکه بدست مهدی خلیفه سوم عباسی مسلمان شد. مامون وزارت خودرا باوداد. بسن ۴۳یا ۴۸سالگی درگرمابه درگذشت.

موبدبهرام پورمردانشاه ازمترجمین است تاریخ ایران راازپهلوی بعربی ترجمه نمود. بیست نسخه ازخداینامه بدست آوردوبعدترجمه کردودرآخرکتاب شاهان پاستان از کیومرث گرفته تایزدگردسوم بدان افزود.

ابوحفص عمربن حفص فرخان تبرستانی مترجم کتب علمی است ازپهلوی بعربی وتفصیل آن معلوم نیست. حاشیه هائی برکتب بطلیموس ویونانیان دیگرنوشته وکتابی مستقلا "درنجوم واخلاق وادب بعربی نوشته است. پسرش محمدنیزمنجم وازنوشته های اوست کتاب المقیاس ،کتاب الموالید،کتاب العمل بالاسطرلاب ،کتاب المسائل ،کتاب الاختیارات.

هشام بن قاسم اصفهانی ازمترجمین تاریخ ایران ازپهلوی بعربی ترجمه میکرد.

ابوجعفربن یزید بن قعقعاسم اصلی اوجندب بن فیروزبودوبقرائت قرآن شهرت یافت بسال ۱۳۲ه درگذشت.

ابایزیدبن تیفوربن عیسی بن سروشان بستانی ، عارف ومرتاض مشهورمعروف به بایزیدبستامی، نیای اوزرتشتی بودکه اسلام پذیرفت. بایزیدبسال ۷۷۷م بدنیاآمدو عمری درازداشت.

اسمعیل بن هیربدایرانی بودوبزبان عربی شعرمیسرود.

ایرانشاه بن ابولخیرداستانهای باستانی رادربارهٔ بهمن بنظم آورده .بنداررازی ازمشاهیرگویندگان اواخرقرن چهارم هجری است که لغتی درزبان دری وزبان پهلوی تالیف کردبنام منتخب الفرس واین خودنشانی است گویا ازاینکه تاپایان قرن چهارم دردربار بویهیان وحدودقلمروایشان هنوززبان وخط پهلوی رایج بوده است.

مهران ایرانی بزبان پهلوی وسریانی آشنائی داشته وکتاب حساب را تالیف کرده است.

بهمنیاربن مرزبان آذربایجانی ازشاگردان شیخ الرئیس ابوعلی سینا درسال ۴۵۸ ه درگذشت. میگویند ابوعلی، بهمنیاررا درکودکی نزدآهنگری یافت که آتش میخواست چون صاحب دکان ازاوظرف خواست وی پس ازاندکی تفکرمشتی خاکستربرکف دست ریخت و آتش را روی آن قرارداد. چون ابوعلی این فطانت را دیدشگفت زده شدوکودک را بملازمت خویش خواند. وتربیت کردوبدست اومسلمان شد. ازنوشته های بهمنیارکتابی درمنطق وطبیعی والهی است که برای اومنصوربن بهرام بن خورشیدبن ایزدیارزرتشتی بعربی تالیف کرده است ومیگویند این کتاب را خوداویادیگری بفارسی ترجمه کرده است.

ابی محمدعبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام الدارمی ازفقها وشیوخ بغداد درحدودسال ۲۲۷ ه بوده وسنداجتهادبطلاب میداده.

علامه محمدبن فرامرزمشهوربملاخسرومتوفی ۸۸۵ه فقه حنفیه رابنام غررالاحکام نوشته ودرسال ۸۸۳ه شرح برآن نوشته بنام دررالاحکام فی شرح غررالاحکام.

حاجی آقااحمدپسرحاجی علی کرمانی است. پدرحاجی علی زرتشتی مذهب بوده مسلمان شده. درفن اصول وفقه سرآمددانشمندان زمان خودبود.

اینست مختصری ازنویسندگان وگویندگان زرتشتی زادگان مسلمان بزبان عربی که ازچیرگی عرب برایران پدیدگشت. عرب ایرانی وایرانی عرب شد. زبان وتمدن ایران برنگ تازه درآمد. دراین عصرسه زبان پهلوی یکدیگردرایران گفته ونوشته میشد. اول پهلوی وپازندکه موبدان وباقیمانده زرتشتیان باایمان ازدست ندادندوآنچه ازنامه های پهلوی وپازنددردست داریم ازاین عصراست. دوم زبان عربی که درسال ۱۲۵ه دردفاتردیوانی خراسان اجباری ودرسرتاسرایران زبان ادبی ورسمی شد.مردم باسوادودانشمندبآن زبان مینوشتندوسخن میگفتند. برخی مانندخانواده طاهریان از نوشتن بزبان فارسی یاسرودن شعربفارسی اکراه داشتند

سوم فارسی نووآن بردونوع گفته میشد. یکی محلی ودیگری ادبی که بسبب آمیزش عربی بفارسی صورت گرفت وباآن زبان کتابها نوشته میشد.

درخراسان پیش از ظهور اسلام، افزون بر دین باستانی زرتشتی، دینهای گوناگون دیگر نیز وجود داشت و دین بودائی بتدریج در آن بخشها نفوذ نموده و بنیان خویش را استوار ساخت. دربخشهای کوههای هندوکش درخط مستقیم ازبلخ بقندهار، دین زرتشتی درمغرب آن بوده و دین بودائی از سده دوم پیش ازمیلاد درمشرق آن پیروان زیادی داشت. دین برهمائی نیز باتفاق دین بودا کم کم پیشرفت حاصل میکرد. دربخشهای جنوبی هندوکش معابد هندو و معابد بودائی ساختمان میگردید. درضمن آیین مهرپرستی و شیوا پرستی نیز درسرزمین داور و نقاط دیگر خراسان شرقی شایع گردید. دین نستوری عیسوی نیز از سده چهار تا شش میلاد درشهرهای توس، مرو، هرات و غزنین خودنمائی میکرد. معابد بزرگ این مذاهب مانند معبد نوبهار دربلخ، معبد زور مهرپرستی درزمین داور، معبد آرونای آفتاب پرستی شیوا درکاپیسا، معبد سوریای برهمائی درکوتل خیرخانه کابل و معبد هندوئی سگاوند لوگر درخراسان شرقی مشهور بودند.

اوضاع سیاسی نیز مانند دین یکسان نبود. بخش مغرب خراسان زیر فرمانروائی ساسانیان و بخش پهناور تخارستان تحت تسلط ترکان غربی بود. بخشهای جنوب هندوکش و سرچشمه‌های رود هیرمند استقلال داشتند. بخشهای جنوب وشرق خراسان بشکل ملوک الطوایفی اداره میگشت. هندیها نیز گاهی با عبور از رود سند مهاجم میگشتند.

اوضاع اجتماعی خراسان هنگام ظهور اسلام بحرانی و مستعد ازهم گسیختگی بود. نیروهای چندی پیدا شدند ولی بزودی ازمیان میرفتند. بقای مردم خراسان مرهون فرهنگ و تمدن باستانی و خاطرات عظمت و مفاخر گذشته بود که چون فروغی نورمند، شبهای تار بدبختی را درخشان نگاه میداشت و مردم را ببازگشت جاه و جلال ازدست رفته امیدواری میداد.

با ظهور اسلام طبع جنگجوئی مردم خراسان درپیشرفت دین نو، موانع بزرگی به وجود آورد. خراسانیان بپذیرفتن دین با زور شمشیر و سرنیزه عادت نداشتند و پیشرفت اسلام درخراسان سده‌ها دنبال افتاد. درسمرقند و بخارا و ختن و چین دین بودائی رواج داشت. آموزشهای مزدک درفارس بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان بآئین زرتشتی خلل وارد آورد و وحدت اجتماعی را بهم زد. پرچم فتوحات سپاه تازیان از سال ۱۲ تا ۲۲هـ بر فراز مداین و ایران مغربی و مرکزی برافراشته گردید و اساس شاهنشاهی ساسانیان بهم خورد.

یزدگرد پس ازسقوط فارس بسوی کرمان و خراسان گریخت. ارتش اعراب بدنبال او بطبس و دروازه خراسان وارد گردید. بخشهای مختلف خراسان بدست فرمانروایان بومی بود که دست نشانده شاهان بیگانه و به آنها خراج میدادند. فرمانروایان مذکور

و مردم خراسان ازتسلط بیگانگان برخود، دل خوشی نداشتند و منتظر فرصت بودند تا خود را از زیر یوغ فرمانبری شاهان ساسانی، ترک و چین آزاد سازند. زیرا که نمیتوانستند به شخصه با دشمنان بزرگ خود مقابله نمایند.

هنگامیکه شالوده دولت ساسانی پارسی متزلزل و ازحملات پی‌درپی اعراب خرد گردید، خراسانیان ازدور تماشاگر معرکه جدال و دردل خوشحال بودند. چون یزدگرد بسال ۲۲هـ بخراسان پناه آورد چهره موافق با او نشان ندادند و همراهی ننمودند. بنا بر این مجبور شد ازمرو بماوراء النهر (ورارود) برود و از بزرگان فرغانه کمک بطلبد. درهمان هنگام ۲۰ هزار سرباز عرب بفرماندهی احنف بن قیس بتعقیب یزدگرد از راه طبس و بگفته تاریخنویسان عرب دروازه خراسان بمرزخراسان داخل گردیده و تا مرو پیش رفتند. یزدگرد با کمک ترکان ازآنسوی جیحون بمقابله اعراب پیش آمد.

مردم خراسان حین عبور ارتش اعراب ازخاک آنها، ممانعتی وارد نمی‌آوردند و به آنها راه میدادند تا بنیان پادشاهی بیگانگان، یعنی ساسانیان و ترکان، هردو قطع گردد. همین طور هم شد. سپاه یزدگرد و خاقان ترک درجنگ مرو نابود گردید. خاقان ترک، یزدگرد را تنها گذاشته بشهرخویش برگشت.

خراسانیان درطی این مدت نسبت باعراب سیاست کجدار و مریز را پیروی و حتی الامکان دست بجنگ دراز نمیکردند. زیرا تا یزدگرد زنده بود، احتمال نیرومندی دولت ساسانیان میرفت. افزون براین نمیخواستند که اعراب نیز یکباره مضمحل گردند. بنابراین بیشتر خراسانیان درجبهه جنگ با اعراب صلح کرده و با پرداختن اندکی خراج قانع میساختند.

دردوره خلافت عثمان درلشکرکشی اعراب بخراسان وقفه حاصل آمد. مردم و فرمانروایان محلی برای نابودی نفوذ ساسانیان و دفاع ازحملات آینده اعراب، وقت بدست آوردند. ولیکن نتوانستند با اتحاد فرمانروایان محلی، یک حکومت مرکزی خراسانی تشکیل دهند. لذا هنگام دفاع انفرادی گرفتار مشکلات زیادی گردیدند. کابلشاهان بزرگترین فرمانروایان خراسان شرقی، ازنژاد کوشان قدیمی، صاحب القاب تگین یا تجن برهمائی مذهب بودند. شاهان مذکور دربرابر ترکان، ساسانیان، هندوان و اعراب درپیکار بودند. ازکابل گرفته تا رودخانه سند و هامون سیستان منطقه فرمانروائی آنها را تشکیل میداد. ولیک دردوره زمامداری صفاریان قلمرو آنها محدود گردید و در روزگار دولت غزنوی بکلی ازمیان رفتند.

راه دادن خراسانیان اعراب را بدنبال کردن یزدگرد: عثمان خلیفه سوم اعراب بسال ۳۱هـ عبدالله بن عامر را با سپاهی کامل و مجهز مامور تسخیر کامل خراسان ساخت. در پیکارهائیکه درقهستان رویداد، مدافعان با پرداخت خراج صلح کردند. چونکه مردم خراسان میخواستند بوسیله اعراب خودرا از زیر یوغ تسلط بیگانگان مانند چین، ترک و

ساسانیان پارس آزادسازند، لذا مقاومت ومقابله با اعراب را خطرات احتمالی نیرومند شدن فرمانروایان بیگانه خودمیدانستند .بنابراین حتی الامکان با آنها ازدرصلح و سازش برمیآمدندتا فرمانروایان بیگانه مضمحل گردند .

ماهوی سوری فرماندار مرو بیشتر ازهمه مایل براستقرار روابط حسنه ودوستانه با اعراب بود. بنابراین عبدالله بن عامر را استقبال نمودوباتعهدپرداخت خراج هنگفت روابط حسنه با او برقرار کرد. ابن عامر از این مصالحه استفاده های فراوان برده و شهرهای جوین، بحیرآباد، اسفراین، خواف، باخرز، جهان مرغینان، نسا، ابیورد، سبزوار و بر شهرها با پیشروی خودبصلح یا بجنگ بگشادونیشاپور را لشکرگاه و مرکز فرماندهی قرارداد.

عبدالله پس از استقرار واستوار ساختن نیشاپور، تسخیر کامل خراسان را وجهه همت خودقرارداد. بنابراین مجاشع بن مسعود را بتصرف مکرر کرمان اعزام داشت .باید اضافه کرد هنگام فرار یزدگرد از فارس، فرمانروای کرمان روی خوشی باونشان نداد و درفکر استقلال بود. درسال ۲۲ه هنگام حمله اعراب شکست یافت . اما کرمانیان گاه و بیگاه سر بشورش برداشته عمال اعراب را کشته یا از قلمرو خویش خارج میکردند. سردار دیگر عرب بنام ربیع ابن زیاد حارثی مامور فتح سیستان گردیدو عبدالله بن حازم بتسخیر هرات نامزد گردید. ابن عامر سپاهی نیز برای تصرف سرخس فرستاد.

فرمانروایان شهرهای نامبرده آهنگ پیکار با اعراب را نداشتند وسپاهیان مهاجم را با زروسیم وصلح از پیکار بازمیداشتند. غالب آنها بصلح وتعهدپرداخت خراج تن در دادند. ولیکن بعضی نیز با شمشیر بدفاع برخاستند. فرمانروای هرات با پرداخت یک ملیون درهم نقدوادای سیصدهزار درهم درسال ازدرصلح درآمد. اما فرمانروای سیستان بنام ایران پوررستم پورآزادخو پوربختیار پس از پیکار شدید با ربیع صلح کرد.

بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان، ربیع دریک فرسنگی زرنگ (زرنج) مجلس مصالحه منعقد ساخت و اجساد کشتگان سیستانی میدان جنگ را بعوض فرش بزمین چیدوخود بربالای آن جلوس نمود و کالبدهای بیجان را هم متکای خویش ساخت .دراینحال ایران پوررستم سواره باتفاق موبدان موبد و بزرگان زرنج برسیدو نزدیک صدر ،نشستن گاه ربیع از اسب پیاده شد. چون ربیع را با قدی دراز و چهره گندمگون و لبهای کلفت و دندانهای بزرگ برنعشهای کشتگان نشسته دیدبایستاد و با همراهان خودنشانداد و گفت " میگویند اهریمن درروز بچشم نیاید اینک به بینید که بچشم میآید." ربیع ترجمه سخن او را از مترجم بشنید و بدون اینکه خشمناک شود بخندید و بایران تکلیف نشستن نمود ولی او نپذیرفت وگفت ما برای نشستنگاه صدر تو نیامده ایم که دنیا پاکیزه صدریست ودرهمان جائیکه پیاده شده بود فرش گستردند و بنشست و بمذاکره صلح پرداخت .

ربیع پس از مذاکره و مصالحه با ایران پوررستم از زرنج بگذشت وبسایر شهرهای

سیستان روی آورد. ولی فرمانروایان آن شهرها مانندرشت وزرنج وسنارود وغیره به پیمان صلح ایران وربیع اعتنا نکرده با اعراب بسختی جنگیدند.

ابن عامر بمنظور تعقیب یزدگرد سپاهی بسوی بلخ وتخارستان فرستاد. زیرا یزدگرد پس از شکست درنبرد مرغاب ببلخ گریخت ودرآنجا بگردآوری سپاه مشغول بود. احنف سردار عرب پس از گشودن شهرهای چندی بجنگ وبصلح تا ببلخ پیش رفت. اما این پیشرفت موقتی بودتا آنکه ده سال بعدتر بلخ را متصرف شدند. با ورود اعراب ببلخ، معبدنوبهار از رونق افتادوشاهزادگان تخاری روی بگریزنهادندودوباره بسال ۵۱ ه بشورش بزرگ ودامنه داری برخلاف اعراب دست زدندومدتها ادامه داشت تا آنکه قتیبه سردار عرب با خونخواری وکشتار دستجمعی توانست بشورشها پایان بخشد. دراین جنگها بلخ خراب گردیدوباشندگانش متواری شدند. شهربلخ توسط حاکم خراسان غربی اسدالقصری بسال ۱۰۷ه تعمیرگشت. درآن زمان اقتدار اعراب درخراسان فقط بالاسم بودواقتدار اصلی وکلی ورتق وفتق امور بدست امیران بومی تمرکز داشت.

چون یزدگرد از یاری مردم بلخ ونواحی ناامیدگردیدواز جیحون بگذشت. احنف به پیشروی خودتا بتخارستان ادامه داد. ماهوی سوری فرمانروای محلی مرو ازبودن یزدگرد درخراسان پریشان بودودرنابودکردن او میکوشید .بالاخره درنزدیکی مرو اورا بکشت خراسانیان که خودرا از زیر یوغ ساسانیان پارسی آزاد دیدند درصدد دفاع میهن خودورهائی از چنگال اعراب بجنبش افتادندوجنگهائی پیدرپی رویدادوانقلابات و شورشهای ملی تا ۲۰۰ سال ادامه داشت تا آنکه دست اعراب از خراسان کوتاه گردید و حکومت مسلمان طاهری خراسانی بوجودآمد، حکومتی که نسبت بزرتشتیان وفرهنگ ودین آنها کشتار وصدمات ولطمات سختی وارد آوردودراین کتاب درآن موردگفتگوشده است.

چنانکه گفته شدبا پایان شاهنشاهی ساسانیان، فرمانروایان محلی درشمال و مغرب خراسان درسال ۳۲ه بجنب وجوش درآمدندواز همه بالاتردلاوری از هرات بنام غارن سپاهی از بادغیس وهرات گردآوردوبسال ۳۲ه بمرکز فرماندهی اعراب درنیشاپور حمله برد. چنانکه قیس سردار عرب تاب مقاومت نیاورده بسوی بصره گریخت. غارن هرات و نیشاپور را متصرف شد وبسیاری از سربازان عرب را باسیری گرفت. عبدالله فرمانده دیگر عرب درنیشاپور سپاه فراری اعراب را جمع کرد و بیک شبیخون هولناکی دست زد، چهارهزار تن سواران این فرمانده، با نیزه هائی که با پارچه روغن آلوده پیچیده و آتش زده بودند دردل تاریک شب لشکرنیمه غافل غارن را گردگرفته وحمله بردند. غارن ازجای درنرفت. بلادرنگ براسب سوار بمقابله ومقاتله پرداخت. آنقدربکوشیدتا در میدان نبرد کشته گردید. سپاه بیسردار مانندگذشته شکست یافته فرار کردند.

جنبش سیستانیان : سیستانیان نیزچون هراتیان،برای اخراج اعراب از خاک خودبه فعالیت پرداختند. عامل عرب را از سیستان بیرون رانده ،پیمانهای با اعراب را به طاق نسیان نهادند. اعراب برای تسخیرمجددخراسان فعالیت تازه تری بخودگرفتند.

جنگهای سختی بین طرفین روی داد. فرماندهی آن بخش از خراسان از طرف خلیفه به عبدالرحمن بن سمره واگذار گردید که با لشکر جرار و فداکار تا زرنج پیش رفت. ایران پور رستم فرمانروای سیستان، بروش سیاست دیرین با ابن سمره، با او پیمان صلح منعقد ساخت. عبدالرحمن سیستان و حوزه هیرمند تا کابل و زابل را مسخر کرد.

باذان فرمانروای مرغاب: احنف بن قیس از جانب ابن عامر امیر خراسان، با سپاهی گران بعزم تسخیر مرغاب حرکت کرد. فرمانروای محلی مرورود بنام باذان بدفاع پرداخت وپس از پیکار سختی درشهر متحصن شد. احنف او را بقبول اسلام یا جزیه یا جنگ دعوت نمود. بدیهی است شرط اول با روح سرکش خراسانی موافق نبود، چه بگفته محمد غبار خراسانیان درطی روزگاران باستان، امور دینی و معنوی را با سرنیزه قبول نمیکردند. دینهای قدیم مانند پرستش نیروهای طبیعت و دین زرتشتی همه زاده طبع آریائی بود. دین برهمائی ودین بودائی نیز بعدها بواسطه تماس نژادی وتاریخی از راه تشویق وتبلیغ ومیل خود مردم در آن بخشها شایع گردیده بود. مهاجمین بیگانه چون چین وترک چنین تحمیلاتی را بخراسانیان نکرده بودند.

باذان با انگیزه مزبور مانند سایر فرمانروایان محلی پیشنهاد سردار عرب را رد کرد ولی درمورد صحبت با دو پیشنهاد دیگر، برادرزاده خود ماهک را با نامه ای بسوی سردار عرب فرستاد. بگفته طبری باذان با احنف نوشته بود، نیای من از سواران نامور این کشور بود. اژدهای بزرگی را در این منطقه بکشت و مردم این سامان محض قدردانی فرمانروائی این منطقه را با وسپردند. درصورتیکه مایل بصلح باشی شرط اول شناختن حق من وخاندان من بر این منطقه و عفو از ادای خراج میباشد. در اینصورت حاضرم ۶۰ هزار درهم بعنوان خراج بتو بپردازم، احنف پیشنهاد او را پذیرفت و نامه ای با و نوشت که خواهش تو قبول و بر تو و خاندانت خراج تعلق نمیگیرد. اما باید در موقع لزوم به مسلمانان کمک نمائی. پیمان صلح طبق این مواد بسال ۳۲ هـ استوار گردید.

درجنگ مرغاب بگفته تاریخنویسان، قوای عرب درحدود مرورود با بالغ بر ۳۲ هزار نفر از سپاهیان ملی خراسان روبرو گردید، که از مناطق دور و دراز مانند مرغاب، میمنه وگوزگان برای دفاع از میهن خود و پیکار با اعراب حاضر گردیده بودند. اتفاقاً "موقعیت سپاهیان اعراب درمیدان جنگ بسیار خوب بود از یکطرف بکوه و از طرف دیگر برودخانه محصور بودند. مدافعان خراسانی برای تنگی میدان نمیتوانستند با کلیه نیروی خود بحمله بپردازند. جنگ شروع شد و عرب پیروز گردید. احنف پس از تصرف گوزگان بحوالی بلخ رسید. فرمانروای بلخ با پرداختن خراج با احنف صلح نمود. سپاه اعراب بسوی خوارزم رهسپار شد ولی از شدت سرما دوباره به بلخ مراجعت و از آنجا به نیشاپور برگشت، سردار عرب با وجود اینهمه پیشرفتها نتوانست شالوده فتوحات خود را کاملاً استوار سازد، نفوذ عرب تنها در نیشاپور باقی ماند.

ماهوی سوری فرمانروای مرو: ماهوی که سیاست دلجوئی واتحاد با اعراب را بمنظور نابود کردن دشمنان ترکی وچینی وساسانیان پارسی تعقیب میکرد پس از قتل یزدگرد چون از طرف ترک وچین احساس خطر نمینمود، برای دانستن اوضاع ونیروی اعراب، عازم دربار خلافت اسلام گردید. درآن هنگام علی بن ابیطالب بمسند خلافت نشسته بود. پیمان نامه قدیمی را که ابن عامر درمورد مرو بسته بود با ماهوی تجدید کرد و منشوری مبنی بر رضایت بعنوان دهقانان و اسواران مرو با و داد. ماهوی بمرو رود بخراسان و اطلاع از اختلافات مرکز خلافت وجنگهای امیران عرب با یکدیگر، دردفاع از میهن و بیرون راندن اعراب با مردم خراسان همکاری نمود و مرزنیشاپور را مستحکم ساختند. علی از استماع این خبر سپاهی گران بسال ۳۶ هـ به نیشاپور اعزام داشت. خراسانیان با آنها رزم دادند. سردار دیگر با نیروی سنگین ترنیز مجبور شد با نیشاپوریها و مروییها صلح نماید. با این شرط که دودختر از یک خاندان بزرگ مرو بحضور خلیفه تقدیم کنند. دخترها بمرکز خلافت رسیدند ولی از نکاح با خلیفه سرباز زدند و با زدواج با پسران خلیفه حاضر گشتند. اما خلیفه آنها را طرد کرد و دخترها بمرو مراجعت نمودند. طبری در تاریخ خود از این داستان سخن میراند. نفوذ اعراب از این ببعد در بخشهای شمال غربی خراسان از بین رفت.

سردار مقتدری بنام ربیع بن زیاد با ۵۰ هزار سرباز از عرب بسال ۵۱ هـ بعنوان مهاجرت بخراسان کوچ کرد. با مدافعان با دغیسی هرات بجنگید. سپس ببلخ رفت و ناگزیر شد پیمان نامه صلح قدیمی را با فرمانروای محلی تجدید کند. سپاهیان او در نقاط مختلف خراسان ماندند و با مردم آنجا خویشاوند گشته بتدریج آنها را بدین اسلام آشنا میساختند و در نتیجه مردم خراسان در سده های بعد کم کم اسلام آوردند.

سلم بن زیاد بسال ۶۱ هـ درزمان خلافت یزید والی خراسان گردید با حسن خلق خویش قلوب خراسانیان را جلب نمود و به نیکوکاری معروف گشت. اما سرکردگان محلی وبومی خراسان تاب تسلط بیگانه و اعراب را نداشتند و برای آزادی خویش درتلاش بودند. دریکی از شهرهای خوارزم در زمستانها انجمن سری برپا کرده نقشه پیکار و دفاع را طرح نموده درتابستانها بموقع اجرا میگذاشتند. سلم از تشکیل این جلسات سری با خبر شد درسرکوبی آن بکوشید. بگفته ابن اثیر شش هزار سرباز آزموده عرب را بسرداری مهلب بشهری که انجمن سری تشکیل شده بود اعزام داشت. مهلب شهر را بشبیخون محاصره و سرکردگان بومی را اسیر کرد. ولیکن اهالی با پرداختن پنجاه ملیون درهم نقد و جنس بسردار عرب، سرکردگان خود را آزاد ساختند. پس از این رویداد خراسانیان برخلاف سلم بشورش برخاستند تا آنکه از کار برکنار گردید. پس از سلم بین والیان و سرداران عرب درخراسان دشمنی ایجاد شد و هریک درپی استیصال یکدیگر بودند تا آنکه درسال ۷۷ هـ امیه بن عبدالله زمرو ببلخ لشکر کشید و خواست آنرا مانند نیشاپور و مرو لشکرگاه

اعراب سازد. ولی درپیکارسختی که خراسانیان بجان کوشیدند امیه محصورگردیدو با زحمت زیاد خودرا از چنگال بلخی‌ها نجات داده به مروگریخت.

قتیبه و نیزک بادغیسی: عبدالملک خلیفه اموی بسال ۸۵ه بهترین سرداران خود قتیبه را بامارت خراسان مفتوحه اعزام داشت. او وسردارانش بسیاری از شهرها را با صلح وجنگ بگشود. برادرش تا فرغانه وخودش تا بلخ پیش رفت. فرمانروای محلی بلخ که عنوان اسپهبد داشت ومردی آزموده بود برای آزمایش نیروی دشمن با او زدوپیکار درآمد سپس با قتیبه صلح نمودومواد پیمان نامه او را پذیرفته ومعاهده برقرار ساخت.

قتیبه پس از عقد معاهده با اسپهبد بلخ بسال ۸۶ متوجه نیزک فرمانروای محلی بادغیس گردیدوتوسط سفیرخویش ازاو خواست اسیران عرب را آزاد کند نیزک بشرطی حاضر شدکه قوای عرب هرگزدرمرزاو داخل نشوند. قتیبه پذیرفت تا خیالش از ناحیه او راحت باشدوپس از فراغت از آنها جمع‌بنقاط دیگر، کاراورا هم فیصله خواهد داد. دوباین روش از عدم تمرکز نیروی خراسانیان واتفاق آنها استفاده برد.

قتیبه بخارا وسغدرا بجنگ وصلح بگشاد. نیزک فرمانروای بادغیس با طمینان پیمان صلح با او همراه بودوروش رزمی قتیبه را مطالعه میکرد. چون قتیبه بآمل رسید نیزک از او وداع کردوبسوی بلخ شتافت. آنقدر بسرعت پیش رفت که درنوبهار توقف کرد. زیرا از جانب قتیبه ایمن نبودوبجا هم احساس خطرمیکرد. قتیبه پس از حرکت نیزک از اذنی که برفتن او داده بودپشیمان گشت. سردار خویش مغیره را با سپاهی بدنبال او روان کرد. موقعی به نیزک رسیدکه او دروادی خلم داخل شده بود. چون دید تاب نبرد با نیزک را ندارد ناکام برگشت. نیزک رفتار زشت وروبه نامردی قتیبه را بشکستن پیمان دلیل کرده با او درمخالفت برآمد.

دراینبار نیزک بفکر اتحاد قوای ملی افتاد تا دستجمعی نفوذ وسلطه اعراب را بشکنند. بفرمانروایان بومی خراسان مانند جغبویه پادشاه تخارستان، سپهبد فرمانروای بلخ. باذان رئیس ملی مروو حکمرانان محلی گوزگان، فاریاب، طالقان نامه‌ها نوشت وآنها را بتشکیل یک اتحادیه ملی ضدعرب دعوت کرد. همچنین بکابلشاه پیشنهاد دادکه درصورت شکست اتحادیه، قلمروسلطنت کابلشاه پناهگاه آنان وخزینه احمال و اثقالشان باشد. همه بزرگان پیشنهاد نیزک را پذیرفتند وجغبویه، عامل عرب مقیم درپایتخت خویش را از قلمرو خودبیرون کرد.

نیزک بغلان را که باروی استوارجنگی داشت مرکزسپاه خویش قرارداد. فرمانروایان محلی درصدد تهیه نیروی جنگ بودندوخودرا برای پیکاربهارآینده آماده میکردند، که قتیبه درموسم زمستان با ۱۲هزار سپاهیان آزموده حاضربه نبردسررسید از نیشاپورمرکزلشکرگاه عرب سپاه طلبیده وبمنطقه مروالرود حمله کرد. فرمانروای محلی طالقان به پیکار ایستاد. دررزم شدیدی که روی داد طرفین تلفات سنگین دیدند. قتیبه

اسیران بگرفت وهمه را درطول چهارفرسخ (۴۲کیلومتر) برچوبهائی که نصب کرده بودبدار زد، وبتسخیرمجدد فاریاب حرکت نمود. فرمانروایان مناطق دولت آباد وشبرغان بواسطه آماده نبودن برزم، با قتیبه ازدرصلح درآمدند. سپهدار عرب بسوی بلخ پیش رفت وبرادرش عبدالرحمن تا شقرغان پیشروی نمود. نیزک درگذرگاه بغلان مردان جنگی به گماشت. قتیبه نتوانست باروی استواربغلان رابجنگ متصرف شود. خطوط روابط خودش نیزطولانی ودرخطر دید. درپی چاره بودکه جاسوسی ازخراسانیان راه پنهانی باروراباونشان داد. بسرعت با قوای خوددرقلعه داخل گردید. درجنگ سختی که روی داد غالب سپاهیان نیزک نابودوقلعه فتح گردید. نیزک فرارکردوبسوی سمنگان دردامنه هندو عقب نشست ودرباروئی بنام گرزمتحصن گردیدودرضمن ذخایرخودرا ازبیراهه بدربار کابلشاه فرستاد. قتیبه بدنبال نیزک برسیدوبه پیکار حصاری مشغول شدودوماه طول کشید وزمستان سخت بنزدیک رسید. قتیبه سپاه وخویشتن را درخطرنابودی دید. بخدعه ونیرنگی که دوراز قانون انسانی ودینی است دست زد. سلیم را بعنوان سفیرنزدنیزک فرستاد تا با او مذاکرات صلح آغاز کرده واورا برای ملاقات بیاورد. درضمن قول وپیمانی که به نیزک میدهداززبان خودش (سلیم) باشد. قتیبه سفیررا درصورت ناکامی بمرگ تهدید نمودوسوگندخوردکه اورا بدار خواهد زد.

سفیربا باری ازنان وحلوا به نزدیک قلعه گرزرفت که ازخواربار خالی و کلیه کودکان آنجا بمرض چیچک گرفتار وباشندگان متوحش وپریشان شده بودند. حتی جغبویه پادشاه تخارستان نیزدرآن گیرودار حیران بود. سلیم بعنوان سفیربحضورنیزک رسید. نان وحلوا تقدیم کرد. مردم قلعه برخلاف ادب بدون اجازه بخوردن نان وحلوا پرداختند سلیم پیشنهاد صلح را مطرح کردونیزک را بملاقات قتیبه دعوت نمود. نیزک عدم اطمینان بقول وپیمان قتیبه رابمیان آورد. سلیم گفت که او قول امان واطمینان میدهد. اورا قبول ندارد. نیزک میخواست جواب دهدکه سپاهیان باتفاق گفتند ما قبول داریم. نیزک بضعف لشکرپی‌بردوگفتگوی بیشتررا صلاح ندید. خودرا برای عقدپیمان وملاقات با قتیبه حاضرکردوباتفاق جغبویه ودسته‌ای ازمحافظین مسلح همراه سلیم ازقلعه خارج شد. چون به نیمه راه رسیدند، سواران مسلح قتیبه آنها را دورگرفته اسیرکردند. نیزک فریاد زدکه خیانت کردی. قتیبه با سپاهیان بقلعه داخل شدو۱۲هزار ازمردان نیزک و جغبویه را ازدم شمشیرگذراندونیزک وبرادرش را بکشت وجغبویه را بدمشق بدربارخلافت فرستادواودرآنجا جان داد.

خونریزیهای قتیبه وسوزاندن فاریاب: قتیبه پس ازورودبمروفرمانروای خراسانی گوزگان را احضارکرد وگروگانهای چندی ازاو گرفت. فرمانروا هنگام مراجعت بپایتخت خویش درحال مرض درگذشت. مردم خراسان ازقتیبه بدگمان بودند رفتارناشایست و پیمان شکنی اورا با نیزک بادغیسی فراموش نکرده بودند. مرگ فرمانروای گوزگان

را نیزبرقتیبه‌حمل کردند . بنا برا ین ا زا وروگردا ن گشته ، عا مل ا ورا بنا مجبیب بن عبدا للـه‌با هلی که‌درگوزگا ن بودبکشتند .قتیبه‌درقصا ص آ ن همه‌گروگا نها ی گوزگا نی را که‌با خوددا شت ا زدم‌شمشیرگذرا نید .فرما نروا ی شوما ن نیزا زقتیبه‌بدگما ن گردید. برخلاف ا وبجنگ برخا ست ودرمیدا ن نبردبا کلیه‌مردا ن خودکشته‌گردید . با روی ا ونیز شکا ف بردا شت وفرزندا ن وخا ندا نش با سا رت رفتند .

قتیبه‌پس ا زآ نهمه‌خونریزی به‌کش ونسف حمله‌بردوسپس به‌فا ریا ب شتا فت.ا ها لی آ نجا سخت ا یستا دگی نمودند . قتیبه‌خونخوا روقسی‌ا لقلب بودونسبت بمردم‌خرا سا ن ا ز پا یدا ری ومقا ومت ، خشمنا ک ودررنج بود . فا ریا ب را پس ا زفتح بسوزا نیدوبسغد و بخا را حمله‌بردوخرا جسنگین برمردم‌آ نجا تحمیل ووصولکرد . فرما ن دا دقرآ ن را بزبا ن بومی‌ترجمه‌کرده‌بخوا نند .قتیبه‌عزم‌حمله‌بکا بلشا ه‌را دا شت که‌سفیرا ن ا وبا هدا یا و پردا خت خرا ج وا جا زه‌ا قا مت نما ینده‌ا ودرپا یتخت ، بدربا رش حا ضرگردیدند .بنا بر ا ین پیما ن صلح را با کا بلشا ه‌ا مضا وعزیمت فتح خوا رزم‌را نمود .فرما نروا ی خوا رزم نیزرویه‌کا بلشا ه‌را ا تخا ذکرد .

قتیبه‌آ را منشست ،برخلاف پیما نها ئی که‌با فرما نروا ی سمرقندبسته‌بود ،بجا نب ا ولشکرکشید .سلطا ن سمرقندبجنگ با یستا دوا زفرما نروا یا ن شا ش (چا چ)وفرغا نه‌کمک طلبید . سپا هیا ن سمرقنددرپیکا رمغلوب شدندوبا روی آ نها شکا ف بردا شت . مردم‌شهر پیما ن ا دا ی دوملیون درهم‌خرا ج وسا ختن مسجدی درشهرودا دن سی‌هزا رمردا ن جنگی‌را بعرب پذیرفتند . قتیبه‌بهبا نه‌ا دا ی نما زبا سپا ه‌خویش بشهردا خل شدوبیرون نرفت . سلطا ن سمرقندرا ا زشهرتبعیدکردوغنا یم زیا دی درآ نجا بدست آ ورد .دختری ا زبزرگا ن آ نجا را بعنوا ن کنیزبگرفت وخبرپیروزی بخلیفه‌وقت ولید (۸۶–۹۶ه)فرستا د . فتح سمرقنددلیل دیگربربدقولی وپیما ن شکنی‌قتیبه‌شد .ا ین مردخونخوا روخودخوا ه ،به ا فکا رونظریا ت مردم‌خرا سا ن ا همیت نمیدا د .مغیره‌را برخلاف پیما ن بخوا رزم‌فرستا د وغنیمتها ی فرا وا ن بچنگ آ ورد . فرما نروا ی خوا رزم‌را نا گزیربقبول عا مل عربی بنشستن پهلوی خودسا خت .

ا بوریحا ن بیرونی درآ ثا را لبا قیه‌ص ۷۳ درموردبی‌ا طلاعی زرتشتیا ن خوا رزم‌ا ز تا ریخ مینویسد" علت ا ینکه‌ما ا زا ین ا خبا ربیخبرما نده‌ا یم‌ا ینست که‌قتیبة‌بن‌مسلم با هلی‌نویسندگا ن وهیربدا ن خوا رزم‌را ا زدم‌شمشیرگذرا نیدوآ نچه‌مکتوبا ت ا زکتا ب و دفتردا شتندهمه‌را طعمه‌آ تش کردوا زآ ن وقت خوا رزمیا ن ا می وبیسوا دما ندند ."

قتیبه‌تا سا ل ۹۶ه هنگا م‌مرگ ولیدبا قسا وت قلب درخرا سا ن فرما نروا ئی‌میکرد . هنگا م‌خلافت سلیما ن بنا م‌خویش خطبه‌خوا ند . سپا هیا ن ا عرا ب ا زا وروگردا ن شدندو خرا سا نیا ن نیزا زا ومتنفرودرآ زا رورنج بودند . جنگ دا خلی بین ا عرا ب خرا سا ن که شما ره‌آ نها به ۵۴هزا رمیرسیدآ غا زگشت وقتیبه‌با خا ندا ن خودبقتل رسیدومردم‌ا زستم

ا وآزا دشدند .

ناتوانی عرب درتحکیم‌پیروزیها ی خرا سا ن :درسا ل ۱۰۰ه که‌قلمروخلافت عرب ا ز سوا حل عما ن تا ا قیا نوس ا طلس وا زقفقا زتا خلیج فا رس کشیده‌شده‌وپرچم فیروزی‌آ نها برفرا زقصرا سپا نیا درا هتزا زبود ، هنوزا میرا ن وسردا را ن وا رتش آ نها نتوا نستنددر خرا سا ن شرقی وشما لی شا لوده‌ا قتدا رخودرا ا ستوا رسا زندوحکومتی نیرومندتشکیل‌دهند ا سدبن عبدا للـه‌بسا ل ۱۰۶ه ا زرا ه‌مرغا ب به‌غرجستا ن وغورحمله‌برد . فرما نروا ی‌بومی آ نجا بنا م‌غرون سخت ا یستا دگی کرد . ا سدعا جزا زفتح با نمرون پیما ن صلح منعقدساخت سپس با غوریها به‌پیکا رپردا خت وطی دوسا ل درچندین نبردپیشرفتی حا صل نکردویکنفر خرا سا نی مسلما ن را بنا م‌ا بوخا لدبرمک عا مل بلخ قرا ردا د . ا شرس بسا ل ۱۰۹ه به سمرقندلشکرکشیدوبسیا ری ا زمردم‌آ نجا ا سلام‌آ وردند .ولی‌چون ا عرا ب بوا سطه‌خا لی شدن خزا نه‌ا زمسلما نا ن جدیدجزیه‌ا خذمیکردندآ نها نیزا زمسلما نی دست کشیدندوبا کمک ترکها به‌پیکا ربرخا ستند . درنبردها ی پیکند ، بخا را وکمرجه‌ا عرا ب شکست یا فتند . خا لدبن برمک تا زه‌مسلما ن شده‌بسا ل ۱۱۷ه ا میرخرا سا ن گردید . بسمرقندحمله‌کردوتا بدا خله‌بلخ پیش رفت . برا ی توفیق درما موریت خودخرا سا نیا ن مسلما ن شده‌را بسردا ری سپا ه‌منصوب سا خت .

مردم‌خرا سا ن برا ی ا تحا دبا هم‌وتولیدنفا ق بین سردا را ن ا عرا ب کوشا و تخشا بودندوا زطرفی برضدخلفا ی ا موی وطرفدا ری ا زخا ندا ن عبا سی تبلیغ مینمودند و ا حزا ب سیا سی تشکیل میدا دند . خدا ش با نی طریقه‌خرّمیه‌ا زدشمنا ن سخت خلفا ی ا موی، خرا سا ن را مرکزخودسا خته‌بود . بوا سطه‌خدعه‌وتزویرا سدسردا رعرب وبرا درخا لدگرفتا ر وبقتل رسید .

ا عرا ب درطی مدت یک سده‌فقط درمروونیشا پورصا حب نفوذوقدرت بودند .دربخشها ی دیگرخرا سا ن ما نندتخا رستا ن ،بلخ،گوزگا ن وهرا ت تسلط کا مل ندا شتند ، ا دا ره‌ا مور بدست فرما نروا یا ن محلی بود . بعضی ا زآ نها به‌پردا ختن جزیه‌را ضی‌وبرخی با قا مت نما ینده‌خلافت عربی درمحل فرما نروا ئی خویش ا جا زه‌دا دند . ولیکن چون فرصت منا سبی دست میدا د ، جزیه‌وبا ج را نمی‌پردا ختند .وبشورش برمیخا ستند .درضمن ا عرا ب درتلاش بودندکه‌بوسا یلی نیروی قوی دربلخ بهمرسا نندوعما ل خودرا درآ نجا منصوب سا زند . با لاخره‌دست بدا ما ن خرا سا نیا ن مسلما ن شده‌زدندوآ نها را بفرما ندهی سپا ه‌وعا ملی شهرها برگزیدندتا ا زشورش خرا سا نیا ن آ سوده‌گردند . خرا سا نیا ن بدین روش با پذیرفتن ا سلام‌درا دا ره‌ا مورکشوری ولشکری ا عرا ب دا خل گشته‌وهنگا م‌فرصت پا یه‌حکومت ا سلام خرا سا نی را بریختند . برا ی پیشرفت ا ین منظوروا نقرا ض خلافت نیرومند ا موی، خرا سا نیا ن بتشویق وتبلیغ خا ندا ن عبا سی پردا خته‌آ نها را بروی کا رآ وردند . ا ین ا مربزرگ بدست یک مردخرا سا نی که‌ا سلام‌آ ورده‌وبنا م‌ا بومسلم‌مروزی خرا سا نی مشهور

است انجام یافت و او نیز در ازای خدمات گرانبهای خود بآن خاندان بدست همان خاندان بمرگ محکوم گشت.

ابن سمره در پیکار با کابلشاه توفیقی حاصل نکرد به سیستان برگشت تا زرنگ را مانند نیشابور لشکرگاه اعراب سازد اما سیستانیان بزیر بار نرفتند و او نیز پافشاری را دور از احتیاط دانست کارگزاری از خود بآنجا بگذاشت و بدربار خلافت برگشت. ربیع حارثی بسال ۴۳ھ از جانب معاویه بامارت سیستان رسید و بکوشید زرتشتیان را به پذیرفتن اسلام و یادگرفتن قرآن وادارد ولی توفیقی حاصل نکرد. عبیدالله بن زیاد بسال ۵۳ھ امیر خراسان گردید و امارت سیستان را به برادر خویش عباد سپرد. عباد برای تصرف کابل بقندهار لشکر کشید و با سپاهیان کابلشاه جنگهای سخت نمود و پیشرفتی حاصل نکرد. کابلشاه خود را حکمران بالاستحقاق شهرهای جنوب هندوکش تا هامون سیستان و دریای سند میدانست. با وفات معاویه بسال ۶۰ھ مردم سیستان دستگاه امارت عربی را برچیدند. عباد ناگزیر شد خزانه کل سیستان را که بالغ بر بیست ملیون درهم میگشت برداشته ببصره برگردد.

یزید و ابوعبیده زیاد بسال ۶۲ھ از جانب خلیفه وارد زرنگ سیستان گردیدند. یزید بکابل لشکر کشید. کابلشاه بدفاع ایستاد. در میدان پیکار سپاه عرب کشته و اسیران فراوان داد. یزید سردار سپاه در میدان نبرد کشته گردید و برادرش ابوعبیده اسیر گردید. سلم بن زیاد برسیدگی اوضاع و ترتیب کارهای خراسان ماموریت یافت. سلم بورود به خراسان اوضاع را پریشان یافت و صلاح در اتخاذ روش مسالمت آمیز دید. با مردم مسلک مهر و محبت پیش گرفت و با کابلشاه از صلح و آشتی سخن راند و با پرداخت نیم ملیون درهم اسیران عرب را آزاد ساخت.

<u>رستم بن مهرهرمزد</u> : عبدالعزیز امیر سیستان گشت و با مردم با محبت پیش آمد. بعزم پیکار با کابلشاه حرکت کرد. در نواحی کابل بواسطه فن جنگی کابلشاه در تنگنای سختی گرفتار گردید چنانکه تمام افراد سپاه به نابودی نزدیک شدند، فوراً به سیستان برگشت و خود و سپاه را نجات داد. عبدالعزیز پس از نجات از مخمصه در زرنج (زرنگ) رحل اقامت افکند و دایم در مصاحبت رستم بن هرمزدیکی از دانایان بزرگ زرتشتی و صاحبدلان سیستان بسر میبرد و پند و اندرزهای سودمند از گفته دهقانان پیشین از زبان او میشنید و خود را تسلی میداد. عبدالله بن امیه امیر سیستان بعزم نبرد با کابلشاه به بست لشکر کشید. کابلشاه مردی بود با تدبیر و دلیر و برای اعراب تهدیدی بزرگ. بعبدالله پیغام فرستاد اگر دست از جنگ بردارد یک ملیون درهم باو خواهد بخشید. عبدالله پاسخ فرستاد اگر رواق بست را پر از زر و گوهر سازند نخواهد پذیرفت. کابلشاه بعجله مشغول تخلیه شهرها گردید. قدم بقدم روستاها و باروها را خالی کرده عقب مینشست و او را بدرون دره های خطرناک کشید و راهها را از هر طرف براو بست و او را محاصره نمود. عبدالله سپاهیان و خویشتن را در خطری سهمناک دید. پیغام

فرستاد اگر راه برگشت را باز گذارد از پرداخت خراج معاف خواهد بود. کابلشاه پاسخ باز فرستاد اگر بخواهد زنده باز گردد، باید ۳۰۰هزار درهم بپردازد و پیمان نامه صلح را با شرایطی امضا و مهر کند که در آینده با کابلشاه جنگ نکند و در قلمرو او داخل نگردد. عبدالله بناگزیر شرایط را پذیرفت.

چنانکه گفته شد نفوذ اعراب بکابلستان و زابلستان رخنه ننمود. مردم سیستان هم گاه و بیگاه سر بشورش بر میداشتند. بسال ۱۰۷ھ عامل عرب را در سیستان بکشتند و قاضی عربی نژاد را از منصب خویش خلع و مسلمان محلی را بمنصب قضا نشاندند. ارتش عرب بر خلاف پیمان سال ۱۰۹ دوباره بعزم نبرد با کابلشاه حرکت نمود. کابلشاه راهها را ببست و بمقابله ایستاد. فرمانده عرب پس از دادن تلفات بسیار بسیستان عقب نشینی کرد. کار شورشیان سیستان بسال ۱۱۱ھ بالا گرفت و بسال ۱۱۶ھ فتنه ها بیدار گشت و سیستانیان آتش اختلاف بین قبایل عرب قلمرو خود را دامن زدند و آنها را بجان هم انداختند. عامل عرب را در سیستان بسال ۱۲۰ھ بکشتند و آن هنگامی بود که سراسر خراسان شمالی و غربی که تحت فرماندهان عرب اداره میگشت بقیام برخاستند. ابومسلم مروزی خراسانی بر خلاف عرب قد برافراشت. نصر بن سیار امیر خراسان را بسال ۱۳۱ھ مغلوب نمود. سپس بفارس لشکر کشید و سیستان را از نفوذ اعراب آزاد ساخت و اداره امور سیستان پس از یک قرن باز بدست سیستانیان افتاد.

<u>زادان فرخ وفضل بن سهل</u>: در روزگار بنی امیه، تعصب عربی و قبیله ای بشدت رواج داشت. عربی زبان رسمی قلمرو خلافت گردید. اما دیوان و دفاتر دولتی بخط و زبان پهلوی بود. در زمان حجاج بن یوسف (۷۵–۹۵ھ) خونخوار قسی القلب در کوفه، بزبان عربی منتقل گردید. این کار بدست صالح بن عبدالرحمن سیستانی دبیر حجاج صورت گرفت. اعراب بسال ۳۰ھ هنگام فتح سیستان پدر صالح را باسارت بردند. صالح در دیوان مالیاتی عراق، زیردست زادان فرخ پیشه دبیری داشت. بگفته ابن ندیم و بلاذری در فتوح البلدان، بواسطه رقابتی که با رئیس خود زادان فرخ داشت دفتر دیوان را که تا بسال ۸۲ھ هنگام درگذشت او بپهلوی نوشته میشد، بعربی نوشت و بر آثار این زبان خط نسیان کشید. فضل ابن سهل ذوالریاستین نوه زادان فرخ خراسانی بود. کتابهای زیادی از پهلوی بعربی ترجمه کرده بجعفر برمکی تقدیم نمود. جعفر از کارش خوشحال گشت باسلام دعوتش نمود. فضل در محضر جعفر و با حضور تنی چند از بزرگان، اسلام اختیار کرد و مقیم بغداد شد و به پیشکاری مامون رسید. بگفته ابن صبیعه "فضل بن سهل که بعدها در زمان مامون بمقام ذوالریاستین رسید جوان ایرانی نامجوی زرتشتی از مردم خراسان بود که تازه وارد بغداد شده و بوسیله برمکیان بحضور هارون رسیده و در دیوان کاری باو سپرده بودند. نخست اسلام آورد و مراسم ختان را درباره او اجرا نمودند و از این رهگذر بیمار و در بستر آرمیده بود. یکروز جبرئیل پزشک بیمارستان بغداد بعیادت او رفت و دید فضل

دربستر آرمیده و کتابی عربی درپیش داردو میخواند. جبرئیل بزبان پارسی با و گفت چون بینی نامه ایزد؟ فضل پاسخ داد، خوشه و چون کلیله و دمنه نی" (ازمقاله سید محمد کاظم امام در مجله مهر شماره ۷ دوره ۱۲) .

فضل بن سهل میخواست سلطنت را از خاندان عباسی بخاندان علی منتقل و بتدریج بخاندان ایرانی بسپارد. نعیم بن حازم عرب در مجلسی درحضور مامون با و گفت "تو میخواهی سلطنت بنی عباس را بفرزندان علی انتقال دهی، سپس با خدعه و تزویر از آنها پس گرفته شاهنشاهی و خسروی عجم را تجدید و برقرار کنی." فضل رنگ سیاه را که در پرچم و لباسهای رسمی شعار خلفای عباسی بود و از ابومسلم گرفته بودند، برنگ سبز عوض کرد که شعار علویان بود. مامون پیشنهادش را پذیرفت. اعراب و مخالفان فضل میگفتند رنگ سبز شعار قدیم زرتشتیان است. بواسطه این پیشامدها اعراب بغداد برخلاف مامون و خراسانیان برانگیخته شدند. مامون برای دلجوئی آنها، استاد و وزیر و مولای خود فضل را با بخشش و احسان زر و سیم به کسان و اطرافیان او، وی را بقتل رسانید.

خاندان برمک و ابومسلم خراسانی: خاندان برمک یکی از خاندان مشهور و معتبر پیش از اسلام در بلخ بوده. جعفر بانی این خانواده در پایان سده اول اسلامی اسلام اختیار کرد. بین سالهای ۹۶ و ۹۱ھ بدمشق مرکز خلافت بنی امیه رهسپار گردید. بگفته صاحب تاریخ افغانستان دین قدیم این خاندان زرتشتی بوده و چون یکی از آنها سمت تولیت معبد نوبهار را داشت، بعضی تاریخ نویسان نتیجه گرفته اند که خاندان برمک دین بودائی قبول کرده بودند. خالد بن برمک بوسیله ابومسلم خراسانی در سپاه او داخل شد و دلیریها از خود نشان داد و نظر خلیفه عباسی ابوالعباس سفاح بسوی او جلب گردید و وزارت را با و تفویض نمود.

در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، ایرانیان در دربار حجاج خونخوار و کارگزاران عرب در ایران، نفوذ بدست آوردند و حتی بفرماندهی ارتش اعراب نیز رسیدند. ابوخالد بن برمک از سوی امیر خراسان بفرماندهی بلخ منصوب گردید. در چنان محیطی ابومسلم خراسانی ظهور کرد. بگفته احمد سروش "قبل از ظهور اسلام، متولی و پرده دار آتشکده معروف بلخ یعنی آتشکده نوبهار بود. برمکیان از مدتها پیش نسل اندر نسل به ریاست نوبهار منصوب میشدند و خود از تبار شاهان ایران زمین بشمار میرفتند. نوبهار معبدی بزرگ و پرجلال بود که ۳۶۰ طاق داشت که با دیبا و حریر و جواهرات گرانبها آراسته بود و بزرگترین پرستشگاه زرتشتیان دنیا بشمار میرفت. برمکیان بقدس و پرهیزگاری شهرت داشتند و مورد احترام و اکرام بیپایان بودند. شهریاران هندوچین سر بدرگاه نوبهار میسودند و بنابیک رسم مذهبی دست برمک را میبوسیدند زیرا وی در آن جامه سفید و چهره روشن مظهر پرهیزو پارسائی بود."

در مورد معبد نوبهار اختلاف نظر موجود است. زیرا که این معبد در یک زمانی معبد

بودائی بوده و شهریاران بودائی کوشانی بزیارت آن میرفتند. اما این معبد در اصل آتشکده و رهرام بوده. بگفته احمد علی کهزاد (افغانستان و نگاهی اجمالی با وضاع و شئون مختلفه آن، از عبدالباقی ص ۴۲) "آتشکده و هرام که قرار یکی از نسخ اوستا، مکشوفه از سمرقند، سپندات پسر ویشتاسپ (اسفندیار پسر گشتاسب) که در بلخ بامیک یعنی بلخ درخشان بنا نهاده بود، بنام او ویهارا یا نوبهار مبدل بمعبد بودائی شد و تا نیمه اول قرن هفتم مسیحی حین عبور زایرچین هیون تسنگ هنوز بلخ بحیث راجاگریها یعنی شهر کوچک شاهی و معبد بودائی آن بنام نوبهار یاد میشد. بسا یادگارهای قیمتی بودا در معبد بلخ بودیعت گذاشته شده بود. افغانستان و تاسیس دیانت زرتشتی گری آن، فلسفه قدیم بودائی را که رنگ محدودتری داشت وسیعتر ساخت."

فیروز زرتشتی ملقب بسنباد، راوندیه و استادسیس خالد بن برمک از مردم بلخ بود و نیای او را نام جاماسب پوروشتاسب. ابومسلم بواسطه دسیسه و خدعه منصور خلیفه عباسی و همکاری نزدیکان خود در بغداد نابکارانه بقتل رسید. چون خبر کشته شدن ابومسلم به خراسان رسید. فیروز زرتشتی مذهب ملقب به سنباد بگفته محمد غبار که باشنده روستای "هردانه" در مغرب هرات بود بسال ۱۴۲ھ بکین توزی ابومسلم کمر بست و بگفته مورخان عرب حدود صدهزار سرباز ایرانی چه مسلم و چه زرتشتی در سپاه او بودند به نیشاپور حمله نمود و قومس و ری را اشغال کرد و خزانه ابومسلم را در ری متصرف گردید و خود را سپهبد نامید و عزیمت عراق و حجاز را داشت. خلیفه عباسی سپاهی گران بجنگ او اعزام داشت. سنباد در حوالی ری و همدان شکست خورد و بجانب تبرستان عقب نشینی اختیار کرد تا با تجهیز نیروی جدید بر اعراب بتازد. بدبختانه برادر خورشید اسپهبد تبرستان از خاندان نگاوباره که از سوی برادر باستقبال رفته بود وی و همراهانش را بکشت و سرهای آنان را بخلیفه فرستاد و وسایل بربادی سلطنت خاندان خویش را فراهم آورد.

پس از سنباد فرقه دیگری بنام راوندیه بشورش برخاستند و خلیفه را بتنگنائی دچار کردند تا آنکه معن بن زایده، راوندیه را مغلوب ساخت و بامارت سیستان منصوب گردید. ولی سیستانیان بسال ۱۵۱ھ شکم او را در قصر فرمانروائی خود دریدند، مردم بست و قندهار بسال ۱۴۴ھ برخلاف نیروی خلافت به پیکار برخاستند. همچنین مردم هرات برهبری استادسیس باد غیسی استقلال خراسان را اعلام کردند. استادسیس پس از جنگهای خونین با سپاهیان بیشمار عرب بالاخره منکوب و منهزم و گرفتار گردید. دختر همین مرد بنام مرجیله باد غیسی در بعدها زن هارون الرشید شد و مامون از او بدنیا آمد.

آذرویه زرتشتی و محمد شداد: مردم سیستان چه زرتشتی و چه مسلمان به پیشوائی آذرویه پور مرزبان زرتشتی و محمد بن شداد برخلاف دستگاه خلافت منصور قیام کردند. از بست به جنگ یزید بن خلیفه که عامل سیستان بود روی نهادند. یزید در میدان نبرد مغلوب شد و روی بفرار نهاد.

امیرحمزه‌بن عبدالله: امیرحمزه نسب خود را به زوطهماسب یکی از بزرگان سیستان میرساند. مردی بود دانشمند و دلیر و از باشندگان روستای رول‌وجون. استاد سعید نفیسی نام پدر حمزه را آذرک آورده است. حمزه بسال ۱۸۲ه بر عیسی بن علی حاکم سیستان حمله برد و کشتار مخوفی نمود. عیسی بخراسان شمالی گریخت. حمزه زرنج مرکز سیستان را متصرف شد و مردم را از پرداختن مالیات برای بغداد، معاف کرد. با نیرو و قوای ایرانی خود عیسی عامل هارون الرشید را دنبال کرد و تا هرات و پوشنگ پیش رفت و خونریزیهای سخت در نبردهای او روی داد. عیسی با سپاه تازه دم با او مصاف داد. حمزه بسیستان عقب نشینی اختیار کرد. عیسی در عرض راه بقتل بیگناهان پرداخت و هرجا که سراغ اتباع و پیروان حمزه را میگرفت، فرمان میداد همه را شقه کنند یا بدرخت بسته پاره پاره سازند. بدین ترتیب بزرنگ رسید و کشتار خود را تکرار کرده برگشت. امیرحمزه دوباره سپاهی تازه بیاراست و عیسی را دنبال کرد و تا بپشنگ تاخت. برای کین توزی بقتل عباسیها و اعراب پرداخت و حتی بگفته محمد غبار راه افراط پیمود. سپس به نیشاپور حمله برد و با سپاهیان علی‌بن عیسی پیکارهای سختی نموده بسال ۱۸۸ه بسیستان مراجعت کرد. حمزه کلیه نیروی خلیفه را در سیستان نابود ساخت و مالیات آنجا و شهرهای شمالی خراسان را نگذاشت ببغداد رود. کارگزاران خلفای عباسی در زرنگ با باشندگان موافقت نموده همانجا اقامت گزیدند و از اطاعت بغداد سرباز زدند. حمزه با سی هزار نفر از سپاهیان خود در سراسر خراسان میگشت و هرجا عرب را مییافت طعمه شمشیر میساخت. در همان اوان مردم ماوراالنهر (ورارود) و سمرقند به پیشوائی رافع بن لیث سیار، فرمانروای عرب را از مرز خود بیرون راندند. هارون الرشید مجبور شد که برای خواباندن فتنه خراسان از بغداد بدانجا حرکت کند و بالاخره در شهر توس وفات یافت.

انجمنها

درصفحه ۲۸۵ پرستشگاه زرتشتیان از انجمنهای زرتشتیان ایران، هند، پاکستان، آفریقا، سیلان، عدن، هانکانک، بنگلادیش، لندن، ملایا یاد شده است. اینک انجمنهائی که بعدها بنیاد گردیده در زیر بآن اشاره میشود.

تهران: بنیاد رستم گیو ـ کانون دانشجویان زرتشتی ـ کانون زرتشتیان شریف‌آباد مقیم مرکز ـ گروه زرتشتیان تفت و توابع ـ کانون مهندسان زرتشتی ـ کنگاش موبدان ـ بزرگ کنگاش یگانگی.

یزد: انجمن زرتشتیان خرمشاه ـ انجمن زرتشتیان قاسم‌آباد.

آبادان: انجمن مزدیسنان.

کانادا: انجمن پارسیان در وانکوور ـ انجمن پارسیان در تورنتو.

آمریکا: انجمن پارسیان در نیویورک ـ انجمن زرتشتیان کالیفرنیای جنوبی در لوس‌آنجلس ـ مرکز زرتشتیان و کتابخانه.

یارسان

اهل حق که خود را یارسان و گاهی هم زرتشتی میخوانند و مسلمانان اشتباهاً "آنها را علی‌اللهی میگویند پیرو قسمی از عرفان ایران باستان میباشند که قریب ۳۵۰ سال پیش دستور آذرکیوان و مکتب او در هند آنرا پیروی میکردند. مذهب یارسان یا اهل حق نه آنکه هیچ رابطه‌ای با اسلام ندارد بلکه کمترین شباهتی هم با آن ندارد. روزه، زکات، نبوت، قرآن، نماز، معاد، حج و سایر اصول و فروع اسلام را قبول ندارند. پیروان یارسان به بازگشت روان و حلول روح معتقدند و عزاداری در مذهب آنها بکلی ممنوع است. اصول دین آنها راستی، پاکی، نیکی، جوانمردی و بخشش است که آن را ردا گویند و چون واژه رتو اوستائی و رد فارسی است. چنانکه شیخ امیر از بزرگان آنها در کلام خویش سروده

یاری چوار چشتن — باوری وجا راستی و پاکی، نیکی ردا

یعنی در مذهب یارسان چهار چیز است آنرا بجا آورید آن راستی، پاکی، نیکی و ردا میباشد. باز در مورد اینکه مذهب یارسان با اسلام هیچ رابطه ندارد گوید:

نه هفتاد و دو دین دینمان برکردن — سرمان وسکه بنیام ویردن
هرکه نه هفتاد دووش برنکرد — ژا یمه نین ها ژکوئی نامرد

یعنی دین ما از هفتاد و دو دین بیرون است سر ما به بنیامین سپرده شد، هرکه از این هفتاد و دو برنگشت، از ما نیست او در کوی نامردان است.

ایل سنجابی، خلخالی، گوران، بهراموند، جلالوند، عثمانوند از اهل حقند. نیمی از گروه لرها نیز بهمین دین پایبند میباشند. اهل حق غذا و نیاز مراسم دینی خود را مانند پارسیان هند بغیر از خویش بدیگری نمیخورانند. غذا و خوراکی نیاز را ۹ نفر که هرکدام وظیفه مخصوصی دارند میپزند. آب و استخوان و باقیمانده غذا و حتی آب ظرفشوئی بعد از اتمام غذا را نیز در چاهی میریزند و در آن را می‌بندند تا با کثافت آلوده نشود. مردم یارسان هنگام دفن میت از یک روز تا سه روز بر گور آنها آتش میافروزند. اهل حق یک زن دارند، دو زن و طلاق بین آنها مرسوم نیست. تقویم اهل حق تقویم کبیسه نشده زرتشتیان است چند سال پیش نوروز در ۲۵ آبانماه افتاده بود. اهل حق پنجروز خمسه را پنجه تر میگویند و پس از آبانماه حساب میکنند و مراسم نیاز بجا میآورند. سه روز را روزه دارند و آن ۱۴، ۱۵، ۱۶ ماه قمریست که وسط چله زمستان بیفتد. شب ۱۷ بنام پیر بنیامین و ۱۸ را بنام پادشاه خاوندگار جشن میگیرند. کلیه شب هفدهم را شب مردگان و روز آخر سال تقویم خود را بیاد درگذشتگان نیاز مینمایند و به گورستان میروند. اهل حق در جمع کمر می‌بندند و کلاه بسر میگذارند.

اهل حق در افغانستان در ناحیه مزار شریف و دوشی و پل خمری ساکن و بنام غلاظ معروفند. در پاکستان مقیم تربت، مشیکی و گریشه میباشند و بنام ذکری شهرت دارند و کوه

مراد در تربت زیارتگاه آنهاست و آنرا کعبه خود میدانند و اغلب از مردم بلوچ و مکران میباشند.

مذهب یارسان چنانکه اشاره شد عرفان ایران باستان است. اما در هر دوره بزرگانی برای ارشاد این آنها ظهور نموده اند، نخستین آنها شاه خوشین بوده که حدود یکهزار سال پیش میان آنها ظهور نمود. آداب و رسومی برای آنها مقرر نکرد و وعده داد که سیصد سال بعد برمیگردد. سپس سلطان سهاک پسر شیخ عیسی ظهور نمود و اصول دین برای آنها معین نمود و مقرراتی در آداب و مراسم برای آنها وضع کرد. مراسم نذری که بجا میآورند شبیه مراسم گهنبار زرتشتیان میباشد. دو نفر مانند موبد دعا میخوانند و یکنفر مانند دهموبد بنام خدمتکار ایستاده پس از تمام مراسم نان را بین حاضران همانند دهموبد لرک را تقسیم مینماید. دعا و ثنای آنها هنگام برگزاری مراسم بزبان کردیست.

اهل حق اشوزرتشت را پیر بنیامین میدانند باین معنی که روح اشوزرتشت در کالبد بنیامین حلول کرده است و همه اهل حق حتی سلطان سهاک بطور نامرئی سرسپرده اشوزرتشت میباشند. مردم جیحون آباد، احمدآباد و کاکاوند واقع در اطراف دینور همه پیرو اهل حقند و نذور و نیاز و مراسم دینی خود را تا ۵۵ سال پیش از ترس بیگانگان در زیرزمین برگزار میکردند.

اهل حق بچهار پیر که سپس ۷ نفر گردیدند و بنام هفت تن و هفتوان شهرت یافتند افزون براین بچهل تن و هم به ۷۲ پیر دیگر هم معتقدند و پیر رستم بر آنها ریاست دارد. هفت تن آنها بجای هفت امشاسپندان و ۷۲ پیر همان شماره ۷۲ کرده یسنا و ۷۲ نخ کشتی، کمربند بندگی زرتشتیان میباشد. مردم یارسان هنگام برگزاری مراسم دینی کلاه بسر میگذارند و کمربندی از ریسمان و غیره بکمر می‌بندند آنگاه بدعا و ثنا میپردازند.

بابا یادگار یکی از پیران هفتگانه اهل حق میباشد که سفری هم بهند نموده و نزدیک زرده در محال گوران مزار او است و زیارتگاه یارسان میباشد. بالای زرده و مزار بابا یادگار چشمه آبی است که بنظر آنها مقدس میباشد و باحتمال قوی معبد اناهیتا بوده. زیرا در آن حوالی خرابه‌های آثار باستانی موجود است.

اهل حق به ۱۱ تیره تقسیم شده اند بدین ترتیب، ۱- بابا حیدری ۲- خاموشی، ۳- شاه ابراهیمی، ۴- زنوری ۵- شاه حیاسی، ۶- بابا یادگاری، ۷- آتش بگی، ۸- عالی قلندری، ۹- میر، ۱۰- مصطفی‌ئی، ۱۱- حاجی بابا عیسی. تیره آتش بگی سیگار نمیکشند و آتش را مقدس میدانند و شراب میخورند.

چرا یارسان را علی اللهی میگویند. مردم یارسان نیز مانند زرتشتیان تا یکصد سال پیش تحت فشار و ستم و محرومیتهای سخت زندگی میکردند. جمخانه (معبد) نداشتند و مراسم دینی خویش را پنهانی در زیرزمین برگزار میکردند و هنگام برگزاری چندین

نفر در اطراف کشیک میدادند تا بیگانه‌ای وارد نگردد. بنابراین برای کمتر ساختن محرومیت اشتهار دادند که روح علی بن ابیطالب در یکی از پیران آنها حلول کرده است و چون بهم میرسیدند با واژه یا علی بهم سلام میدادند ولی اینک چند تیره با گفتن یا سلطان بهم سلام میدهند.

کتب دینی اهل حق که بنام کلام معروفست عبارتست از دفتر شاه خوشین، دفتر پردیور - دفتر ساوا - دفتر دیوان گوره - چهلتن - عابدین - دوره پیرالی - زلال زلال - دوره بارگاه بارگاه - دوره دامیار - دوره هفتاد و دو پیره - دوره بابا جلیل - دوره گلیم کول ملقب به پیر بنیامین - دوره میره باش تجار - دوره بابا سرهنگ - کلام شیخ امیر - کلام خان الماس - کلام شیخ تیمور - کلام ایل بگی.

مردم یارسان باباطاهر لر را از بزرگان اهل حق میدانند که با شاه خوشین هم عصر بوده است.

اخترشناسان اخیر زرتشتی

در فرزانگان زرتشتی کارنامه چندین نفر از زرتشتیان اخترشناس ذکر شده است. بسیاری دیگر نیز موجودند که خبر آنها بدست ما نرسیده و ذکر آنها با نگیزه بیخبری بمیان نیامده است. از آنانند بهمن ملابهرام اردشیر که نامه مشروحی در مورد کبیسه بسال ۱۱۴۲ ی بپارسیان هند نوشته است و دیگری بهرام بن سرخاب ولد خرمشاهی که در رمل و اصطرلاب دستی بسزا داشته است و هردو تربیت شده ملاکاوس بن رستم پارسی هندی میباشند که چاپار نامه پارسیان هند بایران بود و ۹ سال در ایران زیست و طرف توجه کریم خان زند پادشاه ایران بود. دیگری بهرام دلاک شاگرد بهرام سرخاب ولد میباشد و در زمان خویش معروفیتی بسزا حاصل کرده. دیگری مهربان جمبور خرمشاهی درویشی بود والامقام و در رمل و اصطرلاب استاد، کارنامه او در فرزانگان زرتشتی آمده و شاگردش ویراب خرمشاهی است.

منجم ماهری که خود را گمنام نگاهداشته حدود چهل سال پیش در کهن سالی مرحوم شده جمشید هرمزدیار از مردم اسمعیل آباد جوپار کرمان است چندین سال پیش از مرگ پیشگوئی نمود که سلطنت ایران بدست سیدی خواهد افتاد که اینک بحقیقت پیوسته و روز و ساعت مرگ خویش نیز قبلاً بفرزندانش اطلاع میدهد.

اخترشناس معروف دیگری جمشید منجمی است که در زمان فتحعلیشاه در خرمشاه یزد میزیست و از نژاد کیومرث خسرو خرمشاهی نسل چهارم اوست. رمال و منجم بسیار ماهر و معروف زرتشتی در یزد بوده است. حاکم کرمان وقت بواسطه سعایت بدخواهان از حکومت معزول و بتهران برمیگردد از پریشان حالی بورود به یزد جویای منجمی میگردد. او را بجمشید راهنمائی مینمایند. حاکم صبح زود در زمستان سخت بدر خانه جمشید میرود و دق الباب میکند. جمشید پیش از باز کردن در میگوید میدانم حاکم کرمانی که معزول شده

وباید بتهران برگردی. پس ازبازشدن درحاکم قضیه عزل خویش رابیان میکندجواب میشنود حاسدان کارخودرا کرده بورود بتهران بقتل میرسی . حاکم باپریشانی ودلهره ازچاره کارجویا میشود. جمشید پس ازدلداری میگوید هیچ اندوه بخودراه مده این تعویذ را باخودببر. هنگام ورود بدروازه تهران باران خواهد بارید. بمنزل نرو، با بارو بنه ولباس تبرخود مستقیما"بخدمت شاه میروی ودرحالیکه بتعویذ فشار وارد میآوری عرض میکنی چون فرمان مراجعت بتهران بود پیش ازرفتن بمنزل بخاکبوسی شرفیاب میشوم تا هرچه فرمان رود بموردا جراگذارم . شاه شاد شده با فرمان حکومت کرمان برمیگردی.
حاکم میگوید هنگام مراجعت تلافی محبت شما را درخواهم آورد. جمشید پاسخ میدهد هنگام مراجعت جنازه مرا خواهی دید. حاکم هنگام ورود بتهران بحقیقت گفتار جمشید پی میبرد وبا فرمان حکومت کرمان بسوی یزد رهسپار میشود، بورود به یزد باخوشحالی تمام بخانه جمشید میرود ازدحامی درآنجا می‌بیند ،میپرسد چه خبراست میگویند اینک جنازه جمشید از خانه بیرون میآید. حاکم پیاده جنازه را تا دخمه که بیش ازشش کیلومتر راه هست مشایعت مینماید .

رستم نجومی اخترشناس مشهورزرتشتی،تعلیم وتربیت یافته کولونی مغان است که درکوهسارهای ایران بخدمت جهانیان مشغولند. رستم نجومی درزمان شاه سلطان حسین صفوی میزیسته وکتابخانه معتبری ازخودداشته است . حزین شاعردرخاطرات خویش ضمن شرح مسافرت به یزد مینویسد " رستم مجوسی منجم مشهوررا درآنجا دیدم . کتب مجوسی و حکمی بسیار داشت وبه هئیت ونجوم واوضاع رصدماهربود. با او بسیار صحبت داشتم ورصدی راکه اثمرت مجوسی درچهارهزار سال پیش ازاین نوشته بودنزدوی دیدم .

یکی ازمنجمین دوره صدراسلام خسروشاه مجوسی بودکه منجم شاه غازی رستم بن علی و دردستگاه او نفوذی بغایت داشت . نوبخت وپسرش سهل ازمنجمین بزرگ بوده اندذکرآنها دربخش کتابخانه ها آمده است .

هوشنگ پوربهروزپوراسکندرپورگشتاسب زرپود ازاخترشناسان بنام زرتشتی کرمان زمین میباشد. کارنامه نیاکان او که ازمنجمین سرشناس وملاگشتاسب زرپود طرف توجه آقا محمدخان خواجه بوده درفرزانگان زرتشتی آمده است .یکی ازشاعران کرمان زمین دوست بهروزدرمورد هوشنگ بیتی بدینقرار سروده است . براخترشناسان جهان تنگ شد که فرزند بهروزهوشنگ شد .

بزیست بن فیروزاخترشناس فارسی که صاحب زیج مامونی است درحضرت خلیفه عزتی بسزا داشت . دربخش زرتشتیان شبرستان ازاو صحبت شده است .
بازهم اخترشناسانی موجودندکه ما ازآنها بیخبریم .

صاحب تاریخ تباهی فارسیان که بسال ۱۲۹۵ه نوشته شده ظلمهائیکه درزمان خودش بزرتشتیان میشده تحت عنوان ظلمهائی که برزرتشتیان میشود چنین آورده :
"شهادت این گروه را مسموع ومحل قبول ندانسته ،مهروصحیح ایشان درقباله و سندات معتبرنشمارند وجایزنخوانند وممنوع دارند وایذیت وآزار برآنها بهرجهت نیکو وجایزشمارند وازپوشیدن اسلحه ولباس واسباب تجمل بازدارند. چنانکه اگراحدی از این طایفه لباس فاخرونوی یا بقانون ملت خودرخت سفیدی بپوشد مورد مواخذه حکام عرف وصدمه واذیت الواط واشرارخواهد شد. وهم این طایفه را درهمه کسب ازقبیل قصابی وبقالی وعطاری وصباغی وغیره ممانعت نمایند وایشان را نجس شمارند ونگذارند که دربازار براسب واستر والاغ سوار شوند ویا عمارت عالی بنیاد نهند وهکذا درمجالس ومحافل ومرافعات ومحاکمات ایشان را راه ندهند وشهادت دروغ را درحق ایشان جایز وصواب دانند وقتل ایشان را درعوض قصاص روا ندارند ودیه جزئی مقرر داشته اند واگر ازاین قوم زخمی بمسلمان زندکه آن مسلمان هم دزد باشد وبعزم دزدی بسرای اورفته باشد درعوض آن زخم کُشتنِ خودوعیال بلکه خانواده واهل محله اوراجایزدانند وحکام شرع نیزفتوا دهند. هرکس ازاین طایفه دعوت حق رااجابت وگیتی را بدرودگوید کسی ازاقوام اوکه بچندین پشت نسبت جزئی باودارد ومسلمان است تمام مایملک اورا باسم ارث میبرد واولاد اورا محکوم میکنند وحکام شرع برمنع این قواعد حکم نمیکنند. حال آنکه خلاف مذهب اسلام است ورسول عرب وخلفای چهارگانه دراحترام اینقوم مبالغه کرده اند. هرگاه ازحقوق دیوان وجهی درنزدیکی ازاین طایفه باشد وبمیرد یا ازکثر استیصال فراری شود ازاقوام وهمسایه وهم محله او بااذیت فراوان میگیرند .همچنین اگریکی ازاین طایفه مقروض شخص مسلمانی باشد ومستاصل وورشکست گردد آنرا ازاقوام وهمسایه ونزدیکان آن شخص که زرتشتی باشد میگیرند واگرمسلمانی باین طایفه مدیون باشد محض اینکه بگوید مفلسم اورا بری الذمه میدانند ودیگر ازاومطالبه نمینمایند و قس علیهذا .

شادروان هرمزدیارنوروزهمتی در "یادکوتاهی ازسرگذشتم " درمورد یزد چنین آورده است . "دریزد آنموقع (۱۳۲۷هجری قمری) خیلی مسلمانان بزرتشتیان اذیت میکردند. ناحق فحش وناسزا بآنها میگفتند وکتکشان میزدند. لباس زرتشتیان بایست نوع مخصوصی باشدکه شناخته شوند. توی بازارجاهائیکه آب پاشیده بودپای لخت نبایست بروند. درب خانه مسلمانان مهم مخصوصا"آخوندها وعلما پای برهنه نبایست آمدوشد کنند، بهرمسلمانیکه میرسیدند بایست بافروتنی سلام کنند. درهرجاکه مسلمانان آنها را میدیدند نبایست سوار باشند. هرگاه برخلاف عمل میکردند مورد آزارواقع میشدند،

توسری و کتک سخت میخوردند. ما که مسافرین زرتشتی که از کرمان آمده بودیم با لباسهای برمان شناخته نمیشدیم. بعلاوه در باغ رستم در خارج شهر وارد شدیم کاری بشهر نداشتیم، مگر یک روز برای اینکه شهر یزد و خانه زرتشتیان و بازار را به بینم خوشبختانه رفتن به داخل شهر و مراجعت کسی متوجه ما نشد، یعنی شناخته نشدیم. بعداً شنیدم که پس از خروج ما از شهر یکنفر ما را شناخته و بدیگران خبر داده بود که دیگر آنها بما دسترسی نداشتند."

در مورد کرمان مینویسد "بیشتر زرتشتیان در رنج و عذاب و مورد شکنجه و آزار بوده‌اند. مسلمین بهانه و ایرادهای بیجا میگیرند و میکوشند با تهدید و جبر مسلمان نمایند." در مورد روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ و دوران آموزگاریش در کرمان مینویسد "در ضمن متوجه میشود که کودکان مدرسه و اصولاً زرتشتیان زیاده از حد مورد تحقیر و آزار مسلمانان هستند بفکر چاره افتاده با نظر انجمن یکنفر از گزمه‌ها (شبگرد) که بفرمان داروغه شبها پاس میداده و روزها بیکار بوده است برسم فراش مدرسه و انجمن استخدام میکند که روزها نگهبان بچه‌های مدرسه باشد که مورد تعقیب و آزار مسلمانان واقع نگردند." شادروان همتی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی از طرف روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ بسمت رئیس اداره تلفون کرمان منصوب و بکرمان وارد و در رتق و فتق اداره که بیسامانی آن از حد گذشته بود مساعی جمیله بخرج داد. مفتخورها شیکه تلفون را یگان میخواستند چون کارشان پیش نرفت بدولت شکایت کردند که "بچه سبب یکنفر گبر زرتشتی را مدیر و همه‌کاره تلفون کرده‌اند در شهری که مسلمانان با کار تلفون و اشیاء تلفون در تماس میباشند و تقاضای عزل او را کردند که جواب منفی شنیدند."

خبرهای گوناگون

ارامنه بویژه ارمنیهای ایران از لحاظ زبان نزدیک بزبان پهلوی و بعضی مراسم آنها بسیار شبیه با ایرانیان باستان و زرتشتیان یزد و کرمان میباشد. از جمله لباس زنان ارمنی در روستاها دستمال سه‌گوشی مانند پنام است که همیشه برلب و چانه دارند، زیرا تنور نان در نزد آنان مقدس است، و حتی به تنور سوگند یاد میکنند. از یک رسم بسیار کهن چنین آموخته‌اند که در موقع پختن نان دهان آنان پوشیده باشد. (نشانی است که آتش ورجاوند از دم و تف آنان آلوده نشود.)

تنها ملتی که بین مسیحیان و نصارا برسر مقابر خود آتش میافروزند و محلی برای آتش و عود دارند، ارامنه میباشند که در ایران متوطن هستند. خورشید در نزد ارامنه مقدس است و شکل خورشید در ساختمانهای کهن آنان در "اچمیادزین" ارمنستان بر سنگ نبشته‌های قدیم منقور و در کلیساها شکل خورشید با طلا و نقره مزین بجواهر گرانبها هنوز باقی است. قسم بخورشید جزو عادات و کارهای معمولی روزانه آنهاست و بدلبر و معشوق که طرف محبت آنان است "خورشید من" خطاب میکنند.

باید در نظر داشت که در اثر چهارصد سال اقامت در ایران و زندگی بین مسلمانان بسیاری از عادات و مراسم ارمنیهای مقیم ایران از روش باستانی ایرانیان دور شده است. اگر بمراسم و عقاید ارامنه مقیم ارمنستان توجه شود آنچه را در زمان قدیم مخصوصاً دوران ساسانیان که ارامنه با ایران تماسهای تلخ و شیرین زیاد داشته‌اند و حفظ کرده‌اند بدیده میآید.

* * * * *

در ۲۴ کیلومتری مغرب اردبیل در استان آذربایجان شرقی، روستائی است بنام آتشگاه که عاق امام هم میگویند. ولی در دفاتر اداره دارائی بنام آتشگاه ثبت است. در این روستا مسجدی است که آتشکده بوده و چشمه آب بسیار بزرگی در وسط آتشکده از زمین میجوشید بظن قوی شاید معبد آناهیته بوده. هنگام تبدیل آتشکده به مسجد چشمه را بیرون میکنند. مردم این روستا و اطراف آن تا چهارصد سال پیش زرتشتی بوده‌اند. بگفته میرمنان اسمعیلی کدخدای روستا، عارفی بنام میرمحمدسمیع بن میرمحمد متوفی بسال ۱۱۳۵ه که مقبره او در همانجا میباشد مردم آن سامان بدست او اسلام آورده‌اند. پیرمرد صدساله‌ای در این روستا سکونت دارد و قباله کهن هزارساله که بر پوست آهو بقلم زرین نوشته شده دارد ولی میگوید پس از مرگ پدرش که کدخدا بوده بدزدی رفته و راست نمیگفت اما مردم آنجا میگویند خود او سند را دارد. اگر نشان بدهد تاریخ آتشگاه روشن میگشت.

* * * * *

بگفته سعدی عباسی از مردم رودبار زیتون، مردم آن حدود نوعی از کشتی که پهن میباشد از پشم سفید گوسفند میبافند و حدود ۷۲ نخ دارد و سه دور بکمر می‌بندند. مردم روستاهای لنگرود و فومن در گیلان نیز چنین کشتی بدور کمر می‌بندند. مردم رودبار زیتون، زرجرد، رشتقون، شنغه، میان بُرد در حومه قزوین، گلین گیه و هرزن واقع بین مرند و جلفا نزدیک مرز شوروی و حدود صد پارچه روستاهای اطراف آن، اموات خود را در مقابر سنگچین میکنند و پس از آن خاک بر آن میریزند و تا سه شب بر آن آتش میافروزند و اگر هوا منقلب باشد چراغ میافروزند.

مردم گَلَن گُیَه، هرزن و اطراف تمام چهارشنبه‌های یکماه پیش از نوروز را جشن میگیرند و آتش میافروزند و در شب جشن نوروز نیز آتش روشن میکنند و بیاد درگذشتگان خود خوراک میپزند و همه مردم بگورستان میروند و در آنجا خوراک بین مردم تقسیم و با هم بخدابیامرزی مردگان میخورند.

زنان مردم رودبار زیتون در حال حیض و دشتان جدا می‌نشینند و پس از وضع حمل تا چهل روز مانند مراغه‌ئیهای رودبار خود را آلوده نمیسازند. مردم محال دیزبار باختری و حسنو در آذربایجان شرقی در بخش شمال تا نزدیکی مرز روسیه و روستاهای آن که زبان ویژه‌ای بنام تاتی دارند آداب و رسوم مردم گُلَن گُیَه و هرزن را که در بالا شرح داده شد پیروی میکنند.

روستاها عبارتند از کرنیکان، چای کندی، ملک آباد، رزین، نیستان، خوی نرو، کلاسور، دمیرچی، مرگز. اما مردم کرنیکان بخصوص وحوالی آن مسلمانند و بیشتر آنها از مسلمانی و آداب آن جز نام چیزی با خود ندارند.

درممسنی و بویراحمد، مردم از یکدیگر میپرسند که از کدام آتش میباشی یعنی از کدام آتش و خاندان هستی. هنگام عروسی مردم دور آتش بزرگ فروزان میرقصند و عروس را سه بار دور اجاق پدر میگردانند و بعد بخانه شوهر میفرستند. مریض خود را دور آتش بزرگ ده میگردانند تا بهبودی یابد. مردم اشکورسفلی، علیا و وسطی در گیلان چون شب عید چراغ روشن میکنند تا یکهفته روشن نگاهداشته نمیگذارند خاموش شود. عروس و داماد را دور چاه آب میگردانند که از آثار گرامی داشت اناهیته ایزد آب است. زرتشتیان نیز یکروز پس از دامادی شوهر را بر سر آب روان یا چاه آب میبرند و نیایش مینمایند.

* * * * *

آنچه در بالا ذکر شد نشانی است که مردم نامبرده با احتمال قوی بیش از چند سده از مسلمانی آنها نگذشته باشد که اینک نیز آتش را گرامی میدارند.

بگفته صاحب کتاب سالاریه، غسان در سنه یکصد هجری با مارت کرمان رسید. زرتشتیان کرمان تا قبل از فرمانفرمائی او کمال قوت را داشتند. بلکه بعضی اوقات بمسلمانان تعدی مینمودند. امیر مزبور بسیاری از آتشکده های آن جماعت را در بلدان و بلوکات کرمان ویران کرد و طایفه مزبوره را از ظلم نمودن بمسلمانان بازداشت و هیچکس از آنها را در قریه جات و بلوکات عاملی نداد تا امارت و حکومتی بر مسلمین نداشته باشند و جمع کثیری از آن قوم را طوعاً یا کرهاً مسلمان کرد و جزیه آنها را علاوه بر سابق نمود.

پس از مرگ عضدالله دیلمی، استاد هرمز یکی از امراء دیلم با مارت کرمان رسید. صمصام الدوله او را امارت داد. پس از مرگ او پسرش ابوعلی با مارت کرمان رسید.

بگفته صاحب کتاب سالاریه، شهرک پسر آذرماهان، شاه کرمان بود. در سال ۲۳ هـ بفرمان یزدگرد بدفاع فارس با اعراب بجنگید و شکست فاحشی خورد، در آنوقت یزدگرد در گواشیر کرمان بود. این خبر که بگوشش رسید در غیاب شهرک دشنام زیاد داد که چرا بایستی با سپاهی صدهزار افزون و خزاین زیاد، از ده هزار اعراب شکست بخورد. فیروز برادر شهرک والی کرمان در آن حال حاضر بود. چون دشنام و ناسزا به برادر شنید برآشفت و گفت ای یزدگرد تو خود را ملک الملوک (شاهنشاه) ایران میدانستی و خزاین و اندوخته چندین ساله پادشاهان عجم نزد تو موجود بود و سپاه همه ممالک محروسه ایران با استعداد در حضور حاضر، کنون نزدیک پنجسال است که سپاه عرب سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز از ولایت ایران تصرف مینمایند و حکام تعیین نموده و جزیه و خراج میگیرند، یکدفعه با لشکر عرب مقابل نشدی بلکه مقابل نیامدی. رستم فرخزاد پسر عمت از سعد وقاص شکست خورد و کشته گردید و بشهر

گریختی. یزدگرد چون قوه جواب نداشت سر بزیر انداخت، همان شب یزدگرد در نهایت تحفت از کرمان بصوب خراسان شتافت.

* * * * *

کوه تاریخی شهریار کوه بنام اسپهبد شهریار باوندی یکی از شاهان دسته یکم از خاندان باوندی در هزارگری جا یادارد. وامروز خاندانی بنام شیار = شهریار از بازماندگان خاندان شهریار نامبرده که نزدیک به ۷۰ خانوار میشوند در دیه های نه پی وفی نسک دهستانهای نرم آب و پشتکوه هزارگری سکنی دارند. تا دوره سادات عمادی مازندران در هزارجریب تا سده هشتم هجری پیرو کیش و آیین وراه و روش نیاکان باستانی بودند و در این سده بدست میرعماد نامبرده مسلمان گشتند.

* * * * *

بابک خرم دین رهبر فرقه خرمدینان و یک ایرانی غیور و وطن پرست در زمان دو تن از خلفای عباسی مامون و معتصم میزیسته. پدرش مرداس روغن فروشی از اهل مداین بود. قیام بابک در ۲۰۱ هـ شروع شد و علیه بیگانگان بویژه اعراب بود. مرکز قیام بابک آذربایجان و باروهای استوار کوههای اطراف آن بود. سالیان دراز سپاه مامون را در نبردهای بسیار شکست و سردارانش را بهلاکت رسانید. چون معتصم بخلافت رسید همه نیروی خویش را برخلاف او اعزام داشت. افشین حیدربن کاوس شاهزاده خراسانی بر سر قوای خلیفه به پیکار بابک رفت، سرانجام کار او پس از کشتار بیش از پانصد هزار سرباز خلیفه با حیله و تزویر افشین ایرانی و خیانت سهل ارمنی از پیروان او که فریفته طلای خلیفه شده بود گرفتار گردید. خلیفه، بابک را در ماه صفر ۲۲۳ هـ با شکنجه بکشت و مرده اش را بدار آویخت. طرفداران بابک بسرخپوش معروف بودند.

* * * * *

فیروز یا ابولؤلؤ یکی از نجیب زادگان پارسی بود که در جنگ ایران و عرب اسیر شده بود عمر بن خطاب خلیفه دوم را که با سیاست خویش ایران را تسخیر نموده با خنجر زهرآلود مضروب نمود. عمر پس از سه روز وفات یافت. پس از کشته شدن عمر، پسرش عبدالله فیروز و دخترش را بجبران خون پدر کشت.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ افغانستان میان سالهای ۱۵۳ – ۱۵۸ هـ یوسف ابرم در هرات ظهور کرد. پس از سازمان لشکر داوطلب بخشهای میمنه و مرغاب و پوشنگ را اشغال کرد. یزید بن مزید که از طرف خلیفه منصور امارت خراسان شمالی را داشت، بدفع یوسف لشکرکشید و با او جنگهای سختی کرد. یوسف در یکی از جنگها اسیر شد و با سردارانش بر اثر انقلابی در بغداد اعدام گردیدند.

* * * * *

ابن خلدون مورخ شهیرعرب مینویسدکه‌اغلب ناشرین علم ودانشا عم ازعلوم دینی وعقلی عجم بودند. سیبویه‌نحوی بزرگ وکسائی ایرانی بودندوابوعلی وزجاج که‌قواعدواصول عربی راوضع کردندنیزایرانی بودند. ابوالعتاهیه‌شاعروپیشوای پرهیزگاران وابن قتیبه‌مورخ وادیب ونویسنده‌بزرگ ایرانی بود. راویان حدیث وعلمای اصول وابوحنیفه‌ایرانی بودندوهیچکس بحفظ علم وجمع‌وتدوین وتالیف‌مانند ایرانیان اهتمام نکرده‌است ومصداق حدیث معروفکه‌میگویدکه‌اگرعلم درپروین‌باشد دست ایرانیان بآن خواهدرسیددرباره‌آنان کاملا"تطبیق شده‌است.

البته‌کسانی که‌ابن خلدون یادکرده‌تاهمان عهدعباسی است ورنه‌درزمانهای بعددانشمندان بزرگی چون،غزالی،فارابی،خواجه‌نصیرالدین توسی،خیام ،بوعلی‌سینا، امام فخررازی،جلال الدین بلخی درعالم اسلام وایران ظهورکردندکه‌همگی ازستارگان قدراول تمدن وفرهنگ ایرانی بشمارمیآیند.

* * * * *

موکل خلیفه‌عباسی مردی بدسرشت بود.زندگی خودرا بالودگان ودلقکان،متملقان، وشراب‌خواران وکنیزگان خوشگل بسرمیبرد. ازسوی دیگرمردی بس بیباک وشقی‌وبیرحم بود. مردم قلمرووزیرباررسنگین ظلم وشقاوت این خلیفه‌جباروعمال نابکارش میلرزیدند. این خلیفه‌دستورداداقلیتهای مذهبی زنارببندندوزنانشان روپوش مخصوص داشته‌باشند وبردرخانه‌های خودنقش شیطان بکشند. آنهاراازسوارشدن براسب وشترمنع‌کردواجازه‌داد فقط برالاغ سوارشوند، آنهم درخارج ازشهربغداد. (آئینه‌حقیقت)

* * * * *

ماهک پورشهرک درزمان خلافت عثمان سومین خلیفه‌اسلام بلندشدوباعبدالله‌عامر جنگ کردودرانجام صلح نمودوبحکومت استخرپاینده‌ماند.

سیستانیها پس ازجنگهای سخت باعبدالرحمن بن سمره‌چون دشمن راتوانادیدندبسال ۲۱ه بدادن جزیه‌تن دردادند.

خاندان استووند دری تاسال ۴۱ه مقاومت کرد.

* * * * *

بگفته‌صاحب تاریخ کرمان، زین العابدین ازبزرگان وروصاحب مکنت بسیار بیست دختراوبسیاری ازجواهرات پدررابرداشته‌باپسرفولادزرتشتی‌عروسی نمود.

حاجی اللهوردی زرتشتی راورمیباشد. وقتیکه‌خانه‌قدیمی راخراب‌کردخزانه‌بزرگی زیرزمین پیداشد. بنابراین مسلمان گشت تاازاوپس نگیرندومسجدوکاروانسراساخت.

* * * * *

بگفته‌صاحب جامع مفیدی جلددوم ،درسال دوم جلوس شاه‌عباس،بیکتاش خان برای تصرف‌یزداقدام نمودوقلعه‌رامحاصره‌کرد. هرگاه‌لشکریان نکبت مآثرا وطلب مواجب وانعام مینمودندبغارت نمودن قصبات وروستاها ومزارع وخانه‌های درویشان ومظلومان اشاره‌مینمود. آنهانیزدرشب بمنازل آن بیچارگان میشتافتندوهرچه‌درخانه‌میافتند ضبط وتصرف‌کرده‌طلب دفاین پنهانی مینمودند. صاحب خانه‌رادرتعذیب وشکنجه‌کشیده آنچه‌میتوانستندوصول مینمودند. بجهت امتداد ایام محاصره‌قحط وتنگی آذوقه‌مردم‌شهر راازپای درآوردوجانی بنانی داده‌میشدبیکتاش خان درسال چهارم جلوس شاه‌عباس کرمان راگرفت وغارت نمود. یعقوب خان فرمانروای فارس با۱۲هزارسرباز به‌یزدحمله کردبیکتاش خان راگرفته‌وکشت وسرش رابکاشان زیرپای اسب شاه‌انداخت .حکم‌کرد سربازان شهروقصبات راتاسه‌روزغارت نمایندوستم فراوان بمردم کردند.

* * * * *

صاحب تاریخ تباهی فارسیان مولفه۱۲۹۵ه مینویسدکه "اولادپادوسپان‌دربخش رستمدار ورویان تبرستان تاسال ۸۸۱ه حکومت داشته‌اند. چندتن ازایشان ازآئین قدیم بملت تازی گرویده‌بودندوگاهی بواسطه‌حکام بنی‌عباس ودیگران ضعیف‌میشدندولی سلسله‌بزرگ ایشان منقرض نمیگشت ."

"شاپوربن شهریاربن غارن بن شروین پدرشاهان باونداست وفرزندانش بنام غارنوندان تاسال ۶۱۶ه‌درتبرستان برسرفرمانروائی بودند."

"طبقه‌دوم غارنوندان هشت نفربودندومدت فرمانروائیشان ۱۴۰سال است که‌بعداز استیصال آل زیارو آل قابوس دیگرباراستقلال یافته‌بعضی ازایشان بردین قدیم بوده‌وبرخی بکیش تازی گرویدندولی همان اسامی پادشاهان فارسی داشته‌اند. اول این طبقه‌شهریار بن غارن است وادرزمان سلطان محمدوسلطان سنجربن ملکشاه‌سلجوقی بوده‌وبا ایشان مخالفت کرده‌وباسنقربخاری مصاف‌داده‌وراباشکست وپس سلطان محمدکس باستمالت براو فرستاد. شهریارنیزپسرخودبملازمت سلطان روانه‌کرد.... شمس‌الملوک رستم بن اردشیر آخرین شاه‌این گروه‌میباشدودرسال ۸۰۶ه کشته‌شد."

"مامون خلیفه‌عباسی مازیاررابخواست ووعده‌ملک وجاه‌داد. مازیاربقبول دین اسلام تن دردادوبمولامیرالمومنین ملقب گشت. مامون حکمرانی تبرستان رابمازیار داد. چون به‌تبرستان آمدمردم بسیاربراوگردشدند. ازمسلمانی برگشت وپی‌سپردین قدیم زرتشتی شدومساجدراخراب کرد. عبدالله‌طاهرحاکم خراسان،شکایتهاازظلم ماهیارنوشت که هنوزبرکیش قدیم خودباقی است وسرعصیان وطغیان ومخالفت دارد. "مازیارسرداری دلیرو جانبازویکدنده‌بود. تعصبات ملی تمام وجودش رافراگرفته‌وپای بندبستن ومراسم وعادات وآداب ایران باستان بود. غارن پهلوکه‌خاندان غارنوندی منسوب باوست یکی ازهفت

خاندان بزرگ ایران و مازیار از فرزندان او حاضر نمیشد مالیات سرزمین تبرستان را بدست خاندان طاهر بسپارد که منفور ایرانیان بودند. خاندان طاهر برای پایداری فرمانروائی خویش در خراسان خود را غلام و زرخرید خلیفه بغداد ساخته بودند. بنابراین ایرانیان آنها را با نظر انزجار و خطر مینگریستند. مازیار بر اثر خیانت برادرش کهیار بدست سپاه عبدالله طاهر اسیر شد و در مجلس باده نوشی اتحاد خود را با افشین و بابک فاش کرد. مازیار بدستور خلیفه وقت معتصم در سال ۲۲۵ه قطعه قطعه گردید.

"بجز از فرمانروائی خاندان زرتشتی که در بالا ذکر شد بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان تا زمان نادرشاه افشار هنوز از فارسیان عمال و حکام مامور میشد و این قوم را حرمت و عزتی تمام بود (که محل تردید است) حکام لارستان از اولاد ایرج بن گرگین میلاد بوده یکی از آبای آنان در عهد خلافت عمر بن عبدالعزیز مسلمان شده. حکام ولایت هرمز فارسی نژاد بوده اند. حکام سند و ملتان نسب خود را بجمشید میرسانند و جام را با اول اسم خود پیوست میکردند. هنوز ایلی در سند هست که بجام مشهورند و شهری در کتیاوار به جام نگر."

"شاهان اسلام در هرگوشه و کنار به تباهی زرتشتیان و کتب مذهبی ایشان میپرداختند. حکیمی در زمان معاویه از خلیفه اجازت خواست برخی از نامه‌های علمی و عملی در قواعد قیام دولت و سلطنت و سیاست از کتابخانه پارسیان در نینوا از پهلوی بعربی ترجمه کند. معاویه امر کرد تا آن کتابخانه را آتش زدند و سوزاندند که ورقی از آن بیرون نیامد. پادشاهی از اهل اسلام کتابخانه بزرگ هرات را بسوزانید."

"پارسیان را در هرات پرستشگاها بود یکی از آنها پهلوی مسجدی واقع بوده. مسلمانان آنجا شبی اتفاق نموده ساکنان آتشکده را بکشتند و آنرا بمسجد وصل نمودند. زرتشتیان آنجا بفرمانروای خراسان که حکومت هرات هم با او بود شکایت کردند. فرمانروا برای بازجوئی جمعی از علما و قضات آن شهر را بخواست و از گذشته بازپرسید. آن جماعت که خود باعث این ظلم بودند بر کذب عرض پارسیان بقرآن سوگند یاد کردند که پرستشگاه پارسیان نبوده و پس از سوگند ادعای خسارت کردند که چون بر مسلمانان بهتان زده اند قتل ایشان واجب است. فرمانروا بدان موجب حکم کرد که در هرات این قوم را عرصه دمار و هلاک سازند و چنان نیز کردند و هرجا آتشکده پارسیان بود بستدند و مسجد کردند و کتابخانها بسوختند که از هزاران یکی از آثاری بجاست."

"منجمله در داراب فارس عبادتخانه بزرگی در میان کوه از سنگ بریده و سر آن را از روی کوه نمایان کرده گنبدی زراندود بر آن ساخته بودند که بزرین گنبد مشهور بوده. در آغاز استیلای اعراب آن عبادتگاه را مسجد ساخته سنه ۵۸ بخط کوفی بر آن تاریخ نهادند. بمرور ایام ویران گشته و چنان خراب است که درندگان در آن مکان دارند. در سروستان

فارس عبادتخانه عالی بوده که تازیان آن را بمسجد تبدیل کردند و طی روزگاران منهدم گشته اینک بچارطاق مشهور و از آن آثاری بجاست. در کرمان در دهنه کوهی پرستشگاه بزرگی بوده موسوم بگنبد جبل که بمسجد تبدیل شده اینک آثارش در جزء قبرستان کرمان باقیست."

باز بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان "در زمان سلطنت نادرشاه افشار هنوز ۱۲هزار تن از زرتشتیان در جزو سپاه نادر سرباز و سواره نظام بودند. با وجود این همه حوادث در زمان کریمخان زند قریب ده هزار خانوار در تمام ایران بودند. چون دایم مسلمانان در صدد ذلت و پریشانی ایشان بودند در زمان سلطنت آقا محمدخان قاجار هم بسیاری را قتل کردند و برخی را اسیر به آذربایجان بردند که پیران ایشان را هنوز بیاد داشت. چنان شد که در زمان فتحعلیشاه شماره زرتشتیان به شش هزار خانوار رسید و جزیه سری ایشان دویست تومان بود. بمرور ایام دیوانیان و حکام حق الحکومه و رسومات و غیره بر آن افزوده ۱۲۵۵ تومان مقرر داشته بودند و آن را هم یک بر دو و سه اضافه کرده به تشدد تمام وصول مینمودند که بدین واسطه روز بروز ضعف و پریشانی زرتشتیان بحد انتها رسید و نتوانستند زیر بار گران جزیه برآیند اکثری بهندوستان فراری شدند و برخی از کیش قدیم دست کشیدند، تا آنکه در سال ۱۲۲۴ نفوس زرتشتیان ایران به ۶۹۰۰ نفر رسید. تهران ۲۰۰ یزد ۵۴۵۰ کرمان ۱۲۰۰ شیراز و بوشهر ۴۰ کاشان ۱۰ نفر."

* * * * *

زرتشتیان ایران در نامه خویش بسالنامه آذر روز و بهمن ماه قدیم سال ۹۹۶ی آمار زرتشتیان را چنین مینویسند: یزد ۳۰۰۰ خانوار، کرمان و خراسانیان ساکن کرمان ۴۲۰۰ خانوار، بهدینان خراسان ۱۷۰۰ خانوار، قزوین ۳۰۰ خانوار. آمار شرفاباد و ترکاباد را ۲۴۰۰ خانوار میدهد و با یزد حساب ننموده است.

لیکن باید دانست زرتشتیان آن دوره بواسطه عدم تماس با زرتشتیانی که در بخشهای دیگر کشور میزیستند بیخبر بوده چنانکه تا سال ۸۴۷ یزدگردی از وجود زرتشتیان در هند نیز بی اطلاع بودند. پژوهشهائی که اینجانب در سالهای اخیر با کمک مالی ارباب فریدون رستم فلفلی موسس کارخانه سپنتا در تهران بعمل آورده ام زرتشتیان بیشماری در اطراف بلوچستان زندگی میکرده اند. گروهی در تمیندان بین زاهدان و خاش بودند که ۷۰ سال پیش با ضرب خار سخت موسوم بخارگولک بحکم خان بلوچ پدر مجید نام راوی خبر بنگارنده اسلام میآورند که اینک بخارگولکی مشهورند. مردم کوشه در همان حوالی هم زرتشتی بوده که اخیرا اسلام آورده اند. درخت سرو کهنسالی نزدیک آبادی اینهاست که مراسم نذرونیاز بجا میآورند. هنوز در اطراف کوه تفتان زرتشتیان پنهانی وجود دارند که از ترس جان ظاهرا مسلمان هستند. در بخش کوهستانی بشاکرد در جاسک کمتر از صد سال پیش زرتشتی وجود داشته است. طایفه شاهوردیخان

واللهوردیخان حدودهفتاد سال پیش زرتشتی بودندکه اینک اسلام آورده اند. چنانکه دربخش کشتا رآوردیم ساکنان روستای مال سیدآل معروف بقتلگاه درجنوب برازجان وچندروستای آن حدودزرتشتی بوده اندکه درزمان ناصرالدینشاه قاجار با کشتار وقتل وتهدیداسلام پذیرفته اند. بگفته گشتاسب خسروگشتاسب درهرموده بیست فرسخی بندر عباس بتعدادی سیاه چادربرخورده که زرتشتی بوده وخودرا نهان میداشته اندچون از زرتشتی بودن او آگاه میشوندشارگردیده درپذیراشیش میکوشند. دربخشهای فارس مردم زرقان نزدیک تخت جمشیدوبوانات در۲۵۰ سال پیش زرتشتی بوده اند.زرتشتیان بوانات ناث به یزدمهاجرت میکنند. زرتشتیان کن دردامنه البرزکه اینک بتهران وصل شده در۲۵۰ سال پیش به یزدمهاجرت مینمایندوبعضی نیزاسلام میآورندآنچه دربالا نوشته شد طبق مدارکی است که بدست آمده وبظن قوی درنقاط دیگرنیززرتشتیان وجودداشته اندکـــه بواسطه عدم تماس وبیگانگی بتدریـــج دراسلام مستحیل گشته اند.

درشمال افغانستان عروس ودامادرامانندزرتشتیان ایران، پس ازآنکه سه بار دورآتش فروزان میگردانند. بحجله میفرستند. اما درجنوب افغانستان عروس بمجرد ورودبخانه شوهرنخست میرودپیش آتش خانه یااجاق خانه وکرنش میکند. اهالی افغانستان ن عموما"درنیمه ماه شعبان که بشب برات مشهوراست بیاددرگذشتگان همانندزرتشتیان که درشب آخرپنجه وه پیش ازبرآمدن آفتاب بیاددرگذشتگان پشت بام آتش میافروزندآتش افروزی بزرگ درمنطقه خوددارند.

* * * * *

سوگندبچراغ وتش یاآتش درهمه نقاط ایران بخصوص بین کوچیها (عشایر) معمول است. مردم فرمانداری بنادر بسوزچراغ سلمان سوگندیادمیکنند. بین مردم روستا نشین خراسان مثالی است که هروقت بیپول میشوی یاراه گم میکنی یاگرسنه میشوی بنشیـــن وآتش روشن کن ودعا بنما. این مثال باقیمانده عادت رفتن بآتشکده برای رازونیاز ی با اهورامزدا ودرخواست رفع مشکلات میباشد. پس ازغروب انتقال آتش ازاجاق خانه ا بخانه دیگرممنوع است وآن رانامیمون میدانند. پیشه وری بین ایلات ننگین است و آن مخصوص طبقه پست آنهاست. کارهای آهنگری ،نجاری،سلمانی ونوازندگیراامـور پست میدانند. سه طبقه دیگربین ایلات عبارتست ازکلانتران ،کدخدایان ورعایا ،این طبقات با طبقه پست باهم ازدواج واختلاط ندارند. زنهای ایل قشقائی بسیارمتنفذ ودرکارهای ایلی دخالت مینمایند. روضه خوانها ،تعزیه گردانها وآخوندها درمیان ایلات موفقیت ندارند،

درشصت سال پیش بالای منارمسجدجامع شوش شب جمعه آتش میافروختندکه مردم دهات اطراف بدانندکه روزبعدروزجمعه است.

* * * * *

درقحطي که درسال ۱۲۸۸ه درایران اتفاق افتادقریب ده هزارتومان وجه از پارسیان وزرتشتیان ایرانی ساکن هندبتوسط سفارت انگلیس بزرتشتیان ایران رسانیدندکه ازآن قحطی نصف خلق ایران نابودوهلاک شدند. گروه زرتشتیان چندان صدمه وتنگی نکشیدند.

* * * * *

اعتمادالسلطنه صاحب مرآت البلدان مینویسدکه درنزدیکی آمل بنائیســت مخروبه که سه برج آن باقیمانده معروفست آتشکده بوده است.

* * * * *

پدشخوارگریا غارنکوه رامورخان اسلامی وتبرستانی جبال ابن قارن وفرمانروایان آن راملوک الجبال نامیده اند. کتاب حدودالعالم مولفه ۳۷۲ه درا ینموردگوید" کوه قارن ناحیتی است که مراورا ده هزاروچیزی دیه است ومردمان وی همه گبرگانند."

* * * * *

فیروزکوه یکی ازبخشهای کوهستانی تبرستان قدیمی است. خرابی ومصایب بسیار بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس ازاسلام " درطی کشمکشهای متوالی برفیروزکوه و مردمش واردآمده است. چنانکه بسال ۵۶۴ه مدت چهل روزمیدان جنگ علاء الدوله با اسپهبد حسن یکم باوندوغیره بود. بسال ۵۹۴ ه بدست سلطان تکش افتادودر۶۱۹ ه رکن الدوله پسرش بدست سپاهیان چنگیزی اسیروباهمه بستگان کشته شد. ودر۷۶۶ه بتصرف میرقوام الدین مرعشی آملی آمدوبازمانده گنجینه پادشاهان ساسانی وباوندی بتاراج رفت. درسال ۷۹۴ ه اسکندرشیخی چلاوی بفرمان امیرتیمورفیروزکوه رابا کشتاربیشماربگشود. درسال ۸۰۷ه امیرتیموربسرکوبی اسکندرشیخی بفیروزکوه آمدوآنجا را با قتل وغارت بیپایان بدست گرفت. بسال ۹۰۹ه شاه اسمعیل یکم صفوی با وضعی دلخراش فیروزکوه را مسخرکردوهمه متوطنان وساکنان آنجا راکه طرفدارپادشاه سابق بودندبکشت وبرهیچکس ابقانکرد. ازآنچه گذشت میتوان استنباط نمودکه این شهرکه ساکنین آن بواسطه موقعیت کوهستانی زرتشتی بوده اندچگونه راه نیستی را پیموده اند.

* * * * *

بسیاری ازسنتها وآداب زرتشتیان بین کوچیها یاعشایرفارس باقیمانده است چنانکه دراوستا بدارندگان فرزندان بسیاربویژه پسردرودمیفرستد، بین کوچیها نیزداشتن پسر بسیارمهم است که اجاق خانوادگی رانگهداری کند. حفظ اجاق خانوادگی ولزوم وارث برای پیکاربرضددروغ درآیین مزدیستا اهمیت بسزائی دارد چنانکه اگرشخص درگذشته بی اولاد باشدبامدادچهارم مرگ او پسری را بفرزندخواندگی او ازمیان خویشان انتخاب و پلگذار مینمایند. درمیان کوچیها خانواده هائیکه یک پسردارندوراوزوددامادمینمایند

که مبادا دنیا را بزودی بدرود گوید و فرزندی از او برای نگهداری اجاق باقی نماند. افراد کوچیها با اجاق یا آتش خانه و خانواده عقیده راسخی دارند و در خاموش نشدن و روشن بودنش میکوشند و آنرا منبع آثار و صاحب قدرت میپندارند. برخی از خانواده‌ها صاحب اجاق پرفروغ و قوی میباشند. خیانت و بدسلوکی نسبت بچنین خانواده‌ها خطرناک میشمارند. سالیانی درازی در پیش چوپانی اربابش را ترک و بدون جلب رضای او بجای دیگر بچوپانی مشغول میشود. پس از چندی فرزندش بیمار شده میمیرد. چوپان مرگ فرزندرا علامت خشم اجاق خانواده ارباب سابق پنداشته، گریه‌کنان و پوزش‌خواهان نزد ارباب قدیمی میشتابد و چندین مرتبه اجاق او را بوسه میدهد و کرنش میکند و تقاضا مینماید که دیگر مورد خشم آن واقع نشود و فرزندان دیگرش را بخطر دچار نکند. قسم باجاقها و کانونی که در آن آتش افروخته باشد معمول است و این قسمها باقتضای ایمانی که بآن دارند، میتواند مدعی یا منکر را قانع نماید. اجاق مردی را که فرزند نداشته باشد کور یعنی خاموش میدانند و بحال او تأسف میخورند. فقط پسر است که میتواند اجاق پدر را روشن نگاهدارد. مردی را که پسر نداشته باشد بفرض داشتن چندین دختر بدبخت و سیه روزگار میدانند. در عروسیها هنگامیکه عروس میخواهد خانه پدر را ترک نماید، سجده کنان سه مرتبه اجاق خانوادگی را میبوسد و پیرامون آن طواف میکند. اجاق یا آتش خانه همان آتش دادگاه است که یکی از سه آتشکده‌های زرتشتیان بدان نام منسوب است و گرامیداشت آن بین کوچیها بازمانده گرامیداشت آتش دادگاه میباشد. بهمن بیگی خان ایل قشقائی به بنده تعریف کرد که آتش خانوادگی آنها طی مدت سیصدسال گذشته حتی در سفر و حضر همیشه روشن نگاهداشته شده است. رقص در میان کوچی‌ها در میدانی صورت میگیرد که برجی از سنگهای سفید ساخته شده و بربالای آن آتش میافروزند و میرقصند. ازدواج با دختر کم سن بین افراد ایل قشقائی برخلاف ایل بویراحمد و ممسنی بسیار مذموم و ناپسندیده است و داشتن بیش از یک زن نیز ننگ میدانند.

* * * * *

مردم بشاکرد در بلوچستان بر روی قبر درگذشتگان خویش دیوار گرد بقدر یک متر بلند میسازند که یادگاری از دخمه میباشد و پس از دفن جنازه سنگریزه جمع میکنند و نزدیک روستای خویش بنام درگذشته خویش برروی هم انباشته میکنند چنانکه زرتشتیان در یزد نزدیک دخمه مینمودند. بگفته آقای نژند مردم کرمان در منزل خویش در محلی که میت گذاشته بوده چراغ یا شمع روشن میکنند، چنانکه زرتشتیان مینمایند.

* * * * *

ارک بم بگفته صاحب حدود العالم که مولفه سده چهارم هجری است در دو هزار سال پیش بنا شده است و در طی این مدت چندبار تعمیر گردیده، در ارک یک آتشکده بهرام وجود داشته که بمسجد تبدیل گردیده و طاق آتش را چراغدان علی قرار داده‌اند. قریب سیصد

قدم دورتر یک آتشگاه که باحتمال قوی آتش آدریان باشد موجود است و یک آتشگاه دیگر در آنجاست که شاید آتش دادگاه باشد.

* * * * *

طایفه منگل و طایفه جاجی در جنوب کابل، در یکصد و پنجاه سال پیش با تهدید بقتل و ستم و ضرب باجبار اسلام آورده‌اند.

* * * * *

بگفته همتی صاحب یادکوتاهی از سرگذشتم "تجارتخانه جهانیان در رفسنجان که رئیس آن شادروان پرویز جهانیان بود در رفسنجان یک تیمچه تجارتی ساخته بود که دارای حمام و بالاخانه‌ها جای تابستانی مسافر و همه چیز بود و زرتشتیانی که باین شهر وارد میشدند و جای سکونت نداشتند، حیران نمانند و مجاناً در تیمچه ساکن شوند. برای ورود و توقف زرتشتیان بلامانع بود."

* * * * *

یک دخمه کهنه قدیمی در بلوک انار بخش کرمان میباشد. کوه بهشت دوزخ نزدیک سلطان آباد کرمان است دوره‌اش دو فرسنگ و نیم میشود و ارتفاع آن ۲۵۰ متر. علامت دخمه در این کوه بسیار است و عمارتی که ارتفاع ۱۵ متر است در این کوه میباشد که از ساروج و سنگ ساخته‌اند و از قراین ظاهر است که بنای این عمارت قبل از بعثت حضرت رسالت بوده است.

در نزدیکی روستای کریم آباد از بلوک سیرجان کوهی میباشد که دویست متر ارتفاع دارد و در قدیم دخمه بوده. شاه شجاع آنرا قلعه ساخت و موسوم بقلعه سنگ است اکنون معمور نمیباشد.

جوزم معرب گوزم میباشد بفتح گاف از قریه شهر بابک در نزدیکی آن دخمه‌ای بربالای کوهی است که ارتفاع آن تخمین سی ذرع میشود. (نقل از تاریخ کرمان خطی مولفه ۱۲۸۶)

* * * * *

سدره وکشتی و دخمه وقربانی وپنچایت یزد

پنچایت یزد جلسه آسمان روز و فروردین ماه قدیم ۱۲۲۴ ای: در این جلسه موبدان موبد دستور نامدار دستور کیخسرو متعهد شد که موبدان سدره بپوشند و در حضور حضرات موبدان قرار بر این شد که هرکس سدره نداشته باشد، او را در آتش ورهرام و گهنبارها راه ندهند و اینکه هرگاه چهار نفر گواهی دهند که موبدی را دیده‌اند که سدره ندارد، برشنوم (نشوه ،نه شبه) او باطل است و باید دوباره مراسم برشنوم را برگزار کند تا آنکه بتواند موبدی کند و آنکه بینوا باشد و توانائی تهیه سدره را ندارد، مانکجی صاحب سدره برایگان بآنها خواهد داد

مانکجی درجلسه ورهرام و شهریورماه اظهار داشت تاکنون به بهدینان سدره داده میشد، اینک بصلاح جماعت است که سدره بموبدان نیز داده شود. سپس درمورد قربانی و بره نکشتن اندرز داد که قربانی بموجب فرمان دین وخدا روا نباشد و درجشن مهرایزد قربانی نکنند.

پنچایت یزد درنامه خود بسال مه دیبادرو آذرماه ۱۲۲۴ی با انجمن اکابر صاحبان پارسی هند درمورد دخمه مینویسند که در ورهرام و آبان ماه مراسم طلسم دخمه یعنی تقدیس آن برکوه نریمان برگزار شده و گروهی بسیاری از مردم درمراسم جشن و آفرینگان خوانی شرکت داشتند و بهدینان یزد متقبل شده اند که ۲۰۶ تومان بابت هزینه دخمه بپردازند.

درجلسه ورهرام و آذرماه مانکجی اظهار داشت پانصد عدد سدره از دهش مهربانجی پانده برای بینوایان کرمان فرستاده شود. قرار شد بهدینان مبلغ بیست هزار روپیه تا حد امکان برای هزینه رفع جزیه بپردازند. درجلسه ورهرام و دیماه ۱۲۲۴ بموبدان دستور داده شد هر بهدینی که سدره و کشتی نداشته باشد، کار دینی درمنزل آنها انجام ندهند و بموبدی که انجام نمیدهد پنج قران انعام داده میشود. هر بهدینی که بی سدره و کشتی پیش دستوران مدار برود با او همکلام نخواهد شد. مانکجی اظهار داشت یکهزار سدره از بمبئی رسیده هرکس میل دارد هرسدره به نیم قران بخرد و پول فروش آن باز به بمبئی فرستاده میشود تا سدره های دیگر بفرستند. متاسفانه بسیاری از هموندان اجتماع امروزی مراسم دینی خود را خرافات شمرده پوشیدن سدره و کشتی را ترک نموده اند. از ذکر این خبر و احساسات دین پروری موبدان موبد یزد دستوران مدار دستور کیخسرو باید ستایش کرد که پیشنهاد پنچایت یزد در جلسه آبان و آبانماه ۱۲۲۵ی درتعیین حقوق برای او در پرستاری آتش ورهرام را قبول نمیکند و جواب میدهد هرکس هرچه دلش بخواهد برای نیاز به آتش ورهرام بپردازد می پذیرد نه بعنوان مواجب.

چون تیمسار سرتیپ دکتر جهانگیر اشیدری درکتاب تاریخ پهلوی و زرتشتیان در صفحات ۲۸۸ – ۲۵۵ درمورد پنچایت یزد و کرمان و انجمنهای یزد و کرمان و شیراز و تهران صحبت داشته اند، از ذکر آن خودداری میشود.

* * * * * *

درحدود ۲۸۰تا۳۰۰ سال پیش خدابخش جاماسب بختیاری ساکن بوانات فارس با گروه زرتشتیان آنجا به یزد مهاجرت مینمایند. خدابخش که نام او بر بادیه مسین نوشته شده باشنده تفت میگردد.

دربمهر احمدآباد که در چهار کیلومتری اردکان یزد واقع است حدود ۶۰ سال پیش ویران میگردد. یکی از اهل اسلام آنرا تصرف و ساختمانی برای اقامت خویش در آنجا بنا مینماید.

دکتر رکن الدین همایون فرخ در اثر خویش کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران صورتی از کتابخانه ها داده است و ما در اینجا صورت کتابخانه های زرتشتی یا زرتشتی زادگان مسلمان از آنجا اقتباس مینمائیم.

" کتابخانه ابونصر شاپور ابن اردشیر: یاقوت حموی در معجم الادباء، ثعالبی در یتیمة الدهر، ابن اثیر در کامل و ابن خلکان در طبقات الادباء از کتابخانه بنام معروف ابونصر شاپور بن اردشیر یاد کرده اند. ابونصر شاپور بن اردشیر کتابخانه اش را وقف عام کرده بوده است. (این هم یکی از افتخارات ایرانیان است که از قدیمترین دوران دست بایجاد کتابخانه های عمومی برای بالابردن سطح معلومات و اطلاعات هم میهنان خود زده اند.) در کتابخانه ابونصر شاپور همه مردم توانسته اند از نفایس و ذخایر ادبی و علمی گرانقدر آن برایگان استفاده کنند. از اختصاصات کتابخانه عمومی ابونصر شاپور بن اردشیر که آنرا بسیار ممتاز میداشته است وجود نسخ خطی متعدد در علوم مختلف بخط مصنفان و مولفان آن بوده است.

" بهانه و دست آویز ستیزه گریها و مبارزه مسلمانان با زندیگی (زندیقی) و باصطلاح جهاد و مجاهده با بت پرستی و خلاف آیین و دین بود. در لفافه این شعار مردم فریب آنچه کتاب و نوشته گرانقدر ایرانی بود بدست فنا و نابودی سپردند که برخی از این رفتارشان ضرب المثل شد. خیذر پور کاوس افشین اشروسنه را که از ایرانیان میهن پرست و از دلیران بنام بود، باتهام اینکه در خانه اش کتابی از خداینامه داشته است آنرا دفتر گبرگان خواندند و باین تهمت ناصواب او را کشتند. وجسدش را نیز سوزاندند و آب دجله دادند. حکیم مختاری غزنوی در قصاید غرایش چندبار بدفتر افشین اشاره کرده است.

" خداینامه افشین جلدش با گوهرهای بسیار گرانبها ترصیع یافته بوده است، دانشوران و سخن گستران ایران از دوران هخامنشیان و سپس اشکانیان و پس از آن ساسانیان برای احیای غرور ملی و اینکه هم میهنان بدانند وارث چه هنرها بوده و چه قهرمانیها در عرصه پهناورگیتی کرده اند بپرداختن و ساختن داستانهای ملی و قهرمانی دست یازیده بودند و اینگونه دفترها را دودمان ایرانی بسیار گرامی و عزیز میداشتند و آنرا کارنامه ایران میخواندند و برای بزرگداشت این کتابها برگهایش را زراندود میکردند و هنر تذهیب از این هنگام بوجود آمد و سپس در جهان رواج یافت و جلد اینگونه کتابها را نیز با گوهرها میآراستند تا با ارزش مادی، ارزش معنوی آنرا به همگان بنمایانند."

کتابخانه رستم بن شهریار در ری: "شهنشاه غازی رستم بن علی بن شهریار در ری کتابخانه ای عظیم برپا داشت، بطوریکه ابن اسفندیار از دانشمندان تبرستان در تاریخ بنام خود متذکر است، پس از اینکه رستم بن اردشیر باوندی در تبرستان کشته

شد، او به ری گریخت و مدتها در کتابخانه رستم بن شهریار، از کتابهای آن بهره مند گردید. از جمله در این کتابخانه عالیقدر بنسخه تاریخ تبرستان تالیف ابوالحسن بن محمد یزدادی که بتازی بوده است دست یافته و آنرا بفارسی ترجمه کرده، اساس کار خود در تالیف تاریخ تبرستان قرار داده است. این کتابخانه نفیس تا هجوم مغول برپا و وجود داشته است. عبدالجلیل قزوینی مولف کتاب النقض نیز متذکر کتابخانه غازی رستم بن علی شهریار شده و نوشته است که نسخه اصل کتاب تنزیه را در سال ۵۳۳ هـ بکتابخانه شهنشاه برده اند."

کتابخانه مسجد عتیق اصفهان: "مسجد عتیق اصفهان سابقه تاریخی کهنی دارد و پیش از دوره اسلامی آتشکده بوده و سپس مانند مسجد یا صوفیه بمسجد مبدل شده و در زمان دیلمیها و سلجوقیان و ایلکانیان و مظفریها وحتی زمان اشرف افغان بارها تعمیر شده و بر وسعت شبستانهای آن افزوده گردیده تا جائیکه امروز بصورت یک مجموعه نفیس از هنر معماری ایران از دوران قبل از اسلام تا زمان حاضر در آمده است. چون این مسجد پیوسته مورد توجه و نظر پادشاهان و وزیران ایران بوده است مدرسه نیز داشته که دارای کتابخانه‌ای بزرگ و قابل توجه و مورد مراجعه دانشمندان و طالبعلمان بوده."

کتابخانه فخرالدوله دیلمی: "شاهنشاهان دیلمی که از ایرانیان اصیل و پرچم داران احیای سنتهای دیرین ایران و یکی از پاسداران زبان و فرهنگ آن بوده، هر یک بسهم خود در حدود فرمانروائی خویش بنشر ادب و زبان فارسی کوشش و مجاهدتی چشمگیر داشته اند. کتابخانهائیکه این دودمان ایراندوست بنیاد نهادند گنجینه شایگانی بوده است. فخرالدوله دیلمی که خود مردی دانشمند و سخن شناس بوده نویسندگان و دانشمندان را بنوشتن کتابها مشوق بوده و آثاری بسیار در ادب و دانش بنام او تالیف و تصنیف یافته است."

"پس از آنکه ایرانیان مقهور عربها گردیدند تلاش و کوشش سپاهیان عرب بدور محور انهدام آثار استقلال و ملیت ایرانیان دور میزد. زبان رسمی و دیوانی تازی بود و حکام و فرمانروایان و دیوانیان را از سران عرب برمیگزیدند تا مراجعان و مردم کشور ناچار باشند بزبان دیوانیان که عربی بود گفتگو کنند و آن را برای رفع نیاز بپذیرند. برای محو مظاهر ملی ایران با شدت و سختگیری بیش از حد تصور مبارزه میشد. ایرانیان با دور اندیشی و خردمندی توانستند راه چاره بیابند و با وضع و اختراع خطی که از خط زدبیره (یا واسف دبیره) ریشه میگرفت خط فارسی را بوجود آورند و برای ثبوت آن نخست بنوشتن قرآن با آن خط پرداختند تا راه هرگونه تهمت و حمله و تجاوز را بخط نوبنیاد خود مسدود سازند. این خط نوساخته را خط فارسی خواندند و عربها نیز آنرا بهمین نام یاد کرده اند. ابن ندیم نیز باین حقیقت معترف است و میگوید ایرانیان قرآن را بخط فارسی می‌نوشتند و میخواندند. این خط در اواسط قرن اول هجری بوجود آمده و قرائن و امارات برصحت

این نظر اینکه بهافرید (به آفرید) فرزند ماه فروردین پیش از سال ۱۳۲ هـ یعنی قبل از خلافت بنی عباس در نیشاپور و اطراف آن آئینی تازه بنیاد نهاد. کیش او از تلفیق آیین مانی با دین بهی سرچشمه میگرفت و چنانکه مورخان عرب ثبت کرده اند. هفت نماز آورده بود که بزبان فارسی بود و برای این هفت نماز کتابی بزبان فارسی با خط فارسی نوشته بود که پیروانش آن را میخوانده اند."

کتابخانه خاندان نوبختی: "همچنانکه برمکیان از بزرگان و خدمتگزاران معبد نوبهار بوده اند، نوبخت نیز از بازماندگان دودمان مغان فارس بود و از دانش مغان بهره کافی و وافی داشت و با اینکه فارس، خوزستان، ری و خراسان بتصرف عرب و نفوذ اسلام درآمد، با اینهمه نوبخت مغ همچنان سرپرستی مغان را بعهده داشت و آنان را رهبری و هدایت میکرد. در برابر فشارهای حکام و فرمانروایان عرب با سرسختی ایستادگی مینمود و میکوشید که آیین بهی را در سرزمین فارس زنده نگهدارد. نوبخت را بجرم تبلیغ و نشر افکار و آیین مغی (مجوسی) دستگیر و بزندان افکندند. نوبخت چنانکه در آثار بازمانده از نویسندگان عرب مستفاد است، از دانش مغان آگاه بوده و در نجوم و ستاره شناسی که یکی از دانشهای خاص ایشان بوده است اطلاعات وسیع و غنی داشته، کتابی نیز از نجوم از وی یاد میکنند که نخست بزبان پهلوی نوشته سپس آن را بعربی ترجمه کرده است."

"ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی در تاریخ بغداد متذکر است که قبل از سال ۱۳۶ هـ نوبخت مجوس در اهواز محبوس بوده است و بنقل از تاریخ بغداد چنین روایت شده است که اسمعیل بن علی نوبختی برای ابن قاسم کوکبی از شاگردان خود این روایت کرده که جدم نوبخت در آغاز آیین مجوسی داشت و در دانش ستاره شناسی سرآمد دیگران بود. آنگاه که در اهواز زندانی بود روزی ابوجعفر منصور را میبیند که بزندان آمده بوده. نوبخت گفته است که ابوجعفر منصور را مردی با درایت و زیبا روی دیدم او چهره‌ای دلفریب و نیکو داشت."

"منصور نخستین خلیفه عباسی است که در میان خلفای اسلامی بستاره شناسی و احکام نجوم عقیده مند بود و منجمان و ستاره شناسان را گرامی میداشت، نظرات و اشارات ایشان را بکار میبست. نوبخت را که آیین زرتشتی داشت بقبول اسلام وا داشت و در دستگاه خود بکار گماشت. نوبخت و پسرش ابوسهل از منجمان مخصوص و مورد نظر منصور خلیفه بودند بطوریکه خطیب بغدادی، آثار الباقیه و آثار البلاد متذکرند منصور در ساختن شهر بغداد سال ۱۴۴ هـ ساعتی آغاز بساختمان آن کرد که نوبخت آن ساعت را براساس احکام نجومی اختیار کرده بود."

"ابوسهل و نوبخت از مترجمان کتب پهلوی بعربی بوده اند و از این نکته توان دانست که نوبخت وارث کتابخانه بزرگی از کتابهای فرس قدیم و پهلوی بوده است و بد اختیار

دا شتن آنچنا ن کتا بخا نه‌ای نه‌تنها وسیله‌نقل آن آثا ررا بزبا ن عربی دردست دا شته بلکه‌توا نسته‌ا ست بفرزندش نیزخوا ندن ونوشتن خطوط پهلوی اشکا نی وسا سا نی وچه خطوط دیگرا یرا نی را بیا موزد .

" خا ندا ن نوبختی که‌ا زسا ل ۱۱۴ه تا ۳۲۶ه ا زآنها نا مونشا ن دردست دا ریم موسس خزا نة‌ا لحکمه‌بوده‌ا ند . خزا نة‌ا لحکمه‌مرکزا جتما عا یرا نیها وشعوبیه‌بوده‌که‌وسیله‌نوبخت وفرزندش ا بوسهل بن نوبخت دا یرگردیده‌بودوکتا بخا نه‌آ ن بزرگترین کتا بخا نهای زما ن بودوبیشترکتا بها ی آن کلامی، حکمی، فلسفی،علمی‌ونجومی بوده‌ا ست . ا بن ندیم نیزمتذکرا ین نکته‌هست .

" بطوریکه‌گذشت خا ندا ن نوبخت درنقل آثا رادبی وعلمی ا یرا ن با ستا ن وا حیا ی سنت ها ی ا یرا ن طی دوقرن خدما ت برجسته‌ا ی ا نجا مدا دندونها لی راکه‌ا یشا ن کا شتند درسده‌ها ی بعد ثمرا ت وا ثرا ت ا رزنده‌ا ی ببا رآ ورده‌ا ست ."

مسعودی درا لتنبیه‌وا لاشرا ف ا زکتا ب عظیمی درتا ریخ ا یرا ن صحبت میدا ردکه‌در سا ل ۳۰۳ه درا ستخرپیش یکی‌ا زبزرگا ن ا یرا نی دیده . ا ین کتا ب بگفته‌مسعودی مصور وشا مل علوم‌کثیره‌ومطا لبی بوده‌که‌درآ یین نا مه‌وگا هنا مه‌نیزوجودندا شته‌وآ نرا درنیمه جما دی ا لثا نی ۱۱۳ه ا ستنسا خ وبرا ی هشا م‌بن عبدا لملک بن مروا ن ا زپهلوی بعربی ترجمه‌کرده‌بودند .

کتا بخا نه‌منوچهرهومجی: درسا ل ۱۳۱۰خورشیدبا نوی روا نشا دمنوچهرهومجی‌کتا بخا نه ا ورا با نجمن زرتشتیا ن تهرا ن هدیه‌نمود . شما ره کتا بها ی آن ۲۵۱۴ میبا شدکه‌شا مل کتا بها ی ا نگلیسی عرفا نی وتا ریخی وگجرا تی ا ست .

کتا بخا نه‌ا ردشیریگا نگی : بسا ل ۱۳۴۰خ با نوفرنگیس یگا نگی(شا هرخ) کتا بخا نه بزرگی با هزینه‌خویش بنا مشوهرخویش ا ردشیربرروی زمین ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن سا ختما ن نمود . کتا بخا نه‌نا مبرده‌بهترین کتا بخا نه‌ا یرا نشنا سی وزرتشتی شنا سی ا ست مشتمل ا ست برکتا بها ی ا نگلیسی ،فا رسی، فرا نسه ،آلما نی،گجرا تی،هندی،ا وستا وپهلوی درموضوعا ت گونا گون بویژه‌درمورددین زرتشتی. کتا بخا نه‌منوچهرهومجی نیزدرا ین کتا بخا نه‌ا دغا مگردیده‌ا ست شما ره‌کتا بها ا ینک بیش ا زنه‌هزا رمیبا شد . وا قع درتهرا ن کوچه‌زرتشتیا ن خیا با ن میرزا کوچک خا ن .

کتا بخا نه‌سا زما ن فروهرزرتشتی تا سیس ۱۳۳۱خ وا قع درکوچه‌با مشا دخیا با ن حا فظ تهرا ن .

کتا بخا نه‌نرگس بسرپرستی گروه‌زرتشتیا ن تفت وتوا بع مقیم‌مرکزتا سیس ۱۳۵۱خ وا قع درمیدا ن سنا ئی کوچه‌ششم‌تهرا ن.

کتا بخا نه‌زرتشتیا ن بسرپرستی کا نون زرتشتیا ن شریف‌آبا دمقیم‌مرکزتا سیس

۱۳۶۰خ وا قع درتهرا ن پا رس .

کتا بخا نه‌هورشت وا قع درخا نه‌روا نشا دکریمدا دصرفه‌پدردکتررستم‌صرفه‌دریزدی بسرپرستی هئیت نظا رت برسرما یه‌ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن با ا هدا ی ۱۰۶۱جلدکتا بها ن فا رسی،ا نگلیسی،پهلوی،ا وستا وگجرا تی با زما ندگا ن روا نشا دخدا رحم‌هرمزدیا رهرمزا ن ا ینک بیش ا زچها رهزا رکتا ب دا ردوا میدزیا دشدن هم‌هست .

کتا بخا نه‌ما رکا ردرپرورشگا ه‌ما رکا ریزدتا سیس ۱۳۱۳دا را ی بیش ا زدوهزا رکتا ب که‌بخش مهم‌آ ن بتوسط دینشا ه جی‌جی با ها ی ا یرا نی سلیسیتربمبئی ورشیدشهمردا ن ا هدا گردیده .

کتا بخا نه‌نا هیدبسرپرستی ا نجمن زرتشتیا ن خرمشا ه‌تا سیس ۱۳۵۶خ وا قع درخرمشا ه‌یزد .

کتا بخا نه‌زرتشتیا ن بسرپرستی ا نجمن زرتشتیا ن نرسی‌آبا دتا سیس ۱۳۵۴خ وا قع درنرسی‌آبا دیزد .

کتا بخا نه‌کوچه‌بیک بسرپرستی ا نجمن زرتشتیا ن کوچه‌بیک وا قع درکوچه‌بیک تا سیس ۱۳۵۷خ .

کتا بخا نه‌مهرا بی بسرپرستی کمیته‌خیریه‌خدا دا دمهرا بی تا سیس ۱۳۴۱خ وا قع‌در خیا با ن نا صریه‌کرما ن .

کتا بخا نه‌پا سا رگا دبسرپرستی سا زما ن جوا نا ن زرتشتی، وا قع درپذیرشگا ه زرتشتیا ن درشیرا ز .

کتا بخا نه‌مروا ریددرطبقه‌هم‌کف دربمهرا ربا ب رستم‌گیودرنیورا شل نیویورک ا تا زونی آمریکا .

کتا بخا نه‌زروا سترین سنتروا قع در LOS ANGELES درجنوب کا لیفرنیا ا تا زونی آمریکا .

دکترهما یون فرخ درپا یا ن صورت‌کتا بخا نها چنین نتیجه‌گیری میکند . "هجوم عرب برا یرا ن وعدم‌ا طلاع وآگا هی گروهی ا زوقا یع نگا را ن ا زرویدا دها ی وا قعی‌تا ریخی درگوشه‌وکنا را یرا ن، ا ین توهم‌را پیش‌آ ورده‌ا ست که‌نزدیک به‌دوقرن ا یرا نیا ن دربلا تکلیفی وا نقیا دخلفا بسربرده‌ا نددرحا لیکه‌حقیقت وا قع جزا ینست . ا زسا ل بیست‌وپنجم هجری پورگیلانشا ه‌درتبرستا ن وروبا ن علم‌ا ستقلال برا فرا شت ودرنا حیه‌دیگرما زندرا ن ا سپهبدبا ودرسا ل چهل وپنجم‌هجرت ودا بویه‌پورگیل درسا ل ۵۶ه وپا دوسبا ن درچهلم هجری وتبعیت‌آ نا ن پس ا زچندی صفا ریا ن،سا ما نیا ن،بویهیا ن و زیا را ن وووپرچم ا ستقلال برا فرا شتندوبمروربنفوذبیگا نگا ن پا یا ن دا دند . طرح ا ین مسئله‌برا ی گروهی غیرمترقبه‌وبا ورنکردنی ا ست که‌ا دبیا ت وفرهنگ ا یرا ن پس ا زدورا ن ا سلامی متعلق بخودا یرا نیا ن ا ست وعرب را درآ ن سهمی نیست ووجودگویندگا ن ونویسندگا ن

ودانش پژوهان قرن سوم و چهارم هجری برپایه و اساس افکار و آثار گویندگان سده‌های قبل از آن است. اینک درمییابیم که برخلاف تصور شکاکان در قسمتی از ایران در بیستمین سال هجرت قیام علیه بیگانگان آغاز شده بود و برای حفاظت و صیانت زبان و فرهنگ ایران از دستبرد حوادث پناهگاهی امن و امان بوجود آمده بوده است. آیا قابل قبول است که حکومت و سلطنتی از بیستمین سال هجرت در مازندران و رویان و تبرستان با استقلال فرمانروائی کند و فاقد خط و زبان باشد؟ آیا این دودمانها که در بخش اعظمی از شمال ایران حکومت میکرده‌اند در سال بیستم هجری بخط کوفی دفترها و رسائل حکومتی خود را مینوشته و تنظیم میکرده‌اند. درسالهای ۲۰ تا ۴۰هـ خط کوفی یا مدنی یا مکی در خارج از حوزه عربستان هم رواج یافته بوده است؟ آیا این ملوک و فرمانروایان که قهرا با فرهنگ و ادب پهلوی و پارتی آشنائی داشته‌اند (بدلیل وجود کتیبه‌های پهلوی در برجهائی در مازندران از جمله برج گنبد لاجیم و رسکت) با شعر و سرود دوران پیش از اسلام بیگانه نبوده‌اند؟ و آیا یکباره و ناگهانی در زمان صفاریان و سامانیان شعر خلق الساعه با آنهمه عظمت و بزرگی و بلاغت و فصاحت پدید آمده بوده است؟ تحقیق عمیق در اینگونه مطالب و مسائل به بسیاری از مجهولات میتواند پاسخ مستدل دهد و ما را بعظمت و ارزش فرهنگ جهانی و فروغ بخش ایران رهبری و هدایت کند و این واقعیت و حقیقت را برملاء و آشکار سازد که ایرانیان از دیرباز در علوم و دانشهای گوناگون صاحب آثار و نظر بوده‌اند. وجود کتابخانه‌های عظیم در دوران قدیم بحثی نظری و تخیلی نبوده و همین سنت در بوجود آوردن کتابخانهای بسیار و بیشمار در دوران پس از اسلام و همچنین تاسیس و ایجاد مدرسه‌ها اثری مستقیم و غیرقابل انکار داشته است.″

کلانتران زرتشتی

زرتشتیان برای اداره امور خویش در دوران گذشته تحت رهبری کلانتران بودند که از بین خویش و با نظر دولت انتخاب میشدند. دولت نیز برای اداره امور اقلیت زرتشتی، پستی بنام حکومت مجوسیان دایر کرده بود. کلانتران زرتشتی درباره امور جماعت خویش با او مذاکره مینمودند. وصول مالیات جزیه از افراد زرتشتی بر عهده کلانتر وقت بود که در موقع خود بخزانه بپردازد.

صاحب جامع مفیدی در مورد انتصاب کلانتر در ص ۲۰۶ چنین مینویسد. "الله‌قلی بیک وزیر (درگذشت ۱۰۷۹هـ) در زمان شاه صفی‌شانی صفوی من حیث الاستقلال زمام مهمات و معاملات و حکومت دارالعباده یزد و توابع بقبضه اقتدار در آورد و وزیر جلیل القدر و متصدی خالصجات و کرکراق سرکار خاصه شریفه و ناظر کل اوقاف دارالعباده مزبور گشت و حکومت و داروغگی مجوسیان که فی‌الواقع منصبی است عظیم بآن جناب تعلق میداشت و بی‌شائبه تکلف و سخن آرائی آن دوحه چمن سروری در مدت چهل سال که در کمال اقتدار

و اعتبار در بلده طیبه یزد علم استقلال برافراشته بود." باز در صفحه ۷۵۸ چنین آورده "در سال ۱۰۷۹هـ حکومت مجوسیان یزد که فی‌الحقیقت منصبی است عظیم القدر به محمد خلیل بیک خلف وزیر غفران پناه مفوض فرمود."

موقعیت کلانتران زرتشتی بسیار مهم بوده. نامه‌هائی که از پارسیان هند بنام موبدان ایران میآمده و جویای پرسش پاسخهای دینی خود بوده‌اند، در خانه کلانتر بوسیله موبدان و با حضور او پاسخ داده میشد و همه موبدان و کلانتر و بسیاری از بهدینان متنفذ امضاء میکردند. نام بهدینان و موبدان شهرهای دیگر نیز در آن ذکر مینمودند.

نامه‌های پارسیان که از سال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزدگردی با یران میرسد تنها از نام ملا بهرام اردشیر کلانتر ساکن خرمشاه اطلاع داریم که در منزل او جواب نامه داده میشود. چون هنگام ورود ملا کاوس بن رستم چاپار نامه هند، کلانتر وقت در یزد نبود و برای انجام امور مالی زرتشتیان بشیراز پایتخت کشور رفته بود، پاسخ نامه تا دوماه پس از ورود او بتاخیر افتاد. هنگام مراجعت کلانتر انجمنی از موبدان و بهدینان در منزل او تشکیل و پاسخ نامه نوشته و بچاپار نامه داده میشود. یزد در آن هنگام دستورنشین بود ولی قبل از آن ترکاباد تا چندین سده دستورنشین بوده است.

از نامه‌های آن زمان چنین مستفاد میشود که پس از سال ۱۱۰۰ یزدگردی شصت خانوار از موبدان زرتشتی ترکاباد بواسطه ستمکاری و ضرب و شتم مامورین در اخذ مالیات جزیه دستجمعی اسلام میآورند و پس از اسلام آوردن چون پیشوای دین و بعبارت دیگر سید دین بوده‌اند عمامه سیدی برسر میگذارند و سید و آقای مسلمانان میشوند. دستور وقت پس از این پیشآمد با آتش مقدس ورهرام به یزد میرود و یزد دستورنشین میگردد.

از نام کلانتران پیش از سال ۱۱۴۲ اطلاعی در دست نیست. تنها از نام شخصی که در سال ۱۱۴۲ کلانتر بوده بنام ملابهرام اردشیر خرمشاهی آنهم از گزارشی که ملا کاوس در هند داده بدست ما خبر رسیده است. ملابهرام در دوره کلانتری خویش مصدر خدمت مهمی نسبت بزرتشتیان شده و آن اینکه اقلیت مذهبی یهود میبایست یک وصله ناجور کهنه بر پشت قبای خود بدوزند تا از دور شناخته شوند. اما برای زرتشتیان چنین حکمی وجود نداشت. تنبان زرتشتیان سفید بود و تنبان مسلمانان نیلی یا سیاه رنگ. اما در سال ۱۸۸۰م در مورد زرتشتیان نیز چنین حکمی صادر کردند. ملابهرام خرمشاهی کلانتر زرتشتیان بگفته ناپیر ملکم از حاکم وقت محمدحسنخان مهلت سه روز خواست و به همه زرتشتیان دستور داد فورا " لبه گریبان پیراهن خود را گلدوزی نمایند و روز سوم همه مردم آن پیراهن را پوشیده بکوچه و بازار رفتند. ملابهرام بحاکم عرض نمود مقصود از حکم تشخیص زرتشتیان از مسلمانان است اینک با این وسیله از یهودیها نیز تشخیص داده میشوند. علما چون دیدند برخلاف منظور آنان که هتک شرف زرتشتیان بود خود را بوضع بهتری آراسته‌اند موضوع را مسکوت گذاشتند.

ا ما نا مکلانترا ن دوره بعدتردریزدغبا رتست ا زخدا دا درستمکدخدا کسنویسه ا ی مرزبا ن ظهرا ب کسنویه ا ی وبعدنوه ا ش هرمزدیا رخدا بخش وپس ا زا وملابهرا مخرمشا هی سپس کدخدا بهزا دا زنا مپدرومحل ا قا مت ا وبیخبریم . کدخدا بهزا ددرسا ل ۱۲۲۳ ای ببعد کلانتریزدبوده ا ست . مردما زیا ده رویها ی ا ودرموردجمع آوری جزیه بما نکجی وپنچا یت یزدکه درسا ل ۱۲۲۳ ای تشکیل شده بودشکا یت مینما یند ، وبحسا ب ا ودرا مردا دما ه ۱۲۲۵ ای رسیدگی میشود . بدینقرا ر :

ا زرعیت وصول کرده	۹ر۱۱۵۷تومان	خرج کرده ا صل پول دیوا ن	۸۰۰ر۴ر۸۳۶ تومان
توما ن عبا سی	۸ر۱۹	حقا لحکومه	۰ر۱۰۰
	۷ر۱۱۷۷	میرزا سیدحسین رکن آبا دی	۰ر۲۲
		تفا وت مستمری	۲ر۷
		تفا وت تخفیف	۰ر۱۵
		توما نی سیصد دینا ر	۲۰۰ر۲ر۲۷
		دا روغگی	ر۲۵
		میرزا صدر	ر۱۳
		مستمری	ر۷۲
		موا جب کدخدا	ر۴۰
			۹ر۱۱۵۷
		طلب مردم	۸ر۱۹

بموجب صورت فوق کدخدا بهزا دیکصدونودوهشت قرا ن زیا دترا زمردم وصول کرده ا ست . آخرین کلانتریزد ملادینیا ربهرا مکلانتر میبا شدکه بموجب فرما ن جلال ا لدوله مورخ به ۱۳۱۶ه با مین ا لفا رسیا ن ملقب گردید .

کتا ب در ا لتیجا ن تا لیف ا عتما دا لسلطنه درسا لنا مه ۱۳۰۸ه درآ خرکتا ب نا مهای کا رگزا را ن زرتشتی کرما ن را بدین روش میدهد . ملاکیخسروکلانتر ، ملاگشتا سب ریش سفیدومیرزا بهمن ریش سفید ودرسا لنا مه ۱۳۰۹ه نا م ملاجمشیدپسر ملا کیخسروهم یا دشده ا ست . درسا لنا مه ۱۳۰۹ه نا م رستمجی پا رسی را ذکرمیکندکه نما ینده دولت شا هنشا هی درکلکته شهر مهم کشورهندبوده ا ست . دردوره زما مدا ری جلال ا لدوله پسرظل ا لسلطا ن بسا ل ۱۲۶۱ ای دریزدکدخدا خدا دا دا سفندیا رمریا با دی تما س نزدیکی با جلال ا لدوله دا شته ومصدرخدما تی نیزبجما عت زرتشتیا ن بوده ا ست ، کتا ب ا لمآ ثروا لاثا رتا لیف محمد حسنخا ن ا عتما دا لسلطنه مولفه ۱۳۰۶هجری قمری ا زرستمجی زرتشتی هندکه درکلکته قونسول ا یرا ن بوده وا زمیرزا حبیب ا لله سرپرست زرتشتیا ن وملاکیخسروکلانترو ریش سفیدزرتشتیان کرما ن ویزدنا م میبرد .

رونوشت تعهدی که ما نکجی ها تریا ا زموبدا ن یزدگرفته ا ست

تا ریخ یوم فرخ گوش ا ج سفندا رمزدما ه قدیم ۱۲۲۴ ای سرکا رست صا حب ما نکجی حضرا تا ن موبدا ن مفصله ذیل را طلبیده درمنزل آ تش ورهرا م سئوا ل پرسیدند . سئوا ل ا ول ا ینکه درطریقت آ ئین زرتشت ا نوشه روا ن ، جا یزولازم ا ست که کلهم موبدا ن وبهدینا ن بقا نون را ه دین سدره بپوشندیا خیر . حضرا تا ن حا ضرجوا ب دا دندکه بلی جا یزولازم ا ست ، هرکس نپوشدخا رج ا زدین بهی میبا شد . یعنی با یدکلاً زن ومردسدره بپوشند چنا نچه هربهدینی با سدره نبا شدوهرموبدی بخا نه آ ن شخص برودکا ررروا ن بکندآ ن موبد ا زکا رموبدی معزول ا ست هوشت ا زا وبگیرندوچون قبل ا زا ین قرا رشده بود کلا" زن ومردوطفل موبدا ن سدره بپوشا نندتا درا ین هنگا م بعضی عمل نموده وبعضی سهل شمرده ا زتا ریخ فوق ا قرا رنمودندوسوگندیا دکردندکه من بعدا زا ین خودوعیا ل خودسدره بپوشندوبپوشا نند . به دین بهی بی بهره هستندا گرنکنند . ودیگر سئوا ل فرمودندکه درطریقت وبفرموده حضرت زرا تشت گا وکشتن جا یزا ست یا خلاف ا ست . جوا ب گفته که خلاف ا ست . بفرموده پیغمبرزرا تشت بهیچ وجه گا ورا نبا یدکشت . فرمودند ا گرچنین ا ست چرا گا ورا بخا تون با نومیبرندا ورا بسیا ست میکشند ؟ جوا ب گفته که آ نهم خلاف ا ست . بعدا زا ین عمل موقوف ا ست . ا مضاء

دستوردستورا ن نا مدا ر ـ موبددینیا رنوشیروا ن ـ موبدبهرا م موبدبهمرد ـ موبد خدا بخش مرزبا ن ـ موبدفرودآ با دا ن ـ موبدخدا دا دخدا بخش ـ موبدجمشیدخدا بخش ـ موبدفریبرز ـ موبدبهرا م ا ردشیر ـ موبدخدا بخش رستم ـ موبدآ با دا ن ـ موبدمهربا ن پشوتن ـ موبدخدا دا د ـ موبدا ورمزدیا رسیا وش ـ موبدرستم مهربا ن ـ موبدشهریا ر ا سفندیا ر ـ موبدکیخسرومهربا ن ـ موبدبهرا م خدا بخش ـ موبدپیرا ن رستم ـ موبدخدا دا د ا ردشیر ـ موبددینیا روفا دا ر ـ موبدخسروبهمن ـ موبدمهربا ن خسرو ـ موبدکیخسرو بهمن ـ موبدهما وند ـ موبدخسرومهربا ن ـ موبدفرا مرز ـ موبدخدا دا ددینیا ر ـ موبد تیرا ندا زا ردشیر ـ حقیردینیا رولدبا مس حضوردا شت .

فهرست کتب زرتشتیا ن که نویسندگا ن آ ن زرتشتی بوده ا ندو ا ینک دردست نیست یا بنظرنگا رنده نرسیده

(نقل ا زنسخه خطی بنشا نی R 84 محفوظ درکتا بخا نه خورشیدچی کا ما دربمبئی)

۱ـ آ ئینهٔ سکندر ، نا مکتا بیست ا زتصنیف ذوا لعلوم حضرت آ ذرکیوا ن دربیا ن عقل ونفوس . ۲ـ تا ریخ ا بن هما یون ا زتصنیف طا یفه ا ول وخشورا ن وخشورآ با دکه ا ورا صا حب شریعت وپیغمبرکا مل دا نند . ۳ـ ا ورندنا مه ، تصنیف پیشدا دوخشورو

پیشدادشهنشاه هوشنگ. ۴- تهمورث نامه، دربیان ریاضت حضرت کیومرث. ۵- نهاد موبدی. ۶- فرهادگرد، دربیان آنکه برکیومرث وحی نازل شد بجهت فرماندهی وحکمرانی وبنای سلطنت او وذکر سلطنت هوشنگ. ۷- اروندنامه دربیان حضرت سیامک یعنی شیث مذکوراست. ۸- جاویدان خرد، کتابیست درحکمت عملی ازتصنیف شاهنشاه هوشنگ. (این کتاب ناقص وچندین چاپ آن موجوداست وبهترین چاپ آن ترجمه و تالیف سیدمحمدکاظم امام بروایت ابن مسکویه رازی میباشد.) ۹- نامه شیدستان، تصنیف شهنشاه جمشید. ۱۰- فرهادنامه، دربیان ریاضت حضرت تهمورث وغیره. ۱۱- آفریدون نامه، دراحوال تهمورث. ۱۲- نامه خجسته افراز، تصنیف وخشور منوچهر. ۱۳- شکوه سار، تصنیف حضرت ساسان دویم دربیان علم حصولی وحضوری. ۱۴- کتاب تهمورث نامه. ۱۵- نامه شکوه فزا، ازفرزانه پهلوان دستان سام دربیان منوچهر. ۱۶- خدیو نامه. ۱۷- نامه آشینه آئین، ازفرزانه جاماسب. ۱۸- واقعه اولیای پارس، دربیان کیخسرو. ۱۹- جامع الاصول، ازتصنیف ابن اثیر دربیان وجه تسمیه کیخسرو. ۲۰- فر آزادگان، کتابیست ازتصنیف آزادسروکه ازنژادسام بن نریمان است واکثرش مشتمل برکردار رستم وخداپرستی وجهانگیری اوونیزدرآن کتاب مذکوراست که حضرت رستم میگفت که درواقعه ای دیدم که میگفتند سه گناه کردی که باوجود عبادت شراب ازاندازه بیرون خوردی وگوشت زندبار که مکروه است خوردی وجمعی که تهذیب اخلاق بریاضت کنند ایشان را نیز براکل گوشت تکلیف نمودی باخبرباش که تراحرب اسفندیار باید نمودکه ازآن امری عظیم تر نیست. ۲۱- کتاب نیرم سور، دربیان تهمتن رستم آنچه بتحقیق پیوسته ودرکتب معتبره ایرانیان آمده که رستم بعدازآنکه حضرت زرتشت مبعوث شدقرائت زندآموخت وبدان پرداخت امادرمستی باده نوشی گورکشته شیرخورده ونادانسته بهمن رانیزبخوردن گوشت تکلیف نموداودست نیازید. ۲۲- نامه خردکام، ازشهنشاه بهمن دربیان اسفندیار وگرویدن رستم بدین زرتشت علیه السلام واورا رساله ایست مدلل برقبله نهادن حضرت آتش وغیره. ۲۳- نامه آئین دادنام، ازوخشوردیوبند شهنشاه تهمورث دربیان بزرگی شهنشاه هوشنگ. ۲۴- تفسیرژند، ازآذرساسان اکبر. ۲۵- پرتوفرهنگ، ازآذرکیوان. ۲۶- تخت طاقدیس ازآذرکیوان درباب نورالانوار وربالنوع هراشیاء. ۲۷- طباع نامه، درمعرفت عقول. ۲۸- مثل افلاطونی، درمعرفت عقول. ۲۹- هدینه سپهر، ازحکیم جاماسب دربیان فلک الافلاک. ۳۰- فرزین فرهنگ ازشیدآئین درباب افلاک. ۳۱- هنر آباد، ازدستان سام دربزرگی کواکب سبعه ومفاصله فیمابین ایشان وکسوف وغیره. ۳۲- نامه برزیوند، ازرسول الله زرتشت علیه السلام. برزیوند بمعنی سخن بی رمز و صریح راگویند ودراین نامه چگونگی عناصرچهارگانه که ازآمیزش یکدیگرچه خاصیت پیدا میشود واحوال هفت اقالیم وزلزله زمین وغیره مذکوراست. ۳۳- پالان خران، ازشیدوش نامی که پیشکار حضرت ساسان بنده بود. ۳۴- کنشنامه ازپادشاه جمشید. ۳۵- شرح

سیاست مدن، ازحکما. ۳۶- ازشهنشاه اردشیردرانتظام مملکت. ۳۷- باستان نامه، درباب شهنشاه اردشیر. ۳۸- نصایح الملوک، ازآذرمهر. ۳۹- بادوان خرد، از وخشورپیشدادوشهنشاه پیشدادمذکوراست ودرعلامات تفرس. ۴۰- خردکام نامه از شهنشاه بهمن. ۴۱- رساله تهمتن دوران، درباب آتش پرستی. ۴۲- بست شاهی، در بزرگی اسفندیار وآنچه فیمابین او ورستم واقع شد. ۴۳- تهمورث نامه، دربیان مذکور. ۴۴- نامه طهمورسی، تهمورث نامه راگویندکه دربالامذکورشد. ۴۵- نامه فرهادبن اردشیر، درباب سیمرغ که او مرتاض کامل درصورت طایربود. ۴۶- رساله ایست ازبهرام شاه که او نیزازمرتاضان حکمابودودراحوال سیمرغ تصنیف نموده. ۴۷- کردارنامه، دربیان رستم واسفندیار. ۴۸- نامه دانش افروز، ازشهنشاه اردشیربابکان. ۴۹- ویژه پرویزی، ازبزرگ امیددربیان بهمن یعنی عقل اول. ۵۰- کردارشاهی، درچگونگی شهنشاه بهمن. ۵۱- دادنامه، درچگونگی شهنشاه بهمن. ۵۲- نامه ازتصنیف بهمنیار بن خرادبن زرمهرکه یکی ازعظمای فرس وصلحای عصربوددراحوال شهنشاه اردشیر. ۵۳- باستان نامه، ازآذرآئین درستایش بهمن پادشاه. ۵۴- نهادشاهی ازتصنیف وفراهم آورده هائی درباب انتظام مملکت پادشاه بهمن. ۵۵- آئین خسروی ازجوامع ایزدگشسب است درباب انتظام سلطنت شهنشاه بهمن. ۵۶- نامه راستایستی، ازتصنیف شهنشاه بهمن دربیان قتل زندبار. ۵۷- جاماسب نهاد- جمع کرده فرزانه صاحب جمال مشتمل برکردارخسروان ونصایح ایشان ومواعظ فرزانگان وآداب وخواص بزرگان و وقایع اقالیم سبعه. ۵۸- آئین بهمنی، که درخلق وکرداراوست مشتمل برسخنان آن حضرت. ۵۹- داراب نامه، ازداراب اکبردرکردارپادشاهان گذشته. ۶۰- باستان نامه دانشور. ۶۱- خرادنامه. ۶۲- دانش افزای نوشیروانی، بوذرجمهرنوشته. ۶۳- تاریخ شیدوش که ازقدمای مورخین پارس است. ۶۴- گلستان بینش ازتصانیف خرادبن آئین گشسب درواقعات نمودکیانی وساسانیان اعجام مسطوراست. ۶۵- گلستان دانش، ازتصانیف آذرپژوه بن آذرآئین بن گستهم بن بهرام بن ماه آذربن فریبرزبن کاوس. ۶۶- نوروزشاهی، فراهم آورده های خرادبن برزین بن سیمای برزین بن آئین گشسب بن زواره بن زال بن سام دربیان رستم ودختراوبانوگشسب. ۶۷- جاماسبی، ازفرزانه جاماسب. ۶۸- دانش فروز، درچگونگی شهنشاه داراب بن بهمن. ۶۹- ماه آذر را رساله ایست درشناخت آتشکده ها وآداب زیارت آذرپرستی که بفرموده هرمزبن نوشیروان نوشته. ۷۰- نامه فرهادکه یکی ازموبدان است وتاریخ وصفات آذرکده ها وطریق وآداب زیارت ونمازوچون اذکار وسده وچله وسالیانه وخلوت وسایرطاعات وابصار روحانیات ذکرکرده، درآن کتاب گویدکه آتش بلخ ازآیینه گشتاسب است والی یومنا که روزگار حضرت شهریارپادشاه جهان اردشیربابکان است نیفسرده وکسی بخرابی آن جزارجاسب سعی نموده وبعدازاوآسیب الی الیوم برآن نرسیده وهمگی ملوک اعجام درتعمیرومرمت

آ ن میفزودند . ۷۱ـ نا مه‌هوش پیرا ی ، ا زبوذرجمهردربیا ن طبقه‌ا شکا نیا ن . ۷۲ـ
با ستا ن نا مه ،درا ین نا مه‌بسیا ری ذکرملوک عجمآ مده‌ا ست . ۷۳ـ نا مه‌فروغ بخشا ی،
دربیا ن حضرت سا سا ن . ۷۴ـ کتا ب با دسا ر ، ا زموبدهوش دربیا ن شهنشا ه‌دا را ب .
۷۵ـ کا رنا مه ، نسخه‌ا یست ا زمولفا ت شهنشا ه‌ا ردشیربا بکا ن مشتمل برکیفیت خروج‌و
طوا ف ا ودرا طرا ف وا کنا ف ربع مسکون . (چندین جورترجمه‌ا ین کتا ب که‌بپهلویست
چا پ شده‌ا ست .) ۷۶ـ سوم‌سور ، یعنی آ دا ب ا لعیش نا موآ ن کتا ب جهت عوا م ا ردشیر
با بکا ن تصنیف کرده‌وآ ن مشتمل برآ دا ب خوردن وآ شا میدن وبا مردم‌زندگا نی کردن .
۷۷ـ کا رستا ن، نا م‌کتا بی سترک ا ست درحکمت عملی ا زشهنشا ه‌ا ردشیربا بکا ن . ۷۸ـ
نورحدیقه‌بینش ،ا زشهنشا ه‌ا ردشیر . ۷۹ـ سروموزون بسا تین ،ا زشهنشا ه‌ا ردشیر . ۸۰ـ
نها دفا رس . ۸۱ـ نها دخسروی ،دربیا ن کرم‌وسخا وت شهنشا ه‌شا پوربیا ن کرده . ۸۲ـ
نا مه‌سرا سرفرهنگ ، ا زوخشورهنرپرورسا سا ن پنجم‌درچگونگی سلطنت خسروپرویز . ۸۳ـ
کتا ب کتب سیر ، دربیا ن خسروپرویز . ۸۴ـ رسا له‌ا یست ا زآ ذرزرتشت ،درریا ضت سیا مک .
۸۵ـ آ میغستا ن ،دربیا ن آ با دیا ن که‌ا زا یشا ن ا ختراع ا سبا ب دنیا وجودگرفت . ۸۶ـ
ا خترستا ن ، دربیا ن قبله‌نها دن ا خترا ن وبوی خوش که‌مخصوص ا یشا ن ا ست ا فروختن.
۸۷ـ جشن سده‌تصنیف وترجمه‌موبدهوش درمکا نا ت ا عما ل وکشتن زندبا ر . ۸۸ـسرودمستا ن
ا زموبدهوشیا رمرقوم‌ا ست که‌ا زما ن شت کیومرث تا جمشیدشیروغیره‌درندگا ن مطیع‌ا یشا ن
بودندوخون نمیریختند . ۸۹ـ زردست ا فشا ر ، تصنیف نموده‌موبدسروش درجلسا ت و
آ ئین نشستن . (ا ین کتا ب درهندوا یرا ن چا پ شده‌ا ست .) ۹۰ـ نوشدا رو ، کتا بی‌ا ست
ا زموبدسروش . ۹۱ـ سکنگبین ، ا زموبدسروش . ۹۲ـ بزمگا ه‌تصنیف موبدخوشی. ۹۳ـ
ا رژنگ ما نی، تصنیف فرزا نه‌بهرا م‌بن فرشا دکه‌ا ورا کوچک بهرا م‌گویند . ۹۴ـ ویژه‌موبدی
تصنیف موبدپرستا ربن خورشید . ۹۵ـ پیما ن فرهنگ ، نا مه‌ا یست ا زپیغمبرمه‌آ با دو
آ ن را ترجمه‌ها کرده‌ا ند یکی ا زآ ن ترجمه‌ها ترجمه‌فریدون آ بتین ا ست ودیگرا زبزرگمهر
برا ی نوشیروا ن قبا دوا ین پیما ن فرهنگ کلام‌آ لهی ا ست . ۹۶ـ کا مگا ر ، ا زپا رسیه
گروه سمرا دیا ن که‌درعهدسلطا ن محمودغزنوی بودرسا له‌منظومه‌نوشته . ۹۷ـ رسا له
جمشا سپ بن جمشیدا ست وگروهی در ا طا عت ا وبودندکه‌ا یشا ن به‌جمشا سپیا ن معروفند .
۹۸ـ رسا له ا زخدادا د ، وا وموبدی بوددرهنگا م ضعف سلطنت جمشیدوتسلط ضحا ک و
متا بعا ن ا و را خدا ئیا ن گویند . ۹۹ـ رسا له‌ا ی ا زمردی پیکری نا م ومتا بعا ن ا ورا
پیکریا ن گویندوعقیده ا ین فرقه‌آ نست که‌ا یزدمتعا ل عبا رت ا زآ تش ا ست . ۱۰۰ ـ
رسا له‌ا ی ا زآلار ، وگروهی که‌پیروا وبودندموسوم به‌آلاریا نندومذهبشا ن چنین ا ست
که‌خدا ا زآ ب ا ست . ۱۰۱ـ را زآ با د ، نا م رسا له‌ا یست ا زشیدا ب مشهوربشمس ا لدین و
ا وپزشکی بودورسا له‌مذکوردرتقویت آ ئین خویش مدلل بآ یا ت قرآ نی سا خته . ۱۰۲ـ
نا مه‌آ خش ، آ خش موبدی بودپا رسی نژا دوآ یین خودرا چنا ن تعیین نموده‌بودکه‌ما یه

آخشیجا ن خدا ست . ۱۰۳ـ موبدآ ذرخرا دکتا بی تصنیف نموده‌دربیا ن زندکه ۲۱ نسک
ا ست . ۱۰۴ـ رمزستا ن زرتشت ، ا زتصنیف حکیم آ لهی جا ما سب . ۱۰۵ـ سا نیا ل ،
نا م‌نا مه‌ا یست مشتمل برآ ئین خلع بدن وبحق پیوستن وا زا ین بزرگتردرا ین عمل
کتا بی نیست ا زگروه‌سپا سیا ن . ۱۰۶ـ نا مه‌آ ذریا ن ، درمیا ن پا دشا ه خسروپرویز
وپیغمبرعربی محمدآ نچه‌وا قع شددرا ین نا مه‌مذکورا ست . ۱۰۷ـ تفسیرتا وتودکه
فرشمی ا ست ا زدسا تیرمصنف سا سا ن پنجم . ۱۰۸ـ رسا له‌ا یست ا زکلام‌شیدوش شا گرد
سا سا ن بنده‌که‌بوسا یط شا گردحضرت سا سا ن پنجم‌ا ست . ۱۰۹ـ کتا ب آ ذرپرستا ن ا ز
حکیم‌آ لهی بوذرجمهردربیا ن حضرت وا جب ا لوجود . ۱۱۰ـ چمن سوم ا زکتا ب شا رستا ن
چها رچمن که‌نا قص ا ست وچمن چها رم آ ن ا کنون بدست هیچکس ا زپا رسیا ن نما نده‌وبا
وجودتفحص تما م میسرنمیگردد .

مـردا ن نا مـوررزرتشتی

<u>ا ربا ب رستم‌گیو</u> : که‌شهرت نیکوکا ری‌ا ش سرا سرکشورا یرا ن را فرا گرفته‌ونیک
نا می‌ا ش موردتصدیق خا ص وعا م‌ا ست روز۱۵مهر۱۳۵۹درسن ۹۴سا لگی بسرا ی جا ودا نی
شتا فت وبا پا کا ن مینوی همنشین گشت . ا ربا ب رستم‌برا برمفهوم‌ا ین جمله‌گا تها
"خوشبخت کسی‌ا ست که‌برا ی خوشبختی دیگرا ن بکوشد"زندگا نی پرا زکا روکوشش بود .
آ ثا رخیرفرا وا نی که‌ا زا ین شا دروا ن درسرا سرکشوربنیا دگرفته‌گوا ه‌ا ین حقیقت ا ست.

ا ربا ب رستم‌برا ی گسترش وحفظ موسسا ت خیریه‌وبهره‌وری بیشترمستضعفین: در
سا ل ۱۳۳۷(۲۲سا ل پیش) "بنیا درستم‌گیو" تا سیس وبه‌تحقق نیت خیرش آ ما دگی‌بخشید
وا ینک با ختصا رفهرست کا رها ی نیک ودهشها ی خیرا ندیشا نه‌وموسسا ت خیریه‌ا ی که
ا یجا دوموردا ستفا ده‌عموم‌ا ست درزیرآ ورده می‌شود :
(۱)دبستا ن دوا زده‌کلاسه‌دخترا نه‌گیودرتهرا ن (۲)کمک به‌کسربودجه‌وسا ختما نها ی‌خیریه
ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن(۳)مجتمع بزرگ فرهنگی وا جتما عی ومسکونی درتهرا ن‌پا رس
برا ی ا ستفا ده‌مردم‌فا قدخا نه ، بنا م‌رستم‌با غ برروی قطعه‌زمینی بمسا حت ۲۵هزا رمتر
که‌مشتمل ا ست برآ دریا ن(معبد)ـکتا بخا نه ـ تا لارها ی ا جتما عی برا ی جشنها وهم
چنین تا لارمخصوص برا ی ا جرا ی آ ئینها ی مذهبی ونیزسا ختما نها ئی که‌درحا ل حا ضر
شصت خا نوا ده‌ا زا فرا دکم‌بضا عت درآ ن مسکون وا فزون برآ ن ۲۸ دستگا ه‌سا ختما ن دیگر
دردست سا خت وا نتظا رمی‌رودتا چندما ه‌دیگرتکمیل وموردا ستفا ده‌خا نوا ده‌مستضعف
قرا رگیرد‌ضمنا " زمین ورزش وبا زی درا ختیا رجوا نا ن ونونها لان قرا ردا رد (۴)دوبا ب
دبستا نها ی دخترا نه‌وپسرا نه‌دوا زده‌کلاسه‌برروی دوقطعه‌زمین هریک بمسا حت پنج
هزا رمتربنا م ا ستا دخدا بخش وا ستا دپوردا ودکه‌سا لها ست موردا ستفا ده‌ا ست (۵) آ ب

انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهیم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغ بهنگام ضروری و کم آبی (۶) اهدای یک قطعه زمین بمساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش و پرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی که خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک (تهران) ـ ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوان ناکام (مهربان گیو) و واگذاری ساختمان و زمین آن بوزارت بهداری (۸) دماوند (قریه کوهان) ـ ایجاد ساختمانهای مسجد ـ حمام بهداشتی ـ درمانگاه مجهز و دبستان که در حال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدود است و همچنین ایجاد جاده شوسه ماشین رو از جاده اصلی فیروزکوه به قریه نامبرده (۹) یزد ـ الف ـ کمک به نوسازی و تعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی و ایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان ب ـ ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ۴۰۰ نفر بنام "تالار مروارید" مجهز با مبل و اثاثیه و لوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی و برگزاری امتحانات و مجالس جشن از آن استفاده میشود، پ ـ ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهار هزار متر مکعب پیش از لوله کشی شهر یزد برای رفع مضیقه آب آشامیدنی که سه محله مسکونی از آن سیراب میشدند، ت ـ کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد، ث ـ ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین در زیارتگاه پیرسبز (چک چک)، ج ـ کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکار یزد ـ سازمان جوانان زرتشتی ـ دبیرستان کیخسروی ـ انجمنهای زرتشتیان شهرودها ت و تعمیرات آدریان قریه مبارکه و دیوار کشی آرامگاه یزد (۱۰) کرمان ـ کمک به بودجه ساختمان دبیرستان دخترانه کیخسرو شاهرخ ـ انجمن زرتشتیان و آموزشگاه ها و دانشجویان کرمانی مقیم تهران (۱۱) شیراز ـ کمک به بودجه انجمن زرتشتیان ـ باغ وقفی زرتشتیان (۱۲) ـ تهران ـ کمک به صندوق رفاه مسجد تهران پارس واقع در فلکه دوم (۱۳) در بمهرا ربا ب رستم گیو در آمریکا در ۱۵ کیلومتری شمال غرب نیویورک در نیورا شل برزمین مشجر بزرگی در ساختمان پیش چهار طبقه. (۱۴) در بمهر مهربان گیو بنام گاه برای زادروز جوان کامش مهربان در کانادا گشایش ۱۵ آذر ۱۳۵۷ خ. (۱۵) ابتیاع زمین وسیعی در شیکاگو آمریکا برای ساختمان پرستشگاه زرتشتیان؛ ناگفته نماند که بهر سازمان اجتماعی که دارای هدف نیک انسانی بوده اند مستمراً از کمک های بنیاد برخوردار میباشند همانند انجمنهای زرتشتیان در تهران و دیگر شهرها ـ سازمان فروهر جوانان زرتشتی تهران ـ کانون دانشجویان تهران ـ کمک به بودجه آرامگاه های زرتشتیان در تهران (قصر فیروزه) اصفهان و شیراز و یزد و در مواقع اضطراری کمک به زلزله زدگان و آسیب دیدگان کشور توسط مقامات روحانی و هلال احمر و انجمن مبارزه با سرطان و همچنین کمک نقدی به موسسات ورزشی و تربیت بدنی کشور: افزون بر آن بسیاری از موسسات خیریه و اجتماعی از کمکهای بنیاد روان شاد ارباب رستم گیو برخوردار گشته اند که ما از آن بیخبریم زیرا آن روانشاد از تظاهر

و خودنمائی بیزار و خصلتاً" از فخرفروشی نفرت داشت از اینجهت اقلامی که در بالا برشمرده شد امکاناً" کامل نمیباشد ولی همین اقلام گویای آنست که آثار نیک و بناهای خیریه ارباب رستم در سراسر کشور گسترده و در همه جا و همه حال مجسم است.

* * * * *

<u>دکتر اسفندیار یگانگی</u> : حسینی دادور در زندگی نامه او چنین آورده است " بسال ۱۲۸۷ شمسی در یزد میان خاندانی مومن بآیین زرتشتی فرزندی زاده شد که نامش را اسفندیار نهادند. پدرش روانشاد بهرام اردشیر یگانگی و مادرش شادروان مروارید بود. این خاندان اصیل ایرانی بیش از هر موردی وابسته بآیین زرتشتی بودند، آیینی که هزاران سال حفظ و صیانت شده بود و شادروان دکتر اسفندیار یگانگی همیشه تاکیدی در این مسئله داشت.



"در سال ۱۹۳۴ میلادی در آمریکا فارغ التحصیل شد و موفق باخذ درجه دکترا گشت. شور میهن و خانواده موجب شد تا بایران برگردد. در اواخر جنگ با جدیت و کوشائی اقدام بتهیه وسایل و ادوات حفر چاه عمیق کرد. کلیه لوازم را برای حفر یک چاه ببهترشیوه ای فراهم آورد. در خرداد سال ۱۳۲۲ نخستین چاه عمیق در ایران بهمت دکتر اسفندیار یگانگی حفر شد. طی مدت ۲۷ سال از آغاز فعالیت این راد مرد از دست رفته متجاوز از ۲۵۰۰ چاه عمیق و قابل بهره برداری در سراسر ایران بزرگ بهمت توانای وی زده شد که زمینها و کشتزارهای فراوانی را سیراب میسازد. با مطالعات دقیق و تجربیات عمیقی که در اثر حفر هزاران حلقه چاه ژرف در کشور پهناور ایران بدست آورده بود، چنان در رشته زمین شناسی و قشرهای اراضی و میزان آبدهی آنها مسلط شده بود که گاهی اوقات مهندسین مجرب خارج و را دکتر در رشته زمین شناسی میشناختند و هیچگاه تصور نمیکردند که او دانشمند و استاد علم اقتصاد است.

"فعالیت سیاسی دکتر اسفندیار یگانگی از دوره بیستم مجلس شورای ملی شروع شد. تا آن هنگام آقای رستم گیو آن رادمرد نیکوکار از سوی زرتشتیان سمت نمایندگی داشت. اما چون بفرمان شاهنشاه بسمت سناتوری برگزیده شد. جماعت ما شایسته تر و لایقتر و سزاوارتر از دکتر اسفندیار یگانگی کسی را نشان نداشت و با آراء بسیار قابل ملاحظه در دوره نوزدهم بسمت نمایندگی بمجلس راه یافت. در انتخابات مجلسین شورای ملی و سومین مجلس موسسان سال ۱۳۴۵ شمسی روانشاد دکتر یگانگی با اکثریت قریب باتفاق در هردو مورد بسمت نماینده زرتشتیان برگزیده میشوند."

دکتر اسفندیار یگانگی در روز دیبآدر و ۲ مهر ۱۳۵۱ خ در نیویورک این جهان را بهشت و روانش بسوی خلد برین و گروثمان هماخاره پرواز کرد. ما بروان پرگشای گرزمان نشین دکتر اسفندیار یگانگی درود میفرستیم ما افتخار نامش را در نسلها زنده نگاه داشته و همواره بدان مباهی میباشیم!

روز چهاردهم مهرماه ۱۳۵۱، در جلسه شصت و ششم آقای عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی درگذشت شادروان دکتر یگانگی را اعلام و چنین بیاناتی ایراد کردند "بطوریکه نمایندگان محترم اطلاع پیدا کرده اند در خلال آخرین روزهای تعطیلات تابستانی مجلس شورای ملی، یکی از گرامی‌ترین و عزیزترین همکاران ما داعی حق را لبیک گفت و بسرای جاودانی شتافت. شادروان دکتر اسفندیار یگانگی از خاندانهای نیکنام و سرشناس و از خدمتگزاران صمیمی و صدیق کشور و مورد احترام و اعتماد افراد و انمردم بود. او مردی فوق العاده خلیق و مهربان و خیر و نیکوکار و دارای صفات حمیده انسانی بتمام معنی آراسته و با فضل و تقوی و شخصی بود که سالها باید بگذرد تا مادر گیتی چون او فرزندی بزاید (صحیح است) فقید سعید در راه خدمت بخلق و خصوصاً در راه عمران و آبادی کشور عشق میورزید و در طول ۶۴ سال عمر خود خدمات مهمی باین سرزمین نمود که آثار ثمربخش آن سالیان دراز در نقاط مختلف مملکت باقی و برقرار خواهد بود. دکتر اسفندیار یگانگی تحصیلات عالی خود را در رشته اقتصاد در آمریکا بپایان رسانیده و در این رشته صاحبنظر و دارای تالیفات ارزنده نیز بود. وی چهار دوره متوالی از دوره بیستم تا دوره جاری از طرف زرتشتیان بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در تمام مدت نمایندگی خویش با کوشش و جدیت و پشتکار فراوان و در نهایت صفا و صداقت وظیفه ملی خود را ایفا میکرد و بهم میهنان و همکیشان خود خدمت مینمود (صحیح است) ضایعه درگذشت آن همکار که اکنون جای او در میان ما خالی است موجب تاثر و تاسف شدید و عمیق همه ماست و هیچگاه یاد آن دوست از دست رفته از خاطر همکاران محو نخواهد گردید. اینک با قلبی اندوهناک این ضایعه اسف انگیز را بتمام دوستان و همکاران و بازماندگان و مخصوصاً همسر و فرزندان آن جنت مکان صمیمانه تسلیت گفته و بروان پاکش درود میفرستیم و در حال قیام یک دقیقه سکوت اعلام میکنم" (احسنت) در این موقع حضار در حال قیام یک دقیقه سکوت نمودند.

"دکتر اسفندیار یگانگی موسس روش نوین بهره برداری از آبهای زیرزمینی، تشویق کننده هنرمندان، بانی بنای باشکوه درمانگاه یگانگی و موسس بزرگ کنکاش یگانگی تربیت کننده مهندسین عالیمقام برای کشور و راهنمای خیراندیشی برای جامعه های بشری بود.

با همگان رؤف و مهربان و در سیمای فرشته خویش موجی از بهشت و صلابت جلوه گری میکرد. مهربان پدری که در همه حال نوازشگر دلهای خسته یتیمان و بینوایان بود و بیان محبت آمیزش، مرهمی بر زخم جانخراش مستمندان، استاد گرانقدری که برای یاران و دوستان نزدیکش راهنمای خیراندیشی بود و برای جامعه خود نیکوضمیر و روشن بین. هیچگاه کینه و کدورتی حتی از دشمنانش در دل نمیگرفت و بداندیشان را چنان با خلق نیکو و گذشت و پرده پوشی متنبه میساخت که برای همیشه ثناخوانش میشدند. رادمردی بود که وضیع و شریف، توانگر، بیچاره، غنی و فقیر، بزرگ و کوچک، استاد کرسی دانشگاه و دانشجوی دانشکده را هرکدام بفراخور مقام و شخصیتشان احترام میکرد و با هریک بشیوه ای انسانمنشانه سخن میگفت. چنان با کارگران و زیردستان فروتنی میکرد و بدرد دل آنها میرسید که همه زحمتکشان اورا پدر خود میپنداشتند. جماعت زرتشتی، یک یار مهربان، یک خیرخواه بیدریغ، یک رهبر و آموزگار، یک مردمدوست و زیردست نواز، یک دانشمند، یک هنردوست و یک پدر و زعیم را از دست داد."

"دکتر اسفندیار یگانگی در ضمن یکی از سخنرانیهای خویش چنین گفت لازم است که افراد زرتشتی بآنچه که دارند افتخار و مباهات کنند. با دقت در فراگیری فلسفه و فرهنگ دینی بکوشند و بدین وسیله ابراز وجود نمایند. من بسهم خود در این راه تا جائی که نیرو داشته ام، کوتاهی نکرده و در پیشبرد این هدف کوشیده ام. این آرزوی من است که همه افراد زرتشتی چنین باشند و با شهامت و سربلندی در شناسانیدن فلسفه و فرهنگ دینی بکوشند. این زشت است و مایه کمال تاسف که ما زرتشتیان که نگاهبانان و حارسان فرهنگ نوو زنده کننده آیین و رسوم و سنن باستانی و حافظ ایدئولوژی جهانگیر باستان بودیم، در خانه خودمان از این دانشها بیگانه بوده و در مورد آنها چیزی ندانیم یا بعنوان اقلیت در سرزمین و خانه خود نامیده شویم. در حقیقت عیب و کوتاهی از خود ماست و این عقیده شخصی من است. چون زمان، همه آن تعصبات و کجرویهای دیرین را از بین برده و عصر ما عصر کار و کوشش و تجلی حقایق است. اینک امکانات برای شناختن و شناساندن بسیار است و هرگاه در این مورد کوتاهی شود، خیانتی غیرقابل گذشت و جبران خواهد بود."

* * * * *

<u>روانشاد هرمزدیار تیرانداز آرش</u> : مرد خودساخته و بگفته دکتر خطیبی مدیرعامل شیروخورشید سرخ ایران میزان کمک آن روانشاد بشیروخورشید سرخ ایران از مرز ده ملیون تومان میگذرد. افزون بر این در زیر فهرستی از کارهای خیر او بنظر میرسد:

۱- تاسیس استودیوم فرحناز پهلوی در زمینی بمساحت ۱۸۰۰۰ مترمربع با احداث ساختمان در حدود هشتاد ملیون ریال، ۲- واگذاری هفتاد هزار مترمربع زمین به تربیت بدنی، ۳- واگذاری پنجهزار مترمربع زمین برای درمانگاه روئین تن با یک

ملیون تومان نقدبرای ساختمان،۴ـ دبیرستان پسرانه آرش واگذاری با نجمن زرتشتیان تهران چهارهزارمترمربع زمین با ساختمان ، ۵ـ دبیرستان دخترانه آگاهی واگذاری با نجمن زرتشتیان تهران ۲۴۰۰مترمربع با ساختمان،۶ـ واگذاری ده‌هزارمتر مربع زمین بشهربانی برای احداث خانه برای افسران شهربانی،۷ـ سه‌هزارمترمربع زمین برای مسجدجامع درخیابان بهاربا کمک پولی،۸ـ سه‌هزارمترمربع زمین برای دبستان دخترانه وپسرانه درخیابان بهار،۹ـ نودوپنجهزارمترمربع زمین واگذاری به جمعیت شیروخورشیدسرخ برای احداث اداره مرکزی وانبارداروِ،۱۰ـ بنیاد دخیریه هرمزد آرش ،آن روانشاد برای تاسیس این بنیاد دشش قطعه زمین بمساحت نزدیک به یکصدوپانزده هزارمترمربع زمین به انجمن زرتشتیان تهران واگذارنمودندوطبق شرایط واگذاری (صلحنامه)اجازه دادندکه سه قطعه زمین بمساحت ۳۵هزارمتربفروش رسدووجوه حاصل ازآن خیرمایه تاسیساتی که موردنظراست بشود. طبق اساسنامه بنیاددرهشتادهزارمترزمین باقیمانده با توجه به اولویت این تاسیسات زیربرقرارخواهدشد:

۱ـ ساختمان باشگاه ـ سالن پذیرائی برای مراسم سدره‌پوشی وعروسی ومهمانی وتالارسخنرانی واستخرشنا وکتابخانه وزمینهای ورزش ،۲ـ خانه‌هائی برای سکونت محصلین بی بضاعت زرتشتی که دردانشگاه ومدارس عالی تحصیل مینمایند،۳ـ خانه‌هائی برای اقامت موقت زرتشتیان مسافرکه ازخارج بتهران واردمیشوند،۴ـ خانه‌هائی برای پیرزنان بیوه‌بی بضاعت ومستمندزرتشتی،۵ ـ خانه‌هائی برای سکونت افرادبی‌بضاعت وکم‌بضاعت زرتشتی،۷ـ مستغلاتی برای تحصیل درآمدبنیاد مذکور. موسسات مزبوربتدر یج وبارعایت الویت ایجادمیشود. برابراساسنامه اداره بنیادبه هئیتی مرکب ازهفت نفرواگذارشده باین شرح،۱ـ آقای تهمتن آرش مادام العمر،۲ـ بانوگردآفریدتهمتن مادام العمر،۳ـ سه نفرازافرادزرتشتی باانتخاب آقای تهمتن آرش،۴ـ رئیس انجمن زرتشتیان تهران ،۵ ـ یکنفرنماینده انجمن زرتشتیان تهران ،پس ازآقای تهمتن آرش پنجنفراولیه راهم انجمن زرتشتیان انتخاب خواهدکرد. النهایه انجمن باید حتی المقدوریکنفرراازبین اولادان ذکوروانات آقای تهمتن آرش نسلاً"بعدنسل انتخاب نماید.

ناگفته نماندکه فرزندبرومندش تهمتن نیزدربذل وبخشش وکمک به بینوایان دست ودل گشاده داردوازقرارمسموع درتلاش است مرکزبزرگی برای زرتشتیان درلوس آنجلس آمریکا بنیادنهد.

* * * * *

<u>کارنامه فرزانه استاد کیومرس</u> رادرفرزانگان زرتشتی ص ۵۸۱ داده‌ایم، ولی چون آقای خسروخدامرادکی فریادداشتی که آن روانشادبخط خوددردفتریادداشت ثبت کرده است برای ما فرستادوحاوی مطالبی است ازاوضاع فرهنگی یکصدسال گذشته‌ی ما ،

آنراعیناً" دراینجا میآوریم.

یادداشت تذکره فقیرکیومرس وفادار اردشیرمهربان جمشیدخرمشاهی

"پدرپدرم اردشیرتاجرشیرازواز حیث علوم وفضایل ازطرف علمای شیراز ،اردشیر آخوندخطاب میشده است ودرزلزله بزرگ شیرازغرق ومرحوم شده است. سرمایه اوراعمویم خسرونام تماماً" نقدکرده بهندآمده دردستگاه نظام حیدرآباددارای مقامی شده باخانواده (خوانانیست)مربوط بوده است. درعنفوان شباب درچاپارگاه حیدرآباد مرحوم شده است ترکات اوراعموی دیگرم خورسندنام ازایران رفته ضبط ودرهرکجا به نزولی سپرده همه بور شکستگی تجاراز میان رفته است وخورده دیگردرآخرین دفعه درتجارتخانه مرحوم دادبهائی کامه بودکه بنده بوکالت پسروزن عمویم خورسندازترستیان (امناً)مرحوم دادبهائی کامه گرفته بایشان دادم. پدربنده برادرکوچک وازمادردیگربوده وازارثیه پدرمحروم وفقیرو ناتوان مانده درحالیکه بنده شش ساله بودم مادرم در ۱۲۳۸ یزدگردی درروبائی بزرگ قبل ازقحطی آخری ایران درگذشت .پدرم جزچهارطفل صغیرویتیم ومبلغی قرض چیزی نداشت. مرادرشهربخانواده بزرگی که خانواده کلانترزرتشتیان بودسپرد. مرحوم مادردینیار کلانترکه امین الفارسیان حالیه باشند، مراچون فرزندخودتوجه نمودونزدمعلمین آن زمان که خانگی معلمی میکردندسپردوتحصیل میکردم تا ۱۲ساله شدم .خوشبختانه ازطهران ازمدرسه بردینگ سکول سال گردمرحوم جمشیدجی‌پتیت که مرحوم مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا برپاکرده بودتحصیل کرده شاگردی،به یزدآمدوآن استادجوانمردشیرمردحالیه هستند. دریزدازخودمدرسه دایرنمود. پدرم بنده رانزداستادجوانمردبه تحصیل سپردتا دوسال آنجاتحصیل کرده چهارده ساله شدم. همیشه ذوق داشتم به برادران ورفقای خودهر چه راخودیادگرفته‌ام بیاموزانم. صبح وعصروشبانه رفقای خودرا درسی که خودخوانده بودم یادمیدادم. در۱۵سالگی بتفت رفته ازخودمکتبی بازکردم وتادوسال هم آنجاخانگی معلم بودم. چون امرمعاشم نمیگذشت وپدرم مقروض بود، شوقم به بمبئی کشیدوبرادرم که سفری بهندآمده بودبهندآمدم خیلی مایل بودم تحصیل کنم .قرض پدروایران بیادم میآمدوادای قروض رافرض ذمه خودداستم وتحصیل زبان راهم منحصربآمیزش باپارسیان دانستم وخوشبختانه تادوسال درخانه مرحوم دادبهائی واریه درگرانت رودبنوکری‌پرداخته پیش خودبسیرکتب پارسی میپرداختم. بعدازدوسال نوکری درکرلواری‌دکان کوچکی بر داشته سه‌سال دکانداری کرده بعدازپنجسال توقف بمبئی عازم ایران شده پدروکسان رادیدن نمودم وبمجردورودچون شاگردان مدرسه خانگی استادجوانمردزیادبودبنده را بزیردستی خودمعلم نمودندهم خودم تحصیل میکردم وهم بشاگردان مبتدی درس میدادم. بعدازیکسال استادجوانمردمعلم بزرگ چون امرمعاشش درمعلمی نمیگذشت درادارهٔ تجارتی اربابا اردشیرمهربان به بمبئی آمدندوکلیه مدرسه خودبه بنده سپردندوتازه مرحوم ماسترخدابخش بهرام رئیس ازطرف فندزندمرحوم کامه جی معلم زندشده بودند و

نزد ایشان هم‌تحصیلی درپارسی میکردم .بعدازایشان بنده یکسال آن مدرسه را شخصا " معلم بودم . چون آن مدرسه درشهربود و منحصربآنجا و پولی بود و بنده درده و میل داشتم برادران وطنم هم تحصیل کنند وضمنا "آبله کوبی آنوقت دریزد دایرنبود و جمعی تلف میشدند با میدا ینکه از طرف انجمن اصلاح حالات زرتشتیان ایران در ایران مکاتب مجانی و عمومی دایرشود بهندآمدم و با تصویب وتقویت مرحوم مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا واقدام مرحوم ارباب کیخسرومهربان وکوششهای مرحوم مغفوراردشیرسهرابجی دستورکامدین وارای مرحوم مغفورسردینشاه جی بارونت اول واکابرصاحبان اعضاء محترم انجمن اینجا تعلق بدایرکردن مدارس مجانی در ایران و بنده آبله کوبی گاوی را هم دراینجا بموجب سرتی فیکت تحصیل کرده بنده را در بمبئی ماموربمدرسه خرمشاه نمودند و به یزدرفتم واکابرصاحبان از ارباب اردشیرخواهش مرخصی استاد جوانمرد و با ماسترخدابخش معلمی مدرسه ارباب کیخسرومهربان نمودند و چنان شدکه تاحالاهم هستند . بنده از ۲۱مارچ ۱۸۸۸ماموربمعلمی شدودربمبئی هم آنوقت بموجب نمونه رقعه‌ء که هست درآتش ورهرام دادی شیت انجمنی ازایرانیان کردم وهرکس بفراخورحال وجهی اعانه دادند وخورده‌ای تسلیم فندشدوخورده‌کتاب درسیه خرید و با یران رفت ودرمدرسه خرمشاه معلم بود و اطفال خرمشاه وخیرآباد و اهرستان نزدبنده تحصیل میکردند وحالا دربمبئی شاگردان بنده جمعی هستند وبیشترهم بنده براین بود که دهاتیان تحصیل کرده داخل تجارت شوند وبیش ازپنجاه نفرشاگردانم نزدتجار اجیر شدند وچندنفرشان حالادرایران مختصرتجارت شخصی دارند . بدبختانه این اواخربه تجارت زرتشتیان ایران سکته بزرگی وارد آمدوگماشتگان بیکار شدند وبعضی به بمبئی آمده اند ، بنده با مرحوم مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا رابطه مخصوصی داشت وطرف توجه آن مرحوم واقع بود . با مرحوم کیخسروجی خانصاحب وکیل ثانوی انجمن اکابر صاحبان درهرکار طرف مشورت ورهنمائی بودوانجمن ناصری زرتشتیان یزدراکه دایر است برهنمائی ودلایل واصرار بنده برپا نمودند . باجناب اردشیرجی صاحب وکیل حالیه فرمانبرداری داشته درخدمت ایشان اغلب اوقات بوده است وسه سفردرظرف این مدت بطهران رفته بخدمت ایشان درهمین اداره خیراتیه خدمت نموده است وتخفیف مراعی (مالیات چارپایان ازمردم حومه یزدمیگرفتند)درسفردوم بنده حاصل شد دریزد سمت ریپورت نویسی انجمن محترم ناصری وآمدوشدبدربخانه شرع وعرف داشته در خدمت ودلسوزی قومحتی القوه کوشش واقدام داشته است که زرتشتیان چهارمحل در بمبئی که نزدیک به بنده بوده اند میتوانند تصدیق آنرا بدهند ."

درصفحه دیگرصورت فعالیت انجمن دادخود را چنین آورده ." پرستار جلوحکومت (زرتشتیان هنگام ورودحکومت میبایستی جلوا وبرقصندودهل بزنند)سازوگشت جلو مرده ،مهرگان وشرابخوری وافتضاحات روزورهرام ،آبله کوبی ،اقدام وایجاد معارف

ومدارس مدرسه کیخسروی وخرمشاه ، نطق ووعظ،مراعی،عضویت بلدیه طهران،الفت با اروپائی وایجاد دواخانه مرسلین درخرمشاه ،آب انبارمرحوم مغفورحاجی علی اکبردر خرمشاه ،مجذوب ساختن علما واعیان واشراف ،دفترداری انجمن ناصری ،ایجاد انجمن ناصری،انجمن رهنمای زرتشتیان،دادگاه چم ،معلمی،نمایندگی ملل متبوعه ودارالشورا ایران،جشن مهرگان."

استاد کیومرس درصفحه دیگردفتریادداشت خویش آمار زرتشتیان یزدرا بسال ۱۲۸۲ی چنین یادداشت نموده.

خلف‌خانعلی	۳۴۴ خانوار	۳۰۱ مردان	۴۴۶ زنان	۴۸۳ پسران	۳۸۵ دختران
نرسی‌آباد	۱۱۴ خانوار	۱۳۸ مردان	۱۳۵ زنان	۱۴۵ پسران	۱۵۵ دختران
کسنویه	۲۴ خانوار	۳۶ مردان	۳۶ زنان	۲۱ پسران	۳۸ دختران
نصرت‌آباد	۲۰ خانوار	۱۷ مردان	۲۱ زنان	۲۶ پسران	۱۷ دختران
علی‌آباد و کریم‌آباد	۲۲ خانوار	۱۸ مردان	۲۲ زنان	۳۲ پسران	۳۲ دختران
مهدی‌آباد درستاق	۸ خانوار	۸ مردان	۹ زنان	۱۴ پسران	۱۵ دختران
حسن آباد قطب‌آباد	۲۰ خانوار	۲۰ مردان	۲۰ زنان	۳۰ پسران	۲۹ دختران
شرف‌آباد اردکان	۶۸ خانوار	۷۵ مردان	۱۰۳ زنان	۸۶ پسران	۸۴ دختران
کوچه‌بیک	۶۵ خانوار	۷۱ مردان	۱۰۲ زنان	۱۲۵ پسران	۷۲ دختران
خرمشاه	۱۳۹ خانوار	۱۰۴ مردان	۱۶۹ زنان	۱۶۶ پسران	۱۱۸ دختران
مبارکه	۳۸ خانوار	۳۷ مردان	۴۳ زنان	۶۰ پسران	۴۴ دختران
تفت	۱۱۳ خانوار	۹۰ مردان	۱۲۴ زنان	۱۰۹ پسران	۹۲ دختران
قاسم‌آباد	۵۷ خانوار	۶۷ مردان	۸۳ زنان	۸۸ پسران	۷۶ دختران
حسینی	۱۹ خانوار	۱۲ مردان	۱۸ زنان	۹ پسران	۱۷ دختران
خلیل آباد	۴ خانوار	۴ مردان	۵ زنان	۸ پسران	۳ دختران

جمعیت ۱۵محل یزدیکهزاروپنج خانوارونهصدونودوهشت مردویکهزاروسیصدوپنجاه و چهارزن ویکهزاروچهارصدودوپسرویکهزاروصدوهفتادوهفت دخترجملتا" همه‌چهارهزارو نهصدوسی ویک میباشد .

درصورتیکه کیخسروجی خانصاحب درسال ۱۲۶۱ی تهیه نموده ودرفرزانگان زرتشتی صفحه ۱۵آمده آمارعلی آبادوکریم آباد وخلیل آباد ومهدی آباد درستاق را نداده است .درضمن آمار استاد کیومرس فاقد آمار مریاباد ، اهرستان ،مزرعه کلانتر ،الله آباد ، زین آباد ، رحمت آباد ، خیرآباد ،جعفرآباد چم ، آبشاهی ومزرعه صدری میباشد .

استاد کیومرس آمار مدارس زرتشتیان و شماره دانش آموزان و چندکلاسه و شماره آموزگاران وحقوق سالیانه آنها را به روپیه هندکه از کاربرصاحبان میرسیده بدینطریق داده است .

دبستان کیخسروی درمحله	۴ معلم ۱۲۰ شاگرد ۷ درجه فارسی ۷ درجه انگلیسی	حقوق ۱۹۲۰ روپیه
دبستان خرمشاه	۲ معلم ۵۵ شاگرد ۵ درجه فارسی	حقوق ۷۷۰ روپیه
دبستان کوچه بیک	۱ معلم ۴۴ شاگرد ۵ درجه فارسی	حقوق ۳۷۰ روپیه
دبستان نرسی آباد	۱ معلم ۵۸ شاگرد ۵ درجه فارسی	حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان مریاباد	۱ معلم ۴۱ شاگرد ۴ درجه فارسی	حقوق ۲۰۰ روپیه
دبستان اهرستان	۱ معلم ۲۷ شاگرد ۴ درجه فارسی	حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان قاسم آباد	۱ معلم ۴۵ شاگرد ۶ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ روپیه
دبستان خیرآباد	۱ معلم ۱۸ شاگرد ۳ درجه فارسی	حقوق ۱۲۰ روپیه
دبستان مبارکه	۱ معلم ۳۵ شاگرد ۵ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ روپیه
دبستان تفت	۱ معلم ۵۷ شاگرد ۶ درجه فارسی	حقوق ۲۴۰ روپیه
دبستان اله آباد	۱ معلم ۲۷ شاگرد ۲ درجه فارسی	حقوق ۶۰ روپیه
دبستان مزرعه کلانتر	۱ معلم ۴۰ شاگرد ۳ درجه فارسی	حقوق ۶۰ روپیه
دبستان شرف آباد	۱ معلم ۴۱ شاگرد ۶ درجه فارسی	حقوق ۱۰۰ روپیه
دبستان رحمت آباد	۱ معلم ۱۵ شاگرد ۲ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ روپیه

* * * * *

<u>آقای فریدون فلفلی</u> : فرزند رستم جمشید خدارحم اوید نرسی آبادی بنیانگذار کارخانجات صنعتی سپنتا با حدود ۱۵۰۰ نفر کارگر و کارمند در سال ۱۳۰۱ شمسی در حومه یزد از پدر و مادری کشاورز بنام رستم و گوهر اهل نرسی آباد یزد پا بعرصه وجود گذاشت پس از اینکه دوران کودکی را پشت سر نهاد تحصیلات ابتدائی را در اهرستان یزد و متوسطه را در شهر یزد با موفقیت بپایان رسانید . وی در هنگام تحصیل به کار زراعت هم مشغول بود و تحت نظر پدربزرگوار خود مرحوم رستم در احیای زمینهای بایر کوشش میکرد و با وجود داشتن تکالیف مدرسه و موقعیت آن زمان از لحاظ عدم وسایل مدرن کشاورزی وغیره باغات تحت نظر آنها همیشه از نظر کشت و برداشت مورد تحسین سایرین بود اما بتدریج که میاه قنات اهرستان (حومه ای که آنموقع محل اقامت آنها بود) کاهش یافت و در نتیجه مخارج



کافی برای خانواده تامین نمیشد همانند بسیاری دیگر از همکیشان راهی سفر شد ، سفری دور و دراز آری وی از طریق زاهدان و کویته با هزاران اشکال بسوی بمبئی حرکت کرد پس از رسیدن بدیار غربت میل داشت برای تکمیل تحصیلات خود و بخصوص زبان انگلیسی اقدام کند ولی چون مخارج وهزینه زندگی هرشخص هرکجا که باشد بایستی تامین گردد

قدم اول را برای درآمد خود برداشت و آن گرفتن کار در یک رستوران بود ولی زیاد طول نکشید که محل کار خود را مطابق سلیقه خود ندید و احیانا "آینده نگری وی باعث شد که کار دیگری برای خود دست و پا کند تا هم به تحصیل بپردازد و هم بتواند فعالیت بیشتری در شغل احتمالی خود بنماید لذا از مدیر رستوران مربوطه معذرت خواست و به جستجوی شغل دیگری برآمد . چندروزی نگذشت که یکی از تجار ایرانی که آنزمان معروف بود و آقای فلفلی را خوب میشناخت او را به همکاری دعوت کرد و روز بعد وی مشغول کار شد و نیز ضمن کار و فعالیت به امر فراگیری و تکمیل زبان انگلیسی پرداخت آقای فلفلی آنموقع جوانی بود بیست و چندساله و بسیار فعال و خوش برخورد و قابل اطمینان . چندسالی بدین منوال گذشت و پس از اینکه وضع تجارتخانه را با پشتکار عجیب خود رونق بخشید و نیز تحصیلات خود را بپایان رسانید صاحب بازرگانی با وی پیشنهاد شراکت کرد و آقای فلفلی آنرا پذیرفت چندی هم با مشارکت یکدیگر به تجارت پرداختند تا اینکه با موافقت یکدیگر از هم جدا شده و وی خود موسسه تجاری کوچکی افتتاح و با برادرش آقای گشتاسب فلفلی که آنموقع در یزد مشغول تجارت بود شروع به کار کردند . این دو برادر بقدری دوستدار کار و نیز بحدی مردم دار بودند که طرف اطمینان عده زیادی از مشتریان قرار گرفتند و خلاصه سودرسانی بدیگران باعث شد که خود نیز بهره ببرند گرچه متاسفانه طولی نکشید که آقای گشتاسب فلفلی برادر نازنین و طرف قابل اطمینان ایشان بعلت بیماری سرطان در تهران برحمت ایزدی پیوست که در این جا لازم است بروان پاک او درود بفرستم . آقای فریدون فلفلی برای چندسالی به تنهائی و با کمک دوستان امور تجارتخانه را بخوبی اداره نمود و پس از آنکه پی برد که کشور ایران هم نیاز مبرمی به شخصی چون او و امثال او دارد هندرا ترک و به میهن بازگشت و با کمک یکی از مهندسین ایرانی سنگ بنای کارخانه پروفیل سازی را در سال ۱۳۳۹ بنا نهاد در آنموقع درب و پنجره اکثرا" از چوب و یا آهنهای توپر ساخته میشد . ولی این مصنوع جدید هم فرم شده و زیبا بود و هم ارزانتر ولی با وجود این سالها طول کشید تا درب و پنجره سازها مزیت آنرا دریابند ولین دستگاه پروفیل سازی را در خود کارخانه و با دست توانای کارگران ایرانی تحت نظر مهندس ایرانی ساخته شد کارخانه ای بود نسبتا "کوچک در نزدیکی سه راه آذری با چند ده کارگر و کارمند اما بتدریج و با مدیریت صحیح کارخانه وسعت پیدا کرد و دستگاههای دیگری ساخته شد و پس از چندسال که نیاز مردم با ین مصنوع چه برای ساخت درب و پنجره و چه مصنوعات فلزی دیگر بیشتر شد مدیر کارخانه آقای فلفلی بر آن شد تا کارخانه را بجای فعلی با وسعت حدود یکصد و هشتاد هزار مترمربع انتقال دهد در کارخانجات سپنتا (اهواز و تهران) در حال حاضر لوله های آب و گاز و فاضل آب و ورق های گالوانیزه جهت شیروانی و برای مصارف دیگر و حدود یکصد و چند نوع پروفیل درب و پنجره وغیره ساخته میشود آقای فلفلی حتی یک مهندس خارجی هم ندارد و تمام امور منجمله ساخت دستگاهها و ماشین آلات مورد لزوم بوسیله حدود یکهزار و پانصد کارگر و کارمند ایرانی انجام میگیرد و این خود گویای آنست که مدیریت صحیح تا چه

استاد کیومرس آمار مدارس زرتشتیان وشماره دانش آموزان وچندکلاسه وشماره آموز
وحقوق سالیانه آنها را به روپیه هندکه از کاربرصاحبان میرسیده بدینطریق داده ا

دبستان کیخسروی درمحله	۴ معلم	۱۲۰ شاگرد	۷ درجه فارسی ۷ درجه انگلیسی	حقوق ۱۹۲۰
دبستان خرمشاه	۲ معلم	۵۵ شاگرد	۵ درجه فارسی	حقوق ۷۷۰
دبستان کوچه بیک	۱ معلم	۴۴ شاگرد	۵ درجه فارسی	حقوق ۳۷۰
دبستان نرسی آباد	۱ معلم	۵۸ شاگرد	۵ درجه فارسی	حقوق ۳۰۰ رو
دبستان مریاباد	۱ معلم	۴۱ شاگرد	۴ درجه فارسی	حقوق ۲۰۰ رو
دبستان اهرستان	۱ معلم	۲۷ شاگرد	۴ درجه فارسی	حقوق ۳۰۰ رو
دبستان قاسم آباد	۱ معلم	۴۵ شاگرد	۶ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ رو
دبستان خیرآباد	۱ معلم	۱۸ شاگرد	۳ درجه فارسی	حقوق ۱۲۰ رو
دبستان مبارکه	۱ معلم	۳۵ شاگرد	۵ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ رو
دبستان تفت	۱ معلم	۵۷ شاگرد	۶ درجه فارسی	حقوق ۲۴۰ رو
دبستان الله آباد	۱ معلم	۲۷ شاگرد	۲ درجه فارسی	حقوق ۶۰ رو
دبستان مزرعه کلانتر	۱ معلم	۴۰ شاگرد	۳ درجه فارسی	حقوق ۶۰ رو
دبستان شرف آباد	۱ معلم	۴۱ شاگرد	۶ درجه فارسی	حقوق ۱۰۰ رو
دبستان رحمت آباد	۱ معلم	۱۵ شاگرد	۲ درجه فارسی	حقوق ۱۶۰ رو

* * * * *

<u>آقای فریدون فلفلی</u> : فرزندرستم جمشیدخدا رحم اجا ویدنرسی آبادی بنیانگذارک
خانجات صنعتی سپنتا با حدود ۱۵۰۰ نفرکارگروکارمنددرسال ۱۳۰۱ شمسی درحومه یزد ازپد



مادری کشاورزبنام رستم وگوهراهل نرسی آباددیزدپابعرصه
وجودگذاشت پس ازاینکه دوران کودکی را پشت سرنهاد
تحصیلات ابتدائی رادراهرستان یزدومتوسطه رادرشهر
یزدباموفقیت بپایان رسانید. وی درهنگام تحصیل به
کارزراعت هم مشغول بودوتحت نظرپدربزرگوارخود
مرحوم رستم دراحیای زمینهای بایرکوشش میکرد و با
وجودداشتن تکالیف مدرسه وموقعیت آن زمان ازلحاظ
عدم وسایل مدرن کشاورزی وغیره باغات تحت نظرآنها
همیشه ازنظرکشت وبرداشت موردتحسین سایرین بودامـا
بتدریج که میاه قنات اهرستان(حومه ای که آنموقع
محل اقامت آنها بود)کاهش یافت ودرنتیجه مخارج
کافی برای خانواده تامین نمیشدهمانندبسیاری دیگرازهمکیشان راهی سفرشد ،سفری دور
ودرازآری وی ازطریق زاهدان وکویته باهزاران اشکال بسوی بمبئی حرکت کردپس از
رسیدن بدیاربغربت میل داشت برای تکمیل تحصیلات خودوبخصوص زبان انگلیسی اقدام
کندولی چون مخارج وهزینه زندگی هرشخص هرکجاکه باشدبایستی تامین گردد

...اول رابرای درآمدخودبرداشت وآن گرفتن کاردریک رستوران بودولی زیاد
...نکشیدکه محل کارخودرامطابق سلیقه خودندیدواحیانا "آینده نگری وی باعث شد
...اردیگری برای خوددست وپاکندتاهم به تحصیل بپردازدوهم بتواندفعالیت بیشتری
...احتمالی خودبنمایدلذاازمدیررستوران مربوطه معذرت خواست وبه جستجوی شغل
...ی برآمد. چندروزی نگذشت که یکی ازتجارایرانی که آنزمان معروف بودوآقای
...ی راخوب میشناخت اورابه همکاری دعوت کردوزبعدوی مشغول کارشدونیزضمن
وفعالیت به امرفراگیری وتکمیل زبان انگلیسی پرداخت آقای فلفلی آنموقع
...بودبیست وچندساله وبسیارفعال وخوش برخوردوقابل اطمینان . چندسالی بدین
...ل گذشت وپس ازاینکه وضع تجارتخانه راباپشتکارعجیب خودرونق بخشید ونیز
...خودرابپایان رسانیدصاحب بازرگانی باویپشنهادشراکت کردوآقای فلفلی
...اپذیرفت چندی هم بامشارکت یکدیگربه تجارت پرداختندتااینکه باموافقت یکدیگر
...شده ووی خودموسسه تجاری کوچکی افتتاح وبابرادرش آقای گشتاسب فلفلی که
...دریزدمشغول تجارت بودشروع به کارکردند. این دوبرادربقدری دوستدارکار
...بحدی مردمداربودندکه طرف اطمینان عده زیادی ازمشتریان قرارگرفتندوخلاصه
...درساتی بدیگران باعث شدکه خودنیزبهره ببرندگرچه متاسفانه طولی نکشیدکه آقای
...سب فلفلی برادرنازنین وطرف قابل اطمینان ایشان بعلت بیماری سرطان در
...ان برحمت ایزدی پیوست که دراین جالازم است بروان پاک اودرودبفرستم. آقای
...یدون فلفلی برای چندسالی به تنهائی وباکمک دوستان امورتجارتخانه رابخوبی
...داره نمودوپس ازآنکه پی بردکه کشورش ایران همنیازمبرمی شخصی چون اووامثال او
...ردهتدراترک وبه میهن بازگشت وباکمک یکی ازمهندسین ایرانی سنگ بنای کارخانه
...روفیل سازی رادرسال ۱۳۳۹ بنانهاددرآنموقع درب وپنجره اکثرا" ازچوب ویاآهنهای
...توپرساخته میشد. ولی این مصنوع جدیدهم فرم شده وزیبابود وهم ارزانترولی باوجود
این سالها طول کشیدتادرب وپنجره سازها مزیت آنرادریابندا ولین دستگاه پروفیلسازی
رادرخودکارخانه وبادست توانای کارگران ایرانی تحت نظرمهندس ایرانی ساخته شد
کارخانه ای بوبنستا [redacted] کوچک درنزدیکی سه راه آذری باچنده کارگروکارمندامابتدریج
وبامدیریت صحیح کارخانه وسعت پیداکردودستگاههای دیگری ساخته شدوپس ازچندسال
که نیازمردم باین مصنوع چه برای ساخت درب وپنجره وچه مصنوعات فلزی دیگربیشتر شد
مدیرکارخانه آقای فلفلی برآن شدتاکارخانه رابجای فعلی باوسعت حدودیکصدوهشتاد
هزارمترمربع انتقال دهددرکارخانجات سپنتا (اهوازوتهران) درحال حاضرلوله های
آب وگازوفاضل آب وورق های گالوانیزه جهت شیروانی وبرای مصارف دیگروحدودیکصدو
چندنوع پروفیل درب وپنجره وغیره ساخته میشودآقای فلفلی حتی یک مهندس خارجی هم
...ردوتمام امورمنجمله ساخت دستگاهها وماشین آلات موردلزوم بوسیله حدودیکهزاررو
پانصدکارگروکارمندایرانی انجام میگیردواین خودگویای آنست که مدیریت صحیح تاچه

حدمیتواند برای کشور مفید قرار گیرد ونا گفته نماند که کارخانجات سپنتا یک شرکت سهامی عام میباشد و اغلب کارگران وکارمندان و اشخاص در آن سهیمند. آقای فلفلی بسیار سخت کوش و مردمدار است وکارش را بحد عشق دوست دارد نا مبرده که حدود ساعت پنج صبح سرکار خود حاضر و یکسره تا نزدیکیهای شب مشغول کار است معتاد به هیچگونه مواد مخدر حتی سیگار نبوده و زندگی را با سادگی هرچه تمامتر میگذراند از تجملات بدور است ولی درعوض برای کارهای خیریه چه متعلق به کیش خود یعنی زرتشتی باشد و چه دولتی و برای عموم هممیهنان همیشه علاقمند بوده و بدون تبلیغ وسروصدا کمک کرده است مانند تعمیر و ساختن قسمتی از ساختمان جدید دبیرستان دختران انوشیروان دادگر در تهران – کمک به آدریان بزرگ تهران درونک – ساختن دبستان درکاشمر – کمک به دانشجویان کمدرآمد – کمک با نجمن زرتشتیان برای امورخیریه – کمک با شخاص بی بضاعت وکم درآمد. با یدتذکرداد که این مقدار اطلاع نیز که بالغ برملیونها تومان میشود مقدار هزینه بدون اطلاع مردم میباشد. این جزئی اطلاع نیز از نزدیکان او بزحمت بدست آمده است. نگارنده از آقای خداداد خدابخشی وجمشید فلفلی که این خبر را دادند بسیار سپاسگزار است.

*　*　*　*　*

<u>روانشاد گشتاسب فلفلی</u> : فرزند رستم جمشید خدارحم جاویدنرسی آبادی متولد ۱۳۰۲خ از روستازادگان زرتشتی است ودرضمن اشتغال بتحصیلات ابتدائی ومتوسطه در روستای خویش و شهر یزد بوالدین خود که بکار کشاورزی مشغول بودند کمک میکرد. نوجوانی بود دوست داشتنی و پس از تمام تحصیلات و استخدام دریکی از تجارتخانهای یزد، کمال مهارت را در رموز بازرگانی بهمرسانید که موجب شگفتی بازرگانان درجه اول گردید. پس از اندک مدتی با همکاری وهمیاری برادر خویش آقای فریدون که در بمبئی اقامت داشت، تجارتخانه ای ازخویش تشکیل داد. بواسطه پشتکار و هوشی سرشار و درستی و مردمداری و متانت وروی باز و چهره خندان در اندک زمان طرف اطمینان بازرگانان و اربابان رجوع واقع گردید و مردم را در معاملات بواسطه درستی وپاکی مجذوب خویش ساخت و مورد احترام آشنایان بود. پس از مدتی شعبه تجارتخانه را در تهران گشود و



مراجعان بیشمار خودرا بیشتر خشنود ساخت. مهربانی ومردمداری وچهره خندان او فقط برای پیشرفت امور بازرگانی نبود، اصولا" شخصی بود بی‌ریا ودلسوز برای همه و مستمندان بدون تبعیض وپایبند بدین زرتشتی. اما برای کارگشائی وکمک بمردم دین ومذهب برای او مسئله نبود، همه را خواهر و برادر خود تصور میکرد. غیراز کارهای تجاری، هرکس مشکلی داشت چه از لحاظ کمکهای مادی ومعنوی او مشکل گشا بود. حتی نگارنده با وجودیکه نمیشناخت درسفر مبا یران که گرفتار قوانین ارضی بودم کمکهای شایان نمود. روانشاد درعنفوان جوانی بسن ۳۳ سالگی بسال ۱۳۳۵خ بمرض سرطان درتهران بسرای مینو شتافت وکودکی خردسال بنام منوچهر از خود بیادگار گذاشت که اینک برومند گشته و امیدا ست راه وروش پدر وعموی خویش را بکار گیرد.

*　*　*　*　*

ارباب فریدون زرتشتی وارباب مهربان زرتشتی فرزندان روانشاد موبد جمشید موبد کیخسرو میباشند. هردو برادر رادمردانی هستند که با تفاق یکدیگر اوقات خویش را صرف امور اجتماعی وفرهنگی اجتماع بویژه اجتماع خویش مینمایند. درنشر کتب دینی وفرهنگی برایگان بین ارزانیان وخواستاران وکمک بنویسندگان درا بتیاع آن که هزینه بزرگی دربردارد جدیت بلیغ دارند. کارهای خیرخود را چنان با خاموشی انجام میدهند که دیگران ازآن بیخبر میباشند مگر کارهای بزرگی مانند تعمیر و اداره آتش ورهرام یزد که ماهیانه با هزینه سوخت وحقوق موبدان وکارکنان و مدیر ماهیانه حدود دوازده هزار تومان خرج برمیدارد. بنیاد خانه زرتشتیان در اصفهان وتحویل آن با نجمن زرتشتیان اصفهان. هزینه آرامگاه یزد با تفاق بنیاد خیریه ارباب رستم گیو. اهدای زمین وصل بسازمان فروهر با مبلغ دویست هزار تومان برای ساختمان آن. اهدای مبلغ معتنابهی برای آدریان بزرگ تهران. کمکهای پراکنده بدانشمندان و نویسندگان زرتشتی وغیرزرتشتی. اداره یک کلاس دینی درشهر یزد. کمک بساختمان آرامگاه زرتشتیان درلندن وبسا مانند آن که ما ودیگران ازآن خبر نداریم. ازاهورامزدا توفیق وسلامتی آنان را خواهانیم.

*　*　*　*　*

موبدان موبد ایران

برابرنامه هائی که موبدان وبهدینان ایران بزرتشتیان هند نوشته وچندی از آن را درفرزانگان زرتشتی صفحات ۲۵۹–۲۹۵ آورده ایم، از نامه مورخ اورمزد وخرداد ماه ۸۸۰یزدگردی چنین برمیآید که دستور مرزبان رستم شهمردان موبدان موبد ترکابادو شرفاباد بوده است. دستور بیژن ایزدیار موبدان موبد کرمان ودستور آذرگشسب ایزدیار دستور سیستان ودستور بهرام رستم شهمردان موبدان موبد خراسان بوده اند.

حدمیتوا ندبرا ی کشور مفیدقرا رگیرد ونا گفته نما ندکه کا رخا نجا ت سپنتا یک شرک
سها می عا م میبا شدوا غلب کا رگرا ن وکا رمندا ن وا شخا ص درآ ن سهیمند . آقا ی فلفلی
بسیا رسخت کوش ومردم‌دا را ست وکا رش را بحدعشق دوست دا ردنا مبرده که حدودسا عت
صبح سرکا رخودحا ضرویکسره تا نزدیکیها ی شب مشغول کا را ست معتا دبه هیچگونه موا د
مخدرحتی سیگا رنبوده وزندگی را با سا دگی هرچه تما مترمیگذرا ند ا زتجملات بدورا ست
ولی درعوض برا ی کا رها ی خیریه چه متعلق به کیش خودیعنی زرتشتی با شدوچه دولت
وبرا ی عموم هم میهنا ن همیشه علاقمندبوده وبدون تبلیغ وسروصدا کمک کرده است ما نند
تعمیروسا ختن قسمتی ا زسا ختما ن جدیددبیرستا ن دخترا نه ا نوشیروا ن دا دگردرتهرا ن
ـ کمک به آدریا ن بزرگ تهرا ن درونک ـ سا ختن دبستا ن درکا شمر ـ کمک بدا نشجویا ن
کم‌درآ مد ـ کمک با نجمن زرتشتیا ن برا ی ا مورخیریه ـ کمک با شخا ص بی بضا عت وکم
درآ مد . با یدتذکردا دکه ا ین مقدا را طلاع نیزکه با لغ برملیونها توما ن میشودمقدا ر
هزینه بدون ا طلاع مردم میبا شد . ا ین جزئی ا طلاع نیزا زنزدیکا ن ا وبزحمت بدست آمده
ا ست . نگا رنده ا زآقا ی خدا دا دخدا بخشی وجمشیدفلفلی که ا ین خبررا دا دند بسیا ر
سپا سگزا را ست .

* * * * *

روا نشا دگشتا سب فلفلی : فرزندرستم جمشیدخدا رحم جا ویدنرسی آبا دی متولد
۱۳۰۲خا زروستا زا دگا ن زرتشتی ا ست ودرضمن ا شتغا ل بتحصیلات ا بتدا ئی ومتوسطه در
روستا ی خویش وشهریزدبوا لدین خودکه بکا ر
کشا ورزی مشغول بودندکمک میکرد . نوجوا نی
بوددوست دا شتنی وپس ا زا تما م تحصیلات و
ا ستخدا م دریکی ا زتجا رتخا نها ی یزد ، کما ل
مها رت را دررموزبا زرگا نی بهمرسا نیدکه
موجب شگفتی با زرگا نا ن درجه ا ول گردید .
پس ا زا ندک مدتی با همکا ری وهمیا ری برا در
خویش آقا ی فریدون که دربمبئی ا قا مت
دا شت ، تجا رتخا نه ا ی ا زخویش تشکیل دا د .



بوا سطه پشتکا روهوشی سرشا رودرستی ومردم
دا ری ومتا نت وروی با زوچهره خندا ن در
ا ندک زما ن طرف ا طمینا ن با زرگا نا ن و
ا ربا با ن رجوع وا قع گردیدومردم را در معا ملات بوا سطه درستی وپا کی مجذوب خویش
سا خت وموردا حترا م آشنا یا ن بود . پس ا زمدتی شعبه تجا رتخا نه را درتهرا ن گشود و

... ن بیشما رخودرا بیشترخشنودسا خت . مهربا نی ومردمدا ری وچهره خندا ن ا وفقط
... پیشرفت ا موربا زرگا نی نبود ، ا صولا" شخصی بودبی‌ریا ودلسوزبرا ی همه و
... ن بدون تبعیض وپا یبندبدین زرتشتی . ا ما برا ی کا رگشا ئی وکمک بمردم
مذهب برا ی ا ومسئله نبود ، همه را خوا هروبرا درخودتصورمیکرد . غیرا زکا رها ی
... ، هرکس مشکلی دا شت چه ا زلحا ظ کمکها ی ما دی ومعنوی ا ومشکل گشا بود . حتی
... نده با وجودیکه نمیشنا خت درسفرم با یرا ن که گرفتا رقوا نین ا رضی بودم کمکها ی
... نمود . روا نشا ددرعنفوا ن جوا نی بسن ۳۳ سا لگی بسا ل ۱۳۳۵خ بمرض سرطا ن
... ا ن بسرا ی مینوشتا فت وکودکی خردسا ل بنا م منوچهرا زخودبیا دگا رگذا شت که
... برومندگشته وا میدا ست را ه وروش پدروعموی خویش را بکا رگیرد .

* * * * *

... ا ب فریدون زرتشتی وا ربا ب مهربا ن زرتشتی فرزندا ن روا نشا دموبدجمشید
... کیخسرومیبا شند . هردوبرا دررا دمردا نی هستندکه با تفا ق یکدیگرا وقا ت خویش را
... ا مورا جتما عی وفرهنگی ا جتما ع بویژه ا جتما ع خویش مینما یند . درنشرکتب دینی
... گی برا یگا ن بین ا رزا نیا ن وخوا ستا را ن وکمک بنویسندگا ن درا بتیا ع آ ن که
... بزرگی دربردا ردجهدی بلیغ دا رند . کا رها ی خیرخودرا چنا ن با خا موشی ا نجا م
... ندکه دیگرا ن ا زآ ن بیخبرمیبا شندمگرکا رها ی بزرگی ما نندتعمیروا دا ره آتش
... را میزدکه ما هیا نه با هزینه سوخت وحقوق موبدا ن وکا رکنا ن ومدیرما هیا نه حدود
... ده هزا رتوما ن خرج برمیدا رد . بنیا دخا نه زرتشتیا ن درا صفها ن وتحویل آ ن
... زرتشتیا ن ا صفها ن . هزینه آرا مگا ه یزدبا تفا ق بنیا دخیریه ا ربا ب رستم گیو .
... ی زمین وصل بسا زما ن فروهربا مبلغ دویست هزا رتوما ن برا ی سا ختما ن آ ن .
... ی مبلغ معتنا بهی برا ی آدریا ن بزرگ تهرا ن . کمکها ی پرا کنده بدا نشمندا ن و
... سندگا ن زرتشتی وغیرزرتشتی . ا دا ره یک کلاس دینی درشهریزد . کمک بسا ختما ن
... مگا ه زرتشتیا ن درلندن وبسا ما نندآ ن که ما ودیگرا ن ا زآ ن خبرندا ریم .
... ا هورا مزدا توفیق وسلامتی آنا ن را خوا ها نیم .

* * * * *

موبدا ن موبدا یرا ن

... برا برنا مه ها ئی که موبدا ن وبهدینا ن ا یرا ن بزرتشتیا ن هندنوشته وچندی ا ز
... ن را درفرزا نگا ن زرتشتی صفحا ت ۲۵۹ـ۲۹۵ آورده ا یم ، ا زنا مه مورخه ا ورمزدوخردا دما ه
... یزدگردی چنین برمیآ یدکه دستورمرزبا ن رستم شهمردا ن موبدا ن موبدترکا با دو
... فا با دبوده ا ست . دستوربیژن ا یزدیا رموبدا ن موبدکرما ن ودستورآ ذرگشسب ا یزدیا ر
... ورسیستا ن ودستوربهرا م رستم شهمردا ن موبدخرا سا ن بوده ا ند .

برا برنا مه مورخه بهمن روزوخرداد ماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی دستورنوشیروان دستور ماوندا درستم با شنده ترکا باد موبدان موبدایران بوده است . دستورماوندا دهوشنگ دستورشرفا با دودستوربهمنیا رموبدشاه موبدان موبدخراسان ودستوراسفندیا را ردشیر دستورسیستان ودستوربهمنیا ردستورا یزدیا رموبدان موبدکرمان بوده اند .

برا برنا مه شهریورروزوفروردینماه ۹۹۶یزدگردی دستوربهرا مدستورا ردشیردستور ماوندا ددستوررستم با شنده ترکا باددستوران دستورایران بوده است . جدش دستورماوندا دستوررستم نیزسمت دستوران دستوری ایران را داشته است . دستورنوشیروان دستور مرزبان موبدان موبدکرمان ودستوربهمردبهرا مشاه دستورسیستان بوده اند .

ازنامه مورخه بهمن روزوا ردیبهشتماه ۱۰۰۵یزدگردی پیداست که دستوربهرا مدستور اردشیرهمچنان سمت دستوران دستوری را داشته است . نامه مورخه ورهرا م ایزدوا ردیبهشت ماه ۱۰۱۹یزدگردی ازکرمان دستوررستم دستورا ردشیرنوشیروان را بموبدان موبدیکرمان نام میبرد . پدرش دستورا ردشیرموبدیاست که بنا بدعوت اکبرشاه گورکانی هندبهندوستان مسافرت ودرتدوین واژه های فارسی سره درفرهنگ جهانگیری به میرجمال الدین انجوکمک نموده است . (فرزانگان زرتشتی ص ۳۵۲ دیده شود .)

ازنامه ای که بسال ۱۰۲۲ ای ازیزدنوشته شده دستورماوندا دپوردستوربهرا ما ردشیر ماوندا درستم بسمت دستوران دستوری ایران یادشده است . بنا براین پدرش دستوربهرام با یدجهان را بدرودگفته باشد . درنامه بالاذکردستوربهرا مدستورمهربان سورگی آمده که دستورآن محل بوده است . سوراگ روستای بزرگی بوده درتوران پشت یزد .

درنامه ای که حدودسال ۱۰۳۷ یزدگردی ازکرمان نوشته شده است دستوررستما ردشیر موبدان موبدکرمان بوده است .

اما ازسال ۱۱۴۱یزدگردی یا حدودآن شهریزددستورنشین میگرددوا زترکا باد وشرفا باد ذکری نیست . سالها پیش ازآن گروه موبدان ترکا باددربرا برستم وآزا روضرب وشتم ما موران وصول مالیات جزیه تاب وتوان واستقامت خودرا ازدست داده شصت خانواده با تفاق یکدیگر اسلام میآورندوچون پیشوای زرتشتیان یا بعبارت دیگرآقا وسیدآنان بوده اند ،دراسلام نیزخودرا با جامه سیدی میآرایند . دستوران دستورایران درسال مذکورچنانکه ازنامه مورخه خردادروزوآبانماه ۱۱۴۲ ای ازسوی موبدان وکلانتریزدبگروه زرتشتیان هندبویژه دستورکاوس پوردستورفریدون وبهدین دهنجی شاپورمنوچهربشماره R57 محفوظ در کتابخانه خورشیدجی کاما دربمبئی برمیآید . دستورمرزبان پوردستورهوشنگ میباشدملا فیروزپورملاکاوس دستوردانشمندپارسی هندپیش اودریزدبتحصیل علوم مذهبی وپهلوی و اوستا وفارسی پرداخت ودرروزدین روزوا ردیبهشت ماه قدیم ۱۱۴۱ ای درمنزل بهدینا ردشیر بهرا مخرمشاهی کلانتروقت زرتشتیان وحضوردستوران وموبدان وبهدینان یزدمراسم نوزادی را برگزا رمینماید (فرزانگان زرتشتی ص ۵۳۱دیده شود) .

نسل برادران موبدخسروموبدشهریا رجمشیدبا دوپشت با ومیرسدوبهمن موبد باشنده لندن وبرادرانش جهانگیروکیخسرومقیم آمریکا فرزندان موبدشهریا روموبد خسرومیباشند . دستوران دستوری ایران تا سال ۱۲۳۶هق برابر ۱۱۹۰یزدگردی با دستور مرزبان یا پسرش ظهراب بوده . اما درحدودآن سال ،زمان فرمانداری شاهزاده محمد ولی میرزا فرزندفتحعلیشاه قاجا ردریزدعلمای اسلام بزرتشتیان نسبت کفروزندقه میدهند وا زفرماندا رقتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستا رمیشوند . شاهزاده را دگربعلمای اسلام پیشنهادمینماید بهتراست درخصوص دین وتوحیدپرسشهائی چندازززرتشتیان بشود اگرپاسخ آنها منطقی ودرست است با یدبا یشان ستم نشودواگرغیرا زآن باشدبمرادشما رفتا رخواهدشد . پرسشهای علمای اسلام وپاسخهائی که موبدکیخسروپورموبدخدا بخش به اتفاق موبدخدا بخش پورموبدفرودوهیربدخدا بخش پورهیربدجاماسب نوشیروان جاماسب پوردستورکاوس ازنژا دنوروززنده بآن داده موردقبول علمای اسلام وشاهزاده واقع ورفع زحمات ازززرتشتیان میگرددوآن پرسش وپاسخها بنام رساله دین مسئله با رها درپندنامه ملافیروزچاپ شده است . دستورکاوس پشت چهارم هیربدخدا بخش مشاوروهمیا رموبدکیخسرو درتنظیم پاسخ به پرسشها ،دستوراصفهان بوده که هنگام قتل عام زرتشتیان گبرآباد اصفهان درزمان سلطان حسین صفوی داروندا رخودرا گذاشته با آتش مقدس به یزدپناهنده میگردد .

اما بگفته یادگا رخسرونا شرپندنامه ورساله دین مسئله چون دستورکیخسروپاسخ درست ومنطقی به پرسشهای علمای اسلام میدهدا زسوی جماعت زرتشتیان با تفاق همگی بسمت دستوران دستوری ایران برگزیده میشودوخانواده دستورمرزبان هوشنگ ازدستوران دستوری خلع میگردند ، پشت دستورکیخسروطبق شجرنامه ای که هیربدخدا یا ربرا دردستورنامدار موبدان موبدیزدوپوردستورشهریا ردرکتاب اندرزنامه پهلوی تالیف وترجمه خویش داده به دستورجاماسب ولایتی معروف میرسدکه در۱۰۸۹یزدگردی بهندوستان وسورت سفرنموده وسه نفرازموبدزادگان آن دیا ررادرا وستا وپهلوی استادساخت واکتیل دوپرون فرانسوی ازشاگردان وبنام دستوردا راب اوستا آموخته بفرانسه ترجمه نمودوایرانشناسی ازآن زمان آغازگشت ما درموردد ستورجاماسب درجای دیگراین تاریخ گفتگوکرده ایم .

نسل روانشاد موبدان موبددستورنامدا رطبق شجره نامه ای که فرزندش موبدا ردشیر آذرگشسب بنگا رنده داده اندبدینطریق به دستوران دستورکیخسروودستورجاماسب ولایتی میرسد . دستورنامدا رپوردستورشهریا رپوردستورنامدا رپوردستورکیخسروپهلوان پاسخ دهنده پرسشهای علما وپورموبدخدا بخش پورموبدنوشیروان پورموبدرستم پورموبدمهربان پوردستورجاماسب ولایتی پورموبدحکیم پورموبدا ردشیر .

دستورجاماسب ولایتی شجره نامه خویش را درتاریخ کتابت کتاب خطی اوستا چنین آورده است . اندرروزفرخ را م ایزدوماه مبارک فروردین موافق رواج ایرانیان وسال

یکهزارونودوسه یزدجردشهریاران من دین بنده جاماسب دستورحکیم دستوراردشیردستور نوشیروان دستورزراتشت دستورجاماسب دستورشاهویردستوربخت آفرین ولایت ایرانی ساکن دارالعباده یزد. بنابراین شجره نامه دربعضی نوشته ها که اوراکرمانی قلمداد نموده اندسهواست ، ووی یزدی میباشد ، (دیده شودکتاب دکتراونوالابنام MANUSCRIPTS BEARING ON ZOROASTRIANISM P.56)

هنگامیکه موبدکیخسروبدستوران دستوری برگزیده میشودفرمانی مورخ صفرالمظفر ۱۲۴۰ه ازطرف دولت با حکم مستمری سالیانه بیست تومان مادام الحیات با ووپس از درگذشت او بفرزندش صادرمیشود. پس ازدستورکیخسروپسرش دستورنامدار بسمت موبدان موبدی میرسد. هنگام ورودمانکجی هاتریا به یزدوتشکیل پنچایت زرتشتیان درروزخرداد وفروردینماه ۱۲۲۴ای نام دستورنامداردستورکیخسرودرصدرنام اعضای پنچایت دیده میشود وفرمانی نیزازامیرکبیرمورخ ذیحجه ۱۲۶۵هق بدین مضمون صادرشده که موبدموبدان موبد نامداررشرف اندوزحضورپادشاهی گشته وبماموربن دستورداده شده که نسبت باوزرتشتیان همراهی وحمایت کنند.

دستورنامداردرسال ۱۲۳۱ای درمیگذردوپسربزرگ اودستورشهریاربااتفاق آراء عده ای اززرتشتیان بسمت دستوران دستوری برگزیده میشودواز طرف وزارت امورخارجه طبق فرمان مورخ جمادی الاخری ۱۲۸۰هق یک شال ترمه خلیل خانی برسم خلعت باو داده میشودونیزبسرنشینی انجمن ناصری زرتشتیان یزدبرگزیده میشودکه بتوسط کیخسروجی خانصاحب درروزباداد یزدوشهریورماه ۱۲۶۱یزدگردی تاسیس میشود.

دستورشهریاردردوران سالخوردگی بعلت دردپای شدیدازفعالیت بازمیماند. بنابراین دستورتیراندازپورموبداردشیررابرای رسیدگی وادارهٔ امورموبدان موبدی وملاقات با مقامات مربوطه دولتی بجانشینی خویش انتخاب مینماید. دستورتیرانداز درزمان خویش کارهای مهمی را باشهامت انجام داده است وباحکمران وقت یزدجلال الدوله پسرظل السلطان روابط دوستانه داشته وطرف توجه علما نیزبوده است.

درزمان ناصرالدینشاه قاجار ازطرف دولت وقت فرمان مستمری مبلغ سالیانه چهل تومان بنام موبدان موبددستورشهریار دستورنامدار صادرمیگردد. پس ازدرگذشت اوپسران او بنام هیربدخداباروددستورنامدار ازدولت وقت تقاضا مینمایندکه مستمری مزبوردرحق آنان پرداخته شود. بنابراین طبق فرمان مورخه شهررجب ۱۳۱۰هق چهل تومان مستمری مذکورب المناصفه درحق دوبرادرنامبرده دردفترمستمریات یزد ثبت وسالیانه بآنها پرداخت میشود.

پس ازدستورشهریارپسربزرگ اودستورنامداربسمت موبدان موبدانتخاب میشودلیکن درسال ۱۲۸۴یزدگردی باتشکیل کنکاش موبدان ازسوی موبدان یزدمقام موبدان موبدی بصورت شورائی تغییرشکل مییابد.

بگفته صاحب حدودالعالم مولفه قرن چهارم هجری دردههای بکتکین ترسایان و گبرگان وصابیان نشینند. ناحیت کوه قارن (درتبرستان) آبادان وبیشترمردمانوی گبرگانند. پرکدر ، برکران رودمرونها دهاست واوراقهندزاست واستواروانبدروی گبرگان اند وایشان رابه آفریدیان خوانند.

* * * * *

تاورنیه درسفرنامه خودگوید "سه ماه درکرمان ماندم. دراین شهربیش ازده هزار گبرهستند. درچهارمنزلی کرمان پرستشگاه بزرگ آنان است وپیشوای بزرگ آنان در همانجا جای دارد. هرزرتشتی ناگزیراست درهنگام زندگی خودبآنجا برای زیارت برود". دریادداشت دیگرکه نام گوینده آن فراموش شده موقعیت پرستشگاه بزرگ را را بُسر ذکرمینماید.

* * * * *

پیرشهریار

درصفحات دیگرکتاب درموردپیرشهریار گفتگوشده ، لیکن چون گفتار دهخدا زرتشتی بودن اورا تایید مینماید بازدراینجا میآوریم. بگفته فرهنگ دهخدا "دراورامان کردستان پیری روحانی ازمغان زردشتی بوده است موسوم به پیرشهریار وبکردی پیرشالیار خوانند ازاو کتابی باقیست بنام مارفتوپیرشالیار (معرفت پیرشهریار) ونزدمردم اورامان بسیارمحترم است وبدست خارجی نمیسپارند وکلمات شرا درمواردبسیاربجای مثل بکار میبندند. این کتاب مرکب ازچندبندمسجع است که ترجیع آنها این بیت است وتکرار میشود :

گوشت بروانه پیرشالیار بو هوشت جه کیاسته ذاتای سیمیار بو

یعنی بگفته پیرشهریار گوش کن وبنوشته دانای سیمیار (زردشت) هوش خودرابسپار. در سخنان پیرشهریار اشارات بسیار راجع بحفظ آیین قدیم است واهل محل درمجوس بودنش شکی ندارندولی معتقدندکه شخص دیگری هم باین نام بوده است دراواخرقرن پنجم هجری واوراپیرشهریارثانی گویندومیگویندا سلام آورده خودرا مصطفی خواندوکتاب معرفت پیرشهریار را تحریف کردوهرچه با دیانت اسلامی منافات صریح داشت برگرفت. گویند در۸۴۲ه شخصی بنام مولاناگشایش به اورامان سفرکردتا مردم آنجا راقرآن تعلیم دهد. مردم اورامان اوراگشایش کورمیگفتند."

خدمات فرهنگی لهراسب وزرتشتیان هندوایران

میرزا سروش لهراسب فرزندتیراندازمهربان لهراسب قاسم آبادی متولد ۱۲۸۳خ درباغ جمشیدآباد تهران تحصیلات خویش را درمدرسه زرتشتیان تهران ودارالفنون و کالج آمریکائی بپایان رسانیده ودیپلمه خودرا درسال ۱۳۰۳ ازکالج آمریکائی بدست

آورد .بنا بدستوررو انشا دا ربا ب کیخسروشا هرخ ودرخواست موبدرستم‌صداقت ما مور مدیریت دبستا ن دینیا ری یزدگردیدکه‌فقط دا نش‌آموزا ن موبدزا ده‌وسپس زرتشتی‌را می‌پذیرفتند .میرزا سروش با جلب موا فقت هئیت نظا رکه‌ا زروا نشا دا ن رستم‌ما وندا دو مهربا ن دستورتیرا ندا زوجمشیدپرویزدا نش‌آموزا ن مسلما ن که‌ا غلب فرزندا نروسا ی ا دا را ت بودندپذیرفته‌شدند .سپس با جلب موا فقت هئیت نظا ررستم‌شهزا دی وفیروز آذرگشسب را برا ی ا دا مه‌تحصیل بتهرا ن ا عزا م‌دا شت وبعدبرا ی تحصیل ا وستا وپهلوی به‌بمبئی رهسپا رمیشوند .

درآن زما ن دبستا نها ی یزدشش کلاسه‌بود . میرزا سروش نخستین با رکلاس هفتم‌و هشتم‌را دردبستا ن دینیا ری تا سیس نمود . پس ا زا تما م‌دوره‌ا ستخدا م‌دریزدبتهرا ن مرا جعت ودرآموزشگا ه‌زرتشتیا ن بشغل نظا مت وتدریس کلاس هفتم‌مشغول میگردد .

پرورشگا ه‌ما رکا را زموسسا ت ا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی‌بمبئی‌درآن زما ن بتا زگی دریزددا یرشده‌بودوتوسط مدیرا نی که‌ا زهندفرستا ده‌میشدندا دا ره‌میگشت وآنها بترتیب عبا رت بودندا زدکترجمشیدجی‌پتل،ما نک ملاومنوچهرکنترا کتر . چون منوچهرکنترا کتر وخا نمش عا زم‌هندبودنددینشا ه‌جی‌جی‌با ها ی سلیسیتررئیس ا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی بنا برروا بط نزدیکی که‌با ا ربا ب کیخسروداشت وسفا رش ما نک ملا،ا ربا ب کیخسرو شا هرخ میرزا سروش لهرا سب را مجبوربپذیرفتن مدیریت پرورشگا ه‌کرد .هرچه‌پدرروا ن‌شا دش گریه‌میکردکه‌با پا ی برهنه‌ا زیزدفرا رکرده‌وبتهرا ن مها جرت کرده‌نمیخوا هدپسرش به‌یزدبرگرددردل ا ربا ب کیخسروتا ثیری‌نکرد .با وجودیکه‌پیشنها دسه‌کا رمهم‌وآبرومند ا زطرف وزا رت دا را ئی توسطمیلیسپوی آمریکا ئی برا ی مترجمی‌وزا رت پست وتلگرا ف وبا نک شا هنشا هی سا بق برا یش حا ضربودا شتغا ل بکا رجما عتی را ترجیح وچون بر ا نگلیسی مسلط بودوپرورشگا ه‌توسط پا رسیا ن ا دا ره‌میشدا ربا ب کیخسروهم‌ا صرا ربر پذیرفتن مدیریت پرورشگا ه‌کردپدرا زدوری فرزندومسا فرتش به‌یزدا ندوهنا ک گردید .

پرورشگا ه‌ما رکا ربا بیست نفرا یتا م‌درسا ختما ن ا جا ره‌ا ی درمحله‌سلسبیل یزدبود، وبچه‌ها برا ی تحصیل نخست بدبستا ن خسروی سپس بدبستا ن کیخسروی میرفتند .چون با لبا س متحدا لشکل ودرصف حرکت میکردنددررا ه‌موردتحقیروتمسخربیگا نگا ن بی‌تربیت قرا رمیگرفتند .میرزا سروش با وجودمخا لفتها ی بسیا رتصمیم‌بتا سیس بدبستا ن پسرا نه ما رکا ررا میگیردمعهذا مردم‌چه‌زرتشتی‌وچه‌مسلما ن فرزندا ن خودرا برا ی تحصیل بآنجا میفرستندوتعدا ددا نش‌آموزا ن شش کلاس بصدنفرمیرسدوکلاس هفتم‌وهشتم‌نیزدا یرمیگردد .

چون سا ختما ن پرورشگا ه‌گنجا یش ۳۵نفرا یتا م‌وهشت کلاس مدرسه‌وچها را طا ق برا ی کا رگا هها ی خیا طی،نجا ری،پا رچه‌با فی،قا لیبا فی‌وترمه‌با فی‌که‌دا نش‌آموزا ن موقع تعطیل وفرا غت بفرا گرفتن صنعت مشغول میشدندندا شت ، میرزا سروش با نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی پیشنها دا بتیا ع زمین وسا ختما ن مستقل میدهد . ا نجمن پیشنها د را می‌پذیردوروا نشا دما رکا ربشخصه‌بمیرزا سروش مینویسدزمینی‌که‌ا بتیا ع میشودنبا یدکمتر

ا زهفتا دهزا رمتربا شد . درا ین موقع‌چون زمینی با ین مسا حت بآسا نی پیدا نمیشد برا درا ن خرمشا هی آقا یا ن مهربا ن ورستم‌خدا دا دخدا دیا ن وسروش بهرا م‌جیوه و شهمردا ن ا یرا ن ورستم‌خرمی‌دوست وندیم‌ما رکا رزمینی بقیمت بسیا را رزا ن درشرق شهروبین هفت روستا برا ی پرورشگا ه‌خریدا ری نمودند .روا نشا دبهرا م‌خدا دا دفرهومند (حا له‌زا ده)ده‌هزا رمترزمین خودرا بقیمت نا زل به‌پرورشگا ه‌میفروشد .کمک وهمکا ری‌و تشویق ا زبرا درا ن همشهری مسلما ن بیزدبسیا را رزنده‌وموجب ا یجا دموسسا ت ما رکا ر میگردد . ا زآنا ن آقا یا ن حا ج غلامرضا مرشدوحا ج سیدا بوا لقا سم‌روهنی‌که‌زمین وا قع درجلوخیا با ن متصل با را ضی ما رکا ررا با بها ی بسیا رنا زل مرحمت کردند .محبتها ی همه‌ا یشا ن موجب دلگرمی ما رکا روا نجمن بمبئی ومیرزا سروش وا جتما ع زرتشتیا ن بود . سا ختما ن بلافا صله‌درسا ل ۱۳۱۲خ وما ه‌ا سفندآغا زودرمهرما ه۱۳۱۳بهره‌بردا ری شد .

نقشه‌پرورشگا ه‌توسط برزوسهرا ب آقا درهندتهیه‌گردیدومشتمل بودبردودستگا ه‌عما رت جلوبرا ی دبستا ن ودبیرستا ن وسا لون سخنرا نی وحدودده‌هزا رمترمیدا ن برا ی با زی و سا ختما ن عقب هم‌مشتمل بودبرسه‌خوا بگا ه‌وا طا قها ی درس ولبا س ودینی وکتا بخا نه‌ومحل سکونت سرپرست وزیرزمین وا طا قها ئی دردوطرف برا ی کا رگا هها وآشپزخا نه‌ونها رخوری. پرورشگا ه‌درمهرما ه۱۳۱۳با حضورما رکا روفرما نده‌شهرا فتتا ح‌یا فت ودبستا ن ودبیرستا ن ا زمحل ا جا ره‌ا ی بآنجا منتقل وروزبروزبرتوسعه‌آن وشما ره‌دا نش‌آموزا ن ا فزوده‌گشت .

برا ی دخترا ن زرتشتی‌مدا رس فرم‌جدیددرشهریزدوجودندا شت .جها نیا ن وموبدا ن مکا تبی‌دا شتندبا معلم‌قدیمه .لذا میرزا سروش تا سیس مدرسه‌جدیدبنا م‌مدرسه‌دخترا نه ما رکا ربا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی پیشنها دمیدهدوآنها نیزموا فقت خویش را ا علام‌میدا رند .خوشبختا نه‌ا ولیا ی مدرسه‌جها نیا ن ومدرسه‌موبدا ن نیزهمکا ری وموا فقت خویش را عملی میسا زندودبستا ن ودبیرستا ن دخترا نه‌ما رکا ردرسا ل ۱۳۱۴خ درسا ختما ن ا جا ره‌ا ی درشهریزددا یرمیشود .بعدها دوخوا هر ،آدخت همسرشا پورگشتا سب ودولت همسر فریبرزنسیمی محل فعلی را با نجمن وا گذا رمینما یندوبا ا صلاحا ت وتغییرا ت وتعمیرا ت دبستا ن ودبیرستا ن ما رکا ربآنجا ا نتقا ل میا بدکه‌هنوزهم‌دا یرا ست .

چون دها ت زرتشتی‌نشین یزدکه‌با لغ برحدود۱۶محل ا ست ومدرسه‌پسرا نه‌درآنها بسرپرستی ا نجمن ا کا برصا حبا ن بمبئی قبلاً دا یرشده‌بودوتوسط نما یندها عزا می‌آنها ا زهندا دا ره‌میگشت وروستا ها فا قدمدرسه‌دخترا نه‌بود . با کمک وخیرا ندیشی وبودجه رادمنشا ن هرمحل دبستا ن دخترا نه‌بسرپرستی ا نجمن زرتشتیا ن ا یرا نی بمبئی در روستا ها تا سیس میگرددوشما ره‌آنها ۱۴فقره‌ا ست .

تعدا ددبستا ن ودبیرستا ن وکودکستا ن درشهریزدهشت فقره‌بشرح زیرمیبا شد . دبیرستا ن کیخسروی،دبستا ن خسروی، دبستا ن دینیا ری،کودکستا ن رشید ،دبستا ن‌پسرا نه ما رکا ر ،دبیرستا ن پسرا نه‌ما رکا ر ،دبستا ن دخترا نه‌ما رکا رودبیرستا ن دخترا نه‌ما رکا ر

تعداد ۱۳دبستان پسرانه‌ودخترانه‌بسرپرستی انجمن اکابرصاحبان بمبئی است وتعداد ۱۴بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی ویک دبستان دخترانه‌شهریار اهرستانی درروستای اهرستان ویک دبستان دخترانه‌درنرسی‌آباد ویک دبستان دخترانه‌درشریف آبادکه‌مجموع دبستان دردهات سی‌فقره میشود .صاحب‌خیران هرمحلی اندوخته‌خودرا برای صرف دانش وبینش وامورخیریه‌ازفرضیات دینی میدانند ،وساختمانهای مدرن وسالونهای وسیع درهرمحل احداث کرده‌اند .

هزینه‌آموزشگاهای انجمن اکابرصاحبان بمبئی وانجمن زرتشتیان ایرانی‌بمبئی وپرورشگاه‌مارکاراز هندتامین میشد .درسال ۱۳۴۶خ بودجه‌ای که‌ازانجمنها وازهندمیرسید بواسطه‌مقررات دولت هندوکنترل ارزقطع میشودومیرزاسروش درتنگنا گرفتارمیگردد . بناچارخدمت مرحوم‌کاظم‌معصوم‌خانی رئیس فرهنگ یزدمیرودوایشان هم‌فورا "اورادلداری وهزینه‌مدارس راازبودجه‌دولتی تامین نموده‌وتوسط اداره‌فرهنگ آموزگاران را بدبستانها ودبیرستانها میفرستد .

بایددانست ازکلیه‌مدارس زرتشتیان درشهروروستاها برادران مسلمان هم استفاده‌مینمایندواستقبال ویگانگی وبرادری بین مسلمان وزرتشتی برقراربوده است وجدائی وتفاوتی بهیچوجه‌بعمل نیامده‌است وهمچنین موسسات بهداشتی‌زرتشتیان ازازیشگاه‌بهمن ومطب ودواخانه‌سررتن تا تاکه‌قبل ازهمه‌چنین موسسات بهداشتی دولتی دریزدتاسیس گردیده‌درایگان دراختیارانیان همشهری قرارداشت وپیوسته علمای اعلام‌یزدقدردانی میفرمودندکه‌موجب تشویق کارکنان مربوطه‌بوده‌است .

برای فروش زمینهای اضافی پرورشگاه‌دریزدکمیته‌املاک باعضویت روانشاد ارباب رستم‌گیووآقای فریدون زرتشتی تشکیل یافت ومقداری اززمینها فروخته‌شده‌بود ،بنابخواهش وتوصیه‌روانشاددکتراسفندیار یگانگی ،ساختمان نیمه‌تمام‌هنرستان بوسیله ارباب وفادارتفتی وروانشادهرمزدآرش به‌نیت اهدای باجتماع متوقف شده‌بودخریداری شدودرنظربودبقیه‌اراضی اضافی دریزدرافروخته‌وهنرستان مشتمل‌برسه‌دستگاه‌عمارت وسالون ناتمام‌راکه‌برروی بیست هزارمترزمین قراردارد‌وبهترین نقطه‌تهران پارس مقابل رستم‌باغ‌ودبستان استادخدابخش ودبستان استادپورداود (ازبناهای روانشاد ارباب رستم‌گیو)قراردارد‌تکمیل نمایدوپرورشگاه‌که‌تعداددانش‌آموزان آن دریزد بعلت مسافرت زرتشتیان دهات وشهربتهران روبکاهش بودبآنجا منتقل شودویک دستگاه عمارت دیگرنیزتکمیل وبرای دانشجویان زرتشتی که‌درتهران ماوا ومسکنی ندارند اختصاص یابدودستگاه‌دیگربرای صنعت وحرفه‌زنان ودوشیزگان زرتشتی که‌درتهران‌پارس ورستم‌باغ سکونت دارندداییرشودکه‌متاسفانه‌فروش زمین بدستورانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بانگیزه‌بیخبری آنها ازموقعیت وتساهل وتحقیق متوقف وکارها راکد ماند .

آقای خدامرادکامران ازرادمردان اجتماع چون حال اسفناک هنرستان نیمه تمام‌را می‌بیندپیشنهاد میدهدحاضراست با مبلغ سه‌ملیون تومان قسمتی‌ازساختمان هنرستان راتکمیل نماید .پیشنهاد وبانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی‌فرستاده‌شد . لیکن متاسفانه‌بواسطه‌ناپختگی اعضای انجمن پیشنهاد موردموافقت آنها نگرفت وبعد که‌ازخواب غفلت بیدارشدندوموافقت خودرااظهارداشتندکارازکاربواسطه‌پیشامدها گذشته‌بودوآقای کامران هم‌ازانجام‌پیشنهاد خودعاجز .گویا قسمت اجتماع‌ما چنین بود که‌ازیک مجتمع‌هنرستان محروم‌مانند .اینک امیدواری تمام‌است که‌انجمن زرتشتیان تهران که‌وکالت نامه‌انجمن بمبئی رادارا میباشندوباتشکیلات جدیدخویش وجدیتی‌که دراصلاح اموراجتماع‌دارندوعلاقه‌ای‌که‌بتکمیل ونگهداری این بنای عظیم‌وسودمنددارند درکارخویش موفق گردند .

تذکار این حقیقت لازم‌است که‌میرزا سروش لهراسب کلیه‌امورمالی ساختمان و پرداختهای کلیه‌هزینه‌های آموزشگاه ها وپرورشگاه‌بعهده‌استاد اردشیرخدابخش وفاداری خرمشاهی‌که‌باکمال علاقه‌ودرستی‌وپشتکاروظایف خویش راانجام‌داده‌است سپرده‌بود .امرمهم دیگری که‌میرزا سروش انجام‌میدهدبرای کلیه‌آموزشگاه ها چه‌درشهروچه‌دردهات هئیت نظاری بین ۳تا ۵ نفرازاهل محل برقرارمیسازدکه‌بامورمدارس،آموزگاران ،دانش‌آموزان، ساختمانها وتعمیرات وهرگونه‌مشکلات مربوطه‌رسیدگی وفیصله‌میدادندوموجب سپاسگزاری اورافراهم‌میساختند .

میرزاسروش لهراسب پس ازچهل سال فعالیت خستگی ناپذیردراداره‌موسسات فرهنگی وبهداشتی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دریزدباقلبی محزون ودلی‌شکسته وکالبدفرسوده‌وتندرستی ازدست داده‌ازعدم‌موافقت انجمن باپیشنهادات اوکه‌موجب پیشرفت امورموسسات وبسوداجتماع بوددرسال ۱۳۴۷خ خودرابازنشسته‌میسازدولی‌چون انجمن وکالت اموراراضی خودرابنام‌او وتنظیم‌نموده‌بودتاسال ۱۳۵۶تماس خودرابا انجمن قطع نمینماید .لیکن بواسطه‌تساهل وعدم‌فعالیت آنها درکسب اطلاع‌وواقف شدن بموقعیت که‌موجب توقف همه‌جورپیشرفتها وزیان اجتماع‌میگرددبسیاررنج میبرد و بالاخره‌خودرا بکلی مستعفی‌میسازدوانجمن بمبئی وکالت نامه‌رابنام‌رئیس انجمن زرتشتیان تهران تنظیم‌وبرای آنها میفرستند .

میرزاسروش لهراسب بانگیزه‌عشق سرشاری که‌به‌پیشرفت فرهنگ اجتماع داشت با حقوق ماهیانه‌۶تومان ودرروزگاران پسین باحقوق ماهیانه‌یکهزاروددویست تومان برای پیش بردن امورفرهنگی اجتماع اکتفا مینماید ،درحالیکه‌شاگردان اوبیش از سه‌تاپنجهزارتومان حقوق درادارات دولتی ،ملی‌وخصوصی دریافت میداشتند .نظرش بمنافع مادی نبودونظرش به‌پیشرفت اموراجتماع بودکه‌آنهم‌بواسطه‌کارشکنیهای دست اندرکاران باپاس مواجه‌شد .

میرزا سروش لهراسب همیشه دعاگوی آقای فریدون زرتشتی میباشد که او را وادار بپذیرفتن مدیریت کارخانه درخشان یزد را افزون بر وظایف موجود موسسات فرهنگی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی نمود که مورد تقاضای صاحبان کارخانه و بیش از ۷۵ نفر زرتشتی درآنجا بکار مشغول بودند و هم ممنون و سپاسگزار انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی میباشد که به پیشنهاد تلگرافی آقای فریدون درآن مورد موافقت خود را اعلام داشتند زیرا سه سال خدمت فقط روزی دو ساعت با حقوق مکفی که عایدش گردید آینده‌اش را بهبود بخشید.

روانشاد دینشاه بهرام نایب رئیس انجمن زرتشتیان بمبئی درآخرین سفر خود بایران هنگامیکه انجمن دستور تخلیه ساختمان درمانگاه سررتن تاتا را داد که مورد اجاره ارباب مهربان گودرز شاهجهان برای مونتاژ رادیو و تلویزیون بود و چهل نفر دختران زرتشتی درآنجا مشغول کار و فراگرفتن هنر و هم مزد میگرفتند و سرگرم بودند و ماهانه مبلغی اجاره برای تامین هزینه پرورشگاه مارکار میپرداخت و برخلاف میل میرزا سروش تعطیل گردیده بود محل را در یزد بازدید کرد موقع مراجعت گریه میکرد که چطور بواسطه عدم تحقیق مقامات بمبئی ماشین آلات بی‌مصرف و محل متروکه و بدون درآمد و دختران نالان بسود خدمت آقای مهربان گودرز رفت و پوزش خواست لیکن نوشدارو بعد از مرگ سهراب چه فایده دارد.

تذکر این نکته لازم است که پیران قدیم گفته‌اند انسان در هر موقعیتی که باشد باید با درستی و پشتکار وظایف خود را انجام دهد. اگر کارفرما از دادن حقوق مکفی کوتاه آید اهورامزدا در جای دیگر باو میرساند. همین پیشامد چنانکه بدرستی شنیده‌ام در حق میرزا سروش بوقوع می‌پیوندد. در اوایل جنگ جهانی دوم یکی از دوستانش که نام خود را پنهان داشته از میرزا سروش میپرسد چقدر پول پس انداز کرده‌ای؟ جواب میدهد با اشکال و صرفه‌جوئی فراوان دو هزار تومان. وجه مذکور را از او میگیرد و در بازرگانی بنامش بکار میاندازد. در ششماه وجه مذکور هشت برابر میگردد. اما وجه را باو مسترد نمیدارد و در بازرگانی و معاملات اراضی بکار انداخته سرمایه‌ای برایش فراهم میکند. اینک از محبت آن دوست و دوستان دیگر در زندگی خود و دوران پیری دچار زحمت نمیباشد. چهل سال خدمت در انجمن و اکتفا با حقوق ناچیز، اینک نه حقوق بازنشستگی باو داده شد و نه بازخریدی. خداوند همه را براه راست هدایت فرماید.

موبدی که اسلام آورد

میمون نام اهوازی یکنفر موبد زرتشتی بود که در سده دوم هجری اسلام آورد. وی بفلسفه‌های آن عصر بویژه فلسفه اشراق آشنائی کامل داشته است. پسرش عبدالله در جرگه فقها و متفکران اسلام درآمد و بنیانگزار مذاهب قرمطی و باطنی در ایران میباشد. بیشتر انقلابات قرمطیان و باطنیان بدست شاگردان او در عراق و بحرین و یمن و شام برپا شده است. یکی از شاگردان او موسوم به ابوعبدالله محتسب شیعی معروف است که میگویند مدتی در بصره سمت محتسبی داشته

است. او بدستور عبدالله به یمن میرود و چون در یک سفر حج با روسای قبیله مصامده بربر، که آنها نیز بحج آمده بودند آشنا میشود ایشان را برای تبلیغ مذهب باطنی که در ظاهر طرفداری از خانواده پیغمبر میکردند مساعد می‌بیند همراه آنها بشمال آفریقا میرود و مدتها در شهرابیجان در کوهی زندگی میکند و در نهان قبایل بربر را بمذهب باطنی دعوت مینماید چون عده کافی حرف او را قبول میکنند، برضد خانواده بنی اغلب که از طرف عباسیان در شمال آفریقا حکومت داشتند قیام مینماید. پس از جنگهای بسیار موفق میشود زیادة الله نام نوه ابراهیم اغلب را مغلوب و از شمال آفریقا بیرون کند و حکومت عبیدیان را که بعدها بنام فاطمیان معروف شدند تاسیس نماید چنانکه در تاریخها نوشته‌اند معد نام که بوسیله ابوعبدالله محتسب شیعی از زندان آزاد و بنام علوی بودن بحکومت رسانیده شد و او را مهدی موعود میخواندند، نوه عبدالله بن میمون اهوازی میباشد. در این باب دو صورت مجلس تنظیم شده که نص آنها در کتاب تاریخ ابن خلدون مغربی جلد چهارم آمده است.

اورامان تخت کهنسالترین آبادی جهان

آبادی اورامان بخش بزرگی از استان کرمانشاهان است. اورامانات مسکن قدیمی‌ترین طوایف و نژادهای شناخته شده بشر بوده و مردمانی نظیر کوتی‌ها و کاسی‌ها در آنجا سکونت داشته‌اند. آشوریان چون نیرومند شدند بکردستان که در آن روزگار یکی از مراکز تجمع مردمان آریائی بود تعلق خاطر ارضی پیدا کردند و بارها آنرا مورد حمله قرار دادند. این حملات مدتها بی‌اثر بود تا آنکه نوبت به آشوربانیپال مقتدرترین پادشاه گروه آشور رسید او کردستان را تسخیر کرده مرکز پادشاهی خویش قرار داد. از این زمان آریائیهای مقیم کردستان به اورامان و مناطق اطراف آن که بعلت صعب العبور بودن راههای ارتباطیش دور از دسترس سپاهیان آشور بود روی آوردند و آنرا بخاطر آنکه ایشان را از گزند دشمن منتجا وزوپیروز مصون میداشت گرامی و مقدس شمردند. اقوام آریائی مهاجر متدرجاً ساکنان بومی اورامانات را در خود حل کردند و با گذشت سالها اینجا بصورت منطقه‌ای آریائی‌نشین درآمد و آریائیها بمبارزه با آشوریان پرداختند و سرانجام براین قوم پیروز شدند.

پس از شکست آشوریها و سلطه مادها و پارسها بر کردستان، اورامانات همچنان بصورت یک منطقه پارسی نشین باقیماند و تا این زمان نیز بازماندگان آن نسل مهاجر از آریائیها همچنان اورامانات را بعنوان یک منطقه پارسی نشین حفظ کرده‌اند. در دوران پرشکوه فرمانروائی هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان برایران، مردم اورامانات تابع ایشان بودند و آئین زرتشت را پیروی میکردند. خرابه‌های آتشکده پاوه که بعد از آتشکده آذرگشسب بزرگترین آتشکده ایران بود و هشتصد سال مداوم آتش مقدس در آن زبانه میکشید یکی از دلایل غیرقابل انکار رواج آئین زرتشت در بین مردم اورامانات تا بعد از ظهور اسلام است.

آتشکده بزرگ پاوه که عده‌ای از سلاطین ساسانی با پای پیاده بزیارت آن رفته‌اند پس

ازحمله اعراب با یران بدست سربازان یکی ازسرداران عرب موسوم به عبدالله بن عمر ویران شد. اما هنوزبقایای این آتشکده ویک برج دفاعی واقع درکنار آن باقیست و ازگذشته پرشکوه اورامانات داستانها میسراید. درموردخراب شدن آتشکده عظیم پاوه سندی بدست سپاهیان عبدالله بن عمر سندگویائی وجوددارد که اکنون درموزه سلیمانیه عراق نگهداری میشود. این سندیک پوست آهو میباشد که ابیاتی بزبان وخط پهلوی بمضمون زیرروی آن نوشته شده است

هورمزگان رمان آتران کژان ⠀⠀⠀ هوشان شاردوه گوره گوره کان

زورکار اربکردنه خاپور ⠀⠀⠀ گنافی پاله هتا شاره زور

زن وکینکان بدیل بشینا ⠀⠀⠀ میردآزاتلی ژه روی هونیا

روشت زردشتره ماندبیکس ⠀⠀⠀ بزیکا نیکا هورمزدهیوچکس

ترجمه ابیات بپارسی چنین است: معبدها ویران شد آتشها خاموش ـ بزرگ بزرگان خود را پنهان کرد ـ عربهای ظالم خراب کردند ـ دهات پهله را تا شهروز ـ زنان ودختران اسیر شدند ـ مردان آزاده درخون غلطیدند ـ آیین زردشت بیکس ماند ـ اهورا مزدا برهیچکس رحم نمیکند.

اورامانات مردم سده ها دیرتر ازسایرمناطق کردستان اسلام آوردند. موقعیت طبیعی این منطقه راه را برسرداران اسلام وشمشیر آنها میبست. اما بهرحال اسلام هم حدود پانصدسال پیش بوسیله گشایشنامیکه قرآن را با خودبآنجا برد و مردم اورا گشایش کور میخواندند راه نفوذیافت باحتمال قوی دویست سال طول میکشد تا آن مردم سخت کوش معتقد به پیرشهریار وکتاب معرفت او که درجای دیگر از آن گفتگوشده تن با سلام دردهند. (اقتباس از اطلاعات مهرماه ۱۳۵۱).

روستا های پیش از اسلام در یزد

محمدمفیدمستوفی بافقی صاحب جامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ه درکتاب خویش از روستا های یزدوتاریخ احداث آن صحبت مینماید. اینک درموردبسیاری ازروستا ها که با موضوع زرتشتیان بستگی دارد گفتگومیشود.

استخری (درگذشت ۳۴۰ه) مینویسد" یکی ازشهرهای مهم بین خراسان و استخر، کثه میباشد و آن کوره مهم یزدوابرقوست. کثه شهرمهم یزددرکناربیابان واقعست. هوای آن بواسطه مجاورت با بیابان بسیارسالم وتمام وسایل استراحت شهرهای بزرگ را دارا میباشد. بلوکات آن حاصلخیزوزندگانی درآن نیزارزان است. قلعه محکمی دارد با دو دروازه آهنین که یکی را نام دروازه ایزداست ودیگری را بمناسبت مسجدبزرگی که بطرف بیرون دروازه بنزدیکی آن قراردارد دروازه مسجدمیگویند. (بنزدیک دروازه ایزد کثه (کسنویه) آتشورهرام بوده که درنیمه سده ششم هجری بمسجدوصل میشود (ر. ک پرستشگاه

زرتشتیان ص ۱۹۸) شهربا آب قنات سیراب میشودورودخانه ای نزدیک قلعة المجوس یا قلعه زرد جاریست و آن قریب بدهکده ایست که معدن سرب دارد وشهرودهات آن میوه جات بسیاردارد که باصفهان وسایرنقاط صادرمیگردد. کوههای آن نیزمشجروگیاهای زیاد دارد که بخارج فرستاده میشود. بیرون شهردهی است با خانه های زیبا وباز ارد لکش، غالب مردم شهراهل فرهنگ ودانش میباشند."

ابن حوقل (متوفی ۳۲۱ه) گفتاربالا را تکرار وافزون برآن گوید" بنسبت کوره استخرکوره یزدبزرگتراست وشهرهای آن عبارتست ازکثه که قلعه میباشدومیبدونائین وفهرج فقط دراین شهرچهارمنبروجوددارد ودرجاهای دیگرنیست." ابن حوقل بنقل ازاستخری شهرکثه را بنا با همیت آن بعد ازاستخرذکرکرده ومیگوید شهرکثه دارای قلعه معتبراست. بگفته یاقوت (درگذشت ۶۲۸ه) "کثه ازجایهای فارس وحومه مهم یزد وبه کوره استخربستگی دارد..... یزدنام منطقه ایست وقلعه آن را کثه گویند."

بگفته ایرانشناس آمریکائی ویلیام جکسن واژه کثه در اوستا بشکل کته آمده که بمعنی گودال است. آیتی صاحب تاریخ یزدمینویسد که دریزدگودالهای بزرگی بوده که تقریباً پرشده وداخل خانه ها گشته است، صاحب تاریخ جدیدیزد، این نام را یونانی میداند وجهانگردان خارجی هم همین نظریه را اظهارکرده اند ولی دراشتباه میباشند. آیتی شهرقدیم یزدرا دورتر ازموقعیت فعلی آن میداند ودرموردکثه میگوید "اما شهرت این سرزمین بنام کث یا کثه مسلم است حتی قریه ای هم هنوزوصل به یزدکنونی است به نام کثنویه که درنوشتجات قدیم با ثاء مثلثه بوده واکنون با "س" مینویسند. یاقوت حموی درمعجم البلدان مینویسد" وبین میبدوکثه مدینة یزدعشره فراسخ."

بگفته صاحب جامع مفیدی" خواجه صواب قنات صواب را که الحال بآب سواشهرت یافته احداث نمودودرمیانه شهروکثنویه دهی بساخت وآب آن قنات درآن محل شرب میشد وبمرورآن قریه خراب شده است. ازاین گفته که درسال ۱۰۷۳ه نوشته شده معلوم میشودکه شهرکثنویه بتدریج با یروبدیه تبدیل گردیده است. درسده اخیرآب قنات آن نیزخشک گردید ومردمش دربدرگردیدند.

بیده، عقدا، میبد درکناردریای ساوه که درحوالی یزدبودبنا شده واین دریا از ساوه تاهمدان ویزدکشیده بودودیه با رجین بندرآن دریا بود. اینک آن دریا خشک وتا بقم رسیده وبدریاچه ساوه نامورگردیده است.

یزدآباد، دهاباد، پادین آباد بنا بفرمان یزدگرداصغردریزد احداث گردید. در زمان صاحب جامع مفیدی دهاباد موجودومعموربودوا ثری ازیزدآباد و پادین آباد باقی نبود. درسده گذشته یزدآبادی دراستان یزدبرروی خرابه های یزدآباد قدیم بنا شده است.

بلاشگرد، دژدوبرادران، فیروزآباد مجومرد، فیروزآباد میبد : یزدگرددوم پور

بهرام گور دو پسر داشت بنام فیروز و بلاش . یزد را باقطاع ایشان واگذار کرد. آنها باروئی استوار در طرف جنوبی شهر برای حفظ اموال خود ساختند که خرابه‌های آن بنام قلعه قمار باز آن باقیست . بلاش در نزدیکی شهر باغستانی بساخت و آب جاری کرد و قصری عالی بنا کرد و آذر در مهر تخت نشین کرد و آن را بلاشگرد نام نهاد . در روزگار صاحب جامع مفیدی به ابوالعسکر مشهور بوده . اینک اثری از آن باغات و مزارع نیست ، ولیکن برآمدگیهائی که برروی آن کشت و زرع میشود در کوی زرتشتیان سمت مریاباد باقیست و باحتمال قوی خرابهای آن در زیر کشتها مدفون باشد . زیارتگاهی در همانجاست که به پیر بلاس کرنامور است . فیروزآباد دهکده‌ایست که فیروز شاه احداث کرده یکی وصل به مجومرد و دیگری به میبد میباشد .

میبد را نام بگفته صاحب جامع مفیدی "موبدگرد بوده بنام شاه موبد پور قباد و بمرور ایام و کثرت استعمال میبد گردیده است . بنا بر داستان احداث آن، چون قباد بپادشاهی رسید نذر کرده بود آتشکده بسازد . از مداین و فارس و اصفهان متوجه یزد شد . چون بولایت میبد رسید قصبه کرده عمارت نمود و در ناحیه سفلی میبد که الحال به هفتادر مشهور است صحرائی وسیع بود بفرمود تا آتشخانه عظیم بنا کردند و از هفت آتشکده هفت آتش در آن آتشخانه آوردند . اول از فارس دوم از بلخ سوم از آذربایجان چهارم از فسا پنجم از اصفهان ششم از قزوین هفتم از تیسفون و در حوالی آتشخانه قریه‌ای بساخت و آنرا هفت آذر نام کرد و مجوس (زرتشتیان) این آتشخانه را بغایت بزرگ میداشتند ."

فهرج ، خویدک ، فرافتر : بفرمان قباد در نواحی یزد احداث گردید . فهرج در ۳۰ کیلومتری یزد است ، خویدک در حوالی فهرج و فرافتر در همان حوالی که روستائی بسیار وسیع و معمور بوده است . بگفته صاحب جامع مفیدی "چون خبر کشته شدن یزدگرد بعثمان رسید سپاهی عظیم بسرکردگی سعید بن عثمان و قثم بن عباس و عمرو بن مالک برای فتح فارس و یزد و خراسان روانه کرد . سپاه عرب از راه ابرقو به یزد آمدند و مردم را باسلام دعوت کردند . عمر بن مغیره من حیث الاستقلال و الانفراد بحکومت یزد متمکن گردید و لشکری فراهم آورده متوجه فهرج شد و ایشان را باسلام دعوت نمود . چون ابا نمودند حکم بقتل و قمع ایشان نمود و اموال ایشان را بعد از قتل آن جماعت بتاراج داد و قلیلی از آن جماعت که از کشتن نجات یافته بودند بولایات متفرق شدند ."

موقع هجوم اعراب به یزد و کشتار زرتشتیان فهرج و خویدک و فرافتر قتلگاه شد . مهریز و مهرپادین خراب گردید . کشتارگاه بنام مشهد معروف است . مسلمانان بزیارت آنجا میروند بتصور اینکه قتلگاه اعراب است . غافل از اینکه خود قهراً اسلام آورده اند و شهیدان آن محل زرتشتی و از خویشان خودشان بوده که بروانشادی آنها شمع و چراغ میافروزند . بقول آیتی صاحب تاریخ یزد اخیراً علمای یزد زیارت آن محل را ناروا دانسته اند . بطور کلی آن محل کشتارگاه زرتشتیان و خرابه آتشکده آنهاست .

مهرآباد ، مهرگرد ، مهرپادین ، هرمز : چون مهرنگار دختر انوشیروان بگفته صاحب جامع مفیدی مالک الرقاب یزد گردید ، بنایان و مقنیان را بعمارت و احداث قنوات مامور کرد . از آنجمله در هشت فرسخی (۴۸ کیلومتر) یزد دیهی وسیع ساخت و بنام خود مهرگرد نامید در سال ۱۰۹۰ هـ مهریجرد و اینک مهریز گویند و قناتی جاری ساخت مهرپادین نام و در آن محله عالی ساخته مهرآباد موسوم کرد و در آن میوه گرمسیری و سردسیری هردو میشود. در حوالی شهر میبد دیهی دیگر بساختند و آنرا مهرجرد نام نهادند که مهرگرد باشد و برادر او هرمز در یک فرسخی مهریجرد قنات جاری ساخته دیهی معتبر عمارت کرد و آنرا هرمز نام نهاد و اکنون به خورمیز نامور است و در همین قریه قلعه رفیع ساخته و عمارات عالی در آن قلعه بسیار بوده . در روزگار صاحب جامع مفیدی بسال ۱۰۹۰ هـ بعضی از دیوارهای قلعه برجای بوده است .

توران پشت ، ابرندآباد : چون توران دخت بپادشاهی رسید عاملی برای آبادانی یزد تعیین نمود و در کهستان یزد دیهی بساخت و آن را توران گرد نام کرد و الحال بتوران پشت مشهور است و قریب آنجا کوهیست بغایت رفیع و بکوهی دیگر متصل نیست و یک راه بیش ندارد که بر فراز آن کوه توان رفت . در روزگار باستان بر فراز آن کوه قلعه‌ای بوده و بقلعه کک کوهزاد اشتهار داشته است . ابرند سرهنگ ایراندخت چون به یزد آمد قناتی جاری کرد و قریه‌ای احداث نمود و آنرا ایران آباد نام نهاد . امروز ابرندآباد گویند و بر کنار قریه دژی محکم بساخت و خندق حفر کرد . در روزگار صاحب جامع مفیدی دژ خراب بوده و آثار و علامات بعضی دیوارها بجای بوده و آن قریه نزدیک بهفتصد سال معمور بوده .

دیگر از روستاهای پیش از اسلام عبارتست از اشکذر که بگفته صاحب تاریخ جدید یزد احداث کرده اشکین زال اشکانی است ، زارچ ، هفتادر ، بارجین که پارگین نیز میگفتند سخوید ، تفت ، فراشاه ، بندرآباد ، سریزد ، کرمانشاهان ، شهربابک ، خورنق ، ساغند ، تژنگ ، اسفنجرد ، بفرویه که معین آباد جنب آن احداث گردیده ، اردکان ، نارستان ، ابرقو ، رباط شتران ، اهرستان ، اردان و ایرنان در کهستان یزد از آثار ایراندخت است .

صاحب جامع مفیدی در جلد سوم ص ۶۷۳ در مورد اهرستان چنین گوید . "اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا از قری مشهوره جهان و رشک روضه جنان است . در اطراف نهرهای آب چون سلسبیل روان و باغات فردوس مانندش ثانی بهشت جاویدان . سکان منازل و عمارات ، زردشتی نژادان ماهروی مشکین موی که نه چشم چرخ مانند رخسارشان در اطراف جهان دیده و نه بدست دهر مثل چنان نگاران رسیده ." خیرآباد ، عیش آباد ، خرمشاه ، سر دوراه ، کوچه بیک ، سرچم از محله‌های اهرستان بوده . صاحب جامع مفیدی در اثبات این گفتار در ص ۶۷۹ مینویسد" دیگر از باغات جنت نمای اهرستان باغ شاه نگار است که در محله خیرآباد واقع گشته ."

نرسی آباد: کیا نرسو سپهسالار سلطان علاء الدوله کالنجار بسال ۵۱۷ه قنات نرسو آباد را در سر ریک جاری نمود و در پائین کسنویه و شهر طرح محلات و بیوتات و باغات انداخت و باغستان و کشتخوان دها باد و نرسو آباد بیکدیگر اتصال یافت و در کمال معموری رسید تا در سنه ۸۶۰ه بسبب ورود سیل باغات و کشتخوان تمام خراب گردید و ساکنان آن متفرق و پراکنده شدند.

مریاباد: ترکان خاتون والده سلطان قطب الدین بسال ۶۱۰ه قناتی از طرف مهریجرد حفر نموده بنزدیک شهر دیهی احداث کرده مریم آباد نام نهاد. سلغر آباد مشهور به آب شور را سلغرشاه بسال ۶۴۰ه حفر نموده و آب آن در مریاباد و یعقوبی و سرهنگ شرب میشود.

کفلامرز: که نام درست آن گرد فرامرز میباشد بوسیله امیر فرامرز بن گرشاسب بن سلطان علاء الدوله کالنجار احداث گردیده. امیر مبارز الدین محمد (متوفی ۷۶۵ه) به سال ۷۴۷ یزد را متصرف شد و با اولاد خویش روستاهای زیر را احداث نمودند. مبارز آباد، ترکاباد با دختران مبارز الدین خانزاده خاتون و مخدوم زاده خاتون احداث شد. شاه آباد در ستاق، بدر آباد، مظفر آباد میبد، خاتون آباد، مظفر آباد رزاق، دیلم آباد، احمد آباد میبد، سلطان آباد تفت، علی آباد کهستان، محمد آباد. شرف آباد شهر از آثار شرف الدین محمد پدر امیر مبارز الدین محمد (۷۲۰ه) میباشد.

نعیم آباد، فتح آباد: نصرت الدین یحیی زمان فرمانروائی خود در یزد بسال ۷۸۰ه نعیم آباد را که آب شاهی اشتهار یافته احداث کرد و هم در این سال فتح آباد را در دو فرسخی یزد (۱۲ کیلومتر) عمارت کرد و به دهنو معروف است بگفته صاحب جامع مفیدی در زمان تالیف کتاب "تمامی رعایای هر دو دیه مجوسند." مزرعه کلانتر و رحمت آباد همه زرتشتی نشین بوده. ترکاباد مرکز مهم زرتشتیان بوده و موبدان موبد ایران در آنجا مقام داشت. پاسخ پرسشهای پارسیان هند تا سال ۱۱۱۸ ای از این محل بوده. برخی از نامه ها نیز از شرفاباد و کرمان نوشته شده. آخرین نامه پارسیان ایران به پارسیان هند از موبدان موبدی است که در کوی زرتشتیان میزیسته و در منزل کلانتر وقت ملا بهرام در خرمشاه بسال ۱۱۴۲ ای نوشته شده و بمصحوب ملاکاوس پارسی بسورت فرستاده شده است. اینک در ترکاباد، احمد آباد، محمد آباد، آبشاهی، دهنو، میبد و روستاهای دیگر زرتشتی بکلی ندارد. برخی از وقایع آن دوره در فرزانگان زرتشتی و پرستشگاه زرتشتی گرد آورده نگارنده آمده است.

ذکر بعضی پذیرشگاهها که در پرستشگاه زرتشتیان نیامده

مسافرخانه در خرمشاه یزد: در مهرماه ۱۳۰۸خ بهدینان شهریار بهرام و اردشیر اسفندیار و خدایار اسفندیار و مهربان زند، مسافرخانه یا پذیرشگاه را برای آسایش زیارت کنندگان شاه ورهرام ایزد و آب انبار جلو آن را برای رفاهیت عموم زرتشتیان انفاق نموده اند. زمین ساختمان موقوفه از نیاگان اردشیر بهرام پشوتن میباشد که بملت زرتشتی واگذار شده.

خانه پری در یزد: خانه پری دستور رستم با سرمایه دکتر شهریار موبد اردشیر بانکی در مهرماه ۱۳۴۱ ای برای استفاده موقتی همکیشان زرتشتی که بقصد زیارت به یزد میآیند بجماعت زرتشتی انفاق گردیده است.

پذیرشگاه استاد بمان پرورش: نشانی یزد، مریم آباد، جنب آب انبار استاد کیخسرو. بنیاد ۱۳۵۹خ.

پذیرشگاه اسفندیار یزدانی: نشانی سیرجان فلکه گیتی نورد روبروی بانک ملی بنیاد ۱۳۵۶خ.

خانه دانشجویان ویژه زرتشتیان: بسرپرستی انجمن زرتشتیان تهران اهدائی آقای خدارحم داوری فرزند بهمرد پولاد خرمشاهی. نشانی تهران – خیابان مصدق (پهلوی سابق) بنیاد ۱۳۴۱خ.

خانه دانشجوی دختران زرتشتی: ساختمان روانشاد دکتر بهرام بمان پرورش در تهران خیابان حافظ کوچه هورتاب پلاک ۶ بوسیله دکتر دینیار هرمزدی محمد آبادی پل گذار روانشاد دکتر بهرام پرورش بجماعت زرتشتیان واگذار شده که طبقه دوم و سوم ویژه خانه دانشجویان دختران و طبقه اول برای مراسم سدره پوشی و پاتختی باشد و همچنین مبلغ چهارصد هزار تومان برای ساختمان یک تالار ورزش از سرمایه دکتر بهرام پرورش بنام آن روانشاد اهدا فرموده اند.

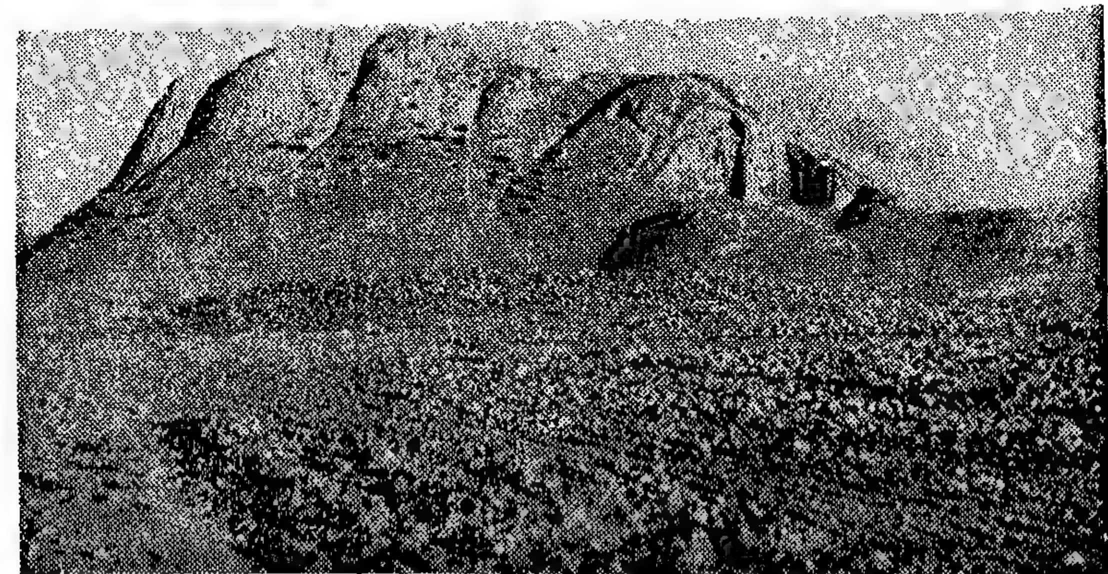
آتشکده هائی که در پرستشگاه زرتشتیان ذکر نشده

آتشگاه قصران: دکتر حسین کریمان در نوشته خویش بنام قطرن بخش دوم ص ۶۷۶ و ص ۶۹۷ میگوید "این آتشگاه در شمال تهران در نقطه ای مرتفع برروی قله کوهی از شاخه های توچال در مرز مشترک دیه های آهار و شهرستانک واقع است. فاصله این آتشگاه تا تهران ۳۰ کیلومتر است. آتشگاه قصران بنام ایزد ناهید بوده است. برای معبد قصران از دیرباز علاوه بر نامهای آتشگاه و آدران سه نام دیگر بجای مانده است یکی قصر دختر یا قصر دخترک یا قلعه دختر و دیگر قزل ماما و دیگر قز ماما." آتشگاه شاید آتش ورهرام بوده باشد. (نگارنده)

مجله هنر و مردم در شماره ۱۷۲ از آتشکده در شهر نطنز کاشان و آتشکده رباط در شهر نطنز گفتگو میکند و نیز از یاقوت نقل قول مینماید که زوزن از توابع خواف را بسبب کثرت داد و ستد و رونق تجارت بصره کوچک نام نهاده و به آتشکده ای در آنجا اشاره نموده است.

آتشکده سوراخانی: نزدیک باکو در ساحل دریای خزر (هنر و مردم شماره ۱۸۲).
آتشکده مرو: صاحب تاریخ بلعمی در ذکر یزدگرد شهریار می نویسد " در ری آتشخانه قدیم بود که در جهان هم از آن آتشخانه قدیمتر نبود، از آنجا آتش برگرفت و از آنجا برفت و با صفهان شد از آنجا خوش نیامدش از آنجا بکرمان شد آنجا نیز خوش نیامدش از آنجا بخراسان آمد و در شهر نیشاپور میبود و آن آتش با وی بود و از نیشاپور بمرو آمد آتش در مرو بنهاد."

آتشکده فیروز در چین: فیروز پسر یزدگرد در سال ۶۷۷ میلادی برابر سال ۲۴۱۵ زرتشتی برابر سال ۵۵ هجری خورشیدی در شهری بنام چانگ نگن یا سنگن فو Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد بگفته صاحب ایراننامه فیروز در شهر چین کینگ Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ میلادی اتفاقی پیش آمد که دولت وقت آنسرزمین پیشوایان دینها را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و در ضمن آتشکده ها نیز از میان رفتند.



تپه معروف به تل حجاج ـ در زیر این تپه آتشکده ضحاک‌مار دوش کشف شد.
این تپه در نزدیکی روستای «خیرآباد» فسا قرار دارد.

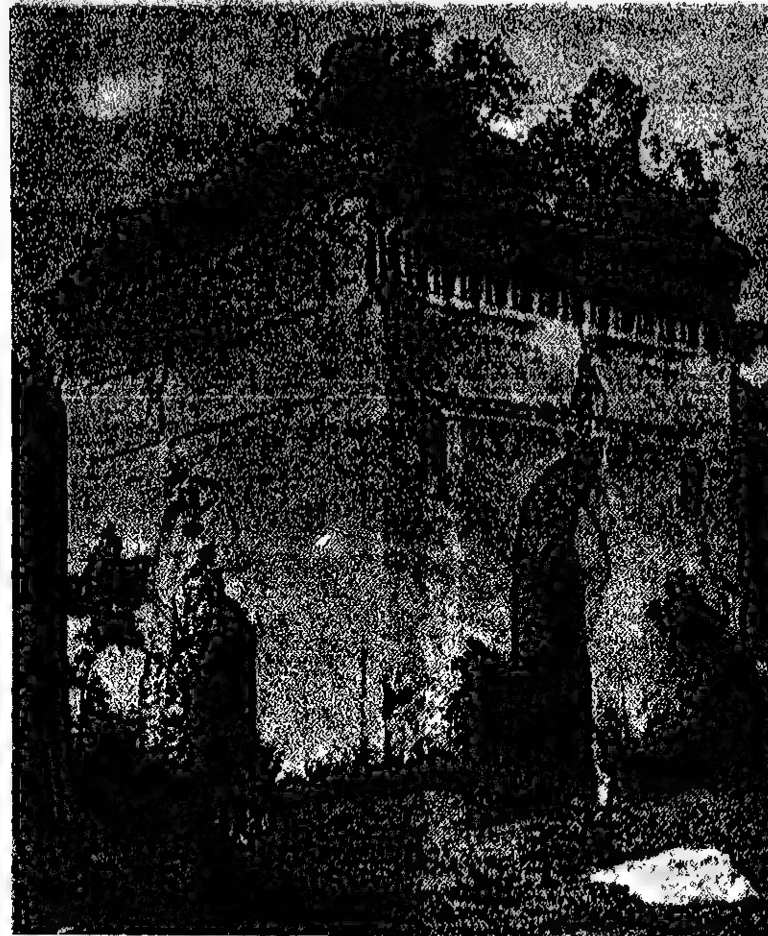
فسا ـ خبرنگار اطلاعات: آتشکده ضحاک ماردوش، در روستای «خیرآباد» فسا کشف شد.

«خیرآباد» دهکده سرسبزی است که نزدیکی فسا واقع شده و در یک کیلو متری این روستا تلی وجود دارد که بتل ضحاک یا آتشکده ضحاک معروف است.

این تل در چند قرن پیش به «تل حجاج» معروف شده بود که مجددا نام اصلی خود «تل ضحاک» را با کشف این آتشکده باز یافته است.

در این محل آتشکده‌ای وجود داشته که در زمان ضحاک ماردوش ساخته شده بود و در همان زمان، در این تل چاهی کنده شده که بنوبه خود از عجایب روزگار است، چرا که، این چاه از بالای تل کنده نشده، بلکه چاه از پائین تل حفر شده که آب آنرا از بالای تل میکشند.

دهانه و دیواره‌های چاه با خشت و گل ساخته شده و قرنهاست، ساکنان خیرآباد، از آب آن استفاده میکنند.



بنای تاریخی آتشکده واقع در پائین بازار آمل

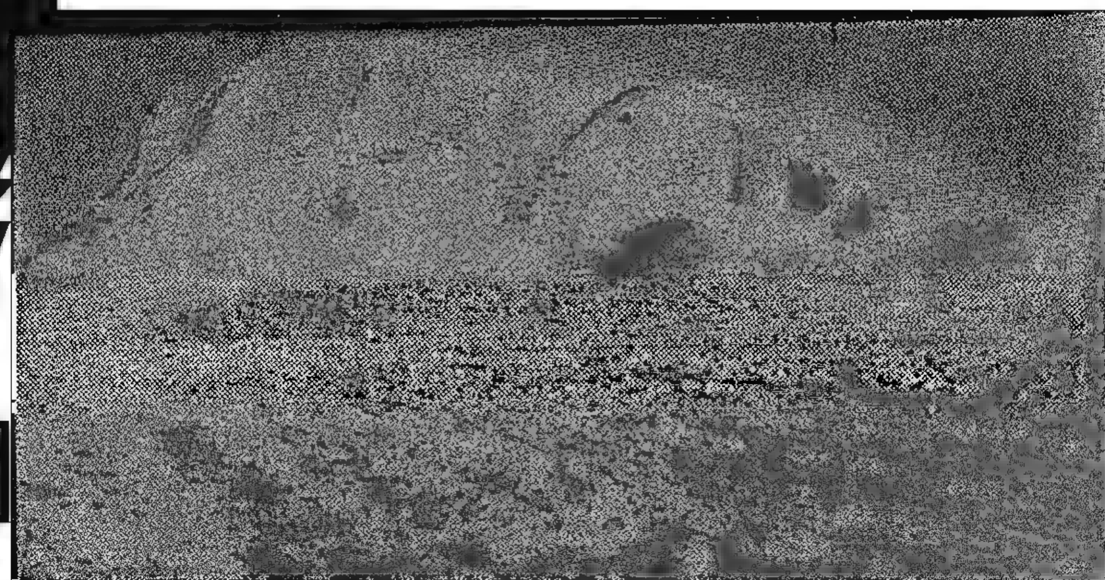
بلای آسمانی درخراسان

درزمان حکومت عبدالله بن طاهر، بعلاوه جنگها و کشمکشهای داخلی، زلزله مدهشی بسال ۲۲۴ هـ درخراسان رویداد، که تلفات و خسارات سنگین وارد ساخت و در سال ۲۲۰ هـ بواسطه خشک شدن رودهیرمند، قحطی سختی درسیستان رویداد و آب رودخانه از حدود بست خشک شد و قحطی و مرگ در بین مردمان ظاهر گردید. اهالی وحتی بزرگان وصاحبان نعمت بسیار مردند و این واقعه تا یکسال دوام داشت و زرتشتیان بیشماری که اکثریت مردم آن سامان را تشکیل میدادند از بین رفتند.

آتشکده سوراخانی: نزدیک باکو در ساحل دریای خزر (هنر و مردم شماره ۱۸۲) .

آتشکده مرو: صاحب تاریخ بلعمی در ذکر یزدگرد شهریار مینویسد " در ری آتشکـ
قدیم بود که در جهان هم از آن آتشخانه قدیمتر نبود ، از آنجا آتش برگرفت و از آنجا بر
و با صفهان شد از آنجا خوش نیامدش از آنجا بکرمان شد آنجا نیز خوش نیامدش از آنجـ
بخراسان آمد و در شهر نیشاپور میبود و آن آتش با وی بود و از نیشاپور بمرو آمد آتش
مرو بنهاد ."

آتشکده فیروز در چین : فیروز پسر یزدگرد در سال ۶۷۷ میلادی برابر سال ۱۳۱۵ زر
برابر سال ۵۵ هجری خورشیدی در شهری بنام چانک نگــــن یـــا سنگــــن فـ
Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد بگفته صاحب ایراننامه فیروز در شهر چین
Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ میلادی اتفاقی پیش آمد که دولت و
آن سرزمین پیشوایان دینها را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و درضمن آتشکده ها
از میان رفتند .



تپه معروف به تل حجاج ـ در زیر این تپه آتشکده ضحاکمار دوش کشف شد. این تپه در نزدیکی روستای «خیرآباد» فسا قرار دارد.

فسا ـ خبرنگار اطلاعات : آتشکده ضحاک ماردوش ، در روستای «خیرآباد» فسا کشف شد.

«خیرآباد» دهکده سرسبزی است که نزدیکی فسا واقعشده ودر یک کیلو متری این روستا تلی وجود داردکه بتل ضحاک یاآتشکده ضحاکمعروفاست.

این تل در چند قرن پیش به تل حجاج، معروف شده بود که مجددا نام اصلی خود ،تل ضحاک را باکشف این آتشکده باز یافته است.

در این محل آتشکدهای وجود داشته که در زمان ضحاک ماردوش ساخته شده بود و در همان زمان ، در این تل چاهی کنده شده که بنوبه خود از عجایب روزگار است ،چرا که، این چاه از بالای تل کنده نشده، بلکه چاه ازپائین تل حفرشده که آب آنرا از بالای تل میکشند.

دهانه و دیوارههای چاهبا خشت و گل ساخته شده و قرنهاست ، ساکنان خیرآباد، از آب آن استفاده میکنند.



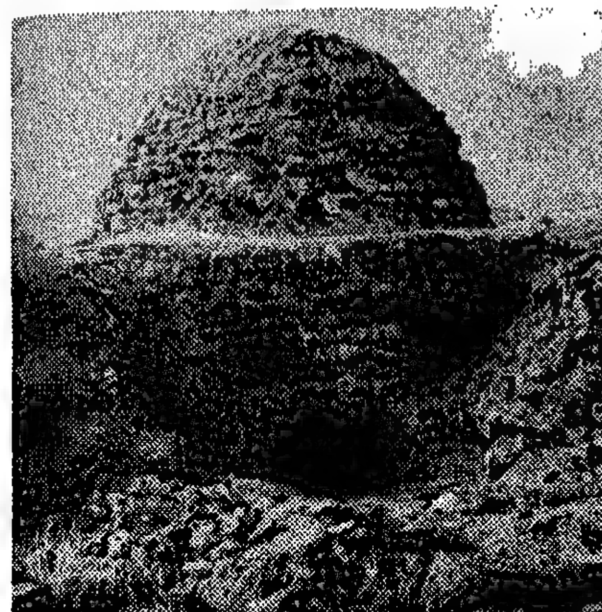
بنای تاریخی آتشکده واقع درپائین بازار آمل

بلای آسمانی درخراسان

درزمان حکو[redacted]نگها وکشمکشهای داخلی، زلزله مدهشی بسال ۲۲۴ه[redacted]وخسارات سنگین وارد ساخت و در سال ۲۲۰ه بواسطه خشک شدن رود هیرمند، قحطی سختی درسیس[redacted]دا دوآب رودخا[redacted]حدود دبست خشک[redacted]ظاهر گردید[redacted] وحتی بزرگ[redacted] وصاحبان نعمت [redacted]شت وزرتشتیان بیشم[redacted] که اکثریت مردم آن سامان را تشکیل میدادند از بین رفتند .



یکی‌دیگراز بناهای تاریخی آتشکده واقع در پاشین بازار آمل



گروه بررسی وشناسائی اداره‌کل حفاظت آثار باستانی‌وزارت فرهنگ وهنر که بمنظورشناسائی‌آثار باستانی فرمانداریکل‌زنجان به‌آن منطقه عزیمت‌کرده بودموفق به‌کشف سه آتشکده‌ازدوره ساسانیان شد . این آتشکده هاکه درحوزه طارم سفلی قرار دارند از نظر معماری ومصالحی‌که درساختمان آنهابکار رفته در ردیف بهترین آتشکده های‌عصر ساسانی است وبا وجود آسیب فراوانی‌که براثر مرورزمان بآنها رسیده از لحاظ معرفی تمدن ساسانیان حائزاهمیت است .
عکس بالا یکی از سه‌آتشکده‌مکشوفه ساسانی را نشان‌میدهد

پل گبرها

پل باباركن الدین دراصفهان برروی زنده‌رودمعروف به‌پل خواجومیباشد . به گفته‌فرهنگ دهخدا بانگیزه مجاورتش به‌گبرآباد آنرا پل‌گبرها هم‌میگفتند .لیکن‌ازقرار تحقیقات نگارنده‌چون بیشترکارگران ساختمان پل زرتشتیان ساکن گبرآباد بوده‌اند پل گبرها هم‌شهرت میباید . ساختمان پل مذکوراز سال ۱۰۵۲ه آغاز و۱۰۷۷ه پایان یافته‌است .

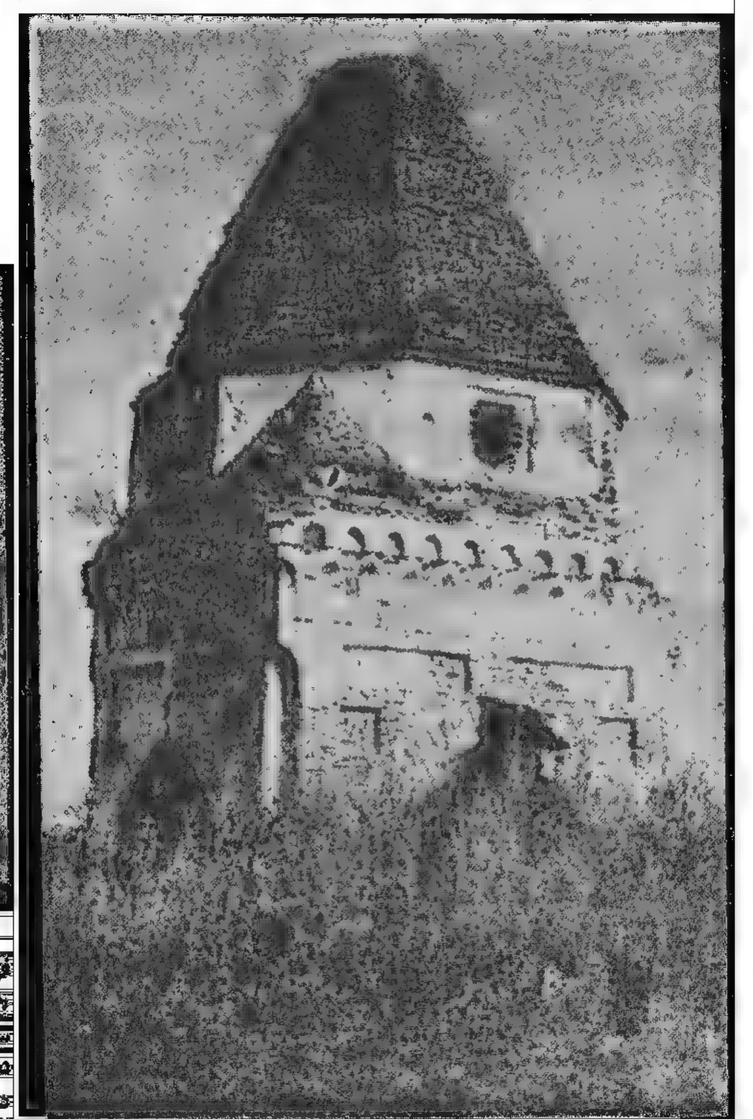
اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران در یک قرن اخیر

اوضاع زندگانی زرتشتیان ایران پس‌از چیرگی تازیان بویژه پیش‌از دورهٔ ناصرالدین‌شاه قاجار و قبل‌از سلطنت شاهنشاه فقید رضاشاه پهلوی ، بسیار خراب‌بوده در حال فقر ، بیچارگی ، مسکنت مذلت و ستم بی پایان روزگار میگذرانیدند . حتی در دورهٔ پادشاهی شاه عباس صفوی که ایران روی آبادی و امنیت بخود دید ، زرتشتیان ایران مانند گذشته در تحت‌فشار بودند .

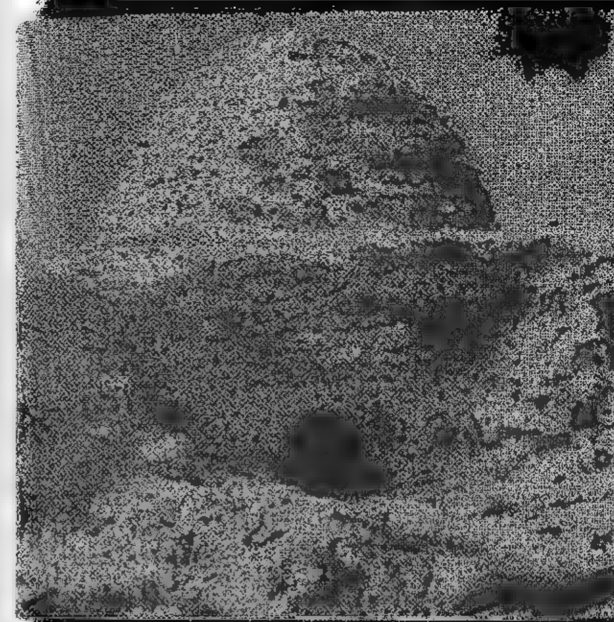
زرتشتیان یزد در نامه خویش بزرتشتیان هند مورخه بهمن روز و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی برابر دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری راجع بسختی هائی که در آخر هزاره یزدگردی رویداده و گروهی انبوه را از بین‌برده و واقعه سال ۹۹۷ یزدگردی در زمان پادشاهی شاه‌عباس‌سخن رانده مینویسند :
که وضعیت‌زرتشتیان بسیار سخت‌است‌و اخیرا " دو نفر از آنها را مقتول و کتب‌مذهبی و بسیاری نسخ خطی زند اوستا را تباه و بغارت‌برده‌اند .

شاه عباس‌در حدود سال ۹۹۴ یزدگردی جمعی کثیر از زرتشتیان را از اطراف‌ایران‌کوچانده و در قریه جدیدالاحداث‌خود بنام " گبرآباد " یا " گبرستان " وصل‌به " جلفا "ی " اصفهان " منزل‌داد . حتی بسیاری از فضلا" و دانایان‌و کشاورزان‌قوم را که در یزد و کرمان‌با خویشان و بستگان‌خود بآرامش‌میزیستند باجبار در " اصفهان " ساکن‌ساخت .
فرزانه سیاوخش‌پور منوچهر که یکی از آنهاست‌در ضمن‌اشعار خویش‌از‌این پیش‌آمد صحبت‌میدارد . امروز اثری از آثار " گبرآباد " که سیاحان اروپائی از آن‌سخن‌میرانند بنظر نمیرسد .سیاح رومی موسوم به " پطردیلاوال " ، در نامه خویش‌از " اصفهان " مورخه ۸ دسامبر (۱۶۱۷) میلادی راجع بفقر و بیچارگی زرتشتیان‌در " گبرآباد " مینویسد :

" خانه‌های گبران‌پست‌و حقیر است . همه بینوا و عاری از زروزینت میباشند بی‌نوایان‌اسلام نسبت‌بآنها توانگر محسوب‌میشوند . گبرها شغل‌و کسبی ندارند و همه مزدور و کارگرند و با مشقت‌و سختی بسیارامرار



یکی دیگر از بناهای تاریخی آتشکده واقع در پائین بازار آمل



گروه بررسی وشناسائی اداره کل حفاظت آثار باستانی و ناظر فرهنگ و هنر که بمنظور شناسائی آثار باستانی فرمانداریکل مازندران به این منطقه عزیمت کرده بود موفق به کشف سه آتشکده مازندران ساسانیان شد. این آتشکده ها که در حوزه طارم سفلی قرار دارند از نظر معماری و مصالحی که در ساختمان آنها بکار رفته در ردیف بهترین آتشکده های عصر ساسانی است و با وجود آسیب فراوانی که بر اثر مرور زمان بآنها رسیده از لحاظ معرفی تمدن ساسانیان حائز اهمیت است.
عکس بالا یکی از سه آتشکده مکشوفه ساسانی را نشان میدهد

پل گبرها

پل بابارکن الدین در اصفهان بر روی زنده‌رود معروف به پل خواجو میباشد. به گفته فرهنگ دهخدا با نگیزه مجاورتش به گبرآباد آنرا پل گبرها هم میگفتند. لیکن از قرار تحقیقات نگارنده چون بیشتر کارگران ساختمان پل زرتشتیان ساکن گبرآباد بوده اند پل گبرها هم شهرت میبابد. ساختمان پل مذکور از سال ۱۰۵۲ ه آغاز و ۱۰۷۷ ه پایان یافته است.

اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران در یک قرن اخیر

[redacted]

اوضاع زندگانی زرتشتیان ایران پس از چیرگی تازیان بویژه پیش از دوره ناصرالدین شاه قاجار و قبل از سلطنت شاهنشاه فقید رضا شاه پهلوی، بسیار خراب بوده در حال فقر، بیچارگی، مسکنت مذلت و ستم بی پایان روزگار میگذرانیدند. حتی در دوره پادشاهی شاه عباس صفوی که ایران روی آبادی و امنیت بخود دید، زرتشتیان ایران مانند گذشته در تحت فشار بودند.

زرتشتیان یزد در نامه خویش بزرتشتیان هند مورخه بهمن روز و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی برابر دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۸ هجری راجع بسختی هائی که در آخر هزاره یزدگردی رویداده و گروهی انبوه را از بین برده و واقعه سال ۹۹۷ یزدگردی در زمان پادشاهی شاه عباس سخن رانده مینویسند:

که وضعیت زرتشتیان بسیار سخت است و اخیراً دو نفر از آنها را مقتول و کتب مذهبی و بسیاری نسخ خطی زند اوستا را تباه و بغارت برده اند.

شاه عباس در حدود سال ۹۹۴ یزدگردی جمعی کثیر از زرتشتیان را از اطراف ایران کوچانده و در قریه جدیدالاحداث خود بنام "گبرآباد" یا "گبرستان" وصل به "جلفا"ی "اصفهان" منزل داد. حتی بسیاری از فضلا" و دانایان و کشاورزان قوم را که در یزد و کرمان با خویشان و بستگان خود بآرامش میزیستند باجبار در "اصفهان" ساکن ساخت.

فرزانه سیاوخش پور منوچهر که یکی از آنهاست در ضمن اشعار خویش از این پیش آمد صحبت میدارد. امروز اثری از آثار "گبرآباد" که سیاحان اروپائی از آن سخن میرانند بنظر نمیرسد. سیاح رومی موسوم به "پطردیلاوال"، در نامه خویش از "اصفهان" مورخه ۸ دسامبر (۱۶۱۷) میلادی راجع بفقر و بیچارگی زرتشتیان در "گبرآباد" مینویسد:

"خانه‌های گبران پست و حقیر است. همه بینوا و عاری از زر و زینت میباشند بی نوایان اسلام نسبت بآنها توانگر محسوب میشوند. گبرها شغل و کسبی ندارند و همه مزدور و کارگرند و با مشقت و سختی بسیار امرار

معاش مینمایند . و در ضمن نامه اظهار میدارد :

"روزی از گبری پرسیدم شما چه ملتی هستید و پرستش شما کدام است ؟ گفت ما بهدین هستیم و خدای یکتا را می پرستیم . آتش ، آفتاب ، ماه و ستارگان را ایزدان و مظهر تجلی انوار آفریدگار میدانیم . " چون گفتم دین ما بر خلاف دین شماست ، زن او که پهلویش ایستاده بود و سخنان ما را می شنید با تعجب فریاد کرده پرسید چطور ممکن است کسی خدا را نشناسد و نپرستد ؟ آنگاه متوجه شدم که " مسلمانان بی جهت این مردم را کافر خوانده و مردود میدانند " سیاح نامبرده در ضمن تعریف از جلفا و ارامنه آنجا مینویسد که کلیه آنها توانگر و بازرگانان و صاحب نفوذ میباشند و مسلمانان با مدارا و تلطف با ایشان رفتار مینمایند .

در اواخر سلطنت صفویه و زمان پادشاهی شاه سلطان حسین بقول سرجان ملکم - ارامنه و مسیحیان که طرف توجه و محبت درباریان و اشراف و مسلمانها بودند ، بواسطه نفوذ علمای دربار مردود گشته و اموال ایشان بغارت رفت . مورخ نامبرده در جلد اول کتاب خویش موسوم " بتاریخ ایران" مینویسد :

" از ابتدای سلطنت سلطان حسین بکلی ورق برگشت ، ارامنه بسبب مال و مذهب در معرض بغض و حسد وزراء دولت و ملاهای ملت در آمدند "

خوانندگان محترم از این جمله میتوانند قیاس نمایند که حال زرتشتیان بدبخت آنزمان در قبال حال ارامنه عزیز بچه منوال بوده است .

" مادام منانت فرانسوی " از قول م . دالیر " که در سال (۱۶۶۵) میلادی با یران مسافرت کرده راجع " بگبرآباد " مینویسد :

" زرتشتیان بسیاری از نقاط ایران نابود گردیدند قبل از آنکه در " گبرآباد " پناه یابند "

" ژین چاردین " که بین سالهای (۱۶۴۳ و ۱۷۱۳) میلادی در عالم سیاحت میکرده است راجع بمشاهدات خویش در ایران و زرتشتیان و سرانجام " گبرآباد " مینویسد :

" شماره اندکی از گبرها یا پارسیان باقی هستند . این ساکنین باستانی ایران که بآئین نیاگان خویش وفادار مانده اند بواسطه تعصب مسلمانان نابود گشته و دهات بی شماری در جنوب اصفهان که منزل و مأوای آنها بود در جنگ داخلی گذشته ویران و عده معدودی از بازماندگان باطراف

یزد و کرمان پناه بردند .

این جماعت بقدری بی نوا میباشند که در روز تاجگذاری پادشاه خویش قادر بفرستادن هدیه و پیشکشی نبودند - بدینمعنی که چون سلیمان سوم تاجگذاری نمود از طرف اصناف مختلف کشور بپادشاه ایران هدایائی تقدیم شد ولی زرتشتیان ایران بواسطه فقر و مسکنت پوزش خواسته و معاف شدند . "

این حال ادامه داشت و هر روز بروشی نو ، بر آنها ستم میرفت و از شماره ایشان میکاست . فقر و ناداری و مسکنت و بی چیزی مزید بر مصائب گشته دانش دینی و رسمی را نیز فراموش نموده بودند و در غایت جهل و نادانی بسر میبردند که :

در حدود سال (۱۲۷۳) هجری روانشاد مانکجی صاحب پور لیمجی - هاتریا برای سیاحت مهین و دیدن اوضاع ناگوار همکیشان گرامی وارد ایران شد وقتی اوضاع رقت آور و بی خبری همکیشان را ملاحظه نمود در صدد اصلاح حال آنها و رفع بلای جزیه همت گماشت .

بهندوستان مراجعت کرده و در بین پارسیان بتبلیغات پرداخته و با جمع آوری سرمایه بار دیگر با روحی قوی و شکست ناپذیر در سال (۱۲۸۲) هجری از راه بندرعباس بایران مراجعت و طرف توجه علما و اشراف و اعیان کشور واقع گردید .

باید دانست که نفوس زرتشتیان در آغاز قرن هیجدهم میلادی درحدود یکمیلیون نفر بوده است و از آنزمان با سرعت عجیبی روی بتقلیل نهاده تا بجائی که در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار این عده به (۵۰هزار) و در زمان محمد شاه قاجار بسی هزار و در سال (۱۲۸۵) هجری قمری مطابق آماریکه از فرزانه بهرام پور رستم پور خسرو پور آبادان پور بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین در دست است به ۶۹۰۰ نفر رسید . برطبق صورت زیر :

یزد (۵۴۵۰) نفر - کرمان (۱۲۰۰) نفر - طهران (۲۰۰) نفر - شیراز و بوشهر (۴۰) نفر - کاشان ده نفر .

فرزانه بهرام نامبرده با استاد جوانمرد شیر مرد و میرزا - اسفندیار افسری و جمشید استاد بهرام مزرعه کلانتری و میرزا افلاطون اسکندر کرمانی از جمله شاگردان روانشاد مانکجی صاحب بوده اند .

فرزانه بهرام سرآمد اقران خود گشت و پس از طی دوره تحصیلات بمعاونت و نیابت روانشاد مانکجی صاحب سرافراز گردید و زمام امور زرتشتیان در غیاب آن مرحوم سپرده دست وی گشت .

فرزانه بهرام ، فارسی و عربی را نیکو میدانست و در انگلیسی و گجراتی و اوستا دست داشت و صاحب طبعی موزون نیز بود . برای پیشرفت اجتماع زرتشتی در طهران اقامت گزیده و بفعالیت و کوشش کم نظیری همت گماشت .

فرزانه بهرام در هنگام خدمتگزاری خویش چندین نامه بانجمن ها و کدخدایان و سران قوم زرتشتیان یزد و کرمان نوشته و ایشانرا بانجام وظایف اجتماعی آگاه ساخته و وقایع آندوره را برای ما در آن نامه ها شرح میدهد که در نوع خویش کم نظیر است و مطالعه این نامه ها ما را بوضع زندگانی زرتشتیان آنروز آشنا میسازد .

فرزانه بهرام علاوه بر این نامه ها که حاوی اطلاعات بسیار مفید است چندین رساله در اخلاق و دین و تباهی پارسیان بنام روانشاد مانکجی بنا بخواهش منیف پاشا وزیر فرهنگ دولت عثمانی نوشته که تا کنون بطبع نرسیده است .

مهدی فروح بن شخسان برادر دستور دینیار معروف به " سلمان فارسی " در زمان خلافت یزید بن معاویه نامه ای بزبان پهلوی به بادوسپان گاوباره اسپهبد رویان نگاشته است که فرزانه بهرام نامبرده ترجمه این سند مهم تاریخی که بالفبای اوستائی موجود بود آنرا بفارسی نقل نموده که نسخه منحصر بفرد آن بخط بهرام برای ما بیادگار مانده است که در یکی از شماره های آینده همین مجله درباره آن بحث خواهیم نمود .

دیوان اشعار بهرام که در جزو کلکسیون مرحوم مانکجی صاحب در کتابخانه کتب شرقی (کامه) ثبت و ضبط است ، اشعارش سلیس و روان و از توحید و اخلاق سخن میراند .

محمود افغان و یک سردار زردشتی

" محمود افغان با همهٔ شقاوتها و بی رحمی هایش بر مرگ این سرباز رشید و بهادر ایرانی وزردشتی تعزیت گرفت و بواسطهٔ این پیش آمد بغایت متاءلم و اندوهناک گشت و حتی کار بجائی رسید که برسر مقبره اش موبدان را با مستمری معین ، برای افروختن آتش مقدس و سرودن زند اوستا بر گماشت ."

کرمان قبل از سالهای (۱۷۲۰ میلادی) مرکز مهم جماعت زردشتی بود - بسیاری از بزرگان و دستوران قوم ساکن خراسان و سیستان بدانجا پناه برده بودند کلیه نفوس آنها در آن زمان بقول دکتر مدی در حدود (۱۲) هزار نفر میشد .

در اوائل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان بند شهر که آن موقع "گواشیر " نام داشت باجبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت اختیار کردند .

خانه و بازار و درمهر و آتش ورهرام ساختند و در آن محل زندگی مینمودند تا آنکه اواخر سلطنت صفویه رسید و محمود افغان در سال (۱۷۲۰ میلادی) بعزم تسخیر ایران از قندهار بسمت کرمان حمله آورد شهر "گواشیر " بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید لاجرم افغانان به محله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت و قتل عام ومساکن و منازلشان را آتش زدند (خرابه های آن امروز باسم گبر محله باقی است .) بقیة السیف در حدود یک دهم جان بدر برده با حال پریشان ، داخل حصار شهر ، پناه بردند . مسلمانان بااین گروه که کاملا" تحلیل رفته و شماره ایشان بحدود (۱۲۰۰) نفر رسیده بود با نظر تعصب مینگریستند . بقول صاحب تاریخ کرمان (۱) " زرتشتیان مورد حمله و فشار الواط و اشرار واقع

۱ - رجوع شود بتاریخ کرمان نسخه خطی بنشانی (۸۰۲) در کتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما .

و هرروز بلکه هر ساعت انواع مختلف آزار و ستم میکشیدند چنانکه این بندگان خدا مالک مال و عیال خود نبودند و هر یک از مسلمین ساکن کرمان هر نوع تعدی و ظلمی را که اراده میکرد به آنها مینمود." این امر تا سنه (۱۲۷۰ هجری) ادامه داشت تا آنکه " روانشاد مانکجی صاحب " از بمبئی بایران وارد و با حسن تدبیر و زحمت و مخارج بی شمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ستمکاران را از آنها نمود .

یکی از ظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت بزرتشتیان عملی گردید مسئله جزیه بود ـ عمال دولتی بازماندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان ، سرشماری نموده و مالیات جزیه را بدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند مرحوم ملافیروز دستور دانشمند پارسی در سفرنامه خویش در این مورد میگوید :

بکرمان قتل عامی گشت یکسره — بسی بهدین در آن گردید کشته
هزاران مرد بهدین کشته گردید — زایشان زندگی برگشته گردید
نماند از ده یکی کس زنده برجا — فتاد هرجا تن و دست وسروپا
ولی آن جزیه بد بر حال اول — نکردند اندر آن چیزی مبدل
زبعد قتل مردم را شمردند — حسابش را بدفتر جمله بردند
برایشان جزیه را کردند قسمت — نهادند آن چنانی زشت بدعت
بضرب ظلم بگرفتند تا چند — خدا بگشاد ناگه آن چنان بند

ظلم مذکور تا دوره سلطنت کریمخان زند ادامه داشت . چون این شاه بعدل و داد موصوف بود دو نفر بهدین که نامشان معلوم نیست ، از کرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیله‌ای ، عرضحال خویش بحضور شاه تقدیم دارند . آن بیچارگان بامید یکی از رجال کشور که متاسفانه اسمش مجهول مانده یکسال و نیم در شیراز معطل و حیران ماندند ـ نه عرضحال خویش را توانستند بشاه تقدیم دارند و نه روی رفتن بوطن را داشتند .

اتفاقا " روزی بملا کاوس بن رستم پدر ملافیروز نامبرده برخورده درد دل مینمایند و یاءس خویش و پریشانی بهدینان کرمان را باو گوش زد میکنند . ملا کاوس دستور دانشمند پارسی و استاد نجوم در آنوقت از راه اصفهان بشیراز وارد و بواسطه پیش گوئی های خویش مهمان سلطنتی بود و

در دربار شاهنشاهی نفوذی راسخ داشت فورا " عریضه ایشان را بشاه تقدیم و با صدور فرمان همایونی ظلم را از سر زرتشتیان کرمان رفع و ایشان را رهین منت خویش ساخت .

محمود بن میرویس افغانی سلطان قندهار پس از آنکه در سال (۱۷۲۰ میلادی) چنانکه گفتیم بکرمان حمله و بر محله زرتشتیان تاخته ویران نمود و بعداز گوشمالی از لطفعلیخان بافغانستان مراجعت کرد . دو سال بعد درسال (۱۱۳۴ میلادی) چون از ضعف دربار ایران یقین کامل داشت با نیروی قوی تر ناگهان بکرمان تاخت و ارک و حصار را بی دفاع بگشود و شهر را تسخیر کرده از راه یزد باصفهان حمله برد . بقول سرجان ملکم مولف تاریخ ایران (۲) " محمود چون میدانست زرتشتیان از شاه سلطانحسین و اعیان کشور دلخوشی ندارند برخلاف گذشته بدلجوئی آنها پرداخت و ایشان را در گرفتن انتقام از شاه سلطان حسین و دشمنان خویش تحریک نمود و بهمه گونه یاری و آزادی امیدواری داد .

بقول " جوناس هانوای Jonas Hanway سیاح و بازرگان انگلیسی که در سال (۱۷۴۴ میلادی) یعنی ۲۲ سال بعداز حمله محمود افغان درایران سیاحت میکرده است . نصراله نامی از زرتشتیان که سرباز بوده است دعوت محمود افغان را پذیرفت و زرتشتیان را در زیر پرچم خویش جمع و آنها را از تاریخ درخشان نیاکان متذکر و به آینده امید بخش نوید داده بکمک محمود باصفهان حمله برد . جنگ و کشتار و محاصره اصفهان را سرجان ملکم مورخ انگلیسی مفصلا" شرح داده و خارج از موضوع ماست .

" جوناس هانوای " بازرگان نامبرده در سیاحت نامه خویش (۳) مینویسد: " محمود بزرتشتیان خاطر نشان ساخت که ساعت نجات از یوغ ستم ستمکاران

---

۲ ـ رجوع کنید بتاریخ سرجان ملکم ترجمه میرزا حیرت چاپ بمبئی .

۳ ـ رجوع شود به

A Historical account of the British trade over the Caspean Sea with the author's Journal of Travels of the revolution of Persia. By Jonas Hanway vol II pages 153,193,208.

فرا رسیده است و اگر در واقع بفرزندی نیاکان دلیر و بهادر خویش افتخار دارند بایستی آزادی نامبرده را با دست خویش تحصیل نمایند. سخنان محمود زرتشتیان را بهیجان آورد با شجاعت ذاتی خویش قدم بمیدان پیکار نهاده دلیرانه جنگیدند. "زبردست خان" سردار لشکر افغان در گشودن حصار "قیز" پس از چندین حمله عاجز آمد ـ لذا نیروی زرتشتیان را بآن امر نامزد ساخت. سربازان پارسی (زردشتی) چون در شکستن دروازه حصار تلفات سخت دادند از حمله مستقیم دست کشیده بوسیله حفر راه زیر زمینی بوسط قلعه و رخنه در دیوار حصار و آتش زدن، شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند." سیاح نامبرده در تعریف سردار زرتشتی مینویسد:

"یکی از سربازان زرتشتی که در ارتش محمود بمنظور آزادی از یوغ ستم و تعقیبات سلطان وقت جنگ میکرد نصرالله نام داشت.

نامبرده سرداری شجاع و با مهابت بود که ذکر نامش ایجاد ترس و واهمه مینمود ـ محمود او را به تسخیر فارس مامور نمود.

این سردار دلیر بهر نقطه‌ای که می رسید و هر راهی که می پیمود مردم آن شهر و دیار از شنیدن نامش برخود لرزیده خویش را تسلیم و دروازه قلاع را برویش میگشادند. بدینطریق بدون ریختن قطره‌ای خون بحوالی شیراز رسید.

اما سرنوشت در اینجا مشی خود را تغییر داد و در اولین پیکار زخمی مهلک باو رسیده بزندگانیش خاتمه داد.

مرگ این سپهدار که شهرتی بسزا داشت لشگرش را دچار غم و اندوه و ماتم و عزا ساخت بطوری که هنگام بلند نمودن جنازه مراسمی بس خونین باحترامش اجرا گردید ـ کلیه سربازان شمشیر بخاک کشان بدور جنازه طواف نمودند. سپس اسیران و غلامان را نیز بطواف مجبور ساختند و بعد آنها را برسم هندوان و خرافات بر پیش پای میت قربان کردند. مهمترین اسبان متوفی را بعنوان نیاز که مرسوم افغانهاست قربان نموده و گوشتش را بین سربازان قسمت نمودند.

"نصرالله قامتی بلند داشت ولی خوشگل نبود. در اوان طفولیت خود را بجنگ و ورزش و مشق سربازی عادت داده بود که بالنتیجه در جوانی معروفیت تامی حاصل کرد و در نظر اقران و امثال و سربازان مورد ستایش و احترام واقع گردید.

"بنفس خویش اعتماد قوی داشت و از موفقیت های پی در پی که در جنگها نصیبش میگشت مردم تصور میکردند که برموز جادوگران و پیشه‌جوگیان هنود عالم میباشد. اعتقاد باین خرافات اطمینان و اعتماد در نفس سربازانش تولید کرده ویرا شکست ناپذیر میدانستند".

"نصرالله با ارمنی ها دوست بود و آنها را در حمایت خویش نگهبانی میکرد. سپهداری بود خوشخو و سلیم و با پناهندگان بمدارا و مهربانی سلوک مینمود. بقول خویش وفادار و صاحب رافت و شفقتی عظیم بود که سایر امرا و سرداران از آن بوئی نبرده بودند.

انسانیت و شفقت در سربازی که موظف به خونریزیست صفتی است بسیار نادر و زیبا، سردار نامبرده بواسطه اخلاق نیک خویش حتی بعد از مرگ نیز مورد احترام و ستایش واقع گردید. محمود افغان مالک تاج و تخت ایران آرامگاه شاهانه بر قبر او نزدیک قبرستان ارمنی ها بنا کرد و دو نفر موبد استخدام نمود که شبانروز آتش مقدس را در آرامگاه او فروزان نگاه دارند. افغانها او را از صاحبدلان و اولیا میدانستند و باتجلیل و تکریم از او یاد میکردند. این اعتقاد افغانها نسبت باو، با وجود مخالفت آنها با عقاید زرتشتیان قابل توجه است زیرا میدانستند نصرالله زرتشتی و از گروه ایرانیان باستانی است."

سرجان ملکم مورخ انگلیسی در کتاب خویش "تاریخ ایران" راجع بالحاق زرتشتیان بارتش محمود مینویسد:

"درباب عدد لشکر افغان اختلاف است بعضی گویند قریب بچهل هزار نفر میرسید و برخی بر آنند که از بیست هزار بیش نبود.

قدری از ایشان هنگام قطع بیابان یا بیر تلف شده بودند و بعضی دیگر در محاصره ارک کرمان و شهر یزد از پای درآمده بودند.

لکن معدودی از طایفه "گبران" بامید اینکه اگر محمود منصور شود از ظلم و بیدادی که سالها به آن مبتلا بوده‌اند استخلاص خواهند یافت بلشگر او ملحق شده بودند." مورخ نامبرده در تعریف جنگ اصفهان مینویسد:

"محمود میسره را که غالبا "گبران بودند بنصرالله خان نامی که یکی از ایشان بود واگذاشت و از ظلم و بیدادی که ایام سابق بر ایشان رفته بود متذکر ساخته بکشیدن انتقام تحریص نمود." راجع بسردار زرتشتی

و فوت او میگوید :

" نصراله گبر که در اول ورود محمود به ایران در کرمان با او پیوسته بود در این اوقات به تسخیر فارس مامور و تقریبا " همه آن صفحات را مسخر کرده بود مگر شیراز را و در یورش شیراز زخمی کاری بوی رسیده و پس از چندی سبب هلاک وی گشت . گبران و ایرانیان و ارامنه و افاغنه همه بر فوت وی تاسف خوردند از آنرو که مردی بهادر و جهاندیده و نیکو سیرت بود و محمود نیز تعزیت وی گرفت و در مصیبت او بغایت متالم و اندوهناک گشت . بعد از فوت او امارت لشگر به " زبردست خان افغان محول شد . "

آنچه از قول " سرجان ملکم " و " جوناس هانوای " برمی آید نصراله سردار زرتشتی بواسطه شجاعت ، درستی و اخلاص که شیوه نیاگان او بوده بمقام سپهبدی ارتش محمود نایل و نام درخشانی از خود باقی و بیادگار میگذارد . سرجان ملکم چون در دوره اخیر یعنی در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار میزیست و از چگونگی دفن نصراله بی اطلاع بوده از آن صحبت نمیدارد ولی " جوناس هانوای " سیاح و بازرگان انگلیسی چون چند سال بعد از غائله افغان در ایران سیاحت میکرده است قولش مقرون بحقیقت میباشد زیرا آرامگاه را بچشم دیده و مستمری موبدان و آتش موبدان نیز درخاطره ها باقی بوده که در سیاحت نامه خویش متذکر گشته است .

آیا باعث سرافرازی نیست در زمانی که زرتشتیان برجان و مال و زن و فرزند خویش ایمن نبودند یکنفر پادشاه اسلام آرامگاه یک سردار دلیر زرتشتی را بپاس خدماتش تعمیر و موبدان را برای برافروختن آتش مقدس استخدام نماید ؟

آیا اگر مانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا برای رفع جزیه و ظلم و تعدی که بزرتشتیان میشد بایران مراجعت و فعالیت لازمه ابراز نمی کرد و در تعلیم ، تربیت و ایجاد مدارس فداکارانه کوشش نمی نمود جمعیت ما بکلی از بین نمیرفتند ؟

آیا هستی زرتشتیان امروز در ایران از خدمتگزاری و اخلاص و دین پروری مانکجی نیست ؟

پس امروز که زرتشتیان ایران صاحب نام و جاه و عزت و شرف و مکنت و ثروت دیپلمه و لیسانسیه و دکتر و مهندس سرشناس و بالاخره در وضعیت بهتری بسر میبرند ، بجا و شایسته است که یادگار زیبائی بنام آن روانشاد برپا کرده و اقلا" بدین وسیله از خدمات آن مرحوم قدردانی و روانش را در مینو شاد و خرم سازند .

در دوره ایکه ایرانیان باستان دارای تمدن درخشان بوده اهورا مزدای دانا و توانا را می پرستیدند ، مردم قاره اروپا بویژه انگلستان در وادی جهالت و کفر قدم میزدند ، بخدایان طبیعت فدیه و نیاز میدادند . مردم ایرلاند در سده اول میلادی بقول مولف کامبریج میدیول هیستری Cambridge Medival History نخستین نوزاد خویش و نوزاد چارپایان خود را به بتی موسوم به ماک اسلچ (Mag Slecht) قربان میکردند تا مورد تلطف و مهربانی خدای نامبرده واقع و بین گروه خویش صاحب قدرت و نفوذ و ثروت گشته ، کشتزارشان محصول فراوان بدهد . کلیه اهالی جزیرهٔ انگلستان پیرو آئین کلت بودند و آثار مرئی و محسوس طبیعت را مظهر ارواح مقدسه با نام و بی نام میدانستند که روی زمین ، بالای زمین ، زیر زمین ، بالای آسمان و میان آسمان ساکن و ممکن است با مردم کره خاک بنظر دوستی یا دشمنی بنگرند . آری انگلستانی که امروز دم از سیادت و آقائی عالم میزنند در دوره ایکه سیادت جهان با ایران بود مردمش در حال بربریت و توحش زندگی میکردند . هر بخشی از خاکش در تحت فرمان امیر یا بزرگی بود قلمرو حکمرانی بعضی از آنها بقدر یک روز مسافرت با اسب طول داشت و غالبا " با هم در زد و خورد و کشمکش بودند . بخش مهمی از جزیره بریتانیا بین سالهای ۵۵ قبل از میلاد و ۴۳ بعد از میلاد بوسیله ارتش دولت رم اشغال گردیده بود . بقول سرجارج بردوود Sir George Birdwood بسیاری از ایرانیان باستان باتفاق سربازان رم در خاک بریتانیا سکونت اختیار و آثار زیادی از خود بیادگار گذاشته اند ، بقول کاربت W.J. Corbet دین مسیح در اواخر قرن دوم راه خود را بانگلستان بازو با پشتیبانان کفر و ضلالت کشمکش آغاز کرد و تلفات و شهدای بی شمار داد تا آنکه در سال ۶۵۱ میلادی پندا Penda یکی از خوانین مقتدر شکست فاحشی خورد و مسیحیت بر کفر فایق آمد خود پندا نیز دست از ضلالت کشیده دین مسیح بپذیرفت .

امروز که تقریبا " نصف مردم جهان بزبان انگلیسی آشنا و توسعه فرهنک زبان هیچ کشوری بقدر زبان انگلیسی نیست تا قرن ششم میلادی صاحب علم و هنر نبودند . دانش امیران کشور ، خوانین طوایف و سران لشگر ناچیز بود . پادشاهان در دربار خویش نوازندگانی داشتند که عرایف مردم را بعر

میرسانیدند و فرامین دولتی را می نوشتند . در چنان دوره‌ای ایرانیان باستان باطراف و اکناف عالم پراکنده و حتی بخاک انگلستان مهاجرت نمودند ، آداب و فرهنگ خویش را بمردم بیاموختند .

دانشمند انگلیسی " سرجارج بردوود " که ذکرش گذشت در نامه خویش بانجمن پارسیان ادینبورگ Edinburg مورخه ۳۰ اوت ۱۹۰۸ در تائید قول ما مخصوصا " یکنفر زرتشتی بنام " آیو Ivo " را ذکر کرده چنین مینویسد :

" استقرار مسیحیت در اروپا و تعمیم آن مدیون حقیقتی است که قسطنطین کبیر قیصر روم بواسطه تماس با زرتشتیانی که در ارتش او خدمت می کردند بدین عیسی کشش پیدا نمود . زرتشتیگری مذهب افلاطونی و مسیحیت ارتباط بسیار نزدیک بهم داشته و عاری از آلهیات نظری است . این سبک نفوذ مهم روحانیت بالاخره بنیان بت پرستی را از مغرب رودسند تا آخر خاک بریتانیا منهدم ساخته و برخرابه‌های بتکده‌های یونان و روم کلیساهای فرق مختلفه مسیحی تعمیر نمود .

بزعم اینجانب در جزیرهٔ بریتانیا چهل آثار از ایرانیان باستان زرتشتیانی که در قشون اشغالی روم مشغول خدمت و در آن جزیره سکنی داشته‌اند در دنباله دیوار " هادریان Hadrian " نزدیک " ادینبورگ " باقی مانده است .

رئیس دیر راماسای Ramsay در سده یازدهم میلادی تالاری را در دیر (آیویز St. Ives) واقع در (هانتینگدنشایر Hantingdenshire) بیکنفر زرتشتی موسوم به " آیو " نیاز و باسم او مخصوص گردانید . زرتشتی نامبرده بظن قوی در سده هفتم میلادی در نخستین وهله هجوم تازیان با ایران بانگلستان مهاجرت و در آن جزیره جهان را بدرود گفته رسوم ادب و سلوک مغربیان ناشی از دربار ایرانیان باستان است که بوسیله دربار قیاصره قسطنطنیه و از آنجا بدربارهای سلاطین مسیحی قرون وسطی که برروی خرابه‌ها دولت روم بنا گشته بما رسیده است از همین رسوم و آداب دستگاه ایرانی است که ما بربریها که مقصود ما انگلیس هاست تربیت شده و آداب رومی را از خود دفع و خویش را آقا و شریف گردانیدیم " تشخیص اسم (آیو Ivo در متن نامه آمده بسیار مشکل و لابد یکی از نام‌های ایرانی است که نویسندگان خارجی بواسطه عدم وانس آنرا تحریف و از شکل اصلی خود خارج نموده‌اند .

زرتشتیان و
اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند

اکبر شاه هندی علی رغم مخالفت‌های سخت ، سدره جامهٔ مقدس زرتشتیان را براهنمائی دستور مهرجی رانا بپوشید وکشتی بمیان بست و آتشکده را در قصر خویش بنا ودر برابر زبانه‌های درخشان آذر ، با پروردگار خویش براز و نیاز مشغول گردید .

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد . دانشمندان و علمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب کارهای فرهنگی در آنجا جمع و فعالیت ابراز میداشتند . دورهٔ مغول دوره درخشان هند بود . کتابهای زیادی در آن زمان بفارسی تألیف و ترجمه گردید . همایون شاه عاشق کتاب ، همواره درمسافرتها حتی در جنگها و عقب‌نشینیها نیز کتابخانه نفیس خود را با خویش همراه داشت اکبر شاه پسرش نیز هیچ از وی کمتر نبود . جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت .
اکبر شاه عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود بعدها با فلسفه یوک " جوک " هنودکه با تصوف اسلامی شباهت دارد آشنائی پیدا کرد . بقول " وینسنت " مولف کتاب " اکبر مغول کبیر " " گویا اکبر در کلیه مراحل زندگی با محبوب خویش یگانه بود از طعن یا مداخله روحانیون اسلام باکی نداشت و تا آخر عمر صوفی صافی ضمیر ماند . "
یکی از فعالیت‌های گوناگونی که اکبر از خود ابراز داشت مساعی او در تأمین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تأسیس مذهب برگزیده بود . شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت . بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند و بعضی در بخش‌های دیگر کشور متمرکز گشتند . اکبر ، پادشاه متدینی بود ، دینی را در پس همه دین‌ها و خدائی را در پس همه خدایان مذاهب میدید . جوکیان سنیاسیان ، مرشدان هنود ، پیران ، فقرا و دراویش اسلامی ، کشیش‌ها و

پیشوایان نصاری ، دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش جمع و با آنها معاشرت داشت .

بقول خافی خان صاحب منتخب اللباب " و چندان مردم صاحب‌کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکمای ذوفنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم بآوازه وسعت خلق و کرم وصیت غریب‌نوازی و هنرپروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد . "

حضرت دستور آذر کیوان و مریدان او نیز جزو دسته نامبرده بودند که بهندوستان کشور جوکیان و فقرا وارد شدند . فرزانگان نامبرده زرتشتی در ایران بمجاهدت نفس و ریاضت های سخت مشغول و معتقد بودند نیاگان آنها از پادشاهان باستانی ایران نیز ریاضت را ستوده و مرتاض بوده‌اند .

شیخ شهاب‌الدین سهروردی شهید معروف به شیخ اشراق نیز با این عقیده همراه و " اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظر او از ناحیه مشرق به کیومرث و فریدون و کیخسرو و از ملوک افاضل انتقال می یابد و اصل شرقی را آن مبداند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته . " (۱)

حضرت دستور آذرکیوان از مشاهده حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بریاضت و اشتغال باوراد و اذکار و غیره و صحبت و معاشرت او با سالک و مرتاضین هرچند که قبلا " بقول مولفین " دبستان المذاهب " و " مآثرالامرا " دعوت شاهنشاه را مبنی بر حرکت بهندوستان نپذیرفته بود اما بعدها با مریدانش عازم دیار هنود گردید ولی با دربار اکبرشاه تماس پیدا ننمود . بعضی از مریدانش باکبرآباد " اگره " مسافرت نمودند لیکن مرکز خود او و پیروانش " پتنه " بود زیرا مرکز مهم روحانیت و فلسفه و یکی از مراکز قدیم مذهب‌بودا و عرفان را تشکیل میداد .

چنانکه گفتیم اکبر پادشاهی متدین و طالب معاشرت و صحبت ارباب فضل و کمال بود و بمجالست اصحاب وجدوحال میلی تمام داشت لهذا درسال بیستم جلوس خویش سنه " ۹۸۲ هجری " فرمان داد عبادتخانه در جنب ارک سلطنتی بسازند و همه علما و مشایخ را در مجلس جمع نمود و از صحبت ایشان مستفیض میگشت و در شبهای جمعه ولیالی متبرکه در آن نشیمن قدس باحیای شب مصروف میداشت .

۱- رجوع شود به " روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان " نشریه انجمن ایرانشناسی " تهران .

اما سه سال بعد بقول صاحب منتخب التواریخ عبدالقادر بن ملوک شاه بدوانی که امام دربار سلطنتی بود آرامش و صفای عبادتخانه بقیل و قال و فحش و دشنام و ضدونقیض و تکفیر وتضلیل علما و مشایخ تبدیل شد و هریک بدیگری نسبت بیدینی و کفر و تناقض میداد .

شاه که صاحب‌جوهری نفیس و طالب‌حق بود از مشاهده اختلاف‌رای پیشوایان اسلام در اصول و فروع دین و تنازع آنان حیران و سرگردان گشت " و اختلاف‌علماء که یکی عملی را حرام و دیگری بحیله همان عمل را حلال میساخت راه انکار پیش‌گرفت و چون از علمای عهد که هرکدام باعتبار جاه و عظمت خود را بهتر از امام غزالی و رازی تصور نموده بودند درگاتها را دیده و قیاس غایب‌بر مشاهده حاضر سلف را نیز منکر " و از همه مایوس شد لذا علمای سایر مذاهب و ادیان را بشرکت در مباحثات عبادتخانه دعوت نمود .

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و مولف اکبرنامه جزو وقایع سال ۹۸۶ هجری راجع به همین پیش‌آمد و حضور علمای مذاهب دیگر در کنفرانس مذهبی مینویسد " بیستم مهرماه الهی در آن عبادتخانه خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند . صاف از دردوسره از مغشوش جدا کردن آغاز شد و فراخی حوصله و بسطت ظل الهی چهره آرای گشت . صوفی ، متکلم ، حکیم ، فقیه ، سنی ، شیعه ، برهمن ، جتی ، سیورا ، چارباک ، نصارا ، یهود ، صابی ، زردشتی و سایر گوناگون مردم از دید آرامش محفل همایون و نشستن کیهان خدیوبرفرازمیزی و آراسته شدن نزهتگاه بی غرضی نشاط فارغ البالی نمودند و بی بیم پرخاش کنان جنگجوی گنجینه گشای راز گشتند . خودآرایان لجاج پیشه ازبد گوهری و کم اندیشی در گلزار پندار فرورفته سود و زیان اندیشیدند ..... برعلمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب‌زبانی و نقل‌آرائی از فحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند . "

صاحب منتخب التواریخ که ذکرش گذشت نتیجه این کنفرانس مذهبی را بغلبه زرتشتیان خاتمه و چنین شرح میدهد :

" مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده‌بودند زرتشت را حق نمودند و احترام آتش را عملی بس ستوده گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند و فرمودند (اکبر)

که آتش ما را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوک عجم که آتشکدهٔ ایشان همیشه برپای بود دایم الاوقات چه در شب و چه در روز در محل (قصر) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی ودرایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سجدهٔ آفتاب و سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام ساختند"

آنچه از خبر مولف منتخب التواریخ معاصر اکبر شاه برمیآید اینست که :

۱- زرتشتیان هند مقیم شهر (نوساری) حقانیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت نمودند .

۲- شاه از بیانات آنها متاثر و راه و روش کیانیان را تعلیم گرفت .

۳- شاه نگاهبانی آتش را به شیخ ابوالفضل وزیر خویش محول داشت تا بروش آتشکده پادشاهان ایران همیشه آتش را در قصر فروزان نگاهدارد زیرا آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی .

۴- دو سال پس از رابطه پارسیان (نوساری) با دربار شاه درسال (۹۸۸) هجری در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سلطنت خویش علناً بسجده آفتاب و آتش پرداخت و مقربان را نیز در وقت افروختن شمع و چراغ مجبور بقیام نمود .

از آنچه گذشت و بنا بقول صاحب "منتخب التواریخ" و محققین اروپائی چنانکه خواهیم دید هئیت پارسیان "نوساری" با موفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او را بسوی آئین خویش متمایل ساختند .

"منتخب التواریخ" راجع بوجود هئیت زرتشتیان ایران سخن نمیگوید و اگر هئیتی از آنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد و تنها از مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند ..." صحبت نمی نمود .

بنا براین برخلاف تصور برخی، دستور آذر کیوان یا همراهان او بازیگر این میدان نبوده اند. شیخ ابوالفضل مولف "اکبر نامه" چون بقول صاحب "دبستان" و مولف "ماثرالامرا" نسبت بدستور آذرکیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادت

خانه، نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکند شرکت میداشتند به یقین در نگارش وقایع سال (۹۸۶) هجری تنها با ذکر کلمه زردشتی اکتفا نمی‌نمود از آنان مختصرا "سخن میراند .

محققین و خاور شناسان اروپائی نیز قول صاحب "منتخب التواریخ" را تائید مینمایند چنانکه دائرة المعارف بریتانیا می نویسد :

"اکبرشاهنشاه هند بروش عرفانی بمطالعه حقیقت قرآن جدیت نمود و در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت و در نتیجه اینگونه پژوهشها آئینی اختیار کرد که اساس آن برشالوده توحید و مراسم مذهبی زرتشتیان قرار داشت ."

بقول کاپیتان وانس کندی "اکبر احترام و نماز بخورشید و ستارگان و آتش مقدس را که نمونه فروغ آمیغی است واجب شمرد و تقویم زرتشتیان را معمول ساخت و جشن های آنها را اعیاد دولتی قرار داد ." بقول پرفسور ژهاتسک "اکبر بستایش خورشید اقدام نمود و آن را بزرگترین نور خدای یگانه خواند و جشن های زرتشتیان باستانی را معمول ساخت و سال و ماه آنان را بجای سال و ماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد."

صاحب منتخب التواریخ نیز مینویسد :

"تاریخ هجری عربی را تغییر داده ابتدای آن سال جلوس گرفتند که (۹۶۳) بود و ماه را برسم ملوک عجم اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد زرتشتیان در سالی چهارده قرارداده شد و عیدهای مسلمانان و رونق آن شکست ." (۲)

اینک باید دید زرتشتیانی که با دربار اکبر تماس پیدا کرده و او را تا اندازه کم یا زیاد در تحت نفوذ آئین زرتشتی و روش پرستش و مراسم و اعیاد خود که ذکرش گذشت در آوردند کی بوده اند و چگونه این موفقیت نصیب آنها گشت ؟

چنانکه گفتیم بیانات "عبدالقادر بدوانی" مورخ معاصر و امام دربار که خود در مباحثات کنفرانس مذهبی شرکت داشته مشعر براین است که جمعی از بزرگان پارسی از "نوساری" در مذاکرات عبادتخانه شرکت داشته و شاهنشاه را در تحت تاثیرات حقایق مذهبی خود قرار دادند اینک میبینیم این جمع کی بودند ؟

۲- چهارده جشن زرتشتیان که اکبر شاه معمول ساخت عبارتند از جشن های فروردینگان و اردیبهشتگان و غیره .

آثار تاریخی در دست حاکی است براینکه همایون شاه پدر اکبرشاه هنگام ورود به (نوساری) با "مانک چنگه" بزرگ آنجا آشنائی پیدا کرد و در سال (۱۵۳۵ میلادی) اورا بخدمت خویش گماشته دهدار "نوساری" ساخت.

دو سال بعد "مانک چنگه" (۳) در قریه زاد بوم خویش بدست اشرار مقتول گردید. همایون شاه پس از کشته شدن "مانک" پسرش "بهمن" را بدهداری "نوساری" بجای پدر منصوب ساخت.

چون همایون در گذشت اکبر بر تخت سلطنت نشست ماموریت نامبرده تا زمان حیات بدست "بهمن" بود.

هنگام ورود اکبر در سال (۱۵۷۳ میلادی) "بگجرات" "منوچهر" پسر مهتر را که پس از مرگ پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری بعهده او بود در رکاب خود "باگره" بردو خزانه دار خویش ساخت.

منوچهر برادر خویش نوشیروان و بستگان دیگر را نیز با خود بپایتخت برد. در غیاب منوچهر یکی از خویشان او "بهرام جاماسا" "جشنک" عمل دهداری را بعهده گرفت و "بهرام فریدون" "هومجی" را بسمت عمال خویش برگزید.

آنچه از بیانات بالا استنباط میشود چندین نفر از بزرگان معروف "نوساری" از جمله "منوچهر" خزانه دار شاهنشاه و برادرش "نوشیروان" و سایر بستگان او که متاسفانه نامشان مجهول مانده در پایتخت حاضر بوده‌اند اما چون از دسته موبدان و پیشوایان مذهب نبودند نمی توانستند درمقابل روحانیون سایر ادیان قد برافرازند. لذا اکبرشاه بعمال بخش های "گجرات" پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی با کفایت و شایسته که بتواند او را با رموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بپایتخت اعزام دارند.

۳- در آثار زیر اسم "مانک چنگه" بنظر رسیده است. در روایت (شاپور آسا" مورخه ۸۹۶ یزدگردی برابر (۱۵۲۷ میلادی) از او بعنوان "دهیوپت" بمعنی بزرگ و رئیس ده یا کلانتر اسم برده شده. در قصه کاوس واسپندیار که در سال ۹۰۰ یزدگردی (۱۵۳۱ م.) تالیف شده از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد. انکتیل دو پرون فرانسوی در کتابزند و اوستا از یک روایت پارسی سخن میدارد که در روز دی باذر و ماه آبان ۸۸۵ – یزدگردی بنام "مانک چنگه" نوشته شده است.

فرماندار "سورت" چون از پیام شاهنشاهی مطلع گشت تحقیقات لازمه بعمل آورد. بزرتشتیان "سورت"، "بروچ"، "کمبایت"، "نوساری" و سایر دهات پارسی نشین پیغام فرستاد. انجمن پارسیان "نوساری" خبر دادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبد "ماهیار" پیشوای آنهاست. در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند.

فرماندار وسایل حرکت را فورا "فراهم" و موبد ماهیار معروف بدستور "مهرجی رانا" در سن (۴۳) سالگی باتفاق پسرش "کیقباد" در روز هرمزد و ماه خرداد سال ۹۴۶ یزدگردی بپایتخت عزیمت نمود.

وینسنت اسمیت مورخ انگلیسی معتقد است "اکبر در سال ۱۵۷۳ م. (۹۴۲ یزدگردی) هنگام محاصره شهر (سورت) با دستور "مهرجی رانا" آشنایی پیدا کرده است."

اما بقول انکتیل دوپرون فرانسوی "اکبر سلطان مغول پدرجهانگیر در حدود (۱۵۰) سال قبل به "ککری کری" آمد که نیم میل آنطرف "سورت" واقع است. در دانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت و فقط دستور "مهرجی رانا" مقیم "نوساری" توانست اصول آئین خود را باو بفهماند."

هئیت پارسی پس از چهل روز مسافرت بپایتخت وارد شدند شیخ ابو-الفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی داشت و پس از چهار روز استراحت دستور "مهرجی رانا" در عبادتخانه بشرفحضور سلطانی مشرف گشت و در مذاکرات و مباحثات عبادت خانه شرکت نمود و سلطان را بواسطه پاکی گفتار و فروخره یزدانی و برتری تاشیرات سخنان پیغمبر ایران کهن شیفته خویش ساخت.

اکبر شاه در خلوت نیز دستور "مهرجی رانا" را ملاقات و درموضوعات روان، جهنم، همستگان، نژاد و معجزات زرتشت، رسوم و عادات ایرانیان، مراسم کیانیان، احترام آتش، خورشید، ستارگان، ماه و سایر انوار، توحید، اسرار زرتشتیگری، نیرنگ یا اوراد واذکار، پاکی، راستی، سدره و کشتی، نوروز خاص، نوروزعام و جشن های ماهانه مذاکرات بعمل آورد.

از بیانات و پاسخهای دستور دانا بسیار متاثر گردید. اصول آئین مزدیسنا را بستود و در پیروی آن جدیت نمود و بر طبق مراسم زرتشتی سدره پوشید و کشتی بمیان بست سال و ماه و مراسم و اعیاد زرتشتیان را در قلمرو کشور خویش معمول ساخت.

" استریوشام ماستر " فرماندار " سورت " ، در ضمن نامه خویش متضمن شرح عادات و مراسم معموله بین پارسیان در تائید بیان بالا می نویسد :

بقول پرتقالیها پیشوای پارسی باکبرشاه سدره و کشتی جامه مقدس را پوشانید و شاهنشاه در عوض ملکی نزدیک " نوساری " به پیشوای نامبرده عطا کرد . دستور " ایرج جی " " سهرابجی " " مهرجی رانا " سراینده " ماهیارنامه " در این مورد میگوید :

که چون شاه را گشت خاطر نشان — زدین زراتشت اسپنتمان
بیاورد بروی ز دل اعتقاد — بپوشید سدره خود از راه داد
برو بسته کشتی چو زرتشتیان — همی داشته بود چندین زمان
بسدره وکشتی شه نیک بخت — بنزدیک خاصان نشسته به تخت

و باز در مورد ستایش آتش میگوید :

شه اکبر همیشه بوقت نماز — بنزدیک آتش شدی با نیاز
بر آن عود و صندل نهادی تمام — برافروختی از بزرگی مدام
ورا سجده‌کردی و خواندی کلام — بخود خواستی از خدا نیک کام

بسیاری از خاور شناسان اروپائی از تمایل اکبر شاه بآئین زرتشتی سخنها رانده‌اند از آن جمله پرفسور "ویلسن Wilson " با استناد از بیانات " بدوانی " مولف منتخب التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادربار شاهنشاه هند آمدوشد داشته و در تبلیغ وی به مسیحیت میکوشیده‌و ناامید شده‌اند مینویسد :

" بسیاری از مزدیسنان از قریه (نوساری ـ گجرات) آمدند وجمعی را بدین زرتشت تبلیغ نمودند و شاهنشاه نیز تا حدی یکی از آنها بود .(۴)

اما دربار و صاحب منتخب التواریخ در ذکر وقایع سال (۲۴) جلوس اکبر شاه پس از ذکر احترام آفتاب و ناسزا به " بیربل " وزیر هند وی شاهنشاه در مورد با سدره و کشتی بر تخت نشستن اکبر شاه می نویسد :

" وقشقه وزنار را جلوه‌داد " قشقه خالی است که پارسیان وهندوان بر پیشانی نهند و زنار نیز کشتی زرتشتیان می باشد .

---

۴ - Prof. Wilson's works edited by Dr. Rost vol II

بعلاوه از اقوال مورخین اسلامی مبنی بر تمایل اکبر شاه بزرتشتی‌گری و سدره پوشی او که ذکر همه سخن را بدرازا می کشاند دریک سفینه کهنه که قدمت آن بصدوپنجاه سال (۱۵۰) قبل میرسد چندین غزل و تصنیف بزبان " هندی " و " مراتی " موجود است که دال بر حقیقت سخن بالا و از کرامت (مهرجی رانا) و سدره پوشی (اکبر شاه) صحبت میدارد . دو تصنیف از سفینه نامبرده اثر طبع (تانسن) خنیاگر شهیر دربار اکبر میباشد . نامبرده هندو بود و در دربار (رامچند) راجه (بهماته) خدمت میکرده و بطوری در فن خویش استاد بوده که در یک موقع مهاراجه مبلغ ده میلیون روپیه باو انعام میدهد . چون اکبرشاه از شهرتش مطلع میگردد او را از راجه نامبرده بدربار خویش میطلبد .

تصنیف‌های نامبرده مطول و از کرامت دستور (مهرجی رانا) و شکست روحانیون سایر ادیان و سدره پوشی اکبر شاه صحبت میدارد و چون از حوصله این مقاله خارج است خوانندگان را بمطالعه کتاب (فرزانگان زرتشتی) دعوت مینمائیم .

چنانکه گفتیم اکبر شاه شیفته فضایل و کمالات دستور (مهرجی رانا) گردید و به برتری او بر سایر روحانیون اذعان نمود . ازخدماتیکه در عبادتخانه ابراز داشت قدردانی و او را نوازش فرمود و خلعت های گرانبها بخشید و یکهزار جریب‌زمین (۸۰ هکتار) واقع در محلی موسوم به (گلخری) در دو فرسنگی (نوساری) برای مدد معاش باو عطا فرموده

دستور (مهرجی رانا) پس از دو ماه اقامت در دربار آنگاه که مورد نوازش شاهنشاه و بوصول خلعت سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته به (نوساری) مراجعت نمود . زرتشتیان محل استقبال شایانی از او بعمل‌آوردند و از موفقیت او شادیها نمودند و در سال (۹۴۸ یزدگردی) او را بسرنشینی کلیه مجامع مذهبی مفتخر و یکسال بعد در روز (باد) و ماه (تیر) سنه (۹۴۹ یزدگردی) با تصویب‌قطع نامه بمرتبه دستوران دستور زرتشتیان منصوب‌گردید .

اسم دستور (مهرجی رانا) اصلا" دستور (ماهیار) پسر (رانا) میباشد و به (مهرجی رانا) معروف‌گردید نسب او از این‌قرار است :

دستور (ماهیار) پور (رانا) پور (ماهیار) پور (جشنگ) پور (هیربدداداد) پور (هیربدجشنگ) پور (رانا) پور (هیربدموبد) پور (هیربدقیامدین) پور (هیربدموبد) پور (قیامدین) پور (هیربدزرتشت) پور (موبدهرمزدیار) پور (هیربدرامیار) .

دستور (مهرجی رانا) درروز (دی بآذر) وماه (اسفند) سال (۹۶۲ یزدگردی) به مینو مسافرت نمود .

زرتشتیان یـــــزد
دردورهٔ فرمانداری خان‌بزرگ محمد تقیخـــــان

" باغ دولت‌آباد با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتی ساختمان گردیده و "
" حتی خشتهای بامها را نیز باجبار برپشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد "
" و کسنویه حمل نموده‌اند تا جنین آنها سقط گـردد ."

از روزگار صفویان ببعد اوضاع زندگی زرتشتیان از هر حیث روی بتنزل نهاد . با قتل نادرشاه شیوع هرج و مرج و جنگهای داخلی ، این جماعت توسری خور نیز بطرف اضمحلال پیش میرفتند . موقعیکه اشرفخـان افغان در حدود سال ۱۱۴۱ هجری در پنجمین جنگ خویش با عنایت سلطـان برای تسخیر یزد ، تفت را تصرف کرد و فرمان قتل عام صادر نمود گـروه انبوهی از زرتشتیان نیز در آن گیرودار از دم شمشیر تیز گذشتند .

علم خان (۱۱۶۰ هجری) فرماندار یزد مرد ظالم و خونخواری بود از فرط ستمکاری رعایا را مستاءصل و پریشان روزگار ساخت ، حتی دست تعدی باعیان و اشراف شهر یزد درازودر رعایت خاطر آنان توجهی ننمود .

حال زرتشتیان بیچاره که مورد تنفر و شکنجهٔ مسلمانان واقعبودند میتوان قیاس کرد چه بوده است . غالب آنها از فرط بیچارگی و بینوائی با مزدوری و بنائی و مشقت امرار معاش مینمودند و بهرمزدی که کارفرمایان مسلمان بآنها میدادند باجبار قناعت میکردند .

اوضاع زندگی آنها بسیار پریشان بود چنانکه فقیران مسلمان در برابر آنها توانگر محسوب میشدند . اما حالت روحی شان بسیار خوب بود ، مصائب و مشقات را با خوشروئی تلقی مینمودند و گشایش کار و پیشرفت امـور را از اهورامزدا خواستار بودند . هرچند زرتشتیان مزدور بینوا ، صابر و ستمکش بودند ، بازهم اشخاصی شیردل مانند خدا داد رستم کدخدا و مرزبان ظهراب کسنویه‌ای و منجمی چون بهرام بن سرخاب ولخرمشاهی و شاعری مثل جمشید خسرو داراب خرمشاهی داشتند . شاعر اخیر بواسطهٔ سرودن یک غزل مصدر خدمت بسیار مهمی گردید .

آنوقت سال ۱۱۶۱ هجری بود و بزرگان شهر یزد چون دیدند علم خان با آنها از در مسالمت بر نمیآید ، محمد تقیخان پسر میرزا محمد باقر بافقی معروف بخان بزرگ که پدر و نیاکانش یزدی و آنوقت جوان ۳۲ ساله بود بتسخیر و فرمانداری یزد دعوت نمودند . نامبرده با دلیران مجرب و ورزیدهٔ خود بیزد رهسپار شد .

علم خان اوضاع را مخالف و بزرگان را دشمن دید شبانه از یـزد فرار نمود . بدینطریق محمد تقیخان بدون جنگ و خونریزی با رضایت اهالی و تصویب شاهرخ میرزا ، سلطان وقت بفرمانداری یزد منصوب گردید .

محمد تقیخان مردی با کفایت و درایت و دوراندیش بود . دردورهٔ فرمانداری او که تا هنگام مرگش بسال ۱۲۱۳ هجری امتداد داشت هرج و مرج در کشور حکمفرما و چندین پادشاه یکی از پی دیگری تاج و تخت شاهی را متصرف شدند . از آنانند شاهرخ میرزا ، آزادخان ، کریمخان زنـــد ، علیمراد خان ، ابوالفتح خان ، محمدصادق خان ، جعفرخان ، لطفعلی خان زند ، آقا محمد خان خواجه و فتحعلیشاه که بدون مدعی بر تخت سلطنت جلوس نمود .

محمد تقیخان در طی این مدت فرماندار یزد بود و در آبادانی و ساختمان و اجرای قنوات ابراز مساعی نمود و با کمال مهارت هریک از پادشاهان وقت را با ارسال تحف و هدایا و شیرین زبانی و خوشگوئی از خود خوشحال و راضی نگاه میداشت .

باغ دولت‌آباد وصل بشهر و اراضی کوچه بیوک و نرسی آباد ، از عمارات مجلل اوست که ساختمانش قبل از سال ۱۱۷۰ هجری با تمام رسیده است .

باغ مذکور موقع آبادی بهترین و قشنگترین بناهای یزد بود که با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتیان ساخته شده است . بدینطریق که مامورین فرماندار هرروز مزدوران و بنایان زرتشتی را باجبار در کار ساختمان میبردند تا نیمروز بدون دادن یکشاهی اجرت از آنها کار مفت میگرفتند . حتی خشتهائی که بر بامها بکار رفته است ، بر پشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد و کسنویه ببالا حمل میگردیده تا شاید بدین طریق جنین آنها سقط گردد .

محمد تقیخان فرماندار مقتدر و مطلق العنان بود . امرا و اطرافیانش نیز چون متعصب و خویش را در برابر کسی مسئول نمیدیدند، در وارد کردن فشار و ظلم بر بهدینان و تعدی بر مال و ناموس آنان خودداری نمیکردند تا مگر اسلام بیاورند .

جمشید خسرو دارا بخرمشاهی که ذکرش گذشت از جملهٔ استادان بنا بود که در آنجا برایگان زحمت میکشید و شاعری بود شیرین سخن که عمر خویش را در مصائب و مشقات بپایان رسانید .

هنگامیکه نصف بیشتر بنای دولت آباد بآخر رسیده بود ، روزی نزدیک ظهر وقتی که بالای پی بچیدن خشت مشغول بود ، بجای ورد بنائی بسرودن غزل ذیل میپرداخت . اتفاقا " در همان آنیکه بیت اول را میخواند ، فرماندار برای معاینهٔ کار در حال عبور از خم کوچه آنرا میشنود . همانجا صبر میکند تا غزل تمام شود . استماع غزل مذکور در وی تأثیری بسزا بخشیده حالش را دگرگون میسازد . نزدیک میشود و جویای خوانندهٔ شعر میگردد ، کلیه مزدوران که زرتشتی بودند از مشاهده فرماندار رنگ از خود میبازند و بر خویش میلرزند .

خان بزرگ از مشاهدهٔ این وضع از آنها دلجوئی میکند . جمشید بخود جرئت داده خویشرا معرفی میکند .

فرماندار همانهم کلیه کارگران را آزاد میکند و سپس دستور میدهد ، بعد از این بهمهٔ مزدوران زرتشتی که برای کار حاضر شوند اجرت روزانه بپردازند . آری ستم چون از حد گذشت اهورامزدا بتوسط غزلی از یک شاعر دهاتی مصائب آنها را رفع نمود . اینست غزل نامبرده :

ایکه هستی بندهٔ یزدان هم از یزدان بترس
ایکه دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس
ایکه یزدان را بیکتائی شناسی مرحبا
حق شناسی پیشه کن از کفرنشناسان بترس
ایکه میترسی زیزدان و نمیترسی زکس
زیردستان را مترسان از زبردستان بترس
ایکه از زور دو بازو غرهٔ ایمن مباش
روزگارت بفکند از گردش دوران بترس
ایکه داری حرص دنیائی مروت پیش گیر
مال دنیا آتش است از آتش دوران بترس
ایکه گوئی لذت شیرینی از دندان خوش است
لذت از دندان مجو از کندن دندان بترس
ایکه عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم
ظلم بی پایان بود از آه مسکینان بترس

ایکه گوئی مال مردم از عسل شیرینتر است
گر عسل شیرین بود از نیش زنبوران بترس
ایکه چون جمشید غمخواری نداری در جهان
هرکجا که میرسی از این بترس و آن بترس

روانشاد استاد کیومرث وفادار خرمشاهی هنگامی که تاریخ ساختمان باغ دولت آباد ، واقعه مذکور برای نگارنده شرح میداد و غزل بالا را از حفظ میخواند میگفت تعداد ابیات بیشتر از اینها بوده است و مرحوم پدرش همه را بحفظ داشته و متاسف بود که چرا آنها را یادداشت ننموده است .

جمشید خسرو دارا بدارای اشعار زیادی است که بعضی از آنها در سفینه‌ها محفوظ مانده . از آنجمله است ابیات آبا هرستان ندارد اعتبار که گویای تاریخ مهاجرت اولیهٔ زرتشتیان ببمبئی میباشد .

در اطراف گوشهٔ از تاریخ

یکی از آرزوی دیرین ما چنین بوده است که جوانمردی در این جماعت قد مردانگی علم نماید و تاریخ این گروه را پس از تسلط اعراب به این کشور از گوشه و کنار جمع آوری نموده و در دسترس افراد جماعت مخصوصا " نسل آتیه قرار دهد .

تاریخ قدیم ما قبل ، از تسلط اعراب کم و بیش بر تاریخ دانان و علاقمندان به این آب و خاک هویداست و تازیان که پس از تسلط باین کشور توانستند با شقاوت و قساوت قلب بی نظیری جمیع آثار ادبی و علمی و مذهبی ایرانیان را سوزانده و تباه سازند خوشبختانه نتوانستند به نوشته‌های مورخین قدیم یونان و روم دست یابند و این تواریخ با نضمام مانده‌های آثار قدیم نیاکان ما در تخت جمشید ، طاق بستان و مدائن گواه و شاهد بزرگی و عظمت ایران قدیم است . ولی از اینکه بگذریم از زرتشتیان پس از تسلط اعراب آثار و تاریخی نمانده و آنچه مانده است بحکم صفر و بسیار ناچیز است .

خوشبختانه اینک نویدی میرسد که یکی از افراد دانشمند جماعت آقای رشید شهمردان از چندی پیش برای انجام چنین امر مهم ودشواری کمر همت بسته‌اند .

ما از سایر دانشمندان قوم خواهشمندیم و انتظار داریم که اینک که آقای رشید شهمردان دست باقدام چنین کار خطیری زده‌اند ایشانرا تنها نگذارند زیرا جمع آوری تاریخ آنهم تاریخی که باید فقط از گوشه وکنار از روایات و نامه‌ها و کتب مختلف کمیاب جمع آوری شود کار ساده‌ای نیست . مخصوصا " از همکیشان ارجمندی که دارای کتب و یا نوشته جات قدیمی و یا اطلاعات مفیدی در این خصوص باشند" خواهشمند است که توسط این مجله یا مستقیما " به آدرس آقای رشید شهمردان در بمبئی ارسال دارند تا ایشان بتوانند با حسن وجهی این کار را بانجام رسانند .

درخاتمه لازم است یک نکته را توضیح و تشریح نمائیم . یک نفر مورخ مانند هر فرد عالم به علم دیگری چون فیزیکدان یا ریاضی دان ناگزیر است حقیقت مطلب و امررا آنطوری که بوده است برشته تحریر درآورد و مورخ حسابی کسی نیست که جریان امور را مطابق میل خود یا صلاح فعلی اجتماع تعبیر نماید . ممکن است گاهی اوقات حقایقی بگوش عده‌ای خوش نیاید ولی این تقصیر مورخ نبوده زیرا او وظیفه‌اش فقط ذکر حقایق است .

چندی قبل در شمارهٔ هفتم سال اول مجله هوخت در تحت عنوان " محمود افغان و یک سردار زرتشتی " مقاله‌ای بقلم آقای رشید شهمردان درج شده‌بود که مورد ایراد و انتقاد شدید برخی از افراد جماعت قرار گرفت . ولی بنده در درج آن ایرادی ندیده و هنوز هم نمی بینم .

آیا توقع و انتظار دارید پدران ما که تعدادشان بچندین میلیون میرسیده و امروز فقط چند هزاری از آن باقیست در مقابل آنهمه جور وستم و کشت و کشتار دست جمعی بدون نشاندادن عکس العمل و یا جنب‌وجوش ، حیات و هستی خود را فدا کرده باشند . خیر ! آنانهم بحکم غریزهٔ طبیعی بشری که دفاع از موجودیت خویش است دست باقداماتی زده و گاهی هم شایدبرای سرکوبی وتلافی ساخت وپاختهائی مینموده‌اند . و ذکر چنین حقایقی نمیتواند کمترین لکه‌ای بدامان زرتشتیان که میهن پرست ترین افراد این کشورند وارد سازد .

بعقیدهٔ بنده بیان اینگونه حقایق بشررا آگاه میسازد که جوروستم چون از حد خود گذشت هر مذهب‌دوست و میهن پرستی را از مذهب و میهن خود بیزار میسازد .

باید از حقایق تاریخ پند آموخت ودرس عبرت گرفت اینک درزیر مقالهٔ دیگر بقلم این دانشمند محترم درج نموده زحمات ایشانرا تقدیر وموفقیتشانرا ازدرگاه

اهورا مزدا خواستاریم .

دکتر رستم صرفه

* * * * *

نفوس و فرهنگ زرتشتیان ایران درشصت سال قبل

" اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را بایران نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش‌پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم باسواد در بین جماعت حکم سیمرغ و عنقا را پیدا مینمودند . "

زرتشتیان در سده‌های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت فشار و ستم نامحدود زندگی میکرده و شماره آنان بطور فاحشی روزبروز بتحلیل میرفته . این گروه بواسطه عشق دین‌پروری و ایران دوستی با سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامساعدتی روزگار ، بی مبالاتی بدین و راستی از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته‌است . چنانکه در نامه زرتشتیان یزد از ترکاباد مورخه سال ۸۴۷ یزدگردی (۱۴۷۸ میلادی) خطاب بزرتشتیان هند حقیقت بیان بالا دیده میشود . در نامه چنین آمده : —

" بدانند در روزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت‌تر و دشوارتر از این هزارهٔ سرهیشم نبوده است و نه ازدور ضحاک تازی و نه افراسیاک و نه از تور جادو و نه اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که اینکسان گران گناه تراند و از این هزاره سرکه اورمزد گفته است که هشتصدوچهل وهفت سال که گذشته است بیشترین روزگار بترنبوده است . اما بهدین در این زمانه کار کرفه کردن و راه اورمزد دسترس اندک است و نیرنگ و برسم وپوزداشر گری و پاکی و پلیدی هم اندکی بجای مانده است و باقی از دست افتاده است چه از ایران و هندوستان همه بسیار پاکی و پلیدی ره و رسم است . "

باز سه سال بعدتر درنامهٔ دیگر از شرف‌آباد یزد مورخه سال ۸۵۰ یزدگردی چنین مینویسند . " این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندر خط پهلوی راه میدانند فاما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدادوستد روزگار و تن و جامه آلوده شده‌اند . "

بنسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب در دورهٔ سلسلهٔ صفویه محرومیتهای زرتشتیان نیز ترقی یافت. هرچند بار مصائب آنها در دوران هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان روی بتنزل مینهاد. چنانکه جمعیت یک ملیون ایشان در آغاز قرن هیجدهم میلادی، در زمان سلطنت محمد شاه قاجار بین سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۴۶ میلادی (۱۲۰۵ – ۱۲۱۵ یزدگردی) به سی و دو هزار نفر رسید.

فرهنگ آنها نیز همینطور تنزل یافت تا آنکه در سال ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۲۳ یزدگردی) هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحب بایران تقریبا "بصفر رسیده بود و نفوسشان برطبق سرشماری آن خیرخواه دانشور ۷۷۱۱ نفر بود. بدینطریق : ـ

یزد	۶۶۵۷ نفر
کرمان	۹۳۲ نفر
تهران	۱۰۰ نفر
شیراز	۲۱ نفر

مرحوم مانکجی صاحب پس از سیاحت و اقامت چند سال در ایران وساختن دو دخمه در یزد یکی در شریف‌آباد و دیگری در کوه نریمان و یک دخمه در تهران با پول خیریهٔ اکابر صاحبان از راه بغداد به بمبئی مراجعت و بین پارسیان به تبلیغات پرداخت و لزوم کمک بزرتشتیان ایران را برای بقای جماعت اکیدا " توصیه نمود. در سال ۱۸۶۵ میلادی یادداشتها و مشاهدات در ایران را تاءلیف و بین جماعت منتشر ساخت. از اثر مساعی و فعالیتهای آن روانشاد بود که انجمن خیریه‌ای بنام " انجمن بهبودی حالات زرتشتیان ایران " در سال ۱۸۵۵ میلادی بریاست سردینشاه مانکجی پتیت در بمبئی تشکیل یافت و مانکجی صاحب دوباره در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۶ میلادی) از طرف آن انجمن که بانجمن اکابر صاحبان معروف شده برای کوشش در بهبودی حال و فرهنگ زرتشتیان بایران عزیمت نمود.

مانکجی صاحب بورود بایران برای تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی یک دبستان بنام آقای نوشیروان مانکجی پتیت در تهران و یک در کرمان و یک در جوفار و یک در یزد بخرج انجمن اکابر صاحبان تاسیس نمود و درباسواد ساختن جماعت اهتمام و مساعی ابراز میداشت. پس از مدتی اکابر صاحبان هند بنا بمخالفتهای شدید چند نفر از بزرگان زرتشتی یزد با مانکجی صاحب و بدگوئیهائی که متصل از او مینمودند خشمناک گردیده دبستان یزد را تعطیل

نمودند. آن روانشاد چون دید اقدام اکابر صاحبان بضرر جوانان قوم تمام میشود بخرج خویش باز همان دبستان را براه انداخت و سپس مرحوم ارباب کیخسرو مهربان در ساختمان بنای دبستان اقدام نمود. مرحوم استاد کیومرث وفادار خرمشاهی نیز در همان اوان برای تشویق زرتشتیان ایرانی بساختن مدارس در دهات عازم هندوستان گردید و کم کم دبستانهای دیگری یکی بعد از دیگری در دهات یزد بنا گردید و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان واگذار شد. چنانکه در بعدخواهیم دید بر طبق گزارش روانشاد کیخسروجی خانصاحب زرتشتیان ایران در سال ۱۸۹۱ میلادی یعنی ۲۵ سال پس از بنای نخستین دبستان صاحبده باب دبستان بودند.

جنرال هوتم سیندلر در سال ۱۸۷۹ میلادی درست یک ربع قرن پس از مانکجی صاحب باز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود. نفوس آنها بر طبق صورت زیر ۸۴۹۹ نفر که ۴۳۶۷ نفرمرد و ۴۱۳۲ نفر زن بوده‌اند بدین طریق :

شهر یزد	۱۲۴۲ نفر
دهات اطراف یزد	۵۲۴۱ نفر
شهرکرمان	۱۴۹۸ نفر
دهات وبخشهای کرمان	۲۵۲ نفر
بهرام آباد رفسنجان	۵۸ نفر
تهران	۱۵۰ نفر
کاشان	۱۵ نفر
شیراز	۵۲ نفر
بوشهر	۱۲ نفر

فرزانه کیخسروجی خانصاحب پور تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگاه بمبئی که پس از مانکجی صاحب نمایندگی اکابر صاحبان پارسیان هند در ایران منصوب گشت، هنگام ورود بمیهن در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۲۶۱ یزدگردی) سرشمار دقیقی از جمعیت زرتشتیان ایران بعمل آورده که درسالنامه گجراتی ۱۲۶۴ یزدگردی (۹۵–۱۸۹۴ میلادی) برای ما بیادگار مانده است برطبق صورت نامبرده که در ذیل داده میشود، جمعیت زرتشتیان ایران جملتا " ۹۲۶۹ نفربوده‌اند از اینقرار :

یزد	۶۹۰۸	نفر
کرمان	۱۹۷۳	نفر
تهران	۲۹۵	نفر
شیراز	۳۲	نفر
کاشان	۱۹	نفر
قم	۳	نفر
بوشهر	۲	نفر
بندرعباس	۶	نفر
مشهد	۳	نفر
عرض راه بمبئی	۲۸	نفر

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب نه تنها آمار مردان وپسران وبانوان ودوشیزگان راجداگانه معین کرده ، بلکه شمارهٔ مردان باسوادوپسران باسواد هرمحل رانیز مشخص نموده است ودرطی گزارشات خویش متذکر گردیده که مقصود ازمردان باسواد کسانیست که خواندن ونوشتن میدانند ولی ازپسران باسواد صاحب معلومات خوب اراده میگردد وازدوشیزگان کسانی مراداست که عروس نشده اند وبانوان زرتشتیان بغیرازچند نفر همه بیسواد میباشند . زرتشتیان نقاط دیگر کشور بغیرازشهرستان یزد کرمان ، وتهران همه از طبقه مردان وجوانان میباشند .

آمار زرتشتیان تهران عبارتست از مرد ۸۶ نفر که ۸۱ نفرشان باسواد و پسر ۱۱۳ نفر که ۱۰۴ نفرشان باسوادند . بانوان ۴۷ نفر و دوشیزگان ۴۹ نفر سی نفر زرتشتی در باغات شاه ، ظل السلطان ، نایب السلطنه وجلال الدوله که عبارتست از سلطنت آباد ، امیرآباد ، عباس آباد ، نزهت آباد ، کامرانیه و غیره باشد بباغبانی مشغولند .

بنابرآنچه گذشت و بانگاه دقیق بر آمار مفصله بالا دیده میشود که اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را در ۹۷ سال قبل بایران نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم باسواد در بین طایفه حکم سیمرغ و عنقا را پیدا مینمودند .

مسئله دیگری که جلب توجه میکند اینست که ساکنین شهر اکثریت باسواد را تشکیل داده اند و گروه انبوه جماعت که در دهات یزدامرار معیشت مینموده اند همگی بیسواد و در جهل مرکب غوطه میخورده اند . چنانکه باسوادان شهر یزد در بین طبقه مردان و پسران عبارتست از ½ و ۴۸٪ و باسوادان دهات در بین همان طبقات مساویست به ½ ۸ و ۸٪ باین معنی که دهاتها صدی چهل

کمتراز شهریها باسواد داشته اند .

برطبق آمار فوق عده باسواد بین جماعت زرتشتی شهرستان یزد عبارت از صدی ۷ و ۶ بوده و سوای بانوان و دوشیزگان صدی ۷ر۱۳ عده باسواد بین جماعت زرتشتی استان کرمان عبارت از صدی ۱ر۱۳ بوده وسوای زنان و دوشیزگان صدی ½ ۴ و ۲۷ . چنانکه می بینیم زرتشتیان کرمان در دوران پریشانیها و محرومیت های شدید بسی بهتراز زرتشتیان یزد در حفظ فرهنگ و سواد خویش میکوشیده اند . حتی اینک نیز دبیرستان و دبستانهای خود را باهمت خویش بدون توسل بکمک هندوستان بطور بسیار آبرومندانه اداره کرده و میکنند (اگر چه این موضوع درگذشته باحقیقت مقرون است . ولی متاسفانه امروز اوضاع چنین نیست ـ هوخت) امابودجه بنگاههای فرهنگی زرتشتیان یزد سوای دوسه بنگاه از خیرات ومبرات پارسیان و زرتشتیان ایرانی ساکن هند سرچشمه میگیرد .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب تنها بسرشماری زرتشتیان اکتفا ننموده بلکه آمار درستی نیز از دبستانهای آنها و اسامی آموزگاران و شماره دانش آموزان را هم تهیه نموده است . بانگاهی بآمار مزبور در زیر دیده میشود که شماره دانش آموزان تهران ۱۳ نفر و کرمان و جوفار ۵۱ نفر و محله زرتشتیان در شهر یزد ۲۰۲ نفر و دهات اطراف آن در حدود ۲۳۰ نفر بوده اند . برای صورت آمار زرتشتیان بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۱۵ ـ ۱۶ ـ ۱۷ مراجعه شود .

صورت دبستان و آمار دانش آموزان زرتشتی

درسال ۱۲۶۱ یزدگردی (۱۸۹۱ میلادی)

اسم محل	موسسین	اسامی آموزگاران	شماره دانش آموزان
تهران	شت نوشیروانجی مانکجی پتیت	میرزا اسپندیار رستم بهمرد معروف بافسری	۱۳
خلفخانعلی	ارباب کیخسرو مهربان	استاد جوانمرد شیرمرد نوذر	۱۴۹
در یزد	وکلاس مخصوص انگلیسی زندواوستا با معنی	ماستر خدابخش بهرام رئیس و میرزا مهربان بهرام رئیس .	۵۳
خرمشاه	آقای خداداد رستم کنتراکتر خرمشاهی مقیم پونه	استاد کیومرث وفادار اردشیر خرمشاهی	۸۴

گفتار گوناگون

مبنی بر وجود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم

" در بخشهای کوهستانی افغانستان و بلوچستان طوایفی زندگی میکنند که پیرو آئین ایران باستان ولی ناشناس میباشند . در ساحل بحر خزر طایفه‌ای وجود داردکه بزبان روسی متکلم و خویش را زرتشتی مینامند . "

دردره‌ها و کوههای بین هندوکوش و مشرق افغانستان طایفه‌ای زندگی میکنند که بکافر سیاه پوش معروفند . این طایفه بقول فقیربن حسینقلی شنکی دنبلی صاحب تاریخ دنبلی ، یزدان پرست و پیرو آئین ایران باستان میباشند. گروه کافر سیاه پوش اموات خویش را مانند زرتشتیان دفن نمیکنند و در دخمه میگذارند .

سرالکساندر برنز که بین سالهای ۳۸ - ۱۸۳۶ در صفحات افغانستان ماموریت داشته ، در گزارشات خویش از قول ارمنیهای ساکن کابل از یکنفر زرتشتی صحبت میدارد که در حدود سال ۱۸۱۰ میلادی برای جستجو و تحقیق از حال گروه کافر سیاه پوشان و آثار و اخلاف نیاکان خویش که ایران را ترک و باطراف پراکنده شده‌اند وارد کابل میشود . شخص مذکور خود را شهریار میخواند و در کابل با ارمنی ها مراوده داشت و همه‌جا خویش را علنا "گبر" میگفت . هر چند دوستانش او را از این کار و مسافرت بنواحی کافرستان (محل گروه کافرسیاه پوشان) که خارجیان را بقتل میرسانند منع نمودند سودی نبخشید . شهریار بجلال آباد و سپس بلقمان رفت . اثاثیه خویش را آنجا گذاشت و در لباس درویشی از راه " نجیت " بکافرستان رهسپار شد . غیبت او چندین ماه طول کشید . پس از مراجعت بهزاره میرسد ، بورود آنجا طایفه علی اللهی او را بجرم زرتشتیگری بقتل میرسانند . ملک عثمان از این واقعه خشمناک شده آنها را دو هزار روپیه جریمه کرد . جماعتی شهریار را از زرتشتیان هند میدانستند اما کاغذی از جیب او که از طرف دولت ایران صادر شده بود پیدا شد که بکرمانی بودن او دلالت میکرد .

آری شهریار در آن دوره که زرتشتیان بجان و مال خویش ایمن نبودند برای جستجوی نشان زرتشتیان که از ستم مسلمانان در اطراف جهان بطور

ناشناسی زندگی میکردند بآن قسم مسافرت خطرناک تن درداده و علنا " بین گروه متعصبین اسلام خود را زرتشتی و اوستای کشتی میخواند ، تا بهدینان پنهان از مشاهده او خود را بوی آشکار سازند . افسوس که شهریار شهید شمشیر تعصب افغانان گشت و اطلاعات او بدست ما نرسید و صد افسوس برما که در دوره آزادی و در دورهٔ که همه قسم وسایل امنیت برای زرتشتیان فراهم و صاحب شرافت و عزت و نام و نشان میباشند ، برای جستن نام و نشان زرتشتیان در عالم هیچگونه مساعی از خود ابراز نداشته ونمیداریم .

درحوالی کوه تفتان نزدیک خاش بلوچستان طایفهٔ زندگی میکنند که مراسم و عادت آنها بمراسم و عادات زرتشتیان شباهت دارد . ولی ظاهرا" از اهل تسنن میباشند این گروه خود را طایفه رستمی میخوانند یکنفر سیک که در دوران بعد از جنگ جهانگیر اول با آنها دادوستد داشت و از پارسیان هندوستان و مراسم آنها نیز بی اطلاع نبود ، در سال ۱۹۲۴ بپارسیان خبر داد که طایفه نامبرده بطور حتم زرتشتی میباشند که خود را ظاهر نمیسازند .

یکی از دراویش پارسی موسوم به آقای طوطی چند سال بعد گذارش بآنسو میافتد و مدتها در بین آنها اقامت میکند و خواص بعضی از گیاهها و تاثیرات بخشی از اوراد را از آنها یاد میگیرد و نیز آنها را زرتشتی مینامد .

آقای خدابخش شهریار نرسی آبادی که مدتها در خاش اقامت ولی بطرز زندگی و مراسم آئین آنها دقیق نبوده است ، پس از سئوال نگارنده جواب داد که گروه نامبرده با زرتشتیان بسیار مهربان میباشند اما بمسلمانها با نگاه دشمنی مینگرند و نیز زنان آنها هنگام عادت ماهانه مانند زرتشتیان بمردم نزدیک نمیشوند و در محوطه جداگانه می نشینند .

صاحب تاریخ دنبلی نیز در تائید قول بالا گروهی از اکراد دنبلی سخن میراند که از مرکز خویش از کوهستانات سرچشمه دجله بسمت کوههای مکران و بلوچستان مهاجرت نموده و پیرو آئین باستان و یزدان پرست میباشند . در گزارشات دولت ترکیه قدیم در بازرسی سرچشمه دجله راجع باین اکراد آمده است . " کردان عجم یزدان پرستان عجم در آن کوهستانات میباشند . لباس قدیم دارند و بقانون قدیم رفتار مینمایند . چشمه دجله در میان این طایفه میباشد . "

درتاریخ دنبلی که تالیفش سال ۱۲۷۰ هجریست آمده که ساکنین دژدنبل و دژروشن و دژ هوخت و اطراف آن اکراد یزدان پرست میباشند و در

سایر قلاع کم ارتفاع و دشتها اکراد علی اللهی و سنی مذهب ساکن هستند. رود ارس از کوهستانات دژ روشن و رود دجله از دژ دنبل مسکن اکراد یزدان پرست سرچشمه میگیرد. اکراد یزدان پرست در کوهستاناتی که رشته آن از شمال کشمیر و کنار تبت و چین و بدخشان امتداد دارد و از طرفی بقسطنطنیه وکوهستانات بربرو مصر میرسد، ساکن و بکردکافر معروفند. اکرادی که قلاعشان محکم و در کوهستانات صعب المرور زندگی میکنند تابع هیچ دولتی نبوده و پیرو مذهب قدیم فریدونی و یزدان پرست میباشند.

خبر مستقیم دیگر از این طایفه و محل سکونت آنها بنظر نرسیده است. اما از یک خبر غیر مستقیم بحقیقت قول صاحب تاریخ دنبلی میتوان حدس زد. بقول آقای هرمزدیار دینیار قاسم آبادی، رشید اردشیر رحمت‌آبادی مشهور بزردک یا طلا ریش که چارواداری میکرد، در حدود سال ۱۸۹۰ – میلادی هنگامیکه با گشتاسپ رحمت آبادی قاطرچی بحوالی سیرجان میرسند، بدسته‌ٔ از ترکها (بطن قوی اکراد) برمیخورند. ترکهای نامبرده پس از آگاهی از حال و مذهب ایشان با آنها از در دوستی و محبت سخن میرانند و از داستان روزگاران گذشته خود و راهزنی و قتل و غارت کلیه قوافل مسلم که با آنها مواجه میگشتند، صحبت بمیان آورده میگویند موقعی بیک قافله حمله میبرند و همه اهل قافله را از دم شمشیر تیز میگذرانند مگر یک جوان بسیار رشید و خوش سیما را که از دیدنش بر او رحم میکنند وازقتلش منصرف میشوند. و باسارت بدیار خویش میبرند و باخود میاندیشند که وی را بدین خود تبلیغ و نگاهدارند و اگر چنانچه از پذیرفتن دین انکار نماید. آنگاه او را بقتل رسانند.

لهذا جوان را با خود از بیراهه بدیار خویش برده در اطاقی محبوس میسازند. اسیر چون خود را زندانی می بیند و سرنوشت رفقای خودرا نیز بچشم دیده بود، هراسان و پریشان میشود. از ترس خواب بچشمش نمیآید. بزنوه شروع میکند بخواندن ورهرام یشت که بحفظ داشت. پیرزن منزل از شنیدن زمزمهٔ اوستا تعجب میکند، زیرا که جوان را مسلمان فرض مینمود. فورا " فرزندان خود را از ماوقع خبردار و اورا از اطاق بیرون آورده از دین و مذهبش جویا میشوند. جواب میدهد زرتشتی است. اما کشتی نشان دین را با خود نداشت. بعلت اینکه مسلمانان قافله اگر از زرتشتی بودنش مطلع میشدند، در قتلش میکوشیدند. چون ترکها او را مانند خویش زرتشتی می بینند، بسیار خوشحال میشوند. اتفاقا " آنروز چهرهٔ گهنبار بود اورا

با خود باطراف و خانه‌ها برده میگردانند و شادیها مینمایند که اهورامزدا آنها را از قتل او منصرف نموده است. وقتیکه مطلع میشوند که مقتولین هیچکدام زرتشتی نبوده‌اند سپاس خدایرا بجا میآورند.

داستان بالا بسیار نزدیک است بقول صاحب تاریخ دنبلی و بطن قوی واژه ترکها بایستی کردها باشد و ناقل قصه آنها را اشتباها " ترک تصور نموده است. آنچه دربالا گذشت کلیه حدس و قیاس است و تاکنون سند تاریخی و ماٴخذ صحیح قابل اعتبار، سوای تاریخ دنبلی و قول سیک وآقای طوطی درویش پارسی بدست ما نرسیده است.

* * *

در کالکازا Kalkaza دهی در ساحل بحر خزر گروهی ساکن هستند که بزبان روسی متکلم، ولی پیرو آئین ایران باستان و خود را زرتشتی مینامند. آقای ج. شپارد دبیرتایمز آواپند یا بمبئی (۱۴ – ۱۹۰۶) دراین مورد در کتاب خویش Territorialism India مینویسد. " یکی از افسران نیروی دریائی روسیه، وابسته بیک کشتی روسی که درسال ۱۹۱۴ در بندر بمبئی لنگر انداخت، بیکنفر پارسی که آذوقه آنها را تهیه مینمود، اظهار داشت که در ساحل بحر خزر دهی موسوم به کالکازا موجود است و غالب ساکنین آن اخلاف ایرانیان باستان میباشند که نیاکانشان بدانجا پناهنده شده‌اند. این مردم تا کنون کلیه مراسم و آداب زرتشتی را مراعات و هرچند زبان روسی اختیار کرده‌اند اما مذهب قدیم خویش را پیروی مینمایند و شگفت‌تر آنکه هنوز خود را زرتشتی مینامند."

یکی از زرتشتیان در تایید قول بالا نقل میکرد که در حین مسافرت بروسیه در یکی از دهات قفقاز با شخاصی برخورده که در برابر آتش بعبادت مشغول بوده‌اند. از کسانیکه از زرتشتیان آن سامان یا نقاط دیگر ومحل آنها اطلاع دارند خواهشمنداست معلومات خود را بوسیلهٔ نامه هوخت بدسترس مردم بگذارند.

امیدواریم در آینده بتوانیم اخبار بیشتری در این موضوع راجع بزرتشتیانی که در کوهستانات خراسان زندگی میکنند بنظر خوانندگان محترم برسانیم.

"شماره زیادی ازمردم مغولستان کمونیست و
ترکستان چین زرتشتی و پیرو آئین کهن
ایران میباشند."

گفتارگوناگون مبنی بروجود زرتشتیان درنقاط دیگر عالم

در حدود سال ۱۸۳۰ میلادی سیدی از اهل ترکستان بپارسیان هند بشارت داد که جمعیتی از زرتشتیان در حوالی ختن، جنوب‌شرقی کاشغر ساکن واز خود بزرگ و امیدارند. بزرگان پارسی از سرالکساندربرنز Sir Al. Burns که چندی بعداز طرف‌دولت انگلستان مامور افغانستان گردید حقیقت‌خبر مذکور را جویا گشتند. نامبرده پس‌از تحقیق از مسافرینی که در آن‌حدود آمدوشد میکردند، در نامه خویش‌بنوروزجی فریدون جی خبر مذکور را خالی از حقیقت‌میشمارد و معتقد است‌جمعیت‌مزبور بایستی فرقه‌ای از مسیحیان باشند.

اظهارات‌سرالکساندربرنز، بنظر ما، پس‌از تدقیق در آثار نویسندگان زرتشتی سده دهم هجری قابل‌اعتبار نیست. صاحب‌دبستان المذاهب در ضمن‌شرح حال‌دستور آذر کیوان و جانشینان و مریدانش‌دو نفر زرتشتی بنام انوش و زربادی را بازرگانان کاشغر و آن‌حدود میشمارد. زربادی پدر زن شیدوش میباشد که خلیفه موبد سروش بود. خود موبد سروش بقول صاحب دبستان مدتها در ترخان اقامت‌داشته و فره‌قاری شریک زربادی ازکرامات وی صحبت‌میدارد. همانکتاب‌موبد خدا جوی را از اهل‌هرات‌میداند که در پتنه بخدمت‌دستور آذرکیوان نایل‌و در سلک مریدانش‌داخل‌میگردد.

بنابرآنچه گفته شد، اگر جمعیتی از زرتشتیان‌در کاشغر و اطراف ترکستان‌چین‌که امروز بسین‌کیانگ معروفست‌وجود نمیداشتند زربادی وانوش بآنطرفها نمیرفتند. بعلاوه اسامی زرتشتی زربادی و انوش‌و شیدوش‌بااسامی معموله بین‌زرتشتیان این‌سامان شباهت‌ندارد. تاریخ، شرح حال‌وچگونگی عامه را ثبت‌نمینماید اینک‌که ذکری از چند نفر بزرگان ما و مسافرت‌آنها بآن‌حدود در دبستان‌باقیمانده ثبوتیست‌که جمعیت‌زرتشتیان یحتمل‌بطور ناشناس‌که بآسانی شناخته نشوند در آن‌صفحات‌باقی باشند و تحقیقات سرالکساندر برنز از مسلمانهائی که بحقیقت‌امر آشنا نبوده نمیتوانند

نتیجه‌ای در برداشته باشد و چنانکه گفتیم قابل‌اعتبار نیست‌و حتما" بایستی جماعتی از زرتشتیان‌در اطراف‌و نواحی ترکستان‌چین‌یا روس سکنی داشته باشد.

دلیل دیگر

در سال ۱۹۴۷ میلادی پس‌از خاتمه جنگ دوم جهانی یکنفر مغول چینی موسوم به بهرام جزو اسرای جنگ‌بدهلی و سپس‌به بمبئی وارد میگردد. گذرش بدکان‌مسلمان ایرانی میافتد، داخل‌شده جویای کار میگردد. صاحب‌دکان شغلی باو مراجعه میکند و در دکان‌بکار مشغول‌میشود. چینی همان روز اول‌موقع عصر دست‌و صورت‌شسته شروع میکند بخواندن‌اوستای کشتی. صاحب دکان‌چون‌کشتی در دست‌او می بیند او را از دکان‌خارج میکند. چینی نامبرده چنانکه بعدها اظهار میداشت، صاحب‌دکان‌را که فارسی صحبت مینمود زرتشتی تصور کرده است. چون‌از دین‌وآئین‌او اطلاع حاصل‌میکند فحاشی کرده خارج میشود، تا بعداز مدتی با چندین‌نفر زرتشتیان‌ایرانی آشنا میشود مخصوصا "آقای رستم بهرام فرخانی شدیدا "اورا تحت‌امتحان قرار میدهد و از زرتشتی بودنش‌یقین‌حاصل‌میکند.

چینی نامبرده فارسی و زبان‌چینی را خوب‌میدانست. فارسی اش شبیه بفارسی افغانی بود اوستارا حفظ داشت‌و از روی کتاب‌خرده اوستای فارسی بدرستی میخواند. چینی مزبور گدائی نمیکرد. باوجود آنکه گرسنه و فقیر بود ازهیچکس‌سئوال‌نمینمود. اگر کسی پولی باو عنایت‌میکرد، عکسهای بزرگان‌زرتشتی و در مهرها را میخرید تا هنگام ورود بمیهن خویش‌بمردم آنجا نشان‌دهد و از وجود زرتشتیان‌در نقاط دیگر بشارت‌دهد.

آقای کیخسرو اردشیر فیتر دبیر ایران‌لیگ‌تحقیقات‌زیر را ازچینی نامبرده بعمل‌آورده و در گزارش‌جلسه لیگ‌مورخه ۸ ژانویه ۱۹۴۸ دفتر شماره پنج صفحات ۲۰-۱۱۷ ثبت‌نموده است، ترجمه فارسی آنرا در اینجانقل مینمائیم.

در هفتم ژانویه ۱۹۴۸ یکنفر چینی موسوم به بهرام پور کیقباد پور جهانگیر باداره ایران‌لیگ‌آمد و خود را از گروه زرتشتیان‌مغولستان معرفی نمود. آقای جهانگیر چینی والا سردبیر جریده هفتگی پارسی آوازنیز توضیحات‌مفصلی راجع ببهرام نامبرده در جریده خود مورخه ۱۴ دسامبر ۱۹۴۷ درج‌نموده است.

بهرام چینی نامبرده میگفت‌که جمعیت‌زرتشتیان‌در نقاط مختلفه

مغولستان بچندین صدهزار نفرمیرسد واز خود شاه وامیر دارند. وانگ تهمورث بمعنی شاه تهمورث که اینک ۴۵ ساله میباشد پادشاه آنهاست و درپایتخت کشوردراولن بتون Beton Ulon که اسم جدیدش اورگا Urga است بردیهیم سلطنت نشسته است چون از مذهباو سئوال کردم باین عبارت جواب داد " مذهب ما عناصری ودین ما زرتشتی است ، شاید بعلت ستایش عناصر بعناصری مذهب معروف باشند . از شهرهای زرتشتی نشین کشور خود "کرشر" Karshar و "اکسو" Akso را نام برد . شهر اخیردر ۲۰۰ میلی شمال شرقی کاشغر واقعست وکرشربهمان مقدار مسافت درسمت مشرق اکسواست . از کوههای میهن خویش رشته کوه آلتای و رودخانه بگداس دریا را ذکر نمود . راه آهن در شهر آنها وجود ندارد پس از ۵ روز مسافرت بخط آهن منچوریا و چین میرسند . لیکن خط شوسه و موتور روی در سراسر کشور موجود و غالب مسافرت با کامیون ها انجام میگیرد . معادن نفت ، طلا ، نقره ، آهن ، مس و ذغال در آنجا یافت میشود و عجالتا " طلا استخراج میگردد . اقسام پول مروج بین آنها عبارتست اسکناس آنرا Sopyo یا Khapyo و سکه طلا Toompoor و سکه نقره Yangchan و سکه مس را Koonchan میگویند . زبان کشور آنها مغولی است ولی زرتشتیان بین خود زبانی دارند شبیه بزبان دری و آنرا زبان دازه Dazeh میگویند و با الفبای پارسی مینویسند . مغولان و چینیهای غیر زرتشتی این زبان را نمیدانند . زبان فارسی و زبان چینی نیز بین زرتشتیان آنجا دایر است .

چون راجع بروش دفن میت پرسیده شد گفت میت را پس از آنکه بتوسط اطفال غسل میدهند با پارچه سفید میپوشانند و بوسیلهء تابوت آهنی بآرامگاه ابدی که آنرا پوروستوا Poorusatva میگویند میبرند و مراد از آن خورشید نگرشنی است . پوروستوا از تکه های سنگ بزرگ ساخته شده و بر نقطهء بلندی واقع است . میت را بر روی تخته آهنی خوابانده بر سنگ میگذارند تا مرغان لاشخوار که آنرا بیرکوت Birkoot میگویند بمصرف برسانند . در پوروستوا آتشکده موجود و موبد و دستور که بترتیب گیگیل Gigil و لاما Lama مینامند مراسم مذهبی را که بزبان دازه چببت Chabyat میگویند تا سه ماه هر هفته مرتبا " در محل آرامگاه بجا میآورند . در خانوادهء که میت اتفاق افتد تا چهار روز گوشت نمیخورند . استخوانهای میت پس از آنکه چندین ماه خورشید نگرشنی یافت و کاملا " خشک گردید در آب رودخانه میاندازند. زنان هنگام عادت ماهانه خویش در محوطه جداگانه می نشینند و کسی بآنها نزدیک نمیشود . (این رسم سابقا " در محله خلفخانعلی در یزد معمول بود) .

آتشکدهء آنها موسوم است به بور خون Boorkhoon و فروهر به برخوم Borkhoom دیوار آتشکده از بیرون با عکس فروهر زینت یافته و در محوطه اندرونی ، آتش شب و روز فروزان و مجسمه طلائی زرتشت نیز زینت محل میباشد کلیهء مردها در محوطه آتشکده بندگی میکنند و کشتی آنها با نخ بسیار کلفت درست میشود . چراغهای بسیاری شب و روز درآتشکده روشن و چیزهای خوشبو بآتش تقدیم میشود . افروختن چراغ بر سرچاهها هم مرسوم است .

چون از بهرام خواهش شد اوستا بخواند شروع کرد بخواندن نیرنگ کشتی که غالبا " عبارت پازند بود و اظهار داشت بخشی از نماز آنها بزبان دازه میباشد و شاید مقصودش همان واژه های پازند باشد . اما راجع بعروسی بهرام گفت که درازدواج رضایت پسرودختر شرط مهم میباشدپسرپس از جلب رضایت دختر بجلب رضایت والدین میکوشد مراسم عروسی که آنرا توی Toi میگویند در آتشکده بعمل میآید ، موبد هنگام عقد ازدواج سئوالات چندی از داماد و عروس مینماید در مهمانی ها که بمناسب جشن عروسی انجام میگیرد ، فقط گوشت پرندگان استعمال میشود و از خوردن گوشت حیوانات احتراز بعمل میآید . کلیهً خوردن گوشت گاو بین زرتشتیان آن صفحات مرسوم نیست و آنرا حرام میدانند اما چینها میخورند .

راجع بتاریخ خودشان بهرام اطلاع درستی نداشت و گفت از زمان کیانیان در آن محل ساکن میباشند ولی از شاهنامه و پهلوانان آن کتاب بی اطلاع نبود . در خصوص داستان خودش و ورود بهندوستان اظهار داشت که در دوران جنگ برای فروش اسبان مغولستانی عازم تبت میگردد در نزدیکی مرز تبت با یکنفر سپاه هندی آشنائی حاصل میکند که وی را از یک مهلکه نجات داده بمحل امن میرساند . اما بورود به تبت افسران انگلیسی او را باتهام جاسوس ژاپنیها بازداشت و بدهلی میفرستند در طی مدت جنگ در پایتخت هندوستان زندانی بوده و سران ارتش داغهای بسیار سخت بربدن او میگذارند تا اخبار نظامی دشمن را بروز دهد هنگام شرح این واقعه زارزار میگریست .

پس از خاتمه جنگ و آزادی بطرف کلکته مرکز چینی های مقیم هند رهسپار میگردد تا با کمک کنسولگری چین مقیم آن شهر بمیهن خویش باز گردد . اما اداره سیاسی چین بمناسبت اشتغال نایرهء جنگ بین کشورخویش و مغولستان کمونیست از یاری با و خودداری مینماید . بنابراین پس از مدتها عازم بمبئی میگردد.

سخنرانی
مانکجی صاحب در جشن ناصری

" تا همه افراد جماعت چه غنی ، چه فقیر ، چه توانا ، چه ناتوان "
" در برداشتن بار جماعت دست اتحاد بهم ندهند و تا افراد نسبت "
" به بزرگان و توانایان و متنفذین و خدمتکاران جماعت حساد "
" بورزند . و تا توانگران در دلجوئی بینوایان مسامحه نمایند "
" و تا بزرگان افراد با کفایت جماعت را قدردانی نکنند ، این "
" قافله تا بحشر لنگ است "

نیمه آخر سال ۱۲۹۹ هجری و آغاز سال ۱۲۵۲ یزدگردیست . مساعی سالیان دراز انجمن اکابر صاحبان بمبئی ، برای رفاهیت همکیشان خود در ایران که بتوسط رجال سیاسی دولت انگلستان و روانشاد مانکجی صاحب ابراز میگشت در حال نتیجه بخشیدن است . مستر ر . ف . تامسن و زیرمختار دولت بریتانیای کبیر در دربار ناصرالدینشاه ، بنا بدستور وزارت امور خارجه انگلستان ، چندین بار برای الغای مالیات جزیه شاه را ملاقات و بالاخره گوشزد کرد که اگر با الغای مالیات مورد مذاکره ، عموم رعایای خود اعم از مسلمان ، زرتشتی ، کلیمی و نصرانی را بیک نظر بنگرد . درجهان متمدن نامش به نیکی و دادگری شهرت خواهد یافت . شاه از استماع این بیان بسعید خان وزیر امور خارجه امر فرمود فرمان معافیت زرتشتیان را از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید . وزیر نامبرده با پشتیبانی ظل السلطان ، نایب السلطنه و مجلس شورای دربار که با این نظریه موافقت داشتند در ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹ هجری قمری فرمان مذکور را مزین با مهر شاهنشاهی صادر نمود . بنا براین حکم از نوروز یونت ئیل سال ۱۲۵۲ یزدگردی هشت صد تومان جزیه زرتشتیان یزد و ۴۵ تومان جزیه زرتشتیان کرمان که جمعا " ۸۴۵ تومان باشد بخشیده شده مالیات مذکور که بارز آن زمان در حدود چهارهزار روپیه میشد در طی مدت ۲۹ سال یعنی از ابتدای سال ۱۲۲۳ یزدگردی بتوسط انجمن اکابر صاحبان پارسی پرداخته میگشت .

روانشاد مانکجی صاحب برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرتشتیان کرمان ، شیراز ، کاشان و سایر نقاط ایران دستور داد ، مجلس جشن ودعاگوئی

بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورامزدا مسئلت نمایند . زرتشتیان یزد که از مهربانی های ظل السلطان و عاملش ابراهیم خلیل خان در رفاهیت بودند ، مجلس جشن خوانی بسیار با شکوهی را بهمان نام تشکیل و چنانچه روانشاد مانکجی صاحب فرموده بود خیال داشتند هرساله درروز دیبمهر ایزد و تیرماه قدیم آنرا برپا سازند و طول عمر و دوام سلطنت شاهنشاه را از اهورامزدا بخواهند .

تهران در روز هرمزدوامردادماه قدیم ۱۲۵۲ یزدگردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و ۷ صفر ۱۳۰۰ هجری شاهد جشن بسیار باشکوهی بودکه باگل و لاله مزین و در باغ حاجی ظهیر الدوله میرزا علیخان قاجار داماد ناصرالدینشاه نزدیک سفارت انگلیس تشکیل یافت . بغیر از زرتشتیان ۵۰ نفر از سرانکشور و کارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانها و بازرگانان ارمنی نیز جز مدعوین بودند . دسته موزیک شاهزاده نایب السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا در مجلس مترنم بود . کلیه زرتشتیان هم آهنگ مجلس جشن را با نماز ستایش و آفرین و دعای بشاهنشاه آغاز نمودند . سپس روانشاد مانکجی صاحب سخنرانی مفصلی بپارسی خطاب به زرتشتیان ایران ، و هندوستان و چین در شرح اوضاع اسفانگیز سابق بهدینان در ایران و آسودگیهائی که در این اواخر از مراحم شاهانه نصیب آنها شده بود ، ایراد و در ضمن چنین گفت :

" سوای مراحم ملوکانه بمهرورزی و بنده نوازی ، دستوران دربار همایونی و همراهی اکابر صاحبان هندوستان اگر بهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چاره آن در دست خودشان است و آن اینست که روش مردم داری و نیک رفتاری را شاهراه خود نموده در میان خودشان دوستی و یگانگی و مهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان وچاره سازی درماندگان کنند و با هموطنان خود حسن آمیزش را پیشه خویش ساخته و پاس بزرگی بزرگان را نگاهداشته و از رفتارهای خودسرانه دوری و دوراندیشی و دوربینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند ، یکی از مجربان و کارآگاهان و ریش سفیدان خود را انتخاب نموده ودر کارهائیکه در میان خودشان و رجوعاتیکه با دیوان اعلی اتفاق میافتد با و اظهار کرده ، سئوال و جواب و رتق و فتق اینقبیل امورات را باو واگذار نمایند . والا اگر کارچندین بدین راه رود ، بدلائل آشکار این پراکندگی و

نبودن همت بزرگان و پیران این‌گروه که در نگهداری بی برگان دارند، شراره گشته و همه این‌گروه را فرا خواهد گرفت."

"چنانکه مردمان جهانگرد بارها دیده‌اند که در نیستانهای بزرگ که نسبت "بسایر نیها قوی هیکل و زورمند هستند، بوزیدن بادها برنیهای کوچک و خردتر از خود سائیده شد و از اینرو شراره پیدا و همه نیستان را فرا گرفته و میسوزاند. اگر چنانچه بزرگان و پیشوایان این‌گروه نیز در نگاهداری بی برگان و بینوایان خودداری بفرمایند و در آسایش آنها برنیایند آشکار است که بینوایان و نیازمندان این گروه نیز دست مدد خواهی خود را بدامن دیگران زده و در جرگه پیروان بیگانه شمرده خواهند گردید. و نیز این آشکار است که همه مردان که این همه بیمهریها را از بزرگان خود دیده‌اند برای پاداش‌کردن بکسانیکه پیرو این گروه بوده و از آنها بیمهریها و بدیها دیده، با هرزه کردار آئین یکدل و یکزبان شده و بپاداش و کیفر نمودن آنچه که از آنها دیده‌اند خواهند کوشید و چون همان مردمان از کارورخنه‌های این‌گروه آگاهی وبینائی دارند آشکار است رنجهائیکه از آن مردمان خواهد رسید بزرگتر و زیانش بیشتر خواهد گردید. چنانکه ۲۸ سال پیش‌که بنده در یزد جایگزین بود در آن روزها یکی از دستوران این‌گروه که پنجاه سال پیش داشت ترک آئین خودکرد و این بنده او را نمیشناخت. چند روز از این‌کار گذشته سواره آهنگ جائی داشتم دیدم که یک مرد مانند علما و پیشوایان اسلام عمامه و ردائی دارد. چون نزدیک این بنده رسید سلام کرد. پرسیدم که شما کیستید او چه نام دارید. گفت آیا نشنیده‌اید که در این روزها یکی از دستوران آئین زرتشتی پیرو اسلام گردیده و بجرگه اسلامیان در آمده است من همانم. بنده برای اینکه از گزارش‌کار او آگاه شوم از اسب‌فرو آمده جلو اسب‌را بنوکر خود داده دست دستور گرفته و گفتم که همانا چیزی از آئین اسلام بر شما آشکار شده است که از پیروی آن خودداری نکرده‌اید. خواهش دارم که آنچه را دیده و دانسته‌اید مرا نیز بیاگاهانید که بنده هم دانسته باشم.

بپاسخ گفت‌که من از دستوران این‌آئین بودم و از روش آئین این گروه چیزی نخوانده و نمیدانستم. موبدان و دستوران دیگر از من نادانتر و نابیناتر انداز آن‌گذشته جوانانی که از ایران بهندوستان رفته و ازراه نیک و بد چند پولی بدست‌آورده و بر میگردند و کسانیکه در خود ایران مالدار هستند بضعیفان این‌گروه پیشدستی و بزرگواری نموده، و خود خواهان

خود نمائی و فرمانروائی میکنند. چون‌کارها و دنیاداری هریک از این گروه را سنجیده و بآرمانهای مردی و مردمی برابر و یکسان ندیدم ناچار بمسلمانان پناه آوردم اکنون پندار آن دارم که سزای بدیهائی را که هریک از کسان این‌گروه بمن و دیگران نموده است بدهم و بپاداش‌کردارها ناشایست خودشان برسانم چون گفته‌های آن دستور را بترازوی راستی سنجیده و درست دیدم دم در کشیده و پوزشها نمودم و گفتم که در نامه مردمی گفته و نگاشته شده است‌که اگر چنانچه سگی پای انسانی را دندان‌گیرد نباید آن مرد پای سگ آزاردهنده را دندان‌گیرد و گفته عبدالله انصاری را برای دستور سرودم که خوبی بخوبان خرخاری و بدی ببدان سگ‌ساری وخوبی ببدان‌کردن‌کار عبدالله انصاری است. دستور چون‌اندرز بنده را شنید زارزار بگریست و خواهش‌کرد که اورا پولی داده روانه بمبئی نمایم.

ناچار بفرمان مردی و مردمی اورا پول داده روانه بمبئی داشتم اگر این‌قسم کسان دشمنی و کینه ورزی را بکنار گذارند. هیچگاه اینطور ناروائیها دیده نخواهد شد."

"و نیز غفلتهائی که این‌گروه دارد یکی آنست‌که پسران ودختران که میباید روزگار کمی پس‌از رسیدن و خود شناختن همسر گیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی همسر و همبر میگذارند و چون خواهش هریک از دختر و پسر سرشتی است و چاره‌جوئی اینکار بجز نگاهداری و پاکدامنی خودشان از دیگر کس بر نیاید ناچار فریفته دیگران شده و ترک آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست‌آوردن همسر است‌از پیش میبرند اینست‌که مایه بدنامی وبی آبروئی طایفه و آئین میشوند."

"و نیز وقتیکه یکی از این‌گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته و مظهر راءفت و مهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این‌باره مبتهج و مسرور و مفتخر و سرافراز شوند بالعکس حسد برده وهماره خیال‌خودرا بدان مصروف‌ومبذول میدارند که درمیانه آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی رااز همدیگر بگسلانند والبته این‌قبیل اطوار واخلاق مطبوع صاحبان بینش و انسانیت نگردیده لازم است‌که دراین حالات مشعوف‌و ممنون بشوند وترتیب‌اسباب‌دوستی راباولین وسیله‌تدارک ومهیا دارندونیزکسانیکه ازاین‌گروه‌پنجشاهی بدست‌آورده وتوانگرمیشوند برای نگاهداری جان ونیروی بزرگواری خودباهریک ازهرزه‌کاران دست‌یکی شده وناتوانهای این‌گروه راکه دشمنی ویااینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند.

" و نیز وقتیکه اتفاقی افتاد و لازم است که هر یک از افراد در آنجا جمع شده و در پیشرفت کاری که بجهت آن فراهم آمده‌اند اتفاق کرده و آن کار را پیش ببرند ، بالعکس هریک مخالف مقصود رفتار کرده و آن کار مهم را متروک میگذارند و در صدد اتمام و انصرام آن برنیامده و اگر راه اندک مصرف و خرجی نموده شود مسامحه و اهمال مینمایند . و حال آنکه اگر ملت و جمعیتی در یک مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش گیرند البته آنکار هرقدر ممتنع الحصول باشد از پیش خواهد رفت و از آن مخمصه و اشکال خلاصی خواهد یافت چنانکه گفته‌اند: با برادران مردن بهتر و گواراتر است که تنها بحجله عروس رفتن .

" این نیکخواه میخواستم که چند کس از خردسالان اینگروه را برای دست آوردن دانش و دانائی به بمبئی روانه دارم . ولی خودشان نگذاشتند. دستور بزرگشان گفت هرکس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد فرزند جوانش میمیرد . چون خود دستور یک فرزند داشت و نمیخواست که اینکار کرده شود از اینرو دیگران نیز فرزندان خود را از فرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند نفر از خردسالان را فراهم آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندک روزگار خواندن و نوشتن را آموختند و در آزمون بخوبی بر آمدند. یکی از ریش سفیدان در انجمن یکی از آنها را دیده و باین بنده تند شده و گفت که سرکار صاحب اینها رعیت زاده‌اند دانائی بدست آورده و برماها برتری خواهند جست شما در اینکار کوشش ننمائید . پس از آن خود آن مرد و دیگران ، بچگان و فرزندان هرکس راکه درس میخواندند ببدراه نمودن سرکردند و گفتند که از دانش و بینش چیزی بدست نخواهد آمد بروید پیله‌وری و برزگری پیشه خود سازید که نانی بدست توانید آورد .

" بنا براین بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و پیله‌ور و برزگر و غیره آشکارا نوشته میشود که تا دل خودشان را از غل و غش پاک نسازند و در کارهای نیکو کوشش ننمایند و دستگیری بینوایان نکنند ، هرگز روز نیکبختی خود و فرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا هم در اوستا فرموده که : هر کس درویش پرستی و زیر دست نوازی کند او دوست داشته من است و شت اسپنتمان زرتشت

فرموده : که بهدین آنست که هرروز و هنگام از خوراک خود بریده بیمایگان را بدهد او دیندار است . و گفته بزرگان است که هنگام رفتن در تاریکی دست پیش نگاهدارید که از دیوار دنیوی آزار نشوید . گویا همین است که جهان مانند تاریکی است و کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت بنابراین اگر دست داد دهش را پیش دهند از رنجشهای دیوار دنیوی و آزارهای آسمانی درآسایش خواهند ماند اگر این گفته نکورا جزاین بینید و یاد ننمائید و چنانکه اعتقاد بعضی برآنست که چراغ تاریکی رشوت وتعارف دادن و کار از پیش بردن است ، البته این عقیده خلاف است و آشکار است که در آتش پندار ناروائی خودشان خواهند سوخت . "

آنچه در بالا گذشت بخشی است از اندرزهائی که روانشاد مانکجی صاحب برای تنبیه و آگاهی ما در جشن ناصری تهران ایراد و سپس بزبان فارسی و گجراتی بین همه زرتشتیان عالم منتشر ساخت .

اینک نیز اوضاع اجتماعی ما از اوضاع اجتماعی هفتاد سال قبل هیچ دست کمی ندارد اگر ما خواهان ترقی و حفظ مقام و عزت و آبرو و شان جامعه میباشیم باید نصایح آن روانشاد را که از قلبی پاک و مملو از محبت تراوش نموده بکار بریم .

آغاز تماس

زرتشتیان ایران با پارسیان هندوستان

" اکبرشاه گورگانی، موبد اردشیر دستور نوشیروان کرمانی را دعوت نمود تا بکمک میرجمال الدین در تدوین فرهنگ جهانگیری بکوشد. دستور آذرکیوان دعوت شاهنشاه هند را برای شرکت در مذاکرات عبادتخانه نپذیرفت. زندگی زبانهای اوستا و پهلوی مرهون خدمات دستور جاماسب ولایتی، کرمانی است که با تحمل مشقات سفر هند در تعلیم وتربیت موبدان پارسی سعی بلیغ نمود. دستورداراب سورتی، استاد انکتیل دو پرون فرانسوی شاگرد دستور جاماسب کرمانی است. "

سال ۸۴۶ یزدگردی بود (۱۴۷۷م) زرتشتیان ایران جماعت مزدیسنان را منحصر بخود میدانستند. تصور نمیکردند مزداپرستان در کشورهای دیگر هستی داشته باشند. ورود نریمان هوشنگ پارسی با نامهٔ از طرف پارسیان هند در آن سال به یزد، جاروجنجال برپا نمود. از مشاهده او واستماع مژده نفوس زرتشتیان در هندوستان تعجب نمودند. از فرط خوشحالی سرازپا نمیشناختند. اهورامزدا را سپاس گفتند که بخشی از پیروان راستی را در دیار بیگانه در پناه خویش در امان داشته است.

زرتشتیان ایران از آن زمان ببعد کوشیدند تا بازرتشتیان هند راه مراوده باز کنند نامه‌های آنها خطاب بپارسیان هند محفوظ در جنگها حاکی است بر اینکه دو نفر از زرتشتیان ایران بنام نوشیروان پور خسرو مرزبان پور اسفندیار نخستین کسانی میباشند که برای دیدن برادران زرتشتی خویش و تحقیقات از چگونگی آنها در سال ۸۵۱ یزدگردی بگجرات و دهات پارسی نشین عزیمت نموده‌اند. باز در ۲۹ سال بعدتر در سال ۸۸۰ یزدگردی برابر ۹۱۶ هجری قمری بهدین فرخ پور برنجش و بهدین نوروز پور فریبرز و بهدین سعدالمرءٔ پور مرزبانشاه و بهدین نوشیروان پور مهربان بقصد بازرگانی بسوی هندوستان متوجه و حامل نامه پارسیان گردیدند.

اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند هنگام تشکیل عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی در سال ۹۸۶ هجری برابر ۹۴۷ یزدگردی (۷۹–۱۵۷۸ میلادی) فرمانی بطلب دستور آذرکیوان که از صاحبدلان و فرزانگان والا مقام زرتشتی است

در اوستا، پهلوی، فارسی، ترکی، تازی و هندی استاد بوده بقول صاحب دبستان المذاهب شیخ بهاء الدین عاملی و میرابوالقاسم میرفندرسکی از مجتهدین گروه امامیه نسبت بحضرتش ارادت داشتند و از محضرش استفاضه‌ها برده‌اند. دستور آذرکیوان دعوت سلطان هند را نپذیرفت زیرا شخصی بود وارسته دل از جهان و متاعش شسته. صاحب دبستان در ضمن شرح کنفرانس مذهبی مینویسد. " و نامه‌ها بآذرکیوان که سرکردهٔ یزدانیان و آبادیان بود نبشتند و او را بهند طلبیدند. آذرکیوان از آمدن عذر خواست و نامهٔ از تصانیف خود فرستاد در ستایش واجب الوجود و عقول و نفوس و سموات و کواکب و عناصر و در نصیحت پادشاه مشتمل بر چهارده جزو هر اول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند عربی میشد چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی میگشت. نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام بآذر کیوان داشت. "

شیخ ابوالفضل وزیر معروف سلطان بود و صاحب تصانیف عدیده ودر شخص شاه نفوذی بغایت داشت.

نواب صمصام الدوله شاهنوازخان در کتاب خویش مآثرالامرا قول صاحب دبستان را در این مورد تایید مینماید.

اما سالها بعدتر دستور آذرکیوان بسورت رهسپار و در اصلاح عادات و آداب پارسیان که با مراسم هنود مخلوط بود کوشش نمود.

پس از چندی از مخالفت محافظه کاران و موبدان که باو نفرین میکردند که کالبدش پس از مرگ بدخمه نرسد خشمگین شده بطرف پتنه مرکز عرفان و فلسفه متوجه و در آنجا اقامت اختیار کرد و در تعلیم و تربیت خویش و بیگانه ابراز مساعی نمود. با حرکت دستور آذرکیوان بسوی هند دسته‌ای از شاگردان او مانند موبد خوشی، موبد سروش، موبد خداجوی هراتی و فرزانه بهرام بن فرهاد نیز بهندوستان رهسپار و مقیم آن دیار گردیدند. دستور آذرکیوان در سال ۹۸۲ یزدگردی (۱۶۱۳ م) در ۸۰ سالگی در پتنه جهان را بدرود گفت و در همانجا بخاک سپرده شد مزارش تا امروز زیارتگاه خاص وعام است. فرزانه بهرام بن فرهاد صاحب شارستان و از فضلای معروف شیراز و در محضر علمای اسلام بغایت محترم و معزز بود.

شاگردان دستور آذرکیوان بادربار شاهنشاه هند دارای روابط حسنه بوده ودر شهرهای بخش شمالی کشور مانند پتنه، لکهنو، دهلی، اگره، لاهور کشمیر آمدوشد داشته‌اند. (در فرزانگان زرتشتی، از آذرکیوان و مریدانش

مشروحا " صحبت شده است .)

موبد اردشیر کرمانی شخصیت برجسته دیگریست که در سال ۹۶۲ یزدگردی بهند عزیمت نموده تفصیل آن اینکه شاهنشاه هندوستان در سال ۱۰۰۱ هجری (۹۴-۵۹۳ ام) بمیر جمال الدین حسین انجو فرمان داد در تالیف فرهنگ پارسی سره و لغات زند و پازند و پهلوی همت گمارد .

چون شخص با کفایتی در لغات مصطلح زرتشتیان استاد باشد درهند پیدا نمیشد ، اکبر شاه بنا بصوابدید دستور مهرجی رانا از شاه عباس شاهنشاه ایران تقاضا نمود ، موبد اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی را بسوی پایتخت هند گسیل دارد تا در تدوین فرهنگ نامبرده بمیرجمال ـ الدین یاوری نماید .

موبد اردشیر از مشاهیر فرزانگان زرتشتی است که شهرت فضل ودانش او در دربار شاهنشاه هند نیز پیچیده بود . بنا بدعوت اکبر شاه درسال ۹۶۲ یزدگردی بهند عزیمت نمود و در لاهور بکمک میرجمال الدین مولف فرهنگ جهانگیری بنگارش لغات زند و پازند و پهلوی و واژه‌های مصطلح مذهبی زرتشتیان پرداخت . بیانات مولف فرهنگ نامبرده در تحت واژهٔ " برسم " راستی قول بالا را میرساند . پس از بیان معنی واژه چنین آمده . " شرح این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بوده و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبر شاه) محض بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده و از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت . "

صاحب دبستان نیز در همین مورد مینویسد " وهم اردشیر نام زرتشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند . " صاحب مآثرالامرا همین قول را تکرا و علاوه میکند که او آتش را با خود آورد . موبد اردشیر پس از اتمام ماموریت چون از طرف پارسیان دعوتی از او بعمل نیامد در سال ۹۶۷ یزدگردی بدون مسافرت بگجرات از راه ملتان بایران مراجعت نمود . اما بورود بملتان بهدین کاوس ماهیار نامهٔ از دستور قیامدین پور پدم ساکن بروج متضمن پرسشهای دینی و دعوتش بگجرات بدست او داد . لیکن چون موقع از دست رفته بود عذر خواسته دستور قیامدین را بایران دعوت مینماید .

موبد اردشیر در نامه خویش مورخه دین ایزد و فروردینماه قدیم ۹۶۷ یزدگردی در ضمن جواب بنامه دستور قیامدین اشعار میدارد .

" معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدم بهدین کاوس

ماهیار را دیدیم و پسندیدیم و از هر باب احوالها پرسیدیم بهدین کاوس چندان تعریف خداشناسی و راستی و درستی و دین پروری و هوشمندی و یک ـ جهتی ایشان را گفت که اشتیاق فقیر یکی صد شد بعده آنکه اگر این فقیر بهدین کاوس را در لاهور میدید البته بخدمت میرسید و از دیدار ایشان و جماعت مشرف میشد اما چون تقدیر چنان رفته بود نصیب نشد بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیار بسیار میل آمدن بایران دارد و تحقیق میآید از این رهگذر تسلی خاطر فقیر شد امید که دیدار سلامتی نصیب شود و طریقه برادری و محبت و دین پروری آنست که در این ولا راهها ایمن و ازبکیه شومیه ناپدیدار شده اند و میانه پادشاهان هند و ایران آمدورفت است اندیشه بخاطر رسانند چون جهت دین می آیند درجه کلی در آخرت خواهد بود و دردنیا نیکنام خواهد ماند و کار ایشان و بهدینان آنجانب خالص و بیغش میشود و رنج ایشان ضایع نخواهد ماند . "

پارسیان هند در مراسلات پی در پی خویش از موبدان ایران درخواست میکردند دو نفر موبد دانشمند بهندوستان گسیل دارند تا علوم دینی و پهلوی را به آنها تعلیم دهد . اما موبدان ایران از مسافرت به آنحدود راضی نمیگشتند زیرا راه خشکی خطرات بیشمار داشت و عبور از آب دریا را نیز مرگ زا ن یعنی کفاره ناپذیر می پنداشتند .

با وجود این در سال ۹۸۱ یزدگردی (۱۶۱۲ م) یعنی پس از ۱۳۴ سال دو نفر موبد و یکنفر بهدین که نامشان مجهول مانده باتفاق بهدین اسفندیار پور سهراب از اهالی سورت از راه خشکی عازم هندوستان میشوند .

شهریار پور رستم پور صندل کرمانی در سال ۱۰۱۹ یزدگردی بعنوان سیاحت و چاپار ، نامه زرتشتیان ایران را بپارسیان مقیم گجرات میبرد . بهرام بن مهربان یزدی وارد شیر بن شهریار یزدی در همان دوران بهندوستان آمدوشد داشته و قاصد نامه‌های طرفین بوده‌اند باید دانست راه پارسیان به جزیره بمبئی تقریبا " تا دو قرن ونیم پیش باز نشده بود و غالب آنها در دهات گجرات مانند سنجان . بروچ . بانسده . بلسر/واریاو . نوساری . سورت و غیره پراکنده بودند ـ دو شهر اخیر مرکز مهم آنها را تشکیل میداد و مسافرین زرتشتی ایران تا بآن نواحی بالاتر نمیرفتند .

شخصیت بسیار برجسته‌ای که در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ یزدگردی) بسوی هندوستان رهسپار و در ۲۶ نوامبر همان سال وارد بندر سورت گردید دستور جاماسب ولایتی کرمانی است که استاد اوستا وپهلوی و ستاره شناس و منجم

ماهر میباشد که اوستا و پهلوی را زنده نگاهداشته ایرانشناسی امروزه را مرهون خدمات خود ساخت چون در هندوستان بر سر سنن مذهبی و تشریفات دینی اختلافات عظیم بین پارسیان حکمفرما بود. در اصلاح آنها همت گماشت اما بجز کشتار و خونریزی نتیجه ای ندید.

علت را جهالت و نادانی پیشوایان تشخیص داد و در تعلیم وتربیت موبدان سعی بلیغ نمود. دستور داراب، استاد انکتیل دوپرون فرانسوی آنکه اوستا را بفرانسه ترجمه و در دیار باختر منتشر ساخت و رشته ایرانشناسی را ایجاد نمود، شاگرد همین دستور جاماسب ولایتی و تعلیم و تربیت یافتهٔ اوست.

انکتیل دو پرون راجع بدستور جاماسب و فعالیت او، وقایع آن دوره و اختلافات بین پارسیان می نویسد:

" تقریبا " ۴۶ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت. دستور نامبرده در اتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام (روبند) دو دسته شده بودند ابراز مساعی نمود. گروهی معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمعی برخلاف آن دستور جاماسب برسم کرمان زمین با عقیده دسته اخیر موافق بود. اگر این دستور دانشمند مشقات سفر هند را متحمل نگشته و برخلاف عقیده دسته اول رای نداده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت. "

" دستور جاماسب وندیدادهائی را که در بخش گجرات بین پارسیان معمول بود مطالعه نمود. تفسیر های آنرا مطول دید. در چندین جا اشتباه یا تکرار داشت. دید جهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند. لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تربیت چندین موبد بکوشید موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروچ انتخاب نمود و در تعلیم آنها همت گماشت وزند و پهلوی بایشان بیاموخت. دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفتهای شدید خسته شده بکرمان مراجعت نمود. "

بقول خانبهادر بهمن جی بهرامجی پتل صاحب پارسی پراکش دستور جاماسب ولایتی هنگام ورود بسورت متوجه شد بین تقویم زرتشتیان هند وایران یکماه تفاوت موجود است. از اظهار این اختلاف دم نزد. زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بواسطه تعصبات جاهلان کار بجدال کشیده بود. از تجربیات گذشته، بجهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات

و سنن مذهبی یقین حاصل کرده بود. بنابراین برای اصلاح حال سه نفر موبد هوشیار را از هر بخشی برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها ابراز فعالیت نمود دستور داراب کوما نا دادا دارو ساکن سورت، دستور جاماسب جاماسب آسا ساکن نوساری و دستور دیگری ساکن بروچ باحتمال قوی دستور فریدون پدر دستور کامدین از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آن بیاموختند.

درهمانسال مانکجی ایدلجی، دلال ارمنی ها بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب کرمانی، تقویم ایرانی یعنی روزوماه قدیم را اتخاذ کرد.

اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد و سالیان دراز ادامه داشت. دستور جاماسب هنگام مراجعت بایران کتابهای خود را در هند بجا گذاشت و آن عبارت است از یک نسخه درست وندیداد با تفسیر پهلوی آن و یک کتاب فروشی و یک ترجمه وجر کرددینی و نیرنگستان، ترجمه دو کتاب اخیر بفارسی و باجملات زند مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد.

شانزده سال بعدتر بهدین جمشید ایرانی در سال ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۰۵ یزدگردی) از ایران بهندوستان رهسپار و ببندر سورت وارد شد. چون در رشته نجوم و ریاضی دست داشت مباحثات تقویم روبشدت گذاشت پارسیان از او خواهش نمودند تا با محاسبات نجومی تردیدی را که دستور جاماسب با ورود خویش بهندوستان در دل آنها ایجاد نموده رفع نماید بهدین جمشید بجای اینکه خود براستی گفتار دستور ایران گواهی دهد ریاضی و نجوم را بیک نفر موبد باهوش موسوم بکاوس بن فریدون تعلیم داد، نامبرده پس از اتمام تحصیلات خویش بحقیقت قول دستور جاماسب رای داد. آتش مباحثات را شعله ورتر ساخت بهدین جمشید چهار سال بعدتر در سال ۱۱۰۹ — یزدگردی به بمبئی مسافرت و چون ساکنین انگشت شمار آن جزیره بواسطه اختلافات تقویم روی خوش باو نشان ندادند بایران مراجعت نمود مباحثات تقویم که بالاخره بمنازعه و خونریزی کشید داستان درازی دارد اگر فرصت یاری کرد در آینده بر سر آن صحبت خواهیم داشت.

داستان اولیه بمبئی و پارسیان

" سیاوخش کرمانی چون باجبار اسلام آورد ، برای آنکه ناموس زرتشتیان بدست مسلمان نیفتد دختران خویش را پنهان نگاهداشته و باتفاق سیاح آلمانی به بمبئی فرستاد. پیروزه دختر جوان ایرانی از بین جوانان پارسی پیرمرد ۷۵ ساله را بشوهری خود انتخاب نمود . رستمجی دارابجی نخستین پارسی استکه دوسال حاکم مطلق بمبئی و تاطی حیات، آمروناهی بومیان بود. اولین در مهر بمبئی هنگامی ساخته شد که ۱۶ خانوار زرتشتی در آنجا ساکن بودند .. "

در پیش گفتیم که زرتشتیان کرمان برای رفع ظلم و ستم از سرخویش بسخنان محمود بن میرویس افغانی که در سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۴ قمری) بایران حمله نمود فریفته شده، با قوای خویش در تحت فرماندهی نصرالله نامی از سردار زرتشتی بکمک افغانان باصفهان حمله و تا حدود شیراز برای آنها تسخیر نمودند . پس از آنکه این سردار دلیر در یکی از جنگهای شیراز از پای در آمد ، روزگار بر زرتشتیان سخت گردید. مخصوصا " پس از قیام نادر قلی میرزا و برچیده شدن بساط افاغنه در سال ۱۱۴۲هجری قمری برابر ۱۷۲۹ میلادی فشار مسلمانان بر زرتشتیان از حد گذشت وآنانرا یارای استقامت نماند . فامیل فامیل محض نجات خویش اسلام میآوردند . اجحاف در اخذ مالیات جزیه در کرمان که در شماره ۷ سال اول هوخت از آن صحبت داشتیم . تا حدود سال ۱۱۹۲ قمری (۱۷۷۸ میلادی) ادامه داشت ، علت مهمی بود که زرتشتیان را به ترک دین پاک نیاگان خود وادار میساخت .

آن دوره ، دورهٔ پادشاهی نادر شاه بود . بقول صاحب کلیله ودمنه " هر که بر پشت کره خاک دست خویش مطلق دید دل او چون سر چوگان سر همکنان کژ شود و مروت را زیر قدم بسپرد " نادرشاه پس از یکدوره فتوحات پی درپی و استیلا بر کشورهای همسایه و گرد کردن خزائن بیشمار ، بر اطرافیان و مردم بدبین شد . نوردیده خویش را نابینا ساخت و خود درآتش

قهر و غضب خویش بسوخت و دیگران را نیز بسوزانید . وقتیکه شاهنشاه کشور برجان و مال رعایا ستمکاری آغاز کند بمفاد الناس علی دین ملوکهم عمال دولت نیز به پیروی او از اجحاف و تعدی فروگذاری نمیکنند .

زرتشتیان آندوره روزگاری تیره و تار داشتند . سیاوخش بن دینیار کرمانی با سه پسر و زن خویش فرنگیس یکی از خانواده های زرتشتی کرمانی استکه محض رهائی از فشار ستمکاران در حدود سال ۱۷۴۰ میلادی (۱۱۰۹ – یزدگردی) دین اسلام پذیرفت . اما دو دختر جوان خود را برای آنکه ناموس زرتشتی بدست مسلمانان نیفتد در منزل زرتشتیان مخفی نگاه میداشت و برای نجاتشان از چنگال آنان و از دست نرفتن دین ، بدوری و درد فراق جگر گوشگان راضی گشت و منتظر فرصت اعزام آنها بهندوستان بود تا در پناه پارسیان در آرامش زندگی کنند .

کارساز بندگان ، کار او را بسامان آورد . یکنفر سیاح آلمانی که نامش بما نرسیده در سال ۱۷۴۲ میلادی بکرمان وارد و از راه هندوستان مصمم مراجعت بدیار خویش بود . زرتشتیان فرصت را مغتنم میشمارند و سیاوخش با الحاح و اصرار و گریه و زاری از او خواهش مینماید تا دودختر را با خویش بهندوستان برده و در آنجا بدست خانواده محترم پارسی بسپارد . عواطف سیاح آلمانی از مشاهده اوضاع اسف آور زرتشتیان تحریک و بتقاضای آنها تن در میدهد . هنگام مسافرت دست دختر را بدست او میدهند . مرد آلمانی از دیدن دختران دل از دست میدهد و درهمان آن از پدرش سیاوخش یکی از آنها را خواستگاری و رضایتش را در ازدواج با دختر جلب مینماید و قول میدهد او را در رفتار بدین خود آزاد گذاشته ، دختر دیگر را در هندوستان بشخص امینی بسپارد . و سیاوخش که خود باجبار دین بهی را از دست داده و بظاهر مسلمانی آراسته بود و میخواست که دخترش با گوهر گرانبهای دین مزین باشد ، در آن گیرودار حیران ماند . ولی چون بیچاره بود دختر را در پناه یکنفر اروپائی دیدن که دشمن دین و آئین بهی نبود ، بهتر دانسته بآن ازدواج رضایت میدهد سپس هر دو دختر باتفاق سیاح آلمانی روی در راه میآورند و پس از چندی بساحل هندوستان در جزیرهٔ بمبئی که اخیرا " موقعیت بندری را حاصل کرده بود پیاده میشوند . سیاح آلمانی بوفای پیمان ، دختر کهتر را که پیروزه نام داشت بدست سیکا پوربهرام سپرده خواهش میکند اورا بعقد ازدواج شخص نیکوکار پارسی در آورد و خود با دختر دیگر که نامش مجهول مانده بطرف اروپا رهسپار میشود .

شهر بمبئی که امروز عروس هند نامیده میشود و یکی از بنادر بزرگ بازرگانی است در چند سده پیش، از هفت جزیرهٔ بسیار کوچک تشکیل یافته و تا سال ۱۶۶۲ میلادی (۱۰۳۱ یزدگردی) از مستعمرات شرقی دولت پرتقال بود. چون در آنسال کاترین شاهدخت پرتقالی بعقد ازدواج چارلز دوم در آمد، بعنوان جهیز بپادشاه انگلستان واگذار شد. دارابجی پور نانابهای ساکن قریه موراسوماری از توابع سورت که در قلمرو سلطنت دولت مغول بود، نخستین پارسی حادثه جوئی است که در حدود سال ۱۶۴۰ میلادی (۱۰۰۹ یزدگردی) با خانوادهٔ خویش بجزیره بمبئی مهاجرت و در آن جزیره باتلاقی که در آن زمان هپتانسیا نام داشت و ساکنین آن ماهیگیران و چندین خانواده پرتقالی بودند سکونت اختیار کرد. دارابجی پس از چندی، در خدمات دولتی حکومت پرتقال داخل و اداره بخش مهم امور جریره باو محول گردید..

چون در سال ۱۶۶۲ مالکیت بمبئی بدولت انگلستان انتقال یافت، دارابجی بنا بتوصیه مقامات مربوطه پرتقالی بهمان شغل قدیم خویش باقی بماند و با تجربیات گذشته خویش برای انگلیسها مصدر خدمات بسیار مهمی گردید. دارابجی در بخش فارت یکی از جزایر هفتگانهٔ بمبئی و مرکز سکونت ماهیگیران که نامش بمبابن بود که بمبئی باشد برروی اراضی وسیعی که دولت برایگان باو واگذار کرد باغ و عمارات شخصی بساخت و اینک باسم خاندان او بنام محله پتل معروفست و مرکز بازرگانی شهر و ادارات دولتی و ملی است.

دارابجی از طرف انگلیسها مامور وصول مالیاتی بود که بر افراد ماهیگیران وضع نموده بودند دارابجی در حدود سنه ۱۶۸۹ در گذشت و دو پسر باسم ماکوجی و رستم جی از خود بیادگار گذاشت.

پس از فوت دارابجی پسر کهتر او رستمجی، پهلوان داستان ما از طرف انگلیسها بجای پدر منصوب و در انجام وظایف محوله ابراز فعالیت نمود. شرکت هند شرقی (ایست ایندیا کمپانی) در آن هنگام رتق و فتق امور بمبئی را برعهده داشت و فرماندار از طرف آنها منصوب میگردید. شهر بمبئی در آن موقع عاری از استحکامات دفاعیه بود. سیاهان جنجیره در ۴۵ میلی جنوب بمبئی، دزدان دریائی بودند که گاه و بیگاه بجزیرهٔ بمبئی حمله آورده شهر را میچاپیدند یکی از این حملههای سخت در سال ۱۶۹۰ میلادی (۱۰۵۹ یزدگردی) اتفاق افتاد. فرماندار وقت سرژرمن چیلد پس از شکست فاحش با انعقاد پیمان و دلجوئی از امیردزدان تا چندی

بمبئی را از شر آنها در امان داشت، اما دو سال بعد در سال ۱۶۹۲ – بواسطهٔ شیوع طاعون سختی فرماندار انگلیسی با کلیهٔ نفرات وسپاهیان خویش شهر را تخلیه نمود. چون این خبر بجنجیره و بیاقوت خان امیر دزدان رسید فورا " با افراد دستجمعی خویش مجددا " به بمبئی حمله و بخش مهم و قلعهٔ شهر واقع در دونگری را متصرف شدند.

رستم جی چون حال را بدینمنوال و قلعه و جزایر شمالی را درتصرف دشمن دید فرصت از دست نداد. رشتهٔ امور نظامی و کشوری شهر را بدست گرفت. جماعت ماهیگیران و بومیان حوالی را مجهز و در تحت فرماندهی خویش بر یاقوت خان حمله نمود و پس از چندین شکست سختی که بآنها داد قلعه را دوباره متصرف و آنها را از بمبئی براند (این قلعه را انگلیسها چون در دسترس دزدان قرار میگرفت بعدها خراب نمودند) مردم بمبئی از این پیروزی شایان که حتی از انگلیسها نیز ساخته نبود و دو سال قبل مجبور بانعقاد پیمان با دزدان شده بودند، شادیها نمودند و رستم جی را بنام جنرال رستم جی خواندند. رستم جی ما وقع را باطلاع مقامات مربوطه شعبهٔ سورت شرکت هند شرقی رسانید و تا ورود فرماندار جدید طی مدت دوسال حاکم مطلق شهر بمبئی بود. هر چند که در دفتر حکومتی انگلستان اسم او چون از طرف دولت بفرمانداری منصوب نشده بود جزو فرمانداران بمبئی ثبت نشده است اما دفتر شرکت هند شرقی از داستان شجاعت و کارنامه او در غیاب فرماندار و اضمحلال یاقوت خان صحبت میدارد. بمبئی در مدت دوسال فرمانداری رستم جی در کمال امنیت بود و رعایا از رفتار او کمال رضایت و خشنودی را داشتند. بورود فرماندار جدید به بمبئی، رستم جی رشتهٔ امور نظامی و کشوری را تحویلش داد و خود بلقب پتل بمبئی (کلانتر) ملقب و بمنصب مستوفی گری منصوب گشت و بعلاوه قطع و فصل امور مردم و دادرسی بکلیه دعاوی و امور قضائی بومیان باو واگذار گردید.

باید اشعار داشت که اهمیت کلانتری در آنزمان مانند ریاست کل شهربانی بوده است.

از آنچه گذشت رستم جی پور دارابجی پور نانابهای نخستین پارسی با شهامتی است که در حدود دو قرن ونیم پیش با کفایت و شجاعت وکاردانی خویش ارتشی فراهم و در تحت فرماندهی خود شهر را در غیاب حاکم و ارتش دولتی از دست دشمن پس گرفته و آنانرا متواری ساخته و از طرف ملت بنام جنرال معروف میشود. کلیه مردم بمبئی و بومیان اطراف با دیدهٔ احترام

بوی نگریسته و امرش را از دل و جان میپذیرفته‌اند . تهیهٔ آذوقه و اشیاء کشتیهای انگلیسی وارد بر ساحل بمبئی بر عهده او محول بوده است . کرسی ریاست انجمن پارسی پنچایت نیز تا طی حیات با او بود .

انگلیسیها مرکز بازرگانی خویش را در دوران نفوذ رستم جی از سورت به بمبئی انتقال دادند . لذا عده بازرگانان و هنرمندان و دلالان پارسی که با آنها و خارجیها روابط بازرگانی داشتند بآنجا مهاجرت نمودند . مانند :

هیرجی ردیمنی نخستین پارسی هندی است که در سال ۱۷۵۶ میلادی (۱۱۲۵ یزدگردی) بچین مسافرت و روابط بازرگانی را با آن کشور ایجاد نمود . سرکاوسجی جهانگیر بارونت از نبیرگان اوست .

لوجی وادیا در سورت کشتی ساز بود . از تشویق دودلی ، رئیس کل کشتیهای انگلیسی در شرق به بمبئی مهاجرت نمود و درسال ۱۷۳۵ میلادی (۱۱۰۴ ی) اولین لنگرگاه را در بندر بمبئی بنا و کشتی سازی را دایر کرد . خانواده وادیا و خیرات آنان معروفست .

هومجی پور بهرام جی دادی شت بازرگان بود ودرسال ۱۶۸۸ میلادی به بمبئی آمد و دخمه مخصوص مختص بخانواده خویش در آنجا بساخت و تا کنون دایر میباشد . قریه مبارکه نزدیک تفت در یزد با پول اردشیر دادی شت از نبیرگان او و همت مرزبان ظهرابکسنویه‌ای ایجاد شد . در آینده از آن صحبت خواهیم داشت .

رستم مانک معروف به رستم سیت که درسال ۱۶۶۰ میلادی از دربار شاهنشاه مغول پروانه تاسیس کارخانه و بنگاه بازرگانی در سورت برای انگلیسیها گرفت و خود دلال آنها بود در ۸۶ سالگی در سال ۱۷۲۱ در بمبئی در گذشت خانواده ستنا از فرزندان او میباشند . شهرت رستم مانک دریزد نیز پیچیده بود و دستور جاماسب حکیم در سال ۱۷۲۲ چند نسخهٔ خطی اوستا را با خود به بمبئی برای او هدیه میبرد . اما چنانکه گفته شد دوسال قبل از ورودش جهانرا بدرود گفته بود . بنابراین دستور جاماسب بسورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت میافکند .

بناجی پور لیمجی پور رستم جی که در سال ۱۶۵۴ میلادی متولد و در سال ۱۷۳۴ وفات یافت نخستین در مهر بمبئی را بر روی زمین ملکی خود جلو منزل رستم جی پتل بساخت و آنرا در روز آدر ایزد وآذرماه شاهنشاهی ۱۰۷۸ یزدگردی برابر ۱۵ ژوئن ۱۷۰۹ افتتاح نمود . در آنموقع جمعیت

پارسی در بمبئی از ۱۶ خانوار تجاوز نمیکرد .

بیکاجی پور بهرامجی، یادگار خیر او بنام چاه آب بیکا بهرام در نزدیکی ایستگاه چارچ گیت در بمبئی که در سال ۱۷۲۵ میلادی حفر شده تا کنون شهرت عمومی دارد و آبش را برای نوشیدن بجاهای دوردراز میبرند . سیاح آلمانی پیروزه دختر ایرانی را بدست او سپرد که هنگام ورودش به بمبئی چهارده سال داشت و درروز دیبمهر و مهرماه قدیم ۱۰۸۹ یزدگردی برابر ۲ مه ۱۷۲۸ میلادی در کرمان متولد شده بود .

آن روزها نزدیک محله پتل تالابی وجود داشت که پارسیان هنگام غروب در آنجا جمع و ساعتی چند در صحبت یکدیگر خوش بودند . روزی بیکا بهرام دختر ایرانی را با خود بآنجا برد تا ازبین جوانان حاضر یکی را بعنوان شوهر برای خود انتخاب کند . پیروزه پس از نگاهی بهمه رستم جی پتل پهلوان داستان و بزرگ پارسیان را برای شوهری خود برگزید . رستم جی چون دید نزدیک است طوقی بگردنش افکنده شود پریشان و شرمنده گردید برخاست و راه منزل پیش گرفت . هرچند بیکا بهرام حامی و پشتیبان دختر به پیروزه اصرار نمود جوان دیگری را بر گزیند ، دختر انکار نمود روز دیگر باز او را بآنجا برد تا شاید شوهر دیگر انتخاب نماید . آنروز رستم جی در آنجا حاضر نبود بنابراین پیروزه پوست کنده باوگفت که با شخص دیروزی ازدواج خواهد کرد و بدیگران اعتنا ندارد . لذا بزرگان پارسی بمنزل رستم جی رفته پس از چند روز الحاح و اصرار او را بآن ازدواج راضی مینمایند . نگفته نماند رستم جی در آن موقع ۷۵ مرحله از مراحل زندگی خویش را طی نموده بود و باوجود دو ازدواج فرزندی از دو زن سابق خود نداشت مردم باو فهمانیدند که چون خود دختر ایرانی بازدواج با او اصرار دارد ، انکار او بیمورد است شاید خواست خداوند است که فرزندی برای او از این دختر قدم بجهان گذارد . هر چند پیروزه در آن هنگام چهارده ساله بود بواسطهٔ قامت بلند و رسائی که داشت بیست ساله بنظر میرسید همینطور رستم جی نیز باوجود کبرسن ، سالم و تندرست و قامتی زیبا داشت و سیمایش سال او را بیش از ۴۵ نشان نمیداد .

چنانکه گفتیم رستم جی رئیس پارسیان بمبئی و مرجع امور ساکنین آنشهر بود بالاخره از اصرار دوستان بازدواج با پیروزه دختر جوان هر چند که از خانواده و اصالت او آگاهی نداشت تن در داد، ولی در طی زندگانی خانوادگی بنجابت و خون پاکش پی برد که چگونه در رضایت خاطر

او میکوشد و خانه را محل عیش و سور میسازد . رستم جی از این ازدواج خوشبخت و خوشحال بود و همواره اهورامزدا را سپاسگزار که چنین فرشته خصالی را از ایران برایش ارمغان فرستاده است . رستم جی برخلاف زنهای اولیه خویش از پیروزه پدر چهار پسر گردید آنهم فرزندانی که برنام نیک پدر افزودند و برای جماعت خویش و مردم شهر بانجام امور خیر موفق شدند . اسامی آنها بترتیب از اینقرار است .

(۱) کاوسجی در سال ۱۱۱۴ یزدگردی (۱۷۴۴ م) متولد و در ۵۵ ـ سالگی در ۶ اوت ۱۷۹۹ میلادی در گذشت .

(۲) دارابجی در سال ۱۱۲۳ یزدگردی (۱۷۵۴ م) متولد و در سال ۱۸۰۴ میلادی جهان را بدرود گفت .

(۳) کیخسرو در سال ۱۱۲۵ یزدگردی (۱۷۵۶ م) متولد و در سال ۱۱۶۳ یزدگردی (۱۷۹۲ م) وفات یافت .

(۴) تهمولجی در سال ۱۱۲۶ یزدگردی (۱۷۵۷ م) متولد و درسال ۱۸۲۸ میلادی بسرای دیگر شتافت .

رستم جی پتل چون بسن ۹۵ رسید یعنی در سال ۱۷۶۲ م دو فرزند بزرگ خویش را داماد نمود .

اسناد در دست از مقامات مربوطه شرکت حاکی است بر اینکه چنین مجلس با شکوه سور را کسی بیاد ندارد . رستم جی از فرط خوشحالی و برای اینکه همه پارسیان هند در این شادی وی شرکت داشته باشند بستههای شیرینی و حلوا بین زرتشتیان ساکن دهات و قصبات گجرات مانند سنجان ، بروچ ، کمبایت ، بلسر ، بانسده ، نوساری ، سورت ، واریاو ، واودواده و دهات و توابع آن بخش نمود .

رستم جی یکسال پس از این عروسی در ۹۶ سالگی در روز آسمان ایزد و شهریورماه شاهنشاهی ۱۱۳۲ یزدگردی برابر ۱۲ آوریل ۱۷۶۳ بجهان باقی شتافت .

پیروزه بانو در طی مدت ۴۵ سال پس از درگذشت شوهر درنگاهداری فرزندان و نبیرگان خویش و تربیت آنها بخوی و اخلاق وروش ایرانی رنج فراوان برد و در ۸۰ سالگی در روز خیرایزد و شهریورماه قدیم ۱۱۷۷ یزد- گردی برابر ۱۵ فوریه ۱۸۰۸ درگذشت .

کاوسجی فرزند مهتر رستم جی و پیروزه بانو در سال ۱۷۶۳ میلادی پس از فوت پدر بمنصب کلانتری بمبئی و پست دادرسی بجای پدر منصوب گردید .

چون انگلیسها در سال ۱۷۷۴ میلادی قصبات تهانه ، کلیان ، بندره و دهات تابعه آن را از دولت مراته تصرف نمودند ، بخشداری و مستوفی ـ گری متصرفات جدید را نیز حواله کاوسجی نمودند و او باتفاق برادران خویش در انجام آن همه امور مهم ابراز فعالیت نمود .

بعلاوه تهیه آذوقه کلیه کشتیهائیکه به بندر بمبئی لنگر میانداخت کنترات و اداره آنرا به تهمولجی برادر کهتر خود ، که در انگلیسی سرآمد بود واگذار کرد . بقول مولف "بمبئی بهار" کاوسجی جوان رشید و خوش سیما بود و علت آن پوشش ایرانی او بود که مادرش بواسطه عشق بایران و ایرانیت برخلاف پارسیان که با البسه هندیان ملبس بودند ، فرزندان خود را لباس ایرانی میپوشانید تا بایران و ایرانیان علاقه داشته باشند وبراستی فکرش درست و بجا بود .

بعدها فرزندان او بزرتشتیان ایرانی که به بمبئی پناه میبردند کمک شایانی مینمودند و بواسطهٔ محبتهای آنها شالوده مهاجرت زرتشتیان ایرانی بهندوستان از آنزمان ریخته شد .

کاوسجی چون در طفولیت بلباس ایرانی خو گرفته بود در بزرگی نیز از خود دور نمیکرد و همیشه و همه جا آنرا میپوشید و در این لباس جلال و ابهت مخصوص داشت .

چون کاوسجی بخشدار تهانه ، کلیان و بندره شد ، شماره بسیاری از پارسیان را در آن قصبات مسکن داد .

و در سال ۱۷۸۰ میلادی برای آنها دخمه ، در مهر و نساخانه بساخت

کاوسجی در بمبئی نیز آثار خیر از خود بیادگار گذاشته است که اینک بنام او معروفست و یکی از آنها تالابی است که اخیرا "شهرداری بمبئی بعلت تنگی فضا پرساخت و اینک محله تالاب کاوسجی پتل نام دارد .

آغاز مهاجرت

زرتشتیان ایران به هندوستان

" چون مسلمانان خواستند دختر نه سالهٔ کیخسرو ایزدیار را بربایند ، شبانه نوردیده خویش را برداشته مخفیانه بهندوستان رهسپار گردید و شالودهٔ مهاجرت زرتشتیان را به بمبئی بریخت . دختران او با خانوادهٔ محترم پارسی ازدواج نمودند و در نجات برادران دینی خویش در ایران کوشش کردند . ستمکاریهای " خان بزرگ " فرماندار مطلق العنان یزد نسبت بزرتشتیان ومحرومیتهای اجتماعی آنان و قحطی و خشکسالی یزد و خشک شدن آب اهرستان ممد این مهاجرت گردید . چون مسلمانان بمحلهٔ زرتشتیان حمله و میت زرتشتی را برای دفن تقاضا مینمایند، بانوی دلیر ماهستی خدابنده در جلو آنها استقامت بخرج داده با فصاحت خویش آتش خشم آنها را خاموش و دست خالی برمیگرداند . ملاخسرو و بهرام بن رستم پس از ورود بهندوستان در دستگاه امارت نشین حیدر آباد دکن صاحب جاه ومقام گردیدند . ملابهرام جمشید بین اهالی شیراز براستگوئی مشهور و اردشیر آخوند هم معروف بود . "

در پیش گفتیم سیاوخش بن دینیار کرمانی در نتیجه فشار مسلمانان در حدود سال ۱۱۰۹ یزدگردی (۱۱۵۴ هـ - ۱۷۴۰ م) با زن و پسران خویش باجبار دین اسلام پذیرفت و دختران خود را برای حفظ دین بهی ، دو سال بعدتر بهندوستان اعزام داشت . فشار نامبرده علی رغم تصریح قرآن در آیه لااکره فی الدین یعنی تبلیغ بجبر روانیست ، بانواع و اقسام ادامه داشت و آنانکه بینوا و بیچاره بودند و راه بجائی نداشتند قربانی اینگونه ستمکاریها میگشتند و ناگزیر از دین پاک نیاکان خویش چشم میپوشیدند اما کسانیکه میتوانستند چاره‌ئی بیندیشند برای حفظ دین بهی و نجات خود بوسایل گوناگون متوسل میشدند .

بنا بقول صاحب بمبئی بهار ، بهدین ایزدیار و بهدین آدرباد نامی دو نفر از زرتشتیان کرمان در حدود سال ۱۱۳۴ یزدگردی یعنی ۲۵ سال بعد از واقعه سیاوخش بن دینیار برای نگاهداری دین و ناموس و جان خود با کلیه خانواده خویش مخفیانه و با تغییر لباس از کرمان رخت بر بسته وچون راه بجائی نداشتند بسوی یزد مهاجرت نمودند و درآن شهر رحل اقامت

افکندند .

ایران در آنزمان پس از قتل نادرشاه دوران هرج و مرج خویش را می پیمود و محمد تقیخان بافقی معروف بخان بزرگ فرماندار مطلق العنان یزد بود ، کسیکه نسبت بزرتشتیان ستم روا میداشت ، چنانکه در روز پر برفی هنگامیکه در سردر ارگ خویش نشسته بود دید یک نفر زرتشتی بدبخت در میدان قلعه بر روی یک پای ایستاده و پای دیگرش را در زیر دامن قبا گرم نگاهمیداشت ، فرمان داد پای آن مرغ یکپا را ببرید . دژ خیم بی رحم فورا " پای آن بدبخت را قطع و از زندگی محروم ساخت . شمه‌ئی از تعدیات این فرماندار یزدی را در شماره ۱۲ سال اول هوخت شرح داده‌ایم . پناهندگان از این مهاجرت طرفی بر نبستند و پس از مرور زمان باز باجبار مهاجرت اختیار نمودند . اما این مهاجرت که گویا خواست خداوندی بود ، بنفع زرتشتیان ایران تمام شد و راه نجات و روزنه امیدی برای آنها باز کرد و گرنه پس از پایان یافتن یک قرن دیگر نشانی از ما باقی نمیماند .

سه سال پس از ورود ایزدیار و آدرباد ، ملاکاوس دستور دانشمند پارسی با نامه‌ئی از طرف پارسیان متضمن پرسشهای دینی ، از سورت و راه بندرعباس وارد یزدگردید . نه سال در یزد و اصفهان و شیراز بماند و زرتشتیان را از طریق و چگونگی مسافرت بهند آگاه ساخت و با پسرش ملافیروز پس از ورود به بمبئی در دلجوئی از زرتشتیان ایرانی ابراز مساعی مینمود .

کیخسرو پسر ایزدیار چندی پس از ورود به یزد با گلنار دختر آدرباد مزاوجت نمود . رشته یگانگی مهاجرین از این وصلت استوارتر گردید . کیخسرو و گلنار صاحب چندین فرزند شدند . بزرگترین دختر آنها شیرین بانو بودکه در یزد بعقد ازدواج بهدین رستم فرامرز درآمد . ولی گلستان بانو دختر دومی چون در حسن و جمال بیمانند بود مورد نظر و طمع دشمنان دین واقع شد و نقشهٔ ربودن او را که در آن وقت فقط نه سال داشت طرح و چون نزدیک بعملی شدن رسید پدر از واقعه آگاه گشت . شبانه نور دیده خویش را برداشته مخفیانه بسوی بمبئی رهسپار شد و پس از تحمل مشقات و سختیهای بیشمار در طی طریق و عبور از دریا بوسیله زورق بادی بالاخره در سال ۱۱۶۴ یزدگردی (۱۷۹۵ م) وارد آن شهر گردید . آن سال سالی بود که لطفعلیخان زند بواسطه خیانت دوستان خود کشته شد و اهالی کرمان بواسطه وفاداری باو قربانی ستمکاری های آغامحمدخان خواجه گشتند . اما

لطف‌یزدانی شامل حال زرتشتیان شد و بواسطه نفوذ ملاگشتاسب منجم کرمانی در شخص شاه طرف‌توجه سلطان جبار قرار گرفتند و آن داستانی است خارج از حوصله این مقاله و در آینده هنگام فرصت از آن صحبت خواهیم داشت .

در آن دوره پای زرتشتیان در شهر بمبئی باز نشده بود . سوای پیروزه بانو که در پیش از او صحبت داشتیم و در آن موقع ۶۷ سال داشت و پیرزنی بود خانه نشین و از یارودیار و بستگان خود بیخبر ، ایرانی دیگر در آن شهر وجود نداشت مهاجرین زرتشتی در این شهر بیگانه ، بی مأمن و مسکن بودند . کیخسرو ایزدیار با کودک نه ساله خویش گلستان بانو پس از آنکه در ساحل بمبئی پیاده شد در نزدیکی محله رستم جی پتل حیران و سرگردان بایستاد . نه راه بجائی بلد بود و نه کسی را میشناخت و نه زبان میدانست که از عابرین چاره جوئی کند بیاد دیار و یار و فرزندان عزیز افتاد که بواسطهٔ ظلم دشمنان از آنها جدا گشته و بشهر غربت روی آورده است و اینک غریب و بیکس و آواره و پریشان در گوشهٔ خیابان باید بایستد . بغض راه گلویش را گرفته و بدرگاه خدا نالان بود که ناگاه گشایشی بکارش رسید . یکنفر پارسی دیندار موسوم به ایدلجی پور دارابجی لشکری اورا بدید و بدانست مسافر است ، نزدیک رفت و از حالش جویا شد اورا با دخترش در منزل خویش پناه داد و چون فرزند نداشت گلستان بانو را بعنوان فرزندی بپذیرفت . کیخسرو ایزدیار چون دید میزبان گرامی نوردیده‌اش را بمثل فرزند خود دوست میدارد ، اورا بوی سپرد و خود دوباره بایران برگشت تا دختران دیگر خود نازبانو و خورشید بانو و پیروزه بانو را بمأمن آزادی برساند . لذا در سه سفر پی در پی دیگر بهند ، هر دفعه باتفاق عده‌ئی از زرتشتیان که بواسطه خشکسالی ومحرومیت‌های اجتماعی و فشار های مذهبی در مضیقه بودند یکی از دختران خویش را به بمبئی کوچ داد .

دختران کیخسرو ایزدیار بواسطه توجهات آقای ایدلجی لشکری حامی و پدر خوانده گلستان بانو با فامیل محترم پارسیان ازدواج نمودند . چنانکه عروسی گلستان بانو با فرامجی بیکاجی پاندی و نواز بانو با هرمزجی ایدلجی کاما و خورشید بانو با نامدار جاوید نرسی آبادی و پیروزه بانو با پشوتن‌جی مهر بانجی مهر هومجی واقع گردید . گلستان بانو دختر دومی کیخسرو ایزدیار ، حق‌بسیار بزرگی بگردن زرتشتیان ایران دارد . تشکیل انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران معروف بانجمن اکابر صاحبان

پارسی و سازمان بنگاههای خیریه آنها در ایران و اعزام مانکجی صاحب برای سرپرستی زرتشتیان و مساعی آنها در رفع مالیات جزیه بواسطه نفوذ او بود . راجع بداستان وی و فعالیت‌های فرزندانش در آینده سخن خواهیم راند .

دههائی که امروزه در اطراف شهر یزد دیده میشود در آن دوره وجود نداشت . قنوات نوابی و دولت‌آباد و تره‌خانی حفر نشده بود . قاسم آباد ، زین‌آباد ، مبارکه ، خلیل‌آباد ، حسن‌آباد مشیر ، مهدی آباد مزرعه اردشیر و غیره وجود نداشت . خیرآباد ، اهرستان ، خرمشاه ، سردوراه و کوچه بیک بوسیله آب اهرستان مشروب میگشت . کلیه آبادی اطراف یزد در قرن هشتم هجری بواسطه این آب بود احمد بن حسین بن علی الکاتب مولف تاریخ جدید یزد که کتاب خویش را در سال ۸۶۲ هجری تالیف نموده در تعریف این آب مینویسد : "آب اهرستان بچندین موضع قسمت میکنند و قریب پانصد مصنعه در شهر و بیرون از این آب مملو میگردد و بیشتر باغات معمور بر کنار این آب واقعست و قریب هزار کوچه از شارع اهرستان برمیخیزد و همه بر باغ و خانه و بساتین و مساکن مردم میباشند و این آب بشهر میرود و بدارالشفاء حاجبی میگذرد و از آنجا بدر مدرسه وردان روز میرود و بدارالفتح و بدر مسجد میگذرد و تمام شهر سیر میکند و الیوم دوازده آسیا در اهرستان بر این آب دایر است آسیاء عزالدین و غیره .و قریب هزار کوچه و بیشتر از این آب بهره میبابند و دو رویه درخت بید و توت و سنجد بر لب آب ب[illegible] بود و هنوز بعضی هست چون محله ماء ترک و دشتوک و یخدان و نوع آباد و مسعودیه و سردوراه و کوچه بیک و چهار منار و در مدرسه عبدالقادریه و مصلی عتیق و گوشه حظیره و سرچم و غیره مردم از این آب فایده میبابند ."

بارها اهرستان با این آباد که معموری شهر بسته بآن بود بواسطه خشکسالی و یا سیلاب خراب و بایر و مردمانش پراکنده و در بدر شده‌اند . یکی از این وقایع در سال ۸۵۸ هجری رویداد مولف تاریخ نامبرده در این مورد میگوید "چون سال ثمان و خمسین و ثمانمائه (۸۵۸) در آمد در یزد قحط واقع شد و باران نیامد و چشمه‌ها خشک شد و وباء واقع گشت . اغنیا فقیر شدند و مساکین اسیر و جوانان پیر گشتند و پیران در گذشتند . اطفال خرد و عورات بر سر راهها برگذرها بر همدگر افتاده بودند . گلستان خارستان و مسجدها بیمارستان گشت . قرص گندمین چون قرص آفتاب در ابردیماهی

محجوب ماند و هر که نان نداشت جان بر میافشاند و هرروز صدودویست میمردند و بیشتر بکفن نمیرسیدند .... در سال ستین و ثمانمائه (۸۶۰) بارندگی بر اطراف روی نمود و چون بارندگی یوما "فیوما" میشد هر هفته رودی عظیم در رودخانه جاری میگشت تا چهارشنبه بیست و سوم فروردینماه سنه مذکور در پسینگاه سیل روی بشهر آورد. اکثر کاریزها و رستاق از سیل مملو شد و از صحرا بمحلات و باغستان ورود کرد، عمارات شهر و محلات خارج شهر را خراب کرد گویا روز قیامت و شب رستاخیز بود. کس بکس نمیپرداخت از پسینگاه سه شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه این سیل جاری بود... و بدلیل عقل تا صد سال مثل این خرابی تعمیر نخواهد یافت و آثار او ظاهر خواهد ماند و تمام نباتات و اشجار قدیم و جدید که آب سیل بدور سیده گفتی که شعله آتش براوزده شده است چندان خشک شد که اثر نم در او نماند."

در حدود سال ۱۱۴۰ یزدگردی باز آباهرستان بعلت خشکسالی بته میکشد. باغات و کشتزارهای خرمشاه و اهرستان و کوچه بیک تماما "خشک و مردم آنجا مستاصل و پریشان روزگار و دربدر میگردند. شاعر دهاتی وقت "جمشید خسرو داراب" از این پیشآمد و عدم اعتبار آباهرستان و بدبختی مردم در قصیده "آباهرستان ندارد اعتبار" نوحه سرائی کرده واز مسافرت اجباری و مهاجرت دستجمعی زرتشتیان برای تحصیل روزی و کسب معیشت بطرفهندوستان و دستهئی بسوی اصفهان اشاره مینماید. فرزندان خسرو گشتاسب غایب باصفهان کوچ مینمایند و اسفندیار اردشیر و شاهویربن سرخابول و خواهران رستم ایرانخرمشاهی و جماعتی دیگر چون نامدار جاوید نرسی آبادی و مرزبان ظهراب کسنویهئی و ایرانگشتاسب حسینی (جدنگارنده) و برادر مهترش کیخسرو بسمت هندوستان رهسپار و در بمبئی رحل اقامت میافکنند و بعضی ها در آنجا داماد میشوند. نامدار جاوید نرسی آبادی چنانکه گفتیم با دختر کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود و ایران پور گشتاسب حسینی مروارید دخت ایران خرمشاهی را بعقد ازدواج خود در آورد. شاهویربن سرخابول برادر ملابهرام بن سرخابول خرمشاهی میباشد که از منجمین بسیار معروف زرتشتی بود و پیشگوئیهای او کلیه مقرون بحقیقت بوده است. ملا فیروز شاعر و دستور دانشمند پارسی در مواردی چند از استادی او صحبت داشته است. ملا بهرام در حدود سنه ۱۷۷۰ میلادی (۱۱۴۰ یزدگردی) نزد ملا کاوس ستاره شناسی یاد گرفته است.

دارا بپور مهربان معروف بدارا بمهر یکی از شخصیت های برجسته زرتشتی یزد و در خرمشاه منزل داشت. شاعر دهاتی جمشید خسرو دارا بدر یکی از غزلهای خویش از او اسم برده میگوید:

عرض اخلاص مرا برگوش آقایم رسان
آن هنرمند جوان دارا باب مهربان
کای جوان هوشمند بی نظیر پر خرد
بنده را دادی خجالت در میان مردمان
آن هنرهائیکه باشد جمله در بازوی تو
یک بیک کرده کرامت آن خداوند جهان

درحدود سال ۱۱۵۰ یزدگردی مصیبت عظیمی بر او روی آورد. ماه پرویز دختر زیبا و جوانش در بامداد روز عروسی جوانمرگ شد. دارا باز فشار اندوه نامبرده دیری نپائید و جهان را بگذاشت. چندی بعد زن وپسر جوانش نیز بواسطهٔ ناتوانی از پرداخت جزیه و تحمل تعدیات مامورین دولت، اسلام آوردند. اما هر چند ظاهرا "بلباس مسلمانی آراسته بودند باطنا "آئین بهی را پیروی میکردند. پس از مراجعت کیخسرو ایزدیار از بمبئی پسر دارا بمهر و مادرش چون از ظاهر مسلمانی خویش بتنگ آمده بودند مخفیانه بهندوستان رهسپار گردیدند. مادر بورود به بمبئی چشم از گیتی پوشید. پسر نیز پس از چندی علیل و ناتوان گردید. بعد از مدتی بنامی نو بایران و خرمشاه مراجعت نمود و در منزل یکی از خویشان اقامت اختیار کرد، لیکن بواسطه کسالت طولانی خویش چندی پس از ورود در گذشت. چون بلباس زرتشتی ملبس بود و مسلمانان از هویت او بیخبر بودند، مردم ده بنا بوصیت خودش میت را بآئین مزدیسنی بدخمه سپردند. یکی ازمفسدین بمسلمانان خبر رسانید و بآنها گوشزد نمود که مرحومی را که هنگام غروب بدخمه سپرده اند پسردارابمهر جدیدالاسلام است. غوغا و همهمه ازاین خبر بین مسلمانان تولید و بمحله زرتشتیان حمله وتقاضای استرداد میت را مینمایند. بزرگ زرتشتیان خرمشاه در آن موقع بانوئی بود با کمال و فصیح و حاضر جواب و برخلاف جنس خویش قوی و پهلوان موسوم بماه ستی خدابنده. چون تغیر و خشم مسلمانها را بدید خود را بین آنها انداخته کدخدایشان را بخود خوانده میگوید که مسلمان بقانون اسلام باید مختون باشد بیائید برویم و میت را در دخمه ملاحظه نمائیم اگر مختون باشد ضبط کرده دفن نمائید و هر مقدار غرامتی را که بخواهید از ما وصول کنید

والا در آرامش ما زرتشتیان بیچاره بیجهت خلل وارد نیاورید. خشم مسلمانها از این پیشنهاد معقول فرو می نشیند ولی چون شب بودقرار بر این میدهند که علی الصباح کدخدای مسلمان با تفاق او بدخمه رفته میت را ملاحظه نمایند . بانوی دلیر نا مبرده پس از گذشتن نیمی از شب یکه و تنها بر اسب سوار و بشتاب بطرف دخمه رهسپار و در دل شب در آن محل مخوف داخل گشته آلت تناسل مرحوم را با کارد از کالبد جدا کرده پائین سرازه پرت مینماید و دوباره بسرعتی هرچه تمامتر بمنزل مراجعت و پس از شست وشو به بندگی میپردازد که کدخدای مسلمان در خانه اش را میزند. بدون معطلی با کدخدا براه میافتد . چون در دخمه را باز و داخل میشوند ، کالبد میت را بی آلت تناسل می بینند. کدخدای مسلمان حیران و در اقدامات خود با شکست مواجه میشود و پس از مباحثات زیاد بالاخره قول ماه ستی را بزرتشتی بودن مرحوم می پذیرد.

در روزگار کریمخان زند ، ملا بهرام جمشید مهربان خرمشاهی درشیراز حجره داشت وبخرید وفروش کالا میپرداخت . بواسطه راستی ودرستی خود بین اهالی شهروعشایر مشهور بود . غالب چادرنشینان و ایلات فارس و اطراف او را معتمد خود قرار داده و با او سروکار داشتند و حتی نقدینه و در آمد فروش خویش را بدون اخذ سند به پیش وی امانت میگذاشتند . ملا بهرام نه تنها طرف وثوق ایشان بود بلکه علمای عظام شهر نیز او را امین وقولش را بردیگران ترجیح میدادند. میگویند سالی رؤیت هلال عید در آخر ماه صیام بسیار ضعیف بود و بغیر از دو نفر همگی از مشاهده محروم ماندند. بینندگان که یکیشان عالم علوم مذهبی بود، رویت هلال را بمجتهد بزرگ شهر اعلام داشتند، اما مورد قبول نیفتاد. شاهد دیگر اظهار داشت ملا بهرام نیز برؤیت هلال موفق گردیده است . مجتهد او را احضار نمود و جویای رؤیت هلال گشت . چون ملا بهرام دیدن ماه نورا تصدیق نمود . مجتهد بپذیرفت . شخص عالم از رجحان قول یکنفر غیر مسلم کافر بر قول مسلم و عالم مسلم اعتراض نمود . مجتهد در جواب گفت که در چند سال قبل یکروز ملا بهرام با دیگ سربسته و ممهور بمنزل او رفته اظهار میدارد که این دیگ امانت فلان لر میباشد که از سه سال قبل مراجعت ننموده است پس از تحقیق معلوم شده که هنگام عزیمت بدیار خویش در طی طریق در گذشته است . لذا خواهش میشود محتویات آنرا که نمیدانم چیست بوارث یا وراث او مسترد دارید. اینجانب

در جلو ملا بهرام دیگ را گشودم و دیدم پراست از مسکوکات طلا و نقره اگر این امانت نزدیکی از مسلمانان بنام امروزه میبود بجرئت میگویم که مسترد نمیداشتند . اما ملا بهرام با وجودیکه دیگران ازموضوع بی اطلاع بودند بدست من سپرد تا بمالکش ردنمایم . ملا اردشیر معروف به آخوند یکی دیگر اززرتشتیانی است که درشیراز بداد وستد مشغول وطرف توجه مردم آن دیار بوده ودرزلزله شیراز بزیر آوار رفت ودرگذشت.پسرش ملاخسرو بعدازمرگ پدر ماترکش را پول نقدکرده تقریبا درحدود سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۷۰ یزدگردی) عازم هندوستان شدودردستگاه مایک نشین نظام حیدرآباد دکن به پست مهمی گماشته شد . ملاخسروچون درانجام وظا محوله ابراز مساعی مینمود طرف توجه مقامات مربوطه واقع گردید. اما از زندگانی خویش بری نچید ودرعنفوان شباب درشهر چادرگات ازتوابع حیدرآباد درگذشت .

بهرام بن رستم ایران خرمشاهی (جد مادری نگارنده) در طفلی یتیم گردید و در هشت سالگی با قافله هند به بمبئی عزیمت نمود و در آن دیار در پناه عمه خود بتحصیل علم و هنر پرداخت . پس از کسب کمال بحیدرآباد دکن رفت . بواسطه فصاحت و رشادت و قامت زیبا در دربار نظام ، طرف توجه درباریان و شاه واقع گردید. شهریار رستم بهمرد کوچه بیگی شاعر دهاتی که در هشتاد سال قبل بسن کهولت رسیده بود در این مورد میگوید :

گوی بود مانند سرو روان — توگفتی بود رستم پهلوان
سخن بودش هریک چودردصدف — برآورد در دم چو تیراز هدف
هرآنکس که دیدش بگفت آفرین — هزار آفرین جهان آفرین
ستادن چو طوبی ورفتن چو سرو — خرامان و پویان چنان چون تذرو
سوی حیدرآباد رفت آن جوان — دل خرم و شاد چون پهلوان
چو نواب آنجا مراورا بدید — رشیدی او دید و هر سو شنید
طلب کرد اورا برتخت خویش — همیرفت چون شید تابنده پیش
درودی بشه داد و کردش سلام — نگه کرد نواب عالیمقام
ورا دید بالا و حیرت بماند — بدل هرزمان نام یزدان بخواند
از او کرد پرسش زسرتا به بن — بفرمود با آن سر انجمن
که این نوجوان در برتخت ما — مواجب دهید از زر بارگناه

بهرام بن رستم چنانکه از ابیات فوق دیده میشود بعنوان یکی از دربارنیان وندیمان سلطان حیدرآباد پذیرفته میشود بعدها نواب شیفته راستی ودرستی وشیوه‌ء نیکوی اوگردیده وی را به پست مهم ریاست مباشرت املاک خاصه منصوب میگرداند. بهرام درزمان حیات خویش زرتشتیان ایرانی دیگررا نیزدراقامت درامارت نشین حیدرآباد مشوق گردیده است از آن جمله نوشیروان نرسی آبادی درشاه آباد دکن بزراعت وکاسبی مشغول شد. نوشیروان آبادان شریف آبادی درشولاپور بشراب فروشی پرداخت وتیراندازمحلتی به پیله‌وری وزراعت مشغول شد. بهرام بن رستم درسی سالگی دربمبئی بدرودزندگی گفت وزن جوان بنام خرمن ویک دخترش ساله بنام آنبهیر (مادرنگارنده) ازخودباقی گذاشت.

خداداد شهریار جمشیدخرمشاهی پسرعموی میرزا خدامراد بهرام کیفرمیباشد که کارنامه‌اش را درفصل زرتشتیان وانقلاب مشروطیت آورده‌ایم. خداداد درخردسالی بسن ۷ یا ۸ باتفاق پدرازشیراز به بمبئی رهسپار میشود. درروزگاریکه رانندگان لوکوموتیف قطار راه آهن را همه انگلیسها واندکی هم پارسیان بودند، خداداد یکی ازبهترین رانندگان لوکوموتیف قطار راه آهن هندبودکه بتازگی از بمبئی بداخله هندبنیادگشته بود. عموی خداداد ملا بهرام جمشیدمعروف به لاجی یعنی هل بودکه تجارت عمده هل منوط باو بود ملابهرام زرتشتی مشهوربراستگوئی مقیم شیراز است که جلوتر ازاو سخن رانده‌ایم.

بخش دیگر از
تاریخچه مبسوط وکامل زرتشتیان ایران

" سردبیرمحترم هوخت. مقاله زیردرنیمه آخردسامبر ۱۹۵۰برای اطلاعات ماهانه فرستاده شدتا بادرج آن، مقالات تاریخچه زرتشتیان رادرتحت عنوان فوق تکمیل نماید چون تاکنون در صفحات آن نامه شریفه مندرج نگردیدخواهشمنداست برای اطلاع برادران زرتشتی درصفحات هوخت منتشرفرمائیدکه شیوه‌ء سپاسگزاری است. "

جای خوشحالی است که اخیرا " اطلاعات ماهانه " در شماره ۳۲ مقاله "تاریخچه کامل ومبسوط زرتشتیان " را بطبع

رسانیده و آقای ایرج افشار نویسنده‌ء محترم مقاله با وجود عدم وسائل درروشن کردن بخشی از تاریخ خوب از عهده برآمده و کار را برای دیگران آغاز نموده‌اند. اینک موقعی است که هریک از مطلعین بفراخور اطلاعات خویش در تکمیل تاریخچه نامبرده مساعی ابراز دارند.

بسیاری از زرتشتیان در دوره استبداد صغیر در راه آزادی و مشروطیت و کمک بمجاهدین و آزادیخواهان باقدامات مجدانه مشغول بوده و چند نفر نیز مانند ارباب رشید مهر و اربا ب پرویز شاهجهان و ارباب کیخسرو رستم کرمانی بویژه ارباب فریدون خسرو اهرستانی جان خود را در این راه قربان ساخته‌اند. تجارتخانه جمشیدیان و تجارتخانه جهانیان و تجارتخانه ارباب کیخسرو کرمانی که برای دولت کار بانک را انجام میدادند در مواقع لزوم از معاونتهای مادی و وارد کردن مهمات برای آزادیخواهان خودداری نمینمودند. بسیاری از جوانان غیور زرتشتی مانند ارباب مهربان جمشید پارسائی، هنگامیکه سربازان محمد علی میرزا پیشروان آزادی را تعقیب نموده و در خیابانها و پس کوچه‌ها گوش بزنگ بودند، بمب و اسلحه را برای آزادیخواهان میبردند و همینطور ارباب رستم شاهجهان که چون شیر درنده بین زرتشتیان ابراز فعالیت مینمودند.

اما جای افسوس است هرچندکه قانون اساسی بکلیه اتباع کشور

حق مساوات اعطا نمود ، متاسفانه اصل ۵۸ متمم قانون اساسی با تعیین امتیاز بین اتباع ، مساوات اعطا شده را بطور غیر مستقیم لغو وجامعه زرتشتی ، فرزندان اصیل کشور را که صاحب خون پاک نیاکان باستانی خویش میباشند از اشغال مشاغل حساس کشور محروم نمود . ما امیدواریم روشن‌فکران گروه اکثریت در رفع این نقص مهم در قانون اساسی کشور دموکرات کشوری که امضاکننده منشور اقیانوس اطلس میباشد فعالیت ابراز خواهند داشت .

چنانکه آقای افشار اشعار داشته‌اند زرتشتیان ایران در زنده نگاهداشتن تاریخ ، فلسفه وفرهنگ مذهب خود رنجهای بیکرانی کشیده‌اند . اما متاسفانه ستمهای بی پایانی که از دورهٔ سلطنت صفویان ببعد سربار مصائب آنها گردید ، بویژه قتل و غارت آنها درکرمان هنگام غائله افغان و کشتار عام ساکنین گبرآباد اصفهان بفتوای علما و فرمان شاه سلطان حسین ، میراث گرانبهائی را که با قربانیهای فراوان چون جان گرامی خویش حفظ نموده بودند در آخر دورهٔ کریمخان زند از دست دادند . چون خواست اهورامزدا بود که سخنان وخشور کهنسال ، فراموش نگردد ، زرتشتیان ایران را درسده دهم هجری برانگیخت تا فرهنگ اوستا و پهلوی را بپارسیان هندوستان که بواسطه آوارگی و اقامت طولانی در دیار غربت فراموش کرده بودند تعلیم دهند .

میراث گرانبهای نیاکان باستانی بدینطریق بدست آنها سپرده شد و آنها نیز بنوبه خود در فروزان نگاهداشتن آتش محبت ایران جانفشانیها و مساعی ابراز داشتند و باز میراث نامبرده را چنانکه خواهیم دید درسال ۱۸۸۴ میلادی در شخص شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس به زرتشتیان ایران برگرداندند .

اوضاع زرتشتیان ایران پس از خاتمه سلسله زندیه از بد ، بتر گشت و بجز عدهٔ انگشت شماری باسواد در بین آنها پیدا نمیشد . مالیات جزیه عموم را مستاصل و پریشان روزگار ساخته بود . چنانکه در حدود سال ۱۲۶۵ هجری قمری شصت نفر از زرتشتیان قریه ترکاباد یزد که مرکز مهم دستوران و موبدان زرتشتی بود چون از پرداختن دو ریال پول جزیه عاجز بودند و مامورین نیز با ضرب چوب و چماق و مشت و لگد و شتم و لعن مطالبه مینمودند طاقت نیاورده با خانواده خویش اسلام آوردند . اینحال ادامه داشت تا سال ۱۲۷۳ هجری رسید و فرزانه محترم مانکجی صاحب پور لیمجی هاتریا

از هندوستان بزیارت میهن نائل گشت اوضاع اسفانگیز بهدینان را مشاهده نمود و در بهبودی حالات و تعلیم و تربیت آنها و رفع جزیه همت گماشت .

ملا بهرام رستم خسروآبادان نرسی آبادی و استاد جوانمرد شیرمرد نوذر خلفخانعلی و ملا افلاطون اسکندر گشتاسب کرمانی و میرزا اسفندیار افسری اله آبادی سرآمد شاگردان او بودند که به ترتیب درتهران و یزد و کرمان در خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیت زرتشتیان محل خویش فعالیت ابراز نمودند .

روانشاد استاد کیومرس وفادار خرمشاهی که مصدر خدمات مهم فرهنگی زرتشتیان یزد گردید ، زیردست استاد جوانمرد تربیت یافته . دبستانهائی که در اوایل سده چهاردهم هجری در دهات زرتشتی نشین یزد بر پا گشت و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی محول گردید اثر مساعی و زحمات خستگی ناپذیر او و دهش زرتشتیان بینوای ایرانی استکه از فرط فشار برادران مسلم بهندوستان مهاجرت و در آنجا دارای سروسامانی شدند . استاد کیومرس در سخنرانی بیمانند خود ، آنگاه که مظفرالدینشاه هنگام اعطای مشروطیت بارعام داد ، اربابجمشید بهمن ، اربابکیخسرو رستم کرمانی ، اربابکیخسرو شاهرخ و استاد کیومرس ازجا زرتشتیان بحضور سلطانی مشرف گشتند . در خاتمه سخنرانیهای مفصل علما و سران و مدیران جراید ، استاد کیومرس با فصاحت و بلاغت خدادادی خویش توجه شاهنشاه و علما و اعیان و اشراف کشور را بحفظ حقوق گروه اقلیت زرتشتی متوجه ساخت ، چنانکه شاه با بیان درربار خویش فرمودند "البته البته زرتشتیان هم وکیل خواهند داشت و آن وکیل هم شما خواهید بود " استاد کیومرس در پاسخ عرض نمود که اربابجمشید ، بزرگ جامعه زرتشتی است و وکالت حق اوست و در همان مجلس او را بسمت نمایندگی زرتشتیان شناختند . بدینطریق اربابجمشید دریک گردش اولیه مجلس وکیل زرتشتیان بود و چون بعلت کبرسن خود را از آن شغل مهم بکنار کشید بصلاحدید سران قوم وکالت زرتشتیان در مجلس بارباب کیخسرو شاهرخ که در تجارتخانه اربابجمشید سمت دبیری را داشت محول گردید .

اربابکیخسرو شاهرخ شخصیت برجسته زرتشتی است و تا طول حیات ریاست مباشرت مجلس را در دست داشت . بتصدیق دوست و دشمن درطی زندگانی خویش خدمات مهمه نسبت بمجلس و میهن انجام داده است .

یکی از فرزانگان زرتشتی که در احیای فرهنگ مزدیسنا در ایران

قدم بزرگ برداشت ماستر خدابخش پور بهرام رئیس نرسی آبادی است و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود. نامبرده در زبانهای مختلفه انگلیسی، گجراتی، پارسی، اوستا، پهلوی، زند و پازند استاد والسنهٔ سانسکریت، عربی، فرانسه و آلمانی را نیز بطور کامل میدانست. این دانشمند وارسته که تا هنگام شهادت از علایق دنیوی دست شسته بود، در خدمات اجتماعی و فرهنگی زرتشتیان ابراز مساعی مینمود.

تاسیس انجمن زرتشتیان ناصری یزد که در سال ۱۸۹۲ میلادی بدست آقای کیخسروجی خانصاحب دومین نمایندهٔ پارسیان هند شالوده ریزی گشت از نر فکر وهمت او بود و تا سال ۱۲۸۷ یزدگردی (۱۹۱۷ میلادی) هنگامی که با تیر تعصب بدمنشان شهید شد، سمت دبیری و مشاور مذهبی آن انجمن را داشت.

در طی مدت سی و سه سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرف همت نمود و هزاران پرسشهای دینی و آئینی را که از اطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین داد، حتی علماء و بزرگان و رجال کشور نیز از پرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننموده اند. هنگامیکه میرزا محمد حسینخان ذکاء الملک راجع بحقیقت زبان دساتیر از انجمن زرتشتیان ناصری یزد سئوال نمود استاد ماستر خدابخش آنرا پاسخ متین داد و زبانش را جعلی خواند، وی نخستین کسی است که چنین حقیقتی را در ایران بیان نمود. استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انگلساریا و استاد بهرام گور که با استاد ماستر رابطه و مکاتبات داشته اند علومقام فرهنگی او را تصدیق نموده اند.

دانشمند نامبرده در تالیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا ابراز فعالیت نموده است و چون استادی بود وارسته و نه جویای نام و شهرت، کتب خویش را پس از اتمام تالیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار به دیگران واگذار میکرد:

تالیفات او:

۱ - بندهشن را در سال ۱۸۷۸ میلادی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا در طبع و نشرش اقدام نماید ولی متاسفانه اینکه ۷۳ سال از تالیفش میگذرد هنوز از گوشه خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده و چون پرده نشینان از انظار مخفی است.

۲ - گواه زناشوئی زرتشتیان که همه پند و اندرز دینی و بزبان اوستا و پهلوی بود. بتصویب دستوران کیش بهی آنرا در سال ۱۸۸۶ میلادی به زبان دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینک هنگام عقد ازدواج بین موبدان زرتشتی مرسوم میباشد.

۳ - گلدسته چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزا مهربان در بمبئی طبع و منتشر گردید کتاب مذکور بوزیران و علمای معروف و سران کشور و مدیران جراید و حتی بسلطان وقت مظفرالدین شاه اهدا شده است.

۴ - رساله برخلاف قربانی در سال ۱۲۶۵ یزدگردی تالیف و منتشر گردید و بین زرتشتیان تاثیری بسزا بخشید و صدی هفتاد از قربانیهائی که هنگام جشن مهرگان بعمل میآمد کاسته گردید.

۵ - آئین نامه ارث و میراث و زناشوئی در سال ۱۲۸۰ یزدگردی بتصویب دستور نامدار پور دستور شهریار و سران جماعت بر طبق مقررات مذهبی و آئین نامه معمول بین پارسیان هند تنظیم کرد.

۶ - گاتها در سال ۱۲۸۵ یزدگردی سخنان مقدس وخشور کهنسال را از اوستا بپارسی ترجمه و برای طبع و انتشار بخدمت ارباب کیخسرو شاهرخ که نماینده جماعت بود به تهران فرستاد ولی طبع آن بعللی بتاخیر افتاد تا آنکه استاد شهید گشت و چنانکه ارباب در سئوال و مطالبه وراث آن روانشاد راجع بنامه مقدس مزبور اظهار داشتند و در روزنامه هفتگی فروهر مورد بحث قرار گرفت در منزل او مفقود گردیده بود.

روانشاد دینشاه جی جی باهای ایرانی سلیسیتر رئیس سابق انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دانشمندی است که جدش بواسطه ستم و فشار وبالاخره تعقیب مسلمانان از یزد فرار و به بمبئی پناه میبرد و چنان از ایران و مردمش رنجیده خاطر بود که هرگز اسم ایران را برابر فرزندان خویش بزبان نمیآورد. اما برعکس نواش دینشاه، جویای ایران و خواهان ترقی میهن دور افتاده بود. در بهبودی اوضاع اجتماعی مردم بویژه زرتشتیان ایران و تاسیس بنگاههای فرهنگی در آنجا و پخش فرهنگ مزدیسنا، رل بسیار مهمی بازی نموده است. دولت ایران محض قدردانی از خدمات ایران پرستانه اش او را باتفاق فیلسوف هند، سر رابیندرانات تاگور بایران دعوت و بنشان درجه یک علمی سرافراز فرمود و در مدت اقامت در میهن مهمان شاهنشاهی بود.

آقای دینشاه کتب و رسالات ادبی بسیاری را بانگلیسی و گجراتی و فارسی تالیف نموده است یکی از تالیفاتش بنام سرودهای رحمانی زرتشت شهرت

بسزائی حاصل نمود و چندین السنه مختلفه اروپائی ترجمه گردید و نگارنده نیز آنرا به فارسی ترجمه و بنام تعلیمات زرتشت درسال ۱۳۱۱ شمسی منتشر ساختم. برای آنکه هم میهنانش به مقام اخلاقی و تعلیمات پیغمبر ایران باستان پی‌برند، استاد پورداود را به بمبئی دعوت و بکار ترجمه کتب مذهبی زرتشتیان گماشت و در حدود مدت ده سال یا بیشتر مخارج اقامت استاد را چه در هند و چه در اروپا متحمل و در تهیه همه‌گونه وسایل مادی برای ایشان ابراز مساعی نمود تا با فکر راحت در گزارش اوستا فعالیت ابراز دارد. براستی میتوان گفت موفقیت استاد پورداود در سرکار فرهنگ مزدیسنا از کمکهای مادی و مهربانی و دلجوئی و تشویق آقای دینشاه ایرانی بوده است.

دستور خدایار پور دستور شهریار برادر کهتر دستور بزرگ یزد بود در کودکی به بمبئی شتافت و در اوستا و پهلوی و انگلیسی و گجراتی استاد گردید چندی پیش از شهادت استاد ماستر خدابخش به یزد وارد و تا مدتی در دبستان دینیاری آموزشگاه موبدان به تدریس اوستا و انگلیسی پرداخت و سپس بهندوستان مراجعت و در آنجا جهان را بدرود گفت. دستور خدایار کارنامه اردشیر بابکان را از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و کتاب خوبی‌نمای دین زرتشتی را برای اطلاع بهدینان از اصول آئین خویش در سال ۱۸۹۸ میلادی تالیف و منتشر نمود.

استادان زرتشتی در دانشگاه



دکتر شاهپور نریمانی زاده :- فرزند بهمن متولد ۱۳۱۰ خ تحصیلات دبستانی و متوسطه را در یزد در دبستان خدادادی خرمشاه و مارکار و ایرانشهر طی کرد و سال ۱۳۲۸ بدریافت دیپلم نایل و بتهران عزیمت نمود در ضمن تدریس در آموزشگاه های زرتشتی در دانشگاه تهران بتحصیل ادامه و در رشته‌های زبان و ادبیات انگلیسی از دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی فارغ التحصیل شد. در ضمن کار بتحصیل ادامه و بدریافت فوق لیسانس در رشته‌های علوم اجتماعی و زبانشناسی نایل گردید و تحصیل در دانشکده حقوق را نیمه تمام گذاشت. بهند مسافرت و در دانشگاه بمبئی در زمینه زبان و فرهنگ ایران زمین بامر پژوهش و تدریس مشغول شد و در سال ۱۳۴۹ خ در دانشگاه مذکور باخذ درجه دکتری Ph.D. در ایرانشناسی موفق گردید. سپس کار مطالعه و پژوهش را در دانشگاه دهلی آغاز نمود و در بخش سنسکریت و دوره دکتری علوم اجتماعی بادامه تحصیل مشغول و با تلاش فراوان آنرا به پایان رسانیده بسال ۱۳۵۳ بایران مراجعت و در فرهنگستان بعنوان پژوهشگر بکار پژوهش پرداخته و سپس در دانشگاهها بامر تدریس

مشغول گردید و نیز مدت کوتاهی در دانشگاه لندن در بخش زبانهای کهن هندوایرانی نیز مطالعه و تحقیق نموده است. دکتر نریمانی زاده چندین مقاله تحقیقی پیرامون فرهنگ و زبانهای هندوایران و تمدن و فرهنگ اوستائی بزبانهای پارسی و انگلیسی در چند مجله داخلی و خارجی از او درج گردیده است.

استادان زرتشتی که مشخصات آنها بما نرسید بذکر نامشان اکتفا میشود :-
دکتر فرهنگ مهر فرزند مهربان رئیس سابق دانشگاه شیراز - دکتر فرهاد آبادانی فرزند سام استاد دانشگاه اصفهان - دکتر خدارحم رئیس بهرامی استاد دانشگاه تهران - دکتر بوذرجمهر مهر فرزند مهربان استاد دانشگاه تهران - دکتر اردشیر خدادادیان استاد دانشگاه ملی - برزو مدارائی فرزند بهرام استاد دانشگاه آریامهر - دکتر خداداد مستغنی فرزند فریدون استاد دانشگاه شیراز - دکتر سهراب سعادت استاد دانشگاه شیراز - مهندس سیروس نوشیروانی.

زرتشتیان و جهانشاه

دستور نوشیروان پور دستور مرزبان از دانشمندان معروف کرمان زمین و موبدان موبد و یوزداثرگر آن دیار بود. در اوستا و پهلوی استاد و شعر هم میگفت بسی از داستان مذهبی و مراسم و تشریفات دینی را از زند و اوستا و پهلوی بفارسی ترجمه و منظوم ساخته مزدک نامه، قصه سلطان محمود، کرامات موبدان، داستان جمشید و حقیقت درباب مرگ، داستان نوشیروان عادل و مرزبان گارسانی در اهمیت گهنبار. داستان اردای ویراف و قصه پادشاه هرات از جمله منظومات اوست داستان اخیر از یک واقعه تاریخی زرتشتیان سخن میراند و ما بر سر آن صحبت میداریم.

چون سخنان منظوم بهتر از سخنان منثور در برابر زوال روزگار ایستادگی مینماید بنابراین زرتشتیان پیشین غالب داستان خود را هرچند اشعارشان سست و بیمایه میبود بقالب نظم درآورده‌اند اشعار دستور نوشیروان نیز از همان رقم ولی چون دارای جنبه تاریخی است از اهمیت آن نمیکاهد.

دستور نوشیروان در ستاره شناسی نیز بهره وافی داشته و در رمل و زیج و اسطرلاب استاد و پیشگوئیهای او مقرون بحقیقت بوده است. چنانکه در شرح احوالش آمده..

مرا ورا بسی علم و تدبیر بود — بسی راز دیرینه را میگشود
ز راز دل خلق آگاه بود — همه را ز پیش خدا مینمود
برمل و بزیجش همه سال و ماه — چه کردی توانگر بکارش نگاه
یکی مرد صادق بد و خوب دان — همه راست بد گفته‌اش بر نشان

بسزائی حاصل نمود وبچندین السنه مختلف اروپائی ترجمه گردید ونگارنده نیز آن [illegible]
فارسی ترجمه وبنام تعلیمات زرتشت درسال ۱۳۱۱ شمسی منتشر ساختم. برای آنکه هم [illegible]
به مقام اخلاقی وتعلیمات پیغمبر ایران باستان پی ببرند، استاد پورداود را به بمبئی [illegible]
وبکار ترجمه کتب مذهبی زرتشتیان گماشت ودر حدود مدت ده سال یا بیشتر مخارج اقا[illegible]
استاد را چه در هندوچه در اروپا متحمل ودر تهیه همه گونه وسایل مادی برای ایشان [illegible]
مساعی نمود تا با فکر راحت در گزارش اوستا فعالیت ابراز دارد. براستی میتوان
موفقیت استاد پورداود در کار فرهنگ مزدیسنا از کمکهای مادی ومهربانی ودلجوئی
تشویق آقای دینشاه ایرانی بوده است.

دستور خدایار دستور شهریار دستور برادر کهتر دستور بزرگ یزد بود در کودکی به [illegible]
شتافت ودر اوستا وپهلوی وانگلیسی وگجراتی استاد گردید چندی پیش از شهادت [illegible]
ماسترخدابخش به یزد دوا ردوتا مدتی در دبستان دینیاری آموزشگاه موبدان به تدریس
وانگلیسی پرداخت وسپس بهندوستان مراجعت ودر آنجا جهان را بدرود گفت. دست[ور]
خدایار کارنامه اردشیر بابکان را از پهلوی بفارسی ترجمه نمود وکتاب خوبی نمای [illegible]
زرتشتی را برای اطلاع بهدینان از اصول آئین خویش درسال ۱۸۹۸ میلادی تالیف و [illegible]
نمود.

استادان زرتشتی دردانشگاه

دکتر [illegible] فرزند بهمن متولد ۱۳۱۰ خ تحصیلات دبستانی ومت[وسطه]
را در یزد در دبستان خدادادی خرمشاه ومارکار وایرانشهر
طی کرد وسال ۱۳۲۸ بدریافت دیپلم نایل وبتهران عزیمت
نمود درضمن تدریس در آموزشگاه های زرتشتی در دانشگاه



تهران بتحصیل ادامه ودر رشته های زبان و ادبیات
انگلیسی از دانشکده ادبیات ودانشسرای عالی فارغ
التحصیل شد. درضمن کار بتحصیل ادامه وبدریافت فوق
لیسانس در رشته های علوم اجتماعی وزبانشناسی نایل
گردید وتحصیل در دانشکده حقوق را نیمه تمام گذاشت. بهند
مسافرت ودر دانشگاه بمبئی در زمینه زبان وفرهنگ ایران
زمین بامر پژوهش وتدریس مشغول شد ودرسال ۱۳۴۹ خ در
دانشگاه مذکور باخذ درجه دکتری Ph.D. در ایرانشناسی
موفق گردید. سپس کار مطالعه وپژوهش را در دانشگاه دهلی آغاز نمود ودر بخش سنسکریت
ودوره دکتری علوم اجتماعی بادامه تحصیل مشغول وبا تلاش فراوان آنرا به
پایان رسانید. بسال ۱۳۵۳ بایران مراجعت ودر فرهنگستان
بعنوان پژوهشگر بکار پژوهش پرداخته وسپس در دانشگاه ها بامر تدریس

[illegible] گردید ونیز مدت کوتاهی در دانشگاه لندن در بخش زبانهای کهن هندوایرانی
[مطا]لعه وتحقیق نموده است. دکتر [illegible] چندین مقاله تحقیقی پیرامون
[illegible] وزبانهای هندوایران وتمدن وفرهنگ اوستائی بزبانهای پارسی وانگلیسی
[در مجل]ه داخلی وخارجی از او درج گردیده است.

[از] استادان زرتشتی که مشخصات آنها بما نرسید بذکرنامشان اکتفا میشود :–
[دکتر] هنگ مهرفرزندمهربان رئیس سابق دانشگاه شیراز – دکتر فرهاد آبادانی
[illegible] استاد دانشگاه اصفهان – دکترخدارحم رئیس بهرامی استاد دانشگاه تهران
[illegible] بود درجمهر مهرفرزند مهربان استاد دانشگاه تهران – دکتر اردشیر خدادادیان
[استاد] دانشگاه ملی – برزو مدارائی فرزند بهرام استاد دانشگاه آریامهر – دکتر
[illegible] دمستغنی فرزند فریدون استاد دانشگاه شیراز – دکتر سهراب سعادت استاد
[دانش]گاه شیراز – مهندس سیروس نوشیروانی.

زرتشتیان وجهانشاه

دستور نوشیروان پوردستور مرزبان از دانشمندان معروف کرمان زمین وموبدان
[illegible] پوژداثرگرآن دیار بود. در اوستا وپهلوی استاد وشعر هم میگفت بسی از داستان
[illegible] ومراسم وتشریفات دینی را از زند اوستا وپهلوی بفارسی ترجمه ومنظوم
[ساخ]ته مزدک نامه، قصه سلطان محمود، کرامات موبدان، داستان جمشید وحقیقت درباب
[illegible] داستان نوشیروان عادل ومرزبان گارسانی در اهمیت گهنبار. داستان ارداي
[illegible] ف وقصه پادشاه هرات از جمله منظومات اوست داستان اخیر از یک واقعه تاریخی
[زر]تشتیان سخن میراند وما برسرآن صحبت میداریم.
چون سخنان منظوم بهتر از سخنان منثور در برابر زوال روزگار ایستادگی مینماید
[illegible] این زرتشتیان پیشین غالب داستان خود را هرچند اشعارشان سست وبیمایه میبود
[غا]لب نظم درآورده اند اشعار دستور نوشیروان نیز از همان رقم ولی چون دارای جنبه
[تا]ریخی است از اهمیت آن نمیکاهد.

دستور نوشیروان در ستاره شناسی نیز بهره وافی داشته ودر رملوزیجواسطرلاب استاد
[و پ]یشگوئیهای او مقرون بحقیقت بوده است. چنانکه درشرح احوالش آمده.

[illegible] وا بسی علم وتدبیر بود — بسی راز دیرینه را میگشود
[illegible] از دلخلق آگاه بود — همه را زپیشش خدا مینمود
[illegible] مل وبزیجش همه سال وماه — چه کردی توانگر بکارش نگاه
[illegible] ی مرد صادق بدوخوب دان — همه راست بدگفته اش برنشان

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزدگردی برابر ۹۹۱ هجری (۱۵۸۳ م) باتفاق بزرگان زرتشتی کرمان‌زمین عازم یزد و زیارت زیارتگاههای آن دیار میگردد.

بین آنها و بین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکمفرما بود، موبدان و بزرگان یزد هم بهمراهی آنها بزیارت زیارتگاهها میشتابند.

رسیدیم در یزد با اتفاق / نبد آن زمان درمیانمان نفاق
همه جمله دستور یزد آنزمان / شده جمع آن جایگه همچنان

دستور خسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان مورخه بهمن روز و خردادماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی جزو اسامی موبدان شریفاباد آمده است در ضمن صحبت واقعه‌ای نقل مینماید که در حدود بیش از صد سال قبل بر زرتشتیان یزد رویداده بود، دستور نوشیروان داستان مذکور را بنظم نگاشته و جزو نامه‌های دینی برای پارسیان هند فرستاده و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده است.

دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم ونیمه قرن یازدهم هجری میزیست. نامه‌هائی که پس از سنه ۱۰۳۶ هجری از کرمان بهندوستان رسیده چون دارای امضای او نیست و بامضای پسرش رستم رسیده است بظن قوی بایستی جهان را بدرود گفته باشد.

اینک داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم:

سال ۸۲۶ یزدگردی بود (۸۶۲ هجری ۱۴۵۷ م) حاجی قنبر جهانشاهی از اواخر سال ۸۶۰ هجری از جانب جهانشاه بن قرایوسف سومین سلطان قراقویونلو در یزد فرمانروائی میکرد، فرمانداری بود دادگر و سلیم النفس و درترفیه احوال رعایا و عمران و آبادانی شهر کوششها مینمود، مردم یزد بواسطه خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه ۸۶۰ هجری که غالب آبادیها را ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشانحالی میزیستند. در چنین موقع زرتشتیان یزد بواسطه یکی از ناکسان که اسمش مجهول مانده و همواره بر دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند این ناکس بد جنس هرروز بوسایلی گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت بخرج میداد. بنا بقول دستور نوشیروان:

یکی مرد دستور خسرو بنام / ماونداد بدبابش ای نیکنام
چنین گفت از بهر ما داستان / چوبرگفت یکسر شنودیم زان
که دردورپیشین یکی پادشاه / هراتش بدی منزل ای نیکخواه

جهانشاه بد نام آن شهریار / همی راز من بشنو و یاد دار
به یزد اندرون بودبهدین بسی / که بددر میانشان یکی ناکسی
بهرروزبردین دیگربد اوی / بداومرد بدفعل و هم زشتخوی
همه هیربد کدخدا آن زمان / پریشان شدندی از آن بدگمان
ببین تا چه بد ساخت آن بدگهر / روانش بماناد اندر سقر
برفت آنزمان سوی شهر هرات / که نومید باداز پل صراط

یزد از سال ۸۵۸ هجری جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهانشاه ترکمانی در آمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه شاهرخ میرزا و گورگانیان. پس از فوت شاهرخ میرزا درسال ۸۵۰ هجری دربین امرای چغتای و نبیرگان امیر تیمور گورگانی اختلاف افتاد و برسر تملک هرات پیکارها شد و بارها دست بدست بگردید، تا آنکه در سال ۸۶۱ هجری بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد و او پدر خویش علاء الدوله را برتخت سلطنت گورگانیان بنشاند بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری در اوایل سال ۸۶۲ هجری جهانشاه بسوی خراسان حمله و سپاه میرزا سلطان ابراهیم را در نزدیکی استرآباد در هم شکست و یکسره بسمت هرات راند. علاء الدوله چون تاب مقاومت با ارتش جهانشاه را نداشت فرار را بر قرار اختیار نمود و هرات بی تکلف در تحت تملک میرزا مظفر الدین جهانشاه در آمد، این واقعه درماه شعبان همان سال اتفاق افتاد. اما دراوایل سال ۸۶۳ هجری سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور که پس از قتل عبدالله فرمانفرمای ماوراالنهر در سال ۸۵۵ ه پادشاه آن دیار گردیده بود با لشگری جرار به عزم پیکار با جهانشاه متوجه هرات گردید جهانشاه از حرکات فرزند خویش در آذربایجان ومرکز سلطنت دلنگران بود و میلی به پیکار نداشت، لذا با سلطان ابوسعید از در آشتی در آمد و هرات و خراسان را باو واگذار نمود و سایر بخشهای ایران را از آن خود ساخت و در صفر ۸۶۳ هجری عازم تبریز گشت.

بنابرآنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهانشاه ششماه هرات را متصرف و برتخت سلطنت آن جلوس نمود بنابراین واقعه زرتشتیان در اواخر سال ۸۶۲ هجری روی نموده.

آن ناکس زرتشتی که از او سخن داشتیم اندکی پیش از سال ۸۶۱ هجری بسمت هرات پایتخت گورگانیان متوجه و در آن شهر رحل اقامت میافکند. آنگاه که پادشاهی هرات بجهانشاه مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرفحضور

یافته برخلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن داد و سلطان را برعلیه بهدینان برانگیخت فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا نمود و درخواست کرد ماموریت این امر هم بوی بسپارد و زرتشتیان را در تحت اختیار او بگذارد .

دو سه سال بد اندر آن جایگاه — بآخر بشد او بر پادشاه
بکرد عرض بر شاه آن بدگهر — بشو آگه از گفت او سربسر
بگفتش که هستند بی دین چند — به یزد اندر ایشان همه ناپسند
تبه ساز این دینشان را کنون — که آن دین نماند بگیتی درون
مسلمان بکن این گروه سربسر — مگر رحمت آرد بتو دادگر
بده حکم بر من توای شهریار — که آن قوم را من کنم زار و خوار

حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد در محمود آباد اقامت داشت محمود آباد را امروز مرزآباد میگویند و در یک فرسخی شهر واقعست . در روزگاران سابق بسیار آباد و نشیمنگاه بزرگان بوده . چون قلعه و عمارات فرمانداری شهر بنا بقول احمد بن حسن بن علی الکاتب " تمام روی بخرابی آورده بود و بواسطه محاصره ها و حکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده بود " لهذا فرماندار وقت حاجی قنبر جهانشاهی بتعمیر آنها و ساختمان بناهای جدید اقدام نمود . باین علت بیشتر اوقات را در محمودآباد بسر میبرد .

چون گوش جهانشاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید . دبیر خود را بخواند و بفرماندار ساکن محمودآباد حکم نمود . تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده میباشد مسلمان کنند و یا بقتل آرد و حکم را با مشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس بمورد اجرا بگذارد و اگر زرتشتیان اسلام بیاورند او را برآنها سردار نماید .

دبیری طلب کرد آن شهریار — نوشتش چنان حکم زان کار و بار
که برمحمود آباد حاکم نوشت — درون یزد از ایشان که و مه که هست
تمامی بکش یا مسلمان بکن — توای حاکم یزد بشنو سخن
مسلمان چو کردی تو زیشان کنون — بدین مرد بسپار شان همچنون
که سردار ایشان بود او براین — زحکم چنین نگذری اندر این

آن ناپاک بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از موفقیت خویش در آزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمود آباد و خدمت فرماندار شتافت و فرمان را ارائه داد و باجرای فوری آن مبالغه نمود . حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم النفس و دادگر بود . از وصول چنان حکم و آزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سرپیچی از فرمان امیر مظفرالدین جهانشاه را که آنزمان باوج عظمت خویش رسیده بود بزه نابخشودنی میشمرد ،بویژه هنگامیکه حامل فرمان مامور نظارت در اجرای آن بود . لذا خواهی نخواهی کلیه بهدینان را از خردوبزرگ و دستور و کدخدا بحضور خود طلبید . زرتشتیان از که ومه با دلی پراز درد و رخساری زرد بخدمت فرماندار رسیدند ، چون آن ناپاک لعین را در برابر خویش دیدند بانتظار مصیبتی عظیم ترس برآنان غلبه نمود . پس از اطلاع از فرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن و یا جان سپردن همه متفق القول گشتند که " ما پیرو دین به ایم و خداوند یکتا ، خالق کیهان و خورشید و آسمان و ماه و ستارگان را میپرستیم ، لزومی بدین نو و آئین تازه نداریم . هیچیک از ما مسلمان نشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل برسانند . مادردین خود استواریم و از آئین و مذهب دیگران روگردان . عزت دنیای فانی و زندگانی چندروزه را با دین مزدیسنی که فرستاده اهورا و آورده اشو زرتشت است سودا نخواهیم کرد "

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشندل و صاحب فروخره یزدانی و نامش بهدین جمشید ـ چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید . به بزرگان گفت " از فرماندار چهل روز مهلت بستانید تا من بهرات روم و از شاهنشاه دادخواهی نمایم . "

یکی مرد بهدین جمشید نام — بدیشان چنین گفت آن نیکنام
چهل روز مهلت ستانید از او — روم تا هرات و شوم دادجو
خدا خواست تا دین بماند بجای — چو آن داور راست شد رهنمای

خواست اهورا مزدا بود که دین کهن راستی در برابر دروغ وزوال پایدار بماند . فرماندار هدایای بزرگان جماعت را بپذیرفت و علی رغم مخالفتهای شدید ناکس لعین بعرض حال آنها ترتیب اثر داد و چهل روز مهلت عطا نمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی آورند و بیجهت خود را بکشتن ندهند .

بهدین جمشید پس از احراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن باتوکل

باهورامزدا یکه و تنها از راه میان برو بیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید . بعداز ورود بمقصد دوسه روز دور از غوغای جهانیان باعتکاف و پرستش اهورامزدا پرداخت و برای پیشرفت منظور و نجات جماعت بدرگاه او التجا برد و تضرع نمود پس از خروج از انزوا ، برای غسل بی اختیار بچشمه رسید که جلو ارک حرم شاهنشاهی جاری بود . جمشید چون محل را خالی از اغیار دید مهیای غسل گردید . از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر او بود . جوانی دید زیبا ، چون ماه تمام روشن و پرتو انوار رحمانی از سروپای وجودش تابان بود . از یک نظر واله و شیفته او گردید . خود را از بام بپائین رسانید . دامن دایه مهربان را بگرفت و ماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود اورا باندرون دعوت نماید . دایه بتمنای او تن درداد . بیرون رفت بجمشید نگریست و بصدق مقال شاهدخت پی برد . در کار خویش حیران ماند . صدای اندرونی اورا بتحصیل رضای دختر برانگیخت . قدم پیش نهاد و از جمشید احوال پرسی نموده او را بدرون ارک دعوت نمود و بخدمت دختر برد

هم از عشق او دخت شد بیقرار — فرود آمد از بام بی اختیار
بدایه چنین گفت آندخت شاه — زمن بشنوای مادر نیکخواه
یکی مردمن دیده ام این زمان — زدیدار او من شدم ناتوان
تن پاک او همچو کافور هست — تن او سراسر پراز نور هست
بروتو بیارش بدینجا کنون — که مردی ندیدم دگر همچنون

دیدار جمشید از نزدیک قلب شاهدخت را با مهرش لبریز ساخت . احوالش پرسید از نسب و دیارش جویا و نام و نشانش پرسان گردید .

بپرسید حالش پس آندخت شاه — که رازت بکن آشکارا چوماه
چه مردی و شهری مقامت کجاست — دروغی مگو و بگو جمله راست

جمشید پس از ستایش اهورامزدا و درود برجان پادشاه بازبانی گویا و موثر از دین راستی سخن بمیان آورده گفت ماثیم پیروان راستی و گریزان از دروغ و کاستی سپس احوال پریشان زرتشتیان یزد وبدکاری های ناکس لعین و فرمان شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان و درخواست مهلت چهل روزه از فرماندار و عزیمت خود بهرات بهردادخواهی از بارگاه جهان مطاع امیر مظفر الدین جهانشاه بسمع شاهدخت برسانید ، دختر که سراپای

وجودش از آتش عشق او میسوخت چون از خطر جان بهدینان و ماموریت مقدسش آگاه گردید ، با خود پیمان بست که اورا درآن اندوه، یار و مددکار بوده در پیشرفت منظورش باجان خود بازی کند لذا :

بگفتش مخور غم تو ای نامدار — که کارترا ساخت پروردگار
برو تو بفردا بیا بامداد — که گردی همی باز خندان و شاد

جمشید از خدمت شاهدخت مرخص و درگوشه انزوا بپرستش اهورامزدا پرداخته برای نجات بهدینان استغاثه مینمود .

از آنطرف شاهدخت با دلی پردرد بمهد علیا مادر خویش پناه برد از هاله نورانی و چهره پر فروغ جمشید و آئین زرتشتی و غمازی ناکس و فرمان شاهنشاهی و بدبختی بهدینان شرحی موثر و حکایتی غم انگیز بگفت و تمنا نمود بحضور شاهنشاهی از او سخن بمیان آورده و عفو عموم زرتشتیان را از درگاه جهانشاهی درخواست بنماید و اووبهدینان را سپاسگزار خود سازد .

ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دلبند خویش قضایای یزد و ورود جمشید پرشیدرا برای دادخواهی همان شب بعرض جهانشاه رسانید و استدعای عفو زرتشتیان نمود شاهنشاه از طرزبیان مهد علیا و روشن روانی بهدین جمشید متاثر و از نابکاری ناکس و صدور فرمان خویش متاسف گردید .

چون بامداد بر آمد و بارگاه شاهنشاهی بحضور جهانشاه مزین گشت بهدین جمشید با هاله فروغ یزدانی و چهرهٔ نورمند و دلی روشن و مستظهر بلطف و کرم یزدانی در دربار جهانشاه قدم نهاد، پس از مدح و ستایش بازبانی دلپذیر از ستم و نابکاری ناکس لعین دادخواهی و فرمان عفو عموم زرتشتیان را از بارگاه ظل اللهی درخواست نمود جهانشاه از دیدن جمشید و گفتار موثرش هاج و واج ماند اورا بخود خواند و درردیف ندماران بنشاند و در چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و بهدینان و اوضاع یزد جویا گردید

چون جمشید سخنان خویش بآخر رساند شاهنشاه محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاهدخت فرمود در وسط بارگاه جامه را ازخود کنده عریان گردد جمشید بفرمان شاهنشاه لخت گردید .

تابش پرتو انوار یزدانی و فروغ راستی از سراپای وجودش دیدگان

شاه و درباریان را خیره ساخت شاه در اندیشه فرورفت و بنا درستی ناکس لعین یقین حاصل نمود و با خود گفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بیاراید دینش دین خداپرستی و مذهبش مذهب ملهم الهی است و دست درازی بر آنان باعث قهر و غضب خداوندی است .

کسی را که یزدان چنین نورداد   ابر او نشاید ستم کرد یاد

لذا دبیری طلب فرمود و فرمان سابق خویش را لغو و عموم زرتشتیان را شامل عفو خویش فرمود و به فرماندار امر کرد ناکس لعین را بدست جمشید بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند و فرمان را با مهر خویش مزین و بدست جمشید داد و اورا خلعتی فاخر بخشیده مرخص فرمود .

جمشید پس از ستایش اهورامزدا بر جان و دولت شاهنشاه درودوآفرین فرستاده از دربار خارج و با سرعت هرچه تمام و دلی شاد و خندان روز سی ونهم وارد یزد گردید . عموم زرتشتیان از ورود او و مژده موفقیت مسرور و مقدمش را گرامی داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل بوسیده زرتشتیان را آزاد و ناکس نابکار را حوالهٔ جمشید نمود . بزرگان جماعت آن مردود منفور را دست و پا بسته دوشاب بر سرورویش ریخته و عسل بربدنش مالیدند و بردرختی بستند تا مورو زنبور از او تغذیه نمایند بدینطریق آن ناکس لعین با زجری عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان بمالک دوزخ تسلیم نمود. و بهدینان از شر او آسوده و ایمن گردیدند .

همان موروزنبور کندش بتن   بمرد و بشد تا بر اهرمن
بیکماه بگذاشتش همچنان   که دیدند اورا همه مردمان
ببرده بهمراه آن کرده خویش   هرآنچه عمل بودش آمد به پیش

ملا گشتاسب کرمانی

" هنگامیکه آغامحمدخان خواجه ، سلطان خونریز قاجار مردم کرمان را بگناه همراهی با لطفعلیخان زند در آتش قهروغضب خویش بسوزانید وکرمان آباد

را بشهر کوران وبیغوله رنجوران مبدل ساخت گروه زرتشتیان که درطی ادوار گذشته مورد ظلم وستم وکینه فراوان گروه اکثریت بودند بواسطه شخصیت برجسته ونفوذ یک فرد زرتشتی در شخص شاه از آتش ظلم سپاهیان مظفر و دژخیمان پادشاه در امان ماندند . "

ملاگشتاسب بن بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است در استخراج تقویم و هئیت و ریاضی دستی بسزا داشت . رمل نیکو میدانست و در سلوک و عرفان گام میزد .

هنگامیکه آغامحمدخان قاجار برخلاف لطفعلی خان زند علم طغیان برافراشت و او را در شهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محاصره کسی را گمان نبود که آغامحمد خان بتواند شهر را فتح نماید .

روزی لطفعلی خان ، ملاگشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته بقاعده نجومی به بیند که آغا محمد خان شهر کرمان را فتح مینماید یا خیر ملا گشتاسب اسطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین وبعداز ملاحظه دقیق گفت روز جمعه ۱۵ ربیع الثانی آغامحمدخان شهر را فتح خواهد نمود . لطفعلی خان از این سخن رنجیده فرمان داد گشتاسب را حبس نمایند و گفت اگر روز موعود حصار گشوده نشود اورا بقتل رسانند .

گشتاسب محبوس بود تا روز موعودکه شهر فتح شد . تاریخ گیتی گشا در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۲۰۹ هـ را تاریخ فتح کرمان میداند که بواسطهٔ خیانت نجفقلی خان خراسانی ساکن کرمان و معتمد لطفعلی خان زند صورت گرفت .

بدینطریق که چون طرف اطمینان بود حفظ باروی ارک که از یک سمت بخارج شهر اتصال داشت و باومحول بود ، او نیز با آغا محمدخان همداستان شده دروازه را برآنها بگشود و کار بر لطفعلیخان زند ولینعمت خویش تنگ و اورا فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملاگشتاسب وزندانی بودنش درسپاه دشمن به پیچید . آغامحمدخان را شادومسرور و یاران و اطرافیانش را قویدل ساخت . همینکه حصار کرمان بشکست و شهر مسخر شد ، ملا گشتاسب بفوریت از زندان نجات یافت و طرف محبت و توجه مخصوص آغا محمد خان قرار گرفت . با وجودیکه زرتشتی بود و اهل اسلام اورا مردود میدانستند ، شاهنشاه وی را بسیار گرامی میداشت وارادت خاصی نسبت باو پیدا کرد و خلعتی فاخر بخشید و مستمری و وظیفه امیرانه برایش مقرر ساخت و در مسافرتها و پیکارها

اورا در رکاب خود میبرد و همواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرارمیداد، چنانکه بسیاری از اسیران همینکه خود را از دوستان و آشنایان ملاگشتاسب قلم میدادند فورا "آزاد و با عطای خلعت و نوازش پادشاهی و اجازه مراجعت بزادبوم خویش مفتخر میگشتند.

ظلم و ستمی که این سلطان سفاک و خونخوار خود خواه و سرسلسله قاجاریه بمردم کرمان ونواحی روا داشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زبان مردم می باشد ونیازی بذکر نیست. در آن گیرودار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملاگشتاسب که طرف توجه شاه بود، برخلاف زعم دکتر مدی وسایر دانشمندان پارسی که از نفوذ و شخصیت ملاگشتاسب بیخبرند دراما ن ماندند و آسیب ندیدند. گویا خواست اهورامزدا بود که شماره اندک زرتشتیان از سرزمین کرمان محو و نابود نگردد.

ملاگشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار در کرمان میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت. بواسطه عزت و احترامی که دردربار داشت محسود مسلمانان و همگان بود. همینکه دارفانی را وداع گفت دشمنان فرصت یافته خانه و زندگانی و کلیه متروکات وی را از کتب جفروزیج و اسطرلاب و غیره که با هزاران زحمت تهیه کرده بود بباد غارت دادند و فرزندانش را بیچاره و مستاصل ساختند. حتی فرمان مستمری نامبرده درآن گیرودار مفقود شد و بالنتیجه وظیفه مقرره مقطوع و بازماندگانش پریشان روزگار گشتند. هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخواهی نمود کسی بدادش نرسید و بواسطهٔ پریشان روزگاری نتوانست خود را بپایتخت رسانیده عرضحال نماید و بوضع ناگوار خانواده سروصورتی بخشد.

فرزندان و نوادگان ملاگشتاسب چنانکه در زیر خواهیم دید مانند پدر و با مس خود در نجوم و اسطرلاب دستی بسزا داشته و مورد لطف و نوازش بزرگان وقت بوده اند.

ملااسکندر در تحت سرپرستی پدر در نجوم و ریاضیات بهره وافی حاصل کرد. پس از فوت پدر باستخراج تقویم و سالنامه پرداخت بواسطهٔ مهارت در رمل و جفر مرجع بزرگان و حکام و سران کرمان بود. زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد. با صوفیان و دراویش معاشر بود. استانداران کرمان در دورهٔ زمامداری خویش وظیفه جزئی برایش مقرر میساختند و از او دلجوئی مینمودند. ملااسکندر در سال ۱۲۷۳ هجری جهان را بدرود گفت.

ملابهروز پور ملااسکندر زیر دست پدر در ریاضی و نجوم و زیج استاد شد. پس از فوت پدر تقویم استخراج میکرد در خدمت بمردم وبیچارگان کوششها مینمود. طرف توجه بزرگان کرمان و متنفذین ومحرمها نکجی صاحب پور لیمجی هاتریا بود. مرحوم غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمان منصوب گشت واز استعداد و قابلیت وی مستحضر شد، مستمری معهود پدر روانشادش را در حق او مقرر ساخت. ملابهروز بنا بخواهش مرحوم مانکجی صاحب رسالهٔ در کبیسه زرتشتی در سال اودئیل ترکی ۱۲۳۵ یزدگردی برابر ۲۹ دیماه جمشیدی سنه ۷۸۷ جلالی تالیف نمود. رساله نامبرده در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانی Hpms 295 محفوظ است. ملابهروز درسال ۱۲۹۵ هجری جهان را بدرود گفت.

ملاافلاطون پور ملااسکندر فرزانه‌کرمان زمین در چهارسالگی از نعمت مهر پدری محروم و یتیم گردید. هنگامیکه مانکجی صاحب در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۵ م) وارد کرمان گردید او را باتفاق جوانان زرتشتی دیگر باخود به تهران برد و در تعلیم و تربیتش همت گماشت. فرزانه افلاطون دوره تحصیلیهٔ خود را در اندک زمانی تمام و در اواخر سال ۱۲۹۰ هجری فارغ التحصیل شد و یکسال بعد، از سوی مانکجی صاحب عازم کرمان گردید تا در تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی آن شهر ابراز فعالیت نماید.

فرزانه افلاطون در زادبوم خویش موقعیت مهمی احراز و شهرت خاصی حاصل کرد نصرت الدوله فرمانفرما و پسرش ناصرالدوله نسبت باو مهربانیها و نوازشها ابراز داشته‌اند. میرزا سید کاظم وزیر او را طرف توجه‌ومحبت خود قرار داده بود.

فرزانه افلاطون، گجراتی و انگلیسی هم می دانست و در نظم اشعار نیز دست داشت. در اقبال ناصری کتابیکه برای تدریس مبتدیان درسال ۱۳۰۳ هجری تالیف و طبع نموده میگوید:

بدان امید باقبال ناصری نامید — کتاب مختصر نافع گرامی را
مگر زبخت شهنشاه عهد ناصردین — که گردزندهٔ جاوید خاص وعامی را
مراین فقیرهم ازبخت بهره ور گردد — بیابد از کرمش بهترین مقامی را
عجب نباشد از صاحب‌عدالت و داد — که التفات کند کمترین غلامی را
زبحر جود شهنشاه می نگردد کم — زقطرهٔ که رسد کام تشنه‌کامی را

و فرزانه افلاطون در ستاره شناسی و رمل اسطرلاب ارث جدوپدری

خودنیز محروم نبودوزیر دست برادر خویش ملابهروز دراین فن بهره وافی حاصل کرد .

ملامرزبان پور ملا گشتاسب مانند جدوعموی خویش درستاره شناسی استاد بود وتقویم استخراج میکرد . درطلسم ونیرنگ دست داشت ومرجع کارهای حکمرانان وبزرگان شهر وپیشگوئیهای اومقرون بحقیقت بود . عبدالحمید میرزا ناصرالدوله استاندار کرمان اورا طرف توجه قرارداد ونوازشهای گوناگون درحقش مبذول میداشت . شادروان اربابکیخسرو شاهرخ ازنسل فرزانه گشتاسب بهمن میباشد .

از گذشته باید پند گرفت

" بواسطه خیانت بادان وارسال گزارش نادرست ، خسروپرویز واقعه تازیان رانادیده انگاشت . بواسطهٔ نادرستی و خودخواهی ودشمنی دستوران و موبدان وسران کشور بایکدیگرو قتل شاهزادگان ، نژاد ساسانی برافتاد وتازیان پیروزشدند.

اگر مردم کشور ازبزرگان وپیشوایان دین راضی میبودند،سپاه تازی رابمرز راه نمیدادندی . اگر نژاد ماهوسوری بکلانتری منصوب نمیگشت دستور دانشمند یزدترک دین بهی نمیگفت .

بواسطه دشمنی موبد بدستور بزرگ ومهربانیهای مجتهد اسلام دستور کرمان با عیال خود مسلمان شد . روانشاد مانکجی صاحب که عمرخود رادرخدمتگزاری زرتشتیان ایران بسربرد از دست وزبان مادرامان نبود. روانشادان کیخسروجی خانصاحب وماسترخدابخش درراه خدمت باین جماعت جان خودرا باختند تا افراد جماعت مقام روحانیت را محترم نشمارند ووسایل تامین زندگی دانشمندان دین رافراهم نیاورند بادامهٔ پیشهٔ موبدی امیدوار نباید بود . "

مهدی فروح بن شخسان یکی از موبدان ایرانی است که درصدراسلام مسلمان وبلقب مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاعی دردست نیست . نامبرده چندی پس ازشهادت حضرت امام حسین ع درسال ۶۱ هجری (۶۸۰ میلادی)

یک نامه پهلوی بنام دوسبانگاوباره ، اسپهبد رستمدار و رویان نوشته و حقایق تلخی را ذکر و خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف بسلما فارسی قلمداد و از بدگوئیها و نفرین ایرانیان نسبت باو دفاع مینماید. نامه مذکور را موبد برزین رام پور خورزاد پور بهرام پور اسفندیار بفرمان اسپهبد طبرستان شهراکم پور نام آور (۶۷۱ - ۶۴۰ هجری) بزبان فارسی آن دوره که مخلوطی است با زبان دری و لغات دساتیر ترجمه کرده است . ترجمه مذکور را که با الفبای اوستائی نوشته شده بود فرزانه مانکجی پور لیمجی هاتریا ، در دوران اقامت خویش در ایران دراواخر سنه ۱۸۷۱ میلادی ابتیاع نمود . فرزانه بهرام بن خسرو بن آبادان نرسی آبادی آنرا باشاره او در سال ۱۲۹۹ هجری بالفبای فارسی نقل نمود .

نسخهٔ اوستائی نامبرده را فرزانه مانکجی صاحب چندی بعد باتفاق یک نسخه خطی دساتیر که سال ۳۵۹ هجری تاریخ تحریر آنست و در اوایل سال ۱۸۷۱ میلادی بتوسط بهبودخان حاکم کلات نادری از آقا جاوید مقیم آن سامان خریده بود به بمبئی بخدمت آقای اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین میفرستد . نسخه فارسی نامبرده در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ و نسخهٔ نیز از قرار اطلاع در خدمت آقای شهزادی موجود میباشد .

مهدی فروح بن شخسان در نامهٔ خویش هنگام دفاع از دستور دینیار راجع بعلل شکست ایرانیان و تسلط تازیان چنین مینویسد . جملات درابروان یا قوسین از نگارنده و برای توضیح واژه‌های مشکل آورده شد .

" در آغاز رای کشورستانی شان (تازیان) بسرنه و دین ایشان را روی روائی پدید نه بید. اما چون استاره بهیاره‌شان بید (مساعدشان بود) و بخت از ما روی تابید، دستوران و هیربدان پرمان ندادار و فرارونه کنش بهشتند (نیکوکاری بگذاشتند) و دشمت و دژهوخت و دژهورشتن گشتند و خدیوان و خسروان کشور را برانداختند ، ورنه کجا آن تابتازیان را بید و توان که با خسروان ما کارزار کرند (کنند)

" هنگامیکه شاهنشاه مینو آرامگاه پرویز اور (به) بادان تیره روان پیام کرد که محمد و همدستانش را اوعه درگاه فرسته ، اژپلید اندرونی خویش پدش در نساخته (با او نمیساخت) سخنان ناراست او عه پادشاه ننگاریده بگوشن و پتت آن تازی مرداژراه به نشدی (و بگفتار و توبه آن مرد عرب از راه راست منحرف نمیشد) و با تیغش میشمرد (قتل مینمود) یا بشاهنشاهش گسی میکرد (بخدمت شاهنشاه میفرستاد) هنگامیکه بدینجا نکشیدی .

" وردستوران مرمردم کشور را وتره نکرده (نیازرده بیدند) بچه ره مهتران ایران در نهانی با عمر هیاره (مساعدت و همکاری) کردی . از بدان مدار ؟ که ار مردم کشور اژدستوران خشنود بیدند تازی سپه را اور هیچ مرز ره ندادی . ورگجسته ماهوی سوری کش دادار اورمزد پادافره کره (کند) یزدگرد شهنشاه را نکشتی ، تخت و تاج ما مرتازیان را کدادی. چه نگارم چین نیک وینم ویشتر وناه اژخود ماته (چون نیک بینم بیشتر گناه از خودماست) و اژستی بخت و ناهیاره استاره (نامساعدتی ستاره) و پادافره کارها که اوعه این خواری اندریم (و سزای اعمال است که در این ذلت میباشیم) چنین اژین پیش بکیفر بزه مردم ازجمشید گشتند و اوعه بیور اسب تازی پیوستند و برای آن سترگ بر کشیده داور ناراست سخنان را (چونکه در گذشته بسزای گناه مردم از مخالفت با جمشید و یاری بضحاک تازی و برای سخنان ناراست نسبت بآن داور بزرگ) پاک دادار سالهای دراز گیتیان را در استم اندر داشت . کنون هم اژوناه وبزه دستوران ، ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند .

" ات خوانده بوت (البته خوانده‌اید) که اژاین پیش هم اژ ناراستی دستوران ، ایرانیان را چه رنجها فتید . هنگامیکه دارای دارا را کشتند شهریاری از خاندان کیان سپری شد . سالها این کشور بی فرارونه (ناراستی) و هال ماند تا بیگانگان اور کشورداری شدند . اژشاهان آن گروه یکی ناپرمان دین اورمزد کارکرد ودستورانش پادافره نکردندمروی را بهیاره شدند (و او را مساعدت کردند) که توزجددینان را بروهان هزوان همجا درازه (بنابراین بواسطه آن رسوم بدخواست مخالفین دین برخواهش نیکان پیشی دارد) واژشومی آن نهاده نهاد (رسم بد) آن خانواده و نام و نشان شان اژ اسکندر برباد شد ...... و بفرمایند دستوران مردمان کشور را اژ راه آئین آگاهند و آسایش و هان را اژیزدان توزند (بخواهند) و برادر مراهم خدامرزی دهند و اژبیغاره و بدگوئی بگذرند . "

آنچه دربالا گذشت بخشی است از سخنان مهدی فروح بن شخسان . نامه نامبرده بسیار دراز و از اوضاع زرتشتیان آن دوره و چگونگی صدراسلام و خلفای اربعه صحبت میدارد . اگر فرصت یاری کرد روزی مشروحا "ازآن نامه و خدمات گرانبهای سلمان فارسی نسبت بایران و زرتشتیان سخن خواهیم راند . اما متاسفانه چنانکه اشاره شد بواسطهٔ خودخواهی ها و رشک و

کینه زرتشتیان نسبت بیکدیگر کوششهای سلمان فارسی نیز خنثی گردیدوبسوی اضمحلال و نیستی پیش رفته و میرویم .

فرزانه مانکجی لیمجی ها تریا دانشمند پارسی هنگام اقامت در تهران در سال ۱۸۸۵ میلادی مقدمه‌ای برای کتاب فرازستان که محمد اسمعیل خان زند باشارهٔ او تالیف نمود نوشت . چون بعداز وفات آن روانشاد کتاب مذکور در بمبئی طبع گردید مباشرین چاپ بواسطهٔ عدم اطلاع مقدمهٔ نامبرده را برآن نیفزودند .

مقدمهٔ مذکور در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ است و بقطع وزیری است و دارای ۱۴۳ صفحه ۱۴ سطری و شامل ۶۶ فقره . در ذیل فقرات ۴۶ و ۴۷ داستانی آمده که جالب توجه است و بایستی از آن پند گرفت . فرزانه روانشاد مینویسد :

" آبادی جهان و آسایش جهانیان موقوف برعایت قوانین دین ودولت است و پریشانی مردم و خرابی عالم از راه بیدیانتی روسای ملک و ملت ، و برای دریافت این مطلب از گذشتگان توان دانست . چنانچه تقریبا " ۱۲۰ سال پیش از این تاریخ ملا فیروز بن کاوس روانشاد که دستور زاده خردمند و دستوری دانش نهاد بود با پدر بزرگوار خود در صغرسن بعزیمت سیاحت از هندوستان بایران مسافرت نمود و چندی در یزد بزیست و مدتی دراصفهان بتکمیل علوم و تحصیل فنون پرداخت و انجام از راه بغداد بهندوستان معاودت کرد . در آن روزگار در میان فارسیان یزد ، دستوری دانا ومتدین و حقشناس بود که روزگار خویش را به پیروی آئین و کیش و مهربانی درحق بیگانه و خویش بپای میبرد و همان روزگار بجهان باقی شتافت . دونفر برادر که نژادشان بماهوسوری میرسید و در آن اوقات رتبه کلانتری و کدخدائی یافته بودند و با خانوادهٔ دستور مذکور عداوت و دشمنی داشتند با آنکه اولاد آن دستور مغفور قابل و دانا بودند و یکنفر از اقارب وی که نیزمردی دانا و دیندار و با تقوی و پرهیزگار و شایسته قایم مقامی دستور مغفور را داشت آن برادر سوری نسب ، منصب دستوری را بهیچ یک از اولاد و اقارب دستور رفته ندادند و یکی از اقارب خراسانی خویش را که اسم دستوری داشت و از رسوم نیک عاری و عاطل بود و الف از بسا و یمین از یسار نمیشناخت بدین منصب جلیل منصوب داشتند و دیگر دستوران هم از بیم عداوت و طمع رشوت ساکت گشته بدان کار رضا دادند . از این جهت آن دستور نجیب پرهیزگار که از اقربا اقارب دستور مغفور بود از وضع سلوک و رفتار سوری زادگان رنجیده و از مذهب راسخه قدیمه خود دست کشیده فرار بر قرار و دین متین اسلام را اختیار نمود . باری چون این واقعه

در هندوستان مسموع فرزانه ملافیروزبن کاوس شد و خود نیز از صدمات و بدرفتاریهای بعضی دستوران و موبدان هندوستان سخت دل آزرده و رنجیده خاطر بود شرحی در مذمت دستوران و بدی اطوار ایشان برشته نظم کشیده و بیادگار گذاشت . بیتی چند از آن دُرر منثور در این نامه مذکور تا اندک نشانه بسیار و مشت نمونه خروار آید و آنها اینست . در آغاز اشعار خویش میفرماید :

دوری از دستور و از موبد فرار — هرکه میجوید بود کامل عیار
الحذر از موبد و دستور هم — تیره جانانند و باطن کور هم
موبد و دستور هذا عهد نا — جو درون و از برون گندم نما

" پس از این رهگذر دانسته میشود که زشت رفتاری پیشوایان آئین و کیش تا چه پایه مایهٔ وحشت قلوب مردم دوراندیش میشود و موجب تنفر دلهای بیگانه و خویش میگردد . چنانکه در ایام مسافرت بحدود کرمان از بعضی معروفین آن سامان شنیده شد که پیش از طلوع کوکب دولت قوی شوکت قاجاریه دستور بهمن نامی که مردی با دیانت و امانت و اندر حدود کرمان دستور بزرگ فارسیان بوده است و در عهد شباب و ایام جوانی چون مایه بوراثت از خود داشته بتجارت اشتغال مینموده و شال کرمانی از کرمان باصفهان میفرستاده و گماشتهٔ او آنجا فروخته متاع مناسب باکرمان برای او باز بکرمان ارسال میداشته و معاش خود را از سود کسب خوشی فراهم میآورده و با آنکه دستور بزرگ بوده دیناری باسم دستوری از احدی قبول نمینموده و چندان با اصالت و دیانت بوده که بدون رسیدگی و مطالبه گمرکچیان حق المرور متاع خویش را بدون زیاده و نقصان باهالی گمرکخانه کرمان تسلیم مینموده و چون در آن حدود رسم است که شال کرمانی را اهالی گمرکخانه طاقه طاقه مهر میکنند و بفراخور کوچکی و بزرگی و سنگینی و سبکی آن حق المرور ماخوذ میدارند . دستور مذکور نیز بهمان قرار همواره معمول میداشته است .

" دستور دیگری نیز در آن روزگار با آن دستور با دیانت در باطن خصومت و عداوت داشته و پیوسته مترصد بوده که ویرا بآسیبی بزرگ گرفتار نماید . علیهذا در خفا بارهای تجارتی ویرا باز کرده شالهای مهردار را برداشته بجای آن شالهای بیمهر نهاده بود و باهالی گمرکخانه خبر میدهد که دستور بهمن پیوسته شالهای بیمهر جزو شالهای مهردار نموده حمل ونقل مینماید و این مایهٔ دولتی را که بدست آورده از این رهگذر است و شاهدی

بهتر از بارهای خود او نیست . ملاحظه نمائید شاید شالهای بیمهر در آنها باشد . گمرکچیان نیز چون بارهای وی را باز میکنند و شالهای بیمهر را می بینند برآشفته دستور بهمن را گرفتار عذاب و نکال و مورد هرگونه زجر و آزار مینمایند و بفرمان حکمران آن سامان جمیع مایملک او را بغارت و تاراج میبرند . دستور بهمن بیچاره با عیال و اطفال پریشان و گریان و سوزان ، گرسنه و دلسوخته شب را بصبح میبرد . در همان محله دستور مذکور یکی از علمای اسلام که مردی سخت با مروت و دیانت بوده خانهٔ داشته و از مجاری حالات دستور بهمن مستحضر شده مبلغ معینی پول درهمیان نهاده بیخبر درخانه دستور مذکور میاندازد . چون بامداد دستور بیچاره دلتنگ و اندوهناک از خواب برخاسته بخیال فرار از خانه بیرون میآید ناگاه نظرش بهمیان پول میافتد برداشته متحیر میشود که این وجه از کیست . از هرکس میپرسد احدی اظهار اطلاع نمینماید . انجام دستور بهمن چنان گمان میکند که شاید حضرت عزت بر بیچارگی و بی تقصیری و مظلومیت من ترحم فرموده این وجه را از عالم غیب رسانیده که از عیال و اطفال خجلت نکشم و بجهت مصارف یومیه دل زیر بار غم ندارم . خلاصه چند روزی با آن وجه گذران نموده باز هم روزی وجهی در همیان درخانهٔ خود می یابد و حیرتش میافزاید و از هرکس هم مستفسر شده احدی اظهار اطلاع نمینماید و بهمین قسم یافتن وجه تکرار مییابد و دستور یقین میکند که این وجه از عالم غیب و محض عنایت حضرت لاریب است و دیگران هم براینگونه گواهی میدهند .

" روزگاری بر این نهج میگذراند و همواره بدان وجه کفاف آسایش بسر میبرد تا آنکه نوروز سلطانی میرسد ناگاه در شب عید چند دست لباس مردانه و زنانه تازه دوخته با همیان پول در دهلیز خود می بیند افتاده است . خاطر جمع میشود که اینکار مردی با دیانت و رافت و بزرگی با مروت و انسانیت است . خلاصه با آن وجه و لباس ، عید خود و وابستگان را بشادی گذرانیده مترصد می نشیند که فاعل آنهمه جوانمردی را بشناسد . ناگاه روز آواز پائی آهسته از دهلیز خانهٔ خود مسموع میدارد . بی محابا دویده و بهمیان پولی که در راه افتاده بود اعتنائی نکرده می بیند همان مرد عالم همسایهٔ اوست که بشتاب بخانهٔ خویش میرود . خود را بقدم های وی میاندازد و از مراتب رعایت و مروتی که در آن مدت در حق وی مبذول و مرعی داشته اظهار شکرگذاری مینماید و معروض میدارد که از مکارم اخلاق عالی متمنی و مستدعی هستم که مرا بغلامی و عیالم را بکنیزی قبول فرمائید و بکیش و مذهب خویش

که اصل دین و حقیقت آئین است پذیرفته دارید . عالم مذکور جواب میدهد که ای برادر اگر این جزئی احسان باین مطلب مایل شده‌ئی من هنوز در حق تو کاری که شایستهٔ ذکر باشد نکرده و از عهدهٔ حقوق جوار و همسایگی بر نیامده‌ام و هنوز از تو بزیر بار خجالت اندر وسخت اندوهگین وشرمسارم که چرا پیش از آنکه ترا متهم داشتند استحضار نیافتم که نگذارم بتو چنین ظلمی وارد شود و ستمی روا گردد . این مایه احسان قابل آن نیست که تو دست از کیش خویش برداری و بپاس آن بمذهب من رجوع کنی . روشن است که اینمقدار مال ترا بپایهٔ اول حال نخواهد رسانید . همینقدر بود که نخواستم گرفتار خجلت عیال و پریشانی اطفال گردی و درمیان همکیشان شرمنده وشرمسار آئی . دستور بهمن ابا نمود و دست از دامن آن بزرگوار برنداشت تا آنکه اورا کلمهٔ اسلام آموخت و خود و عیال بدین اسلام درآمدند ،واکنون بطور مذکور از نژاد آن دستور مرحوم جناب غفران مآب آقا عبدالرحیم در سردسیر کرمان دارای تمول و سروسامانندو پشت به پشت برعایت عابر و وارد و مردی ومردمی روز میگذرانند .

" پس از اینجمله گفته آمد توان دانست که رستگاری و دیانت و بد رفتاری و عدم انسانیت در مراتب ترقی و تنزل ملت و مملکت چه مایه مدخلیت دارد . اینست که مردمانی که بفر خرد آراسته همواره بحسن رعایت و رافت و رحمت قلوب مردم را جذب نموده تمام آفریدگان را برروش خویش و ترقی بمدارج مردمی کیش مایل مینمایند . آری :

بندهٔ حلقه بگوش ار ننوازی برود   لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

داستان بالارا چنانکه گفتیم فرزانه مانکجی صاحب در آثار خویش برای ما بیادگار گذاشته . اینگونه وقایع پس از اضمحلال ساسانیان در تاریخ زرتشتیان زیاد دیده میشود واقعهٔ دیگری راجع بموبد یزدی از قول همان دانشمند در مقالهٔ جشن ناصری باطلاع خوانندگان رسید . نفاق ، کینه ، دوروئی ، رشک ، بددلی ، غرور ، خودخواهی ، حسادت نسبت ببهتر و برتر از خود و کوشش در خرابی و نابودی مجامعی که ما عضویت نداریم . انتقادات و اعتراضات بیجا بخیر خواهان و خدمتکاران گروه و انجمنها ، جماعت مارا پریشان و بتحلیل میبرد و هم اسپهبدان طبرستان را مضمحل ساخت .

همه اذعان داریم که هستی این چند هزار زرتشتی در ایران ، مرهون فعالیت و فداکاریهای روانشاد مانکجی صاحب میباشد . ولی پدران ما درعوض آنهمه نیکوئیها چه پاداشی بآنمرحوم دادند؟ در نامه‌های پی درپی بامضای

سران جماعت و بعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بدگوئی نمودیم . در روزنامه های بمبئی بامضای مستعار خدابنده خدمات او را بعکس جلوه دادیم . اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت اوضاع بنامه‌های ما وزبان دراز در روزنامه‌ها وقعی ننهادند و در عوض دبستان خیریه‌ای را که بخرج خود و بنا به پیشنهاد او برای ما تاسیس نموده بودند بستند . لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها ، چون اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت دید باز بخرج خود همان دبستان را براه انداخت .

فرزانه روانشاد در حدود ۴۵ هزار تومان از حاجی میرزا یحیی و میرزا حسن لله باشی طلب داشت . منشی زرتشتی او رستم جی بنوید پنجهزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش دزدیده بآنها مسترد داشت و باهمکاری پشوتن نامی از دانش آموزان ۱۴ سالهٔ دبستان قبض بدهی بمبلغ ۵۲ هزار تومان بامضای مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشاندن گناه بهمدستی بدهکاران در مسموم کردن آن روانشاد کوشش نمود ولی بخیر گذشت . این داستان سردراز دارد وازحوصلهٔ این مقاله خارج . سرگذشت فرزانه مانکجی صاحب کتابی جداگانه لازم دارد . چون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق نسل امروزه خوش آیند نیست و نویسنده را بتحقیر بزرگان متهم میسازند ، گمان نمیرود در تدوینش کوشش بعمل آید .

فرزانه کیخسرو تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگاه بمبئی و دومین نماینده اکابر صاحبان پارسی ، فرزانه والاتبار بود . در دوران زندگانی کوتاه خود در ایران خدمات مهمی نسبت بجماعت انجام داد . تاسیس انجمنهای ناصری زرتشتیان یزد و کرمان از اوست . شاهنشاه وقت ناصرالدین شاه او را بخطاب خان مفتخر ساخت و بکیخسرو جی خانصاحب معروف گردید . فرزانه نامبرده پس از دو سال اقامت در ایران ، هنگام دومین دورهٔ خویش در کرمان ، بوسیلهٔ زرتشتیان آنسامان مسموم و رهسپار گروثمان گردید .

فرزانه اردشیر جی ایدلجی ریپورتر ، سومین نماینده اکابر صاحبان نیز از دست و زبان ما زرتشتیان در امان نبود . درمراسلات پی در پی باکابر صاحبان پارسی و بامضای سران قوم آنقدر از او و همکاران او استاد کیومرس وفادار خرمشاهی و استاد جوانمرد شیر مرد و ماستر خدابخش بهرام رئیس و برادرش میرزا مهربان بد گفتیم و دروغ و ناسزا نوشتیم که خود را بنظر آنها خوار ساختیم . چنانکه امروز ما را بنظر مجسمه دروغ مینگرند و بخود راه نمیدهند و بعرایض صادقانه‌مان بی اعتنا میباشند . بزرگان اخیر پیشروان

فرهنگی جماعت ما میباشند . این مایه تحصیلاتی که پدران ما و نسل امروزی بدست آورده‌اند از زحمات و مساعی و از خود گذشتگی آنهاست . ولی ما چه پاداشی بآنها دادیم ؟ در پی قتل هر چهار نفر برآمدیم . اول ماستر خدابخش را شهید ساختیم . سپس روی باستاد کیومرس آوردیم چون او حال بدینمنوال دید مخفیانه جلای وطن اختیار و به بمبئی رهسپار شد . دشمنان دست از وی نکشیدند و تا قریه انار او را تعقیب نمودند. لیکن بیاری اهورامزدا از آنجا رد شده بود. استاد جوانمرد و میرزا مهربان فورا منزوی شدند و در امان ماندند. لهذا با ابراز اینگونه حقشناسیها نسبت بخدمتکاران گروه و نسبت بدهشمندان جماعت که در این اواخر از ارباب رستم گیو هم نمیگذریم ، اگر فرزندان آنها و خویشان آنها نسبت بدین نیاگان نسبت بجماعت بیعلاقه گردند نباید گله کرد و خدمات پدران آنها را نادیده انگاریم و هرکسی که از زحمات و مساعی آنها تقدیر نماید زبان اعتراض بلند کنیم .

این روزها دادوفریاد بلند است که دستور نداریم . موبد نداریم ، موبدزادگان بشغل شریف موبدی نمیپردازند . آیا تقصیر از کیست ؟ آیا ما بوظیفه خود کوتاه آمده‌ایم یا آنها ؟ مقاله آقای دکتر صرفه نیا در موضوع مقام روحانیت قابل تحسین است . در روزگاران گذشته حتی تا دویست سال قبل ، بموجب شواهد در دست ، افراد زرتشتی چه غنی چه فقیر صدی ده از محصول و درآمد خویش را بدستور بزرگ میپرداختند تا وسایل زندگانی موبدان و تعلیم وتربیت موبدزادگان را تامین نماید آیا در این دوره کسی یک دینار از درآمد خود را در این راه میدهد؟ بنابراین موبدزادگان حق دارند بمشاغل دیگر بپردازند و ببازرگانی و دکتری مشغول شوند . آقایان شهزادی و آذرگشسب پس از یکدوره تحصیلات دینی و اتلاف بهار جوانی ، برای امرار معاش خود و فرزندان ناچار بشغل دیگری روی آور شده‌اند . آیا جماعت برای تامین زندگانی آنها اقداماتی بعمل آورده است ؟

اگر نسل جوان امروزه بجای انتقاد و عیبجوئی از دیگران واتکاء بمساعدت و همکاری انجمن هریک بتنهائی در راه ترقی و اعتلای جماعت بکوشند به پیشرفتهای مهم و به برگشت جلال و شکوه گذشته امیدوار میتوان بود ؟ بایستی از گذشته پند گرفت و از آنچه مایهٔ زیان گروه است دوری گزید وبه پیران و بزرگان و خدمتگزاران قوم بدیدهٔ احترام نگریست . و از بدرفتاری افراد نسبت بخود غضبناک نشد و برای کشیدن انتقام بعملیاتی دست نزد که بشرافت جماعت لطمه و صدمه وارد آید .

روانشاد کیخسروجی

خانصاحب بانی انجمن ناصری زرتشتیان یزد

" انجمنهای زرتشتیان ایران چه در یزد و یا کرمان ویا تهران از تاریخ تاسیس الی حال خدمات بسیار مهمی را نسبت بجماعت انجام داده‌اند .هستی جماعت ، آبروی جماعت وایجاد آموزشگاههائی که جوانان ما را تربیت نموده از اثر مساعی وفعالیتها وفداکاریها و بذل وبخشش اعضای این انجمنهاست . نسل جوان بایستی با تقدیم احترامات پسران جماعت وذکرجمیل آنان حقشناسی خود را به ثبوت برسانند . "

در صفحه ۱۶ شماره ۳ سال سوم هوخت خبری درج است که روانشاد مانکجی صاحب شالوده انجمن ناصری زرتشتیان یزد را ریخته است . هرچند خبر مذکور نادرست است ولی خورده گیری بر آن هم جایز نیست ، زیرا مرحوم مانکجی صاحب کسی است که کشتی زرتشتیان ایران را از دریای متلاطم طوفانی و نیستی حتمی نجات و بساحل هستی و زندگی شرافتمندانه رهبری نمود . بنابراین اگر ایجاد انجمن زرتشتیان نیز که از کارهای اساسی آن موقع است باو نسبت داده شود چندان بیجا نیست .

اینک برای اطلاع عموم ، بانی و تاریخ تاسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد و اسامی اعضای نخستین دوره و مختصری از فعالیتهای آنها را درزیر شرح می دهد :

چون مانکجی صاحب در روز بهمن ایزد و مهرماه قدیم ۱۲۵۹ برابر ۱۶ فوریه ۱۸۹۰ جهان فانی را وداع گفت امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند در اول سپتامبر ۱۸۹۰ کیخسرو جی خانصاحب فرزند تیرانداز خرسند کوچه بیگی از جوانان تحصیل کرده ایرانی را بسمت نمایندگی خویش در ایران منصوب ساختند.

کیخسرو جی در ۸ سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که درسال ۱۲۴۰ یزدگردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را از بین برد، باتفاق مادر

فرهنگی جماعت ما میباشند . این مایه تحصیلاتی که پدران ما و نسل امروزی بدست آورده اند از زحمات و مساعی و از خود گذشتگی آنهاست . ولی ما چه پاداشی بآنها دادیم ؟ در پی قتل هر چهار نفر برآمدیم . اول ماستر خدابخش را شهید ساختیم . سپس روی باستاد کیومرس آوردیم چون او حال بدینمنوال دید مخفیانه جلای وطن اختیار و به بمبئی رهسپار شد . دشمنان دست از وی نکشیدند و تا قریه انار او را تعقیب نمودند . لیکن بیاری اهورامزدا از آنجا رد شده بود . استاد جوانمرد و میرزا مهربان فوراً منزوی شدند و در امان ماندند . لهذا بابراز اینگونه حقشناسیها نسبت بخدمتگاران گروه و نسبت بدانشمندان جماعت که در این اواخر از ارباب رستم گیو هم نمیگذریم ، اگر فرزندان آنها و خویشان آنها نسبت بدین نیاگان نسبت بجماعت بیعلاقه گردند نباید گله کرد و خدمات پدران آنها را نادیده انگاریم . و هرکسی که از زحمات و مساعی آنها تقدیر نماید زبان اعتراض بلند کنیم .

این روزها داد و فریاد بلند است که دستور نداریم . موبد نداریم ، موبدزادگان بشغل شریف موبدی نمیپردازند . آیا تقصیر از کیست ؟ آیا ما بوظیفه خود کوتاه آمده ایم یا آنها ؟ مقاله آقای دکتر صرفه نیا در موضوع مقام روحانیت قابل تحسین است . در روزگاران گذشته حتی تا دویست سال قبل ، بموجب شواهد در دست ، افراد زرتشتی چه غنی چه فقیر صدی ده از محصول و درآمد خویش را بدستور بزرگ میپرداختند تا وسایل زندگانی موبدان و تعلیم و تربیت موبدزادگان را تامین نماید آیا در این دوره کسی یک دینار از درآمد خود را در این راه میدهد؟ بنابراین موبدزادگان حق دارند بمشاغل دیگر بپردازند و ببازرگانی و دکتری مشغول شوند . آقایان شهزادی و آذرگشسب پس از یکدوره تحصیلات دینی و اتلاف بهار جوانی ، برای امرار معاش خود و فرزندان باجبار بشغل دیگری روی آور شده اند . آیا جماعت برای تامین زندگانی آنها اقداماتی بعمل آورده است ؟

اگر نسل جوان امروزه بجای انتقاد و عیبجوئی از دیگران و اتکاء بمساعدت و همکاری انجمن هریک بتنهائی در راه ترقی و اعتلای جماعت بکوشند به پیشرفتهای مهم و به برگشت جلال و شکوه گذشته امیدوار میتوان بود ؟ بایستی از گذشته پند گرفت و از آنچه مایهٔ زیان گروه است دوری گزید و به پیران و بزرگان و خدمتگزاران قوم بدیدهٔ احترام نگریست . و از بدرفتاری افراد نسبت بخود غضبناک نشد و برای کشیدن انتقام بعملیاتی دست نزد که بشرافت جماعت لطمه و صدمه وارد آید .

روانشاد کیخسروجی

خانصاحب بانی انجمن ناصری زرتشتیان یزد

" انجمنهای زرتشتیان ایران چه در یزد و یا کرمان و یا تهران از تاریخ تاسیس الی حال خدمات بسیار مهمی را نسبت بجماعت انجام داده اند . هستی جماعت ، آبروی جماعت و ایجاد آموزشگاههائی که جوانان ما را تربیت نموده از اثر مساعی و فعالیتها و فداکاریها و بذل و بخشش اعضای این انجمنهاست . نسل جوان بایستی با تقدیم احترامات پسران جماعت و ذکر جمیل آنان حقشناسی خود را به ثبوت برسانند . "

در صفحه ۱۶ شماره ۳ سال سوم هوخت خبری درج است که روانشاد مانکجی صاحب شالوده انجمن ناصری زرتشتیان یزد را ریخته است . هرچند خبر مذکور نادرست است ولی خورده گیری بر آن هم جایز نیست ، زیرا مرحوم مانکجی صاحب کسی است که کشتی زرتشتیان ایران را از دریای متلاطم طوفانی و نیستی حتمی نجات و بساحل هستی و زندگی شرافتمندانه رهبری نمود . بنابراین اگر ایجاد انجمن زرتشتیان نیز که از کارهای اساسی آن موقع است باو نسبت داده شود چندان بیجا نیست .

اینک برای اطلاع عموم ، بانی و تاریخ تاسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد و اسامی اعضای نخستین دوره و مختصری از فعالیتهای آنها را درزیر شرح می دهد :

چون مانکجی صاحب در روز بهمن ایزد و مهرماه قدیم ۱۲۵۹ برابر ۱۶ فوریه ۱۸۹۰ جهان فانی را وداع گفت امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند در اول سپتامبر ۱۸۹۰ کیخسرو جی خانصاحب فرزند تیرانداز خرسند کوچه بیگی از جوانان تحصیل کرده ایرانی را بسمت نمایندگی خویش در ایران منصوب ساختند .

کیخسرو جی در ۸ سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که درسال ۱۲۴۰ یزدگردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را از بین برد ، باتفاق مادر

و خویشان از کوچه بیک کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیل پرداخت و در اندک وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دیپلم B.A. که در آن دوره بسیار مهم بود نایل آمد . کیخسرو جی پس از انتصاب فورا " از راه بوشهر و شیراز و اصفهان بتهران عزیمت نمود و پس از ورود بآنجا وارائه اعتبارنامه خود بامنای دولت و شاه و انجام خدمات مهم در پایتخت از طرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان زیر بخطاب لقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر گردید .

هــــو

حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسروجی ولد تیرانداز وکیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافه الی حال در کمال صداقت و نیکخواهی و خیراندیشی نسبت به زرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخطاب لقب خانی واعطای یک عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شد که موجب زیادتی اعتبار خود دانسته برحسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید . تحریرا " فی غره شهر جمادی الاولی توشقان ئیل خیریت دلیل سنه ۱۳۰۹ .

کیخسرو جی خانصاحب پس از یکسال اقامت در تهران و کسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزد و کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها و مکاتبات با مصادر امور در تنبیه اشرار و عطف نظر بطایفه زرتشتیان ابراز مساعی نمود و بنا به پیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس در لزوم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان و تحصیل اجازه از حکام شرع و عرف و فرماندار وقت شاهزاده جلال الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد را در روز باد ایزد و شهریور ماه ۱۲۶۱ برابر رجب ۱۳۰۹ و ژانویه ۱۸۹۲ در محل دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلف خانعلی تشکیل و اساسنامه و آئین نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیت خود پرداخت و در طی ۶۵ جلسه نخستین سال تاسیس که ۴۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و دو عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرار داد . انجمن در ظرف مدت یکسال ۳۲۹ نامه و حکم و عریضه و ۱۴ فقره تلگراف باطراف فرستاد و جواب ۱۴۵ استفتا بنوشت . چهار حکم گواه ثبت دفتر و ۱۴ وقفنامه در طومار انجمن ثبت و ۱۱ فقره سند مردم را در صندوق انجمن بامانت پذیرفت .

در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف و ۲۴۵ نامه از اطراف بانجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امنا و اولیای دولت و ادارهٔ حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از فعالیتهای انجمن بود . بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز در طی آن مدت بانجمن میرسد .

انجمن بر طبق آئین نامه دارای ۲۸ عضو و اسامی اعضای نخستین دوره عبارت است از :

آقای دستور نامدار دستور شهریار رئیس، آقای دستور تیرانداز موبد اردشیر نایب رئیس، ملا دینیار ملا بهرام کلانتر ملقب بامین الفارسیان ، امین انجمن ـ آقای ماستر خدابخش بهرام خداداد ، مستشار القوانین آئین بهی و مسئول جواب استفتا استاد جوانمرد شیر مرد و استاد کیومرس وفادار ،دبیر و دفتردار و مسئول تنظیم مراسلات و نوشتن گزارش ـ آقای رستم مهربان رستم ، آقای کیخسرو مهربان رستم ـ آقای گودرز مهربان رستم ـ آقای شهریار بهرام مهربان ـ آقای سروشیار بهمن نوذر ـ آقای پولاد تیرانداز ـ آقای اردشیر بهرام اردشیر ـ آقای نوشیروان شهریار رستم ـ آقای موبد اسفندیار موبد بهرام ـ آقای رستم مهربان بامس ـ آقای رستم خدامراد بامس ـ ملا بهمن ابن مرحوم جمشید ـ ملا رستم بهرام شهریار ـ ملا خدابنده بهمن رستم ـ ملا هرمزدیار جمشید بمان ـ ملا پرویز شاهجهان ـ ملا شهریار بهمن ـ ملا بهرام خدابخش ـ ملا مهربان کاوس ماونداد ـ ملا شاه بهرام نوذر نوشیروان ـ ملا خسرو مهربان جمشید ـ ملا بهرام بهمن .

اشخاص زیر بجای کسانیکه بواسطهٔ مسافرت یا علل دیگر از شرکت در جلسات غیبت نموده اند انتخاب شده اند :

آقای اردشیر مهربان رستم ـ ملا خدارحم شهریار دینیار ـ ملا کیخسرو خداداد ـ ملا خدایار رستم بهرام مهربان ـ ملا سروشیار بهرام اردشیر .

در نخستین دو جلسه انجمن کیخسرو جی خانصاحب برای راهنمائی و تعلیم دیگران کرسی سرنشینی را پذیرفت و درسایر نشستها اشخاص زیر هنگام تشکیل جلسه سرنشین بوده اند .

آقای کیخسرو مهربان رستم ، ۵ جلسه ـ امین الفارسیان ملا دینیار بهرام کلانتر ۴۷ جلسه ـ آقای گودرز مهربان رستم ، ۲ جلسه ـ آقای شهریار بهرام مهربان ، ۱ جلسه ـ آقای اردشیر مهربان رستم ، ۸ جلسه ـ

انجمن دراصلاح امور و رفع مرافعات افراد جماعت سعی بلیغ مبذول میداشت چنانکه در سال دوم تاسیس چهارصد فقره نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت بافراد جماعت رفع نمود .

مرحوم کیخسروجی خانصاحب محبوب القلوب همه و طرف توجه اولیای دولت بود و همگی در مراسلات خود او را دوست یا مقرب الخاقان خطاب مینمودند، چنانکه فرمانفرما حکمران کرمان در نامه خویش باو مینویسد: " مقرب الخاقان گرامی دوست مهربانا " امین السلطان صدر اعظم در نامه خود باو مینویسد "عالیجاه عزت همراه دوستا مهربانا" شاهزاده جلال الدوله حکمران یزد در نامه خود باو چنین خطاب میکند " علیجاه درایت همراه فخامت اکتناه رفعت جایگاه" و شاهزاده ظل السلطان در پاسخ نامه او مینویسد " موید الزمانی کیخسروجی وکیل انجمن پارسیان هندوستان سلم الله".

مرحوم کیخسروجی خانصاحب در دستگاه دولتی و بین رجال دولت و شاهزادگان نفوذی بغایت داشت و حکمرانان محل او را ملاحظه مینمودند و در رفع شکایات زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند. چنانکه معتمد السلطان محمدحسن خان حکمران کاشان در جواب نامه شکایت آمیز کیخسروجی خانصاحب از ظلم عمال او نسبت ببازرگانان و پیله‌وران زرتشتی آنجا، بخصوص ملاخدابخش کیخسرو که در قمصر باغی ابتیاع و مامورین حکومتی اضافه مالیات از او وصول مینمایند مینویسد " مکرم دوست مهربانا مراسله مودت مواصله سامی در اسعد اوقات واصل و از سلامتی مزاج شریف نهایت خرسندی و انبساط خاطر حاصل شد. از بابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که ایشان با همه محبت و مهربانی که در این دو سال بآنها شده و میشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده‌اند ...".

سپس حکمران پس از شرح مفصل از توجهات خود نسبت بزرتشتیان و شکایت از رفتار بعضی از آنها و قول همراهی کامل نسبت بزرتشتیان و رفع همه گونه ظلم از آنها می‌نویسد " خواهش می‌نماید هر اوقات مطلبی دوستانه دارید بخود اینجانب اظهار دارید انجام بدهد دیگر با شمشیر و تیر و کمان جنگ رستم و اسفندیار، روم و روس، هندوستان و انگلیس در میان نباشد که من زمین خورده همه پهلوانان میباشم. اگر از شما منفعت نمیرسد ضرر هم نرسد بهتر است همه روزه شرح سلامتی و حالات را با هرگونه فرمایش باشد قلمی دارید. زیاده طالب سلامتی است".

کیخسروجی خانصاحب در طی اقامت خود در یزد در ضمن اعلامیه‌ئی که برای جمع اعانه بین زرتشتیان یزد منتشر ساخت بعموم خاطرنشان نمود که

انجمن اکابر صاحبان پارسی در رفع جزیه و مظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینه سنگینی را متحمل و محض ترقی بهدینان در تاسیس دبستانها در تهران و یزد و کرمان فعالیت نموده‌اند و اینک ارباب کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود ساخته و معادل پنجهزار روپیه باسم خود و ۲۵۰۰ روپیه باسم مرحوم خسرو مهربان، بانجمن اکابر صاحبان سپرده است که سود آن بمصارف مذکور موسوم بدبیرستان کیخسروی و واقع در شهر برسد. و برخی از پارسیان بمبئی نیز باینکار خیر کمک نموده‌اند مخصوصا " آقای هرمزدیار شهریار کوچه‌بیگی از پول خود در کوچه بیک مدرسه ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگار را بنماید بانجمن سپرد و همچنین آقای خداداد رستم رشید خرمشاهی در خرمشاه مدرسه ساخت و برای هزینه اداره امور آن سرمایه معین بانجمن سپرد و آقای خدابخش مرحوم بهمرد نرسی آبادی نیز مدرسه‌ئی در نرسی‌آباد ساخت و بانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی از بزرگان پارسی که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده‌اند زرتشتیان ایران نیز بقدر همت خود برای هزینه دبستانها و مخصوصا " دبیرستان کیخسروی که مخارجش روزافزون است و تاسیس دبستانهای دیگر در دهات اعانه جمع و بانجمن پارسیان بمبئی بسپارند تا سودش در راه فرهنگ جماعت بمصرف برسد. زرتشتیان یزد درخواست آن روانشاد را با پرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه باحسن وجه استقبال و موجب تشویق وی و دلگرمی امنای انجمن گردیدند. در اینجا لازم است خاطرنشان نماید در شصت سال قبل موقعی که زرتشتیان ایران مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده‌اند قیمت پول بسیار گران بود و مبلغ مذکور بسیار مهم زیرا در آن هنگام حقوق ماهی بیست یا سی ریال بنظر مردم بسیار زیاد و کالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود.

در زیر اسامی اشخاص و صورت وجه امدادی آنان دیده میشود:

آقای گودرز مهربان رستم	۲۰۰۰	روپیه
آقای شهریار بهرام مهربان کیقباد	۱۰۰۰	روپیه
آقای خدابنده بهمن رستم	۱۰۰۰	روپیه
آقای رستم بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای بهمن بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای رستم خدامراد	۱۰۰۰	روپیه

آقای اردشیر بهرام اردشیر	۱۰۰۰	روپیه
آقای خداداد رشید فرامرز	۱۰۰۰	روپیه
آقای هرمزدیار جمشیدیان	۱۰۰۰	روپیه
آقای نوشیروان شهریار	۱۰۰۰	روپیه
آقایان ولدان ماونداد کیقباد	۱۰۰۰	روپیه
آقای رستم هوشنگ خسرو	۵۰۰	روپیه
آقای رستم بهرام شهریار	۵۰۰	روپیه
آقای شهریار بهمن شهریار	۱۰۰۰	روپیه
آقای بهمن جمشید گشتاسب	۵۰۰	روپیه
آقای سروش بهمن نوذر	۱۰۰	روپیه
آقای بهرام استاد خسرو	۱۰۰	روپیه
آقای نوذر نوشیروان	۱۰۰	روپیه
آقای شاه بهرام کیخسرو	۱۰۰	روپیه
آقای فولاد اسفندیار شهریار	۵۰	روپیه
آقای خداداد بهمن جمشید	۵۰	روپیه
آقای پولاد مرحوم تیرانداز	۲۵۰	روپیه

زرتشتیان کرمان نیز با تاسی از زرتشتیان یزد در جواب اعلامیه کیخسروجی خانصاحب بموجب زیر مبلغ ۳۳۹۳ روپیه اعانه بانجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا سودش بهزینه دبستان کرمان برسد .

میرزا بهرام مهربان گشتاسب مهربان شهریار یزدی ساکن کرمان	۱۰۰۱	روپیه
آقای بهمن خسروشاه منوچهر	۱۰۰۱	روپیه
شهریار خدابخش جمشید	۴۰۱	روپیه
شهریار بهمن رستم فولاد	۱۰۰	روپیه
شهریار سروشیار فولاد مهربان	۱۰۰	روپیه
شهریار بهرام خدابخش رستم خان	۱۰۰	روپیه
شهریار گشتاسب کیخسرو	۵۰	روپیه
شهریار خدابخش نوشیروان	۱۰۰	روپیه
آقایان جمشید و ویلنار ولدان جهانگیر رستم جمشید کوکی	۱۰۰	روپیه
آقایان خداداد و خدایار ولدان کیخسرو آبادان	۵۰	روپیه
آقای کیخسرو مهربان جاماسب	۵۰	روپیه

آقای رستم رشید مهربان شهریار	۴۰	روپیه
آقای خدابخش مرحوم کچکینی	۲۵	روپیه
آقای اردشیر بهمن نامدار	۱۰	روپیه
آقای رستم بهرام رشید	۱۰	روپیه
آقای بهمن ویلنار اردشیر	۱۰	روپیه
آقای سهراب رستم خداداد مشهور بکماجی	۱۰	روپیه
آقای مراد رستم خداداد کماجی	۱۵	روپیه
آقای بهمن بهرام کاملی	۵۰	روپیه
آقایان رستم واردشیر ولدان خسروصندل	۱۰۵	روپیه
آقای اردشیر اسفندیار شهریار	۱۰	روپیه
آقای دینیار فرامرز زارع	۲۰	روپیه
آقای اردشیر نوشیروان بهرام	۲۰	روپیه
آقای اردشیر خداداد .	۱۵	روپیه
آقای هرمزدیار کیقباد	۱۰	روپیه

بعلاوه زرتشتیان کرمان یکصدمن بذر افشان سرآسیاب و شصت وپنج من بذر افشان طهماسب آباد را با جمع کردن اعانه از افراد زرتشتی بمبلغ یک هزار و پنج ریال و نیم ابتیاع و وقف نموده تولیت آنرا به انجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا درآمدش را در راه مواجب آموزگاران دبستان کرمان خرج نماید در زیر صورت اسامی اعانه دهندگان بنظر میرسد :

ملارستم دهموبد	۷۰	ریال
ملا شهریار خدابخش شهریار	۱۰۵	ریال
پولاد اسفندیار	۱۰	ریال
رستم بهرام اردشیر	۵	ریال
رستم گشتاسب	۱۵	ریال
اردشیر خسرو صندل	۲۰	ریال
دینیار جهانگیر	۲۵	ریال
مراد خدابخش	۱۰	ریال
سروشیار فولاد	۵۵	ریال
مرزبان سهراب غیر	۲۰	ریال
شهریار بهرام بامس	۱۰	ریال
شیرزاد آذرباد	۵۰	ریال

میرزا بهرام مرحوم گشتاسب	۵۰	ریال
خدابخش اسفندیار	۱۰	ریال
موبد خداداد موبد مرزبان	۳۰	ریال
آدرباد مرحوم رستم	۵۰	ریال
خداداد کیخسرو آبادان	۱۵	ریال
جمشید خداداد داراب	۲۵	ریال
خدامراد بهرام	۱۳	ریال
رستم خسرو صندل	۶۵	ریال
کیخسرو مهربان جاماسب	۱۰	ریال
جمشید جهانگیر	۳۰	ریال
خدابخش بهرام صندل	۲۰	ریال
سروش کیخسرو بابویش	۱۰	ریال
خسرو فولاد	۵۰	ریال
بهمن خسرو شاه	۵۰	ریال
کریمداد هرمزدیار رستم	۱۰	ریال
اردشیر شهریار	۷/۵	ریال
اردشیر خداداد مرزبان	۱۰	ریال
خدابخش مرحوم نوشیروان	۲۰	ریال
مرحوم خداداد جمشید	۵۰	ریال
شهریار کیخسرو	۵	ریال

از صورتهائی که در بالا داده شد دیده میشود که جماعت ما در شصت سال قبل هر چند بدبخت و پریشان روزگار بوده‌اند ولی همه باتفاق هم چه دارا و چه نادار و بقدر استطاعت خود در ایجاد خیریه‌هائی که بنفع عموم باشد همت نموده‌اند. متاسفانه جوانان دانشمند این دوره و یا بازرگانان و کشاورزان و کاسبکارانی که از بنگاههای خیریه جماعت که از همت انجمنها بوجود آمده استفاده برده‌اند، میخواهند یک یا چند نفر از توانگرانی که پدروجدشان در شصت سال قبل پیله‌ور یا کارگر و یا گلکار بودهٔ و با زحمت و پشتکار سرمایه‌ئی اندوخته‌اند بار اجتماع را تنها بردوش کشند و آنها نیز راحت و بی هیچگونه تکلف از بنگاههای خیریه ایشان استفاده ببرند و چون از این توانگران همتی اچنانکه آنها مایلند بظهور

نمیرسد آنها را بباد فحش بپیچند خوب است افراد جماعت از روش کار پیشینیان پند گرفته و همه باتفاق یکدیگر و بقدر همت خود اگرچه مبلغ امدادی شان بسیار ناچیز باشد در ایجاد بنگاههای عام المنفعه ابراز مساعی نمایند و منتظر اقدام کلی یک یا چند فرد توانگر نباشند.

از مطلب دور افتادیم کیخسروجی خانصاحب در دوران اقامت کوتاه خود در کرمان تعدیات و ظلمی را که علی نقی خان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پیله وران زرتشتی آنجا مینمود و آنها را از داد و ستد بازنان منع نموده بود، بوسیله شکایت به فرمانفرما رفع نمود.

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب پس از دو سال اقامت در ایران و انجام ماموریت خود بهندوستان مراجعت نمود چون امنای انجمن اکابر پارسی از فعالیتهای شایان توجه وی راضی و خوشحال بودند دوباره اورا بسمت نمایندگی خود بایران اعزام داشتند. ایندفعه کیخسرو جی خانصاحب باتفاق عیالن خویش و تحف و هدایا برای شاه و رجال دولت از راه بندرعباس بصوب کرمان عزیمت نمود. اما بورود آنجا پس از کسالت جزئی که علت آنهم در اسرار پیچیده است در روز مهرایزد و خردادماه قدیم ۱۲۶۲ یزدگردی در عنفوان جوانی بدار باقی شتافت.

دستور اردشیر کرمانی

دستور اردشیر پور نوشیروان از فرزانگان زرتشتی و مردم کرمان زمین است. درعلم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت. در زند و پازند و پهلوی استاد بود در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست. بنا بدعوت اکبرشاه گورکانی پادشاه هند، بکمک میرجمال الدین حسین فرهنگ جهانگیری را تالیف نمود. صاحب دبستان در ضمن شرح وقایع قبل از رجب سال ۹۸۷ هجری میگوید "...وهم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند .... و از کرمان آتش پرستان را بخواند و دقایق دین زرتشت را از ایشان پرسیدند و نامه‌ها بآذر کیوان که سرکردهٔ یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و اورا بهند طلبیدند." صاحب کتاب ماثرالامرا در این مورد میگوید "اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفوض شد که بدستور آتشکده‌های فارس باحتیاط نگاهدارد.

از مسافرت دستور اردشیر بهندوستان بنا بخبر فوق شکی نیست اما این دعوت چنانکه دیده میشود برای تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره، زند و پهلوی بوده، نه آوردن آتش و بنای آتشکده و بیان دقایق دین زرتشتی، زیرا مباحثات نشیمن قدس و عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی با شرکت دستور مهرجی رانا، دستوران دستور هند و مقیم نوساری ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهرا "در سال ۱۰۰۱ هجری انجام گرفته منحل و اکبرشاه آئین برگزیده (دین آلهی) خویش را اعلام نموده بود.

شبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری است. مولف آن میرجمال الدین حسین از سادات انجو بنا بفرمان اکبر شاه و کمک مادی او تالیف کتاب را رسما "در سال یکهزار هجری شروع و درسال ۱۰۱۷ هجری سه سال بعد از فوت اکبر و زمان سلطنت جهانگیر تمام کرده بنام او موسوم ساخت. در دیباچه فرهنگ مینویسد:

"نگارنده این کتاب و گزارنده این ابواب ابن فخرالدین حسن. جمال الدین حسین انجو ملقب بعضدالدوله چنین گوید که از عنفوان جوانی و شباب مرا رغبت و میل تمام بخواندن و مطالعه اشعار قدما بود و در صحبت یاران و دوستان بیشتر اوقاتم صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر لغات فارسی و پهلوی و دری و اصطلاحات و غیر آن ناچار بکتب لغات پارسی که آنرا فرهنگ میخوانند رجوع میافتاد.

بسا لغات و اصطلاح در اشعار قدما یافت میشد که در هیچ فرهنگی نبود و آنچه بود اختلاف و اختلال بسیار داشت. چه صیرفان رشته دانش وفرهنگ در تحقیق و تنقیح نقد لغات و اصطلاحات خبط بسیار نموده میان لغت پارسی وعربی تفرقه نکرده بودند. بنابراین مقصود بحصول نمی پیوست و مطالب ضروری مهمل میماند. لهذا داعیه ترتیب کتابی در این فن شریف مرکوز خاطر فاترم گردید. از بسیاری تتبع و تفحص، چندان لغات و مصطلحات بهمرسید که هیچ صاحب فرهنگی را دست نداده بود. لیکن ترتیب آن بسبب مواقعی که ذکر آن موصل بزیاده فایده نیست درحین تاخیر بود .... مجملا سخن مهارت فقیر در این علم اشتهار تمام یافته در شهر ذیقعده سنه ۱۰۰۱ هجری وقتیکه رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) در شهر سرینگر که دارالملک کشمیر است نزول اجلال داشت، یکی از یاران بتقریبی سخن تحقیق لغات و مصطلحات پارسی که فقیر بدان موفق گشته بود در محفل بهشت آئین مذکور ساخت. بندگان حضرت عرش آشیانی بمجرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضور اشرف اقدس طلب داشته بزبان در ربار گوهر نثار فرمودند که از آن زمان که عربان را بر

بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته بنابراین شرح کتبی که درقدیم الایام پارسی زبانان پرداخته اند و معانی اشعار که شعرای باستان بزیور نظم آراسته اند درپرده خفا وستر حجاب مخفی و مستور مانده ....باید که تو دراین فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی ما مرتب سازی ... "

میرجمال الدین پس از شرح طولانی و ذکر فرهنگهائی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد "سوای این ۴۴ فرهنگ ۹ جلد دیگر که اسم کتاب و مصنف معلوم نشد و تفاسیر و تواریخ و کتب زند و پازند و دیگر کتب که تفصیل اسامی شان موجب تطویل است و از کتب نظم و دواوین شعرا که اشعارشان بطریق تمثیل مسطور است، چون این کتابها را در قدیم الایام تصنیف کرده اند اکثر لغات را بفرس قدیم شرح نموده بودند .... لغاتی که از حدیقه و دیوان حکیم سنائی غزنوی یافته شد از مردمان غزنی و کابل پژوهش نمودم و آنچه از دیوان حکیم ناصر خسرو و سفرنامه او ظاهر گردید از خراسانیان و بدخشیان تفحص کردم ... پوشیده نماند که این کتاب را به ۲۴ باب موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است و درآئین سوم مشروحا " مرقوم میشود حصر نمودم ... لغات زند و پازند و لغات غریبه که دانستن آن ضروری بود و از آن گزیری نبود و داخل اصل کتاب که مشتمل بر فرس قدیم است کردن مناسب نبود هرکدام را در دری علیحده درج نمودم. "

نکته قابل توجه آنست که مولف بواسطه تعصب خویش در پارسی سره بر طبق شماره حروف پارسی که ۲۴ حرف است کتاب را در ۲۴ باب بخش نمود اما از ذکر نام کسیکه لغات زند و پازند و واژه‌های غریبه را برایش شرح نموده خودداری کرده است.

چنانچه از مندرجات دیباچه استنباط میشود هنگام ورود اکبرشاه بکشمیر که واقعه سال یکهزار هجری است مولف لزوم تالیف فرهنگ لغات فرس زند، پازند و پهلوی و دری را بشاه گوشزد میکند و چون اکبرشاه بآئین مزدیسنا متمایل و بدانستن واژه‌های مزدیسنائی و پهلوی عشق وافر داشته با شعف تمام بتالیف آن امر و در تسهیل وسایل کار و ابتیاع کتب لازمه اوستا، زند، پازند، و پهلوی و دری و جمع آوری فرهنگهای مدون فرمان داده و امر میکند از خزانه عامره مخارج آنرا بپردازند و در ضمن دستور میدهد به اردشیر دانای زردشتی زر فرستاده از کرمان بخواهند تا میرجمال الدین با کمک او فرهنگ نامبرده را تمام نماید.

بیانات فرهنگ جهانگیری در تحت واژه برسم راستی قول بالا را میرساند پس از بیان معنی واژه چنین آمده "شرح این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) محض جهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت." و همچنین تحت واژه آذر آمده "فقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان را که در دین زرتشت بود دیدم که جزوی چند از کتاب زند ووستا داشت. چون مرا رغبت و شعف تمام بجمع لغات فرس بود و در فرس از زند و وستا کتابی معتبرتر نیست بجهت تحقیق لغات با او صحبت میداشتم و اکثر لغاتی که در خاتمه این کتاب از زند و پازند و وستا نقل شده از تقریر آن زرتشتی است و او هرگاه قرائت زند مینمود باین لغت که میرسید آذربغم دال غیر منقوله میخواند و میگفت که در کتاب زند و وستا این لغت بدال منقوطه نیامده."

صاحب فرهنگ جهانگیری در بیان اولیه خویش صراحته میگوید اکبرشاه دستور اردشیر را برای یاری او در نگارش فرهنگ چنانکه گفته شد از کرمان دعوت کرده است و البته مقصود او در بیان دومی از "پیری از پارسیان" همان اردشیر میباشد که "اکثر لغات زند و پازند از تقریر آن زرتشتی است."

بولاچمن، در مجله انجمن آسیائی بنگال مینویسد "هیچ سلطانی پیش از این نتوانسته مانند اکبر، اصول بردباری و فراخی حوصله را علانیة از خود نشان دهد، اصولی که بر رعایا و دانشمندان و فرهنگ نویسان نیز موثر گردید. چنانکه لغات مذهبی ستایندگان آتش که اسلام در خاموش کردن شعلهٔ آن جدیت وافر بخرج داد، در فرهنگی که مولف آن سیدی اصیل بود تشریح گردید، منظور مولف در گنجاندن آن واژه‌ها در کتاب خویش فقط رضای اکبر شاهنشاه کشور که باطنا "صوفی و ظاهرا" بواسطه اجرای مراسم پارسی، زرتشتی بود نبوده است."

بقول آنکتیل دوپرون "چون اکبر در هندوستان شخص باکفایتی را نیافت که در تالیف فرهنگ بمیرجمال الدین کمک نماید لذا به مشورت دستور مهرجی رانا، از شاهنشاه ایران شاه عباس صفوی تقاضا کرد دستور اردشیر را از کرمان بهند گسیل دارد."

شاهد دیگر قول بالا کتاب گجراتی است موسوم به "کسر تاریخ قدیم

پارسیان" مولف آن دستور رابادی اسپندیار قیامدین از اهل بروچ میباشد که در بین سالهای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی میزیست وکتاب را اندکی قبل از فوت خویش طبع نمود. بقول مولف مذکور اکبرشاه دستور اردشیر را برای تالیف فرهنگ جهانگیری به هند دعوت نمود. صاحب برهان قاطع نیز بیان بالا را در تحت واژه برسم تائید مینماید.

چنانکه گفتیم دستور اردشیر در سال ۱۰۰۱ هجری بنا بدعوت اکبرشاه بهند آمد ودروبار بکمک میرجمال الدین بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت پس از اتمام کار خویش در سال ۹۶۷ یزدگردی برابر ۱۰۰۵ هجری بکرمان مراجعت نمود. شبوت قول فوق نامه‌ای است از دستور اردشیر نامبرده بدستورقیامدین پدم ساکن بروچ که راجع بموضوع آتشکده نوشته ودرروایت دارابهرمزدیار ضبط است در روایت چنین آمده:

"نبشته شد در روز دین ماه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزدجرد شاهنشاه"

سپس چنین مسطور است "وقتیکه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی از ایران زمین در ملک هندوستان پیش اکبرشاه آمده بود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پدم نوشته بود."

موفقیت‌های
دختر خردسال زرتشتی ایرانی در دیار بیگانه

"گلستان بانو دختر ایرانی در ۱۲ سالگی عروس شد. با تبلیغات خویش افکار پارسیان را بمیهن وهمکیشان متوجه ساخت. فرامجی پانده شوهر گلستان بانو وبازرگان معروف بمبئی در پیشرفت امور اجتماعی ملت کوششها نموده وپدرزرتشتیان ایران محسوب میشود. بنیاد خیریهٔ زرتشتیان بینوای ایرانی در بمبئی ازاثر تبلیغات گلستان بانو و اقدامات فرزندان اوست. تاسیس انجمن اکابر صاحبان پارسی واعزام مانکجی صاحب بایران مرهون زحمات خستگی ناپذیر مهربانجی پانده فرزند گلستان بانواست. خانواده دادی شیت برای اقامت مهاجرین زرتشتی پذیرشگاه ساختند."

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

چشم طمع دشمنان دین بگلستان بانو، پدرش باجبار چنانکه درپیش گفته شد باتفاق دختر خردسال از میهن مالوف دیده بردوخت وبمسافرت و مهاجرت بنقطهٔ نامعلوم دوراز خویشان ویاران تن درداد. اهورامزدا بدینوسیله باین کودک خردسال فرصت داد تا درپناه شوهر و بکمک او و فرزندان وبستگان جدید خیرخواه خویش درنجات وکمک همکیشان بیچاره ایرانی خود ابراز مساعی نماید. پیش ازبیان واقعه تذکر میدهد، نخستین پارسی که بجزیرهٔ بمبئی مهاجرت اختیار وسکنی گرفت دارابجی ناناباهای نام داشت که در سال ۱۶۴۰ میلادی از سوماری قریه زادبوم خویش ازتوابع نوسورت برای تحصیل معیشت وکسب نام و اعتبار قدم بیرون نهاد. پیروزه با دختر سیاوخش بن کرمانی که درسال ۱۷۴۲ (۱۱۰۳یزدگردی) باتفاق جهانگرد آلمانی در ساحل بمبئی پیاده شد وبیکا بهرام بازرگان پارسی اورادرپناه خود گرفت با رستم جی پسر همین دارابجی ومعروف بجنرال ازدواج نمود.

بیست وسه سال پس ازدارابجی یعنی در سال ۱۶۶۳ دومین پارسی موسوم بسهرابجی کارواجی ببمبئی رهسپار وچون پیش یک ساعت سازفرانسوی موسوم بچیکه ساعت سازی یاد گرفت، بچیکه ساعت ساز معروف گردید.

اما سه سال بعدتر در سال ۱۶۶۶ خورشید جی پور پوچاجی آنکه نسلش مصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بزرتشتیان ایران گردیدندوبخش مهم موضوع این مقاله میباشند بعزم مهاجرت به بمبئی از بروج قریه زادبوم خویش مسکد حرکت نمود وبعدها به پانده مشهور شد. وجه تسمیه این نام آنکه هنگا پیاده از بروج حرکت و بسوی جنوب وبمبئی پیش میرفت، بمناسبت اشتعال نائره جنگ بین دولت اسلامی گجرات ودولت مراته هنود، فرمانده ارتش دولت متخاصم اخیر، خورشیدجی را باتهام جاسوسی گرفتار ودرقلعه پاندرنزدیک بلسر محبوس ساخت. لیکن چند ماه بعد پس از ثبوت بی گناهی آزاد گردید ودنبالهٔ مسافرت خود را گرفت و بورود بمقصد بپاندره وبعدها به پانده یعنی باشندهٔ قلعهٔ پاندره معروف گردید.

موقع ورود خورشید جی پانده ببمبئی، جزیرهٔ نامبرده در حال انتقال بدولت انگلیس بود. سران دولت جدید (شرکت هندشرقی) در بخش مارت (قلعه) بساختن استحکامات دفاعیه پرداختند. خورشید جی پانده تهیه مصالح وعملجات ساختمان راکنترات نمود و چون کارش بالا گرفت خانوادهٔ خود رانیز از بروج به بمبئی طلبید.

خورشیدجی راپسری بود بهرام نام که مانند پدر باشرکت هندشرقی سر وکار داشت وکارهای آنها را بمناقصه برمیداشت. بهرام سه پسر داشت موسوم به: (۱) بیکاجی (۲) خورشیدجی (۳) کارابائی. بیکاجی پسر بزرگ بهرامجی پانده کسی است که دربالا بنام بیکا بهرام ازاویاد کردیم وسیاح آلمانی دختر ایرانی پیروزه بانورا هنگام ورود بهند باوواگذار نموده بود تا بعقد ازدواج مرد محترم پارسی درآورد.

بیکا بهرام بین بازرگانان جزیره موقعیت مهمی داشت. درسال ۱۷۲۵ مغازه بزرگی پراز کالا و مشروبات اروپائی دربازار انگلیسها بازنمودکه امروز میدیوزا ستریت Meadous Street نام دارد. بیکا بهرام بین انگلیسها وسران شرکت هند شرقی معروفیتی بسزا داشت ویکی از امنای انجمن پارسی پنچایت بود و در ۸۰ سالگی ۲۳ اوت ۱۷۸۳ جهان را بدرود گفت.

بیکا بهرام چهارپسر بنام: (۱) لیمجی (۲) پشوتن جی معروف بپسی کاکا (۳) فرامجی معروف به فلاکاکا (۴) ورستم جی از خود بیادگار گذاشت.

لیمجی فرزند مهتر بیکا بهرام، سالیان دراز بکمک پدر درمغازه مشغول کار بود. پس از در گذشتش باتفاق برادران مغازه را بنام لیمجی بیکاجی کمپانی توسعه داد وبردایرهٔ دادوستدوبازرگانی بیفزود. اما پس ازمرگ او درسال ۱۸۰۴ برادران شرکت را منحل ساخته هریک جداگانه شرکتی تاسیس وبفعالیت پرداختند. چنانکه پشوتن جی پسر دومی او باتفاق فرزندان خود فرامرز وجمشیدجی شرکتی بنام پستن جی بیکاجی وپسران برپانمود، پشوتن جی نیز مانند پدر دردورهٔ خود یکی ازامنای انجمن پارسی پنچایت بود. بقول روزنامه بمبئی چابک مورخه ۲۱ مارس ۱۸۴۷ "در امور خویش بسیار منظم و دستگاهش انضباط عجیبی داشت. اقران حتی انگلیسهای متفرعن بسرا ورشک میبردند. درکارهای انجمنی وبازرگانی آراء دیگران، دربرابر رای او تحت الشعاع واقع میگشت. پشوتن جی در ۸۲ سالگی در سال ۱۸۴۷ (۱۲۱۶ای) درگذشت."

امافرامجی پسر سومی بیکا بهرام پهلوان مقاله که اینهمه پیش درآمد را برای شناساندن خاندان اوآوردیم باید حامی وناجی بلکه پدر زرتشتیان ایران نامید. اونیز مانند برادر خویش پشوتن جی در سال ۱۸۱۲ مستقلا" ببازرگانی وبابنادر خلیج فارس بدادوستد پرداخت وسفری هم ببوشهر نمود فرامجی چنانکه معمول زرتشتیان زمان بود. قبل از سنین بیست، ازدواج نمود. نگفته نگذاریم دستور مهرجی رانا، دستوران دستور هندوستان که

موفقیتهای اورا در دربار اکبرشاه گورکانی سلطان مغول درهوخت شرح داده ایم در ۱۵ سالگی متاهل گردید . فرامجی چون به ۲۱ سالگی رسید پدر سه دختر گردید . اما زن جوان ومحبوب و مهربانش درهمان سال جوانمرگ شد واورا داغدار و پریشان خانمان ساخت .

گفتیم که گلستان بانو در سال ۱۱۴۶ یزدگردی (۱۷۹۵ م) باتفاق پدر درساحل بمبئی پیاده شد و در پناه ایدلجی پور دارابجی لشکری بیارمید و چون نامبرده فرزندی نداشت اورا بعنوان فرزندی پذیرفت دوسال پس از فوت عیال فرامجی یعنی درسال ۱۷۹۸ (۱۱۶۶ی) ایدلجی چون دید آن نیکمرد مردم نواز گرفتار بیخانمانی وکودکان خرد میباشد ، دختر خوانده خود گلستان بانو را بعقد ازدواج اودرآورد گلستان بانو هنگام عروسی ۱۲ سال داشت وشوهرش فرامجی ۲۳ سال .

همانطوریکه بیکابهرام ، پیروزه بانودختر جوان وزیبا ونخستین مهاجر زرتشتی ایران را به بمبئی درسال ۱۱۰۳ یزدگردی (۱۷۴۲ م) بعقد ازدواج رستم جی پتل در آورده اورابسر وسامانی رسانید وهمچنانکه خاندان پتل بواسطهٔ خوش قدمی و نیک نفسی آن بانوی پارسا بمقامات عالیه نائل گردیدند اهورامزدا بیکابهرام را نیز فراموش نفرمود ودر پاداش این عمل نیک گلستان بانو دختر خوشکل و نیکخوراً به بمبئی مهاجرت داد واین دومین مهاجر را بوسیله ایدلجی درخانواده او داخل وبعقد ازدواج پسرش فرامجی درآورد .

خاندان پانده بویژه فرزندان فرامجی از اثر جدیت وفعالیت وخوش قدمی گلستان بانو شهرت خاصی حاصل کرده ومصدر خدمات بسیار مهم اجتماعی و دینی گردیدند .

گلستان بانو بین پارسیان بمبئی بنام گل ولایت یعنی گل میهن معروف بود .

کلیه هندیها ازواژه ولایت شهر زادبوم خویش را اراده مینمایند . چنانکه هرگاه عازم دیار خویش باشند میگویند بولایت میرویم .حتی بانگلیسها نیز هنگام مراجعت بانگلستان میگویند بولایت میروند . مردم بواسطه محبتی که بگلستان بانو داشتند دربین خود با نام گل ولایت از او سخن میراندند. نیک نفسی وخوش بینی اوبحدی مشهور بود که مانکجی صاحب هاتریا درکتاب خویش اظهار سیاحت ایران صفحه ۱۶۴ مینویسد :

" گلستان بانو بسیار نیک نفس وسخی طبع بود ، نسبت به بینوایان ومسکینان دلسوزی ورافت نشان میداد . بانوئی بود دانشور ودیندار ، خوش خلق و شیرین سخن ، با همه بمدارا ومحبت سلوک مینمود چنان این بانونیک

نفس و خوشقدم بودکه پارسیان هنگام دعا بفرزندان وخویشان ونوادگان خود میگفتند چون گل ولایت خوش یمن وخوش نصیب باشی . "

گلستان بانو را ۹ فرزند بود . اسامی آنها بترتیب عبارتست از :
۱ - برزوجی ۲- پشوتن جی ۳ - مهربانجی ۴- بهرامجی ۵ - دارابجی ۶- دنبائی که با دادابائی هرمزجی کاماجی عروسی نمود ۷- دینبائی بانوی پستن جی بروزجی لالا ۸- باچوبائی عیال منوچهر جی فرامجی کوهلا ۹- آبنهیر که بعقد ازدواج سردینشاه مانکجی پتیت بارون اول درآمد وبنام لیدی شکربائی نامیده شد .

اوضاع زرتشتیان ایران چنانکه سابقا " اشعار داشتیم درآن دوره بسیار خراب بود . از اثر تعدیات وستمهای بی پایان ، مستاصل وپریشان روزگار وبسوی بمبئی فرار مینمودند . مانکجی صاحب در یکی از مجالس سخنرانیهای خویش در سال ۱۸۶۳ میلادی (۱۲۸۰ ه قمری) در حضور بزرگان پارسی چنین اظهار داشت : " سابقا " اکثر ازاهالی ایران بی تمیز وفتنه انگیز وشریر ومغرور بودند . اکنون ازنتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت گرگزاده گرگ شود الواط واشرار چند درایران هستند که پیروی از آباواجداد خود کرده ساعت بساعت برشرارت و جرئت خود افزوده درمقام آزار مردمان بی آزار برمیآیند واز هر نوع ظلم وستم رواداشتن درباره هر کسی مضایقه نمیکنند علی الاتصال برخلاف شرع انور بمعصیتهای کبیره اشتغال مینمایند . ودرپی و درصدد خرابی مملکت ورعیت برآمده شرارت ومفت خوری خودرا پیشه کرده ازهرنوع تعدی وبیحسابی مضایقه ندارند وفتنه انگیزی رابجائی رسانیده اند که باعث قتل وعزل وزرای سلطنت واولیای دولت نیزگردیده اند دراینصورت تصور بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکنین ایران خصوصا " متوقفین شهر یزدوکرمان چه حالت دارند هرگاه ده یک اینگونه تعدیات وبیحسابیها وظلم وستم کم درباره زرتشتیان ایرانی می شود دربارهٔ هرمذهب وملت دیگری میشد الیحال تاب مقاومت نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست از دین وآئین آباواجداد خود برداشته یااینکه خودرا هلاک مینمودند . در اینصورت زرتشتیانی که فی الحال درایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که هرآن، هزاران تحسین برایشان نمایند ....

بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافر حین اقامت درایران سرزمین برای سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزدوکرمان باخارج و خسارت بسیار وزحمت ومشقت بیشمار واستدعا وتمنا ، از طرف اولیای دولت

وامنای شریعت مطهره وبزرگان واعیان یزد وکرمان خاطر جمعی واطمینان حاصل وهمگی رادرتحت سرپرستی معاونین خود قرار داده بود . باوجود آن در این مدت با آن همه اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط واشرار بقتل رسیده چندین نفر از ضرب قمه وخنجر زخمی گردیده وقریب چهل نفر رادرعرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنها را برده‌اند .

ازاینها گذشته گاهی درخیال قتل این مسافروبنده زاده هرمزدیار هم افتاده ، دایم در صدد فرصت بوده‌اند ... اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام وصدور احکام موکده از طرف اولیای دولت وامنای شریعت که فی الحقیقه دراین اوقات بهیچوجه راضی بتعدی به طایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط واشرار بظهور میرسد آیا حال سابق این گروه بچه پایه بوده است ؟ " (نقل از ترجمه اظهار سیاحت ایران)

برای تهیه آسایش وسرپرستی مهاجرین زرتشتی به بمبئی که شماره‌ٔ آنها اخیرا " روبافزونی بود فرزندان گلستان بانو دست باقدامات مجدانه زدند . برزو فرزند مهتر اوباکمک برادران خود پشوتن جی ومهربانجی در سال ۱۸۳۴ (۱۱۹۹ یزدگردی) خیریه‌ای بنام خیریه‌ٔ زرتشتیان بینوای ایرانی تشکیل واز خیرخواهان غالبا " نوه ونوادگان کیخسرو ایزدیار وپیروزه بانو عیال رستم جی پتل که درگذشته ازاو یادکردیم وخویشان آنها درخواست اعانه نمودند .

سیل دهش دهشمندان روی بافزونی نهاد بنابراین برزو درپنجسال بعد دردهم اوت ۱۸۳۹ برای دادن ترتیبات بهتری دراداره امور خیریه وسرپرستی مهاجرین کلیه دهشمندان رادرمجلسی دعوت وبتصویب آنها شالوده انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی رابنام Destitude Irani Charity Funds ریخت و متولیانی چند برای اداره امور خیریه بریز زیر معین گردید .

۱- فرامجی بیکاجی پانده شوهر گلستان بانو وپدرموسس (رئیس)

۲- فرامجی نوشیروانجی پتل نسل چهارم پیروزه بانو (متولی)

۳- پستن جی رستم جی پانده برادرزاده فرامجی بیکاجی (متولی)

۴- منوچهر جی فرامجی کاما (متولی)

۵- پشوتن جی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)

۶- مهربانجی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)

سرمایه خیریه‌ٔ نامبرده دهسال بعدتر هنگام تنظیم تولیت نامه وثبت آن بر طبق آئین نامه دولتی به ۲۹۴۷۶ روپیه میرسد .

با جدیت مهربانجی دبیر خیریه در سال ۱۸۵۰ برای آسایش واقامت مهاجرین ایرانی یک قطعه زمین وسیع دربهترین نقطه هوادار بمبئی در چوپاتی از یک نفرهندوا بتیاع گردید . خورشیدجی اردشیر دادی شیت خانواده که پیرو تقویم ایرانی میباشند و نخستین بار آتش بهرام ودرمهر قدیمی را دربمبئی بنانهادند ونسبت به زرتشتیان ایران کمال محبت راداشتند حاضر شدکه برزمین مذکور پذیرشگاهی مخصوص زرتشتیان ایران بسازد .

اما روزگار باوامان ندادودر ۲۱ اوت ۱۸۵۱ درگذشت . لیکن درصبح چهارم پسرانش اردشیر جی و نوشیروانجی وهومجی ودخترانش مهربانوومانک بانو ونوادگانش هیرجی جهانگیر ردی منی حاضر شدند فکر آن روانشاد راعملی و پذیرشگاهی بزمین مذکور بنامگانه آن مرحوم برای مسافرین ایرانی بنا نمایند به پیروی قول خویش درسال ۱۸۵۳ عماراتی درآن محل ساختمان کرده حواله امنای خیریه نمودند درسردر عمارت برسنگ مرمر به زبان فارسی و گجراتی و انگلیسی چنین نوشته شده است :

" بنام پاک یزدان بخشنده مهربان ، خیرات خانه خورشیدجی اردشیرجی دادی شیت که بجهت پرورش غربای زرتشتیان ایران ساخته درتصرف ترستیان (متولیان) داده فی سنه ۱۲۲۲ یزدگردی مطابق ۱۸۵۳ عیسوی موافق ۱۹۰۹ بکرماجیت (سنه معموله بین هنود)

خورشید جی دادی شیت فرزند مهتر اردشیر دادی شیت میباشد ، بزرگواری که مرزبان ظهراب کسنویه‌ای را مامور احداث قریه مبارکه دریزد ونجات دسته‌ای از زرتشتیان آنجا نمود . موقع فرصت درآینده ازاو سخن خواهیم راند .

با بنای پذیرشگاه کار مهاجرین زرتشتی سروسامانی گرفت . هنگام ورود به بمبئی دربدروسرگردان نمیشدند . ازدلسوزیهای گلستان بانووفرزندانش نه آنکه برای اقامت خود محلی یافتند بلکه مخارج خوراک ولباس کلیه واردین بپذیرشگاه تاهنگام اشتغال بکار وکسب با خیریه‌ٔ نامبرده بود .

ایران بویژه یزد درسال ۱۸۷۱ (۱۲۴۰ یزدگردی) ببلای قحطی سختی دچار گردید : بسا از زرتشتیان از بینوائی بناتوانی رسیدند . از خبر واقعه، پارسیان خیراندیش، پارسیانی که خون تازه ایرانی درعروق خودداشتند ویا بعبارت دیگر نیمه ایرانی بودند پریشان گشتند بتوسط سفارتخانه انگلستان بزرتشتیان کمک رساندند سیل مهاجرت اینان بسوی بمبئی جریان یافت . گروهی دراین مسافرت جان برباددادند جمعی درزیرریگ گرم بندرعباس بغنودند دسته‌ای که پس از چندین ماه بمقصد رسیدند شبحی بیش نبودند و

بتوسط امنای خیریه یکسره به بیمارستان منتقل گردیدند مگر اندکی بپذیرشگاه وارد شدند، چون عمارت پذیرشگاه گنجایش آنهمه مسافرین را نمیداد. بنا بدرخواست مهربانجی پانده سومین فرزند گلستان بانو سرکاوسجی جهانگیرردی منی بارون اول درسال ۱۸۷۲ ساختمانی دیگردرزمین پذیرشگاه بنامگانه همان خورشید جی دادی شیت جد مادری خود بساخت و برسردرآن سنگی بدینگونه به زبان انگلیسی وگجراتی وپارسی نصب نمود.

" این مسافرخانه راسرکاوسجی جهانگیرردی منی نایت سی اس آی بیادگار روح پرفتوح جد خودش خورشیدجی اردشیر دادی از پول خویش بنا نموده بجهت مساکین زرتشتیان ایران درسنه ۱۲۴۱ یزدگردی وسنه ۱۸۷۲ عیسوی. "

سرمایه خیریهٔ نامبرده درسال ۱۹۳۵ هنگام تنظیم وتثبیت آخرین تولیت نامه به ۸۶۴۹۰۰ روپیه رسید واینک ۱۰۹۶۴۰۸ روپیه میباشد ازمنافع آن هرماهه درحدود ۱۲۰۰ روپیه نقد به بینوایان زرتشتی ایرانی بمبئی کمک خرج پرداخته میشود و درحدود ۸۰۰ روپیه مخارج مراسم دینی صاحب خیران وخوراک باشندگان پذیرشگاه میرسد.

اسامی متولیان امروزی آن بترتیب از قرار زیراست: دکتر دادی بائی نوروزجی شاعر (رئیس) کیخسرو هرمزجی کاماورستم جی بیژن جی آل بلس (متولی) دارا بکیخسرو دارابجی پانده ونوروزجی جهانگیر کاماریا (عضو)

این رشته سردراز دارد. برگردیم باصل موضوع وکارنامه گلستان بانو وشوهر وفرزندانش. فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو پس از یکدوره زندگانی درخشان وکسب نام و شهرت در ۷۳ سالگی روز تیرایزد وشهریور ماه قدیم ۱۲۱۶ (۷ فوریه ۱۸۴۷) جهانرا بدرود گفت.

نامه نگار وقت نوروز جی دارابی چندار ودبیر روزنامه بمبئی چابک در ستایش او مینویسد: " یکی از بزرگان پارسی وشخصیت برجسته گروه زرتشتیان قدیمی فرامجی بیکاجی پانده معروف به فلاکاکا پس از ۷۶ سال زندگانی پس از خدمت وفداکاری از این گیتی ناپایدار رخت بربست وبسرای جاودانی شتافته، روح پاکش قرین سروش ایزد واشوزرتشت سپنتمان گردید این مرد اشویکی ازبزرگان نامور جامعه پارسی وبازرگان معروف وامین جزیره بمبئی وخیرخواه توانگران ومربی مهربان ناتوانان بوده پدرزرتشتیان ایران محسوب وپشت وپناه وپرورنده مسافرین دربدر وپریشان روزگار وناجی وحامی و تسلی بخش دردمندان بود.

مردی بود پرهیزگار، فریضه گذار، سپاسگزار دانادل، دلسوز، فروتن، شریف، راستگفتار فرصت شناس، درستکردار، ارباب، دانشمند، صاحب فرزندان وقبیله، باهمت، باعیش ونوش دمساز، شوخ وظریف، فعال، مشاور مهربان وهمدرد وخیرخواه و بالجمله دوست نیکی ودشمن بدی. "

روزنامه نامبرده سن فرامجی را ۷۶ اشتباها " نوشته است. رتن جی وچا صاحب بمبئی بهار در ص۲۸۵ درستایش او مینویسد: " از معاینات و مشاهدات خود می گویم که روانشاد فرامجی بزرگی بود نمونه کامل پرهیزگاری سادگی، دینداری، خوش یمنی. اگر ازبزرگان سابق کسی درحیات باشد و بدرستی قولم گواهی خواهد داد لذا بگفتار خود بیشتر ادامه نمیدهم. "

فرامجی بیکاجی، صاحب بهترین صفات حمیده وفضایل نیکو بود وبا بهترین وپاکترین خون وخانواده ایرانی وصلت نمود گلستان بانوهمسرنجیب ومهربانش بقول مانکجی هاتریا " هیجده سال پس از او در ۸۰ سالگی روزتیر ایزد ومهرماه قدیم ۱۲۳۴ (۷ مارس ۱۸۶۵) درحالیکه شهرت نام نیکش درهند پیچیده وخانواده بزرگ ودلسوز ومهربان وخدمتگزار ونوع دوست ومردم پروری که در کمال خوشی وشادکامی بودند از خود بیادگار گذاشت، رهسپار گروثمان و قرین شوهر مهربان گردید.

گلستان بانو درطی زندگانی خویش با موفقیت همراه ونوادگان بسیاری دورش جمع وبمشاهده سومین نسل خود نائل ویا بعبارت دیگر مادرجدوجده گردید.

درزندگانی کسی راسراغ نداریم که مانند گلستان بانو خوش قدم بوده واز حیات خود برسودمند چیده باشد، بشودکه همه مانند اومهربان، خوش یمن ونیک نفس باشیم. "

تکرار پی درپی مصایب همکیشان درایران و تبلیغات گلستان بانو بود که شوهر وفرزندانش درراه خدمت بهمکیشان ایرانی اینهمه فعالیت ابراز داشتند و سایر خویشان ودوستان وآشنایان را بمساعدت تشویق نمودند، جماعت زرتشتیان ایران را ازپرتگاه نیستی برهانیدند. خون پاک این دخترنجیب ایرانی واحساسات لطیف ودعاهای بی ریای او دربارگاه اهورامزدا پسران و دخترانش را برای خدمت بمیهن وهمکیشان ایرانی ونوع پرستی برانگیخت. خواهران گلستان بانو که سابقا " از آنها نام برده‌ایم مانند اومصدرچنین خدمات مهم فراموش نشدنی نشدند، بیائید ازخدا بخواهیم بشودکه ما و فرزندانمان چون گلستان بانو وفرزندان اودرخدمت بمیهن وبهدینان موفق

گردیم . آمین

کیخسرو ایزدیار پدر گلستان بانو چند سال پس از آنکه دختران وفا میل خود را درساحل بمبئی پیاده وهمه را عروس نمود راه دیار آخرت پیمود گل نار دختر آدرباد کرمانی عیال کیخسرو ومادر گلستان بانو سالهای درازی درهند بزیست وبنام کووربائی نامیده شد : مانکجی صاحب درضمن آثار خود از آشنائی خویش با گلنار وپاکی واشوئی او اشاره‌ها نموده است .

برزو فرامجی فرزند مهتر گلستان بانو و فرامجی بیکاجی است . درسال ۱۷۹۶ قدم بعرصه وجود نهاد ودرسال ۱۸۲۲ ببازرگانی بچین مسافرت نمود پس از اندک مدتی از آنجا مراجعت وباتفاق جهانگیر هیرجی ردی منی (پدرسرکاوسجی جهانگیر بارون اول) ولکشمن هریچندر شرکتی بنام برزوجی جهانگیر کمپانی تاسیس وبتجارت وحق العمل کاری پرداخت . شرکت مذکور درماه آوریل ۱۸۳۲ منحل گردید . یکسال بعد بنمایندگی شرکت معروف فش موتیچند امیچند بسمت سواحل ملبار رهسپار شد . درامارت نشین میسوربامهاراجه آنجا آشنائی حاصل نمود مهاراجه مجذوب کفایت ودرایت اوگشته وی رادردربار خویش عزیز و محترم داشت وماموری توسعه بازرگانی امارت نشین خود نمود برزوجی تاهنگام وفات ۱۸ نوامبر ۱۸۴۴ دردستگاه مهاراجه نفوذی بغایت داشت . برزو چنانکه گفته شد باتفاق برادران خویش درتهیه وسایل رفاهیت مهاجرین زرتشتی به بمبئی وایجاد انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی نهایت اهتمام را مبذول داشته است .

پشوتن جی دومین فرزند گلستان بانو است و درسال ۱۸۰۶ متولد گردید در سال ۱۸۳۰ بشرکت برادر خویش مهربانجی بنام پستن جی ومهروانجی مغازه‌نوشابه فروشی وکالای نفیسه وامتعهٔ اروپائی باز نمود وشعبات آنرا درسال ۱۸۴۴ در شهرهای کراچی ، مسکر ، فیروزپور وحیدرآباد سند دایر نمود . باکناره‌گیری مهربانجی درسال ۱۸۴۵ از شرکت مزبور برادر کهتر بهرامجی را با خود یار و ببازرگانی ادامه داد. پشوتن در ۱۲ ژوئن ۱۸۵۳ جهان را بدرود گفت .

مهربانجی سومین فرزند گلستان بانو است در سال ۱۸۱۲ از مادر بزاد و درخدمت بگروه زرتشتیان ایرانی وجماعت بهدینان وجددینان خدمات گرانبهائی انجام داد .

مهربانجی چنانچه گفتیم درسال ۱۸۳۰ باتفاق برادر خویش پشوتن ببازرگانی پرداخت اما ۱۵ سال بعد شرکت را منحل ومستقلا " بتجارت مشغول شد و درضمن حق العمل کاریهای شرکتهای انگلیسی را نیز انجام میداد . درسال ۱۸۶۳ بشرکت نوشیروانجی فرزند خودودارابجی برادر کهتر وهنجی بائی پشوتن برادرزاده

خویش شرکتی بنام مهربانجی فرامجی پانده ایجاد نمود . درسال ۱۸۶۰ باتفاق دینشاه (بعد به سردینشاه پتیت ملقب شد) ونوشیروان فرزندان مانکجی پتیت نمایندگی شرکت محدود کارخانه نخریسی و نساجی مانکجی پتیت واقع دربمبئی وسپس نمایندگی کارخانجات دیگر راهم برعهده گرفت . بعد چندین کارخانه پنبه پاک‌کنی در نقاط مختلفه هند دایر کرد .

مهربانجی چنانکه گفته شد در سال ۱۸۳۴ بکمک برادر مهتر خویش برزوجی درجمع آوری خیریه برای آسایش مهاجرین زرتشتی دست باقدامات مجدانه زد و تا ۵ سال دبیر افتخاری آن خیریه بود واموررا باحسن وجه اداره مینمود . نخستین تولیت نامه آنکه درسال ۱۸۴۹ تنظیم وبثبت رسید از اثر جدیتهای او بود .

پس از روبراه شدن امور رسیدگی باحوال مهاجرین زرتشتی دربمبئی مهربانجی بیکار ننشست و بتشویق مادر وکمک سردینشاه پتیت شوهر خواهر کهتر خویش انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران ، دربمبئی را دایر ساخت ومانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا را بعنوان نمایندگی بایران اعزام داشت . انجمن نامبرده درایران بانجمن اکابر صاحبان پارسی معروف میباشد . درآینده برسرآن صحبت خواهیم داشت . مهربانجی تاآخرین لحظه حیات ریاست آنرا دارا بود .

درسال ۱۸۵۶ بنابتوصیه گلستان بانو مادر خویش بمانکجی صاحب دستورداد درزیارتگاه خاتون بانو نزدیکی عقدا یک خیله بزرگ وگنبد پیررا بخرج او بسازد درسال ۱۸۶۹ مهربانجی بتولیت انجمن پارسی پنجایت برگزیده شد .

مهربانجی نه اینکه تنها درفکر مهاجرین زرتشتی ایران بود بلکه همکیشان پارسی هندوبینوایان میهن شانوی رانیز از نظر نینداخت . در ۷ مارس ۱۸۶۵ روز درگذشت مادر خود گلستان بانو مبلغ صدهزار روپیه بانجمن خیریه مهربانجی پرداخت که خود موجد آن بود تااراضی وسیع بخش گیرگام که آنزمان کشتزار بود بقیمت مناسب ابتیاع وبقیمت تمام شده یاارزانتر درقطعه هائی کافی برای ساختمان یک خانه بزرتشتیان طبقه متوسط بفروشند مشروط براینکه برای نشیمن خود یا زرتشتیان دیگر بکاربرند . بدینطریق درمحله کرل وادی تحت سرپرستی خودش اراضی وسیعی خریداری شد وبقیمت مناسب بین پارسیانی که از گجرات به بمبئی رهسپار میشدند توزیع وکولونی پارسی نشین درآنجا برپا نمود . اکنون که قریب صدسال از واقعه میگذرد وکلیه بخش گیر گام هندونشین شده است باز پارسیان زیادی درآن محله سکنی دارند .

مهربانجی درانجام این نظریه که با موفقیت تام همراه بود موازی ۲۵ هزار روپیه خسارت را از کیسه فتوت خود بذل نمود . کاش خیرخواهی نیز درایران پیدا میشد تابا پیروی از فرزند نیک نهاد گلستانبانو اراضی وسیعی را در تهران که نسبتا " ارزانتراز قطعه‌های کوچک میباشد بخرد وقطعه‌قطعه کرده بقیمت تمام شده بین زرتشتیان بشرط اقامت خود یا بهدینان بخش نماید ومحله تمام زرتشتی نشین درتهران بوجود آورد

مهربانجی برای اقامت موقتی پارسیانی که از دهات اطراف وبخشهای گجرات برای انجام امور خویش به بمبئی میآمدند پذیرشگاهی نامخارج ۱۱۴۷۴روپیه بنانمود ودرروز درگذشت مادرخویش گلستانبانو افتتاح و پذیرشگاه پانده نامیده شد اینک پذیرشگاه مذکور محل استفاده عموم زرتشتیان میباشد وهیچوقت خالی از مسافر نیست .

مهربانجی بیماران بینوای زرتشتی نیازمند بآب وهوا واستراحت را نیز فراموش ننمود . در کنار دریا بهترین محل بخش قلابه دربمبئی روی زمین بسیار وسیعی آسایشگاه بزرگی با مخارج ۴۱۴۱۱۰ روپیه برای اقامت چندماهه زرتشتیانی که نیازمند بآب وهواواستراحت باشند ساختمان نمود . این آسایشگاه مشجر ، گنجایش اقامت ۷۶ خانواده زرتشتی دارد . در ۴ دسامبر ۱۸۶۵ جشن گشایش آنرا گرفتند . وباغ مهربان نام نهادند. درموقع نگارش این مقاله درحدود بیست خانوار زرتشتی ایرانی درآنجا ساکن میباشند .

بغیرازآنچه در بالا ذکر شد مهربانجی در حدود ششصدهزار روپیه بعناوین مختلفه از دارائی خود انفاق نموده است . مهربانجی در ۶۴ سالگی ۷ مارس ۱۸۷۶ برابر فروردین ومهرماه قدیم ۱۲۴۵ یزدگردی ۱۱سال پس از درگذشت مادر خود بمینو مسافرت کرد .

بهرامجی چهارمین فرزند گلستانبانو بنمایندگی برادران دراداره کراچی بکار مشغول و شعبات تجارتخانه رادرشهرهای سند تاسیس نمود و زمین ساده آرامگاه پارسیان را در حیدرآباد سند بخرج خود گلکاری و اطرافش دیوار کشید . بهرامجی درعین جوانی در ۲۸ سالگی ۱۵ دسامبر۱۸۴۷ درگذشت .

دارابجی پنجمین فرزند گلستانبانو است درسال ۱۸۲۸ متولد شد و اولین زرتشتی است که در سنگاپور اداره باز کرد وبازرگانی مشغول شد.

درسال ۱۸۶۳ چنانکه گفتیم در شرکت مهربانجی فرامجی پانده وخیریه بینوایان زرتشتی ایرانی بود . بنامگانه روانشاد مادرش گلستانبانو دخمه وآتشگاه نزدیک آنرا با خرج خویش درکرمان بمبلغ ۸۰۷۵ روپیه بساخت دخمه وآتشگاه نامبرده دردهم ژوئیه ۱۸۶۷ تقدیس وافتتاح شد . دارابجی در ۲ ژوئن ۱۸۹۰ (فروردین ودیماه ۱۲۵۹ ی) بدار آخرت شتافت وپنج فرزند بنام کاوسجی ، فرامجی ، پشتن جی ، خورشید جی ، و برزوجی ازخود بیادگار گذاشت .

ازآنچه گذشت دیده میشود پسران گلستانبانو دیندار ، فعال ، باکفایت و درایت بوده وبیازرگانی باطراف واکناف وحتی چین وسنگاپور مسافرت نموده ودرکارهای خود موفق وکامروا بوده شهرت خاصی حاصل کرده‌اند . فرامجی بیکاجی شوهر گلستانبانو چنانکه گفتیم ببوشهر وبنادرخلیج فارس مسافرت ودرآنجاها دادوستد داشته است . اگر فرصت یاری کرد راجع به شکربانو کهترین دختر گلستانبانو وفعالیتهای اووشوهرش سردینشاه پتیت وبرادرش مهربانجی که دربالا ازاوسخن داشتیم درآینده بیشتر صحبت خواهیم کرد .

پاسخ پرسش آقای اردشیر برزگر درموردتاریخ :

چندی پیش متوجه شدم که آقای اردشیر برزگر درشماره پنج دورهٔ پنجم هوخت از انجمن زرتشتیان تهران ودکتر جمشید اونوالا واینجانب درمورد تاریخ یزدگردی سئوال نموده بودند . آقای برزگر دردرستی تاریخی که دکتر اونوالا درکتاب خویش " مسکوکات تبرستان " تقویم تبرستانی و ۱۱ ژوئن ۶۵۲ میلادی برابر ۳۲ هجری رامبداء آن میدانند تردید نموده واینکه مورخان نامی تبرستان حسن بن اسفندیار واولیاء الله آملی ومیرظهیرالدین مرعشی ازتاریخ دیگر که " عجم بنونهاده بودند " ومبداء آن سال ۶۱۰ میلادی و ده سال پیش از هجرت میباشد سخن بمیان میآورند . آقای برزگر معتقد است " ایرانیان باستانی را مانند ملل دیگر مبداء تاریخ نبوده وسال جلوس هرپادشاهی را مبداء تاریخ خود قرار میدادند که دردوره‌ی پادشاه دیگر ازنوآغاز میشد... ایرانیان بنا بروش نیاکان باستانی مبداء تاریخ خود را از سال جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاهان ساسانی (۱۰/۱۱ ه = ۶۳۱ م) برگزیدند که تاامروز دنباله دارد وگروهی سال کشته شدن یزدگرد (۳۱/۲ ه برابر ۶۵۲ م) وگروهی سال تولد اویعنی (۶۱۰ م) برابر با سال بعثت پیغمبر اسلام رابرگزیدند."

درپاسخ نوشته آقای برزگر اینجانب با استفاده از "تقویم وتاریخ درایران" تالیف آقای ذبیح الله بهروز وتحقیقات ومطالعاتی که مستقلا" ازمنابع دیگر بعمل آورده باین نتیجه رسیده‌ام که محال است ایرانیان باستان با آنهمه فرهنگ وبزرگواری که جهان تمدن رامدیون خویش ساخته‌اند تقویم وتاریخ مستقلی از خود نداشته باشند. ابن خلدون نقل از طبری میگوید "درایام ملوک الطوایف ولادت عیسی بود این ولادت در سال ۶۵ از غلبه الاسکندر برسرزمین بابل درسال ۵۱ اشکانی بود" از اینقرار اشکانیان ازخود تاریخ مستقلی داشته ومبداء آن ۳۲۲ سال پیش ازمیلاد است. درکتب پیشینیان بدو تاریخ دیگر برمیخوریم که دردوره اشکانیان بوده یکی تاریخ بن زایش مهرکه بقول بهروز مبداء آن ۲۷۱ پیش از میلاد ودیگر تاریخ نیبران مبداء آن ۲۰۸ پیش ازمیلاد میباشد. سال نزول وحی را بمانی در سال ۵۳۹ مهراشکانی و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران داده‌اند. آقای تقی زاده درکتاب بخویش "گاه شماری درایران قدیم" ازتاریخهای اوستای جدید وپارسی قدیم واوستای قدیم که درایران معمول بوده سخن میراند. ولی تاریخهائی بااین نام بغیر از پارسی که مبداء آن هم فرق دارد دیده نشده است.

دردوورقه ازتقویم پهلوی اشکانی که پنجاه سال قبل درتورفان چین پیدا شده وقدمت آن بقرن هشتم قبل از میلاد میرسد نام تاریخ یزدگردی آمده‌است. بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت. بنابراین ایرانیان باستان قبل ازیزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی وحتی قبل از دوره اشکانیان صاحب تاریخی بوده‌اند که از زمان قدیم بنام یزدگردی معروف بوده است. کلیه "تقویم یزدگردی معمول که امسال سال ۱۳۲۴ آنست ومبداء آن اول فروردین وسه شنبه ۲۲ربیع الاول میباشد ومنسوب به یزدگرد سوم وسال جلوس اواست ازاونیست، زیرا سال ۱۱ هجری وشب سه شنبه وماه ربیع الاول سال وروزوماه رحلت سیدکاینات رسول الله است. بقول مورخان ایران وعرب یزدگرد نه آنکه درآنسال برتخت سلطنت ایران جلوس ننموده بود بلکه ایرانیان از وجود اوهم بیخبر بودند وچون پوراندخت درجنگهای بعدازسال ۱۴ هجری شکست سختی خورد بزرگان برآن شدند مردی را از خاندان ساسانیان پیدا کنند و برتخت نشانند.

بقول مورخان درماه چهارم ازپادشاهی اردشیربن شیرویه ابوبکربخلافت رسید.. (حمزه) خالد درسال دوازدهم هجری بفرمان ابوبکر بایران لشکر کشید و در موضوع الحفیر بهرمز یکی از اسواران برخورد کرد. (مجمل) چون هرمز خبر آمدن دشمن راشنید شاه اردشیر را مطلع ساخت. (ابن الاثیر) ابو

عبیده بفرمان عمر بعراق شتافت خسرو مرده بود وپوراندخت بجای اونشسته بود رستم وفیروزان دوقیم بودند بکارهای ملک می پرداختندوهردوضعیف بودند لشکر ابوعبیده شکست خورد وهمه کشته شدند. (یعقوبی) جنگ جسر که ابوعبیده در آن کشته شد آخر رمضان سال ۱۳ هجری بود. (بلاذری) فیروزان و رستم بپوراندخت گفتند نام زنها وکنیزان خسرو وخاندان ساسانیان بما بده واو دادوایشان درطلب آنها فرستادندتا مردی راازفرزندان کسری نشان دهند. ایشان گفتند جزیک پسر بنام یزدگرد شهریار نمانده اوراآوردند مسلمانان بعمر خبردادند واین درذیقعده سال ۱۳ هجری بود. (طبری) چون یزدگرد بتخت سلطنت نشست روزگار خلافت عمر بود وحرب قادسیه (مجمل) جنگ قادسیه درسال ۱۵ هجری بود. (تاریخ گزیده) اندر عهد یزدگرد شهریار پنجسال عمر خلیفه بود وبعد عثمان (مجمل) عمر دهسال وششماه خلافت کرد و درسال ۲۳ هجری کشته شد. بقول حمزه اصفهانی نقل از موسی بن عیسی کسروی ومجمل التواریخ، یزدگرد شهریار در سال ۹۵۳ اسکندری برابر ۲۰ هجری بسلطنت رسید.

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هئیت قوشچی پس از نقل روایت معمولی جلوس یزدگرد درسال ۱۱ هجری مینویسد "ولیکن اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال، سال وفات سید کائنات است و در تواریخ چنان مذکور است که لشکر ظفراثر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد پوراندخت از دختران کسری پادشاه بود" صاحب روضه الصفا نیز بهمین روش در خاتمه ذکر روایت معمولی میگوید "درکتب معتبره بنظر رسیده که اسلام جابان بلکه واقعه قتل ابوعبیده وجسر درزمان حکومت پوران قبل ازآنکه یزدگرد برمسند سلطنت نشیند دست داد."

ازآنچه گذشت دیده میشود که درسال ۱۱ هجری برابر ۶۳۲ میلادی یزدگرد سوم برتخت سلطنت ایران ننشسته وایرانیان ازوجود اوبی اطلاع بودند. بنابراین اگر در آنسال بپادشاهی نرسیده سنه یزدگردی معمول ازاونیست و سنه رحلت حضرت محمد میباشد. این تاریخ تاروزگار درازی دوش بدوش تاریخ هجری تاریخ عربها بوده. سنه هجری درزمان خلفای عباسی بصورت امروزی درآمد وسنه رسمی شد وسنه رحلت بتدریج متروک گشت. اما کارگردانان مدعیان نبوت وظهور در قرن سوم وچهارم هجری که جدال وبحث برسرتاریخ و تاریخگذاری بلند کردند واختلال درنوشته‌های پیشینیان امرعادی گشت، سنه رحلت راکه مبداء اش اول فروردین وباسنه یزدگردی معمول زمان ساسانیان یکی است تاریخ جلوس یزدگرد قرار داده تقویم یزدگردی نامیدند تاتاریخ یزدگردی قدیم فراموش

شود و طول زمان زرتشت تقلیل یابد وپیشگوئیهای جاماسب که در ۱۵۰۰ سال بعداز زرتشت دورهٔ ظهور است برابر با عهد آنها گردد. (برای اطلاع بیشتر در این مورد وتقویم یزدگردی و رحلت به "تقویم وتاریخ درایران" تالیف ذ. بهروز، تهران مراجعه شود.)

امیران عرب در دورهٔ حکمرانی خود در استانهای مفتوحه بتقلید پادشاهان ایران بنام خود سکه ضرب نمودند. غالب اینها دارای سنه هجری وبعضی سنه رحلت میباشد. سکه شناسان سنه اخیر را یزدگردی نامیده اند که بین زرتشتیان معمول است. عربها دراوایل لشکرکشیهای خویش بصره راکه آبادی نداشت پادگان ارتش قرار دادند. با ادامه لشکرکشیها وفتوحات بتدریج توسعه یافت وترقی کرد ودرزمان بنی امیه مرکزمهم فرماندهی استانهای شرقی گردید وقلمرو آن تاکرانه‌های خراسان وماوراءالنهر رسید. بعضی از سکه‌هائی که در ضرابخانه بصره ضرب شده دارای سنه رحلت وبنام عبیدالله بن زیاد است وبرروی آن تاریخ ۵۱ و۵۲ میباشد. زیاد پدر عبیدالله تا هنگام وفات در سال ۵۳ هجری امیر بصره بود وعبیدالله بنیابت اودرخراسان حکمرانی ولشکرکشی مینمود. پس ازفوت پدر درسال ۵۵ هجری امیربصره گردید وتا بعداز ۶۴ هجری که برخلاف مرکز خلافت قدبرافراشت وبنام خود خطبه خواند درآنجا سروری داشت. بنابراین تاریخ ۵۱ و ۵۲ برسکه اوازبصره چون در آن هنگام درآنجا امیر نبود هجری نیست وبیقین سنه رحلت است که برابر با ۶۳ و ۶۴ هجریست. آشکاراست امیران ونایبان عرب که در محو فرهنگ وشعائر ایرانی منتهای کوشش را بعمل میآوردند هرگز راضی نمیشدندبرسکه‌های خود تاریخ جلوس یزدگرد را ضرب نمایند. بفتوای عقل سلیم سنه مسکوکات ضرابخانه شهربصره که بوسیله تازیان وجمعیت آنها آباد گردید بطورحتم سنه رحلت است ونه یزدگردی. سنه رحلت درمسکوکات سایر امیران کم وبیش دیده میشود که باتفاق سنه هجری بین عربهای وقت معمول بود. مسکوکات ضرابخانه‌های دیگر ایران که دارای سنه رحلت میباشد عبارت ازضرابخانه شاپور در فارس بنام عبیدالله بن زیاد وضرابخانه دارابجرد بنام عبدالملک بن مروان وعبدالله بن الزبیر وزیاد بن ابی سفیان وازضرابخانهای خراسان ومروالروذ درهمان استان بنام امیه بن عبدالله وضرابخانه نهرتیری در خوزستان بنام عبدالله بن عامر وسجستان بنام سلم بن زیاد. ذهن واگر صاحب کتاب مسکوکات عرب ساسانیان تاریخهای مذکور رااشتباها "یزدگردی" میخوانند.

بازدلایلی دردست است که قبل ازقرن هفتم هجری سنه یزدگردی معمول وبعبارت دیگر نسه رحلت بین زرتشتیان معمول نبوده است. تاریخ تحریر نسخه‌های خطی اوستائی وپهلوی ودینی که پیش ازقرن هفتم هجری نوشته‌شده سنه یزدگردی ندارد. دربعضی ازنسخه‌های خطی مذهبی محفوظ درکتابخانه‌های اروپا وهند، رونوشت تاریخ تحریر واسم کاتب‌نسخه‌های قبلی که از آن استنساخ شده ضبط گردیده. اینگونه کتابها چندین تاریخ تحریر داردکه از نسخه‌های ماقبل استنساخ گردیده است. ازآنجمله نسخهٔ خطی وندیداد (اوستاپهلوی) متعلق بکتابخانه هیربد بهمن جی اسپندیارجی دستور راه بادینه درسورت، دارای ۷ تاریخ تحریر واسم کاتبان نسخه‌های ماقبل میباشد. دیگر نسخه خطی وندیداد درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (II) دارای سه تاریخ تحریر میباشد که باتاریخ تحریر شماره ۲،۳ و۵نسخه سورت برابر است ودیگر نسخه خطی وندیداد بنشانی (PB)متعلق بکتابخانه دستور دارابدستور پشوتن سنجانا بمبئی، شش تاریخ تحریر داردکه دو تاریخ تحریر آن مطابق نسخه (KI) ونسخه سورت وسه تاریخ دیگر برابرنسخه وندیداد سورت است. تاریخ تحریر این نسخه‌ها به پهلوی است. ودیگرنسخه‌های خطی دساتیر محفوظ درکتابخانه ملافیروزدربمبئی بنشانی (HP(ms)131) یک تاریخ تحریر نسخه بسیار کهنه را که ازآن استنساخ شده ضبط نموده است. این تاریخ که درقرن چهارم هجری نوشته شده ودرزیردیده میشودباوجودیکه کاتب آن موبد زرتشتی است ونام روزدینی مزدیسنا را داده سنه یزدگردی را نداده واگر چنانچه سنه نامبرده درزمان او مرسوم میبود بکارمیبرد ویا لااقل باتفاق سنه هجری مینگاشت وآن اینست:

"درآخر کتاب کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن بااین قسم نوشته اند یزدان برآسمانی کاغذ این آسمانی نامه که دستورانش دساتیرخوانند بفرمان خرد موبد روان ایزد که فرازین هوش را فرزانه فرزند هم اوبراین شید اسپهبد رابهین پوراست ودر هرمزد روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه‌صد و پنجاه وهشت تازیانی شمار بدست کارموبدنوبهار شناخت بانجام رسید."

چنانکه دیده میشود کاتب‌زرتشتی بواسطه تعصب ازنوشتن نام ماه عربی خودداری کرده است اگرسنه یزدگردی معمول میبود بطور حتم آنرا مینوشت ونه سال تازی را. تاریخهای تحریر واسم کاتبان درنسخه خطی سورت باختصار بدینقرار است:

اسم کاتب اولی نسخه سورت، هیربد هماست بن شادان بن هرمزدمیباشد،

ولی تاریخ ندارد. بقول کترک صاحب کتاب جواهر شرق یحتمل درقرن پنجم هجری نوشته شده .

اسم کاتب دومی " دین بنده اردشیر بن وهومن بن روزوه بن شاه برزین بن شاهمرد نوشتم اندرماه تیر و روز سروش سال ۵۵۴ " این سال معلوم نیست چه تاریخی است بظن قوی یزدگردی نیست زیرا کاتبان زرتشتی سال یزدگردی را بعنوان " شاهنشاه یزدگرد هرمزان از تخمه خسروقبادان و یاساسان" با تجلیل ذکر نموده اند .

کاتب سومی رانام " دین بنده موبد رستم بن میترو آوان (مهربان) بن مرزبان بن دهشن هیار پس از ورود بهند این کتاب وندیداد رانوشتم اندر روز سپندارمزد وماه فروردین وهیزگی برای خود " این کاتب سنه را نداده است بنا بحدس دستوردارا بسنجانا باستناد از تاریخ تحریر کتاب اردای ویرافراکه در ایران همین کاتب در روز امرداد وماه شهریور سال ۶۱۸ پارسی نوشته است بایستی بعد از سال ۱۲۶۹ میلادی برابر ۶۳۸ یزدگردی نوشته شده باشد. سنه پارسی باسنه یزدگردی چنانکه خواهیم دید چهل سال فاصله دارد، ۶۱۸ پارسی برابر ۵۷۸ یزدگردی خواهد بود بنابراین حدس دستور سنجانا بااین حساب درست درنمیآید .

کاتب چهارمی رانام " دین بنده هیربد زاده میترو آن بن کیخسرو بن میترو آوان بن دهگان نوشتم اندر روز خرداد وماه آبادن وهیزکی سال ۶۹۲ بعد از یزدگرد شاهنشاه از تخمه خسروقبادان . " این موبد بشغل کتابت مشغول بوده و بسیاری از کتابهای خطی از اوست .

کاتب پنجمی همان کاتب چهارمی است ومینویسد " دین بنده میترو آوان که بکشور هندوان آمده ام این نسخه وندیداد رادرنوساری درسال ۷۳۲ پارسی بروانشادی زال سنگان پارسی مقیم کمبایت برای استفاده عموم نوشتم " . سنه ۷۳۲ پارسی یزدگردی نیست بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت .

تاریخ تحریر ششمی بزبان سانسکریت میباشد و ترجمهٔ اینست " دراین شهرنا کساریک (نوساری) هنگام حمله سلطان غیاث الدین استاد مهربان بن استاد کیخسرو پارسی مذهب که ازکشور ایران آمده این نسخه وندیداد رابخرج زال پارسی مذهب پسر سنگانه وبروانشادی پدرونیاکان او درسال ۱۳۷۸ سموات چهاردهم ماه اشوین سو دوشنبه برابر ۶۹۲ پارسی ماه آبان روز اورداد این کتاب وندیداد رانوشته و وقف نموده . " مقصود از سال پارسی دراینجا سال معمول بین پارسیان است وهنود آنرا سال پارسی میگویند واین سال یزدگردی معمولی است .

کاتب هفتمی رانام ربادی است وکتاب رادر روز مارسپند وماه اردیبهشت سال ۱۱۸۰ یزدگردی نوشته است .

از مفاد مندرجات بالا دیده میشود که تاریخهای قبل از ۶۹۲ یزدگردی نام یزدگردی ندارد . سال ۵۵۴ یحتمل پارسی است وهجری نیست والا ماه عربی راهم مینوشت وامکان ندارد یزدگردی باشد زیرا کاتبان زرتشتی چنانکه گفتیم در نوشتن این تاریخ نام یزدگرد را با تجلیل واحترام ذکر میکردند. سال ۷۳۲ پارسی بیقین یزدگردی نیست کاتب آن موبد مهربان کیخسرو درسال ۶۹۲ ی از ایران بهند آمده ودرهمان سال درنوساری کتاب رانوشته وبجای سنه یزدگردی که درنسخه های دیگر دارد تاریخ پارسی گذاشته است . شاهد مانوشته دیگر پست که همین کاتب درکتاب خطی دیگر محفوظ درکتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (KS) پس از اختتام کتاب بپهلوی مینویسد که اهورامزدا ویزدان راسپاسگذار است که درروز....ماه بهیزکی .... سال ۶۹۲ شاهنشاه یزدگرد هرمزان بکشور هندوان آمده ودرشهر کمبایت کتاب را از نسخه هیربد رستم مهربان استنساخ کرده است . کاتب جای نام روز وماه راچون بیاد نداشته سفید گذاشته است شاهد دیگر مانوشتهٔ سانسکریتی است که میگوید استاد مهربان درسال ۱۳۷۸ سموات کتاب رابخرج زال کمبایتی نوشته است . سال ۱۳۷۸ سموات برابر ۱۳۲۲ میلادی و ۶۹۲ یزدگردی است .

بنابراین مبداء سال ۷۳۲ پارسی سی سال قبل از هجرت وچهل سال قبل از رحلت وبیست سال پیش از بعثت و برابر ۵۹۰ میلادیست . مبداء این تاریخ بیست سال پیش از تاریخی است که ابن اسفندیار درمورد مرگ آذر ولاش ومیر ظهیرالدین درمورد مرگ گیل گاوباره اسپهبدان تبرستان ذکر میکنند . درسال ۵۹۰ میلادی چنانکه تاریخ نشان میدهد بسطام برخلاف خسروپرویز طغیان نمود و تبرستان وبخشی از خاک شمالی ایران را متصرف واستقلال خودرا اعلام نمودو بنام خود سکه زد . سکه های او باسنه ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۱۰ دردست است .

هرچند مبداء سال پارسی با سال طغیان بسطام برابر است اما شرافت و اخلاق وبالاخره تعلیمات دینی بزرتشتیان اجازه نمیدهد سال پادشاهی یکنفر طاغی را که بشاهنشاه خویش عاصی گردیده مبداء تاریخ قرار دهند . مبداء تاریخ پارسی که آقای تقی زاده درکتاب " گاه شماری " از آن سخن میدارد با زمان این سال بسیار فرق دارد . مبداء سال ۳۵ مرگ آذر ولاش که ابن اسفندیار و ۵۰ خورشیدی مرگ گیل گاوباره که میرظهیرالدین مرعشی مورخان تبرستان ذکرنموده اند یحتمل سال بعثت باشد که با ورود علویان در تبرستان درگوشه وکنار بجا مانده وابن

اسفندیار آنرا تاریخ جدید عجم تصورکرده باشد و با تاریخی که بر مسکوکات تبرستان دیده میشود و با سال تولد یزدگرد رابطه ندارد. چون در قرن هفتم وهشتم هجری تاریخ رحلت بنام یزدگردی بین زرتشتیان رواج گرفته بود، اولیاء الله آملی در تاریخ رویان اشتباها "سال مرگ آذرولاش را یزدگردی نامیده است. باحتمال قوی سال ۳۵ مرگ آذرولاش که "عجم بنونهاده بودند" اشتباهی از کاتب باشد وجملهٔ "عجم بنونهاده بودند" را از خود درعبارت آورده. حک و اصلاح مرضی است که کاتبان شرقی بدان گرفتارند و بعدها میرظهیرالدین و اولیاء الله آملی باستناد از تاریخ ابن اسفندیار در کتاب خویش ذکر نموده‌اند. درهرحال سال ۷۳۲ پارسی در این یک مورد و در مورد کتاب اردای ویرافکه بسال ۶۱۸ پارسی در ایران نوشته شده و سال ۳۵ و ۵۰ خورشیدی و در دو مورد تاریخ تبرستان در جای دیگر دیده نشده و راجع بآن نمیتوان اظهار نظر نمود وآنچه گفته شد از روی حدس وقیاس است مگر آنکه دانشمندان با تحقیقات خویش ویا اکتشافات جدید روشنی برآن افکنند.

اما سنه تبرستانی راکه دکتر اونوالا وژهن واگر درکتاب مسکوکات تبرستان و عرب ساسانیان مبداء اش را ۱۱ ژوئن ۶۵۲ م = ۳۲ هـ پس از کشته شدن یزدگرد میدانند شایان بحث وتحقیق میباشد. بنا بقول مورخان ایرانی که ذکرش گذشت جلوس یزدگرد سوم درسال ۱۱ هجری نبوده است بنابراین مرگش نیز که بیست سال پس از جلوسش اتفاق افتاد ممکن نیست درسال ۳۲ هجری باشد. درخطط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که درزمان یزدگرد سوم روز اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر میکرده است. آقای ذبیح الله بهروز صاحب "تقویم وتاریخ در ایران" اول فروردین یزدگردی را درسال ۶۷۸ میلادی برابر پنجم حزیران حساب میکنند وباستناد بطالع اردشیر بابکان که منجمین ضبط ننموده‌اند ومدت سلطنت بین او ویزدگرد سوم که مورخان متفق القول سال جلوس یزدگرد را ۹۴۴ مهری اشکانی برابر ۶۷۳ میلادی و ۵۲ هجری شمسی میدانند. بزعم اینجانب فرضیه آقای بهروز با دردست داشتن مسکوکاتی که بقول با سنه تبرستان ضرب شده مورد تردید است. مبداء تاریخ تبرستانی باحتمال قوی سال جلوس یزدگرد سوم میباشد که فرخان اسپهبد تبرستان پس از کشته شدن شاهنشاه درسال ۵۲ هـ وبرقراری آرامش درقلمرو خود آنرا ادامه داده بر سکه‌های خود زده زیرا وجدان باسپهبدان که شاهنشاه را سایه خدا وصاحب فر میدانستند اجازه نمیداد درآن گیرودار وکشمکشهای با تازیان واضمحلال خاندان ساسانی که خود نمک پروردهٔ آنها بودند ودرحالیکه پیروز پسر شاهنشاه در

بدست آوردن سلطنت ازدست رفته ازهمسایگان استمداد میجست، شاهنشاهی خویش را اعلام وتاریخ جدیدی بوجود آورند.

اگر قول آقای واکر ودکتر اونوالا مبنی براینکه اسپهبدان تبرستان پس ازکشته شدن یزدگرد درسال ۳۲ هـ استقلال خود را اعلام وتاریخ جدیدی بوجود آورده‌اند صحت داشته باشد لااقل بایستی مسکوکاتی هم باسنه ۱تا ۵۹ و بنام گیل گاوباره (۴۰ – ۲۵ هـ) ودابویه (۵۶ – ۴۰ هـ) که بعداز یزدگرد درتبرستان فرمانروائی داشتند بدست آمده باشد. مسکوکات تبرستان ازسال ۶۰ وبانام فرخ بقول اونوالا وبانام فرخان بقول Mordtman شروع میشود. اگر گیل گاوباره باکشته شدن یزدگرد سوم استقلال خودرا اعلام نموده بود طبیعی است که سکه نام خود وسال پادشاهی را نیز رواج میداد وبنام اسپهبدی قناعت نمینمود بزعم ما یزدگرد در سال ۳۲ هـ جلوس نمود ودرسال ۵۲ هجری کشته شد لذا گاوباره درحیات نبود ودابویه نیز چندان پس از یزدگرد نزیست که سکه ضرب نماید بنابراین جانشین او چون پس ازکشته شدن شاهنشاه وسپری شدن زمان وبجائی نرسیدن مساعی شاهزاده درتصرف کشور وکمی سکه رایج را احساس کرد با ادامه تاریخ سال جلوس شاهنشاه سکه بنام خود ضرب نمود. قولی که ممکن است سکه‌های گاوباره و دابویه ضرب شده وبدست نیامده قابل قبول نیست زیر تاکنون کلیه مسکوکات تبرستان حتی عمال عرب که یکسال ودوسال حکمرانی داشته‌اند بدست آمده است.

دلیل دیگر اگر این تاریخها تبرستانی میبود بایستی درضرابخانه‌های خارج از قلمرو تبرستان ضرب نشده باشد مسکوکاتی که با این سنه درخارج ازتبرستان دردست است، عبارتست ازضرابخانه‌های شوش (خوزستان) بنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۳۰، ۳۱، ۳۴ برابر ۶۲–۶۴ هجری اردشیر خره ودارابجرد (فارس) هردوبنام سلم بن زیاد با تاریخ ۲۶ برابر ۵۸ هجری نهاوند (جبال) زرنج (سیستان) هردوبنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۲۷ برابر ۵۹ هـ و ۲۶ برابر ۵۸ هجری – علت چهل سال فاصله بین سال ۲۰ یزدگرد و ۶۰ فرخان همانا عدم احساس قلت سکه رایج ومساعی شاهزاده فیروز دربدست آوردن سلطنت وگسیختن شیرازه امور وکشمکشها وحملات عرب برای تصرف تبرستان میباشد که مجال آرامش بآنها نمی داد.

سال جلوس یزدگرد سوم را برتخت سلطنت ایران بتحقیق نمیتوان معین کرد. با دردست داشتن مسکوکات تبرستان ومسکوکات ضرابخانه‌های خوزستان و فارس وجبال وسیستان با تاریخ یزدگردی بنظر اینجانب بایستی درحدود سال ۳۲ و ۳۵ هجری باشد. دراینصورت قول علی بن یحیی منجم درخطط مقریزی مبنی

برا ینکه درزمان سلطنت یزدگرد سوم اول فروردین برابر پنجم حزیران بوده صادق می آید، چه بقول آقای بهروز آن درسال ۶۷۶ میلادی است که چندی بعد از سلطنت یزدگرد میباشد واختلاف چند سال درروایات پیشینیان امرعادی وقابل خرده‌گیری نیست ".

گفتیم که امیران عرب درمحو فرهنگ وشعائر ایرانی بغایت میکوشیدند وراضی نمیشدند برسکه‌های خودسال جلوس یزدگرد راضرب نمایند بنابراین مسکوکاتی که بااین تاریخ ازعبیدالله بن زیاد وبرادرش سلم پیدا شده بطلان گفته بالا میشود. درپاسخ میگوئیم مسکوکاتی که با جلوس یزدگرد از امیر[2] عرب درخارج ازقلمرو تبرستان بدست آمده فقط ازعبیدالله وسلم میباشدکه بین سالهای ۵۸ و ۶۴ هجری است. عبیدالله درسال ۵۳ هجری ازطرف معاویه امیرخراسان گردید وبسوی بخارا لشگر کشی نمود و ارتش بخارخدای را درهم شکست وقبلا" نیز بنیابت پدر درفارس حکمرانی داشت. سکه‌های او از سال ۵۳ هجری و ۴۱ رحلت شروع میشود و همینطور سلم نیز که امیری دست ودل باز وبه اجودبنی زیاد معروف بود بنیابت برادر در بخشهای فارس حکمرانی مینمود سپس بامیری خراسان منصوب گردید. سکه‌های آنها باسنه جلوس یزدگرد فقط هنگام اوج قدرت آنهاست که خیال سروری ومخالفت با مرکزخلافت رادرسر میپختند فکر این دو برادر بابکاربردن تاریخ جلوس برجزئی ازسکه‌های خوداین بود که دردلجوئی ایرانیان بکوشند وآنها را هواخواه خود بسازند چنانکه امیران عرب درتبرستان همین اقدام رانمودند عبیدالله درسال ۵۵ هجری امارت بصره واستانهای شرقی وسپس کوفه رادردست داشت وبرادرش سلم بنیابت او امیر خراسان بود. چون در سال ۶۴ هجری برسرخلافت کشمکش درگرفت عبیدالله دربصره وسلم درخراسان بنام خود خطبه خواندند. طولی نکشید بین هواخواهان او و برادرش سلم وطرفداران خلیفه کشمکش آغاز وچندین سال تاهنگام وفات آنها ادامه داشت. غالب امیران عرب که شماره ایشان به ۲۷ نفر میرسد باستثنای عمال آنها درتبرستان برسکه‌های خود تاریخ هجرت دارند وبعضی ها هم تاریخ رحلت. ازاقدام دونفر امیردربکاربردن تاریخ جلوس آنهم بروی جزئی از سکه‌های خوددراواخر فرماندهی وبانظری خاص نمیتوانند بطلان گفته بالا باشد.

تاریخ یزدگردی که درتقویم تورفان ذکرش آمده ودرایران معمول بوده باینجهت یزدگردی میگفتند که روزوماه آن بیکی از ایزدان نسبت داشت یزدگردی یعنی الهی نه آنکه منسوب بشخص یزدگرد نام باشد. مبداء تاریخ یزدگردی ۷۴۷ سال پیش ازمیلاد وبموجب زیجها ۵۰۳۳۳۵ روز پیش ازتاریخ رحلت

واول هزاره‌ء یازدهم است. این هزاره بقول بندهشن سیوشانس اوشیدر نام دارد وتفسیر آن بختان وپیروزگرونرسی میباشد بعدها پیروزگررا بمعنی عربی آن ناصرگرفته هزاره‌را تاریخ بختان ناصر میگفتند سپس مختصرگشته بختنصر گردید تاریخ بختنصر درزیجها تاریخ یزدگردی است که منجمین دوره اسلامی نام یزدگردی راانداختند وبتدریج تاریخ رحلت راچنانکه گفتیم بنام یزدگردی معرفی کردند. بکسانیکه مایل باشند راجع بتاریخ وتقویم وجهت اختلال درحساب زیجها کاملا" اطلاع حاصل کنند توصیه میشود ازمطالعه دقیق کتاب تقویم وتاریخ درایران شماره ۱۵ ایرانکوده تالیف آقای ذبیح الله بهروز غفلت ننمایند.

موبدان وعلمای اسلام

هفته قبل یکی ازدوستان باوفا درنامه‌ء خود باینجانب سخت گله‌داشت که مدتهاست گوشه‌ای ازتاریخ در صفحات هوخت بنظر نرسیده است. شکایت دوست بجاست وهرچه بگوید وبنویسد حق دارد. زیرا پس ازمسافرتم بایران ومراجعت از آنجا که بایستی بیش ازپیش گوشه‌های تاریک تاریخ زرتشتیان روشن گشته وجماعت ازپیشامدهای گذشته خود آگاه شود اصلا" قلم دردست نگرفته‌ام وعلت آن کسالت مزاج وناخوشی است که ورود به بمبئی بآن گرفتار واینک نیز از آن راحت نشده‌ام. در اینمدت نه تنها برای هوخت چیزی ننوشتم بلکه توانائی سپاسگزاری ازذوات محترمی که هنگام اقامتم درایران بنده‌را مرهون مهربانیهای خودساخته‌اند نیز ازمن سلب گردید وازاین پیش آمد بسیار شرمنده‌ام درفکر بودم بااستفاده ازیادداشت های مسافرتم مقالات خواندنی برای هوخت تهیه ببینم ویزدان راسپاس گویم که جماعت مارا باداشتن بزرگان خدمت گذاری چون ارباب رستم گیو، ارباب مهربان مهر، ارباب اردشیر جهانیان، آقای سهراب سفرنگ، آقای دکتر صرفه آقای میرزا سروش لهراسب و سایر کارمندان انجمن زرتشتیان تهران که ذکر نام همه سخن بدرازا کشد و کسانیکه علیرغم سیل ناسزاها که افراد جماعت بجای حقشناسی چون کودکی نادان بروی آنها روان میسازند وبازهم بانیروی مالی ومعنوی خود دربهتری وترقی جماعت میکوشند سرافراز کرده است. البته نام این بزرگان و خدمتگذاران درصفحات تاریخ زرتشتیان ثبت وهرگز محو نخواهد گشت. چون

تدبیر با تقدیر موافق نبود درانجام وظیفه ادبی خویش کوتاه آمدم واز خوانندگان گرام هوخت ودوست باوفا پوزش میطلبم وامیدوارم که گوشه از تاریخ درصفحات آینده هوخت نمودار گردد.

پس از ذکر این مقدمه برگردیم بگوشه‌ای ازتاریخ .

بعدازاضمحلال دولت ساسانیان کشور آباد ایران جولانگاه تازیان قرار گرفت . اسلام درمیهن زرتشت راه خود را بگشود . مردم بقهر وجبرویا از استیصال وعداوت دین جدید راپذیرفتند . زرتشتیان مالک الرقاب مقهور و مورد حمله وطعن ولعن گروه قوی مسلمانان قرار گرفتند پادشاهان وعلمای اسلام همواره بنحوی ازانحاء میکوشیدند که زرتشتیان اسلام بیاورند . گاهی بانیروی شمشیر وسوزاندن کتب دینی وزمانی با مباحثه ومناظره آنانرا طرف حمله خویش قرار میدادند. یکی ازاین مباحثات درسال ششصدیزدگردی اتفاق افتاد . علمای اسلام پاسخ مسائلی چند از زرتشتیان خواستار شدند . موبدان موبد وقت که متاسفانه اسم اوبرما مجهول مانده بطور بسیار منطقی پاسخ ومسئله آفریدگار ویزدان واهریمن را حلاجی میکند . پاسخهای نامبرده بطور بسیار دلکشی نوشته شده ودرتحت عنوان "کتاب علمای اسلام" بتوسط موبدان ایران درسده نهم یزدگردی به پارسیان هند ارسال ودرروایت داراب هرمزدیار برای ما به یادگار مانده است . بخشی ازآغاز کتاب نامبرده که پرسشهای علما راازمضامین آن میتوان دریافت برای نمونه درذیل دیده میشود :

" درعهدالدین بعدازششصدازیزدجردی علمای اسلام ازیکی ازدین آگاهی مسئله چند خواست ودراین معنی سخن گفته شد ودراین باب کتابی ساخته‌اندونام این کتاب علمای اسلام نهاده‌اند. یعنی پیداکننده چگونگی جهان وروح مردم ازازل تا ابد پرسید که شماانگیزش راچه گوئید وایمان دارید یانه؟ موبدان موبدگفت که ماانگیزش راایمان داریم و قیامت خواهد بودن . پس علمای اسلام گفتند که جهان بوده است وخدای راآفرینش مردم ونیستی وبازمردن وباززنده کردن دراین چه مصلحت است ؟ این دستور آن ایام گفت که آنچه تومیپرسی بسوی انگیزش نخست بباید دانستن که آفریدن چه بود ومیرانیدن چیست و باز زنده کردن چراست . بباید گفتن که جهان بوده است یا آمده . اگرگویند بوده این سخن محال بود. بسبب آنکه درجهان نونوچیزها افزاید وهم درجهان میکاهد وچون وچنین بود که میکاهد ومیافزاید ونقصان میگیرد وباززیادت میشود . پس هرچه پذیرنده کون وفساد بوده ومعلول بود خدای رانشاید . پس درست شد که جهان نبوده است و بیافریده‌اند پس هرآفریده راازآفریدگار چاره نیست و بباید دانستن که دردین

پهلوی که زرتشتیان بدان مذهب‌اند جهان راآفریده گویند. پس چون گفتیم که جهان آفریده است بباید گفتن که ، که آفریدوکی آفریدوچون آفرید و چراآفرید ... "

ازبخش دیگر کتاب علمای اسلام چنین برمیآید که درآن عهد ازشماره موبدان دانشمند کاسته میشده وجماعت زرتشتیان درمقابل تبلیغات اسلام استقامت نمیورزیده وبدین جدید میگرویده‌اند. موبدان موبد درپاسخ خویش راستی راپیروی وباصراحت لهجه سخن میراندوبزیرعقیده جبرمیزندوبدی راز خدای نمیدانند. بخش نامبرده ازاینقرار است :

" چه ازموبدان خردمند کمترکسی مانده‌اندوواجب دیدم اصل دین به پیداکردن تاهرکسی سخن ازجماعتی که نه بردین باشد، نشنودودین دوستی در دل اوباطل نگردد وراه اشوئی بدروندی رها نکندوازخدایتعالی برستگاری خواهد که این گیتی پتیاره مندناگاه خواهدگذشت . موبدان موبدگفت که ایزدان وامشاسفندان که میگویند نام همکاران است (موکلان) ونام خدایتعالی یزداست وصف هورمزد واورمزد یزدراهیچکس تغییر نتوان گفت . اورمزد بی صفت است وآویژه ونیکی و روشنائی باشد که بااوهیچ بدی وتاریکی نیامیزد وقومی که مخالفان دین به‌اند با مادراین مسئله خلاف میکنند و گویندنیکی وبدی ازخدای است وزراتشت اسپنتمان دروغ وخیانت وجهل وستمکاری ومکربر ذات خدایتعالی روانداشته‌است . پس ماراجواب مخالفان دین باید گفت و گوئیم چون مارا برکتاب شما وشمارا برکتاب ما اعتقاد نیست وروشن کردن اصل دین بهی جز بادلیل و برهان معقول دست ندهد. شمارا با مادراین مسئله خلاف نیست که خدای شناسی بعقل باید کرد . جواب چون در دنیا وهرچه دردنیا هست پذیرنده کون وفسادندوهرآینه معلول باشند ومعلول خدای رانشاید.

واقعه دیگری شبیه بمباحثه بالا که تاثیر کلام اوستا وکرامت دستور زرتشتی را میرساند ووردزبان پیشینیان وداستان چامه سرائی یکی ازشاعران دهاتی قرارگرفته ونامش برما مجهول است درسال ۷۲۴ یزدگردی دریزدرویداده است درآن وقت شاه نظام فرماندار یزد بود . نسبت بزرتشتیان حسن ظنی نداشت وزیری داشت بدخووظالم وآن وزیردرشخص حاکم نفوذی بغایت داشت .

یزد درآن هنگام پناهگاه زرتشتیان بود . بهدینان وموبدان بیشماری در آن شهر تمرکز داشتند دستوران دستور آن دوره رانام دستور بندار بود.

فرماندار بواسطه خبث طینت ونفوذ وزیر زشتخو وتحریکات اوباسلام آوردن اجباری گروه زرتشتیان فرمان صادرساخت وهمه زرتشتیان ، پیروجوان

وبزرگ وکوچک را دریک محل جمع کردوآنها را بقبول آئین اسلام امرنمودگفت که اگر دین کهن خودرا نهشته واسلام نیاورند باید دست ازجان شیرین خود بشویند وازآن جماعت که مات زده بودند جواب فوری مطالبه نمود.

کدخدایان وپیران قوم باقوت قلب چنین پاسخ دادند " فرمان شه را شنفتیم. مانیز پرستندهٔ خدای یکتا وفرزندان کیانوپیرو راه راست و جویای نام ونشان وازداشتن دین نیاکان مفتخر وسرافرازیم. آنچه مراد و مقصود فرماندار است ازاین بیچارگان میسر نیست. ما راسه دستوروپیشوای داناست. شاه پیمان کندوآنها را طلبیده ازدین وتوحید پرسش نماید وپاسخ پذیرد اگر پیشوایان دانای ما اسلام بیاورند، ماهمگی بجان حاضریم."

فرماندار سه دستور دانا رابدربار خویش احضاروآنها رابقبول اسلام ویا دادن جان فرمان داد. دستور بندار بزرگ آنها بودعرض کرد " پادشاها مامردمی هستیم بیگناه وپرستنده خدای یکتا وصاحب خرد وهوش خداداد. کشتن دانا خلاف آئین سروری وراستی است. مانه ساحریم ونه جادوگر، بلکه دل را بمهروپیمان پیغمبر خویش استوار داشته ایم."

فرماندار ازاستماع جواب ازاصول وفروع دین پرسشها نمود وپاسخهای متین دریافت اماچون خودبین وغرض داشت قانع نشد.

چون غرض آمد هنرپوشیده شد

صدحجاب ازدل بسوی دیده شد

پیشنهادکرد " اگرشما این انگشتری مراکه اکنون دراین گل انداخته و یکهزار خشت خام میسازند نشان دهید که درکدام خشتی است، آنگاه بدرستی دین و ایمان شما یقین حاصل کرده آزارتان روا نخواهیم داشت." سپس فرمان داد هرسه دستور دانا رادریک اطاق زندانی سازند وانگشتر رادرگل انداخته بساختن هزار خشت امرنمود. پس ازچهار روز خشت حاضر شدوچون برای احضار دستوران بزندان شتافتند آنرا خالی دیدند واززندانیان اثری نیافتند. هر طرف بجستجو پرداختند تاآنکه سه دستور راکه متاسفانه اسم دونفرشان مجهول مانده درمنزل خویش بعبادت مشغول یافتند. آنها راباز داشت وبخدمت شه نظام آوردند. فرماندار برآشفت که " باعلم جادو اززندان جسته اید. اینک نشان دهید که خاتم درکدام خشتی است."

هرسه دستور زبان بواج واوستا رازمزمه کنان خشتها رابچهار بخش تقسیم نموده ازآن یک بخش را اختیار نمودند وبازآنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند واین عمل تکرار یافت تاآنکه یک خشت باقی ماند. آنگاه دستور بندار بفرماندار عرض نمودکه انگشتری درآن خشت ودرفلان گوشه میباشد چون فرماندار بشکستن خشت وبیرون آوردن خاتم امرنمود دستور گفت حیف است که چنین خشت عالی شکسته شود وانبری بدست گرفته آنرا زمزمه کنان درخشت فروبرد وخاتم رابیرون آورده بشاه تقدیم نمود.

فرماندار وتماشاچیان درحیرت فروماندند. اماشه نظام به پیروی خوی زشت، پیمان رافراموش نمود، آنها راکافروساحرخوانده وبپذیرفتن اسلام امر فرمود دستورجواب داد " جان برکف حاضر ولی دست از دین برنخواهیم داشت."

فرماندار ازاستماع پاسخ رُک غضبناک گشته حکم کرد سریک دستور رابا تیغ ازتن جداکردند ودستور دیگررا تکه تکه ساختند تاشاید دستور بندار از جان بترسد وباسلام آوردن تن دردهد. امادستور نامبرده آه سردی ازجگر برکشید وبشه نظام گفت " وقوع این حادثه راازپیش میدانستم واینک مراهم چون دیگران خواهی کشت. ولی بدان پس ازشهادت من سه قطره خون بردامن تو پیدا خواهد شد وچهل روز بعد دیگری ترابکیفر اعمالت خواهد کشت."

فرماندار ازشنیدن این سخن یکه خورده بدژخیم امرنمود. تا اورادورتربرد وباره بدنش رادونیم کند.

دستور بندار چون حال رابدینمنوال دیدبه پسر خویش بهرام وصیت نمود که پس ازشهادتش فورا " با بستگان بخراسان مهاجرت ونزد خویشان آنجا پناه گزینند زیرا شهریزد پس ازچهل روز ببلا وخونریزی دچار خواهد گشت. دژخیم دستور رادرحالیکه بواج مشغول بود باره دونیم ساخت. بهرام ازدیدن حال پدر دهشت برداشته همانجا جان بجان آفرین تسلیم نمود.

پس ازشهادت دستوربندار چنانکه فرموده بود. سه قطره خون بردامن فرماندار پدید آمد. شه نظام از عاقبت وخیم خویش هراس برداشت، سایر زرتشتیان راکه دید حاضرند برای دین بآسانی جان بدهند آزاد ساخت.

پیشگوئی دستور بندار بحقیقت پیوست. در روز چهلم قشونی ازمشرق به یزد حمله آورد وجمعی کثیرازمردم شهررا درخون غرقه ساخت وشه نظام با خانواده اش درآن گیرودار بقتل رسیده وارک آنان بغارت رفت.

احمدبن حسین بن علی الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بفرمانداری یزد مینویسد " درزمانیکه رایت منصور خاقانی (شاهرخ بهادر پسرامیرتیمور) بجهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس شد وبشیراز آمد درسال تسع و

عشر وشمانمائه (۸۱۹) درزمان مراجعت شاه نظام کرمانی رابحکومت ابرقوه ویزد نصب کردند وشاه نظام باابرقوه آمد وازابرقوه به یزد آمدوکاشی مسجد تمام کرد وبرغرفه‌ها سوره فتح نوشت ... الخ " مولف نامبرده دوصفحه در ستایش کارهای مذهبی او و تعمیرات مساجد وابنیه‌های دینی مینگارد وازوضع حکومت وکشتاری که موضوع داستان ماست هیچ اشاره نمیکند .تاریخ فرمانداری شاه نظام دریزد طبق تاریخ جدید یزد باتاریخ ۷۲۴ یزدگردی که چامه سرای ماضبط نموده است ۶۲ سال فرق دارد .

واقعهٔ دیگر درزمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار و فرمانداری فرزندش شاهزاده محمد ولی میرزا دریزد واقع شد ، علمای متعصب بزرتشتیان نسبت کفروزندقه داده وازحکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستار میشوند بنابه پیشنهاد شاهزاده دادگر ، علما درمسائل دین وتوحید پرسشهائی از زرتشتیان بعمل می آورند باین امید که اگر جواب منطقی نباشد همه را باجبار مسلمان یا بقتل آورند . اما برخلاف انتظارشان جواب طبق دلخواه فرماندار بود ودست ازسرزرتشتیان بیچاره برداشتند . پرسش های علما وپاسخهائی راکه دستورکیخسروپور دستور خدابخش بمشورت موبد خدابخش پور موبد فرود وهیربد جاماسب پدرشاعر داده‌اند دررساله‌ای بنام " دین مسئله " بتوسط هیربد خدابخش پور جاماسب درسال ۱۲۰۷ یزدگردی منظوم گردیده ودرجزو پندنامه ملافیروز دربمبئی بطبع رسیده‌است .

نیم قرن بعدتر فرزانه خدابخش پور اردشیر پور خسرو پلگدار دینیارپور بهرام پور ظهراب پور نوشیروان یزدی محلتی بسااوقات با بزرگان وعلمای اسلام در حقانیت دین نیاکان خود بمباحثه ومناظره مشغول میبوده وبرمراسم معموله بین مسلمانان اعتراض مینموده‌است فرزانهٔ نامبرده مباحثات مذکور رادرروز هرمزدوماه اسفند سال ۱۲۳۹ یزدگردی درمجموعه‌ای بنام " تیغ براه دین " جمع کرده وبرای مایادگار گذاشته‌است . در ضمن مقدمه چنین مینویسد " درباره بحث دین ومذهب درهرکجا اتفاق افتاده آنرا بقلم درآورده که انشاءالله ازدیده وشنیده وگفته بهره وفیضی بامید یزدان بهره‌بردار باشند ونام آنرا گذاشتیم " تیغ براه دین " ازراه دین بیاری یزدان که دین بهی ، دین بهی هست ، بی شک است وشبهه ... چون بنای آدمی ازجسم فانی است بجهت یادبود هراوقاتی با بزرگان اسلام مباحثه داشتم نوشتم تا بهدینان آگاه باشند ویقین حاصل کنند ازدین ، وبحرف باطل خودرا ازراه درنبرند . "

مباحثات نامبرده درنوع خودبی نظیر وبسیار دلکش وشیرین است نسخه خطی آن جزو کالکسیون روانشاد مانکجی هاتریا در کتابخانه ملافیروز دربمبئی

محفوظ است . ازقرار معلوم مولف نامبرده رساله خویش را بخدمت مانکجی صاحب تقدیم وخواهش کرده آنرا بگجراتی ترجمه وعنوان بآن بدهند که بمعنی شمشیر دین باشد .

فرزانه مرزبان ظهراب

چگونه قریه‌های مبارکه وزین آباد دریزد ایجاد شد

فرزانه مرزبان پورظهراب رادمرد دیندوست ، فعال ، خیرخواه ،نیک اندیش ، دلیر وباهمت زرتشتی ازاهالی قریه کسنویه حومه شهریزد ودرعهد خویش بزرگ جماعت وکلانتر زرتشتیان بود . خانهٔ مسکونی آنها درکسنویه که دواشکوبی وازهمه منازل اطراف بلندتر وباشکوه‌تر ودارای بالاخانه وسه‌سر طویله وغیره است وحتی بلندتر ازمنازل مسلمانان حوالی واطراف است درحالیکه مساکن زرتشتیان به اجبار میبایستی پست تر باشد ، ازجلال وابهت وبزرگی ورشادت صاحب آن داستانها میسراید . قریه مبارکه نزدیک تفت مستحدثه اوست. فرزانه مرزبان دراوان جوانی درحدود ۲۵ سالگی گویا درسال ۱۱۷۰ یزدگردی چندین سال بعدازموقعیکه کیخسرو ایزدیار باگلستان بانو دختر ۹ سالهٔ خویش ازایران فرار نمود رهسپار بمبئی گردید ودرخانه اردشیرداد شیت ازخاندان ثروتمند پارسی که نسبت بجماعت زرتشتی ایران علاقه وافر نشان میداد بخانه شاگردی وپیشخدمتی مشغول گشت .

فرزانه مرزبان جوانی بود زحمتکش و صاحب احساسات بلند وعالی ، کارگری درمنازل خانواده‌های پارسی باطبع بلند اووفکر خدمت بجماعت سازش نداشت . کلیهٔ حقوق اینگونه نوکرها بسیارکم وبیش ازماهی یک یا دوروپیه نبود . زرتشتیان ایرانی که ازآن زمان ببعد به بمبئی مسافرت مینمودند بجزدونفر همه درخانه‌های پارسی استخدام میشدند وپس ازآن بتدریج بکسب وکار روی میآورند .

فرزانه اردشیر دادی شیت سردسته پارسیانی است که پیرو تقویم زرتشتیان ایرانی یعنی تقویم قدیمی هستند ودربمبئی آدریان وآتش ورهرام قدیمی راکه بنام آنها معروف است بنا نموده اند وموبدان ایرانی راکه بهند رهسپار میشدند درآدریان خویش منزل وماوا میدادند . خاندان دادی شیت بسیار بزرگ وتوانگر و برای اموات خوددربمبئی دخمه ساختند اینک دخمه نامبرده بسته شده واموات آنها دردخمه عمومی سپرده میشود .

فرزانه مرزبان درچنین خانواده توانگر بکار مشغول بود . شوکت وجلال آنها را با بیچارگی وبردگی زرتشتیان درایران که بپرتگاه نیستی وزوال نزدیک ومحکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد . اندوه وملال روزافزون سینه تنگ اورا فشار میداد . زیرا هرسال شماره بسیاری ازخانواده های زرتشتی پراکنده دردهات دوردست یزد ومحصوربین مسلمانان بوسایل گوناگون مانند ربودن دختران وپسران حتی زنان آنها را باجبار مسلمان کردن ، غصب اراضی ودارائی منقول وغیرمنقول آنها بحکم شرع بوسیلهٔ خویشان تازهٔ جدیدالاسلامها ویافشار وستم نامحدود هنگام وصول مالیات جزیه وغیره مجبور بترک دین نیاکان خویش میگشتند . اینگونه افکار اورا اذیت میکرد . فکرنابودی زرتشتیان درمیهن خودوخشوربرایش غیرقابل تحمل بود . محزون ومغموم بکنجی مینشست وخیال خورد و خواب ازسرش میپرید . گاه وبیگاه این حال برای اودست میداد . دادی شیت گمان میکرد دوری ازوطن و خویشان باعث نگرانی اوست ، روزی بتسلی خاطرش میکوشد . اما فرزانه مرزبان درپاسخ دلجوئیهای اوبا دیدگان اشک آلود اظهار میدارد درقبال اینهمه لطف و مهربانی که از اربابان محترم می‌بیند غربت برای اومعنی ندارد ودوری ازمیهن وخویشان برایش نگرانی نیست . اما حزن واندوه اوبرای دین است ، برای جماعت است ، برای گروه زرتشتیانی است که درایران بپرتگاه نیستی رسیده اندوهرسال ازشماره آنان میکاهد ونزدیک است روزی که نام آنها ازصفحه وطن محوگردد .

فرزانه اردشیر دادی ازشنیدن داستان فرزانه مهربان وعلت اندوه وماتم اوحالش دگرگون گردید وخود نیزماتمزده ودردریای حزن غوطه وروچون فرزانه مرزبان ازآینده بهدینان نگران وگریان گردید وپرسید راه نجات چیست وآیا روزنه امیدی بنظرش میرسد ؟ فرزانه مرزبان پس از تفکر زیاد جواب میدهد بنظر اویک راه هست وآن احداث یک قریه نوومنزل دادن خانواده زرتشتیانی که دردهات دور افتاده بین مسلمانان محصوراند درآنجا تابوسیله اراضی وآب قریه جدیدالاحداث امرار معیشت نمایند وبدینوسیله از خطر جددنیان ایمن گردند .

این رای را فرزانه اردشیر بپسندید وهزینه اقدام بطرح راپرسید جواب بشنید

درحدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر .

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت وعلاقه ومحبت فراوان نسبت بزرتشتیان ایران . دلش باوضاع واحوال پریشان آنان بسوخت وبرای نجات آنها وحفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتر برایش قابل توجه نبود بفرزانه مرزبان گفت حال که چنین است بایستی برای نجات بهدینان ازچنگال جددینان فوری اقدام نمودوهرچه زودتر خودرا برای مراجعت بوطن واحداث قریه نوحاضرساز . کلیه مخارجش هرچه باشد ولوهرقدرهم از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم . "

فرزانه مرزبان ازشنیدن تصمیم اربابخودشادمان گشت وبادلی پراز امید رخت سفربربست وبسوی میهن مراجعت نمود . هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید درتک وپوافتاد . بیابانها وکوهستانها رابگردیدتا محلی نیکو ومناسب انتخاب ودرحفرقنات آب اقدام نماید ، عقلش بجائی نرسید حیران و سرگردان بود تا آنکه روزی پس از تک وپوی زیاد خسته وکوفته ، مایوس و دلواپس دربیابان زیردرختی بخوابید سروش عالم غیب باو مژده داد ومحل حفر قنات وآفتابی شدنش واراضی قریه رادرعالم رویا باوبنمود . شادمان ازخواب برجست ومحلی راکه دررویا دیده بود بیافت ومادرچاه رابکند . آب فراوان نوید قنات پرمیاه وآبادانی بزرگ راباومیداد .

درآنزمان حاجی علینقی خان پسر بزرگ محمدتقیخان بافقی معروف بخان بزرگ پس از فوت پدر درسال ۱۲۱۳ هـ (۱۱۶۸ ی) که بعنوان گروگان درپایتخت بود از طرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید وتاهنگام مرگ سال ۱۲۱۹ هـ دریزد حکمرانی مینمود . پس از مرگ اوبرادرش حاجی عبدالرحیمخان که اونیز درپایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت ، ولی فتحعلیشاه بااونظر موافق نداشت وامرکرد برادر کهترش زین العابدین خان بنیابت او دریزد فرماندار باشد . زین العابدین خان بقول صاحب تاریخ یزد مردی عصبی مزاج بوده ودرخشم بمنتهی درجه شدت وجان راعاقبت بر سراین خصلت نهاد مینویسند که دربحبوحه زمامداری خود برمتصدی خشم کرده کم کم خشمش شدید شده وبچوبکاری پرداخته وبالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که دروسط چوبکار سکته کرده " (۲) دوره فرمانداری زین العابدین خان چندان طول نکشید و زین آباد حومه تفت مستحدثه اوست . پس ازفوت اوحاجی عبدالرحیم خان از

(۲) بتاریخ یزد تالیف آیتی ص ۳۷۹ مراجعه شود .

فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت . دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیمخان وبرادرش زین العابدین خان کلاهفت سال بوده است (۸۲ – ۱۱۷۵ یزدگردی) فرزانه مرزبان درزمان فرمانداری حاجی علینقی خان وحاجی عبدالرحیم خان باحداث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده ودرزمان زمامداری زین العابدین خان بنیابت برادر دریزد آب قریه براراضی فعلی مبارکه آفتابی میشود . فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدید الاحداث رااز زرتشتیانی برمیگزیند که بین مسلمانان محصور ودردهات کوهستان ونقاط دوردست مانند سخبید ، خراشه ، دهبالا ، دشتک وغیره میزیسته‌اند

زین العابدین خان پائین قریه چم وبالای زین آباد فعلی قنات محقری داشته بنام زین آباد که آبادی آن بیش از یک جریب زمین نبوده و اینک خشک شده است . هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان باآنهمه آب زیاد وریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین العابدین خان خواهش خودرا برای دیدن آب وقریه بفرزانه مرزبان تذکر وبآنجا میرود . درآن عهد بزرگان مقتدر اگر بجائی بتماشا وگردش میرفتند وبربیچاره‌ئی وارد میشدندوکالائی ازمال آن شخص را می‌پسندیدند وتعریف‌میکردند ومبارک باو میگفتند طرف بایستی درجواب بگوید پیشکش است وآنرا تقدیم نماید بنابراین زین العابدین خان چون بدیدن قریه جدیدالاحداث فرزانه مرزبان میرود وباتفاق اودراراضی مستحدثه میگردد متصل وپی درپی میگوید مبارکه (مبارک است) مبارکه مبارکه تاآنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبور میشود بگوید نصف آب پیشکش است .

زین العابدین خان فورا "جلو نصف آب قنات راگرفته میبرد بقریه زین آباد جدیدالاحداث خودوآنجا را مشروب میسازد وقریه فرزانه مرزبان هم بنام مبارکه مشهور میگردد . هرچند فرزانه مرزبان اززین العابدین خواهش مینماید آب را درهمان قریه مبارکه مشروب‌سازد اثری نبخشیدونصف آبی را که اوباسرمایه‌خیریه اردشیردادی شیت برای زرتشتیان بیچاره آفتابی کرده بود بواسطه ظلم فرماندار ازدست دادوزرتشتیان ازاستفاده تمام آب محروم ماندند . قریه مبارکه بین سالهای ۸۲ – ۱۱۷۵ یزدگردی هنگام فرمانداری زین العابدین خان وبرادرش حاجی عبدالرحیم خان احداث گردید .

فرزانه اردشیر دادی شیت که‌باهمت وسرمایه اوقریه مبارکه ایجاد گشت درسال ۱۱۲۴ یزدگردی دربمبئی متولد ودر۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ ی درهمان شهر رهسپار مینووگروشمان گردید .

فرزانه مرزبان تاسال ۱۲۲۲ یزدگردی درحیات بوده . شبوت قول ما حواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ ه که مدعیان بمبلغ بیست تومان بکدخدا مرزبان صلح مینمایند . سند نامبرده درصندوق پنجایت درآتش ورهرام یزد محفوظ بوده است . (۳)

نسب آقای رستم یزدان پناه ایرانی ساکن تهران بدین ترتیب به فرزانه مرزبان ظهراب میرسد . رستم پور شهریار هرمزدیار پور خدابخش پور مرزبان ظهراب هرمزدیار جد آقای رستم ایرانی ونوه فرزانه مرزبان ظهراب درعهد خویش هنگام پیری جد خود کلانتر زرتشتیان بوده است . آقای رستم ایرانی اززرتشتیان نامور وسرشناس ومتنفذی است که باکلیه رجال دولت آشنائی ودوستی دارد ودرپس پرده مصدر کارهای مهمی بوده که ذکرش خارج ازاین مقوله است .

زرتشتیان مبارکه بانی قریه خودرا ازیاد نبرده‌اند وتاکنون درآنجا گهنباری بنام اردشیر دادی ومرزبان ظهراب بخوانده وروان آن دونفرخیرخواه را شاد مینمایند .

حتی فرزانه بهرام نوشیروان صادکسنویه‌ای که درسال ۱۲۷۵ یزدگردی دبستان ومسافرخانه‌ای درقریه مبارکه بنا نمود روی سنگ آن چنین نوشته است : " مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهراب را یاد وشاد نمایند . "

اوضاع فرهنگی پارسیان
درپنج قرن گذشته

کوشش پارسیان دراصلاح تقویم – مشاجرات ومباحثات دینی – تاسیس انجمن پژوهش دینی دربمبئی – بوجود آمدن تقویم فصلی (دینی) اضمحلال یکی از امارت نشینهای هند بعلت مشاجرات تقویم پارسیان .

بارها اتفاق افتاده که مباحثات ومجادلات مذهبی بین جماعت موجدمساعی درمطالعات وپژوهش درفرهنگ وآثاردینی گردیده است . دوره رفورم واصلاحات

(۳) رجوع شود بنسخه خطی شماره H.P.(mS) 213 محفوظ دربنگاه خاور شناسی کامابمبئی .

مذهبی اروپا نیز ازاثر همین گونه پیشامدها بوده .

کوشش پارسیان هند درمطالعات فرهنگ دینی را نیزدرطی دوقرن گذشته تولید اختلاف نظر درسنن وفروع مذهبی باعث گردید .

مادراینجا مختصرا " درشرح مسائلی که مولد مباحثات ومجادلات مذهبی وباعث پیشرفت مطالعات دینی پارسیان گردید میپردازیم . قبل از شروع باصل مطلب ذکر مختصری ازوضع اطلاعات دینی پارسیان درپنج قرن که ازخلال سطور نامه‌های ایران پیداست خالی ازفایده نیست .

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل تاریخ نویس پارسی وصاحب پارسی پراکش، پارسیان هند بیش از ۱۲۰۰ سال قبل برای حفظ دین ، خان ومان وزاد وبوم خود ایران را ترک وبسوی هند مهاجرت اختیار وتاامروز غالب مراسم دینی وآداب جماعتی خودرا نگاهداشته‌اند . هنگام اقامت درهندودرشهرسنجان ، شعائر ملی وطرز ادای مراسم دینی راتامدتهای متمادی بنابروش باستانی بجامیآوردند . درجنگ سنجان ، الفخان سردار سپاه اسلام فاتح شد وباغارت شهر مرکز وماوای پارسیان راتباه ساخت وکتابخانه وخانمان آنها بربادرفت. اما آتش مقدس تا ۱۲ سال درپناه غار کوه بهاروت محفوظ ماند .

پس ازاین پیشامد پارسیان ببخشهای مختلف گجرات پراکنده شدند وبمرور زمان سنن وفروع دین رابواسطه دوری ازیکدیگر فراموش کردند . بالاخره درقرن ۱۵ میلادی پس از آنکه از حقیقت تعمیل بعضی ازمراسم وسنن دینی مشکوک گشتند واختلافات نظر تولید گشت ، پارسیان مقیم نوساری وسورت وبروچ وکمبایت وانکلیسر باتفاق آراء جوان باهوش ودلیری رادرسال ۸۴۷ یزدگردی باپرسشهائی چند بسوی موبدان دانشمند ایران فرستادند تاجواب بسیاری ازمطالب دینی را که درآن اختلاف داشتند بیاورد .

نریمان هوشنگ قاصد نامبرده باجواب پرسشها که درآبانماه ۸۴۷یزدگردی نوشته شده بهندوستان مراجعت کرد . (برای اطلاع کامل ازاین مراسلات بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده مراجعه شود .)

موبدان ایران درضمن نامه خود مینویسند :

" ازایرا خط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت ونمود نریمان هوشنگ که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان وبهدینان مازدیسنان نوساری وکنبایت و بهروچ وانکلیسر . دراین شهرها گفت بهدین هست وهیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمیدانند .... از کیومرث تاامروزهیچ روزگار سخت تر ودشوارتر ازاین هزارهٔ سرهیشم نبوده است ونه ازدور ضحاک تازی ونه افراسیاب ونه تورجادو و نه

اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه‌تراندو ازاین هزاره سزکه اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته پیشترین روزگار بترنبوده است . اما بهدین دراین زمانه کار کرفه کردن راه اورمزد دسترس اندک است ونیرنگ وبرسم ویوژ داشرگری وپاکی وپرهیزکاری هم اندکی بجای مانده است وباقی ازدست افتاده است .... که درنوساری سالاری بهدین است داور نام چنگه شاه وجزیهٔ بهدینان نوساری رادور کنانیده است .... ودیگر بدانند که نسای بهدین بکافر فرمودن وبدخمه بردن دردین .... ودر کمبایت والکلیسرگاهان چوبین است .... دو هیربد دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند وشایست وناشایست بدانند درراه خشکان نزدیک است وازقندهار تاسیستان نزدیک است واز سیستان تایزدبیم نیست .... "

نریمان هوشنگ درسال ۸۵۵ یزدگردی باردوم بایران رفت تاپاسخ پرسشهای بیشتری رابیاورد درضمن نامه موبدان ایران چنین ذکر است :

" سالها شده است که بهدین ایران اندکی هستند بسیار درطلب وانتظار بوده‌اند که یکی درملکی از نشان بهدین آگه شوند ...

درسال ۸۸۰ یزدگردی نامه سومی ازایران بهند میرسد که درآن اشعار شده " .... تاایام عرب گذشته وایام ترک درآمده این فقیران رامعلوم نبود که درممالک هندبهدینان مانده‌اند یا نه تاقبل از ۳۵ سال ازاین تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجانب شد مکتوب ازاشوروان بهرامشاه وچنگه شاه وازجماعت بهدینان ودستوران بدینجانب نوشته بودند .... این فقیران جواب آن نوشته بدست نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیار قبل ازاین ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم وهیچ چیزی هم ارسال نفرمودند واین فقیران رامعلوم نیست که احوال بهدینان آن ولایت چون است .... "

درنامهٔ بهمن روزوخردادماه ۹۲۸ یزدگردی دربا ب ارسال کتب دینی و ورس آمده " ودیگر آنکه ورس راازجهت خاطر دین وه که درآنجا ضعیف شده فرستاد شد . دراینجا ورس چنین کمتر ازهزار شاهی نمیدهند . "

بدینطریق تاسال ۱۱۴۲ یزدگردی پرسشها ازهندبایران میرسید وپاسخها از ایران بهند ومجموع این نامه‌ها بنام روایات معروف گردید . ازسال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزدگردی ۲۶ نامه پاسخ پرسشها ازایران بهند میرسد (صورت کامل آن در فرزانگان زرتشتی داده شده است .) صدها مسائل دینی دراین نامه‌ها باشرح وبیان توضیح داده شده وتاسالیان درازمانند کتب مذهبی دارای احترام بودو ازاصول وفروع دین پارسی شمرده میشد .

ازذکر این حقیقت تلخ وناگوار نباید خودداری کرد که اکثریت جامعه پارسی درآن دوره بشهادت آقای خان بهادر بهمن جی پتل تاریخ نویس پارسی بیسواد بوده‌اند وموبدان وپیشوایان دینی تنها خواندن ونوشتن میدانستندو استثناء بین بهدینان افرادی دانا وبرجسته یافت میشدند که نسخه‌های کتب دینی وگزارشات آنرا چون جان عزیز میداشتند وحفظ میکردند . مردم عوام فقط نماز خواندن راازموبدان فرا میگرفتند واطلاعات دینی آنها ازاین بیش تجاوز نمیکرد ..

پارسیان پس ازتماس با اروپائیان درسورت درکسب دانش مساعی ابراز داشتند . ازنیمهٔ قرن ۱۶ تا ۱۸ میلادی بسیاری ازبهدینان کتب مذهبی و روایات مذکوره دربالا و نامه‌های حماسی وغیره را برای خود نویسانیدند . از آنجمله است ترجمهٔ گجراتی مینوخرد درسال ۱۵۵۴ میلادی بوسیلهٔ هیربد زال پور هیربد کامدین مقیم دمن ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۶۸۰ بوسیلهٔ هیربد گرشاسب جی برزوجی سورتی برای نانابهائی پتل مقیم اومرا ـ ترجمهٔ گجراتی خرده‌اوستا درسال ۱۶۸۳ بوسیلهٔ دستور داراب هرمزدیار مقیم بلسر ـ ترجمهٔ گجراتی خرده اوستا درسال ۱۷۲۴ بوسیلهٔ دستور جاماسب آسا مقیم نوساری ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۳۳ بوسیلهٔ دستور داراب بائی مقیم نوساری برای شت دادابهائی فرامجی رستم جی شیت مقیم سورت ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۶۰ بوسیلهٔ موبد بهمن جی دادابهائی رستم ختانیا مقیم سورت برای بهدین جیجی پور ماکاپتل مقیم سنگاپور ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۶۳ بوسیلهٔ هیربد شاپورجی رستم جی ملامقیم نوساری برای بهدین رانجی رتن جی جسه‌والامقیم بمبئی ـ خرده اوستا بالفبای گجراتی درسال ۱۷۷۸ بوسیلهٔ دستوررستم‌جی بهرامجی سنجانا مقیم سورت برای دهنجی بهائی منوچهر جی ردیمنی مقیم بمبئی .

پس از ذکر این مختصر درمورد تاریخ روایات که‌نمایندهٔ اوضاع فرهنگ دینی پارسیان تا ۲۰۰ سال قبل میباشد اینک بذکر مسائل ومباحثاتی که موجد پیشرفت دانش وتحقیقات مذهبی وبررسی فرهنگ وسنن باستانی گردید میپردازیم .

دراوایل قرن ۱۸ میلادی دومسئله مهم دینی مولد مباحثات وبالاخره باعث مطالعات درفرهنگ دینی گردید . مسئله نخست این بودکه‌آیا صورت‌جنازه راباید باپنام (پارچه سفیدیست‌که موبدان هنگام ادای مراسم دینی برروی خودمیبندند) پوشانید یاخیر . مباحثات درمورد این مسئله بی نتیجه ماند واختلاف‌بین مردم رفع نگشت وتاامروز درسورت ونوساری ودهات اطراف آن صورت میت را با پنام میپوشانند درحالیکه درسایر نقاط زرتشتی نشین باز میگذارند .

مسئله دوم این بود که آیا پای میت راباید جمع کرد ویادرازگذاشت. اختلاف‌نظر دراین مسئله نیزتاکنون مرتفع نشده وهردوروش باقیست .

مسئله سوم ایجاد مباحثات درمورد کبیسه ووجود اختلاف‌یکماه درتقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هندبود . موبد جاماسب‌ولایتی کرمانی در۲۶نوامبر ۱۷۲۰ (۱۰۸۹ یزدگردی) بعزم سورت ازایران حرکت وهنگام ورود بمقصد متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان ایران وپارسیان هند یکماه اختلاف‌موجوداست . از جلب‌توجه پارسیان باین اختلاف‌خودداری کرد زیرا دید که تعصبات بیجا آتش‌خشم آنانرا درکار مباحثات واختلافات دومسئله نامبرده بالا برافروخته ونتیجه‌ای هم بدست‌نیاورده‌اند ومشاهده نمودکه گروه پارسیان درموردعلوم دینی ومراسم وسنن باستانی بکلی بیخبر وعامی‌اند. بنابراین سه نفراز موبدزادگان باهوش رابشاگردی خویش برگزیدواوستا وتفسیرپهلوی رابآنها بیاموخت . ایشان رانام دستوردارا ب‌معروف‌به کوماناداداروقیم سورت و دستور جاماسب معروف‌بجاماسب آسا مقیم نوساری ودستور دیگری ازبروچ‌یحتمل دستور کامدین‌پور دستور فریدون جی میباشد .

درهمان‌اوان آقای مانکجی ایدلجی دلال ارمنیهای سورت باشاره دستور جاماسب ولایتی تقویم معروف‌بتقویم قدیمی ایران رااختیار کرد . این پیش‌آمد موجد مباحثات سختی درمورد تقویم بین پارسیان شد . چون درسال ۱۱۰۴ یزدگردی بهدین‌جمشید ایرانی مطلع ازعلم نجوم وستاره شناسی ازایران وارد سورت‌گشت . برشدت‌مباحثات افزود . پارسیان ازاوخواستند بامحاسبات تنجیم تردیدی راکه بوسیلهٔ ورود جاماسب ولایتی بهند دردل آنها راه‌یافته است‌رفع نماید . اونیز بجای آنکه رای خود را ظاهر سازد علم نجوم رابیک نفر موبد باهوش موسوم بکاوس‌پور فریدون بیاموخت‌که بعدها بکاوس منجم معروف‌گشت . این شخص با مباحثات‌خویش‌نشان داد که گفته دستور جاماسب ولایتی درست وبجاست . جمشید درسال ۱۱۰۸ رهسپار بمبئی گشت‌ولی نتوانست توفیقی درآنجا بدست‌آرد . موبدی ازبمبئی بنام شهریارجی نوروز درنامه‌خود مورخه ۱۱ نوامبر ۱۷۴۰ بنوساری وبنام دهسائی خورشیدجی تهمولجی مینویسد جمشید ایرانی ازسورت‌به بمبئی وارد ودرترغیب‌پارسیان باختیار تقویم‌قدیمی کوشاست‌وامیدوار است‌آنهارا باخود همعقیده سازد " .

پنجسال بعدازاین واقعه درسال ۱۱۱۳ یزدگردی چند نفراز بهدینان بینوای سورت بنام بهمن پورلیمنو ـ رانجینوپور خورشید ـ بهرام پور دادا ـ بوبت جینوپور رستم ـ لالابینوپور سهراب تقویم قدیمی رااختیار ومراسم پنجه‌وه

را یکماه جلوتر بعمل آوردند. دراین هنگام چند نفر از پارسیان دیگر متمایل بتقویم قدیمی آنرا بی ترس وواهمه اختیار نمودند. وقوع اینگونه وقایع پارسیان را درمورد دین نگران ساخت وچون ازحقیقت آئین بیخبربودند درآموختن وپژوهش آن بکوشیدند. دهنجیشاه منجیشاه یکی از بزرگان پارسی سورت که بتقویم قدیمی متمایل بود موبد کاوس رستم جلال پدر ملافیروز معروف‌را از بروچ دعوت نمود واورا بایران فرستاد تا درمورد تقویم واختلاف آن پژوهش بعمل آرد. موبد کاوس در هیجدهمین روز شهریور ماه سال ۱۱۳۷ یزدگردی باتفاق فرزند خردسال خود پشوتن که بعدها بملافیروز مشهور گشت از سورت رهسپار دیار ایران گردید. دوازده سال در ایران بماند ودرتحقیق ازحقیقت مسئله تقویم مساعی جمیله ازخود ابراز داشت. ببخشهای مختلف زرتشتی نشین درایران مسافرت وبالاخره درسفندارمذ روز وامردادماه ۱۱۴۹یزدگردی بسورت برگشت. چندین نسخ خطی اوستا ومحضرها واستشهاداتی ازعلما ودانشمندان در مورد تقویم باخود بیاورد. رونوشتهای آن فورا" بین روشنفکران جماعت و مشتاقان پخش گردید. ازطرف‌دیگر پیروان تقویم معموله درهند معروف بتقویم شاهنشاهی یارسمی نیز بیکار ننشسته دلایل وبراهین گوناگونی رادرمورد حقیقت تقویم خویش بین مردم منتشر کردند. مباحثات ومجادلات سختی دربروچ وسورت آغاز گشت. دستور کامدین جی وپس ازاو فرزندانش دلایل محکم درلزوم کبیسه وحقیقت تقویم شاهنشاهی ازکتب باستانی بیافتند. مباحثات درمجامع عمومی منجر بحملات ودشمنی وکینه گردید. چنانکه درحدود سال ۱۱۵۱یزدگردی درمجمع عمومی مباحثه دربروچ بهمدیگر حمله کردند. درآن گیرودار یک خانم حامله پارسی وپیرو تقویم قدیمی ازجملهٔ هماجی پور خورشید جی ازپای درآ ودرگذشت. هماجی دردادگاه محکوم باعدام وسایر فتنه جویان محکوم بزندان وتاوان شدند. اختلافات شدت یافت وبین خانواده‌ها نزاع وجدائی تولیدگشت وحتی ازدواج بین قدیمیها وشهنشاهی‌ها نیز ممنوع شد وبیکدیگر نسبتهای زشت میدادند وکودکان نیز در پی آزار واذیت یکدیگر بودند.

پیروان تقویم قدیمی مقیم بمبئی درسروش ایزد وفروردین ماه ۱۱۵۴ یزدگردی اولین آتش ورهرام رادرشهر بنانهادند. دراین موقع چندین خانواده پارسی بمبئی تقویم قدیمی اختیار کردند. وقوع این حادثه پارسیان بمبئی، سورت وبروچ رابرآن داشت که درتقویت مساعی خویش درآموزش وپرورش وپژوهش فرهنگ وتاریخ دینی بکوشند.

درسال ۱۱۸۸ یزدگردی (۱۸۱۹ میلادی) هنگامیکه مباحثات تقویم برشدت

خود افزود. شالوده بنای دوآتش بهرام دربندرسورت ریخته شد. یکی برای گروه شاهنشاهی ویکی برای گروه قدیمی، انجمن پارسی محل ببنای آتش بهرام قدیمی سخت اعتراض واز ساختمانش ممانعت نمود باین دلیل که آتش بهرام پادشاه دین است ودوپادشاه دریک اقلیم نگنجند کار بمحاکمه کشیدودادگاه ساختمان هردوآتش بهرام راموقوف‌بخاتمه محاکمه نمود.

دهجیشاه ومنوچهر شاه فرزندان ایدلجی وادیا سردستهٔ شاهنشاهی‌ها دردادگاه ادعای ۲۵ هزار روپیه خسارت ازکالابهائی سازنده آتش بهرام قدیمی نمود. محاکمه چهار سال طول کشید و دادگاه پس از تحقیق وپرسش ازگواهان بیشمار واستماع دلایل فریقین ازکتب اوستا. وجرکرد دینی، روایت، زرتشت نامه، سکندرنامه، برهان قاطع وغیره درچهارم نوامبر ۱۸۲۲ رای خود را بطرفداری قدیمیها صادروحکم بنای آتش بهرام آنها را صادرکرد ودرضمن هردوفرقه‌راآشتی دادوقرارشد گروه شاهنشاهی‌ها اول ساختمان آتش بهرام و تخت نشینی (تقدیس) آنرا طی مدت یک سال یعنی تا سروش روزواردیبهشت ماه ۱۱۹۳ برابر ۱۹ نوامبر ۱۸۲۳ بپایان برسانند وبعدگروه قدیمیها دست بکار ساختمان وتخت نشینی آتش بهرام خود گردند. (رونوشت جریان محاکمه و رای دادگاه سورت که همه بفارسی بوده دریک نسخه خطی بشماره ۱۳۰ درکتابخانه خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است).

دستور اسفندیارجی کامدین مقیم بروچ برای حقانیت نظریه شاهنشاهی‌ها رساله‌ای بگجراتی تحت عنوان "حقیقت کبیسه درتاریخ پارسیان" رادرژوئیه ۱۸۲۶ درسورت منتشر ساخت. مندرجات رساله دراثبات کبیسه واینکه زرتشتیان باستان درتقویم مذهبی خود کبیسه را مرعی میداشتند صحبت میکند.

همینکه کتاب به بمبئی رسید مباحثات پس ازبیست سال خموشی دوباره باشدت هرچه تمام آغاز گشت. ملافیروزبن کاوس درهفتم اوت ۱۸۲۸ (۱۱۹۷ ی) درپاسخ رساله دستور اسفندیارجی وتکذیب مندرجاتش وبطرفداری تقویم قدیمی باانتشار یک سلسله مقالات درروزنامه بمبئی سماچار اقدام نمود. دستور اسفندیارجی یکهفته بعد درسورت درگذشت وفرزند بزرگش دستورکاوس بجای پدر مباحثات راادامه داد. روزنامه بمبئی سماچار بعلت وصول مقالات زیاد درمورد تقویم اوراق خود رادوبرابر ساخت.

دستور فریدون جی دارابجی جاماسب آسانا. پشتیبان دستور اسفندیارجی کامدین دربمبئی بطرفداری تقویم شاهنشاهی روزنامه دیگری بنام اخبارکبیسه منتشر کرد. طرفداران تقویم قدیمی نیز درعین حال روزنامه دیگری بنام

ابطال الکبیسه بطرفداری تقویم خود بوجود آوردند بعلاوه ستون جرایدنیز ازمکاتبات دراین مورد پرمیشد .

طرفداران تقویم شاهنشاهی وقدیمی چند نفرازدانشمندان رابین خود برگزیدند تادر انجمنی درمورد مسئله تقویم بحث نمایند . گاهی نیز بعضی ازمسلمانان ودانشمندان بمبئی برای شرکت درمباحثات دعوت میشدند . حاجی هاشم اصفهانی بطرفداری گروه شاهنشاهی برخاست و آقامحمدشوشتری بطرفداری دسته قدیمی داد سخن میداد . گروه پارسیان برای ادامه مباحثات ونیل به نتیجه قطعی نگران بودند . مقالات درجراید پس ازیکسال ونیم منقطع گشت ولی هردو دسته برای اثبات نظریات خویش بتدوین وانتشار کتب و رسایل پرداختند . پیروان تقویم قدیمی ازدستوران دانشمند ایران و علمای اسلام خواستند تادر مسئله مورد بحث روشنی افکنند . گروه شاهنشاهی نیز دلایل جدیدی بلزوم کبیسه دردین از کتب دینی بجستند وهم از کتب نویسندگان اسلامی فقراتی دال برحقیقت نظریات خودبیافتند .

پس ازانتشار کتاب بگجراتی دستور اسفندیارجی کامدین نخستین کتابی که بفارسی دراین مورد ،مطبوعه سال ۱۸۲۷عیسوی میباشد .یکسال بعد هیربد دوسابهائی سهرابجی منشی آنرا بگجراتی ترجمه ومنتشر ساخت .

ملافیروز درجواب ورد نظریه لزوم کبیسه کتابی بنام "ادله قویه بر عدم جواز کبیسه دردین زرتشتیه " تالیف وپخش نمود . سپس حاجی هاشم اصفهانی درجواب ملافیروز "رفع الهزل " رادرسال ۱۸۳۳ تدوین ومنتشر ساخت وآنرا باز دوسابهائی سهرابجی منشی درسه سال بعدبگجراتی ترجمه نمود . دستورایدلجی سهرابجی‌سنجانا درسال ۱۸۲۸ کتابی بنام "خروه وهیزک " تدوین کرد مندرجات آن فقراتی است از اوستا ، پهلوی وپازند بطرفداری کبیسه وملافیروز درجواب آن اویژه دین رانوشت که بعدازوفاتش درسال ۱۸۳۲ منتشر گشت وهم درسال ۱۱۹۷ یزدگردی کتابی بنام رساله استشهاد طبع نمود که شامل رونوشت محضرهائیست که از منجمین وعلما ودانشمندان اسلامی وزرتشتی بوسیله پدرش ملاکاوس هنگام اقامت درایران جمع آوری شده بود ومندرجات آن تصدیق برعدم کبیسه درتقویم یزدگردی میباشد . گروه پیروان تقویم شاهنشاهی نیز درقبال این اقدام محضرها واستشهاداتی که دال بروجود کبیسه درتقویم زرتشتی واز اصفهان برای آنها رسیده بود . تحت عنوان گواه الکبیسه باتفاق ترجمه گجراتی آن بوسیله هیربد دوسابهائی سهرابجی منشی ودستور فریدون دارابجی جاماسب آسانا درسال ۱۲۰۳ یزدگردی منتشر کردند . درخلال این مدت رسالات وکتابهای دیگر نیز درهمین موضوع منتشر گشت که اینک اثری ازآن دردست نیست .

کمیته تقویم شاهنشاهی برای تبلیغات خویش هزینه چهل هزار روپیه آن زمان رامتحمل شد وکمیتهٔ قدیمی نیز درحدود همین میزان بمصرف رسانیدند .. درخلال جریان این مباحثات عده دیگر ازپارسیان نیز تقویم قدیمی اختیار کردند . طبق آمار سال ۱۸۹۱ میلادی بین نفوس ۹۱۳۶۱پارسی درکشورهند ۷۲۰۶ نفر پیروتقویم قدیمی بوده‌اند .

ذکر واقعه دیگری که باعث مساعی پارسیان درتوسعه فرهنگ دینی و تاسیس انجمن پژوهش دین زرتشتی گردید خالی ازاهمیت نیست .

پارسیان پس ازسال ۱۸۳۹ میلادی ورویداد یک واقعه مهم ازبذل مساعی درتحقیق دین وتشویق بهمدینان درآموختن حقایق مذهب کوتاهی ننمودند . این واقعه عبارت بود از تغییر مذهب دونفر جوان پارسی بنام دهنجی بهائی نوروز وهرمزجی پستن جی بمذهب مسیحی . مرسلین ومبلغین عیسوی درجراید بمبئی برخلاف آئین زرتشتی وانتقاد ازتعلیمات پیغمبر مقالات منتشر میکردند . دکتر ویلسن سردسته آنها درمقالات وخطابهای خویش ازوندیداد انتقاد وپارسیان رابتغییر مذهب وپذیرفتن دین عیسوی ترغیب مینمود .

دانشمندان پارسی نیز بیکار ننشستند ودردفاع ازحقایق دین خویش خامه فرسائی مینمودند . چنانکه درسال ۱۸۴۰ یعنی یکسال بعدتردارابجی هرمزجی بنگالی کتاب "راستی مزدیسنان " وهیربد دارابجی منشی "تعلیم زرتشت " ودستورایدلجی سهرابجی سنجانا "معجزات زرتشت " راتدوین وطبع نمودند .

درسال ۱۸۴۱ دستور منوچهرجی ایدلجی جاماسب‌آسا مباحث دینی خویش را تحت عنوان "نیرنگهای قلمکش " و دستور اسفندیارجی فرامجی رابادی نخستین مترجم اوستا پهلوی وندیداد ویسنا " "حدیث گمراهان " رامنتشر ساختند واز ژوئیه ۱۸۴۲ مجله ماهانه بنام "رهنمای دین زرتشتی " بسردبیری ودبیری نوروزجی فرامجی ودستور ایدلجی سهرابجی سنجانا دردوبخش شروع به انتشار نهاد . بخشی درشرح حقایق آئین مزدیسنا وبخش دیگر درانتقاد ازدین نصاری ونقایص آن .

دکتر ویلسن پیشوای مسیحیان وسردسته مخالفین دین درژانویه ۱۸۴۴کتابی برخلاف عقاید پارسیان منتشر ساخت که درجراید گجراتی ومجله راهنمای زرتشتی برخلاف مندرجات آن قلمفرسائی شد .

در۳۱ اوت ۱۸۵۶ جوان دیگر پارسی دین عیسوی پذیرفت . دراین موقع نیز پارسیان چندین رساله برخلاف دین عیسوی وتوضیح حقایق آئین خود برای اطلاع همدینان بی اطلاع خویش نگاشتند .

چنانکه دیده میشود پیشامدها ومباحثات مذکور بدون نتیجه نبوده‌است وبهترین ثمره آن واداشتن پارسیان بکسب اطلاع وتحصیل فرهنگ دینی خود و ایجاد انجمن پژوهش دینی و کوشش دررفع اختلافات مذهبی وتعصبات وعقاید بیجا بوده است .

روانشاد خورشیدجی رستم‌جی کاما استاد اوستا وپهلوی که مورد ستایش بینهایت خاورشناسان مغرب واقع گردیده در ۳۰ مارس ۱۸۶۴ برابر روز آذروماه آبان ۱۲۳۳ یزدگردی انجمن پژوهش دینی را دربمبئی بنیاد نهاد . اعضای اولیه آن عبارت بودند ازشاگردان خودش ودستوران وموبدان معروف دین .

دستور پشوتن بهرامجی سنجانا ــ دستور ایرچ جی سهرابجی مهرجی رانا ــ دستور جاماسب‌جی منوچهرجی جاماسپ‌آسا ــ آقای خورشیدجی رستم‌جی کاما ــ دستور داراب پشوتن سنجانا ــ آقای منوچهرجی پستن‌جی خرگات بترتیب از سرنشینان اولیه انجمن بودند . این انجمن تاکنون بفعالیت مشغول ومصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بجماعت زرتشتیان بوده است .

خورشیدجی کاما بانی انجمن درسال ۱۲۳۶ یزدگردی مسئله تقویم واصلاح آنرا چنانکه دیدیم مشاجره سختی بین پارسیان براه انداخته بود در ۲۴ نشست مورد مطرح قرار داد .

چون همه وقت انجمن درپیرامون موضوع نامبرده بآخر میرسید بالاخره کمیته مخصوصی بنام کمیته فصلی معین شد تادراطراف آن تحقیقات لازمه بعمل آورده گزارشات خود را بجماعت بدهد . این کمیته پس از چندین سال نتایج مذاکرات خودرا انتشار داد وپیشنهاد نمود که روز نوروز جمشیدی برابر ۲۱ مارس رابایستی اول سال قرارداد ودرضمن ماه دی رابایدماه اول سال محسوب نمود .

درسال ۱۲۴۲ یزدگردی خاورشناس معروف مغرب زمین مرداتمن درمقاله خود بادلایل وبراهین باثبات رسانید که زرتشتیان دردوره ساسانیان درهرچهارسال یکبار کبیسه میکردند . خورشیدجی‌کاما نیز صاحب همین عقیده بود .

درجلسات انجمن پژوهش دینی درسال ۱۲۶۵ یزدگردی چندین خطابه که بطور مستقیم یا غیرمستقیم درمورد تقویم وکبیسه صحبت مینمود خوانده شد . سخنرانان خطابهای نامبرده را نام خورشیدجی کاما ــ هیربد مهرجی بهائی مدن ــ هیربد جمشیدجی دادابهائی نادرشاه ــ هیربد شهریارجی باروچا ومنوچهرپستن جی خرگات میباشند .

باز درسال ۱۲۶۷ آقای خورشیدجی‌کاما وهیربدشهریارجی باروچا در ۹ نشست انجمن مسئله تقویم وکبیسه رامورد مذاکره قرار دادند .

بنابگواهی نامهٔ هفتگی "راست‌گفتار" مورخه ۲۹ مارس ۱۹۰۸ پارسیان روشنفکر روز نوروز جمشیدی سال ۱۲۷۷ یزدگردی رااول سال وهرمزدوفروردین ماه بشمار آوردند و ۲۰ مارس‌که آخر سال ۱۲۷۶ یزدگردی باشد اورداد روز کبیسه خوانده ومراسم مذهبی آنرا بجا آورده وتقویم فصلی یادینی راشروع کردند وهرچهارسال رابعدازاین یکروزکبیسه حساب مینمایند .

موضوع اصلاح تقویم دوباره توجه جماعت پارسی رابخود متوجه ساخت ودر سال ۱۲۷۹ پس‌ازدوجلسه مذاکرات درمجمع عمومی حل موضوع رامحول بکمیته مخصوصی ساخت‌که اصلاح تقویم راعملی نمایند . سه سال بعدتر تقویم فصلی عملی گردید ومراسم پنجه‌وه رادرآخرسال وقبل از نوروز جمشیدی بعمل آوردند .

اختلافات ومشاجرات وکینه ودودستگی که مسئله تقویم بین پارسیان تولید نموده بود درسال ۱۲۵۲ یزدگردی ازبین رفت ودوستی ویگانگی جای آنرا گرفت . بدینطریق که گروه موبدان دسته بگریا پیروتقویم شاهنشاهی بعلت اختلاف‌نظر بادستور سنجانا از آتش ورهرام وادیا دربمبئی خارج شده و بآتش ورهرام دادی شیت‌که مال گروه قدیمی‌هاست پناه برده ودرآنجا مشغول تعمیل مراسم دینی خود گردیدند امنای آتش ورهرام قدیمی‌ها کمال محبت رادرحق آنها مرعی داشتند تاآنکه پس از مدتی شاهنشاهی‌ها آتش ورهرام دیگری بنام آتش ورهرام انجمن دربمبئی تقدیس نمودند . همچنین درسال ۱۲۸۵ یزدگردی بزرگان گروه قدیمی دستور کیخسرو جاماسب‌آسانا راکه شاهنشاهی بود بدستوری آتش ورهرام خود دربمبئی بنام بناجی برگزیدند .

روانشاد دینشاه ایرانی سلیسیتررئیس‌انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در سال ۱۲۹۴ یزدگردی ازکلیه دانشمندان وموبدان پارسی درمورد تقویم فصلی سئوال نمود وهمگی بادلایل وبراهین متین پاسخ دادند که پیروی تقویم فصلی طبق قانون دین میباشد .

پاسخهای نامبرده دررساله‌ای چاپ ومنتشر گردید ودرنوروز جمشیدی سال ۱۲۹۵ جماعت زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی درمجمع عمومی باتفاق آراء برای اتخاذ تقویم فصلی رأی دادند وازآن سال زرتشتیان ایرانی تقویم فصلی را معمول داشتند . انجمن زرتشتیان تهران نیز درهمان سال به‌رهبری ارباب کیخسرو شاهرخ تقویم فصلی رابکار بردند .

پیش‌ازپایان کلام خلاصه داستان دیگری که چگونه مشاجرات‌تقویم بین پارسیان باعث‌سقوط واضمحلال خاندان نواب‌بروج گردید از قول دکتر جیوانجی

مدی درژورنال آسیائی بمبئی مورخه ۱۵ مارس ۱۹۰۷ برای اطلاع همدینان در اینجا درج مینمائیم .

حقیقت داستان راسیدعباسعلی منشی مخصوص خود نواب تحت عنوان قصه مودودخان بهادر برای ما بیادگار گذاشته ودرسال ۱۱۹۳ هق بزبان اردو تالیف گشته .

دهنجیشاه منجیشاه سردسته گروه قدیمیان ازنواب با مارت نشین بروچ خواهش میکند که دراختلاف موجوده تقویم بین پارسیان قضاوت کرده رای خود را صادر سازد .

نواب مودودخان فرزند میرزا احمدبیک بقاضی خود امر بتحقیق موضوع دادقاضی نیز سردسته شاهنشاهی‌ها راخواسته وبدون مراجعه بدلایل قدیمیها قول اورا مقرون بحقیقت دانسته بخدمت نواب عرض مینماید . نواب نیز براستی تقویم شاهنشاهی رای داد .

دهنجیشاه از این امر آزرده خاطر ودرپی فرصت انتقام میگشت . اتفاقاً نواب ازکالای وارده اوگمرک وعوارض گزاف مطالبه مینماید . بنابراین دهنجیشاه بمقامات مربوطه انگلیسی بندر سورت که از سال ۱۷۵۹ میلادی متصرف شده بودند مراجعه وبآنان خاطرنشان میسازد که شهربروچ از قدیم جزو علاقه سورت بود وعواید گمرکی آن سالیانه درحدود صدهزارروپیه میباشد ونواب در طی چهل سال گذشته هیچ نپرداخته است لذا رئیس اداره بازرگانی هندشرقی موازی چهار میلیون روپیه راازنواب بابت عواید گمرکی مطالبه مینماید و چون نامبرده از پرداخت آن سرباز میزند پادگان سورت با هفتصدنفرازسربازان هندی بعزم پیکاربانواب ازراه دریا عازم بروچ میگردد . فرمانده هندی پادگان سورت ودوست نواب اوراقبلاً " ازحرکت قشون مطلع میسازد . نواب بروچ باکمک سربازان مهاراجه باروده، نواب کمبایت، راجه را جپیپله وسلطان دهلکه نیروی انگلیسها را درمیدان پیکار شکست میدهد .

مقامات انگلیسی بمبئی پس ازشنبیه فرمانده پادگان سورت با نواب بروچ ازدرآشتی درآمده واورا بعنوان مهمان خود به بمبئی دعوت وباشکوه وجلال تام ازاواستقبال وپذیرائی بعمل می آورند ودرضمن درمورد مطالبه چهارمیلیون روپیه آنرا بچهارصدهزارروپیه صلح مینمایند مشروط براینکه نواب آنرا در دوسال وشش قسط بپردازد .

چون موقع پرداخت قسط اول منقضی میشود پادگان سورت ناگهان ببروچ حمله میکنند . دراین گیرودار فرمانده نیروی انگلیسی مقتول ولی شهربروچ در۱۸ نوامبر ۱۷۷۲ بتصرف آنها درمیاید .

اطلاع یک خبر دیگر نیز خالی ازاهمیت نیست . درسال ۱۸۷۲ میلادی یک دختر پارسی طبق قانون عیسوی بایکنفر جوان نصاری ازدواج کرد . درطی ۴۵ سال زندگی باشوهر ، پیرودین زرتشتی ومراسم دینی را مرتبا " بجای میآورد . قبل ازوفات درسال ۱۹۱۷ میلادی بپدرومادر خود وصیت کرد که جنازه اوراطبق آئین زرتشتی دردخمه بسپارند . والدین جنازه اورا بدادگاه میبرند و پس از کسب اجازه ازدکتر جیوانجی‌مدی سکرتری پارسی پنچایت چون خواستند مراسم دینی بعمل آورند دستور داراب سنجانا دستوربزرگ بمبئی ممانعت مینماید ومیگوید شخصی که درطی زندگانی همخوابه یکنفر جسد دین بوده خود نیز جد دین است ونباید جنازه او دردخمه سپرده شود لذا آنرا بقبرستان نصاری منتقل مینمایند .

انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی برای استحکام شالوده تقویم دینی ازسال ۱۲۹۶ یزدگردی بفعالیت مشغول وباکمک خیرخواهان زرتشتی ایرانی و مهروانجی منوچهرجی‌کاما ولیدی هما بائی پتیت یک درمهرفصلی رادربمبئی مقابل ایستگاه چرچ گیت بنیاد نهاد ومراسم تقدیس آن در نوروز جمشیدی سال ۱۳۰۹ یزدگردی پایان ودرمهرباشکوه وجلال تمام گشایش یافت .

مانکجی و انجمن زرتشتیان کرمان در۹۴سال پیش

روانشاد مانکجی هاتریا پس ازاقامت وگردش درایران وانتظام امور زرتشتیان وداد خواهی ازمرکز سلطنت ورفع بعضی ازمحرومیت‌ها برای دادن گزارش فعالیت خود بانجمن پارسیان بمبئی بهندوستان مراجعت وپس از سخنرانیهای چند بین بزرگان زرتشتی وآشنا ساختن آنان باوضاع اسفناک بهدینان ایران و لزوم حمایت وکمک فوری دوباره ازراه بندرعباس وکرمان بتهران مراجعت نمود . صاحب تاریخ کرمان که نام مولف مجهول مانده درمورد ورود اوبآن دیار مینویسد " مجملا صاحب مزبور (مانکجی) درسنه ۱۲۸۲ هجری (۱۲۳۵ ی) ازبندرمعموره بمبئی بصوب کرمان عزیمت کرده باکشتی وارد بندر عباس گردیدند وقریب یکماه دربندرعباس توقف نموده ازراه بلوک رودبار وجیرفت وبم وراین و ماهان و اردشهروارد کرمان شدند ونیزحضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان ازتجارو غیره یک منزل دو منزل استقبال کردند . وکیل الملک حکمران کرمان ، دولاب سهرابخان

را که دویست گام خارج شهر سمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین فرمودند وهمه اعزه واکابر کرمان دیدن ازصاحب نمودند وکمال احترام را داشتند ونیز صاحب از آقای حاجی سیدجواد وحاجی محمدکریمخان دیدن نمودند ووکیل الملک آنچه لازمه تعارف وتشریفات بود نسبت بصاحب نمود ونیز صاحب بجهت همه اکابر واشراف کرمان سوقاتی فرستادند. مکث صاحب سه ماه درکرمان شد وازکرمان ۱۲ بچه ازطایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته روانه یزد شدند. "

روانشاد مانکجی صاحب درروزدیبآذر و خردادماه ۱۲۳۵ یزدگردی زرتشتیان شهرو اعضای پنچایت (انجمن) رابدولاب سهرابخان دعوت نمودوجلسه خصوصی تشکیل داده درمورد امور زرتشتیان ووظایف همگان صحبت داشت. مذاکرات این جلسه وجلسات بعددردفتری ثبت ودربنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی بشماره HP (ms) 213 محفوظ است. مطالب زیر باکمی تغییر وتبدیل ازآنجا اقتباس وبرای اطلاع بهدینان دراینجا درج میشود. مانکجی صاحب درجلسه نامبرده چنین اظهار داشت:

" میدانید بابا که درهر ملتی رسم است ریش سفیدی وبزرگتری داشته باشدکه سرپرستی طایفه بکندبزرگتری ودانشمندی لازم است. نه آنکه امر بجهت خودپسندی آن شخص باشد بلکه برای خدمت جماعت محل خود است چنانکه چوپان برای نگهداری گوسفندان مقرر میشود. گفته شده است که مادوچشم داریم، دو گوش، دودست ودوپا وهرکدام بکار مخصوصی مشغول وزحمت میکشند وشکم بزرگ است ومیخورد اگر چشم وگوش وهوش وفهم وزبان ودست وپا رشک ببرند که چرا ما کارکنیم وشکم بخورد ودست ازکار بکشند آنوقت خودشان بی قوت میشوند زیرا شکم نمیخورد تابآنها نیرو برساند. بنابراین برافراد طایفه واجب است که بزرگتر خودرا محترم بدارند وبرای اندکی ناراحتی یاضرر زبان بناسزا نگشایند واگر رنجش وکدورتی درمیان آید ندیده انگارندوصبروحوصله بخرج دهند. وهمچنین بربزرگان واجب است که برای فقیری وضعیفی وزعیمی وشالبافی ازصدتومان خودصرفنظر کنند ونگذارند ضرر بآنها وارد شودوخسارت رابرآن بینوایان رواندارند. زیرا یکصدتومان آن بزرگ بایک دینار آن فقیربرابر است. امابزرگان نیز نباید دستی وبی سبب بخود ضرر بزنند بلکه اگر از جد دینی بدردمندی صدمه وارد آید آنرا رفع کنند ونگذارند جددین به بینوا و ضعیف فشار وارد آورد. ناتوان رادستگیری کنند ودرراه ترقی دین بکوشند که باعث خشنودی خداو پیغمبر باشد درهرجماعتی پنچایت وانجمنی هست اعضای پنچایت باید اول این فکرها رابکنند و اگر قوت انجام این کارها رادرخود می بینند عضو پنچایت گردند وپای درعمل خیربگذارند که درخدمت پادشاه ومیان

خلق عالم نامشان باقی بماند وتحصیل آخرت بشود. نام همه اعضای پنچایت یابزرگان دردفتر نوشته نمیشود بلکه نام کسانی نوشته میشود که زیادتر برای جماعت زحمت کشیده وازکیسه خود خرج کلی وبیشتر نموده و درراه دین عقیده درست داشته وبی ریا وازته دل برای گروه کوشش نمایند.

همان کرت دهسال پیش که اینجا آمدم وپنچایت تشکیل یافت وشما برادران عضو آن گشتید بسیار ممنونم که بدرستی وراستی امورات وقفی وکارهای دینی وگهنبار وغیره راهریک بجای خود بانجام رسانیدید وبسیار ممنونم نه اینکه زبانی میگویم بلکه دردفتر پنچایت بمبئی نام شما برادران را نوشته وخرجهائی راکه کرده و زحمتهائی راکه کشیده اید نوشته اند. حاصل دنیا هم همین است که اسم شخص به نیکوئی بلند و تحصیل آخرت شود. اگر صدهزارتومان ازشخص باقی بماند حاصلی ندارد بجز همین نام نیکو که درمیان خلایق برده شود. خداوند عالم راسپاس گوئید که این سعادت رابشما داده است حال چون اتفاق آلهی شد که بازهمدیگر را دیدیم خدا راشکرمیگویم و اززحمتهائی که دادم مرا خواهید بخشید.

عرض اولم دراین مجلس اینست که از ۱۲ نفر اعضای پنچایت ۷ نفر باقیمانده اید حالا زحمت افزا میشود که پنج نفر دیگر شخص معقول و درست دیگر راباخود همدست نمائید که باز ۱۲ نفر بشوید. شما برادران بترتیب ذیل ۷ نفر میباشید:

۱ـ دستور جهانگیر مرحوم دستور رستم ۲ـ ملا بهروز ملااسکندر ۳ـ ملاگشتاسب دینیار ۴ ـ ملا اورمزدیار خسرو ۵ ـ ملادینیار اورمزدیار ۶ـ ملاظهراب گشتاسب ۷ ـ استاد آدرباد اورمزدیار.

الحال اینجانب پنجنفر دیگر رابدین ترتیب معین مینمایم که باشما برادران همدست شوند. ۱ـ ملاخسرو مرحوم فولاد ۲ـ ملارشیدشهریار مهربان شهریار ۳ـ ملابهمن جمشید ۴ ـ استاد سهراب خداداد بهمن ۵ ـ ملاخداداد خسرو صندل واز شما برادران پنچایت توقع دارم کسانی را که نام بردم باخود عضو پنچایت سازید وایشان هم این زحمت راقبول نمایند.

" عرض دیگر اینکه دستور جهانگیر را سرنشین پنچایت قراردهید وملا گشتاسب دینیار که تاحالا زحمت تحویلداری کشیده همینطور بآن کاربرقرار باشد ویکنفر منشی که همه مراسلات واسنادرا بنویسد لازم است واین زحمت راتا بحال ملابهروز اسکندر کشیده وبهتر است آینده هم بااوباشد. عرض دیگر اینکه سالی شصت تومان برای مصارف مدارس کرمان معین شده وچیزی برآن

نمیتوان اضافه کرد . بنابراین دومدرسه درشهریکی پای آتش ورهرام ومعلم آن هم دستور رستم ولد دستور جهانگیر باشدبا سالی ۲۴ تومان مواجب‌ودیگری درمحله پرمون وملاشاهرخ پسر ملااسکندر معلم آنجا باشد واوهم سالی ۲۴ تومان مواجب‌بگیرد ویک مدرسه هم درقنات غسان پای آتش‌آدریان آنجا وموبد جهانگیر موبدمرزبان با سالی ۱۲ تومان مواجب بمعلمی آنجا برقرار شود . (ملاشاهرخ وملا بهروز پسران ملااسکندر بترتیب پدروعموی روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ بزرگ وسرور ونماینده جماعت درمجلس‌شورای ملی ورئیس انجمن زرتشتیان تهران میباشند .)

عرض دیگر اینکه ده‌دوازده نفر بچه بینوایا توانگر راهمراه من کنید تا بتهران برده وسه سال درآنجا درس‌بخوانند وعالم شوند وبعدهرکارخود میخواهند بکنند واگر هم میخواهند معلمی بکنند من بآنها مواجب‌میدهم . مطلب‌دیگر راجع بسدره پوشیدن است . شما برادران پنچایت وموبدان قول داده بودید که سدره بپوشید حالا می بینم بسیاری بقول خود رفتار نمیکنید خوبست بین خود قراری بگذارید واگر کسی بعدازاین بی سدره وکشتی باشد اوراتنبیه نمائید .

پائین گزارش امضای اشخاص زیرثبت شده دستور جهانگیرابن اشویه روان دستور رستم، بهروزاسکندر، گشتاسب‌دینیار شهریار، اورمزدیار خسرو نامدار آدرباد اورمزدیار ــ خسرو فولاد رشیدمهربان ــ دهموبدرستم مهربان،کریمداد دینیار ــ بهروز اورمزدیار خسرو، محراب برخوردار بیژن ــ داراب ولدخداداد بهمن ــ خسرو مهربان ظهراب‌خداداد ــ جمشیدابن دستورجهانگیرموبدرستم جهانگیر ــ مرزبان ظهراب اردشیر رشید ــ رشید جهانبخش .

درجلسه روز خورشید ایزدوتیرماه ۱۲۳۵ یزدگردی درپای آتش ورهرام کرمان مانکجی صاحب‌درضمن صحبت اظهار داشت . " میخواهم چندنفربچه‌ها را باخود بتهران ببرم که‌درآنجا درس‌بخوانند وعالم داناشوند ولی مادروپدر ایشان مانع میشوند . اکابران میدانند که پریشانی جماعت همه بجهت نادانی است اینست‌که وسایلی فراهم کرده‌اند که بچه‌ها درتهران درس‌بخوانند و خودتان هم دراینجا اقرار نموده‌اید که‌همه بدبختیها بواسطه نادانی است . حالا من مسئولیت رااز گردن خود دور کردم . اگر کسی بچه‌ها نفرستند که درس بخوانند شما شغل الذمه هستید دریزد قرار گذاشتیم که گهنبار نانی یکقران وگهنبار چاشنی دوقران بدهند که برای راه خیر خرج شود . شماهم دراینجا درمیان خودچنین قراری بگذارید واین پول راجمع کرده برای کارجماعتی خرج

کنید . پول گهنبار برای خیر است هرکس‌گهنبار خواند پول زیادی گهنباررا باید به پنچایت بدهد که درراه خیرخرج کند وهرکس ندهد پنچایت حق وصولی آنرا داشته باشد وهرکس‌داماد میشود یکقران وعروس هم نیم قران بدهد بصندوق پنچایت وشما دورهم بنشینید وهرچه خیرجماعت است بکنید .

اگر توانگران ونیم توانگران این دوره جماعت نصف‌ده‌ها هزارتومان هزینه عروسی وداماد‌ی خود را بصندوق انجمن اهدا میکردند تا بمصرف‌کمک به بینوایان یاکارهای اجتماعی مهم دیگر گروه بشود ارزش مقام جماعت ازاین بیشتر میگشت .

بازیکهفته بعد درجلسه روز رشن‌ایزد و تیرماه درپای آتش ورهرام کرمان مانکجی صاحب‌اظهار داشت : " برای بهدینان کرمان چندکارلازم است که بانجام برسد . ازآنجمله است تعیین دونفر سالار مردودونفرنسا سالار زن و ۱۶نفر گهن‌پیچ ویکنفر آتش‌سوزکه سالیانه مواجب‌بگیرند وهروقت اتفاق افتاد دیگر عذر نیاورند . سوای این بین زرتشتیان کرمان فقیروبی بضاعت وشل وکور بسیارند که بنان روزانه خود محتاجند باید بآنها کمک شود . خوبست امروز هرکس‌بقدر توانائی خود کمک بنماید تاازوجوه گردآوری شده املاکی خریده ومنافع آن بمصارف‌مذکور دربالا برسدوتتمه‌آن نیزآب و آش ضعیفان وبینوایان جماعت‌گردد . "

درآن مجلس‌طبق صورت ذیل اعانه جمع آوری شد :

گشتاسب‌دینیار ۱۰۰ ریال موبد رستم دستور جهانگیر ۲۰ ریال بهمن جمشید ۲۰ ریال خسرو فولاد اسفندیار ۱۵ ریال کیخسرو نامدار داراب ۸۰ریال بهمن‌رستم فولاد رستم فرود ۵۰ ریال دینیار اورمزدیار ۳۰۰ ریال موبد جهانبخش موبد خدابخش ۳۰ ریال جمشید دستور جهانگیر ۲۰ ریال موبد خدابخش بهمن ۱۰ ریال خداداد داراب ۱۰ ریال خداداد خسرو صندل ۲۵ ریال کیخسرو آبادان ۵ ریال دینیار بهرام ۵ ریال جهانگیر رستم جمشید ۲۵ ریال خسرو و مهروفریدون ولدان جمشید کیخسرو ۱۰۰ ریال دستور اسفندیار جمشید ۵ ریال ولدان استاد برخوردار ۱۰ ریال دهموبد رستم مهربان ۱۰ ریال رستم دهموبد سیاوخش ۱۰ریال اسفندیار سیاوخش قاصد ۵ ریال ظهراب رشید ۵ ریال بهروز اورمزدیار خسرو ۲۰ ریال مهربان رشید ۳۰ ریال رستم بهرام رشید ۱۰۰ ریال بهرام فریدون ۵۰ریال شهریار خدابخش ۲۵ ریال اسفندیار فولاد ۲۰ ریال اورمزدیار خسرو ۱۰ ریال مسافرمانکجی لیمجی ۱۰۰ ریال بهروز اسکندر ۱۰ریال مرزبان ظهراب ۱۰ ریال رشید مهربان شهریار ۱۰۰ ریال رستم رشید شهریار

۲۰ ریال گشتاسب مهربان شهریار ۵۰ ریال مهربان رستم داراب ۷/۵۰ ریال بهمن نامدار ۱۰ ریال کریمداد دینیار ۵ ریال شاهجهان مهربان ۱۰ ریال نوذر خداداد ۲۰ ریال موبد نوشیروان مرزبان ۵ ریال اردشیر خداداد دهموبد ۵ ریال رشید کیخسرو نوشیروان ۲۰ ریال

جندیشاپور (گندشاپور)

شاپور اول بنیادگزار جندیشاپور ــ بازداشتگاه اسیران رومی وپناهگاه دانشمندان یونان ــ دانشگاه بزرگ ایران سهم نستوریان وهندوان ویونانیان درپیشرفت دانشگاه ــ برزویه طبیب بیمارستان جندیشاپور آبشخوربیمارستان بغداد وقلمرو سلطنت اسلامی است ــ دانشگاه جندیشاپور طب اسلامی راازسرچشمه خویش سیراب ساخت .

دردوران اولیه تاریخ گروهی ازمردم سامی نژاد ساکن شبه جزیره عربستان بدیار شام وعراق مهاجرت وآنجارا نشیمن خویش قرار دادند . پس ازتسلط اسکندر برآن سرزمین تحولی درفکر وروحیه آن مردم ایجاد وفکراً وروحاً "یونانی و پیرو فرهنگ یونانی گردیدند . ولی سایر باشندگان آندیار فرهنگ باستانی خویش رادنبال مینمودند . گروهی که یونانی شدند بعدها بنام نستوری معروف گشتند وابنک جمعی ازآنها درجنوب هندوستان نیزساکن میباشند .

باانحلال سلسله سلوکیدیار سامیهای نامبرده بچندین ملوک الطوایف کوچک تقسیم گردید . شهرها یکی ازآنهاست وسلوکوس نیکاتر درحدود سال ۳۰۴ پیش ازمیلاد احداث کرد . میگویند نخستین مردمی که دراین بخش جهان بدین نصاری درآمدند مردم نامبرده میباشند . شهرها بواسطه موقعیت جغرافیائیش که درشاهراه تجاری ایران وروم ومصر ویونان قرار داشت اهمیت زیادی کسب کردوثروت ومکنت زیاد بدانشهر ومردمش روی آورد . ترسایان این شهر برای فهم کتب دینی خود که بیونانی بود بتحصیل آن زبان مجبور گشتند وبتدریج درعلوم وفلسفه یونانی سرآمد شدند ، علومی که اصل وسرچشمه آن ازکتب کتابخانه هخامنشی بود که بفرمان اسکندر بیونانی ترجمه وآتش زدند تافرهنگ ایرانی رابنام فرهنگ یونانی بدنیا عرضه دارند .

پس ازدرگذشت شاپور اول ساسانی ، صلح وآرامش تاسالیان متمادی بین ایران وروم برقرار گشت وبازار بازرگانی بازرواج یافت . فرهنگ وعلم بار دیگر بنموورشد طبیعی خود پرداخت وآمدوشد مردم بکشور یکدیگر آغاز وفرهنگ یونان بایران رسید وبازدرقرنهای بعدازراه ایران باروپا رفت .

دراین عصرها تحت پرچم روم قرار داشت . باشکست دولت روم ازشاپور دوم نصیبین بایران واگذار شدورها درقلمرو روم باقیماند . فردوسی گوید :

چنین دادپاسخ گرانمایه شاه — که خواهی که یکسر ببخشم گناه
زدینار رومی بسالی سه بار — همی باژ باید دوره صد هزار
دگر آنکه باشد نصیبین مرا — چوخواهی که کوته شودکین مرا
بزانوش گفتاکه ایران تراست — نصیبین ودشت دلیران تراست

باواگذاری نصیبین بایران بسیاری ازدانشمندان والهیون وبازرگانان نصرانی آنجا برها مهاجرت کردند ودرآن شهردانشگاه ایرانی راایجاد وبتدریس الهیات دردرجه اول وطب در درجه دوم پرداختند .

استادان دانشگاه رها بزبان یونانی ماهروباداشتن بسیاری ازنسخ خطی فلسفه طب والهیات در تعلیم طب بقراط وجالینوس دردانشگاه بکوشیدند واز تعصبات مذهبی علوم بابلی وغیر یونانی را ناچیز وحقیر دانسته تعلیم یا تعلم آنرا جایز نمیدانستند . بنابراین درآنزمان دانشگاه رها بدون رقیب سنت وفرهنگ وطب یونانی را دردنیا مشهور ساخت .

چند سال بعدازایجاد دانشگاه ، نستوریوس اسقف قسطنطنیه که عقاید ونظریاتش باعقاید ونظریات کلیسای روم وفق نمیداد از طرف انجمن ترسایان ازکرسی خود مخلوع گشت . مردم رها ودانشگاه آن بطرفداری اوقیام نمودند و نستوری نام یافتند . دانشگاه مرکز فعالیت آنهاگشت وعقاید وتعلیمات نستوریوس تدریس میگشت . پاپ باصدور فرمانی مراوده ورابطه ترسایان جهان را با آنها قطع نمود وامپراطور زنو Zeno باتاسی باو درسال ۴۸۹ میلادی دانشگاه ومرکز فعالیت آنهارا تعطیل ساخت .

با تعطیل دانشگاه رها الهیون وفیلسوفان آن شهربه نصیبین واقع درمرز ایران وپزشکان بجندیشاپور واقع درخوزستان مهاجرت نمودند . چه آن شهر درگذشته تاسالیان دراز محل نشیمن اسقف نستوریان ومرکزعلم ودانشگاه بود . شاهنشاه ایران نسبت بمهاجرین کمال محبت رانشان میداد ، بخصوص ازمهاجرینی

که از سلطان روم رنجش خاطر داشتند دلجوئی بعمل میآورد . قباد پدر انوشیروان باکمک گروه نستوریان ازچنگال اسارت هونها فرار وپادشاهی خود رادوباره بدستآورده بود لذا دانشمندان رها راطرف توجه ومهربانی خویش قرار میداد .

محیط جندیشاپور با محیط رها اختلاف کلی داشت . محیط رها کاملا " یونانی وبیگانگان را در آنجا نفوذی نه برعکس درجندیشاپور اختلاف نژاد وملیت وجود نداشت وگروههای مختلف چون روح وریحان باهم زندگی ودرتحقیقات و تتبعات علمی میکوشیدند .

جندیشاپور شهریست باستانی وبنام جنتاشاپیرتا مرادباغ زیبا معروف بوده شاپور اول پس از شکست امپراطور روم آنرا دوباره آباد ساخت واسیران رومی ویونانی رادرآنجا جای داد .

درشاهنامه آمده :

یکی شارسان نام شاپور کرد — برآورد پردخت از اوروزارد
همی برد یکسال ازآن شهررنج — بپرداخت بسیار با رنج گنج
یکی شارسان کرد آباد بوم — برآورد بهر اسیران روم
درخوزیان دارد آن بوم وبر — که دارند هرکس براو گذر

شاپور دوم چون بتخت سلطنت نشست درآبادانی وتوسعه جندیشاپور اقدام نمود و آنرا پایتخت خویش قرارداد وبواسطه التفات شاهنشاهی دومین شهر بزرگ ایران ومرکز مهم ساختن عطریات ونساجی گشت . ایجاد دانشگاه نیزباو نسبت داده میشود . مانی نقاش دراین شهرمحکوم باعدام شد و نعش اوبر دروازه شهرنزدیک دانشگاه بیاویختند وبدروازه مانی معروف گشت . درشاهنامه آمده :

چنین گفت کاین مردصورت پرست — نگنجد همی درسرای نشست
چه آشوب گیتی سراسر بدوست — بباید کشیدن سراپاش پوست
همان چرمش آکنده باید بکاه — بدان تانجوید کس این پایگاه
بیاویختن از درشارسان — دگر پیش دیوار بیمارسان

شاپور پس از ازدواج بادختر رومی دررومی ساختن محیط جندیشاپور بکوشید . طب بقراط نخستین باردراین شهر بوسیله پزشگان یونانی که باتفاق او آمده بودند تدریس میگشت شاپور شهررا " وه از اندوشاپور " مراد شاپور بهتر از انطاکیه نام نهاد که بعدها به گندشاپور مشهور گشت و اعراب آنرا جندیشاپورخواندند . بقول فردوسی :

باهواز کرد آن سوم شارسان — بدواندرون کاخ وبیمارسان
کنام اسیرانش کردند نام — اسیراندرا ویافتی خواب وکام

بقول الکود یحتمل ترسایان نستوری درادارهٔ دانشگاه دست داشتهاند واستادان محلی جای خودرا باستادان یونانی سپرده باشند . بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطبا رئیس دانشگاه تئودور نام داشت وبسیار طرف توجه شاهنشاه واقع چنانکه کلیسیای مخصوصی برایش ساخته شد . بقول صاحب الفهرست نخستین کتب ایرانی که دردوره اسلامی بعربی ترجمه گشت کتابی استکه تئودور درطب نوشته است .

بقول الکود تدریس دردانشگاه دردرجه اول بزبان سریانی بودوبعد ایرانی وعرب وباحتمال قوی سیستم طب ایرانی باتفاق طب یونانی وهندی تدریس میگشت ، چنانکه ازتاریخ سیاسی کشور برمیآید ترقی زرتشتیگری پیشرفت فلسفه یونانی رامانع ویحتمل پیشرفت طب یونانی رانیز درایران عقیم گذارده باشد .

اما محیط کاملا " خالی ازهرگونه تعصبات ملی یانژادی یامذهبی جندیشاپور راه پیشرفت سیستم مختلفه فرهنگی راباید آزاد گذارده باشد .

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما دانشگاه سیستم مخصوصی از خودپدید آورده بود که گلچینی بود از سیستم مختلف عصر . مینویسد :

" پیشرفت شایان توجهی درراه علم نمودند ودرمعالجه امراض روش نوینی که باداروشناسی مطابقت میکرد پدید آوردند ودرمانشناسی آنها برتروبهتر از درمانشناسی یونانی وهندی بود طبیبان جندیشاپور باتجربیات وتتبعات خود درتکامل طب بکوشیدند . آئین نامه طبی راکاملتر ساختند وپژوهشات و نتایج حاصله ازتجربیات خودرا بثبت میرسانیدند . "

ورود مهاجرین رها بجندیشاپور بنفوذ یونانی دانشگاه تقویت بخشید و باز استقبال از تبعیدشدگان دانشمند یونانی درسال ۵۲۹ میلادی هنگام تعطیل مکتب نو افلاطونی . نفوذ نامبرده قویتر گشت . نوشیروان پادشاهی بودسخت گیر ، دادگر ، بیطرف وصاحب وسعت مشرب . درتوسعه جندیشاپور وترقی تجاری وصنایع آن بکوشید .

هرچند ایجاد دانشگاه ازاونیست لیکن نجوم وستارهشناسی رامشوق بود . بقول الکودصاحب تاریخ پزشکی ایران ، بفرمان اوکتابی درسی جلد درانواع واقسام زهرها وخواص آن تدوین گشتکه تااوایل دوره اسلامی وجودداشته وبعدها راه نیستی راپیمود . درزمان اوکتب بسیاری ازیونانی وهندی بپهلوی ترجمه

شده ازجمله آنها ست آثار افلاطون ، ارسطو وداستان بیدپای هندی معروف بکلیله ودمنه ، برزویه طبیب دربار برای تحصیل کتاب اخیر ومطالعه در طب هندی بهندوستان رهسپار شد و اوتنها پزشکی است ازدوره ساسانیان که اطلاعات مختصری ازاو دردست داریم وآن دردیباچه کلیله ودمنه برای ما بیادگار مانده چنانکه آمده است :

" برزویه مقدم اطبای فارس گوید : پدرم ازلشگریان بود ومادرم از گروه موبدان . از فضل وکرم خداوندی نوردیده پدرومادر بودم وازبرادران دیگر عزیزتر ودرتعلیم وتربیت من بیشتر دقت کردند . چون بهفت سالگی رسیدم بدبستانم فرستادند ومرا بتحصیل طب ترغیب نمودند چون اندکی از آن علم بیاموختم رغبتم درتحصیلش بیشتر شد . همینکه دانستم بحدکمال رسیده و توانستم درمعالجه بیماران بکوشم بفکر افتادم که ازچهارگونه کارکه جهانیان درپی آن درتکاپویند کدام رااحصار نمایم . جمع مال ، کسب شهرت ، لذت دنیوی یا پاداش اخروی ، دیدم دانشمندان پزشکی راستوده اند ودرکتب طب آمده که پزشک نیکوکسی است که بادل وجان وبرای رضای خدا بمعالجه بیماران بپردازد . لذا تصمیم گرفتم آنرا پیروی کنم ودنبال مادیات نروم ومانند بازرگانان گوهر گرانبهای خود را که ارزش جهانی دارد ببهای ناچیز نفروشم . درکتب پیشینیان خواندم طبیبی که برضای خدا درشفای بیماران بکوشد ازنعم دنیائی بی بهره نخواهد ماند .

زیرا کشاورزی که درمزرعه خودبرای خوراک خویش گندم میکارد کاه نیز که علوفه ستوران است بدست میآورد .

بنابراین معالجه بیماران راوجهه همت خود ساختم ودر تندرستی آنها بغایت بکوشیدم ودرتخفیف رنج بیمارانی راکه غیر قابل علاج تصور میکردم جد وافی بعمل آوردم . درصورت امکان شخصا" بمعاینه بیماران میرفتم ودرغیر آن نسخه مینوشتم ودارو تجویز میکردم وتقاضای مزد نمینمودم چون چندی بگذشت امثال واقران را درمال وجاه برخویش برتردیدم ودل بدان مایل گشت و نزدیک بود پرت شوم بنفس رجوع کردم وگفتم بین سودوزیان فرق نتوانی کردن چرا چیزی آرزو کنی که رنج آن بیش از لذت آن باشد .

صواب آنست که پیروی کردارنیک راکه ستوده پیغمبرانست وجهه همت خود سازی . پس از رنجانیدن جانوران وقتل وزشتی‌ها وکبرونارواستی ودزدی ودروغ و بهتان وبدگوئی دوری گزیدم ازبدان ببریدم وبه نیکان پیوستم . سخن کوتاه تن برضای خدا دادم وبقدر توانائی بنیکوکاری گرائیدم بامید اینکه بروزگاری

رسم تاآنکه سفرهندوستان پیش آمد برفتم ودرآن دیار بجستجووتحقیقات پرداختم وبوقت بازگشتن کتابهای چندی باخود آوردم ومورد لطف ومهربانی شاهنشاه واقع گردیدم ."

سیلوستر دوساسی دانشمند فرانسوی پس ازتحقیقات دامنه‌دار خود در مورد کلیله ودمنه باین نتیجه رسیده است که برزویه درترجمه کتاب پنج تانتر هندی بپهلوی اصول حکایات را موافق باذوق ایرانی ومتناسب با محیط زرتشتی نوشته است . اصل کتاب مشتمل برده باب بوده وشش باب را هنگام تدوین بپهلوی برآن افزوده‌اند مانند باب ابتداء کلیله‌ودمنه‌وباب برزویه طبیب وچهارباب آخری آن .

میگویند موقعیکه برزویه بآموزگاری هرمزفرزند انوشیروان برگزیده شد توجه شاهنشاه بدو معطوف گشت واورا وزیر وطبیب مخصوص خود و "ایران درست پد " ساخت .

برزویه آثاری درطب وحکمت داشت که تازمان رازی موجود بوده زیرا گفتارهائی ازاودرکتاب الحاوی آمده است . کتاب حکمت وفلسفه هندکه درسال ۱۰۷۰ میلادی از پهلوی بیونانی ترجمه شده منسوب باوست ودرموزه بریتانیا کتابیست درمغیبات بنظم فارسی بنشانی Add. 6591FF122-25 که طبق مندرجاتش بقول الکود ازبرزویه میباشد . فورمولهائی که درنوشته یحیی بن سرابی آمده ونام برزویه بلاتین برآن اطلاق است بظن قوی ازاوست.

بقول آقای محمدی صاحب فرهنگ ایرانی وتاثیر آن درتمدن اسلام وعرب " توسعه وپیشرفت دانشگاه وبیمارستان جندیشاپور درزمان انوشیروان شروع شد واین شهر درتاریخ طب وفرهنگ عمومی جهان اهمیت بسیار دارد زیرا در این مرکز فرهنگی که درزمان خود یگانه بود ثمره افکار پزشکان ملتهای گوناگون ازایرانی وهندی ویونانی وسریانی بهم آمیزش یافته وبرای پیشر این علم زمینه مساعدی فراهم میساخت . جندیشاپور قرنها مشعلدار این علم بود و ازاین راه خدمت بزرگی بفرهنگ وتمدن جهان انجام داد . "

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما درزمان پادشاهی خسرو وبفرمان او کنفرانس پزشکی بزرگی باشرکت پزشکان ملل مختلف درجندیشاپور منعقد گشت وجبرئیل ملقب بایران درست پد رئیس بیمارستان ریاست کنفرانس را برعهده داشت .

السوفسطائی واصحاب اوویوحنا وشاگردانش پرسشها وپاسخهای علمی را ایراد مینمودند و گزارش کامل کنفرانس دردفتری ثبت میگردد.

دانشگاه جندیشاپور هنگام حملات اعراب بر ایران در اوج ترقی خود بود. نعمان پس از فتح شوش بجندیشاپور روی آورد وشهر پس از زد و خورد تسلیم مهاجمین گشت (۶۳۶ م) نعمان آنرا ویران ساخت.

جندیشاپور در عهد خویش در سراسر جهان اسلامی مرکز مهم علمی و فرهنگی وبیمارستان آن با پزشکان حاذق و مجرب مجهز بود تا آنکه با نمو مقر فرمانروائی خلافت در بغداد بهترین پزشکان و استادان آنجا بدربار خلیفه احضار گردیدند وکم کم دانشگاه از پزشکان حاذق محقق خالی گردید وبتدریج تعطیل شد. اما شهر بواسطه اهمیت تجاری آن از رونق نیفتاد. ابن حوقل مینویسد در زمان او (۹۷۶ م) جندیشاپور دارای استحکامات معتبر وخواروبار و مزارع زیاد گندم بود. یعقوب لیث صفار بقول ابن خلگان در این شهر هنگام بسیج وحمله به بغداد بمرض قولنج درگذشت طبیبان اماله را تجویز نمودند اما او مرگ را بر اماله ترجیح داد.

بقول صاحب الفهرست در بیمارستان جندیشاپور عده‌ای از طبیبان هندی میزیستند که بتعلیم اصول طب هندی اشتغال داشتند وچندین کتاب از آثار طبی آنها بپهلوی ترجمه گردید که بعدها بعربی برگردانده شد. اثر این آمیزش در طب اسلامی فراوان باقیمانده که از ایران پیش از اسلام بتمدن اسلامی نقل شده است.

بقول صاحب طبقات الاطباء شهرت بیمارستان و مدرسه طب جندیشاپور محصلین ملل مجاور را بدانجا میکشاند از آنجمله است الحارث بن کلدة الثقفی پزشک نامور عرب.

جندیشاپور در زمان یاقوت (متوفی ۶۷۲ ه) عظمت سابق خود را از دست داده بود وبقول او خیابانش شطرنجی بود یعنی هشت خیابان در هشت خیابان متقاطع میشد. قزوینی (۷۴۱ ه) مینویسد که جندیشاپور شهر کوچکی است و محصولات آن نیشکر میباشد. اینک خرابهای آن بنام شاه آباد باقیست که در حدود ۱۰ کیلومتری شمال غربی شوشتر نزدیک صالح آباد دزفول واقع وزمانی گهواره طب ایران بوده.

بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء آخرین حکم رسمی که از طرف بیمارستان جندیشاپور صادر گشت این بودکه کلیه داروسازان مفردات و مرکبات خود را بایستی طبق مندرجات قرابادین کبیر تالیف شاپور بن سهل (۲۵۵ ه) تهیه نمایند. قرابادین مذکور نخستین کتابی بودکه در قلمرو خلافت عربی برسمیت شناخته شد.

الجرجانی صاحب ذخیره (۵۱۹ ه.) از داروها وفورمولهائی صحبت میدارد که در بیمارستان جندیشاپور معمول بوده. سنت بیمارستان ودانشگاه جندیشاپور پس از تعطیل نیز برجا بود. الانصاری صاحب اختیارات بدیعی پی درپی از فورمولهائی که به الخوزی نسبت میدهد صحبت میدارد الخوزی نام شخصی نیست بلکه مراد خوزستان وشهر مهم آن جندیشاپور میباشد.

بقول آقای دبستانی درشماره ۵ سال ۲ مجله مهر "شهر جندیشاپور از ابتداء فتح عربی بواسطه تسلیم وپذیرفتن گزیت ها مصون از تاراج و استرقاق اهالی مانده. بیمارستان و مدرسه وموسسات علمی آن شهر شهیر پابرجا ماند. درعصر منصور عباسی بواسطه مرض مزمنی که منصور پیدا کرده بود محتاج بطبیبی حاذق شد بواسطه قرب بغداد بجندیشاپور مشاوران ایرانیش راهنمائی کردند که پزشک بزرگ رئیس بیمارستان را احضار نماید و بختیشوع رئیس بیمارستان درنتیجه احضار ببغداد آمده. خلیفه را معالجه کرد واو وخانواده اش تا چندپشت جزء اطباء مخصوص دربار بوده وپایهٔ بنای طب عربی را گذاشتند واولین پرتوی که درطبیعیات وطب وعلوم عقلیه بردربار عباسی تابید از این روزنه بوده است ومعلوم استکه جندیشاپور ازشهرهای درجه دوم ایران بوده ودلیلی ندارد براینکه یک شهر درجه دوم مزیتهائی بر پایتخت وشهرهای بزرگ دیگر داشته باشد. البته از اینگونه موسسات درسایر شهرها هم کمابیش بمناسبت زیادی نفوس ووسعت عمارت بوده. که درنتیجه ترکتازی عربها نابود گردید."

استادان وپزشکان جندیشاپور یکی پس ازدیگری بدربار خلافت وبغداد احضار میشوند ودر آن شهر بزرگ بجلال وکبکبه عادت کرده تحقیقات وپژوهشهای علمی را ترک میگویند. بنابراین دوران ثبت تجربیات واکتشافات سپری میگردد. آخرین استاد بزرگی که از جندیشاپور برخاست جبرئیل بود از خاندان بختیشوع. این پزشک عالیمقام برخلاف نیاکانش که درمنجلاب دوز و کلک وتوطئه ودسایس دربار وجمع ثروت هنگفت فعالیت مینمودند اوقات خود را صرف تتبعات علمی مینمود.

طب اسلامی دردوره خلافت عباسی از منابع وسرچشمه‌های گوناگون سیراب میگشت وبخش مهم آن طب یونانی بودکه بوسیله دانشگاه جندیشاپوردردسترس آنها گذاشته شد. بنابراین گفتاری که عصر خلفای عباسی عصر آغاز ترجمه کتب یونانی است با درستی جور نمیآید زیرا ترجمه سریانی وپهلوی طب یونان قبل از تولد اسلام دردانشگاه جندیشاپور موجود بود. بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء سرگیوس راس العین نخستین کسی استکه آثار طبی وفلسفی یونانی را بسریانی ترجمه کرد والگودا احتمال میدهد که وی برای کسری کار میکرده ونوشته هایش درجندیشاپور مورد استفاده بوده.

ابن ابی اصیبعه نامهای کسانیکه بکار ترجمه وگزارش کتب پرداخته اند در آخر فصل نهم طبقات الاطباء برای ما بیادگار گذاشته است. بعضی از خریداران، کتب سریانی را طالب بودند وبعضی عربی. کلیه کار ترجمه کتابهای مختلف بزبانهای مختلف بسته بطالبان وصنف خواستاران بود. دانشجویان نصرانی ویهودی جندیشاپور طالب کتب علمی بودند و آنهم بسریانی ولی مردم بصره وبغداد سریانی نمیدانستند وطالب کتابهای فلسفی والهیات بودند وبرای آنها بعربی ترجمه می گشت.

نخستین نامی راکه ابن ابی اصیبعه بما میدهد شیرشوع بن قطرب جندیشاپوری است که کتب یونانی را برای ترجمه بسریانی میخرید ودیگر صدرالاسقف، یحتمل تئودور همت خود را صرف تحصیل کتب برای ترجمه مینمود. بسیاری ازکتبی راکه دانشمندان نصرانی ترجمه نموده اند بنام اوست.

میگویند محمدبن عبدالملک الزیات هرماهه دوهزار سکه طلا برای تدوین و ترجمه کتب بدانشمندان ومترجمان وکاتبان میپرداخت ونویسندگان نام آثار خود را بنام او مینوشته اند.

ازآثار آن عهد چنین بنظر میرسد که اطلاع برچندین زبان بیگانه حتی بین دانشمندان نیزمهم وشگفت انگیز بود. جرجیس بن بختیشوع رئیس دانشگاه جندیشاپور چون بدربار المنصور ببغداد وارد گشت با خلیفه بعربی و پهلوی صحبت نمودکه باعث تعجب او ودرباریان گردید. میگویند دانشمند نصرانی ابویزید حنین بن اسحق العبادی نویسنده ومترجم مشهور ودانشجوی جندیشاپور برای تحصیل زبان عربی ویونانی ببصره ویونان رهسپار گردید، زیرا در جندیشاپور شهرمهم ومرکز فرهنگ ودانش تحصیل عربی امکان نداشت. بنابراین تحصیل یونانی دربغداد یا خوزستان بسیار مشکلترمیبود. جندیشاپورپناهگاهی بود برای دانشمندان که درمواقع احتیاج بدانجاروی میآوردند. بختیشوع سوم وپزشک المتوکل، المستعصم والواثق خلفای عباسی چون غمازی وتوطئه دشمنان را مشاهده کردباجازه خلیفه بجندیشاپور برگشت.

جندیشاپور وبیمارستانهای ساسانیان آبشخور کلیه بیمارستانها و بنگاههای خیریه ایست که بعدها درقلمروکشوراسلامی مانندبغداد، کربلا، گرگان، شیراز، نیریز، سمرقند وغیره ایجاد گردید. بیمارستانهای بغدادبسرپرستی پزشکان ایرانی اداره میگشت ودانشگاه جندیشاپور تا سالیان درازکارکنان بنگاههای پزشکی وفرهنگی عربها را تربیت مینمودبنابراین اگربگوئیم بنگاهها فرهنگی ودانشگاههای دوره ساسانیان برای آبادانی وترقی بنگاههای تازه

تاسیس اسلامی قربان گردید راه مبالغه نه پیموده ایم. ازنوشته وشکایت اسدبن جانی طبیب عربی نژاد که مردم حتی دردوران کثرت بیماری به او مراجعه نمی نمودند دیده میشودکه مردم به پزشکان مسلم توجهی نداشتند. چنین مینویسد "اولا" مسلمانم قبل ازتحصیل طب بلکه قبل ازتولدم مردم معتقد بودند که مسلمان پزشک خوبی نیست. اگر بجای بنام اسدمرا سلیبه، میرائل، یوحنا یابیره کهنامهای آرامی وسریانی است موسوم میساختند وبجای کنیت ابوالحارث کنیت ابوعیسی، ابوزکریا، یا ابراهیم راکهنامهای نصرانی ویهودیست میداشتم وزبانم بجای زبان عربی زبان مردم جندیشاپورمیبود بیماران برای معالجه پیش من میآمدند.

بقول الکودواژه فارسی بیمارستان حتی بیرون ازمرزخلفای بغدادمانند مصروشام نیز بین عربها معمول گشت وآنهانیز بیمارستان یامارستان میگفتند بیمارستان بردوگونه بود سیاروثابت. بیمارستان سیار با پزشک حاذق ودارو وآلات وادوات خود همیشه درحرکت بود ودرجاهای مورد نیازبرای مدت معینی مکث میکرد.

کلیه دانشجویان پزشکی آنعصر درصغر سن بتحصیل میپرداختند چنانکه حنین قبل از۱۷ سالگی دوره تحصیلات جندیشاپور راطی کردوبرزویه درهفت سالگی و شیخ الرئیس ابوعلی سینا در۱۱سالگی بتحصیل طب مشغول شدند وهمینطور دیگران.

کلیه عربها علم وفرهنگ راحق بیگانگان میدانستندوآن توجهی نداشتند وفکرشان شکار وپیکاربود وامور علمی رابموالیان (غیرعرب) وا میگذاشتند که باذوق آنها موافقت داشت ودرآن سرآمد بودند. عربها ازپیشرفت وترقی فرهنگ بیگانگان ناراحت نبودند زیرا که از بیابان علم ودانشی نیاورده بودند تا بمردم عرضه دارند وبالطبع میدان وسیع علم ودانش را بملل بیگانه سپردند وخود بحدیث وتفسیر قرآن پرداختند. بنابراین شگفتی نیست که ایرانیان بواسطه فخر بیجای عربها وهوش فطری ودانش وفرهنگ موروثی خود از زمان داریوش تادوره شهرت جندیشاپور بازیگر میدان علم وفرهنگ بخصوص طب وداروسازی بوده اند.

ابن الاخوه درسال ۷۳۰ ه مینویسد "پزشکان غالب شهرا هل ذمه یعنی زرتشتی، یهود وترسا میباشند. اینهاکسانی اند کهگواهی آنها درمورد داروسازی وطبابت دردادگاه ومحضر شرع پذیرفته نیست. مسلمانان با داروسازی وطبابت سروکار ندارند وهمه درپی تحصیل الهیات وفلسفه ومنطق میباشند. شهرپراست ازمفتی که دربرابر پرسشهای شرعی وحقوق فتوی میدهند."

بقول صاحب المدخل با وجود فاصله ژرفی که بین اعراب وخارجیان وجود داشت عربهای بادیه‌نشین کم کم ایرانی شدند وایرانیان با فرهنگ وهوش برای چاپلوسی بعرب خودرا عربی ساختند این روش دربخش طب وداروسازی کاملا "مشهود است. پزشک ایرانی تالیفات خودرا با فکر وزبان عرب تدوین میساخت وعیادت ومعالجه رانیزباذکر بسم الله آغاز میکرد.

توضیحی برگوشه‌ای ازتاریخ کرمان

بورود به بمبئی پس ازگردشهای گاه‌گاهی درهند مجله هوخت شماره اردیبهشت ۱۳۴۳ برایم رسیده بود. مقاله مفصلی ازدانشمند محترم آقای محیط طباطبائی درمورد شاه عباس وزرتشتیان کرمان نظرم راجلب کرد. که لازم آمد برآن توضیحی بنگارم.

بیقین شاه عباس پادشاهی مقتدر بودکه دربسط مرزایران وآبادانی کشور و ساختمان ابنیه‌ها، راهها وکاروانسراها برای استراحت کاروانیان بکوشید. برای تقلیل نیروی ارمنستان جمعیت بزرگی ازارمنیها بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری ۲۳ هزارنفر ازآنها راازخانه‌وکاشانه خود دور کردوبایران آورد وجمعیتی را دراصفهان وجلفا مستقر گردانید، سپس متوجه زرتشتیان شد، عده بسیاری راازیزدوکرمان باصفهان کوچانید و درگبرآباد نزدیکی جلفا جای داد. بدبختانه زرتشتیان اصفهان که زندگانی پریشانی داشتند درزمان شاه سلطان حسین صفوی بواسطه نفوذ علمای فناتیک وخودخواه قتل عام گردیدند. جمعی باآتش مقدس فراروبیزد پناهنده شدند. بقیه که تاب وتوانائی نداشتند اسلام آورده‌ازآتش قهرهم میهنان نجات یافتند. اینک گبرآباد بنام حسین آباد ومردمش بجدید الاسلام معروفند.

صدور فرمان تعقیب وکشتار نقطویان بیگناه که‌یکی از فرق ۷۲ گانه‌اسلامند بواسطهٔ نفوذ علماوناشی ازتعصب اوست. قولی که نقطویان ستون پنجم اکبر شاه فراخ حوصله بودند پذیرفتنی نیست زیرا اکبرشاه درکشور پهناور هند بخود مشغول بود وفکر تسخیر یاحمله بایران بسر نداشت.

شاه‌عباس سپس بزرتشتیان پرداخت که‌درمحرومیتهای سخت زندگی میکردند و برای جمع آوری کتب‌دینی آنها بخصوص جاماسب نامه‌که‌بواسطه پیشگوئیهای مندرجهٔ درآن شهرت خاصی دارد ودرکتب زیج ونجوم بآن اشاره شده ستم روا داشت غافل ازآنکه:

اگرزباغ رعیت ملک خورد سیبی — برآورند غلامان اودرخت از بیخ
به پنج بیضه‌که‌سلطان ستم روادارد — زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

گفتم زرتشتیان کتب وآثاردینی خویش را مثل جان دوست میداشتندوچون عمال شاه‌عباس آنها رامطالبه نمودند پنهان کردند بنابراین مامورین بمصداق قول شیخ دست بستم وکشتار وغارت زدند.

اکبرشاه گورکانی پادشاه هنددرجمع کتب وآثار دینی مذاهب گوناگون در کتابخانه خود کوشا بود وجویای کتب دینی زرتشتیان ایران نیز بود. بدیهی است پادشاه هند نمیتوانست با رعایای پادشاه مقتدر ایران تماس حاصل کند. لذا بایستی مامول خود را بوسیله شخص پادشاه برآورده سازدویحتمل شاه‌عباس برای ارضای خاطر اودرجمع آوری کتب زرتشتیان اقدام نموده‌باشد. یک رسالهٔ خطی بنشانی (R84) محفوظ دربنگاه خاورشناسی کاما، بمبئی صورت یکصدونه‌کتاب با موضوع مندرجاتش که نویسندگان آن زرتشتی بوده‌اند ضبط نموده‌است، درصفحه آخری برای جلب نظردروسط دایرهٔ بزرگی بخط کاتبی دیگر چنین نوشته شده‌است " تواریخ شیدآئین ـ جمشاسپ نامه ـ آئین خسروی ـ آئین بهمنی ـ باستان نامه ـ تواریخ یزدانیان ـ این شش کتابها راکه برمدت هفتصد نهصدسال موبدان وهیربدان کامل متقدمین تصنیف‌نموده بودند حضرت عرش‌آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی بخواهش تمام ازولایت ایران طلب نمود ـ نقل ازمکتوب ایران ". کاتب‌نام وتاریخ مکتوب رانداده است.

کلیهٔ زرتشتیان مردمی هستندنمک شناس، مهربانیهائی که شاه‌عباس نسبت بآنها کرده فراموش‌ننموده‌اند واوراستائیده‌اند و درعین حال موقعی که بگرد آوری کتاب‌آنها پرداخت بعد ازوفاتش درنامه‌های خودببرادران دینی درهنددرد دل نموده‌اند. ذکر آن نبایستی سیدجلیل القدری راازتحقیق بازدارد.

بقرار تحقیق درطی مدت سیصدسال بیش از ۲۲ مکتوب اززرتشتیان ایران بهند رفته است وشماره آن آنچه تاکنون معلوم شده ۲۶ مکتوب میباشد فهرست خان بهادر بهمن جی پاتل و بعد مرزبان که ازاونقل قول نموده‌ناقص میباشد.

هنگامیکه انجمن پارسی پنچایت درفکر تدوین تاریخ درست پارسیان افتاد، خان بهادرپاتل باین امر منصوب گشت واونخستین جلدپارسی پراکش رادرسال ۱۲۵۸ یزدگردی (۱۸۸۸ میلادی) منتشر نمود. پاتل برای انجام این امرمهم میبایست اسناد واوراق ونامه‌های قدیمی ومکاتیب گوناگون گذشته راکه‌درتصرف افرادجمعیت بود ملاحظه ومطالعه نماید. انجمن پارسی پنچایت بوسیله روزنامه جام جمشید

از پارسیان مقیم گجرات و بمبئی خواهش کرد اسناد و اوراق و مکاتیب قدیمی موجود در خانوادهٔ خود را بانجمن وام دهند و پس از استفادهٔ لازمه دوباره بآنها مسترد میگردد. بعضی مدارک خود را در دسترس پاتل گذاشتند وجمعی هم نگذاشتند. پس از درگذشت پاتل آقای پی ماستر مامور انجام این مهم گردید. پی‌ماستر مقداری دیگر از مکاتیب و مدارک قدیمی را جمع نمود و مجلات دیگر پارسی پراکش را تدوین کرد. در فهرست مکاتیب واصله از ایران که نامبرده میدهد ۲۶ نامه ضبط است و اینجانب عین آنرا از کتاب پارسیان بنام (The Early History of the Parsis) درصفحه ۳-۳۰۲ فرزانگان زرتشتی نقل نموده‌ام. اینک آقای بیلیموریا پس از درگذشت پی‌ماستر در کار تدوین پارسی پراکش میباشد.

هنگامیکه اینجانب در کار تدوین فرزانگان زرتشتی بودم. کتابدار بنگاه خاورشناسی کاما مقدار زیادی از مکاتیب پارسی که پهلوی آنها بود برای استفاده اینجانب و در ضمن تهیه فهرست برایم آورد و اظهار داشت کسی تاکنون آنها را ملاحظه ننموده است. چون نامه‌ها را باز کردم دیدم کرمهای مخرب آنرا خراب و از حیز انتفاع خارج ساخته و تهیه فهرست نا ممکن است. بدینطریق در هوای مرطوب هند بسیاری از کتب نادر خطی از بین رفته است.

اما راجع بنامه مورخه بهمن و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی که محقق نامبرده وجود آنرا تردید نموده است بنشانی (S.B.248) در کتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی جزو کتبی که وارث شهریارجی باروچا استاد اوستا و پهلوی اهدا نموده‌اند ضبط است. نسخه دیگر آن که مورد استفاده اینجانب بوده در مجموعه روایت معروف برزو کامدین متعلق بدانشمند خاورشناس هیربد ایدلجی انتیا ضبط میباشد و بدبیرستان سرکاوسجی جهانگیر در نوساری هدیه گردیده است. این نامه چون پر از عناوین و طولانی بود فشرده مطالب آنرا در فرزانگان زرتشتی آوردم. اینک رونوشت آنرا از مجموعه (S.B.248) میفرستیم که اگر چنانچه صفحات مجله اجازه داد هئیت تحریریه آنرا بچاپ برسانند. کاتب مجموعه در زیر رونوشت آن نامه بگجراتی نوشته که اصل مکتوب در نوساری نزد دستور جمشیدجی جاماسب‌جی میباشد.

شمس العلما دکتر جیوانجی مدی دانشمند بنام که بین خاورشناسان مغرب زمین شهرت خاصی دارد، در روایت دارا بهرمزدیار مطبوعه سال ۱۹۲۲ بمبئی در دیباچه خود بانگلیسی بر آن کتاب در صفحه ۱۰ ترجمه خلاصه نامه مورخه ۱۰۰۵ یزدگردی مورد مذاکره را داده و اینکه شاه‌عباس نسبت بزرتشتیان چنانکه در فرزانگان زرتشتی آمده ستم روا داشته و کتابهای دینی آنها را غارت نموده سخن میراند و بعلاوه درصفحه ۴۵ همان کتاب بخشی از نامه موبد فریدون مرزبان را

که طرف اعتماد دانشمند ارجمند آقای محیط طباطبائی میباشد و از ایران بدستور ماهیار و دستور هوشنگ و دستور نوشیروان بهمنشاه نوشته شده بفارسی و با ترجمه انگلیسی ضبط نموده است. چندسطری را در زیر برای مزید اطلاع خوانندگان و امیدواری برفع سوء تفاهم محقق محترم مینگارد و آن اینست "احوال ایران زمین در غایت پریشانی و آشفتگی و گرانی و تنگی طعام و ظلم و تعدی آنچنانست که شرح در این طومار نمیگنجد مگر که پادشاه دین و دنیا پناهی بظهور رسد." متاسفانه دکتر مدی تاریخ این نامه را ضبط ننموده است.

درمورد عنوان ملا کلیه بهدینان با عنوان ملا خطاب میشده‌اند و پیشوایان دینی بعنوان دستور و موبد یا هیربد.

اما راجع بنامه دستور بهرام اردشیر ترکابادی مورخه ۱۰۱۹ باید باستحضار محقق محترم برسانم که باصل مجموعه دست داشته‌ام و قسمت آخری آن از "ثانیاً الخ" الحاقی از طرف اینجانب نیست وچنانکه درصفحه ۲۸۷ فرزانگان نوشته‌ام بنشانی (F45) در کتابخانه مهرجی رانا، نوساری ضبط است. این قسم الحاقی نوشتن در نامه‌های ایران دیده میشود. این نامه‌ها درحضور انجمن و دستوران درخانه کلانتر زرتشتیان تنظیم میگردیده و در یک روز تمام نمیشده. ذنامه‌ئی که بدستور ماهیار و دستور هوشنگ وغیره نوشته شده و درصفحه ۴۶۲ جلد دوم روایت دارا بهرمزدیار ثبت است پس از امضا مانند نامه ۱۰۱۹ که از بهدینان کرمان زمین است یحتمل آنها در یزد بوده و بعداً از امضای موبدان با انضمام مطلب دیگر امضا نموده باشند.

ویا آنکه بخشی از نامهٔ دومی مورخه ۱۰۰۵ باشد زیرا پی‌ماستر در فهرست خویش ریز دو نامه ۱۰۰۵ میدهد و شاید نامه دومی از کرمان زمین باشد ولی بنظر نگارنده نرسیده است.

برفرض که بخش نامبرده الحاقی و از نامه مذکور نباشد درهرحال از نامه‌هائی است که از ایران بهند رسیده و پارسیان آنرا درمجموعه‌های خود ضبط نموده‌اند و حاکی خبر کتاب گیری شاه‌عباس میباشد و دکتر مدی چنانکه گفتیم تصدیق نموده و گیتی نوردان خارجی هنگام گردش در ایران از زبان ساکنان محل شنیده و درسیاحت نامه‌های خود بدون غرض درج نموده‌اند.

درمورد ۳۰۰ جلد کتابهای نیاگان دستور کیخسرو که در کرمان لای دیوار گذاشته شده نباید موجب شگفتی شود زیرا اوضاع زرتشتیان کرمان در آن دوره و زندگانی در تحت فشار و محرومیتهای سخت که فاقد هرگونه اختیار بودند وحتی از اقامت در شهر ممنوع بودند و بیرون دروازه شهر زندگی میکردند خود زرتشتیان بهتر میدانند. توضیح این مسئله سخن بدراز اکشاند. خوانندگان محترم برای

اطلاع بصفحه ۵۴۷ - ۵۴۶ فرزانگان زرتشتی مراجعه نمایند.

شگفتی محقق محترم ازاینکه چرا اخلاف دستور کیخسروکتابها را از لای دیوار بیرون نیاورده‌اند برای ما تعجبی ندارد زیرا آنهائیکه اجبارا " برای حفظ ناموس فرار را برقرار اختیار میکردند. دراینصورت خبردار ائی مخفی وگل گرفته آیا درحافظه‌ها میماند ویاکسی درفکرآشکارا کردن آن بر میآید ؟

نصرالله‌خان سردار موصوف‌درکرمان توقف‌ننمود و بدون تسخیر یزدبسا قشون محمود مستقیما " باصفهان رفت وشهررا محاصره کردند چون ارمنیها مانند زرتشتیان تحت فشار بودند وبمفاد دلسوخته حال دلسوخته میدانندنسبت بآنها مهربانی ودلسوزی نمود بحدیکه در کتب ارمنی‌ها ذکر خیراوباقیست. درآن هنگام زرتشتیان بواسطه قتل عام دراصفهان نبودندوخودا ونیزدرکرمان نبودکه‌درخدمت آنها جانفشانی نماید وهمیشه درمیدان جنگ بودتا درمحاصره شیرازکشته‌شد. امادرمورد مقبره اوکه‌محقق محترم میخواهد اورا زرتشتی نشمارد، باید دانست‌که شاهان وبزرگان زرتشتی همه دخمه‌های تن بتنی داشته‌اند واین‌گونه دخمه‌های انفرادی دراطراف اصفهان زیاد است.

آقای دکتر کارومیناسیان ارمنی مقیم اصفهان هنگام پژوهشهای خویش ببسیاری ازدخمه‌های انفرادی برکوههای اطراف اصفهان برخوردنموده‌است نگارنده تعریف‌آنرا زمان ورود باصفهان درسال ۱۹۵۴ میلادی وآشنائی باایشان اززبان خودشان شنیده‌ام.

درمورد طبع نامه منظوم کرمان زمین قسمتی که شامل‌نام دستوران و بزرگان زرتشتی آن دوره بود درفرزانگان آوردم وبواسطه سستی ابیات ازدرج همه آن خودداری نمودم وغرض ومرضی نداشته‌ام که ابیات شاه‌عباسی رابیندازم.

درپایان ازطول کلام پوزش میجوید درآینده نیزدراین‌باره ازاشغال صفحات آن مجله عذر میخواهد.

فصلی ازتاریخ زرتشتیان پس‌ازاضمحلال دولت پارسیان

استعمال روزمسه زرتشتیان بوسیلهٔ مورخان اسلامی درمورد وقایع مربوط بپارسیان وبخشهای آنان.

با اضمحلال دولت پارسیان درایران بسال ۶۵۱ میلادی (۳۱ ه) وتسلط کامل‌تازیان برایران، فارسی قدیم زبان بومی کشور باجبار بگوشه‌فراموشی خزید. فرمانروایان بی بهره ازادب وفرهنگ وایمان بقرآن، کتب علوم و فلسفه ومذهبی وادب ایران رازاید دانسته، نابودکردنش رااولی دانستند. تحقیر ایرانیان وتکریم اعراب فرمان روز بود.

عربی زبان رسمی کشور گشت. گفتن ونوشتن بزبان ایرانی سخت قدغن ومتخلفین محکوم باعدام میشدند. بگفته صاحب‌بیست مقاله قزوینی مامون عباسی (۲۰۰ - ۲۱۸ ه) باوجوداینکه ازمادرایرانی ودامادایرانی بود و باوجود علاقه ومحبت نسبت بایرانیان که‌اورا بخلافت رسانیدند، آنگاه که‌در مرو روز عیدرمضان شاعران مدیحه‌های عربی برای اوخواندند، پرسید آیاکسی فارسی گودراین مجلس موجوداست، جوانی بلند شد وقصیده‌فارسی درستایش او بسرائید، پس‌ازپایان قصیده، جوان بیچاره بگناه پارسی دانی بفرمان مامون درهمان مجلس سرازدست داد.

قتیبهٔ‌بن مسلم (۸۹ - ۹۱ ه) بگفته ابوریحان بیرونی بافتح خوارزم کلیهٔ دانشمندان آنجارا اعدام وکتب وآثار ادبی ودینی وعلمی آنها را بسوزانید ومردم بواسطهٔ پراکندگی وآوارگی، زبان خودرا ازیادبردند. بگفته دولتشاه سمرقندی، امیرعبدالله‌بن طاهر خراسانی (متوفی ۲۳۰ ه) باصدور فرمانی ازهریک اززرتشتیان قلمرو خود یک من‌کتب وآثار دینی و ادبی وعلمی آنها رابخواست وبسوزانید وهرکس‌که نداد جانش راباخت.

بگفته صاحب‌تاریخ تباهی فارسیان " درهرگوشه وکنار سلاطین‌اسلام‌بتباهی زرتشتیان وکتب‌مذهبی ایشان میپرداختند منجمله درزمان معاویه حکیمی از معاویه درخواست کردکه‌ویرا اذن دهد تاازکتابخانه‌کهازفارسیان درنینوا باقی است، برخی ازنامه‌های علمی وعملی که قوام دولت وسلطنت وقواعد سیاست وریاست وحکمت است بعربی ترجمه کند. معاویه پس‌از آنکه بربودن آن کتابخانه اطلاع یافت‌امرکرد تاآنرا آتش اندرزدندوبسوزانیدند که‌ورقی

ازآن بیرون نیاید . دیگر درهرات پادشاهی ازاهل اسلام کتابخانه بزرگ آنجارا بسوزانید . "

فرمانروایان بیگانه تامدت دویست سال واندی ، باقهروغضب ووسایل گوناگون درمحوملیت ایرانیان کوشش نمودند ولی چنانکه درمصروسوریه وشمال افریقا موفقیت حاصل نمودند ، درایران بایاس مواجه گشتند ، بلکه تحت نفوذ فرهنگ ایرانیان قرار گرفتند . یکی ازخلفای بنی امیه اظهار داشته ، متعجبم که ایرانیان درطی هزارها سال کشورداری بما احتیاج نداشتندوما کمترازصدسال فرمانروائی بکمک آنها نیازمندیم .

چنانکه گفتیم تازیان درترویج زبان عرب بین ایرانیان ، بنیروی شمشیر ویاتطمیع بمقام وجاه وزروسیم واستعمال روزمه اسلامی درثبت رویدادهای روز بغایت بکوشیدند ، چنانکه دانشمندان ایرانی . بمیل تمام ، آثار و نوشته‌های خودرا بزبان عربی تالیف نموده وآنرا غنی ساختند . بسیاری ازایرانپرستان . دربیرون انداختن بیگانگان ازکشور خویش مساعی جمیله ابراز داشتند . ولی چون کوششهای آنها انفرادی ومواجه با مخالفتهای خودی وبیگانه بود ، بجائی نرسید .

اسپهبد مازیار غارنوندی (۲۲۴ – ۲۰۱ ه) طرحهای بزرگی درتبرستان ، برای برقراری استقلال پارسیان بریخت ، ولیک بواسطه غدر برادران خودکه بوعده‌های دروغ و مکراعراب فریفته شده بودند ، بدست دشمن گرفتارگردیدوسر ازدست داد . بابک خرمی که دربخش آذربایجان دم از استقلال میزد وسالیان درازسپاه اعراب رابیچاره ساخت ، بالاخره بفریب گیدرافشین پسرکاوس پادشاه اشروسنه خراسان که دردربارخلافت میزیست وبااو دم ازیگانگی ودوستی میزدو اورا درپیکار با خلیفه محرک بود گرفتار شدوبدست خلیفه بوضع ناهنجاری کشته گردید . مساعی یعقوب لیث صفارکه درترویج زبان فارسی بکوشید ، در برانداختن دستگاه خلافت ، بواسطهٔ مرگ ناتمام ماند . مرد آویزیار (۳۲۶–۳۱۶ ه) که آهنگ برچیدن دستگاه خلافت وخراب کردن بغداد برسرخلیفه وتعمیر بارگاه انوشیروان وپایتخت ساختن تیسفون داشت ، بواسطهٔ خیانت نزدیکان خود که خویشتن رابزروسیم خلیفهٔ بغداد فروخته بودند ، درحمام کشته گردید . بسا ازبزرگان وایرانیان باستان دیگر در همین راه جان ازکف دادند که ذکرهمه سخن بدرازا کشد .

بنابرآنچه دربالا گفته شد ، اعراب درمحو ملیت ایرانی ونابودکردن آثار ونفوذ زرتشتیان میکوشیدند ، بازهم درگوشه وکنار ، وقایع وحوادثی را

مییابیم که باروزمهٔ زرتشتیان درکتب تواریخ که نویسندگان آن مسلمان ویاسیدبوده‌اند ثبت گردیده است .

اینگونه روزمه‌های زرتشتی تاسال ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶ میلادی) بنظر میرسدودلیلی است براینکه نفوذواقتدارزرتشتیان درآن خطه‌ها پایداربوده است . مورخان اسلامی درذکر چنین وقایع . روزمهٔ زرتشتی رانیزباتفاق روزمهٔ اسلامی یادنموده‌اند . درهمه این روزمه‌ها سنه مستعمله هجری است وازسنهٔ یزدگردی معمول بین زرتشتیان امروزی ذکری درمیان نیست ،وخود برهانی است که سنهٔ جعلی یزدگردی درآن بخشها معمول نبوده . چنانکه چندین سال پیش درنامه هوخت آورده‌ام سنهٔ یزدگردی با مبداء سه شنبه ۲۲ربیع الاول سال ۱۱هجری برابر ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی سال رحلت پیغمبر اسلام بوده که کارگردانان مدعیان نبوت ، درطی سده‌های اوایل اسلامی بنام یزدگردی مشهور ساختند .

منظور مادراین فصل نشان دادن روزمه‌های زرتشتی است که تاسده نهم هجرت بوسیله مورخان اسلامی درذکر وقایع بکاررفته است . دربخشهائی که روزمهٔ زرتشتیان باتفاق روزمهٔ اسلامی درثبت وقایع بکاررفته ، ثبوت اکثریت ، بلکه اکثریت تام نفوس زرتشتیان درآن روزگاران دربخشهای نامبرده میباشد . بهاءالدین محمدبن حسن بن اسفندیار الکاتب الاملی الطبری معروف با بن اسفندیار وصاحب تاریخ تبرستان (۶۱۳ ه) ومولانا اولیاءالله الاملی الطبری صاحب تاریخ رویان (۸۰۵ ه) ونیز ظهرالدین مرعشی الاملی الطبری ازسادات مراعشه صاحب تاریخ تبرستان ورویان ومازندران (۸۹۳ ه) وحمزهٔ اصفهانی صاجب تاریخ سنی الملوک درآثار خود روزمهٔ زرتشتیان رایادت نموده‌اند . سلطان ابوکالنجار فرزند فناخسروعضدالدوله دیلمی نیزهنگام زیار آثار تخت جمشید ، نام خودرا باروزمهٔ زرتشتیان بردیوار آنجانقرکرده است واین خودنشان احساسات زرتشتیگری این پادشاه است . درزیرصورتی است از وقایع یادشده باروزمهٔ زرتشتی :

ابن اسفندیار درمورد مسجد جامع ساری مینویسد " پس اول والی ازقبل بنوالعباس بطبرستان ابوالخصیب بود . واول عمارت که اهل اسلام فرمودند . مسجد ساری ابوالخصیب فرمود روزدوشنبه ماه آبان سال بر ۱۴۴ هجری (۷۶۱ م)

روزورود حسن بن زیدمعروف بداعی کبیررا بساری درنخستین روزمسترقه پارسی بسال ۲۵۰ ه (۷۴۶ م) نوشته‌اند .

یعقوب لیث صفار بگفته ابن اسفندیار درهرمزدروزواردیبهشت ماه ۲۶۰ ه

(۸۷۳ م) رهسپار ساری شدوخروج او ازتبرستان چهار ماه بعددرشهریورماه همان سال است .

داعی کبیرحسن بن زیدالعلوی درروز۳ رجب برابر شهریورماه سال ۲۷۰ هجری (۸۸۳ م) درگذشت .

حمزه اصفهانی درسنی الملوک روزکشته شدن داعی صغیرمحمدبن زیدالعلوی راآسمان وشهریورماه برابرجمعه ۵ شوال ۲۸۷ هجری (۹۰۰ م) مینویسد .

محمدبن هارون سرخسی روزتیرومهرماه قدیم ۲۸۷ ه ازگرگان روانه تمیش وساری شد .

ابوالعباس عبداله عامل امیراسمعیل سامانی درتبرستان ، درهرمزدروز وبهمن ماه ۲۹۰ هجری (۹۰۳) دردشت تمنگا یا تفنگا بناصرکبیرومحمدبن‌هارون مصاف داد .

امیراحمدسامانی ، امارت تبرستان رابسلام ترک داد واوبتاریخ جمادی الاولی برابرروزاشتاد وآذرماه ۲۹۷ ه (۹۰۹ م) رفت .

مردم آمل در۲۲مهرماه ۲۹۸ هجری برسلام ترک شوریده اورا ازآمل بیرون کردند .

اسفار پسرشیرویه در۲۶ ذیقعده ۳۱۶ هجری برابراشتادروزوآبانماه درطالقان کشته شد .

مردآویز پسرزیار در۳ربیع‌الاول ۳۲۳ ه برابربا آبان روزوبهمن ماه درگرمابه اصفهان کشته شد .

بگفته میرظهیرالدین مرعشی روز۳ شنبه ۱۴ شوال اول مهرماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶میلادی) ملک کاوس دعوت حق رااجابت کرد . بفرمان سیدسلطان محمدپادشاه مازندران ، امیرکیا سیدبرادرسلطان باتفاق جمعی ازبزرگان وخود مورخ میرظهیرالدین برای ادای مراسم تسلیت بملک جهانگیروسایر فرزندان ملک کاوس وبرادرش ملک اسکندرروزپنجشنبه ۱۵ ذیقعده موافق اول آبانماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری متوجه کجور شدند . ملک کاوس استندار رویان بودوسی‌ودومین پشت مستقیم او بجاماسب برادرقباد پدر انوشیروان میرسد .

بگفته صاحب اقلیم پارس درتخت جمشید (پرسپولیس) بردیوارپنجره بین ایوان وتالار ازجانب مشرق کتیبه عربی زیربخط نسخ نقرگردیده " حضرت شاهنشاه المعظم ملک الملوک محیی دین وغیاث عباداله وقسیم خلیفة الله ابوکالنجار بن سلطان الدوله معزامیرالمومنین اطال اله بقائه هذاالمکان روزبهمن من ماه آبان سنه ثمان وثلثین واربع مائة متوجها" بالطالع الاسعدالی‌کرمان وکان حضره فی سنة ثمان عشره واربع مائه وهی سنة الفتح بفاروق ".

کتیبهٔ بالاحکایت ازدوبارحضورابوکالنجار درتخت جمشیدمینماید یکی‌در روزبهمن وآبانماه سال ۴۳۸ هجری (۱۰۴۶ میلادی) که عازم کرمان بوده و کتیبه فوق رانوشته ویکبار در۲۰ سال پیش ازآن بسال ۴۱۸ هجری که سال پیروزی آن شهریار درفاروق بوده است .

دانشمند معاصر آقای علی سامی درکتاب آثارتاریخی مرودشت ،ضمن توضیح درباره ویرانه‌های شهراستخر مینویسد که محیی الدین ابوکالنجار فرزند فناخسروعضدالدوله درسال ۳۷۲هجری بفرمانروائی فارس رسیدو بدستور اودرسال ۴۳۶ هجری شهر استخر راخراب وبرج وباروی آنرا باخاک یکسان نمودند وساکنین آنجا رابکلی بشیراز کوچانیدند .

چتراپاتی شیواجی

نسب نیاکان شیواجی ملقب به چتراپاتی (ظل الله)
مرددلیروبیباک وماجراجووبنیان گزارسلطنت مراته
درهندوستان ، بگفته تاریخنویسان هندبپادشاهان
ساسانی میرسد .

چتراپاتی شیواجی‌پورساهوجی ازگروه بهونسله ،یکی‌ازکشاورزان دلیروبیباک و متهوروماجراجووبنیان گزارسلطنت مراته میباشد .شیواجی‌درطی‌زندگی پرماجرا و پیکارها ،روح‌دلیری‌وسلحشوری‌را درعروق مردم استان فعلی مهاراشترا دمید ،مردمیکه کشاورزان آرام وزحمتکش وتوسری خوربودندوهرگونه زجروآزار وهتک شرف وناموس و خرابی‌وبی‌احترامی‌نسبت بمعابدشان راکه‌سرداران وسربازان وفرمانروایان خارجی برآنها واردمیآوردندباخموشی متحمل میگشتند . فقط کوهسارنشینها رزمی‌وتهراندازو وژوبین‌اندازماهربودند .

برگهای زرین تاریخ مراته ،ویژه‌پیروزیهای شیواجی است ، دلاوری که‌دولت نیرومندگورگانی معروف‌بمغول واورنگ زیب‌سلطان جبارآن خاندان وسرداران مجرب ورزم دیده‌وآزموده‌اورا پریشان وبی اعتبارساخت . اینک که‌مردم هند بآزادی واستقلال رسیده‌اند ،شهرهای‌مهم استان مهاراشتروا ستان نشین آن شهربازرگانی و صنعتی بمبئی رابامجسمه‌های بزرگ این فرزنددلیروماجراجوی خودکه‌ضربات سهمگین بمناطق نیرومندقلمروسلاطین مغول واردساخته‌است آراسته‌اند .

بگفته علی‌ابراهیم خان صاحب‌تاریخ مرهته‌ریاست مرهته‌باخاندان بهونسله میباشدونسبت آنها به‌راجه‌های اودیپورمیرسدکه‌لقب‌رانا دارند .رانای متقدم بقول

مشهور از اولاد نوشیروان بوده. بهنگامیکه سپاه اسلام ایران را زیر و رو کردند، اولاد انوشیروان بهر جانب پراکنده شدند و یکی از آنها بهند افتاد و بمنصب راجگی ارتقا یافت الحاصل یکی از اولاد رانا، بنا بر نزاع و خصومت اخوان خود، سرزمین اودیپور را گذاشته بکشور دکن رفت و در کرناتک مقیم گشت. بزرگان دکن نظر بجلالت دودمانش طرح خویشی با وی درافکندند. فرزندان او دو گروه شدند یکی انتولیه دیگری بهونسله.

بنا بر گفته علی ابراهیم خان، خون ایرانی در عروق شیواجی جاریست که نسب او بوسیله نیاگانش با نوشیروان شاهنشاه معروف ساسانی میرسد. ما در این مورد با ذکر گفتار تاریخنویسان دیگر در بعد صحبت خواهیم داشت.

نام ساهوجی پدر شیواجی پهلوان گفتار ما و یکی از افراد خاندان بهونسله که بکشاورزی مشغول بود، نخستین بار در سال ۱۶۲۸ میلادی در برگهای تاریخ ثبت گردیده است و آن هنگامی بود که فتحخان وزیر خاندان سلطنتی نظامشاهی در احمد نگر، اورا بتعاقب سپاهیان شاهنشاهی مغول، مامور غارت و چپاول خاندیش شرقی ساخت. بحران اوضاع سیاسی روزگار و کشمکشهای با دولت مغول و تهاجمات مستمر سپاهیان بیجاپوری، رشته شیرازه امور سلطنت نظامشاهی را از هم گسیخته و فرصت خوبی بدست ساهوجی که مبرز، ورزیده و کاردیده بود داد تا سروسامانی باوضاع درهم و برهم و پریشان خود بدهد و دهستانی چند از قلمرو نظامشاهی را مالک گردد.

تولد شیواجی

چتراپاتی شیواجی دومین پسر از نخستین بانوی ساهوجی بنام جیجی‌بائی در دهم آوریل ۱۶۲۷ قدم بعرصه وجود نهاد. بگفته صاحب تاریخ مرهته، ساهوجی از قوم بهونسله نخست در زمره ملازمان برهان نظامشاه انسلاک یافته بعد از آن در سلک اتباع عادلشاه که فرمانروای کوکن بود داخل گشته شرایط خدمت بتقدیم رسانید. بسال ۱۶۳۷ بخش پونه و غیره در جاگیر (املاک) خود یافت و در آن بخشها بساختن زمینداری بنای توطن گذاشت و در آخر عمر بنوکری شاهجهان پادشاه گورکانی سرمایه افتخار اندوخته ملازم رکاب شد و شیواجی پسرش در جاگیر بود.

شهر پونه که اینک بعد از بمبئی مرکز استان مهاراشترا بشمار میآید در آن روزگار روستای مخروبه‌ای بود و باشندگان آن بسیار اندک و پراکنده و خانه‌های پوشالی، مساکن آنها را تشکیل میداد. مباشر ساهوجی در آبادانی پونه اقدامات مجدانه بعمل آورد و مزارع و باغات عالی احداث و بناهای رفیع برای اقامت ارباب خود ساختمان نمود. پس از مسافرت ساهوجی از پونه و اشتغال او در پیکارهای ابراهیم عادلشاه، بانویش جیجی‌بائی باتفاق کودک خردسالش شیواجی بسرپرستی مباشر املاک در آنجا

میزیستند. شیواجی تربیت یافته مادر دانشمند و مباشر دلسوز پدر خویش میباشد، در تمام مدت عمر لذت مهر و محبت پدری را نچشیده است.

بگفته سرکار، صاحب تاریخ شیواجی، شیواجی بسال ۱۶۳۸ وارد پونه میگردد و ۱۱ سال بعد هنگام وفات مباشر و مربی خویش، رتق و فتق امور اراضی و مزارع را خود بدست میگیرد، در حالیکه پدرش در میدان پیکارها و تهاجمات گوناگون روزگار خود را بسر میبرد. بگفته سرکار، شیواجی نیز مانند اکبرشاه و حیدرعلی و رانجیت سینگ پادشاهان بزرگ هند بیسواد بوده است. بگواهی کارمندان شرکت بازرگانی شرقی انگلیسی که در آن روزگار در هند بسر میبردند، عرایضی که به پیشگاه شیواجی تقدیم میگشت بدست وزیر میداد تا برایش بخواند و تاکنون هیچگونه نوشته‌ای بخط خود او دیده نشده است. اما شیواجی هوش و ذکاوت فراوانی داشت و غالب مندرجات کتب دینی و داستانهای حماسه‌ای را که بگوشش میخواندند در حفظ داشت.

هنگام بیماری دوساله ابراهیم عادلشاه که بمرگش پایان یافت، آتش آشوب وشورش در سراسر قلمرو سلطنت او شعله‌ور گشت و سربازان و سرداران را که برای حفظ قلاع و نگهبانی مرزها گذاشته بودند، بواسطه نبودن کارفرما و نرسیدن جیره و آذوقه آواره گردیدند. از طرف دیگر سرداران سپاه دولت مغول با وارد ساختن فشار بر عادلشاه و تهاجمات پی در پی، بخش مهمی از قلمرو سلطنت او را با نضمام دهستانهای متفرقه ساهوجی پدر شیواجی را که در بخشهای دیگر داشت بین خود و سلطان بیجاپور تقسیم نمودند. شیواجی که مردی بیباک و متهور و ماجراجو و ورزیده بود در آنحال فرصت یافته سر بطغیان و تمرد برافراشته اطرافیان را بدور خود جمع ساخت و اکثر قلاع و باروهای معتبر ابراهیم عادلشاه که خالی از سپاهیان محافظ و آلات دفاع بود بتصرف خود درآورد

بگفته ظهوری صاحب محمدنامه، اقدامات شیواجی در بسط متصرفات خود، بواسطه توقیف ناگهانی پدرش ساهوجی بوسیله مصطفی خان امیرالامرای بیجاپور و غصب اراضی و املاک او در بخش جنوبی کشور بحال ایست درآمد. شیواجی برای نجات پدر بفکر افتاد و چاره را منحصر در جلب دوستی و حسن نظر شاهجهان شاهنشاه مغول نسبت بخویش وخدمت در بسط قلمرو سلطنت او دید که با سلطان بیجاپور روابط حسنه نداشت. لذا بشاهزاده مرادبخش که از جانب پدر در دکن نیابت سلطنت را داشت متوسل گردید و پیشنهاد حاضری خود را در خدمت بشاهنشاه باو گوشزد کرد و در ضمن وساطت شاهنشاه را در نجات پدرش از چنگال سلطان بیجاپور تقاضا نمود. شاهزاده مرادبخش بغیر از وعده‌های زبانی، بشیواجی همراهی نکرد، تا آنکه سلطان بیجاپور پس از چندماهی بنا بمصالح سلطنتی خویش، ساهوجی را با گرفتن پیمان وفاداری و تعهد پرداخت مبالغی هنگفت برای آزادی از زندان رها کرد.

چون شاهنشاه مغول برای نجات ساهوجی اقدامی بعمل نیاورد، شیواجی نیز وفا به پیشنهاد خود را لازم ندانسته به پیروی از فعالیتهای دولتین مغول و بیجاپور تکه هائی از قلمرو سلطنت نظام شاهی را متصرف گردید. بگفته علی ابراهیم خان "چون علی عادلشاه بسلطنت رسید بواسطه صغر سن، خبرگیری ملک چنانکه باید نتوانست. لذا زور و قوت شیواجی دو چندان شد، وسایر قلاع کوکن را بتصرف در آورد و نیز حصنهای جدید را با آلات جنگ برپا و آماده ساخت و از متابعت علی عادلشاه بی محابا سر باز زده شروع بتاخت و تاز و تاراج نواحی و اطراف کوکن کرد."

در آن اوان شاهزاده اورنگ زیب از جانب پدر در دکن نیابت سلطنت را داشت. شیواجی بکوشید تا او را برسمیت شناختن متصرفات تازه خود وادار سازد که از علی عادلشاه تسخیر کرده بود ولی اورنگ زیب روی موافقت نشان نداد. بنابراین پس از چندی بخشی از سواران جنگی خود را، برای تهاجم و غارت وچپاول قلمرو دولت مغول در دکن اعزام داشت و آنها نیز ماموریت خود را با تهور و جسارت بی اندازه انجام دادند و تا احمدنگر پایتخت نیابت سلطنت تاختند. خود شیواجی با متابعان از طرف دیگر مراکز بازرگانی دولت مغول را در شمال بچاپید و زر و سیم وجواهر و اموال فراوانی بچنگ آورد.

اورنگ زیب برای دفاع از قلمرو خویش وحفظ رعایا از تهاجمات شیواجی با سلطان بیجاپور پیمان مودت بست و باتفاق یکدیگر برخلاف شیواجی به پیکار پرداختند شیواجی دشمنان را بدرون قلمرو خود، وارتفاعات کوههای صعب العبور کشانید و رستم وافضل خان بزرگترین وقهارترین سرلشکرهای سلطان بیجاپور را با مهارت و تدبیر قتل وغنایم بیشمار بدست آورد. سپس سواحل دریا را هدف خویش قرار داده بعضی از بنادر را متصرف و راههای دریائی برای خود باز کرد.

بگفته علی ابراهیم خان "شیواجی دست بغارت قوافل بحری که عبارت از جهازات است برگشاده رفته رفته با بعضی از منتسبان دولت شاه اورنگ زیب عالمگیر که در اماکن متعلقه آن حضرت بسرزمین دکن قیام میداشتند جاده پرخاش پیمودن گرفت. حضرت خلدمکان که غیورترین پادشاهان بود، این گستاخی را از وی نپسندیده، با میرالامرا شایسته خان صوبه دار دکن فرمان فرستاد که به تنبیه شیواجی متوجه گردد." هرچند میرالامرا سعی وتلاش بسیار بکار برد کاری نتوانست ساخت. شبی شیواجی فرصت یافته با عده قلیل و تهور و سرعت شگفتی که خاصه او بود برلشکرگاه میرالامرا شبیخون زد و در پی قتل شایسته خان درحرمسرای او داخل گردید ولی میرالامرا بواسطه هوش یکی از کنیزان با جامه خواب فرار نمود و ابوالفتح خان پسرش در آن گیرودار کشته گردید و شیواجی با نشان دادن ضرب دست سختی بدشمن و غنایم فراوان مراجعت کرد.

اورنگ زیب پس از اطلاع از چنان شکست ننگین، شایسته خان را از سرلشگری معزول و پسرخویش شاهزاده محمدمعظم را رسماً بنیابت سلطنت قلمرو دکن منصوب و سرلشگری ورتق وفتق امور و فرمان صلح وجنگ را براجه جیسینگ سردار مجرب خویش سپرده او را روانه دکن ساخت. راجه جیسینگ با مهارت خاص خویش و اطلاع به تاکتیک جنگی شیواجی، درحملات وپیکارهای چندکه با او نمود، قلاع چندی را متصرف و قلمرووی را تاراج کرده، او را مغلوب وبزانو درآورد. چنانکه شیواجی برای حفاظت جان و مال بقیه اتباع خویش درخواست صلح داد وبا تخلیه چندین قلاع معتبر دیگر پیمان صلح را طبق مقررات کمرشکن بدلخواه راجه جیسینگ مهرکرد و از بیچارگی لوازم اطاعت بجا آورد. راجه فرمان عفوتقصیرات گذشته او را از دربار شاهنشاهی دراگره بخواست و سنبهاجی پسرشیواجی را با خلعت زیبا ولقب پنجهزاری سرافراز نمود.

شیواجی پس از آنکه دغدغه خاطرش از ناحیه نیروی مغول آرامش یافت به حملات خویش برقلمرو سلطان بیجاپور بیفزود. آباجی سندیو سردار وشهرکلیان را مسخر ساخت چنانکه فرماندار شهر درگیرودار فرار فرصت بردن بستگان خود را هم ننمود.

سردار شیواجی یک دختر زیبا وخوشگل مسلمان را دستگیر و بشیواجی تقدیم کرد. دختر پریشان و مضطرب واز ترس ناموس رنگ باخته بود. شیواجی برای دور کردن ترس وخوفش گفت "اگر مادر من نیز چون تو وجیه میبود من هم مردخوشگلی میبودم".

سپس او را با زینت وجواهر بیاراست وباتفاق پاسدارانی نزد خویشانش به بیجاپور فرستاد که درآنجا پناهنده شده بودند. بگفته خافی خان مورخ متعصب اسلام، "دختر نامبرده عروس ملااحمد نواب فرماندار کلیان بود واخلاق نیکوی شیواجی را که برخلاف مهاجمین مسلم دست بناموس مردم نمیزد، بسیار میستاید.

شیواجی با اصرار پی درپی راجه جیسینگ ووعده وپیمانهائی مبنی بر اینکه اگر ناصیه سای دربار شاهنشاهی گردد، اورنگ زیب شاهنشاه مغول او را با خلعت وجاه ومقام پیشین سرافراز میسازد وباحتمال قوی قلمرو مفتوحه او را دوباره باو مسترد میدارد، بالاخره برخلاف میل وتصویب شورای سردارانش خویش پس از ترتیب امور کشورداری درصورت غیاب همیشگی بسال ۱۶۶۵ م با پسرش سنبهاجی وبرگزیدگانی از متابعان باگره وپایتخت اورنگ زیب عزیمت نمود، از قضای روزگار ورود او وآنجا مصادف شد با نخستین جشن تولد شاهنشاه پس از نشستن برسریر شاهنشاهی دراگره، وجار وجنجال زیادی در دربار برپا بود. بواسطه تاخیر شیواجی وورود او وبروز جشن، کسی از بزرگان دولت وهم شان با او بواسطه حضور در دربار فرصت استقبال او را نداشت مگر یکی از سران ناچیز ومهماندار او پسر راجه جیسینگ. شیواجی هنگام ظهور در دربار رگردید وبزرگان وسرداران بنسبت مقام خویش رده بسته ایستاده بودند. شیواجی را اشتباهاً "درچند صف پشت سردیگران و

در رده سرداران پنجهزاری رتبه پسرش که نسبت بمقام سلطان مرهته ناچیز و حقیر و ننگین بود نگاهداشتند و آنهم در جائیکه از نظر شاهنشاه مخفی بود. بعلاوه مهاراجه جسوانت سینگ که جلو او ایستاده بود، سرداری بود که در میدان پیکار با شیواجی روباه صفت پشت بسربازان او کرده روی بگریز نهاده بود.

شیواجی از دیدن این حال بغرید و با غضب صدای اعتراض بلند نموده که مردی چون من پشت سر نابکاری قرار میدهید که در میدان رزم پشت خود را بسربازان من نشان داده است. این را گفته از دربار قدم بیرون نهاد.

پادشاه پس از اطلاع از پیش آمد چندنفر از بزرگان دربار را مامور کرد که شیواجی را آرام کرده و خلعت باو پوشانیده بدربار باز آورند. ولی مزاج گرم و تند شیواجی از سخنان نرم و عذرهای آنان آرام نیافت از رفتن بدربار و پذیرفتن خلعت سرباز زد. لذا بزرگان با سیاست بشاه فهماندند که حال شیواجی بواسطه حرارت روز و مسافرت دور و دراز که پیموده است دگرگون گردیده و از حال اعتدال بیرون است. بنابراین مهماندار بفرمان شاه، شیواجی را برای آسایش بمنزل برد.

سرلشگر و سردارانی که در میدان آوردگاه از شیواجی شکست یافته و شرمساری دیده بودند و هم بواسطه حسادت با راجه جیسینگ که شیواجی را منکوب ساخته بود، فرصت خوبی یافتند که شاه را برخلاف شیواجی برانگیخته و پیمانهائیکه راجه جیسینگ باو داده بود بی اعتبار سازند. لذا گوش شاه را نسبت برفتار حق بجانب شیواجی، در دربار و تهور بی سابقه او مسموم ساخته او را بر قتل وی ترغیب مینمودند. پسر راجه جیسینگ که سمت مهمانداری او را داشت بشاهنشاه عرض نمود که پدرش شیواجی را با وعده‌های بسیار خوب مبنی بر نوازش و دلجوئی شاهنشاه از وی او را بدربار روانه ساخته است. اگر چنانچه شاهنشاه بفکر نابود کردن شیواجی است بهتر است اول او را (مهماندار) بقتل رسانیده سپس بشیواجی بپردازد. اورنگ زیب برای تسکین خاطر او قاصدی بدکن اعزام داشت تا گزارش وعده و پیمانی را که راجه جیسینگ بشیواجی داده است برایش بیاورد و در ضمن شیواجی را در منزل حبس نظر نموده خانه‌اش را با پانصد سرباز مسلح محاصره کرد و چندین نفر نیز در خود منزل کشیک میدادند و او را از نظر دور نمیداشتند و در ضمن قدغن ساخت کسی بملاقات شیواجی نرود. بالاخره شیواجی در طی سه ماه حبس نقشه فرار خویش را طرح و عملی نمود و مسافت یکهزار میل را از آگره پایتخت اورنگ زیب تا راجگر پایتخت خویش بیراهه و پیاده در مدت ۲۵ روز پیمود.

فرار شیواجی از آگره، اورنگ زیب را پریشان ساخت و مهماندار او را زندانی و محافظانش را سیاست نمود. شیواجی پس از ورود بماوای خویش خود را تا سه ماه پنهان ساخت. پس از استراحت و بهبودی کامل خود را آفتابی و نقشه کین توزی از دولت مغول را طرح و عملی نمود و دو دفعه ناگهان و با سرعت شگفتی بشهر سورت پایگاه نظامی دولت مغول و مرکز بازرگانی حمله برد و آن شهر را باستثنای کارخانهای انگلیسی و پرتقالی و هلندی کاملا" غارت و آتش زده مراجعت نمود.

غارتگری و سرعت حملات شیواجی چنان بغایت زیاد بود که استماع نامش مردم آن سرزمین را بلرزه درمی‌آورد. سورت موقعیت بازرگانی خود را بواسطه تهاجمات شیواجی از دست داد. شرکت بازرگانی شرق انگلیس سورت را ترک و جزیره ماهیگیران باتلاقی بمبئی را پایگاه و مرکز بازرگانی خویش قرار داد. شیواجی در زندگی ماجراجویانه و دلاورانه خود شالوده سلطنت مرهته را بریخت و این گروه برزگر و رنجبر را بسوی زندگی دلیرانه و سلحشوری سوق داد.

تاجگذاری

بین هنود رسم است تا پادشاه هندو مراسم تاجگذاری را که با مراسم دامنه دار و پرپیچ و خم دینی توام است بجا نیاورد او را پادشاه نمیشناسند بلکه او را طاغی و یاغی میخوانند و فرمانبری نمیکنند. شیواجی برای رفع این نقیصه و هم برای اینکه پادشاهان دیگر هند او را پادشاه قانونی بشناسند، ناگزیر شد که پس از پیروزیها و بسط قلمرو سلطنت مراسم تاجگذاری را بعمل آرد. برای انجام اینکار مانع بزرگی وجود داشت و آن اینکه برهمنان فقط گروه رزمیان (خشتریا) را محق تاجگذاری میدانند و مراسم را برای او بجا می‌آورند. لذا برای شیواجی که نیای بزرگش مردی کشاورز بود و پیرمردان قوم بیاد داشتند تاجگذاری خالی از اشکال نبود. بایستی بزرگترین و سرگروه برهمنان پندیتان بخشتریا بودن او گواهی دهند. بنابراین وزیر او پس از کوشش بسیار شجره‌نامه خاندان بهونسله را که وی از آن بود پیدا کرد و برهمن دانشمند و متبحر در چار وید بنام گاگا بهات بدرستی آن شجره‌نامه گواهی داد و پس از الحاح و اصرار بسیار بزرگان مرهته حاضر شد که مراسم تاجگذاری شیواجی را بشخصه انجام دهد و از مرکز خویش در بنارس و شمال هند بدکن جنوب هند و رایری پایتخت شیواجی مسافرت نماید.

گاگا پس از ورود به رایری، مراسم تاجگذاری را نخست با پابوسی از مادر پس از ۹ روز در ۶ ژوئن ۱۶۷۴ میلادی بپایان رسانید. نماینده شرکت بازرگانی شرق انگلیس نیز با هدایای مناسب برای راضی نگاهداشتن او و عدم تجاوز و حمله برشته بازرگانی آنها در مجلس جشن حاضر و در ۱۱ ژوئن پیمان بازرگانی و کسب اجازه در تشکیل تجارتخانه در پایتخت و قلمرو و با دولت شیواجی منعقد ساخت. شیواجی بسال ۱۶۸۰ میلادی بمرگ طبیعی درگذشت.

اصل و نسب شیواجی

چنانکه گفتیم علی ابراهیم خان صاحب تاریخ مرهته قوم بهونسله را از اخلاف رانا های اودیپور میدانند که نسب خود را بیکی از افراد انوشیروان دادگر شاهنشاه ساسانی میرسانند و گفته او مبنی براینکه اولاد انوشیروان هنگام هجوم عرب بسر ایران باطراف پراکنده شده و یکی از آنها بهند افتاده و بمقام راجگی رسیده پذیرفتنی نیست زیرا که شیرویه پور خسروپرویز در قتل عام شاهزادگان ساسانی کسی را باقی نگذاشت مگر دو سه کودک شیرخواره که در ایران بگمنامی میزیستند. لذا هنگام جنگهای عرب با

ایران شاهزاده‌ای باقی نبود که پا بفرار گذارد. بعلاوه شاهزادگان ایرانی مرگ را بر پشت بدشمن کردن گواراتر میدانسته‌اند. باحتمال قوی شاهزاده‌ای از ساسانیان درروزگار هرمزیا خسروپرویز بهند رفته باشد.

آقای جی‌جی باهی مورخ پارسی درمقاله خود موردشیواجی ورابطه او با بمبئی درسالنامه ۱۹۶۰ قیصرهندبمبئی باستناد ازمندرجات بمبئی گزت Bombay Gazette بسالمه مه ۱۹۰۶م مینویسد "شیواجی خودرا ازاخلاف رانای (پادشاه) "مارور" یا "اودیپور" میداند. شاهانیکه خودرا ازنسل نوشزاد پسر انوشیروان عادل (۵۳۱ – ۵۷۹ م) ازدختر امپراتور موریس (۵۳۹ – ۶۰۲م) میشمارند وبه آن مباهات مینمایند. نوشزاد بواسطه پیروی دین نصارا طرف توجه پدرنبود. بکمک عیسویان ایران برخلاف پدر قدبرافراشت وسپس بهندفرار نمود. شاهزادگان راجپوت اورا عزیز ومحترم داشتند. بعدها بایکی ازدختران آنها ازدواج نمودورانا های اودیپور ازاین پیوند بوجود آمده‌اند."

قسمت اخیر گفته آقای جی‌جی باهی قابل قبول نیست زیراکه نوشزاد بگواهی شاهنامه وروضه‌الصفا جلد اول درپیکاری که باکمک عیسویان ایران باسپاه پدر نموددرمیدان جنگ کشته شد. ناسخ‌التواریخ نیزهمین قول را تکرار اما نام پسر مسیحی انوشیروان را نوبرداد مینویسدکه تحریفی است ازنوشزاد. دکترآرتور کریستنسن نیز باهمین عقیده موافق است.

اورم Orme درآثار تاریخی خویش Historical Fragments 1782 مینویسد "شیواجی ازاخلاف راجه چیتورمیباشدکه نسل خودرا به پورس میرسانندومباهات میکنندبراینکه خاندان آنها قدیمترین ومعتبرترین پادشاهان هنودوازبزرگترین گروه راجپوت میباشند. سرتامس رو Sir Thomas Roe وبارنیر Barnier تیونات Theuenot نیز بااین قول موافقند. اما ابوالفضل درآئین اکبری مینویسد که شاهان چیتور ازاولاد انوشیروان پادشاه ایران میباشند."

دکونهه De Cunha مورخ مشهور پرتقالی درکتاب خویش Origin of Bombay مورد اصل ونسب شیواجی چنین صحبت میدارد:

"شیواجی ازگروه بهونسله میباشدونام پدرش ساهوجی ونام نیایش مالوجی است. طایفه بهونسله نسل خودرا ازشاخه جوانترخاندان شاهی اودیپورمیدانند. پدرمالوجی رانام بالاجی فرزند بهوساجی ونخستین فرداین خاندان است که دردکن سکونت اختیارکرد. ساهوجی پدرشیواجی باجی‌جی‌بائی دختر جادوراو ازدواج نمود، جادوراو خودرا ازنسل راجپوت مارورمیداندکه چیتورپایتخت آنهاست. بگفته Tod

صاحب تاریخ راجستان پادشاهان چیتور نسب‌خودرا ازیکسو به گلوت Ghelot پادشاه مارور میرسانند وازدیگر سو بخاندان ساسانیان ایران. پرنس گوها Goha که درولابی پایتخت نیاکان خودفرمانروائی میکردبادختر انوشیروان اززن عیسویش که دختر امپراتور موریس بود ازدواج نمودوراجه باپور Bapur ازاین پیوند متولد شد. یکی ازدختران رانا‌ها (شاهان) بعقد ازدواج جوانترین پسریزدگرد آخرین پادشاه ساسانی درآمده است.

بگفته پروفسور عباس شوشتری (مهرین) پسر ونوه یزدگرد مدتی در تخارستان از جانب خاقان چین فرمانروائی میکرده‌اند. بنابرآنچه گذشت درعروق شیواجی نه‌تنها خون هندی ازراجپوتهای دلیرمارورجاری بودبلکه بگواهی مورخان نامبرده دربالاخون پادشاهان ساسانی ایران نیزجریان داشت.

ایرانیان وزرتشتیان درهند ازروزگاران کهن

شاهنامه فردوسی، آئین اکبری شیخ ابوالفضل، تاریخ فرشته، ازپادشاهان وسرداران ایران، درهند، دردوران پیشین صحبت مینماید. درمهابهاراتا، ریگ ویدا، کتب دینی هندوان، اشاراتی موردپارسیان وپارتیان موجوداست. ظفرنامه تیموری مولفه ۸۲۸ هق، که مولانا شرف‌الدین علی یزدی، بامرمیرزا ابراهیم نوه امیرتیمور، ازروی یادداشتها واسناد خبرنگاران تیموری تدوین کرد، بسا ازگبران ومجوسان وثنویه یادمیکند، که درسند، بطنیر، پانی پت، دهلی، میرتهه وجمون باتفاق هندوان بمقابله سپاهیان تیموری بدفاع میپرداخته‌اند. اینک بکوتاهی بذکر گفتار آنها ودیگران میپردازیم.

شاهنامه مورد فرانک، مادرشاه فریدون که برای تامین جان فرزند شیرخواره خود ازخطرضحاک خونخوار اورا بهند میفرستد چنین گوید:

دمان مادرآمدسوی مرغزار — چنین گفت با مرد زنهاردار
که اندیشه‌ای دردلم ایزدی — فرازآمده است ازره بخردی
همی‌کردباید کزآن چاره نیست — که فرزندشیرین روانم یکیست
ببرم پی ازخاک جادوستان — شوم باپسرسوی هندوستان
شوم ناپدیدازمیان گروه — مراین را برم سوی البرزکوه
بیاورد فرزندراچون نوند — چو غُرم ژیان سوی کوه بلند
یکی‌مرددینی برآن کوه بود — که ازکارگیتی بی اندوه بود

فرانک بدوگفت ای پاکدین   منم سوگواری ازایران زمین
بدان کاین گرانمایه فرزند من   همی بودخواهدسرانجمن
ترا بادباید نگهبان اوی   پدروار لرزنده برجان اوی
پسذیرفت فرزند اونیکمرد   نیاورد هرگز بدو بادسرد

شاهنامه مورد تبلیغ دین زرتشتی ونامه نوشتن شاه گشتاسب باطراف پس ازپیروزی درپیکار با ارجاسب گوید ..

سوی کاردانان نامه نوشت   که مارا خداوند یافه نهشت
چوپیروزی شاهتان بشنوید   گزینی باآذر پرستان دهید
چوآگاه شدقیصرآن شاه روم   که فرخ شدآن شاه وارجاسب شوم
فرسته فرستاد باخواسته   غلامان واسبان آراسته
شه بربرستان وشاهان هند   گزینش بدادند شاهان سند

درجای دیگر مورد آتش پرستی گوید :

میگوئید که آتش پرستان بدند   پرستنده پاک یزدان بدند

مورد اسفندیار روئین تن که ازسوی شاه گشتاسب مامور بروائی دین میگرددچنین آورده :

بدوگفت پایت بزین اندرآر   همه کشوران رابدین اندرآر
بشد تیغز ن گرد کش پورشاه   بگردهمه کشوران باسپاه
بروم وهندوستان بربگشت   زدریا وتاریکی اندرگذشت
شه روم وهندوستان ویمن   همه نامه کردندزی پیلتن
مر این دین به رابیاراستند   ازاین دین گزارش همی خواستند

شاهنامه مورد پیکارهای خاندان رستم درهندنیزصحبت میداردکه ذکرهمه سخن به درازا کشاند .

صاحب تاریخ فرشته مورد ایرانیان درهندوچین گوید "مهاراج ولدکشن پیوسته با شاهان ایران طریقه محبت ودادسلوک میداشت . اما آخرکاربرادرزاده ازاو رنجیده بخدمت فریدون رفت ووی گرشسب بن اطرودرا با سپاه رزمخواه بکمک او تعیین فرمودوچون گرشسب بدیار هندد رآمد ، خرابی بسیار بآن دیار رسانید و تاخت وتاراج بده سال کشید . مهاراج پاره ولایت ببرادرزاده خودداد وازخود راضی ساخت ، وپیشکش خوب بهمرهی گرشسب ، جهت فریدون ارسال داشت . درزمان

مهاراج سام نریمان ازجانب فرمانروای ایران متوجه بقصد گرفتن هندوستان روبه پنجاب آورده بود ومالچند سپهسالار ، باخلاصه لشگر هندبمقابله وشتافته ، جزصبرچاره نداشت ،تاآنکه مالچند بوسیله ایلچیان چرب زبان وفرستادن زرو جواهر وپیلان ودادن ملک پنجاب بسام نریمان صلح کرده برگشت ، بعضی برآنند که ازعهدفریدون ، بازپنجاب درتصرف پادشاهان عجم بوده واولاد گرشسب کد رستم واولادش باشند پنجاب وکابل وزابل وسندونیمروز بجاگیرداشتند .

" کیشوراج بن مهاراج چون دید حکمرانان دکن برخلاف وبلندشدند ، عریضه مع پیشکش فراوان بخدمت منوچهر فرستاده استمدادنمود . منوچهرسام نریمان رابا سپاه گرانرگسیل نمود . کیشوراج تاموضع جالندراستقبال کردو لوازم ضیافت بتقدیم رسانید وبهمراهی وی روی توجه بجانب دکن آورد . رایان دکن ازهیبت سپاه ایران ، پریشان گشته ، ملک دکن بازبتصرف راجه هنددرآمد .

" زمان فیروز رای ولدکیشوراج ، چون ازفوت سام نریمان ، ضعفی درسلطنت منوچهر پدید آمد وافراسیاب که انتهاز فرصت مینمود براولشکرکشیدوغالب گشت ، فیروز رای حقوق منوچهر وسام نریمان برطاق نسیان گذاشته ، لشکربه پنجاب کشیده ، ازتصرف مردم زال بن سام نریمان برآورده جالندررادارالملک خود ساخت وایلچی مع تحف بخدمت افراسیاب فرستاده ،خویشتن رااززمره دولت خواهان اوشمرد . تاعهد کیقباد پنجاب درتصرف رایان هندبود . اماچون جهان پهلوان رستم دستان مسندپهلوانی رابوجود خویش مزین گردانید ، بقصداسترداد پنجاب متوجه هندشد . فیروزرای تاب صدمه رستمی نیاورده . خودرابکوهستان ترهت کشیدوچون رستم ، سندوملتان وپنجاب گرفته بطرف ترهت روان شد ،فیروز رای هراس بیقیاس بخودراه داده ، بکوهستان چهارکنده وکنده وارگریخت ودیگر روزخوش ندیدودرهمان ایام درگذشت . چون خبرفوت فیروزرای ، برستم دستان رسید ،بنابربیحقوقی وبیوفائی که ازرای مذکور بوقوع پیوسته بود؟ نخواست که فرزندش برمسندسلطنت متمکن گردد . پس یکی ازسرداران هندراکه سورج نام داشت ودرآن اوان بخدمتش شتافته بود . برتخت هندوستان نشانیده خودبایران مراجعت نمود ـ سورج بعداز ۲۵۰ سال حکومت درگذشت . معاصر کیقبادبودوهرساله باج میفرستاد . پس ازاو پسرش بهراج پادشاه شد ، کیدارنام برهمنی براو خروج کرده زمام سلطنت هندبکف گرفت وپادشاه بزرگ شدامابغاشیه اطاعت کیکاوس و کیخسروبردوش داشته تحف میفرستاد .

صاحب آئین اکبری (جلدسوم) درمورداقامت وآمدورفت پادشاهان وسرداران ایران بهندوستان وچین مینویسد " جمشید شانزده سال درکابل بسربردونهفته

میداشت ، چون برزبانها افتادشبی بهندوستان بدررفت ، اسدی ازآن شب گوید :

شبی تیره چون روی زنگی سیاه — نشانده دم دودبرروی ماه
چنان تیره گیتی که از لب خروش — زبس تیرگی ره نبردی بگوش

وچندی مابین سپاهیگری بسربردوچون نزدیک شد آشکارا گردد ، ازراه بنگاله به چین گریخت ودرآن راه بدست پژوهندگان ضحاک افتاد . ضحاک ابن مرداس نیز چند بار به هندرفته ، اسدی گوید :

همان سال ضحاک کشورستان — زبابل بیامد بکابلستان
بهندوستان خواست بردن سپاه — که رفتی بدان بوم هرچندگاه

گرشاسپ بن اطرط بهندوستان آمد وشگرف آویز شبهائی کرداسفندیار روئین تن بروائی آئین زرتشت برآمد ، وازکوشش اوجهانیان بدان کیش گرویدند . بپاس نصیحت نامه فریدون داشته بروش خویش گذاشت . نریمان بن گشتاسب ، سام نریمان ، زال سام ، فرامرز پور رستم وبهمن اسفندیار نیز بهندوستان آمدند .

" چون اخترشناسان ، گرشاسب را ازپادشاهی بهمن وبرانداختن خاندان و ویران ساختن زابلستان وفرزندان رستم وبرآوردن میت گرشاسب وفرزندان او را از دخمه آگاه ساختند اولادش دخمه او را درقنوج هندبرساختند . وچون گرشاسب عنصری پیوند گسیخت نعش او را سام بدان معموره رسانید . وچون سام را پیمانه زندگی برشد ، زال او را بدان شهر بردوچون رستم فوت کرد ، فرامرز او را بقنوج رسانید وچون بهمن برزال وفرامرز چیره دست آمد وفرامرز درآن آویزه فروشد نست زابلستان را خراب کرد ، وبقنوج آمد . آهنگ آن دخمه نمود ، ازسهمناکی نتوا درآمد . گویند هرکدام ازآن چهار بزرگ ، ازپیش بینی جهت او ، تحفه سترک درآنجا گذاشته بود . ازآن جمله جام جهان نما ؟ که کیخسروهنگام بدرودکردن این جهان برستم داده ، ونودمن الماس ازگرشاسب وهرکدام ازایشان برخی ازنیکو کاریهای خویش برلوحی نگاشته ، چنان خواهش نموده اند که بدخمه ایشان گزندی نرسانند . بهمن ازچنان پیش بینی وپیشکش ، بدرازای غم درشدودست ازآن سکالش بازکشید . همانا که فرامرز دوبار باین ملک آمده چه رستم هنگامی که با برزو نبرد میباخت وبازوی او آسیب یافت : بکیخسرو میگفته که اگر امشب پورمن ازهند بیاید ، چاره برزو تواند کرد وبناگهانی رسیدن وکارساختن او برزو را . "

" مانی پیکرنگار ازچیره دستی خودرا پیغمبروانمودکه منم فارقلیط . شاپوربن اردشیر بابکان او را پذیرفت ودرکمترزمان ناسرگی گفتار ، بروی روز

افتاد . خواست که او را ره گرای نیستی گرداند . بحیله کاری راه گریزفرا پیش گرفت ، وازآنجا بهند آمد وهنگامه لختی گرمی پذیرفت وبختاوختن رفت . بیشتر بشرقی زمین بسرمیبرد . " بدیهی است بسیاری ازپیروان ایرانیش نیز باتفاق او درهندرحل اقامت افکنده بتبلیغ مشغول گردیده اند .

دانشمند پارسی دکتر جیوانجی مدی درتائید گفته آئین اکبری ، دریکی ازمقالات ایرانشناسی خویش گوید که هنگام مسافرت بدره خیبر ، مردم آن حدود بنای باره جمرود ، واقع درآن حوالی را بشاه جمشید پیشدادی نسبت میدهند پرفسوردارمستترنیزهمین قول را ازمردم آن سامان شنیده .

چندین نفرازخاورشناسان معتقدند که ایرانیان ازدوره ویدا بخاک هندوستان قدم گذاشته اند . دکتراشپیکل دردیباچه اوستا جلددوم ص ۱۰۶ گوید :

"محل سکونت ابتدائی نژادهند وآلمان را درمنتهی شرقی ایران دربخشی باید جست که جیحون وسیحون سرچشمه میگیرد . . . نه تنها ایرانی بلکه هندی نیز باتفاق آنها بشهرهای سندمهاجرت نموده اند ویحتمل ایرانیان بنا باختلافی که دردین وایمان باهندوان پیدا می نمایند ، بسوی مغرب رهسپار میشوند . "

پروفسور مکس مولرگوید " حتی باگواهی جغرافیائی نیزمیتوان ثابت کردکه زرتشتیان قبل ازمهاجرت بایران ، درهندساکن بوده اند . زیرا واژه ای که دردوره ویدا ، برای زرتشتیان بکاررفته ، درحق فرقه ها وملل گوناگون هند و ایران نمیتوان اطلاق کرد . بیشک نیاکان زرتشتی کنونی دردوره ویدا ازهند بایران مهاجرت نموده اند . " بازدرسخنرانی خویش موردعلم زبان همین گفته راتکرار وگوید " زرتشتیان ازجمله کولونی ای میباشند که درشمال هندوبسا مردمی که کتب دینی آنها ویدا میباشدباهم میزیسته اند . سپس زرتشتیان بسوی اراچوسیا (قندهار؟) وایران کوچ مینمایند . "

پروفسور بهاگ وت واپته درکتاب خویش کلید تفسیرویدا اشعارمیدارندکه درریک ویدا اشاراتی موردپارسیان وپارتیان موجوداست ، چنانچه درریک ویدا (I105-8) آمده پارشوها (پارسیان) مرامثل چندین زن بستوه درآورده اند . دربخش (VIII-6-46) آمده ازیادوا ، شهر تریندیره ، صدگاو وازشهرپارسی هزار گاو بزور گرفتم ، بازجای دیگر آمده " ای مردم پارتیان وپارسیان ثروت شما رادیده حاضر بغارت میباشند . ای ایندرا وارونا پیش آمده ، دشمنان دسیو و آریان را نابودساز .

پروفسور لودویک ، واژه سانسکریتی پریتوپارشوارا بپارتی وپارسی معنی میکند . درسنگ نبشته بیستون نیزواژه پارسا وپارشوه آمده که برابر واژه های

پارشوا وپریتوسانسکریت است . بنابرآنچه گذشت گروه پارشوا وپریتو مـــردم ناحیه‌ای میباشندکه برهندحمله‌می نموده‌اند . وکترمویردرمتون سانسکریـــت اشعارمیدارد که‌ازواژه دسیودرکتب‌سانسکریت مرادانسان است نه دیوان . دسیومردم اروپائی میباشد . شاپورجی هدی والا بامدارک نشان میدهدکـــه واژه دسیودرریگ ویدا برای نام زرتشت وزرتشتیان بکاررفته‌است .

درمتن منوسمریتی آمده‌که‌کامبوجه ، یاوانه ،سکا ، پراده ، پهلوه ومانند آن مردم دسیومیباشند . بگفته چندین دانشمند ازپهلوه . مرادپارسی یاپارتی است . بنابراین اگر مردم دسیو دردوران ویدا یاپیش‌ازآن درهند میزیسته‌اند پهلوه‌هم جزو آنان بوده‌اند ،به‌گفته استرابو ، ارشاک بنیانگزار خاندان اشکانی راداهی میگفته‌اند . بگفته کنینگام واژه‌داهی دراوستا دهیوودرسانسکریت دسیو میباشد .

نویسنده مقاله واژه هون دردایرة‌المعارف‌بریتانیا گوید مـرد م هون پیکارهای بسیار دردوره زرتشت وحتی قبل‌ازآن باپارسیان وپارتیان داشته‌اند .

بگفته گشتاسب‌نریمان باستناد ازطبری ، انوشیروان وخسروپرویز بـــا پیمانهائی باپادشاهان هندجنوبی وسند ، رابطه دوستی برقرار وتحف‌وهدایـــا باتفاق سفیران بهمدیگر ردوبدل میکردند . سال ۶۲۵ میلادی سفیری ازجانـــب پولی کسین دوم پادشاه هندبدربار خسرودوم رفت . شاهنشاه ایران نیزسفیری ازجانب‌خودبدربار پادشاه هندفرستاد که بااحترام شایانی پذیرائی شـــد ، تابلونقاشی بزرگی درغار نمره‌یک اجانته نزدیک اورنگ آباد : هرچنداز گذشت زمان خراب‌گشته : بازهم مراسم تقدیم نامه شاهنشاه ایران ، بشاه‌هنـــد ، توسط سفیرنمایان است . بگفته صاحب‌بمبئی گزت (جلد۱۳ ص ۲۴۸) نقاشـــی مزبورسندی است‌که مکتب‌نقاشی اجانته‌ازمکتب‌نقاشی ایران الهام گرفته‌است

بگفته فرگوسن ، درسال ۳۶ پادشاهی خسرودوم نامه‌وهدایائی بین پادشاه ایران و پادشاه هندپولی کسین دوم (۶۱۰ – ۶۳۴ م) ردوبدل میگردد . ورود سفیرانوشیروان بدربار پولی کسین دوم ، پادشاه بادامی واقع درجنوب مراته موضوع یک تابلو نقاشی درغار اجانته میباشد . تابلو دیگر بنظر میرســـد خسروپرویز ومعشوقه زیبایش شیرین باشد .

صاحب‌بمبئی گزت (جلد۱۳ ص ۲۴۸) مینویسد طبق خبردردست دراوایل سده هفتم میلادی دسته‌ای ازایرانیان واردهند میگردند . بعقیده ویلفوردرئیس دسته نامبرده پسر خسروپرویز بوده‌وخاندان مهاراجه اودیپورازنسل اوست .

شیخ ابوالفضل صاحب‌آئین اکبَری درجلداول ضمن تشریح صوبه اجمیر ، در تائید گفته بالا مینویسد که‌رانای میوارازگروه کهلوت ، خودرا ازنژاد انوشیروان عادل میشمارد چتراپاتی شیواجی ، بانی دولت مهاراشترا ، در دکن ، که‌اورنگ زیب پادشاه مقتدر مغول را پریشان ساخت ، خودرا از اولاد رانا ونسل ساسانیان میداند . نگارنده درمجله مهرشمـــاره ۵ دوره ۱۳ در مقاله‌ای تحت عنوان شیواجی بطور مشروح دراین مورد صحبت داشته‌ام .

نفوذ دین زرتشتی در هنـــــد

دردوره ظهور اشوزرتشت ، برهمنی دانشمند وعارفی کامل درهندمیزیست که چنگر نگهاچه نام داشت .

(دره‌سندرا باحتمال قوی درروزگار پیشین هندمیگفته‌اند) جاماسب‌وزیـــر شاه‌گشتاسب‌پادشاه بلخ یکی ازمریدان اوبشماربود . چون شنید پـــادشـــاه و دربا ریان دین اشوزرتشت را پذیرفته‌اند ، برانگیخته‌شد . نامه‌ای بسوی شاهنشاه گسیل‌کرد ، که‌ترک پیروی پیغمبریزدان گوید . شاه‌گشتاسب‌اورا ببلخ ومناظره باشت زرتشت دعوت نمود . چون بپایتخت رسیدوباپیغمبر روبروگردید . پاســـخ پرسشهایش را بدون گشودن لب‌بشنید . سربکرنش فرودآوردودین پیغمبریزدان را پذیرفت وبهند مراجعت نموده ، بروائی آئین مزدا پرداخت .

همینطور سنت زرتشتیان ، ازبیاس‌نامی ذکر میکند ، که‌ازعارفان هنـــد بوده‌ودربلخ به‌حضورپیغمبررسیده وایمان‌آورده ، بهندمراجعت نموده‌است . صاحب‌زرتشت‌نامه‌ودبستان المذاهب‌ازآنان صحبت میدارند ، چون خراسان شامل بخش مهم افغانستان کنونی . مهددین آریائی مزدیسنی وزرتشتی میباشد ، بیقین میتوان گفت که‌دین به‌ازراه‌قندهار به‌پیشاوروپنجاب‌وشمال هند وفـــلات جنوبی کوه‌هیمالیا نفوذ پیدا کرده‌وباحتمال قریب ، بواسطه نفوذ ایـــن دو عارف‌هندی بسیاری ازمردم آریائی نژاد شمال هند ، بدین زرتشتی درآمده‌اند دکتر جیوانجی مدی ، بامدارک لازمه نشان میدهد ، که‌گفتار صاحب زرتشت‌نامه ، هرچند که‌دردوره اخیرسروده‌شده ، لیکن پذیرفتنی است ، زیرا اسنادی دردست داشته‌که اینک راه‌زوال پیموده است . مندرجات اثرهای دیگرش باگفتارهـای بعضی نوشته‌های پهلوی دردست برابرمیباشد .

دکتر اسپونرباستانشناس انگلیسی که‌حفریات پتلی پوترا ، پایتخت آشوکا ،

دربتنه کنونی بسرپرستی اووهزینه سررتن تاتا پارسی مقیم بمبئی‌انجام یافته درگزارش خوداز وجود نفوس بیشمار زرتشتیان ومغان درشمال هند، ازبیهارگرفته، تابه پنجاب وپیشاور، سخن میراند، که هنگام پادشاهی خاندان موریا، که مقارن سال ۳۲۳ پیش ازمیلاد بوسیله چندراگوپته بنیاد گردید میزیسته‌اند. دکتراسپونرمعتقداست، که چندراگوپته‌ایرانی‌وزرتشتی بوده بتشکیل سلطنتی درشمال غربی هنداقدام نموده‌است. کابل وشهرهای جنوب هندوکش وپنجاب جزوقلمرو سلطنت اوبوده ونوه‌اش آشوکا بروسعت آن افزوده تابمرزآسام وبخشی ازاوریسه میرساند.

دکتراسپونر، باستناد ازمهابارانا ونوشته‌های باستانی سانسکریت معماران کاخ شاهنشاهی آشوکا، درپتلی‌پوترا، راایرانی میداند، که بعینه مانند کاخ شاهنشاهی داریوش درپارس ولی کوچکتر ساخته‌شده‌است. مصالح ساختمانی عمارات درپتلی پوترا، بطور کلی از چوب‌میبوده، اما ساختمان قصر آشوک، ازسنگها وستونهای شفا فبزرگ بتقلید تخت جمشیدمعماری گردیده.

بگفته مهابهارتا، کاخ آشوک رادیوهائی بنام آسوره‌مایه‌ساخته‌اند. آسوره‌مایه‌واژه سانسکریت است‌که بجای اهوره‌مزده بکاررفته وچون ایرانیان چنانکه درسنگ نبشته‌های هخامنشی ثبت‌است. انجام کارهای خودرابکمک اهوره‌مزده میدانسته‌اند.

معماران کاخ آشوک نیز انجام کارهای خودرابیاری اهوره‌مزده‌قلمداد نموده‌اند. بنابراین هندیان درداستان ساختمان کاخ مذکور، آسوره‌مایه را معمار کاخ پادشاهی خاندان موریا نامیده‌اند. نوشته‌های باستانی هندبجای اینکه کارخودرا بیاری خداوند قلم دهند، آن را کارخداوندان مینامند.

جهانگرد چینی بنام هیوئن تسنگ (۶۹۵ م) مینویسد قصرچندرا گوپته بشکل قصرپادشاه کشوربسیاردورساخته‌شده‌است.

بگفته مهابارانا کاخ سلطنتی خاندان موریا راپادشاهان بیگانه بنام دانه‌وه ساخته‌اند. دانه‌وه‌تغییر شکلی‌است ازواژه دنگهاوه ایرانی، زیرا زرتشتیان خودراازنژاد اریاوه دنگهاوه (کشوز ایران) نامیده‌اند.

نکته جالب‌توجه دیگر واژه موریانام خاندان چندراگوپته‌است، تعبیرات درست دانشمندان هند، مورداین‌نام بنظر دکتراسپونر، قانع کننده نیست، جیسوال معتقد است واژه‌موریا ازواژه "مروه" اوستائی و "مرگو" فرس باستان ومرو پارسی است. دکتراسپونر معتقداست واژه‌مروه‌مشتق ازمرغاب است‌که در مرودشت پارس واقع است ودرهند بشکل موریابنام خاندان چندراگوپته‌تبدیل

گشته، بنظر نگارنده دکتراسپونردراین مورد دراشتباه است. مرغابی نیز دراستان بادغیسات افغانستان موجوداست. موریا بایستی ازمرومشتق وچندرا گوتپه باشنده آن شهرستان، بخش جنوبی خراسان رابتصرفخویش درآورده، سلطنتی بنام میهن خویش موریا تشکیل میدهدکه‌بپارسی امروزی مراد ازآن مروزی است.

شمس العلما دکتر جیوانجی مدی دریکی ازمقالات ایرانشناسی خویش در موضوع اوستا وهندمینویسد "ایرانیها وهندیها دوشعبه مهم آریائی نژادهند وایرانی می‌باشند، که در روزگاران بسیارکهن، بایکدیگر آشنا وازکشور همدیگر باخبربوده‌اند.

درکتاب منووکتاب بنتریاشاستر، ازخاندان پارتهای ایرانی سخن میرانند وآنهارابه نام پهره‌وه خوانده‌اند. پهره‌وه یاپل‌لاوه یاپهلوه خاندان اشکانی پارتی میباشند: خاندان بااین‌نام تازمان درازی درهندسلطنت داشته‌اندو قلمرو شاهی آنها تابمیسورجنوب هندامتداد داشته‌است.

"تاریخ کشمیر، بعنوان رادجته‌رنجینی، ازگروهی بنام گندهاره، برهمنان کهتر نژاد سخن می‌دارد، که‌دردوران خاندان ملچاوپادشاهی "مهمیره‌گوله" که‌آئین‌اکبری بنام میرخول ضبط کرده، طرف‌توجه این پادشاه ظالم میبودند، پادشاه بآن گروه برهمنان کهترنژاد، اجازه میدهد، تمام اوقا فزیاد و گرانبهای معبد مهمی رسواره راتصرفکنند."

هنگام مسافرت دکترمدی بکشمیریکی ازپندیت‌های دانشمندسرینگر باو تذکرمی دهد، که منظور ازگندهاره برهمن‌کهترنژاد، مذکور درتاریخ نامبرده موبدان وپیشوایان دینی زرتشتیان بوده‌است. مندرجات دیگرهمان تاریخ‌موید قول پندیت مزبور میباشد. بنابراین ایرانیان وهندیان ازروزگاران بسیار کهن، باهم ارتباط داشته‌اند.

بگفته دکترمدی، مدارک ایرانی دیگر نیزدردست است‌که‌فرضیه‌سکونت ایرانیان رادرهند، درروزگاران قبل از تشکیل سلطنت خاندان موریا باثبات میرساند.

اوزلی درترجمه جغرافیای ابن‌حوقل (۳۵۶ ه) آورده که‌بخشی ازسندوهند بگبران تعلق دارد. ایلیات درتاریخ هندخویش متذکراست‌که منظورازگبران، زرتشتیان هندمی‌باشد. بگفته مسعودی (۳۴۶ ه) درزمان اوآتشکده‌های بسیار در هندوسندفروزان بوده‌است. مسعربن مهلهل نیزهمانند گفته بالاصحبت داشته است.

بزعم مورخ پارسی پرفسور شاپورشاه هرمزجی هدی والا، باستناد از نظریات پرفسور براون وریومر، واژه گبر را که درظفرنامه تیموری بکار رفته، هندویا بت پرست میداند ومعتقد است که منظور نویسندگان اسلامی دراستعمال این واژه، پیروان مذاهب غیراسلامی مانند مسیحی، هنود، برهمائی وغیره است. بنظرنگارنده چون شرف الدین علی مولف ظفرنامه یزدی میباشد و مسلمانان یزد عموماً زرتشتیان را گبرمیخوانده اند، منظورش دراستعمال این واژه زرتشتی باشد، چراکه درنقاط دیگرکتاب از گروه شنویه که به یزدان واهریمن قائلند وخلقی کثیرازمجوس واصناف هندوان سخن میدارد.

بنابراین واژه گبر مستعمله درآنجا، دال برزرتشتیان است نه بت پرستان هنود، چنانکه منقدان معتقدند.

بگفته صاحب ظفرنامه تیموری، امیرتیمور درتهاجم خود بهند، هزاران زرتشتیان را که باتفاق پیروان سایرمذاهب هند، بدفاع ایستادند، بقتل میرساند. ازلابلای مندرجات کتاب برمیآید. که نفوس زرتشتیان درآن دوره درهند بسیار بوده است.

مثلاً" می نویسد، درقلعه بطنیرآنچه گبران بودند، یا مردم سامانه و کتیل واسندی که بیشتر کیش مجوس داشتند، یا اهالی حصار تغلق پور، طایفه ای از بیدینان شنویه بودند، یا سکان قلعه لونی گبران ونوکران ملوخان، یا پیش ازپیکار دهلی بعرض رساندند، بیش از صدهزارهندوی بیدین ازگبروبت پرست اسیرشده اند، فرمان قتل همگی صادرشد، یا هندیان گبر، مرادگبران ساکن هند، یا دربعضی مواضع گبران بیباک یا صفی گبربا جماعتی ازگبران، یا شیخه گبربرلشگر اسلام حمله نمود، وبسا مانند آن درسراسرکتاب بیافت میشود. درحمله تیمور بهند، نفوس بیشماری اززرتشتیان هلاک گردیدند. ولی باز عده بسیاری ازآنان درهند باقی ماندند، که بلباس هندیان ملبس بودند.

ازگفتار صاحب دبستان المذاهب، چنانکه خواهیم دید، درزمان اکبر شاه گورکانی نیززرتشتیان درشمال هند باقی بودند.

ظفرنامه شامی نیزکه درزمان حیات خودتیمورنوشته شده مانندظفرنامه تیموری، واژه گبران را مورد زرتشتیان استعمال نموده است: این ظفرنامه درموزه بریتانیا نگهداری میشود بنشانی Add. 23980

صاحب دبستان المذاهب، مولفه حدود (۱۰۶۰ هـ) درفصل پارسیان از وجود زرتشتیان درسراسر بخش شمالی هند، ازپتنه گرفته تا اگره، لاهور، کشمیر الی کاشمر سخن میراند نام چندنفرازآنان را که بعزم بازرگانی در آن

شهرها آمدوشدداشته اند ویا صاحبدلانی چند که درلاهور وشهرهای شمال هند درگذشته اند یادمینماید. اگرزرتشتیان درآن بخشها نمیزیستند، گمان نمیرود صاحبدلان نامبرده، دردبستان المذاهب تا پایان زندگی خوددرآنجا اقامت میکردند.

صاحب دبستان مینویسد که درپتنه بملاقات فرشیدورد، خرادوخردمندرسید، خراد وفرشیدوردازدهاقین پارسی میباشند، که درشیراز بخدمت دستورآذرکیوان میرسند، موبدهوشیار درسورت متولدشدوازمریدان بنام آذرکیوان گردید.

بهرام بن فرهاد ازشیراز به پتنه رهسپار شدوبدستورآذرکیوان پیوست و سپس درلاهور درگذشت. موبدهوشیار بسال (۱۰۵۰) دراگره جان تسلیم نمود.

موبدسروش وموبدهوش، باتفاق فره قاری، غلام شیدوش درترخان بودند. هنگام رسیدن بخان بالیق، مردم آنجا آنها رااذیت کردند. موبدخداجوی از مردم هرات است. دراستخر باتفاق موبدخوشی هراتی، بآذرکیوان پیوست. بسال (۱۰۴۰ هـ) درکشمیرصاحب دبستان رادیدن کرده ودرهمان سال درآنجا وفات میکند.

فرزانه بهرام فرشاد، بسال (۱۰۴۸ هـ) درلاهور بخدمت صاحب دبستان رسیده وهمان سال درآنجا رهسپار جهان دیگرمیگردد. موبدپرستار بن خورشید درپتنه تولدیافت، پدرش ازمردم اصفهان است. درکودکی بآذرکیوان پیوست ولی پرستاری موبدسروش بااوبود. بسال (۱۰۴۹ هـ) درکشمیربدیدن صاحب دبستان رسید. موبدپیشکار ابن خورشید، درپتنه متولدشدوبابرادرخویش موبد پرستار بکشمیرآمدوازآنجا آهنگ ختا نمود. فره قاری وشیدوش. بآهنگ بازرگانی ازپتنه بکشمیروازآنجا بکاشغر حرکت نمودند، اما شیدوش بسال (۱۰۴۰) در کشمیردرگذشت.

صاحب دبستان بسال ۱۹۴۸ هـ چند نفرازسمرادیان، که دنیا ومافیها را وهم میپندارند، درلاهور دیده که نام آنها کامجوی، نیکخوی، ماهیار و شادکیش میباشدکه به بازرگانی مشغول بودند ونام مسلمانی هم داشتند. وبظاهر خودرا مسلمان مینمودند.

صاحب دبستان درنظر دوازدهم، درشرح عقاید مختلفه هند مینویسد

" باید دانست چنانچه گذارده آمد سمرادیان، خدائیان، رادیان، شیدرنگیان، پیکریان، میلانیان، آلاریان، شیدابیان، آخشیان ومزدکیان که درایران و توران میباشند وپیروان همه را درهند دیده، بلباس مسلمانی دررفته وپنهان رهسپرکیش خویش اند. "

نظرات چندنفرازدانشمندان و ایرانشناسان بنام پارسی واستادان اوستا پهلوی مورد مهاجرت پارسیان بهند که دررساله گجراتی منتشره (۱۹۴۱م) داده اند، بمنظور مزید اطلاع ذکر میگردد.

استاد بهرام گورانکلسریا، موردسکونت زرتشتیان درشمال هندمینویسد "داریوش شاهنشاه هخامنشی بسال ۵۱۲ پیش ازمیلاد، هندرا متصرف شد. از آن زمان بسیاری ازپارسیان واردهندگردیده اقامت اختیارکردند دربعضی نوشته‌های سانسکریت بواژه پاردوشیوبرمیخوریم که مرادازآن پارسی است. این پارسیان ازدوهزارسال پیش، درنواحی شمال هند سکنی داشته، در استقرار روابط بازرگانی کوشیده اند. بازرگانی ایران با بندربهروچ (گجرات) مشهوراست. فردوسی نیزدرشاهنامه ازبهرام گورشاهنشاه ساسانی‌که با نام مستعار برزوبهندآمده واسپینودخترشنگل پادشاه قنوج راپس ازانجام مراسم زرتشتی نمودن، اورا بعقد ازدواج خویش درمیآورد، صحبت میکند. اینک نسل آنها درهند بنام گروه‌گدی سینک راجپوت معروفند."

دستورخورشیدجی دابو، پیشوای بزرگ پارسیان مینویسد "پارسیان تنها ازراه دریا بهند مهاجرت ننموده اند، بلکه مدارکی دردست است که درروزگار کهن، ازراه هرات کابل سیستان وچمن. بقصد بازرگانی بهندآمده درآنجا میزیستند. مهاجرت ازراه خشکی درروزگار درازی پیش ازمهاجمان عربستان با یران صورت گرفته است. درراولپندی وتکسیلا بقایای آتشکده پارسیان موجودبوده که بعدها بکلیسا تبدیل گردیده است: بعلاوه هنگامیکه سلسله هخامنشی منقرض گردید زرتشتیان بیشماری درهندمیزیسته اند."

استاد سهراب جمشیدجی بلسارا میگوید "پارسیان ۱۲۰۰ سال پیش ازحمله مهاجمان عربستان با یران، درهندساکن بوده اند. داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی با فتوحات خویش درهند، پنجاب وسندوکشمیررا جزوقلمروسلطنت خویش ساخت. نایب السلطنه وفرمانروایان بسیاری ازجانب او وباسپاهیان پارسی، درهندسکونت اختیارکردندوبازرگانان پارسی نیزبا آنها دراستقرار روابط بازرگانی کوشیده ودرهند رحل اقامت افکندند. بنابراین ازسال ۵۱۸ قبل ازمیلاد تا اواخر شاهنشاهی ساسانیان، پارسیان درهندمتنفذوصاحب اقتدار بوده اند."

ایدلجی فرامجی مینویسد "زرتشتیان ایران با هند ارتباط داشته اند. گروه بسیاری ازآنان، ازراه خشکی بهند مهاجرت کرده وتاسده ۱۵میلادی در شمال هند میزیسته اند.

فرمانروای پنجاب درزمان هخامنشیان پارسی بود. زرتشتیان ازدو هزاروپانصدسال پیش درشمال هنداقامت داشته اند. مهردادول اشکانی (۱۳۱ - ۱۷۱ پیش ازمیلاد) جهلم ومضافات آنرا تصرف کرد. برروی سکه هرمزاول نقر شده "شاهنشاه ایران وغیرایران وبزرگ کوشانشاه" ودرپشت آن نوشته "شاه هند" وجوداین سکه ثبوتیست که سندراجپوتانه وپنجاب بقلمرو شاهان کوشانی، درزمان ساسانیان ازمتصرفات ایران بوده است. پارسیان ازروزگاران باستان درشمال هندساکن بوده اند. مدارک بسیاری دراین مورد دردست است. به بیان یکی ازآنها اکتفا میشود.

درشهراوچ، کناررودخانه بیاس، استان پنجاب، پارسیان زیادی سکنی داشتند. موبدآنها بنام ماهیار، بسال ۱۱۷۸ میلادی (۵۷۴ ه) بعزم تحصیل علوم دینی رهسپار ایران میگردد وپس ازشش سال با ترجمه پهلوی اوستا مراجعت مینماید."

بنابگفته بالا اقامت پارسیان یا زرتشتیان دراوچ دوسده ونیم پیش از حمله وکشتارخونین تیمور درهند میباشد.

مسافرت زرتشتیان ایران بهند درسده‌های اخیر

پس ازانقراض دولت پارسیان وخاندان ساسانی، دسته کوچکی اززرتشتیان بظن قریب بسال ۱۲۰ یزدگردی، ازبخش کهستان شمال ایران بسوی هندوستان مسافرت وبسال ۱۵۴ ی باشنده سنجان ازشهرهای جنوبی گجرات گردیدند. پس از حدود ۲۰۰ سال به تدریج بشهرهای بیکانر، بروچ، واریاو، انکلیسر، نوساری، سورت وکمبایت، بسوی مرکزگجرات پیش رفته، بزندگی مشغول شدند، اما از آن استان خارج نشدند. بنابراین زرتشتیان شمال هند کهازآنان صحبت شدوبتدریج نابودیا مستحیل شدند، غیرازدسته مذکور میباشند.

ومورد سال مسافرت دسته‌کوچک نامبرده بهند، اختلاف آراء موجوداست، بعضی سال ۷۷۵ و۷۸۵ و۷۱۶ میلادی بشمار میآورند. نگارنده سالی راکه‌دکترمدی پس از پژوهش زیاد پذیرفته است برگزیده‌ام. سالها پیش ازاین دسته کوچک که‌شامل عارفان، ستاره شناسان وصاحبدلان بود وپیش بینی نموده بودند، که دین در هندوستان حفظ خواهد شد، دسته‌های کوچک دیگر یا افراد بهند روی می آورند. مسافرت زرتشتیان بگجرات، پس ازانقراض ساسانیان فوری ودستجمعی نبوده و چنانکه گذشت ازروزگار کهن، زرتشتیان درشمال هند، اقامت داشته اند، وطی

سده‌های درازنابودیا مستحیل گشته‌اند، مسافرت زرتشتیان ایران، پس از ساسانیان بهند، بسوی گجرات بوده ونه شمال هندوستان.

بگفته دکتروست. درنامه خود بمنوچهرجی پهالنجی کوتر " برابر اخبار دردست، نفوس زرتشتیان، تا سنه ۱۳ میلادی درایران فراوان بوده وهمه درنهایت آرامش زندگی میکرده‌اند، درحالیکه پارسیان وهمدینان آنها درهندوستان ودرشهرغربت درتک وپو و دربرقراری خویش میکوشیده‌اند".

چنانکه گفتیم مسافرت زرتشتیان بهند بتدریج بوده، که برای بازرگانی یا سیاحت اقدام مینموده‌اند. مثلا" موبدرستم مهربان، بعدازسالهای ۱۲۶۹ میلادی ازایران رهسپار هندوستان گردید ودر۱۲۷۸ میلادی کتاب ویسپرد را درشهرانکلیسارا استنساخ نمود موبد مهربان کیخسرو درسالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ میلادی ازایران بهند آمده وبکتابت کتب دینی وانجام مراسم مذهبی پرداخت. باید بخاطر داشت که تا سده ۱۵ میلادی، زرتشتیان نواحی خراسان، تک تک بگجرات رهسپار شده وپارسیان آنجا با زرتشتیان خراسان مراوده داشته‌اند. زرتشتیان یزدوکرمان، ازوجود پارسیان درهند، برابرخبری که ازنامه مورخه ۹۱۶ هجری آنان برمی آید، بی اطلاع بوده‌اند.

ازاینکه مسافرت زرتشتیان بهند دستجمعی وعنوان مهاجرت رانداشته باید گفت که خانواده، ملافیروزدانشمندمعروف پارسی حدودسال ۸۰۰ یزدگردی ازشهرسهرورد خراسان بهند مسافرت ورحل اقامت افکندند. بنظر میرسددرسده ۱۶ میلادی، وقایعی پیش آمده که زرتشتیان خراسان بسوی یزدوکرمان کوچ مینمایند. لذا پارسیان هند، برای رفع اختلاف وحل مسائل دینی بین خوددر سال ۸۴۶ یزدگردی، چاپاری رابانامه به یزد گسیل میدارند.

پس ازبرقراری مکاتبات، بین زرتشتیان یزدوکرمان وپارسیان سورت ونوساری مسافرت افراد بمقصد بازرگانی بهند آغاز میگردد. مثلا" نامه مورخه ۹ شوال ۹۶۰ هـ نشان میدهد که آنسال چهار نفرازپارسیان ایران بقصد بازرگانی بهند متوجه وحامل نامه بپارسیان آن کشور بوده‌اند. آن چهار نفرموسوم اند ببهدین فرخ برزجش، بهدین نوذر فریبرز، بهدین سعدالمرء مرزبان، بهدین نوشیروان مهربان. اما ۲۹ سال پیش ازاین تاریخ یعنی سال ۸۵۱ ی دونفر بهدین بنام نوشیروان خسرو، ومرزبان اسفندیار برای نخستین باربدیار هند عزیمت نموده بودند. بازدرسال ۸۷۸ ی ایزدیار نام زرتشتی دیگر تابه کمبایت پیش رفته وهنگام مراجعت حامل نامه پارسیان، بایران بوده ودرسال ۱۰۰۱ هجری دستور اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی، بنابدعوت اکبرشاه گورکانی

بهند و پایتخت رفت ودردربار بکمک میرجمال الدین انجو، مولف فرهنگ جهانگیری، بنگارش لغات مصطلع زرتشتیان پرداخت ودرسال ۱۰۰۵ هـ باز بایران مراجعت نمود. ولی درمولتان نامه‌ای بدستور قیامدین پدم بهروچی مینویسد. بمراکز پارسیان درسورت وجاهای دیگر نمیرود.

یکی دیگر ازبزرگان زرتشتی ایران، که بدعوت اکبرشاه گورکانی بهندمسافرت نمود، دستور آذرکیوان پورآذر زرتشت واهل اصفهان میباشد. آذرکیوان، سرگروه روشن روانان، دلپتان وسروشاورز یاقطب زمان خود بوده‌است، درشیراز بارشاد طالبان میپرداخت.

عرفانی راکه دستور آذرکیوان ارشادمیکرد، عرفان قدیم ایران بود. عرفانی است که شیخ شهاب الدین سهروردی، معروف بشیخ اشراق، درحکمة الاشراق خویش، شمه‌ای ازآن سخن رانده‌است ومعتقد بودکه خمیرء حکمت و میراث معرفت ازناحیه مشرق بکیومرث وفریدون وکیخسرو ازملوک افاضل انتقال می یابد، اصل مشرقی راآن می داندکه ازطرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته است.

صدرالمتالهین شیرازی، نام سهروردی را، پس ازپنج قرن، باعناوینی مانند محی رسوم حکمای فرس درقواعد نوروظلمت بتجلیل یادکرده وحکمای قدیم ایران را حافظ حکمت اشراقی میداند.

پایه عرفان دستور آذرکیوان برآتش مقدس که دوده نامند ونوروچراغ ودعای نور قرار دارد. نگهبان دود، رادوده دار میگویند. عرفان اواز روزگار باستان درایران معمول بوده، برای حفظ استقلال ایران وسلامتی شاهنشاه، همیشه دوده‌دار، درچهارگوشه ایران بحفظ فروغ آتش کوشا بوده است. دوده مذکور ازدیدگان مردم پنهان است. شماره انگشت شماری ازآن آگاه وآنرا زیارت مینمایند. آثار وسنت عرفان قدیم که دستورآذرکیوان پیروی مینمود، اینک نیزدرایران کنونی رواج دارد. درچهارگوشه ایران دوده دورازنظراغیار فروزان است. مسئولان عرفان قدیم وسروشاورزان، با نام مستعار، بحفظ و استتار رموزآن ازبیگانگان میکوشند. لنک، دوده، کمربندوچهارگل که درکمربندتمثال زرتشت نیزدیده میشود، لباس بلندبنام تنوره وسایر چیزها، اینک نیز درایران موجودودرحفظ آن اهتمام بعمل می آید.

نکته بسیار مهمی که ذکر آن بیمورد نیست، آبشخور قیام آزادگان و جوانمردان ایرانی، مانند سپید جامگان، سیاه جامگان، ابومسلمها،

بابک خرمدینها ، دیلمیها ، یعقوب صفارها ، حمزه آذرک ها وماننده آنهـــا ، ارشاد مسئولان وسروشا ورزان عرفان قدیم ایران بوده ، که با نام مستعار و گمنامی : درراه یزدان وایران ، ازفعالیت غافل نبوده اند .

دستور آذرکیوان درپتنه بنزدیکی کاخ آشوک وبگفته گروه علم خشنوم برروی زمین با یرآتش ورهرام باستانی آنجا اقامت میگزیند تا آنکه خرقــــه تهی میسازد . درحیات او بسیاری اززرتشتیان درآن حدود رفت وآمد داشته اند . مریدان بسیار داشت . گروه فراوانی اززرتشتی ، مسلمان ، هندو ،کلیمی و دین نصرانی اززمره مریدان یا خلفایش بودند . شیخ بهاء الدین عاملی ، ازمجتهد گروه امامیه ومیرمحمدباقرداماد ومیرزا ابوالقاسم فندرسکی ، ازمشایـــخ عالیمقام اسلام همواره درمجلس دستور آذرکیوان حاضر وازصحبت با او بغایت خوش وخــرم بودند .

چنانکه زرتشتیان مقیـم شمال هند ،هنگام حملات دژخیمانه تیمورلـنگ ، دوشادوش هندوان ومسلمانان بدفاع ایستاده ونابودگردیدند ، دسته کوچـــک پارسیان که پس ازساسانیان بنا به پیش بینی ، برای حفظ دین بهندرهسپار شده وباشنده سنجان شدند ، کم کم بوسیله مسافرت افراد شماره آنها روبافزونـــی گذاشت . ودرسال ۸۵۹ یزدگردی ، بگفته صاحب قصه سنجان ، هنگامیکه سپاهی سلطان محمود بیگره پادشاه گجرات ، بسرداری الفخان ، بر ارزش فرمانروا سنجان حمله نمود ، دوشادوش هندوان بدفاع ایستادند .

یکهزاروچهارصدنفرجوان پارسی بفرماندهی اردشیر ، برابرارتش اســلام ایستادگی نمودند . جنگ مغلوبه شد . هندوان فرار نمودند و سربازان پارسی را تنها گذاشتند . اردشیر بادویست نفرازجانبازان خود ،درمیدان پیکارحملـه میکرد تادیگران با آتش مقدس وزن وفرزندان ، خودرا بمامنی برسانند . کلیـه سربازان پارسی ، درمیدان رزم سرباختندسنجان غارت شدوبار وبنه پارسیــان و خانه وزندگی آنان وکتب دینی وهرچه داشتند نابودگردید . امابقیه جماعت و آتش مقدس درپناه کوه بهاروت وغارآن درهشت میلی سنجان بسلامت ماندند .

حمله برسنجان ، بگفته صاحب پارسی پراکش ، خان بهادر بهرامجی بیتل شالوده مذهبی پارسیان را متلاشی ساخت . کتب دینی خودرا ازدست دادند . اوستا وپهلوی رابتدریج ازیاد بردند موبدان مناطق ، مختلف دربسیاری ازسنن ومسائل دینی اختلاف نظر حاصل کردند . چون ازحل آن عاجز ماندند ، به برادران دینی خودمقیم ایران متوسل گردیدند . چاپار مخصوص را با پرسشهای بسیاری به یزد فرستادند . موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی برای آنها فرستادند . "

درنامه مورخه خورماه آبان ۸۴۷ ی پارسیان یزد درجواب نامه پارسیان سورت ونوساری مینویسند " ازیراخط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ (چاپارنامه پارسیان هند) که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری وکمبایت وبهروچ وسورت وانکلیسر . دراین شهرها گفت بهدین هست وهیربد نیزهست ، مگر خط پهلوی نمیدانند . "

زرتشتیان یزددرهمان نامه ازاوضاع پریشان خوددرایران تذکرمیدهند .

" بدانید درروزگاری که گذشته است ، ازکیومرث تاامروزهیچ روزگار سخت تـر ودشوارتر ازهزاره سرهیشم نبوده است ، نه ازدورضحاک تازی ونه افراسیاب و نه تورجادوونه اسکندریونانی ، که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراند وازاین هزاره سر که اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته اســـت پیشترین روزگار بترنبوده است . " بازدرهمان نامه یادآورمیشوند . " همچنیـن اگر میتوانند فریضه است که دوهیربد دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند شایست وناشایست بدانند . ودیگر درآنجا نبکاربندددین اورمزد شوند بکرفه کـردن تخشا شوند تابگروثمان پشام اخانان وجایگاه اشوان برسند . ودرراه خشکان نزدیک است وازقندهارتاسیستان نزدیک است وازسیستان تایزد ازاین بیـــم نیست . "

چنانکه ازنامه زرتشتیان یزدمورخه دیبدین ودیماه سال ۸۵۵ ی برمی آید پارسیان هند ازفرستادن هیربدانا برای آموختن سنن مذهبی عذرآورده ، از ایران میخواهند ، موبدی کامل برای تعلیم پارسیان بهند گسیل دارند . امـــا پارسیان یزد ، درجواب چنین مینویسند " دیگر اینکه هیربد اینجا نمیتوان فرستند که درآب دریا بیم است وکشتی روزگار آلوده شده است ودستوران دین ورزیداران وپیشینگان رخصت نداده اندوبهمداستانی گناه نشده اند . براه خشکان ازترس دروندان نتوان آمد واگرچنانچه لطف ومرحمت شما واعتماد داریدکـــه دو هیربد مستعد بفرستند وهمینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزندوتعلیم دادن براین بابت هیچ مانع ودریغ نیست . "

بنابخبردردست ، چندین نفرازپارسیان هند ، طی سیصدسال ، چاپارنامه هایی متضمن پرسشها بایران بوده اند . ازآنانند نریمان هوشنگ درسال ۸۴۶ ی هیربد زاده کامدین دوبار ، دفعه دوم باتفاق هیربدپدرم درسال ۹۳۷ ی بهدیـــن اسفندیار بن سهراب ساکن سورت سال ۹۸۱ ی حامل نامه زرتشتیان ایران اســت ودونفر موبدویکنفربهدین باتفاق اوعازم هندوستان میشوند . بایدتذکـــرداد تا ۱۳۷سال که موبدان هنددونفرموبـدایرانی میخواستندکسی حاضربرفتن نشـد . اینک دونفرازآنان بمیل خودعازم هندمیشوندولی ازنام وقصدآنهـــا اطلاعـــی دردست نیست . بهدین بهمن اسفندیـار معروف به بهمن سورتیه درسال ۹۵۵ ی و

بهدین مهرنوش درسال ۱۰۰۴ ی ازهندتا بشیراز میرود وازآنجا برای دستور بزرگ ایران ساکن ترکاباد یزد تحفه میفرستد. دستور ملاکاوس باتفاق پسرش ملافیروز درسال ۱۱۸۶ یزدگردی.

درآخر سده دهم یزدگردی، چند نفرازرزتشتیان ایران بقصد بازرگانی آمد ورفت بهند راشروع مینمایند ودرضمن حامل نامه‌های دوطرف نیزبوده‌اند ازآنانند بهرام مهربان یزدی، اردشیربن شهریاریزدی وشهریاربن رستم کرمانی.

یکی ازاشخاص برجسته زرتشتی که جامعه اوستاوپهلوی وایرانشناسی، باید مرهون مساعی اوباشند، موبدجاماسبحکیم معروف‌بولایتی‌است.

بگفته صاحب‌پارسی پراکش در۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ ی) وارد بندرسورت گردید. کوششهای اودررفع اختلافات جماعت پارسی، بواسطه تعصبات نادانان کاربجدال انجامید. ازتجربیات گذشته میدانست، انگیزه اصلی اختلافات، جهالت عموم ونادانی پیشوایان ازرموز تشریفات وسنن مذهبی است بنابراین برای اصلاح حال سه‌نفرموبدباهوش راازشهرهای مختلف‌پارسی نشین گجرات، برای تعلیم انتخاب، ودرتربیت آنها ابرازفعالیت می نماید دستوردارا بپورهیربد کوماناساکن سورت، دستور جاماسپ‌جاماسپ‌آساساکن نوساری ودستور دیگری ازبهروچ باحتمال قوی دستور فریدون پوردستورکامدین ازشاگردان اوبودند واوستا وتفسیرپهلوی آنرایادگرفتند - انکیتل دوپرون فرانسوی، ازدستوردارا بشاگرد دستور جاماسب‌ولایتی، اوستا، پهلوی آموخته باروپا برگشت وایرانشناسی ازآنجا آغاز گردید، اگر دستور جاماسب‌رنج مسافرت بهندوتعلیم موبدان آنجا رابرخود هموارنکرده‌بود، ایرانشناسی و ترجمه وتفسیر اوستا، دراروپا وایران امکان نداشت.

امروزرشته پیشرفته ایرانشناسی راباید ازاثر مساعی اودانست. امیدوار است که‌دولت وملت ایران دریادبود این موبد روشنروان نیزهمتی بنمایند.

چهارده سال پس ازدستور جاماسب‌ولایتی، فرزانه جمشید متخلص به نسیمی واستاددردانش اخترشناسی بسال ۱۱۰۴ ی بقصد مهاجرت رهسپار سورت گردید. وورودش بسورت، که درمحاسبات نجوم وتقویم استادبود، برای پارسیان هند: نعمت غیر مترقبه بشمارآمد، ازاودرخواستند، تردیدی راکه‌مورد حقیقت یکماه‌تفاوت بین تقویم زرتشتیان ایران وهندبواسطه اظهارات دستور جاماسب‌دردل آنها راه‌یافته‌بود، رفع نماید. فرزانه جمشیدرای خودراظاهر

نساخت. ولی موبدکاوس پور موبدفریدون را، درمحاسبات نجوم وفن اسطرلاب استادساخت وی بعدها بکاوس منجم مشهور گردید. موبدکاوس بحقیقت اظهارات دستورجاماسب‌ولایتی رای داد. ومشاجرات سختی بین پارسیان در این موردرویداد. مخالفت سختی بافرزانه جمشید آغازگردید، چنانکه باجبار دوباره بایران برگشت.

یکی دیگر ازروشنرانان زرتشتی که‌دراین دوره‌اخیربمرحله عالی عرفان ایرانی رسید وچراغ عرفان ایران باستان را، پس ازدستورآذرکیوان اصفهانی، درهندوستان روشن ساخت، اوتار مهربابا میباشد. نام اومهربان پورشهریار خرمشاهی است که‌به‌بمبئی مهاجرت نمود. مهربابا درپونه متولدوبسن ۱۹سالگی بمرحله کمال وصاحبدلی رسید. بادعوتهای پی درپی ومسافرت باروپا وآمریکا آتش عرفان ایران باستان را، برابرذوق مردم زمان درهنداروپا وآمریکا شعله‌ور ساخت. امروز گروه بیشماری ازدانشمندان وحتی استادان علوم طبیعی از اروپا وآمریکا بدوستداری اوسرافرازند شماره دوستداران اودرهندبشمار نمی آید. درایران هم دوستدارانی دارد، این رانیزنگفته نگذارم که روانشاد کاظم زاده ایرانشهر که‌اخیراً درسویس میزیست، برابر مندرجات ماهنامه ارمغان ازدوستداران اوبودمهربابا پرچمدار عرفان ایران باستان است.

کلیه‌کتب‌دینی اوستائی وفارسی ازپهلوی وپازند موجودبین زرتشتیان ایران پیش از مسافرت دستور جاماسب‌بهند، بتوسط چاپارهاپارسیان نوساری وسورت فرستاده شده‌بود، مگرکتاب‌پهلوی دینکرد، که آنرانیزبهدین ملا بهرام منجم پورملابهرام کلانتر وقت مقیم روستای خرمشاه، درسال ۱۲۵۲ی باخودبهندوستان برد. همین کتابهاست که‌بعدها مورداستفاده ایرانشناسان قرارگرفت.

تذکار این نکته باختصار خالی ازاهمیت نیست. زرتشتیانی که‌پس از انقراض ساسانیان، بتدریج بهند، مسافرت، ودر گجرات سکونت اختیار کردند، درزمان اکبرشاه گورگانی، پادشاه آزادمنش وروشنروان وداد‌گر و جانشینانش، توانستند اصالت نژادی خویش رابمنصه شهود برسانند.

دستورمهرجی رانا، بنابدعوت شیخ ابوالفضل وزیراکبرشاه، درکنفرانسهای دینی پایتخت که‌عبادتخانه نام داشت، شرکت نمود، درمباحثات مذهبی، حقایق دین ایران باستان راثابت‌کرد بفرمان شاهنشاه تقویم وجشنهای ایران باستان درکشورهندرایج شدوتقویم قمری درادارات منسوخ گردید.

هنگام تاسیس شرکت های بازرگانی هلندی ، فرانسوی پرتقالی ،انگلیسی دربندرسورت پارسیان با تحصیل زبان خارجی ، واسطه بازرگانی بین آنها و هندیها ، حتی دولت وقت قرار گرفتند. پارسیان پیش آهنگ کلیه صنایع هند میباشند ، چه سنگین چه سبک ، چه نساجی چه شیمیائی وغیره . جمشیدجی تاتا حدود ۶۵ سال پیش ، با وجود مخالفت سخت بازرگانان انگلستان ، صنعت ذوب آهن را درهندداير ساخت هنگام جنگ جهانی اول ودوم ، کارخانه فولادسازی تاتا ، مورد استفاده متفقین قرارگرفت . دادابائی نوروزجی ، بهاونگری وسکلت والا ، تنها پارسیان ایرانی الاصل ازاتباع هندمیباشند که ازطرف مردم انگلستان بعضویت مجلس عوام انگلیس انتخاب شدند . هنگامیکه اورنگ زیب برخلاف رویه نیاکان خویش ، مالیات جزیه رادوباره برهنود مقررساخت ؛ رستم جی مانک یکی ازبزرگان پارسی مقیم نوساری ، جزیه بینوایان هنودراازکیسه فتوت خویش میپرداخت . لوجی وادیا ، پارسی معروفی است ، که کشتیهای ساخت کارخانه اودرسورت وسپس دربمبئی ، شهرت جهانی پیداکرد . انگلیسها کشتیهای تجاری وجنگی خودرا باوسفارش میدادندکه بادوامترومحکمترازکشتیهای ساخت خودآنان بود . خیرات ومبرات پارسیان ، بدون تبعیض دین ونژاد وملیت ، بمنظور کمک همگانی است نخستین بیمارستان هندکه بدانشکده پزشکی تبدیل گردید ،ازخیریه یکنفرپارسی بنام سرجمشیدجی جیجی باهای ، بارون اول بنا گردید .

اینک نیزپارسیان درهندمحترم هستند ، صنعت آتم رادرهندیکنفرپارسی بنام دکتربهابها ، بوجود آورد . نخست وزیرکنونی هندبانوگاندی درنامه خویش همین ازدهلی بتاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۷۲، هنگام برگزاری جشن یکهزاروودویست وپنجا سالگرد تقدیس نخستین آتشکده درهندبنام ایرانشاه ، چنین مینویسد .

" شماره بسیاراندک وناچیز پارسیان ، اصالت نژادی خویش راحفظ و در پیشرفت وبهسازی کشورهند ، سهم بسیارمهمی دارند ، این جماعت کوچک مشهورترین پیش آهنگان رادرفرهنگ ، صنعت وسیاست بهندتقدیم کرده ومورد تقدیر وتجلیل ملت هندقرار گرفته اند "

بنابرآنچه که گفته شد ، پارسیان هند . بواسطه پیش آمدهای ناگوارمسائل دینی خودرا فراموش کردند وکتب دینی راازدست دادند . سپس زرتشتیان ایران مسائل دینی واوستا وپهلوی رابه آنها یاددادند وکتب دینی موجود بین خودرا برای آنها فرستادند بعدها بواسطه فشاروستم نامحدودی که ازدوره سلطنت صفویه تااواخر سلسله قاجاریه برآنها واردآمد ، کلیه کتب دینی وقسمت مهمی ازنفوس

خودراازدست دادند ، ازعلم وادب وخواندن ونوشتن بی بهره گردیدند . اگر نخستین دسته کوچک پارسیان ، پس ازانقراض ساسانیان بهند مسافرت ننموده بود . کتب اوستا وپهلوی امروز دردست ما نمیبود . وشاید شماره اندک زرتشتیان نیزباقی نمیماندند . بنابراین پیش بینی نخستین دسته کوچک که برای حفظ دین بهند مسافرت نمودند بحقیقت پیوست .

نامه اردوان سوم بشهر شوش

درحفریات شوش ازجمله یادگارهای تاریخی وکنده کاریهای دوران هخامنشی سلوکیدواشکانی ، زیرستونهائیست بانوشته میخی ونقشهاازشاهان هخامنشی وزیر بناهائی بانوشته یونانی دوران سلوکیدواشکانی .

یکی ازنوشته های مربوط بدوره اشکانی ، مورددارة امورشهری ودینی ساکنان شهر شوش ومدرکی است که درسده اول میلادی جزوقلمروشاهنشاه اشکانی وبوسیله ساتراپی منصوب ازطرف او اداره میگشته . لیکن شهرداری شهرشوش ازخوداستقلال تامه می داشته است .

پادشاهان اشکانی ، چنانکه ازسکه هایشان برمیآید ، خودرادوستداریونان وتحت نفوذ فرهنگ یونانی قرارگرفته بودند . بگفته دیوکاسیوس (۱) وهیرودیان (۲) ومراسلات سیاسی بین اشکانیان ورومیان بیونانی میبوده . ازنامه اردوان سوم که بیونانی فصیح نگاشته شده ، معلوم میشود زبان سفارتخانها هم یونانی بوده .

بعضی ازشاهان ضعیف اشکانی ، تاج وتخت خودرا ، بردوستداری یونان نهادند . دوستداری یونان ، انگیزه سرکشیها بوده ویکی ازآنها قیام اردشیربابکان برخلاف اردوان پنجم بود . زیراایرانیان دردل ایرانی بودند نه اشکانی .

پس ازاین پیشگفتار ، نامه اردوان سوم درزیردیوارساختمان ساسانی درشوش پیدا میشود ، وآن برتکه سنگ آهک بقطع مربع مستطیل بدرازی ۶۵ وبلندی ۲۲ و کلفتی ۱۶ سانتیمتر ودرازترین سنگ نبشته یونانی درشوش بلکه درایران میباشد یک سندسنگی بیمانند مربوط بپادشاه اشکانی وحائز اهمیت زیادی است . سنگ نبشته بسیار خوشخط وباامضای خودحکاک حک گردیده است .

سنگ نبشته نامبرده پایه تندیس مرمربزرگی بنام هستیه ئی اوس آسیوس (۳)

1- Dio Cassius . 2- Herodian . 3 - Hastiaios Asios

را تشکیل می‌داده که پدرش بسال ۲۵ و ۲۶م بیادگار انتخاب پسرش بخزانه‌داری وریاست هئیت دادرسان شهر شوش با تائید اردوان سوم ، بنا کرده است . موضوع نامه رویداد انتخاب شخص مذکور وترجمه آن چنین است .

"دریافت بسال ۲۶۸ اشکانی " برابر سال ۳۳۳ باستانی (سلوکی) (=۲۲ر۲۱ میلادی) .

" نظر باینکه هستیه‌ئی اوس آسیوس ، همشهری شما ویکی از نخستین و ارجمندترین دوستان ویکی از گاردها وکسی است که بسال ۳۲۹ باستانی (۱۸ر۱۷م) امور خزانه‌داری را بخوبی ودرستی وبدادوتمامیت وبی کاست بانجام رسانیده وهزینه شخصی را مشمول هزینه شهری نکرده ، هنگام اشتغال بامور هیئت دادرسان شهر ولزوم اعزام سفیر بخارج ، دوبار خسارات وارده بمنافع شخصی را نادیده گرفته وبارجحان واهمیت بمنافع وارده امور شهری وعدم اعتنا برنج وتعب مسافرت وصرف هزینه شخصی ، نخستین ودومین سفارت را ببهترین وجهی بسود واستفاده شهر زادبوم خویش انجام داده وطبق گواهی فرمان صادره پیوست ، بسال ۳۳۰ (= ۱۹ر۱۸م) مورد احترام شایان ودرخوری واقع می گردد .

" بنا بنیاز بشخص درستکار ومتدینی ، دوباره بسال ۳۳۱ (=۲۰ر۱۹ م) بهمان مقام برای سال ۳۳۹ (۲۱ر۲۰م) نامزد وانتخاب می گردد . پس ازمد تنها بازجوئی مورد استواری نامزدی او . پیته‌سوس پسر انتیوکوس که باتفاق اریستومین پسر فیلیپ بهموندی مجلس انتخاب می گردد ، درمجلس شهرداری اظهار می‌دارد ، طبق قانون مقرره ، کسی نمی تواند مقام ریاست هئیت دادرسان را ، پس از طی ۳ سال دوباره اشغال کند . مردم شهر آگاه از اندیشه‌های نیک او وخاطرات خوش از حسن اداره امور ، هنگام ریاست وی بمقام نامبرده ، باز بنامزدی ثانوی وی بهمان مقام تصمیم می‌گیرند ، ودرنتیجه برای سال ۳۳۲ (۲۱ر۲۰ م) دوباره انتخاب می شود .

" نظر بحقایق مذکوره ، بیجهت بر هستیه‌ئی اوس تهمت وارد آمده است . انتخاب او بنا برأی ما معتبر وقانونی است . هیچگونه اقدامات قانونی نبایستی برعلیه او ودرپذیرفتن مقام مذکور پیش از گذشت سه سال ویا طبق مواد آئینهای دیگر ، مربوط باین مورد نسبت باو برداشته شود . کلیه موارد بازداشت و بازجوئی نسبت باو ملغی است ، بویژه اقداماتی که اینک برخلاف او برداشته شده است غیر معتبر اعلام می‌شود .

" بتاریخ ۱۷ آدنئی اوس (۴) سال ۲۶۸ (= ۲۱ دسامبر) " .

---

4 - Audnaios

نامه نامبرده بالا نامه‌ایست از اشک شاهنشاه اشکانی (اردوان سوم) بعنوان انتیوخوس وفراتیس ، ساتراپ وفرمانده ارتش شوش وهموندان انجمن شهرداری شهر شوش مورخه سال ۳۳۰ سلوکی برابر ۲۶۸ اشکانی و ۲۲ر۲۱ میلادی ودر آن اقدامات قانونی وتهمت اشتغال غیرقانونی ریاست خزانداری وهیئت دادرسان را برعلیه هستیه‌ئی اوس آسیوس پسر دمتریوس یا بنام عاریتی ایساگورس غیرقانونی اعلام میدارند . هستیه‌ئی اوس ، بنا بنظر شاهنشاه ، نه تنها یکنفر شهری ممتاز شوش است ، بلکه یکی از ارجمندترین دوستان وگارد شاهنشاهی است . بسال ۳۲۹ سلوکی (۱۸ر۱۷ م) برریاست هئیت دادرسان وخزانه‌داری ، انتخاب می‌گردد . طی مدت اشتغال بمقام نامبرده ، درستی وامانت وتمامیت خویش را بطور ممتازی آشکار وحتی گاه وبیگاه ، کمبود هزینه شهر را از منابع درآمد خویش جبران می‌کرده . طی مدت اشتغال بامور اداری ، دوبار بسمت سفارت اعزام ونظر باهمیت انجام وظیفه نسبت بشهر زادبوم خویش ، آنرا بدلخواه پذیرفته وبرغم خلل بمنافع واداره امور شخصی هنگام غیاب از شهر سفارت را با تحمل رنج وهزینه شخصی به بهترین وجهی بانجام میرساند . هنگام مراجعت بشوش ، موجب فرمان صادره بسال ۳۳۱ سلوکی (۲۰ر۱۹ م) مورد احترام وتجلیل شایان رجال ومردم شهر واقع می شود .

نیاز بخدمات شخص متدین ودرستی ، برای اداره ریاست خزانداری وهئیت دادرسان باز برای سال ۳۳۲ سلوکی نامزد وانتخاب می‌گردد . اما پس از تحقیقات مفصل مورد اعتبار نامزدی وی به آن مقام ، پیته‌سوس واریستومین اعضای مجلس درسالون انجمن شهر باستشهاد از قانون مقرره ، مورد انتخاب وی صدای اعتراض بلند وبرخلاف او به اقدامات قانونی میپردازند ، که حق ندارد پیش از گذشت سه سال از کناره‌گیری از مقام مذکور ، دوباره نامزد گردد . معهذا مردم شهر نظر به تجربیات حاصله از درستکاری وحسن اداره امور باز وی را برای سال ۳۳۲ سلوکی بهمان مقام ریاست هئیت دادرسان وخزانه‌داری برمی‌گزینند .

اینک شاهنشاه نظر بحقایق نامبرده بالا ، اقدامات قانونی برعلیه او را ملغی وانتخاب مجدد وی را تایید وتصویب مینماید . بعلاوه از لحاظ قانونی و موارد دیگر ، کلیه اقدامات را برخلاف او وسخت قدغن وغیرقانونی اعلام میکند . نامه شاهنشاه بسالمه روز ۱۷ ماه آدنئی اوس سال ۲۶۸ اشکانی برابر ۲۱ دسامبر ۲۲ر۲۱ میلادی نوشته شده .

نامه مذکور جالب ومهم ، زیرا اوضاع کشوری شوش را در دوران اشکانی ، که اطلاعات بسیار ناچیز دردست است ، آشکار می‌سازد . انجمن شهر مستقل وحق

انتخاب وانتصاب هئیت دادرسان وکلانتران راخود دارد، که ریاست نیروی مجریه باآنها ویکی از اعضای هئیت باداره امورخزانه داری منتقل می گردد. انتخاب رئیس هئیت دردفعه دوم پیش ازگذشت سه سال، برخلاف قانون مقرر میبوده. درماه مذکور شاهنشاه درکاخ زمستانی درتیسفون اقامت داشت که بازرس امورشهرداری شوش، اوراق دعوا برخلاف هستیه ئی اوس وپیوست با فرمان تقدیر ازدرستی، امانت وفداکاری وی را، برابرا ومینهد. شاهنشاه مورد مسئله قانونی دعوا، رای دلخواه خویش راصادر، واقتدار وصفت مشخصه اخلاقی راکه مورخان باونسبت میدهند، ابراز میدارد. گفتار استرابو که درزمان او (سده اول میلادی) شوش جزو قلمرو اشکانیان بود. ازاین نامه تایید میشود. حقیقت دیگر ذکردوسال شمار میباشد. یکی سال سلوکی با مبداء اول اکتوبر ۳۱۲ پیش ازمیلاد بنام سال باستانی ودیگرسال اشکانی یا شاهی با مبداء بهارسال ۲۴۸ پیش ازمیلاد. نامهای درنامه یونانی و مقدونی است.

ساختمان ایوان مدائن ازکیست

شمس العلما دکتر جیوانجی جمشیدجی‌مدی، دریکی ازمقالات خویش مینویسد بسال ۱۹۲۵ م هنگام مسافرت باروپا، دوبارطاق کسری یا ایوان مداین را دیده انگیزه آن اصرارخانم رتن بائی یدلجی با مجی، خواهرشادروان جمشیدجی‌تاتا بنیانگزار خاندان معروف تاتا بودکه میخواست با هزینهٔ صدهزاررروپیه آنزمان که مبلغ گزافی بشمارمیرفت، بتعمیرطاق کسری درمداین اقدام نماید. تهیه وسایل انجام منظور خویش راازدکترمدی تقاضا نموده بود. دکترمدی بوسیله مکاتبات با دولت انگلستان ومراجعه باولیای اموردربغداد متوجه میشود، دولت عراق، طرح تعمیرآنرا با هزینه خودریخته است. بنابراین خانم رتن بائی را ازاقدام خویش منصرف میگردانند. دکترمدی هنگام اقامت دربغداد، ازنظریه پروفسورهرتسفلد اطلاع حاصل میکنند که ایوان مداین ازساختمان شاپوراول ساسانی است. دکترجمشیدجی اونواله، که آنوقت دراروپا میزیست، بنا بخواهش اونظریه هرتسفلد رادرنامه‌ای برایش میفرستدواینست ترجمه آن:
"بارسیان معتقدند ویرانه‌های جالب‌توجه‌کاخ ساسانیان کناراروندرود نامور بطاق کسری، واقع در۳۰ کیلومتری جنوب‌شرقی بغداد، ازساختمانهای خسرواول انوشیروان (۵۳۱ – ۵۷۹ م) میباشد. دانشمندان مغرب‌زمین نیز

با این نظریه موافقند. مارسل دولافوا آنرا (۱) ازساختمانهای خسرو اول میشمارد، لیکن شاهنامه فردوسی ساختمان ایوان مداین راازفرمان خسرو دوم پرویزمیداند. پروفسور هرتسفلد بانظرات دانشمندان مغرب وهم گفته شاهنامه مخالف وایوان مداین را بااستشهاد ازاپن مقفع وحفریات باستان شناسی ازشاپوراول ساسانی (۲۷۲ – ۲۴۲ م) شمرده درکتاب خویش (۲) بتفصیل درآنمورد صحبت میدارد.

هرتسفلد درص ۷۵ کتاب خویش گوید، اینک موردساختمانهای کنارفرات، پرسشی پیش می‌آید، که آبشخور این هنردرهم وبرهم ریخته ازکدام ناحیه ایست؟ پالمیره شهرشگفت بیابان بشمارمیرود. این تعریف‌قیاسی نیست بلکه‌حقیقت است. پالمیره درمشرق زمین، مانندپرسپولیس، یکی ازمنازل سلمان و جمشید، بسیارموثر ودرمنطقه فرات واروندرود، نفوذ قطعی رااعمال نموده است، ایوان مداین درتیسفون مظهر نفوذ مذکور، هنوزپابرجاست.

ساختمان پالمیره‌نسبت بطاق کسری خیلی قدیم نیست .... بنای ایوان مداین، گمان نمیرود بعدازسده‌سوم میلادی شروع شده‌باشد. اگردیرترمی بود میبایستی بااستقراض ازهنریونانی معماری بهتر وجالبتر واستادانه‌ترایجاد گردد. (هرتسفلدبشیطنت خویش دست یازیده درامتیازفرهنگ یونان برایران میکوشد. شهمردان)

درکتابهای قدیم که‌دردست است، ویرانه‌های مذکور راهمه‌جا ایوان مداین میخوانند. قدیمترین‌کتابی که ساختمان مذکور طاق کسری نامیده ازرشیدالدین است. عربها بطورعادی، همه‌پادشاهان ساسانی راکسری مینامندوتنها نام خسرو اول ودوم نیست. افسانه‌های فراوانی اطراف نام انوشیروان وپرویز ورد زبانهاست، بویژه داستان اخلاقی که‌هنگام ساختمان کاخ شاهی پیرزن بفروش خانه‌خویش حاضرنمیشودوانوشیروان خانه‌وی رادرگوشه‌میدان کاخ بحال خود میگذارد انگیزه مهمی است که‌ایوان مداین بانوشیروان نسبت داده شده. یاقوت، یعقوبی، قزوینی، حمدالله، آنرا بخسرودوم نسبت داده‌اند. کلیه اینها افسانه‌ای بیش نیست. مدارک واقعی برحقیقتی که‌یکی ازشاپورها بنیان گزارایوان مداین بوده، ازنواحی گوناگون بدست می‌آید. بگفته ابن قتیبه

1- Theophila ktos of Simocatha L'art Antique de la pense tome V.5,P63

2 - Sarre und Hertzfeld Archaeologische Reise im Euphsatund - Tigris-Gibiet,Berlin 1920,Vol.II P.50 -76.

وابن الخاطب (مسعودی) شاپوردوم را عربها ذوالاکتاف مینامیدند. بدیهی است تسمیه مذکور بین دو پادشاه اولیه ساسانی بنا بپیانات یاقوت، موجب اشتباه می گردیده.

حمزه اصفهانی می‌نویسد درکتابی که ابن مقفع (روزبه) ترجمه نموده چنین خواندم، ایوانی که هنوز درمداین پابرجاست، شاپور پسر اردشیر ساخته است. مطلب دراینجا پایان نمی‌پذیرد، زیرا موبدان موبدهمیت پسراشه وهیشته، مرااطمینان دادکه المنصورابوجعفرآن کاخ را خراب کردوآنراکه امروز ایوان مینامیم، ساخته خسرودوم "پرویزاست."

گفته ابن مقفع (درگذشت ۱۴۰ ه) بهترین مدرک واوست مترجم تاریخ ساسانیان ازپهلوی بعربی که بخداینامه معروف وسرچشمه کلیه اطلاعات دوره ساسانی است. گفته حمزه، گزارش اوراکه ساختمان ایوان مداین ازشاپور اول (۲۷۲ – ۲۴۲م) بوده برای ما حفظ نموده است. خبرموبدان موبدهمیت همزمان با اونسبت بخبرابن مقفع فاقدارزش میباشد. زیرا روایتی است از دوره بعدتر. مورد خراب شدن کاخ ساسانیان بدست المنصور، همه مورخان متفق القولند مگرهمیت که معتقد است معتمد ومکتفی ایوان مداین را خراب نکردند، بلکه کاخ سفید درمدینه العتیقه راویران نموده اند.

بیشک اعتراض موبدان موبدکه مدرک ویژه حمزه میباشد، برابرسنت ساسانیان که ارزش کلی دربردارد قابل اعتماد نیست. امیداست محققان تاریخ عمارات، مدارک ویژه ساختمان ایوان مداین رایافته وارائه دهند.

اردشیر بابکان (۲۴۲ – ۲۲۶م) قبل ازآنکه رتبه پادشاه بزرگ بدست آرد، کاخ اردشیر خوره فیروزآبادراپیش ازسالهای ۲۲۶ میلادی بنا نموده است چون اردشیر تیسفون را محل اقامت دایمی خویش قرارمیدهد، پسرش شاپور اول کاخ تیسفون رادراوایل پادشاهی خودبنیادمی‌نهد. عراق وفارس برشالوده متساوی نبایستی قرارگیرد. باانتقال پایتخت بمغرب، هنری راکه سنت باستانی بطور واقعی دراستان دوردست فارس حفظ نموده بود، بپذیرائی نفوذ ممتازمغرب حاضر می گردد. فیروزآباد وتیسفون دربرابر یکدیگر واقع و اختلاف بین آن دو، سمبولی است برای هنرساسانی.

پارسیان ۳۰۰ سال پس از مهاجرت بهند واقامت درسنجان وتقدیس آتشکده ایرانشاه درآن شهروافزایش شماره جماعت، برای کاروبازرگانی باطراف گجرات پراکنده میشوند. طی ۲۰۰ سال درشهرهای بیکانر، بروچ، واریاو، انکلیسر، سورت، نوساری وغیره اقامت اختیار ودسته‌ای بسال ۱۰۹۰ میلادی بگفته دکترمدی وپروفسور هدی واله به کمبایت کوچ مینمایند.

بنظرمیرسد مستعمره پارسیان درکمبایت درسده چهاردهم میلادی روی بافزایش گذاشته وآتشکده‌ای درآن شهربنا میگردد. موبدی ازایران بنام مهربان کیخسروبسال ۲۴ – ۱۳۲۳ میلادی درآتشکده آنجا یک نسخه اوستا پهلوی وندیداد ویک نسخه یسنا برای چاهیل سنگان، ازتوانگران آنجا کتابت مینماید.

درنامه هائیکه ازسوی زرتشتیان ایران ازسال ۱۴۷۸ تا ۱۵۵۳ میلادی بزرتشتیان هندفرستاده شده، پارسیان کمبایت را باتفاق پارسیان شهرهای دیگر گجرات مخاطب قرارداده است. چاپار چندین نامه هازمیان زرتشتیان کمبایت انتخاب میشوند. چنانکه چاپار نخستین ودومین نامه که بسالهای ۱۴۷۸ و ۱۴۸۶ کتابت شده نریمان هوشنگ کمبایتی است. چاپار ۱۵۱۱ نامعلوم وسال ۱۵۱۶ جسا میباشد. که اهل کمبایت است نامه سال ۱۵۲۷ که اصل آن درکتابخانه مهرجی رانا محفوظ است، شاپورآسا کمبایتی است. نامه سال ۱۵۳۵ موردساختمان دخمه جدید ازسنگ درکمبایت وبزرگان پارسی شهرمانند آسا، نرسنگ، ناخواآسا، لمباکاما، جیواخورشیدنیزذکرشده است. چاپارنامه سال ۱۵۵۳ کاوس کامدین کمبایتی است. چون نامه های سالهای بعد بپارسیان کمبایت خطاب نمیشود، بنظر میرسد مستعمره آنان درکمبایت کاسته وروی بزوال گذاشته باشد.

د. رابرتسن بسال ۱۸۱۳ میلادی، روایت تاریخی شهر کمبایت رابرای حکومت بمبئی ازاخبار متداوله وافواه بین مردم وازیادداشتهائی بزبان پارسی وسانسکریت تدوین مینماید که بسال ۱۸۵۶ بنام روایت تاریخی شهر کمبایت (۱) چاپ میشود. مندرجات کتاب مذکور، مورداستفاده نویسندگان بعدی ازجمله صاحب بمبئی گزت، دکتر جیوانجی مدی، شاپورجی کاوسجی هدیواله دهسائی ونویسندگان دیگر پارسی قرارمیگیرد. نگارنده نیز درفرزانگان

1 – Historical Narratives City of Cambay

زرتشتی با استفاده از نوشته دکترمدی درص ۴۳ چنین نوشته‌ام :

" بقول رابرتسن ، دسته پارسیان درشهر کوچک کمبایت بتجارت مشغول واستفاده سرشاری میبرند. جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دسته‌های جدید روزافزون میگردد وعرصه بازرگانی رابرهندوان تنگ میکنند. یکی ازآنها بنام کلیان رای دوسلر ازگروه بانیه بسورت رهسپار میشود، ودرآنجا ثروت فراوانی ازدادوستدمروارید بدست میآورد. بفکر انتقام وانهدام پارسی میافتد. جماعتی ازاوباش راجپوت وماهیگیران رااستخدام میکندوبرپارسیان کمبایت حمله نموده، گروه بسیاری رابخاک وخون میافکندومنازل آنها راطعمه حریق میسازد . کسانیکه جان بدرمیبرند،فرار رابرقرار اختیارکرده‌وازکمبایت روی برمیتابند . "

پروفسور شاپورجی هرمزجی‌هدی واله که موردتاریخ پارسیان ، بررسی دقیقی دارد، ونگارنده درنوشتن این خبرازنوشته‌های او استفاده فراوانی برده‌است ، روایت نامبرده بالارا مغشوش وکشتارهمگانی وخرابی مستعمره پارسیان را نادرست میداند. بعلاوه راوی ، سال رویداد واقعه راذکر نکرده است .

کلیان رای بانیه‌دراداره دولتی مغول سمت مستوفی داشته ویکی از زیردستان اوبنام سیددولت ازاوجدا میشودوجماعتی ازاوباش رابدورخودجمع و بمظفر گجراتی می‌پیوندد.

صاحب‌بمبئی گزت مینویسد "کاپیتان رابرتسن (۱۸۱۳م) درزوایت تاریخی شهر کمبایت گزارش مختصری ، موردپارسیان وآبادانی شهربوسیله‌کلیان رای بدست میدهد. امادرذکر سال رویداد حوادث ساکت است . دسته‌ای ازپارسیان پس ازورود بسنجان بسال ۹۴۲ – ۹۹۷ میلادی بکمبایت واقع دردهانه مهی‌رود ، رهسپار ودربازرگانی وکسب‌توفیق جالبی بدست میآورند . دسته‌های دیگرنیز بدنبال آنان روانه‌کمبایت میشوند ومستعمره آنان نیرومند میگردد. هندوان بانگیزه رفتار ناهنجار آنان ، شهرراترک میگویند . ازجمله فراریان یکی را نام کلیان رای ازگروه دسالاد بانیه درسورت پناه میگیرد . وازتجارت مروارید سرمایه سرشاری بدست میآورد . بادسته‌ای ازراجپوتان وماهیگیران درتاریکی شب‌بمستعمره پارسیان‌حمله برده. بسیاری راطعمه شمشیرومنازلشان راآتش میزند، بقیه فرارویکتن ازآنان درکمبایت باقی نمیماند. سپس کلیان رای برخرابه مستعمره پارسیان ، شهری نوبنیاد، آبگیر وقلعه میسازد،ودفاع شهررامحکم میکند وسوداگران رابرای کسب‌وادادوستد بشهر دعوت مینماید .

امور شهرراچنان بانظم وترتیب‌اداره میکندکه ۸۲ روستای اطرافشهرفرمان اورا بجان می پذیرند . (۱) "

مفهوم گفتار صاحب‌بمبئی گزت اینکه‌مستعمره پارسیان سده دهم میلادی شروع میشودکه‌با خبرسنتی‌پارسیان وقصه‌سنجان صدسال تفاوت دارد، وچنانکه گفته‌شدحدود ۱۰۹۰میلادی است . مفهوم دومی آنکه ، کلیه پارسیان ازثروت بیشمار وپیشرفت خویش پربادشده ، بواسطه رفتار ناهنجار خود، هندوان را میگریزانند . هندوان برهبری کلیان رای ، چنان انتقام میگیرند که‌یکنفر پارسی درکمبایت باقی نمیماند .

مورد مفهوم اول هیچگونه سندومدرکی ازنوشته‌های سانسکریت ومورخان اسلامی دردست نیست که‌حاکی ازآغاز مستعمره پارسیان درسالهای ۹۴۲ – ۹۹۷ میلادی باشد . گفتار صاحب‌بمبئی گزت را ، باوجوداشعار صریح‌مبنی براینکه رابرتسن نخستین راوی سال حادثه رامعین ننموده‌است ، بعضی ازنویسندگان پارسی کورکورانه پذیرفته‌اند .

بگفته صاحب‌راس‌ماله چون موله راجه‌سولنکی (۲) فرمانروای کمبایت (۹۹۷ – ۹۴۲میلادی) صدنفرازبرهمنان راباعطای زروسیم وزمین ، آنان را باقامت درقلمرو خود تطمیع مینماید ، بزعم صاحب‌بمبئی گزت پارسیان نیز درزمان مذکور باتفاق برهمنان بکمبایت رهسپار شده‌باشند که‌خالی ازحقیقت است .

اینک باید دیدواقعه‌ای که‌یادآن بسال ۱۸۱۳ میلادی تازه‌بوده‌وپارسیان وهندوان آنرا بیادداشته ، کی اتفاق افتاده ، واین کلیان رای پهلوان‌معرکه کی بوده ودرچه سالی میزیسته .

باید دانست ذکر کلیان رای بقال (بانیه) ساکن‌کمبایت ، درگزارشات مورخان اسلامی آمده است . وی یکی ازکارمندان دولتی مغول درکمبایت و بگفته صاحب‌طبقات‌اکبری ، توزک جهانگیری ، اکبرنامه ، وتاریخهای دیگر، ازجانب‌اکبرشاه گورکانی باتفاق قلیچ خان بماموریتهائی به بندرسورت و گفتگو بااولیای اموردولت پرتقال اعزام وبفرمان اومتصدی ساختمان حصار محکمی بدورشهرکمبایت میگردد. بگفته توزک جهانگیری ، پس ازساختمان حصار،

---

۱ – ر – ک بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶ بخش رواکانته ، ناروکت ، کمبایت .

۲ – Mularaja Solanki

سوداگران بیشمار، بکمبایت روی آورده توطن اختیار مینمایند. بگفته مرآت اسکندری سیددولت یکی از نوکران سابق کلیان رای، بجبر وزور وتهدید از مردم کمبایت زر گرفته، چهار هزار اوباش بدور خود جمع وتشکیل سپاهی میدهد وبسلطان مظفر گجراتی ملحق میشود.

درهرحال بگفته مورخان، کلیان رای بقال (بانیه) زمان اکبرشاه متصدی امور دفاع کمبایت بوده و بمأموریتهائی بسورت اعزام میگشته. دفاع شهرآباد و مستحکم کمبایت را که جهانگیر، سلطان مغول بسال ۱۶۱۸ دیدن کرده ودرتوزک جهانگیر از آن صحبت مینماید، بفرمان پدرش، بسرپرستی کلیان رای ساخته شده. سیددولت که زمانی از نوکران کلیان رای بوده، بسال ۹۹۱ ه (۵۸۳ م) بکمبایت حمله وآن شهررا غارت وتا چندی ازسوی مظفر گجراتی اشغال مینماید.

کوتاه سخن آنکه، کلیان رای بین سالهای ۱۵۷۵ و ۱۵۸۳ م مصدر امور دولتی مغول درکمبایت بوده است. بنابراین لطمه سختی را که وی بگفته رابرتسن بر افواه عمومی بپارسیان وارد آورده، طی آن مدت بوده وپارسیان را چنانکه شهرت دارد نابود نساخته. مستعمره پارسیان حتی هنگام حمله وغارت وویرانی کمبایت بوسیله سپاه علاءالدین خلجی بسال ۱۲۷۹ میلادی آسیب نمی بیند، بلکه سیصدسال پس از آن ازرونق میافتد. مستعمره پارسیان چنانکه ازیک نسخه خطی بهمن یشت که بروز اورمزد ومهرماه ۹۷۰ یزدگردی (۱۶۰۱ میلادی) بوسیله هیربد ماونداد استاد شاپور استاد آدرهیربد نرسنگ درکمبایت کتابت شده سالیان دراز پس از اقتدار کلیان رای آباد بوده است. نسخه خطی نامبرده درکتابخانه مهرجی رانا درنوساری موجود است.

ذکر این حقیقت خالی از اهمیت نیست که بارها درسده ۱۶ میلادی شهر کمبایت مورد حمله وغارت مهاجمین واقع گردیده است مهمترین آن سالهای ۱۲۹۷ – ۱۵۳۶ و ۱۵۷۳ میلادی بوده. حمله سیددولت وتصرف کمبایت وغارت آن واشغالش برای سلطان مظفر بمدت ۱۴ روز اهالی کمبایت را بکلی مستاصل وبیچاره میسازد توانگر وبینوا، هرچه داشتند از دست میدهند. جماعت پارسیان بظن قوی درحمله مذکور ازدست راجپوتان وماهیگیران واوباش که بدور سیددولت، گماشته سابق کلیان رای جمع شده بودند، صدمات بسیار سختی دیده وپریشان شده باشند. شاید اندکی هم ازنیروی خود کلیان رای بقال که شاید حسن ظنی بپارسیان نداشته بیچاره شده باشند. پس از آنکه اقتدار پرتقالیها در سواحل گجرات روزافزون میگردد، بنظر میرسد روزگار رونق مستعمره پارسیان درکمبایت بآخر میرسد.

نویسندگان مغرب هنگام ذکر پادشاهان اشکانی، آنها را با صفت دوستدار یونان یاد مینمایند، زیرا واژه فیل هلن بربعضی ازسکه های اشکانی که دردست است نقر شده، نویسندگان مشرق زمین نیز به پیروی آنها همین شیوه نادرست را بکار میبرند. نامه نگار نیز درنوشته خویش درماهنامه هوخت سال ۳۴ شماره ۲ تحت عنوان اردوان سوم بشهرشوش، هما گفته نادرست را پیروی ونوشته ام "پادشاهان اشکانی چنانکه ازسکه هایشان برمیآید خودرا دوستدار یونان وتحت نفوذ وفرهنگ یونانی قرار گرفته بودند.... بعضی ازپادشاهان ضعیف اشکانی، تاج وتخت خودرا بر دوستداری یونان نهادند، دوستداری یونان انگیزه سرکشیها بوده ویکی از آنها قیام اردشیر بابکان بر خلاف اردوان پنجم بود."

بایدانست پادشاهان زیرک وسرسخت اشکانی هم درظاهر و درباطن ایرانی بودند وهمواره با دشمنان قدیم خود یونان وسپس رم پیکار میکردند ونام اسکندر مقدونی که موجب ویرانی وآتش زدن تخت جمشید ونوشته های ایرانی بوده، درپهلوی با صفت گجستک (ملعون) ذکر شده است، لذا چطور ممکن است خودرا دوستدار یونان بنامند؟

برسکه های بعضی ازشاهان اشکانی، لقبهائی مانند شاهنشاه، دادگر، پیروز، نامور وهمچنین فیل هلن نقر شده است. حتی برسکه اردوان دوم روی پیشانی شاه یک خال دیده میشود وهمانند خالی است که هندوان بر پیشانی خود میگذارند وآن مشعر بر اسرار عرفانی است.

با استفاده ازپژوهش نویسنده ارجمند آقای جلال امام جمعه، واژه هلن وهلنیسم درروزگاران باستان مفهومی که امروز دارند نداشته است. برابر مندرجات اونیورسال اکسفورد دیکشنری صفحه ۸۸۷ هیچکدام از چهار نوع معنی که برای واژه هلن وهلنیسم ذکر نموده اند ازسال ۱۶۰۹ میلادی جلوتر نمیرود. همچنین همر (۱) برای شناساندن یونان وتمدن یونانی هیچگاه آنرا بکار نبرده است.

بنابراین کلمات هلن وهلنیسم با تمام مفاهیم کنونی آن، بیشک کهنه نیست و شاید پس ازدوره رنسانس این اصطلاحات برای مقاصد خاصی ایجاد گردیده که خارج ازگفتار ماست.

طبق نظر بعضی ازپژوهشگران واژه هلن درنوشته های یونان باستان با کلمات بغانی وپاگان (۲) که اصطلاح مذهبی مربوط بآئین مهریا میترا بوده بکار میرفته پاگان

1- Homer . 2 - Pagan .

بمعنی بغان بوده چنانکه ماجیان (۳) را معنی مغان میباشد. همچنین دانسته شده که لقب مهر (میترا) هلیوس انیکتوس (۴) یعنی مهر یا خورشید شکست ناپذیر بوده است.

برمبنای دلایل بالا میتوان گفت که واژه هلن از هلیوس که بمعنی مهر و خورشید است مشتق شده و از نظر لغوی بعید بنظر نمیرسد. نام چندین نفر از پادشاهان اشکانی مهرداد است که داده مهر باشد و مشعر بر مهرپرستی است. بگفته دکتر مسروپ آبکاریانس (۵) بسیاری از سکه‌های اشکانی دارای منوگرام میترادت کرت (۶) میباشد که از آن دژ مهر یا میترا مراد است.

بنابر روال و ترتیب استدلال بالا واژه فیل هلن که بر روی سکه‌های برخی از پادشاهان اشکانی دیده شده: بروشنی میتواند بمعنی دوستدار مهر یا میترا باشد نه معنای دوستدار یونان که عقیده محکم اغلب نویسندگان مغرب زمین میباشد. علاوه برای این چند تن از پادشاهان اشکانی مهرپرست بوده‌اند نه زرتشتی، زیرا طبق برگهای تاریخ ایران سال ۵۱ اشکانی (۲۹۷ پیش از میلاد) سال ظهور عیسی غیر مطلوب میباشد که همان آئین میترا است. بگفته شادروان بهروز بر سکه یکی از پادشاهان اولیه اشکانی که گویا منحصر بفرد باشد دوستدار کریست (۷) (عیسی مسیح) نقش گردیده و پریشانی عیسویان را فراهم ساخته (۸).

تفسیر بالا نتیجه طبیعی است که شخص میتواند از استدلالات بالا بگیرد، درغیر اینصورت پادشاهان اشکانی که میدانستند یونانیها تا چه اندازه با ایران ضرر رسانیده و پرسپولیس را ویران کرده و کتابخانه ایران را آتش زده‌اند چگونه ممکن است آنها را دوست داشته باشند؟

زرتشتیان اوگاندا

ایدی امین رئیس کشور اوگاندا سفیران انگلستان، هندوستان، پاکستان و لیدران سایر گروههای آسیائی را در ۹ سپتامبر ۱۹۷۲ در کمپالا بدربار خود احضار نمود. بین جمعیت ۱۸ نفری که آنجا جمع شده بودند، یکنفر زرتشتی پنجاه ساله بنام زالبائی فقیرجی دستور نیز حضور داشت. نام این شخص بمناسبت فعالیت و خدمات اجتماعی که در اوگاندا انجام میداد در زبان خاص و عام بود. ایدی امین مردم آسیائی نژاد را متهم ساخت براینکه موجب خسارت و زیان اقتصاد اوگاندا میباشند و فرمانی مبنی برخروج آنها از کشور طی ۹۰ روز صادر نمود و ۸ نوامبر ۱۹۷۳ آخرین روز مهلت خروج بود.

3- Magion . 4- Helio envctus

۵- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۲ ص ۲۲.

6- Mithradatkert . 7- Christ .

8- L'ere des Arsacides Per A. Terrian La Couperie 1891.

شماره زرتشتیان در اوگاندا بین ۱۰۸ و ۸۸ کم و زیاد میگشت، اما شماره آنها روز صدور فرمان اخراج ۶۴ نفر بیش نبود فریدون و پیروزه امرولیا از بین آنها در ۹ سپتامبر یعنی یکماه پس از صدور فرمان اخراج وارد کانادا شده از انجمن زرتشتیان آنجا در بریتیش کلمبیا تقاضا مینمایند برای اجازه مهاجرت خانواده‌های دستور و وادیا از کمپالا بکانادا اقدامات لازم بعمل آورند. انجمن فوراً با اداره مهاجرت کانادائی در کمپالا تلگرافاً لازمه را مخابره و نامه‌ای در پیرو آن ارسال نمودند.

پس از اقدام مذکور معلوم میشود شماره بیشتری از زرتشتیان در اوگاندا سرگردان میباشند. بنابراین صورت نامهای زرتشتیان مقیم آنجا را که خانواده امرولیا تهیه نموده بودند باداره مهاجرت کانادا در کمپالا ارسال و از آنها خواستار میشوند تا رعایت لازمه را درحق زرتشتیان مقیم اوگاندا مبذول داشته مورد تقاضای آنها بمسافرت یا مهاجرت بکانادا همراهی خود دریغ نفرمایند. مــورد مهاجرت ایرجشاه و خانواده او بکانادا در ۶ سپتامبر ۱۹۷۲ تلگرافاً لازم از سوی مقامات مربوطه باداره مهاجرت کانادائی در کمپالا مخابره شد.

تاریخ کشف اوگاندا

مهاجرت و مسافرت پارسیان با فریقا از سال ۱۷۵۰ م آغاز گشت و خانواده‌های تلاتی در شهرهای زنگبار، دوربان و کاپ تاون در افریقای جنوبی سکونت اختیار نمودند، بسیاری از پارسیان در دنبال آنها با آهنگ افریقا در ساحل آن قاره بکسب و بازرگانی میپردازند.

بتّا احمد ابراهیم نخستین بیگانه‌ایست که در سال ۱۸۴۴ از زنگبار به اوگاندا مسافرت و اقامت اختیار میکند اسپک Speke و گرانت افسران انگلیسی ارتش هند بسال ۱۸۶۲ سرچشمه رود نیل را در جنجه کشف مینمایند. جستجوی منبع رود نیل موجب شناخت اوگاندا میگردد. هنری استانلی جهانگرد دیگری بسال ۱۸۷۵ به اوگاندا میرود و از مشاهده اوضاع اسفناک بومیان آنجا میسیونهای انگلیسی را بفرستادن نمایندگان خود بدان نواحی تشویق مینماید و نخستین گروه میسیون بسال ۱۸۷۷ بدانجا وارد میگردد.

با انعقاد پیمان بین آلمان و انگلیس در ژوئیه ۱۸۹۰ م اوگاندا در منطقه نفــوذ انگلستان قرار میگیرد و سروان لوگارد در ۱۸ دسامبر همان سال بسمت نمایندگی شرکت سلطانی انگلیسی افریقای شرقی بدانجا وارد میشود، سرجرالد پورتال بنا بر پرسش اوضاع اقتصادی شرکت مامور تحقیق و تهیه گزارش میشود. وی هنگام ورود به کمپالا در مارس ۱۸۹۳ م اوگاندا را کشور تحت الحمایه انگلستان اعلام و سرهنری جونسن با دا

امور کشوری آنجا منصوب میگردد.

مسافرت به اوگاندا بواسطه نبودن راه بسیار سخت بوده لیکن در سال ۱۹۰۲ م راه آهن ممباسه را به کیوموساحل دریاچه ویکتوریا وصل مینماید و بقیه راه تا ورود به کمپالا بایستی بوسیله سرویس دریائی دریاچه طی کرد.

توسعه کشت پنبه و سایر کالای بازرگانی موجب میشود که در جنجه بسال ۱۹۳۱ پلی بر رود نیل ساخته شود و کمپالا بوسیله راه آهن به ممباسه وصل گردد. بومیان اوگاندا طی سالیان ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۷ به بیماری واگیر خواب گرفتار بودند و با کوشش و تلاش امنای انگلیسی این مرض در آنجا ریشه‌کن میشود.

آسیائیها چنانکه شایع است هنگام کشیدن خط راه آهن کمپالا به ممباسه به اوگاندا وارد و ساکن میشوند. بگفته امین رئیس کشور اوگاندا اگر راه آهن بوسیله کارگران آفریقائی ساخته شده بود واقعه جاری روز و اخراج آسیائیها بوقوع نمی‌پیوست اگر چه این سخن تا باندازه‌ئی حقیقت دارد لیکن آسیائیهای مقیم اوگاندا ثمره فرمانروائی هندبریتانی بود. مسافرتهای اولیه بافریقا و کشف و آبادی اوگاندا از هندوستان آغاز گشت. اسیک و گرانت کاشف منبع رود نیل از افسران ارتش هند بودند.

نیاکان بلندپرواز پارسیان همه جا با توسعه روزافزون امپراتوری انگلستان همراه و به اوگاندا میرسند. بگفته آقای زال بهائی دستور نخستین زرتشتی که باوگاندا میرود، یحتمل وکیل پایه یک دادگستری بوده که گویا از بخشهای دیگر آفریقا برای دفاع در دادگاه از حقوق یکنفر رئیس آفریقائی مورد چندرا (گاو و گوسفند بسال ۱۹۰۴ بدانجا میرود و پس از ختمه دعوا بمحل خود بر میگردد. دادگاه صالحه و استیناف ۱۹۰۲ میلادی در اوگاندا دایر میگردد.

بگفته صاحب پارسی پراکش جلد ۴ دولت هندبریتانی بسال ۱۹۰۹ پشوتن فرامجی دستور را که از یکسال قبل در اوگاندا میزیست بسمت ریاست خزانه‌داری کشور تحت الحمایه اوگاندا منصوب میسازد. نام درست او پشوتن فقیرجی دستور میباشد و صاحب پارسی پراکش در این مورد اشتباه نموده است. شخصی بنام هرمزجی مهتا نیز در همان اوان از سورت رهسپار اوگاندا میگردد. گویا این دو نفر نخستین زرتشتیانی باشند که در آن کشور ساکن میشوند.

زال بهائی فقیرجی دستور بسال ۱۹۲۳ هنگام حیات هرمزجی مهتا به کمپالای پایتخت اوگاندا مهاجرت مینماید. در آن روزها اوضاع شهر بسیار ناگوار و بیماریهای گوناگون گرمسیری همه جا شایع بود، نه راه شوسه موجود و نه بهداشت و نه وسایل پزشکی و دارو. حتی آب آشامیدنی پاک هم حکم عنقا را داشته است. شیر و ببر و پلنگ پس

از غروب پشت حیاط منازل مردم دنبال شکار میگشته‌اند.

با وجود سختیها و ناراحتی‌های موجود در کشور مهاجرت پارسیان به اوگاندا ادامه مییابد. جهانگیر پردی والا زرتشتی با نفوذ و محترم و توانگر اوگاندا و مقیم شهر جنجه آرامگاهی بسال ۱۹۳۶ برای زرتشتیان آنجا ترتیب میدهد. زال بهائی دستور و جهانگیر پردی والا پس از انجام تشریفات جشن خوانی و مهمانی مفصل که همه زرتشتیان محل شرکت مینمایند، شالوده انجمن پارسیان اوگاندا را میریزند. زمین آرامگاه بوسیله جهانگیر پردی والا از شهرداری گرفته میشود و هزینه اداره امور آن تا بامروز با شهرداری محل میباشد.

با کاهش شماره زرتشتیان جنجه و حرارت و علاقه شدید آنها طی سالیان انجمن پارسیان اوگاندا منحل میگردد. اما شماره زرتشتیان در کمپالا از سوی دیگر رو بافزونی میگذارد و لزوم تشکیل انجمن پارسیان و احداث آرامگاه اهمیت زیاد پیدا میکند. لذا انجمن پارسیان زرتشتی در کمپالا پایتخت اوگاندا تاسیس و با تلاش و فعالیت خستگی ناپذیر زال بهائی دستور زمینی بمساحت ۹ هزار متر مربع در بهترین نقطه شهر بمنظور آرامگاه زرتشتیان تخصیص مییابد.

انجمن بسال ۱۹۵۶ جهت بنای پرستشگاهی بر زمین آرامگاه تصمیم میگیرند مبلغ ده هزار روپیه برای انجام منظور جمع‌آوری میشود. در همان اوان اردشیر دارا شاه شراف از ساکنان هند در کمپالا حاضر باشد هنگام مراجعت به بمبئی بوسیله روزنامه جام جمشید بمنظور ساختمان پرستشگاهی در اوگاندا از پارسیان درخواست کمک مالی مینماید.

بگفته آرنولد تاین بین "تمدن با شکوه تمام رو به عقب‌نشینی است." با تقلیل مساحت و نیروی امپراتوری بریتانیا، شالوده پارسیان نیز موقتاً "متزلزل میگردد. از هم گسیختن رشته زندگی زرتشتیان در آفریقا بویژه در اوگاندا، جماعت را اندوهگین ساخت. اما جای خوشوقتی است که دولت کانادا با درخواست و فعالیت انجمن پارسیان آن کشور مبنی بر مهاجرت پارسیان اوگاندا بکانادا موافقت مینماید. زرتشتیان بیقین مانند پارینه بهر کشور که روی میآورند در وفاداری بآنجا و حفظ اصول آئین خویش کمال جدیت را نشان میدهند.

میترا در دین زرتشتی

سه دوره مهرپرستی در جهان وجود داشته است

۱ـ مهرپرستی پیش از زرتشت در میان آریائیها. ۲ـ مهرپرستی در میان ایرانیان باستان ۳ ـ آئین میترائی در اروپا بویژه روم که با میترای ایران و هند

اختلافی شگرف دارد.

ند
ایرانیان باستان وزرتشتیان نگاره فروهرراکالبد مینوی روان پنداشته‌ا
وخورشیدراکالبد مینوی پرفروغ مهر.

مهربطورکلی فروغ تابناک همه فروزها وخصایل نیک جهان است. زرتشتیان
درضمن نیایشی که در بامدادهنگام برآمدن آفتاب میسرایند میگویند بمهرفزون
جان پیوند، هزارچشم، ستوده، رامش ده وخوراکی پروردرودفرستاده میشود.

هنگامیکه روشنائی خورشیدمیتابد، هنگامیکه نورخورشیدمیآید، آن نورها
برای افزایش جهان اشووبرای افزایش تن اشوبزمین اهورادادهپخش میشوند.
هنگامیکه خورشید، فروغ مهرمیتابد بزمین اهورادادهپاک میشود، آب روان پاک
میشود، آب چاهها پاک میشود، آب دریاها پاک میشود، آب ایستاده پاک میشود،
پیدایش اشوکه ازخردورجاوندا هورا بوجودآمده پاک میشود.

اگرخورشیدطلوع نمیکردهرآینه دیوان (میکروبها) سراسرآنچه درهفت کشور
مت
است نابودمیکردند. هیچیک ازایزدان مینوی بنگهداری این جهان مادی ومقاو
باآنها توانا نباشد.

مت
کسیکه بخورشیدنورانی تیزاسب برای مقاومت دربرابرتاریکی، برای مقاو
ن
دربرابردیوانی که درتاریکی پیدا میشوند، برای مقاومت دربرابردزدان وراهزنا
برای مقاومت دربرابرسختی مرگ درودمیفرستدروان خویش را وهمه ایزدان مینوی
ودنیوی راخشنود میکنند.

درمهرنیایش چنین گویندوآرمان دارند:

ش
مهرایزدجان پیوندرامیستائیم که راست گفتار، نامور، دارنده هزارگوش، خو
پیکر، دارنده هزارچشم، بلندبالا، دوربین، نیرومند، بیخواب وهماره بیدار است.

بشودمهرپیرامون کشور، مهرداخل کشور، مهرخارج کشور، مهربالای کشور، مهر
پائین کشور، مهرجلوکشور، مهرعقب کشور، ازبرای یاری، ازبرای آزادی، از
برای شادی، ازبرای تندرستی، ازبرای فیروزی، ازبرای بهروزی، ازبرای اشوئی
بسوی ماآید. نیرومندترین آفرینشهاست، بامهرودرودبسوی اومیرویم.

صورت فرمانهای جماعت

درصندوق آهنی پنچایت درآتش ورهرام قدیم یزد

ازدفترگزارشات شادروان مانکجی لیمجی‌هاتریا که درکتابخانه کاما اورینتل
اینستیتوت بمبئی بنشانی H.P.MS 213 ضبط است برمیآیدکه وی بروزبهمن و

اسفندماه قدیم ۱۲۲۳یزدگردی واردیزدمیشودو۳روزبعددرروزسپندارمزدواسفندماه
بزرگان وموبدان زرتشتی رادعوت واساس انجمنی بنام پنچایت رامیریزدکه‌گاه‌بگاه
تشکیل میافت وبه‌کارهای جماعت واصلاح اموررسیدگی واقدام میکرد.

ی
آخرین جلسه مضبوط دردفترمذکورمورخ است بتاریخ ورهرام وبهمن‌ماه ۵۵ ۱۲۲یزدگرد
ن
ودرمحل آتش ورهرام یزدبرگزارگردیده است دراین جلسه بنابدرخواست زرتشتیان تهرا
موبدکیخسروموبدبهمن راکه‌باآموزگاری مشغول بوده‌راضی میسازندکه‌بتهران بروند
انجمن تهران سالی ۱۸ تومان حقوق برای وی مقرر میدارندمزدبرگزاری مراسم دینی
ویزشن ویشت وغیره افزون برحقوق خواهدداشت دراین جلسه فرمانهائی که‌ازدولت
وسران دیگرطبق صورت ذیل دردست جماعت بوده‌دریکجا جمع ودرصندوق آهنی گذاشته‌در
آتش ورهرام میگذارندوبدست دستورنامدارودستورکیخسرومیسپارند. قراربراینکه هر
کس هرگاه بخواهدآنرا ببیندوآنرا بخواهنددستوردرصندوق رابرای آنها بازکنند.
شته

۱ ـ فرمان ازناصرالدینشاه بابت میراث گبری ومسلمانی که‌هرکس دعوائی‌دا
باشدبدیوانخانه‌اعلی برودوهرکسی ازدین خودبرمیگردداراین باب مجتهدتحقیق
نماید. به‌تاریخ شهرصفرالمظفرسنه ۱۲۶۸هجری.

۲ـ تعلیقه مرحوم علی‌نقی خان بابت پول جزیه مقرره دولت پنجاه تومان مدیون
بتاریخ شهرصفرالمظفرسنه ۱۲۱۹هجری.

۳ـ فرمان فتحعلیشاه بجهت ساختن دخمه بعهده حاجی‌عبدالرحیم بتاریخ شهرربیع
الاول سنه ۱۲۹۰هجری.

۴ـ تعلیقه سرکاربندگان پناهی‌ام سردارامضای فرمان ناصرالدین شاه که اول
ثبت شده درگبری‌ومسلمانی دربارهٔ ارث هرکس بخواهدمدعی ومدعی علیه‌رابدیوانخانه
عدالت روانه نمایدبتاریخ ربیع‌الثانی‌سنه ۱۲۶۹هجری.

ن
۵ـ حواله آدریان اسامی که‌مدعیان بکدخدامرزبان صلح کرده‌اندمبلغ بیست توما
بتاریخ ۱۸شهرمحرم سنه ۱۲۶۹هجری.

۶ـ تعلیقه میرزاعباس نایب الحکومه امضای تعلیقه مرحوم محمدتقی‌خان امیردرباره
ارث طایفه که‌هرکس دعوی ارث داشته‌باشدا وراروانه دربارگیتی‌مدارنمایند که‌در
دیوانخانه بزرگپادشاه غوررسی شود.

۷ـ سوادتعلیقه سرکاربندگان پناهی ام سرداربه‌جهت گبری ومسلمانی دربارهٔ
مالیات قصابی املاک وقفی سنه ۱۲۶۹هجری.

۸ـ ملفوفه فرمان مرحوم محمدشاه جهت ساختن دخمه بتاریخ شهررمضان سنه ۱۲۶۴
۹ـ تعلیقه صدراعظم دربارهٔ گبری‌ومسلمانی‌وامضای فرمان ناصرالدین شاه بتاریخ
صفرسنه ۱۲۶۶هجری.

۱۰- حکم مرحوم میرزا عبا س وحکم جنا بحاج سیدجوا دجهت سا ختن دخمه بتا ریخ ۱۸ شهرا لذکرسنه ۱۲۶۲.

۱۱- حکم شریعتمدا رآقا میرزا علی‌بجهت سا ختن دخمه بتا ریخ ۱۲شوا ل سنهٔ ۱۲۶۲

۱۲- سوا دتعلیقه برجیس صا حب بجهت سفا رشنا مه‌که رفع جبروتعدی شود .

۱۳- سوا دتعلیقه سرکا رعریزخا ن سردا رکل با سم میرزا کوچک خا ن سرهنگ کــه سفا رش نوشته صفرهجری ۱۲۷۰.

شته
۱۴- سوا دفرما ن دیوا نخا نه مبا رک بجهت ا مرموقوفا ت که هرکس دعوی ا رث دا با شدبدیوا نخا نه مبا رک برونده که بحقیقت رسیدگی شود .

۱۵- سوا دتعلیقه ا شرفا مجدصدرا عظم دربا ره یکصدتوما ن علاوه وجه جزیـــه‌کــه دربا ره‌پو ل قصا بی ودا روغگی دربا ره‌جنا ب‌شیخ‌محمدحسن بتا ریخ ربیع ا لاو ل ۱۲۷۰ه

۱۶- فرما ن دیوا نخا نه مبا رک دربا ره ملک وقفی ومطا لبا ت که رسیدگی نما یند هرکسدربا ره ملک موقوفا ت سخنی دا شته با شدبدیوا نخا نه روا نه نما یندجما دی‌ا لثا نی ۱۱۷۰ه.

۱۷- تعلیقه مرحوم مــیرزا محمدتقیخا ن ا میردربا ره‌ا مضا ی فرما ن مستمری موبد موبدا ن موبدبهـرام بعهده سرکا رشیخ‌علیخا ن جما دی ا لثا نی ۱۲۶۶.

لیه
۱۸- تعلیقه مرحوم میرزا محمدتقیخا ن ا میردربا ره موبدموبدا ن ومرخصی‌مشا را وحما یت طا یفه مزبوره ذیحجه ۱۲۶۵ه.

۱۹- حکم شریعتمدا رآقا میرزا علی‌که‌بیرو ن شهرسوا رشوندطا یفه‌پا رسی ودرشهر هم دستورنا مدا رسوا رشوندبتا ریخ ۷ربیع‌ا لثا نی‌با لای آ نهم ا مضا ء حکم سرکا رمیرزا کوچک خا ن پیشکا رسرتیب‌خا ن شده ا ست بتا ریخ‌جما دی‌ا لاو ل ۱۲۷۰ه.

۲۰- تعلیقه صدرا عظم که دربا لای‌عریضه ملابهرام ثبت شده که‌جمع‌وخرج بدهی‌خیریه مزبورا زقرا رتصدیق میرزا محمدصا دق‌مستوفی‌۸۳۶توما ن وچها رقرا ن وچها رعبا سی کا ر سا زی نما یندبتا ریخ‌ذیحجه ۱۲۶۸ه.

۲۱- فرما ن محمدشا ه‌دربا ره‌سی‌توما ن مستمری بهمن ا بن دستورکیخسرو ۲۴ صفر ۱۲۵۷ه.

۲۲- فرما ن نا صرا لدینشا ه‌دربا ره‌پو ل جزیه‌که‌جمع وخرج شده ۶۹۷توما ن ۹قرا ن ویکشا هی بده‌دیوا ن شده‌که همه‌سا له بدهندشوا ل ۱۲۶۰ه.

۲۳- تعلیقه مرحوم سردا رمحمدحسنخا ن ا مضا ء فرما ن که‌ا حدی‌بیحسا بی نکنندهرگاه ا حدی ا زطا یفه‌کشیدا زقرا رفرما ن ۱۷ربیع‌ا لاو ل ۱۲۸۶ه.

۲۴- تعلیقه مرحوم محمدحسنخا ن سردا را مضا ء مرحوم میرزا محمدتقیخا ن ا میردربا ره موبدموبدا ن پوشید ن خلعت وا ورا مرخص کرد ن ومستمری مشا را لیه‌را بدهندربیع‌ا لاو ل ۱۲۶۶ه.

۲۵- تعلیقه مرحوم محمدحسنخا ن سردا را مضا ء فرما ن پا دشا ه‌دربا ره‌مستمری‌موبدا ن بتا ریخ‌شهرربیع‌ا لمولود ۱۲۶۴ه.

۲۶- تعلیقه مرحوم سردا را مضا ء فرما ن پا دشا ه‌دربا ره تخفیف ۳۵۰توما ن ربیع‌ا لاو ل ۱۲۶۶ه.

۲۷- فرما ن قبله عا لم وعا لمیا ن دربا ره مستمری ملابهرام بتا ریخ‌شهررمضا ن ۱۲۶۷ه.

۲۸- فرما ن محمدشا ه‌بعهده‌شا هزا ده‌بهمن میرزا متوجه‌ا ملاک وقفی‌را ســرکــا ر شریعتمدا رمیرزا محمدعلی‌مدرس با شدبتا ریخ‌صفر ۱۲۵۷ه.

۲۹- فرما ن محمدشا ه‌دربا ره‌ا ینکه‌هرکس یکنفرا زطا یفه‌را بقتل رسا نداقا تل را حکام بتهرا ن بفرستندیکهزا رتوما ن بدیوا ن ا علی‌حا کم دا دنی با شدصفر ۱۲۵۷ه.

۳۰- فرما ن محمدشا ه‌که‌رئیس طا یفه مزبوررا وا گذا رکردندبعبا سقلی‌خا ن که‌رئیس طا یفه‌با شدربیع‌ا لاو ل ۱۲۵۸ه.

۳۱- فرما ن نا صرا لدینشا ه‌دربا ره‌سیصدوپنجا ه‌توما ن تخفیف‌که‌دا دندهمه‌سا له‌ا ز بدهی‌جزیه موقوف‌دا رند ۱۶رمضا ن ۱۲۶۸ه.

۳۲- فرما ن نا صرا لدینشا ه‌با بت مستمری‌موبدموبدا ن که‌همه‌سا له‌دریا فت نما یدسی ونه‌توما ن درهذا لسنه تخا قوئیل مرحمت شده‌بتا ریخ ۱۶رمضا ن ۱۲۶۵ه.

۳۳- فرما ن نا صرا لدینشا ه‌ا مضا ء فرما ن محمدشا ه‌هرکس ا زطا یفه‌را بقتل رسا نــد موا فق فرما ن مرحوم رفتا رنما ید ۱۴شوا ل ۱۲۶۹ه.

۳۴- تعلیقه عزیزخا ن سردا ردربا ره رستم برا درملابهرام وکسا ن ا و .

۳۵- تعلیقه مرحوم محمدحسنخا ن سردا را مضا ی فرما ن با بت پنجا ه‌توما ن مستمری ملابهرام بتا ریخ‌ربیع‌ا لاو ل ۱۲۶۶ه.

۳۶- تعلیقه مرحوم محمدحسنخا ن دربا ره رستم برا درملابهرام ومستمری‌ملابهرام ربیع ا لاو ل ۱۲۶۶ه.

۳۷- سفا رش میرزا محمدتقی‌خا ن ا میردربا ره ملابهرام ورستم برا درملابهرام دربـا ره تنخوا ه‌که‌هنگام ا لغا رت برده‌ا ندگرفته عا یدسا زندذیحجه ۱۲۶۵ه.

۳۸- تعلیقه‌صدرا عظم دربا ب‌با غ‌توت سیا ه‌وغیره‌که‌حا شیه‌خط صدرا عظـــم بـــا شد ذیقعده ۱۲۷۰ه.

ا حکام مجتهدین دربا ره‌شکا یا ت طا یفه ملک وقفی وغیره موا فق همان حکم ۲۰عدد تعلیقه صدرا عظم دربا ره‌با غ‌توت سیا ه‌که‌ا و ل‌نا مدا رآ ورده‌بود .

ا زقرا ریکه‌دا نشمندا رجمندآ قا ی ا ردشیرآ ذرگشسب هنگام صحبت ا ظها رمیدا شت بعضی ا زا سنا دمذکوردربا لارا درصندوق آ هنی کهنه درمنز ل پدری خوددیده‌ا ست . ا گرچنا نکــه یخ
ا سنا دمذکوربهمت فرزندا ن شا دروا ن موبدموبدا ن دستورنا مدا رپیدا شوددرتدوین تا ر زرتشتیا ن دردوسده‌ا خیرکمک بسیا ربزرگی خوا هدبود .

چون تاریخهای ایران پس از ساسانیان، حدود ۳۰۰ سال پس از وقوع وقایع تدوین گردیده، لذا به حقیقت سالهای وقایع مندرجه آنها نمیتوان اطمینان کامل داشت. در اغلب مواقع هنگام شرح حمله مهاجمین به ایران جنبه کرامات و معجزات به آن داده که تذکار آن خارج از موضوع ما است. طول مدت خاندان ساسانی و تاریخ جلوس و سالهای پادشاهی بعضی از پادشاهان، در این تاریخها مغشوش بنظر میرسد. شاهنامه فردوسی سالهای سلطنت پادشاهان ساسانی را جمعاً ۴۹۶ سال نشان میدهد. ابومعشر بلخی که با زیج شهریار و مدارک دیگر ساسانی آشنائی داشت، شاهنشاهی آنها را ۴۲۷ سال میداند.(۱) ابوریحان بیرونی آنرا ۴۲۶ سال ضبط نموده و مینویسد بنا بر رای عامه ایرانیان، ساسانیان ۴۳۱ سال پادشاهی کرده اند. حمزه اصفهانی در سنی ملوک الارض و الانبیا ۴۲۹ سال و ۳ ماه و ۲۸ روز و ابن بلخی در فارسنامه ۴۲۹ سال و ۵ ماه و ۲۰ روز آورده است. بگفته مسعودی در مروج الذهب بسیاری از مولفان، فاصله بین جلوس اردشیر بابکان و مبدا تاریخ هجری را چهارصد سال میدانند (۲).

این گفتار پژوهشی است با مایه اندک در موضوع مهم که به پژوهش بسیار دقیق و مایه دار نیاز دارد و به پیشگاه دانشمندان ارجمند پیشکش مینماید، با این امید که با دانش ژرف بین خویش آنرا بکمال برسانند.

فرضیه ای که ایرانیان باستان تقویم مستقلی از خود نداشته و سال جلوس هر پادشاهی را مبدا تاریخ خود قرار میدادند که در دوره پادشاه دیگر از نو آغاز میشد پذیرفتنی نیست. ابن خلدون نقل از طبری میگوید در ایام ملوک الطوایف ولادت عیسی بود. این ولادت بر سرزمین بابل در سال ۱۵۱ اشکانی بود. اشکانیان که تاریخ مستقلی از خود داشته اند، مبدا آن ۳۳۵ پیش از میلاد است. در کتب پیشینیان مانند طبری و دیگران، به دو تاریخ دیگر برمیخوریم که در دوره اشکانیان معمول بوده، یکی تاریخ میلاد مهر که مبداء آن ۲۷۱ پیش از میلاد است و دیگری تاریخ نیبران که مبداء آن ۲۰۸ پیش از میلاد بوده. سال نزول وحی را بمانی ۵۳۹ مهری اشکانی داده اند و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران. افزون بر این در دو ورقه تقویم پهلوی که در تورفان پیدا شد و در مجله آسیائی سلطانی مورخ اکتبر ۱۹۴۷ و ترجمه آن بفارسی در کتاب تقویم و تاریخ در ایران (۳) منعکس گردیده و قدمت آن بقرن هشتم پیش از میلاد میرسد، نام تاریخ یزدگردی آمده است.

۱ـ تقی زاده بیست مقاله ترجمه احمد آرام ص ۴۲
۲ـ مجله هنر و مردم شماره ۱۵۳ ـ ۱۵۴ ص ۱۱۸
۳ـ تالیف ذبیح بهروز ص ۱۸ و ۲۴

مورخان فاصله بین جلوس اردشیر بابکان و جلوس یزدگرد شهریار را ۴۰۷ سال ذکر کرده اند که بنا بر مدارک کرونولوژی درست است، لیکن سال جلوس اردشیر بابکان و سال جلوس یزدگرد سوم مغشوش میباشد. کتابهای تاریخ سال ۱۱ هجری قمری برابر ۶۳۲ میلادی را جلوس یزدگرد میدانند. این سال، سال وفات رسول اکرم است. یکسال پس از آن خالد بامر ابوبکر مامور فتح ایران شد. عمر چون بخلافت رسید، ابوعبیده ثقفی را سپهسالار لشکر اسلام نمود و ابوعبیده در جنگ معروف بجسر کشته شد و کلیه لشکر اسلام باستثنای چند نفر نابود گشت.

بگواهی کلیه مورخان جنگ نامبرده در زمان پادشاهی پوراندخت اتفاق افتاده است و ایرانیان از وجود یزدگرد بی اطلاع بودند. بنا بر این سال ۶۳۲ میلادی برابر ۱۱ هجری که سالها قبل از حادثه مذکور میباشد بهیچ دلیل نمیتواند سال جلوس یزدگرد باشد.

رحلت رسول اکرم در سال ۱۱ هجری بوده، خلافت ابوبکر در این سال است و درگذشت او در سال ۱۳ هجری است. عمر ده سال و شش ماه بعد از ابوبکر خلافت کرد. در جنگهای بعد از سال ۱۴ هجری و شکست پوراندخت به جستجوی یزدگرد شهریار پرداختند.

بگفته حمزه اصفهانی صاحب سنی ملوک الارض و الانبیاء در ماه چهارم از پادشاهی اردشیر بن شیرویه، ابوبکر خلیفه شد.

بگفته صاحب مجمل التواریخ ابوبکر در سال ۱۲ ه خالد را به عراق فرستاد. خالد انبار را بصلح بگشاد و سوی مرزبان کس فرستاد بدین دعوت اسلام. اندر آن وقت پوراندخت را همی نشاندند. آمدن خالد بحیره در روزگار پوراندخت بود و آخر خلافت ابوبکر. در سال ۱۳ ه اندر عهد پوراندخت، پیغمبر درگذشته بود و ابوبکر صدیق به خلیفتی بنشسته و آخر عهدش بود. چون ۳ ماه از سلطنت پوراندخت بگذشت خلافت به عمر رسید.

بگفته ابن اثیر صاحب الکامل فی التاریخ، ابوبکر بمثنی نوشت بخالد ملحق شود. خالد لشکر را بسه دسته تقسیم کرد و قرار داد در الحفیر به دشمن برخورد کنند. این موضع از بزرگترین موضعهای فارسیان بود و شوکت آن از همه شدیدتر. امیر آنجا یکی از اسواران بود که او را هرمز مینامیدند. وقتی خبر آمدن دشمن را شنید به اردشیر شاه خبر ایشان را نوشت.

بگفته بلعمی پوراندخت یکسال و چهار ماه پادشاه بود. پیغمبر بروزگار او وفات یافت و ابوبکر بخلافت نشست. چون پوران بمرد پادشاهی بخواهرش دادند.

بگفته خوندمیر صاحب حبیب السیر اوایل خلافت عمر، مثنی بمدینه شتافت و جهت جنگ با عجم استمداد نمود. ابوعبیده ثقفی با چهار هزار مرد، بفرمان عمر به عراق و کمک مثنی شتافت. در آن زمان بقول اکثر مورخان حکومت عجم تعلق به پوراندخت داشت.

بگفته بلاذری صاحب فتوح البلدان، جنگ جسر که ابوعبیده در آن کشته شد آخر رمضان

سال ۱۳ه بود و عمر بواسطه شکست ابوعبیده یکسال اسم عراق را نمی‌آورد.

به گفته طبری، فیروزان و رستم به پوراندخت گفتند نام زنها و کنیزان خسرو و خاندان ساسانیان را بما بده و او داد وایشان در طلب آنها فرستادند تا مردی را از فرزندان کسری نشان دهند. آنها نام یزدگرد شهریار را دادند. او را آوردند و پادشاه کردند. مسلمانان به عمر خبر دادند و این در ذیقعده سال ۱۳ه بود.

صاحب مجمل التواریخ، درجدولهای اوایل کتاب سال جلوس یزدگرد را ۲۶ ه نشان داده است و می‌گوید چون یزدگرد شهریار به سلطنت نشست، روزگار خلافت عمر بود و حرب قادسیه، و اندرعهد یزدگرد عمر پنج سال خلیفه بود و پس عثمان.

حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده، جنگ قادسیه را درسال ۱۵ه میدهد.

یعقوبی می‌نویسد عمر ابوعبیده را به عراق فرستاد و خسرو مرده بود و پوراندخت بجای او بود. رستم وفیروزان دو قیم بودند و به کارهای ملک می پرداختند و هردو ضعیف بودند. لشکر ابوعبیده شکست خورد و همه کشته شدند. خبر به عمر رسید، بسیار غمگین شد.

بلعمی نیز همین گفته را نقل مینماید.

میرخوند (۴) مینویسد از سیاق کلام اعثم کوفی چنان معلوم میشود که جابان در ایام حکومت یزدگرد شهریار در زمره مسلمانان در آمد و درجه بلند و مرتبه ارجمند یافت. لشکر اسلام پس از آن بسوی حیره روان شدند، تا کار آراستگی ملک عجم کنند و حال آنکه اختلال در احوال ملک ایشان راه یافته بود تا یزدگرد به هلاکت رسید. مسود اوراق گوید روایت اعثم کوفی در این باب خالی از غرض نیست. چه درکتب معتبره چنان بنظر رسیده که اسلام جابان، بلکه واقعه جسر و قتل ابوعبیده بن مسعود ثقفی در زمان حکومت پوران، قبل از آنکه یزدجرد بر مسند سلطنت نشیند دست داد.

منتخب التواریخ (۵) مینویسد، پوراندخت بن خسروپرویز لقبش سیده است. رحلت حضرت رسالت در زمان او بود. مدت سلطنتش بقولی یک سال و چهار ماه و بقول صاحب مجمل فصیحی و صاحب جهان آرا شش ماه.

تاریخ قطب شاهی (۶) در ذکر سلطنت پوراندخت گوید، مرویست حضرت خاتم الانبیا صلعم عهد دولت توراندخت، قدم از تخت سلطنت بیرون نهاد و بعالم بالا شتافت.

صاحب تاریخ منتظم ناصری از قول ابن اثیر در وقایع سال ۱۲ه مینویسد، فرستادن اردشیر بن شیرویه سپاهی بسرداری بهمن جادویه به مقابله عساکر اسلام. و در وقایع سال ۱۳ گوید فرستادن رستم فرخزاد از قبل پوراندخت که تازه پادشاهی عجم یافته بود، جابان سردار را بنواحی فرات. و در وقایع سال ۱۴ مینویسد تظلم اهل اطراف دجله و فرات به یزدجرد از تطاول لشکر اسلام.

۴ـ روضة الصفا، فصل احوال خلافت عمر. ۵ـ تالیف حسن بن محمد بن خاکی شیرازی مولف سده ۱۶ ه بنشانی RIV 24 درکتابخانه کاما اورینتل انستیتو، بمبئی ۶ـ تالیف خودشاه بن قباد الحسین بنشانی H.P.MS 12 کتابخانه فوق

صاحب بهجة التواریخ (۷) در ذکر پادشاهی پوراندخت می‌گوید، چون توراندخت برتخت پادشاهی نشست عدل وداد پیش گرفت وبقیه خراج که از روزگار پرویز مانده بود، همه را بخشید. در زمان او هیچ رعیت جلای وطن اختیار نکرد. محمد رسول الله در سلطنت زمان وی فوت شد و ابوبکر را خلافت رسید. توراندخت یکسال و چهار ماه برتخت نشست و بمرد.

صاحب التواریخ (۸) در ذکر سلطنت پوراندخت مینویسد، زنی عاقله بود. پیغمبر صلعم در عهد او به دار القرار رحلت کرد.

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هیئت قوشچی، پس از روایت جلوس یزدگرد در سال ۱۱ه از کتاب بنهایت مینویسد، ولی اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال، سال وفات سید کاینات است و در تواریخ چنان مسطور است که لشکر ظفر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد، پوراندخت از دختران کسری پادشاه بود (۹)

دکتر ملکزاده بیانی برمبنای سکه‌هائی که تاکنون کشف شده نوشته است. بنا بر تحقیقاتی که نموده‌ام پوراندخت بیش از دوسال سلطنت نموده است. (۱۰)

حمزه اصفهانی از موسی بن عیسی کسروی و مجمل التواریخ نقل میکند، " از دوشنبه تشرین اول اسکندری تا پنجشنبه اول محرم سال هجرت ۹۳۹ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است. پس چهل سال برسرش گرفتیم، مدت ابتدای هجرت تا هلاک شدن یزدگرد شهریار، حساب آن به ۹۷۲ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است. " در نسخه اصل عربی واژه هلک نوشته شده که ملک هم خوانده میشود یعنی به تخت نشستن یزدگرد نه هلاکت او. به موجب این روایت جلوس یزدگرد که بیست سال پیش از مرگش بوده در سال ۹۵۳ اسکندری مطابق بیستم هجری میشود (۱۱) باز حمزه اصفهانی از قول موسی بن عیسی کسروی گوید، "نسخه‌های چندی از خدای نامه که تاریخ ملوک الفرس نامند دیدم متن نسخه‌ها با هم فرق دارد، حتی دو نسخه همانند نیز یافت نمیشود. علت این آشفتگی هنگام استنساخ از کتابی به روی میدهد و یا از ترجمه از زبانی بزبان دیگر.

در خطط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که در زمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار، اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر می‌کرده اول فروردین یزدگردی درسال ۶۷۶ میلادی در پنجم حزیران بوده (۱۲).

۷ـ تالیف شکرالله بن شهاب الدین احمد بن زین العابدین زکی بنشانی H.P.MS103 کتابخانه فوق. ۸ـ تالیف شیخ یحیی الرازی بنشانی H.P.MS 76 درکتابخانه فوق. ۹ـ تقویم و تاریخ در ایران از ذ.. بهروز ص ۳۷. ۱۰ـ نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۴۵. ۱۱ـ تقویم و تاریخ در ایران ص ۳۶. ۱۲ـ ایضا ص ۵۵.

بیرونی در آثار الباقیه مینویسد "درسالی که یزدگرد شهریار به پادشاهی رسید تاریخ اسکندری ۹۴۳ سال و مدت میان جلوس اردشیر بابکان و یزدگرد ۴۰۶ سال است. کتب نجومی طالع سال جلوس اردشیر را از ۱۵ تا ۱۸ جوزا داده اند و این طالعها از ماخذ نیمروز حساب میشود. "بنابراین سال ۲۶۶ میلادی برابر ۵۳۷ مهری اشکانی به قول شادروان بهروز در ۱۷ درجه جوزا است. این گفته را درهند با دو نفر از استادان فن در میان نهادم و به صحت آن گواهی دادند. حال ۴۰۶ سال را بر ۲۶۶ بیفزائیم ۶۷۲ بدست می‌آید. یعنی جلوس یزدگرد در سال ۶۷۲ میلادی برابر ۹۴۳ مهری اشکانی است نه اسکندری شماره مرقوم در آثار الباقیه درست است اما آن اسکندری نیست و مهری است. سال ۶۷۲ میلادی برابر ۹۸۳ اسکندری است.

سال جلوس انوشیروان که تاریخ نویسان و ستاره شناسان متفق القولند برابر روز دی به آذر و اردیبهشت ماه سال ۵۳۱ میلادی است و زایچه او نیز که در دست است همان را نشان میدهد. بنابر نوشته قانون مسعودی در سال بیست و پنجم پادشاهی انوشیروان یعنی سال ۵۵۵ میلادی کبیسه هفتم ۱۲۰ سالی اجرا شده است که با حساب نجومی درست است و مخالف قولی است در آثار الباقیه که آخرین کبیسه در زمان یزدگرد بن شاپور انجام یافته و گواهی است بر دست بردگی در آن کتاب. در زمان یزدگرد بن شاپور هشتمین کبیسه ۱۱۶ سالی از دوره چهارم در سال ۴۲۸ میلادی انجام یافته و آن کبیسه ۱۲۰ سالی نیست. هشتمین کبیسه ۱۲۰ سالی از دوره دوم در زمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار اجرا شده (۱۳). اینک ۱۲۰ بعلاوه ۵۵۵ سال بیست و پنجم پادشاهی انوشیروان ۶۷۵ میلادی میشود و برابر است با گفته علی بن یحیی منجم در خطط مقریزی که در زمان یزدگرد شهریار، اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایار سیر میکرده. اول فروردین یزدگردی در سال ۶۷۶ میلادی در پنجم حزیران بوده و آن سال چهارم جلوس یزدگرد است. سال ۶۷۵ میلادی برابر است با ۹۸۶ اسکندری و بنوشته آثار الباقیه، یزدگرد در سال ۹۶۳ اسکندری کشته شده، اشتباه میباشد. این قبیل حسابسازیها از نویسندگان در کتب تاریخ و نجوم بسیار دیده میشود و برای مغلطه کاری در آثار بیرونی دست برده اند.

به گفته بیرونی در آثار الباقیه، کتب منجمین طالع سالی را که اردشیر برخاست تقریبا "نیمه جوزا نشان میدهد و طالع سالی که یزدگرد برخاست ششمین درجه عقرب. سال روایتی ۶۳۲ میلادی که جلوس یزدگرد فرض شده طالع سنبله است و به هیچ حسابی به عقرب نمی‌رسد. کتاب خطی القرانات والتحاویل که زایچه پادشاهان ساسانی را ضبط نموده و بشماره ۲۵۸۱ در کتابخانه ملی پاریس موجود است. زایچه جلوس اردشیر بابکان را ۱۷

۱۳- ایضا" ص ۵۵.

درجه و ۳۸ دقیقه جوزا داده است که برابر با ۵۳۷ مهری و ۲۶۶ میلادی است و زایچه جلوس یزدگرد سوم را چهار درجه و ۶ دقیقه عقرب نشان میدهد که برابر با ۶۷۲ میلادی است.

بنابر آنچه گفته شد جلوس یزدگرد به سال ۶۷۲ میلادی است نه ۶۳۲ چنانکه در تواریخ ضبط شده است. چون مراسم تاجگذاری یزدگرد در فارس و استخر اجرا میگردد. به احتمال قوی مداین و استانهای مجاور تا آن زمان بتصرف مهاجمین در آمده بوده که هجوم خود را پس از مرگ خسروپرویز آغاز مینمایند.

اوضاع شهرهای ایران در آن دوران درهم و برهم و هرج و مرج و آشوب در همه جا حکمفرما بوده است. استانهای خاوری که خاندان ساسانی پارسی را بنظر بیگانه می‌نگریستند، موقع را مناسب می‌بینند که آنها را برکنار کرده، خاندان اشکانی را دوباره به سلطنت بردارند. بنابراین یزدگرد را در قلمرو خویش راه نمیدهند. شاهنشاه در آن گیرودار و پیکار داخلی، بیچاره میشود تا آنکه بالاخره در مرو بشهادت میرسد.

یادداشتی از کتاب دعای پهلوی که بر پوست نوشته شده بوده و اوضاع هرج و مرج شهر یزد را در سال دوازدهم پادشاهی یزدگرد، و ورود او به یزد و اقامت چند روزه او را در آن شهر نشان میدهد، در دست است. یادداشت مذکور بوسیله هیربد ورزاد پسر لهراسب نوشته شده و ثبوت احتمال قوی ماست براینکه سالها پیش از جلوس یزدگرد مداین و استان مجاور آن تحت استیلای اعراب بوده. کتاب دعای پهلوی مذکور در تملک دکتر نوشیروانجی از پارسیان هند بوده که حدود ۱۳۳۳ هـ ق بشهر یزد میآید و چند صباحی را در روستای قاسم آباد سکنی میگزیند (۱۴).

هیربد ورزاد در آن یادداشت از اهریمن صفتی مردم و کشتار و غارت یکدیگر صحبت مینماید و در ضمن مسافرت خویش به تیسفون بدینطریق اشاره میکند: "شش سال پیش در تیسفون بودم، عربها که جز شتر چیزی نداشته و دزدی همی‌کردند و آدم بیگناه همی‌کشتند بدین تازه در آمده و خوی آدمی گرفته، جز هنگام جنگ کسی را نمیکشند، خدا به آنها کمک میکند که بر ما غالب شوند. ما ها از دین بهی برگشته برکسی رحم نمیکنیم. اینجا ۲۴ آتشکده داشته که مردم عبادت میکردند. حالا جز چهار آتشکده، باقی همه خاموش است. شاه یزدگرد ۲ سال پیش با ۱۴ هزار سرباز از اسپاهان با اینجا آمده پنج روز بیاسود، جز ۳ نفر راهزن را که امر به کشتن کرد دیگر کاری نکرد. با شتاب به طرف کرمان و سکستان رفت. گویند در بلخ قشون فراهم میکند که عربان را بیرون کند. خیلی مردم در تیسفون و خوزستان آئین عربان پذیرفته اند. خداوند بر ما خشم کرده. سه نفر موبدان چندین کتاب پیکان که در علم طب نوشته شده بود و مقداری جواهرات و پول و طلا که مردم در آتشکده قریه یزک برده بودند، برداشته فرار کرده اند. گویند در تیسفون میان عربان

۱۴ ـ آتشکده یزدان ص ۲۶۲ آیتی.

طبابت میکنند . خیلی حکام درهرشهری یاغی شده همدیگررا میکشندوغارت میکنند."

یادداشت مذکورازنابسامانی کشورواختلاف مردم وگروهها وپیکاروقتل و غارت وبی تفاوتی مردم ازحکومت واخلال درامرمهم جنگ با بیگانگان اشاره میکندوشبوتی است پیش ازآنکه یزدگردبه سلطنت برسد،پایتخت به تصرف دشمن درآمده بوده وبا این انگیزه ،تاجگذاری وی دراستخرانجام مییابد .

درموردسال جلوس ومرگ انوشیروان چنانکه گفتیم اختلافی نیست ودرسال ۵۷۹ میلادی درگذشته است . اماراجع به مدت پادشاهی پسرش هرمزوخسروپرویزاختلاف است .

طبری مینویسد " چنانکه ذکرشده منجمین اجماع نموده اندکه خسروپرویز ۴۸ سال پادشاهی میکند. مدت پادشاهی هرمزرانیز ۲۳سال داده اند. بنابراین مرگ خسروپرویزدرسال ۶۵۰میلادی واقع میشود. درکتاب القرانات والتحاویل که از آن صحبت شد،طالع جلوس هرمزرا ۵۷۹ وسال جلوس خسروپرویزرا ۶۱۰میلادی داده است . بادرنظرگرفتن کلیه روایات ، خسروپرویزروزدوشنبه آذروزدیماه ۱۱جمادی الاول درسال ۳۰ ه برابر ۶۵۰میلادی وفات یافته است . چون سی ام راسیم هم مینویسندبا ششم اشتباه شده ولهذا نوشته اند،خسروپرویزدرساعت ششم روزدوشنبه ۱۱جمادی الاول مطابق روزآذروزدیماه سال ششم ه مرده که باحساب درست درنمیاید.درشاهنامه درباره مرگ خسروپرویزآمده :

کجاماه آذربدوروزدی گه آتش ومرغ بریان ومی

درنام روزها ،روزی بنام دی نداریم . سه روزازماه بنام دیبادر،دیبمهرودیبدین داریم .جشن می ومرغ بریان وآتش درماه دی است که چهره گهنبارمیدیاریم می باشد گویا شعرفردوسی دراصل چنین بوده (۱۵) .

کجا روزآذربدوماه دی گه آتش ومرغ بریان ومی

اینک میپردازیم بسال جلوس اردشیربابکان : گفتیم بنابرگواهی آثارالباقیه کتب منجمین طالع سالی راکه اردشیربرخاست تقریباً نیمه جوزانشان میدهند .القرانات والتحاویل طالع سال جلوس اردشیررا ۱۷درجه و ۳۸دقیقه جوزا تعیین کرده است .افزون براین پادشاهی اردشیربابکان با امپراتوران گالوس وکلودیوس دوم روم ومانی مربوط است .

بگفته ابن ندیم درالفهرست،ولادت مانی درسال دوم امپراتورگالوس بوده . صورت نام امپراتوران رومی وسالهای ملک ایشان درآثارالباقیه باتاریخ اغسطس داده شده است . تاریخ اغسطس که درجدول بطلیموس آثارالباقیه آمده است ،مبداء آن ۲۵پیش ازمیلاد است . بعدازنام امپراتورگالوس آثارتشویش دراین جدول دیده میشود.

۱۵– تقویم وتاریخ درایران ص ۳۹.

سال دوم امپراتورگالوس سال ۲۸۱ اغسطس است که مطابق ۲۵۶ میلادی است (۱۶) .

بقول ابن ندیم ومسعودی درسال ۲۶۸میلادی سال اول امپراتورکلودیوس دوم ،مانی ۱۳سال داشته وصاحب قران بوده .مدارک غربی سال دوم امپراتورگالوس را ۴۵۳ داده اند. سالهای میلادی درسده دهم بوسیله گریگورتنظیم گردیدو۳سال اختلاف است واین تفاوت با ابن ندیم ازآنجا پیدا شده (۱۷) .

مانی چنانکه ازکفالایا وشاپورگان برمیآیددرسال ۵۳۹ مهری اشکانی برابر ۲۶۸میلادی ،در۱۳سالگی تجلی یافته واین سال ،سال دوم پادشاهی اردشیربابکان وسال اول امپراتورکلودیوس است .مسعودی بعثت مانی رادرزمان امپراتور کلودیوس دوم میدهد. مانی درسال ۵۵۱ مهری اشکانی برابر ۲۷۰میلادی آشکارا دعوت کرده است .

تاریخی که سال ۵۳۹ آن سیزدهمین سال مانی وسال اول امپراتورکلودیوس دوم میباشد ،مبداء آن ژانویه ۲۷۱ پیش ازمیلاداست . افزون براین سال جلوس اردشیر ازروی طالع اوسال ۲۶۶میلادی است . سال ۵۳۹ مهری،اواخرسال دوم جلوس اردشیر یااوایل سال سوم آن واقع میشود (۱۸) .

حال اگرسال جلوس اردشیربابکان رابنا بشرح بالا ۲۶۶ میلادی حساب کنیم ، بعلاوه ۴۰۷سال مدت میان جلوس اوویزدگردشهریار ۶۷۳ میلادی بدست میآیدکه برابر ۵۲ ه ق است وآن سال جلوس یزدگردمیباشد . سال ۶۷۲ برابرسال ۹۴۳اسکندری است شماره درست است ولی آن اسکندری نیست ومهری اشکانی است . تاریخسازان مدعیان نبوت ،برای مغلطه مهری اشکانی رابه اسکندری تبدیل نموده اند .

تاریخ سازان ومورخان سال جلوس اردشیررا ۲۲۶ویزدگردسوم را ۶۳۲ میلادی داده اندکه برخلاف،واقع میباشد. اما درموردسال هجرت دراینکه چه سالی بوده اختلاف است وکمترین اختلاف یک سال ویکماه است ونیزدرسال بعثت ظاهری وبعثت حدود ۷ سال اختلاف وجوددارد (۱۹) .

درتاریخ طبری چنین آمده (۲۰) "ازبختنصرتا ملک اسکندر۴۳۷سال است " . مبداء تاریخ بختنصر ۷۴۷پیش ازمیلاداست وچون ازآن کم کنیم ۳۱۱پیش ازمیلادباقی میماند که عدد مشهوراست وبازمینویسد" ازملک اسکندرتا سال ۶۰۲هجری که کتاب خودرا بپایان رسانیده ۱۲۴۵سال میشود . " اینک چون ۳۱۱راازاین عددکم کنیم ۹۳۴میلادی باقی میماند وبه موجب این دو تاریخ ه ۱۱۷سال اختلاف دیده میشود .ولی اگرمبداء تاریخ اسکندری راکه ۳۳۵پیش ازمیلاداست از ۱۲۴۵کم کنیم ۹۱۰میلادی باقی میماندکه برابر ۲۹۶هجریست و ۹۰ سال اختلاف پیدا میشود .

۱۶– آثارالباقیه ترجمه اکبرداناسرشت ص ۱۳۶. ۱۷–تقویم وتاریخ ایران ص ۱۱۰ ۱۸– ایضاً ص ۱۱۰ . ۱۹– ایضاً ص ۷۱ . ۲۰– تاریخ طبری جلداول چاپ مصرص ۶۲۳۵.

زرتشتیان در سده‌های گذشته در محیط بسیار نامساعد و تحت فشار و ستم نامحدود زندگی میکرده و شماره آنان بطور فاحشی روز بروز بتحلیل میرفته. این گروه به واسطه عشق دین پروری و ایران دوستی، با سختی و رنج بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند. نامساعدتی روزگار، بی مبالاتی بدین، از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است.

معهذا در نامه‌ای از شرف آباد رستاق یزد مورخه ۸۵۰ ی مینویسد "این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندر خط پهلوی راه میدانند فاما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بد از دوست در روزگار وتن و جامه آلوده شده‌اند." با وجود بیانات مذکور بین زرتشتیان یزد و کرمان بانوان و دوشیزگان دانشمند هستی داشته‌اند که در اوستا و پهلوی و فرهنگ مزدیسنا و پارسی صاحب اطلاعات بوده‌اند. چنانکه یک نسخه خطی پهلوی و اوستا بتوسط بانوی زرتشتی بنام پرین گبادشاه رستم بندار شهمردان روز انارم و بهمن ماه ۹۲۴ ی برای دستوران و موبدان هند کتابت شده و نام او بخط پهلوی بر آن کتاب برای ما بیادگار مانده است. همچنین دستور اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی بنا به دعوت اکبرشاه گورگانی برای تدوین فرهنگ فارسی سره بکمک میرجمال الدین حسین انجو صاحب فرهنگ جهانگیری به پایتخت هندوستان عزیمت نمود. در فارس و اصفهان و هرات و نقاط دیگر دانشمندان زرتشتی موجود بوده‌اند، از آنان دستور آذرکیوان، فرزانه بهرام فرهاد، موبد خوشی، موبد خداجوی، موبد کیخسرو، اسفندیار صاحب دبستان المذاهب و دیگران.

به نسبت ازدیاد تعصب در دوره حکومت صفویه، بهدینان شدیدتر مظلوم واقع میگردیدند. هرچند بار مصایب و ظلم و ستم در دوران آشوب کشور بر آنها بیشتر میگردد نفوسشان بیشتر بتحلیل میرود. چنانکه جمعیت یک میلیون ایشان در آغاز سده هیجدهم میلادی و زمان محمدشاه قاجار به ۳۲ هزار نفر میرسد. تاورنیر هنگام جهانگردی خود بسال ۱۰۳۳ خورشیدی بکرمان میرسد و شماره جمعیت بهدینان را در آنجا ده هزار ذکر میکند. خانیکوف جهانگرد دیگر اندکی پیش از حمله محمود افغان بکرمان جمعیت زرتشتیان آنجا را ۱۲ هزار تخمین میزند. جنگها و خونریزیهای سده ۱۸ میلادی گروه بهدینان را تقریباً بنابودی میکشاند. هنگامیکه روانشاد مانکجی هاتریا در زمان حکومت ناصرالدین شاه قاجار بسال ۱۲۳۳ بایران میآید و به جمع آمار زرتشتیان میپردازد جمعیت زرتشتیان یزد را ۶۶۵۸ و زرتشتیان کرمان را ۹۳۲ نفر مینویسد. بگفته منان دانشمند فرانسوی از نفوس ۱۲ هزار زرتشتیان کرمان که بفرمان حکمران بسال ۱۲۵۷ سرشماری شد ۱۳۴۱ نفر ذکر میکند. ژنرال هوتم شیندلر بسال ۱۲۵۸ شماره بهدینان شهر کرمان را ۱۴۹۸

و دهات بخشهای اطراف را که سلسله جوپار باشد ۲۵۲ نفر میدهد. طبق آمار کیخسروجی خان صاحب بسال ۱۲۷۱ خ جمعیت بهدینان کرمان ۱۹۷۳ نفر میباشد. نامه ماهانه اطلاعات شماره ۳۲ مورخ ۱۳۲۹ جمعیت بهدینان کرمان را ۳۵۰۰ نفر میدهد. طبق آمار سال ۱۳۴۵ خ دولت ایران زرتشتیان کرمان ۳۵۰۰ نفر میباشند.

آخرین بهدین ساکن روستاهای اطراف کرمان برای تامین دین و رفاه خویش به سال ۱۳۴۰ خ بشهر کرمان مهاجرت مینماید، پس از این سال بهدینی در روستاهای اطراف باقی نمیمانند. آمار ۲۵۲ نفر زرتشتی اطراف کرمان که ژنرال هوتم شیندلر میدهد راجع به روستاهای سلسله جوپار میباشد که عبارتست از جوپار، اسمعیل آباد و قنات غسان. جمعیت بزرگی از بهدینان در نخستین دهه سده کنونی در قنات غسان اقامت داشتند. قنات غسان مرکز موبدان بود، بهدینان بسیاری در آنجا ساکن بودند. اینک مسلمانان جای خالی آنها را اشغال نموده‌اند. قنات غسان چون مرکز موبدان بود درمهر بزرگی از خود داشت و بخشی از آن آموزشگاه بود. درمهر نامبرده بسال ۱۲۴۵ خ از دهش خانواده گلستان بانو دختر اسفندیار یزدیار کرمانی عروس خانواده پاندپارسی بمبئی، بتوسط مانکجی هاتریا از نو تعمیر و بنا میگردد. و سنگ نبشته زیر در آنجا نصب میشود.

"بنام یزدان پاک این زیارتگاه بجهت خشنودی خالق مهربان و رضاجوئی وخشوران در عهد دولت شاه جمجاه السلطان با یاری و دهش خداوند دادودهش از اکابر صاحبان هندوستان از برای طایفه زردشتیان ایران بتوسط این خاکسار مسافر مانکجی لیمجی درویش فانی در قریه قنات غسان ایران برپا شد. عمارت بجهت آذر فروزی یزدان پرستان ساخته برای چند کار نامزد گردید. نخست بجهت آنکه طایفه زردشتی نماز و اطاعت حضرت یزدان را بجا آورند. دویم دبیرستان باشد که زرتشتیان در اینجا درس و علم بخوانند. سیم جای گاهنبار خواندن و از آن به ارزانیان دادن بود. چهارم هرگاه بهدین در اینجا آفرینگان برروان نیاکان بخوانند و خیرات و مبرات نمایند رواست. پنجم برای فراهم آمدن و همداستان شدن کاشانه پنچایت و انجمن ساختن زردشتی گروه. ششم برای پیراستن بزم و شادی و بویژه گواه گرفتن و پیوند دادن پسران و دختران زردشتی انجام یافت. بیوم سروش ایزد از تیرماه قدیم ۱۲۳۵ یزدگردی موافق با یوم دهم شهر رجب المرجب ۱۲۸۲ هق موافق با ۱۸۶۵ میلادی."

موبدزادگان در دوره پیشین، افزون بر اوستا و مراسم دینی در دانش اخترشناسی و تهیه طالع و زایچه نیز استاد میگشتند. دانش نو که بواسطه نفوذ مانکجی و تشویق او در آنجا آغاز شد، موجب گردید که موبدزادگان از موبدی دست بردارند و به شهر روی آورده بمشاغل دبیری، دکتری، مهندسی، بانکی و غیره بپردازند. بنا براین بسیاری از خانواده‌های

موبدان، قنات غسان را ترک گفته ساکن شهر کرمان گشتند. مهاجرت بهدینان از قنات غسان موجب ازدیاد نفوس مسلمانان در آنجا میگردد و زندگی باقیماندگان سخت میشود و مورد آزار و ستم واقع میگردند و باجبار برای تامین دین و جان خویش بشهر کرمان مهاجرت مینمایند و درمهر قنات غسان در دومین دهه سده فعلی بسته میشود و آتش ورجاوند آنجا به درمهر شهر منتقل میگردد.

درخت کهنسالی در قنات غسان وجود داشت که مورد احترام بهدینان بود و در روزهای فرخنده در آنجا جمع شده شمع و چراغ میافروختند. ولی پس از مهاجرت بهدینان باشندگان آنجا درخت نامبرده را قطع و طعمه آتش میسازند. درمهر اینک بحال مخروبه در خیابان مرکزی قنات غسان واقع است.

جوپار روستای دیگر کرمان است. جمعیت قابل ملاحظه بهدینان در آنجا به کشاورزی مشغول بودند و درمهر و دبستانی از خود داشتند که از دهش انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند تعمیر و بنا شده بود. در اوایل سده جاری جمعیت این گروه بهدینان نیز کم شد و بسوی شهر و بم مهاجرت نمودند. لذا آتش ورجاوند درمهر خود را به درمهر قنات غسان منتقل ساختند و ساختمان درمهر نیز بتدریج منهدم میگردد.

سومین روستای سلسله جوپار، اسمعیل آباد است که بهدینان کثیری در آنجا بکار کشاورزی مشغول بودند. اسمعیل آباد روستای بسیار سبز و خرم بوده. سرپرسی سایکس سال ۱۲۷۴ خ باتفاق خانم خویش به اسمعیل آباد میرود و مورد احترام و ضیافت بزرگان اسلام واقع میگردد. هنگام ترک اسمعیل آباد بسیاری از زنان بهدینان خانم او را بدرود مینمایند. جمعیت بهدینان اسمعیل آباد بتدریج تقلیل میابد و درمهر آنجا را یکی از زرتشتیان که اسلام پذیرفته بود منهدم میسازد و زمینش را شیار و کشت مینماید. خانواده اردشیر رستم کاویانیان آخرین بهدینانی بودند که ۱۷ سال پیش روستای اسمعیل آباد را وداع مینمایند. شادروان بهدین جمشید هرمزدیار اخترشناس و منجم بزرگ زرتشتی که حدود ۳۸ سال پیش جهان را بدرود گفت در اسمعیل آباد میزیست از پیشگوئیهای اوست که فرمانروائی ایران بدست سیدی بزرگوار میافتد که اینک میبینیم بحقیقت پیوسته است.

بگفته اردشیر کاویانیان پدرش رستم کتاب خطی قدیمی بسیار بزرگی داشته است که بدرستی نمیداند اوستا بوده یا پهلوی، هنگام بروز اغتشاشات محلی و نا امنی، پدرش برای حفظ نسخه خطی آنرا در صندوق در جایی دفن میکند و پیش از نشان دادن محل دفنی به پسر خوردسالش جهان را بدرود میگوید. خانواده بیخبر از محل دفن نسخه خطی گرانبها خویش بناچار بکرمان مهاجرت مینمایند.

استقبال مردم از مشاغل سودمند دیگر موجب مهاجرت بهدینان از روستاها به

شهر میگردد. درمهر نو کرمان واقع در بیرون حصار بوسیله دهشمندان قنات غسانی ساخته گردید و آتش ورجاوند درمهر قنات غسان بمحله شهر منتقل گشت. بخشی از هزینه درمهر نو از دهش موبدزادگان سرور و شیرین دو خواهر قنات غسانی بنامگانه پدرشان دستور رستم دستور مرزبان بنا گردید. ارباب جمشید سروشیان در مورد درمهر نامبرده در فرهنگ بهدینان چنین آورده است:

" آتشکده بیرون واقع در کوچه دبیرستان ایرانشهر است. نصف باغ و ساختمان این آتشکده از شادروان دینیار موبد رستم مرزبان کرمانی است که شادروان سروشیار موبد جهانگیر از سوی خواهران دینیار موبد رستم بنام شیرین و سرور موبد رستم به زرتشتیان کرمان برای بنای آتشکده تقدیم شده است. در تاریخ سروش ایزد و مهرماه ۱۲۹۳ یزدگردی بکوشش دکتر منوچهر دادی از پارسیان هند گشایش یافته است. نصف دیگر باغ و ساختمان از پول جمشید خدارحم نصرآبادی مقیم بمبئی خریداری شده و برای پذیرشگاه مسافرخانه اختصاص داده شده است. در سال ۱۳۱۴ خ دو دختر شادروان سروشیار موبد جهانگیر که فرنگیس و فیروزه خوانده میشوند بیاد پدر و مادرشان سروشیار موبد جهانگیر و شیرین موبد رستم ساختمان جدید و آبرومندی بنیاد گذاشته اند و بافراد همگروه تقدیم داشته اند و انجمن زرتشتیان کرمان متصدی آنجاست. "

چون بنای درمهر بیرون از دهش بهدینان قنات غسان بوده، آتش درمهر قنات غسان بوسیله موبدان آنجا بنام موبد بهرام اسفندیار آریایی و موبد نوشیروان جهانگیر اشیدری و موبدان گشتاسب و بهمن پور جهانبخش باتفاق پنجمین موبد از مردم کرمان به نام اردشیر سهراب، شاگرد دستور رستم جهانگیر موبدان موبد کرمان به آنجا منتقل میگردد. موبد رشید خداداد رستمی که پدرش پنجاه سال پیش از قنات غسان به کرمان مهاجرت میکند تا مدتی پیش آتش بند درمهر نامبرده بود. اینک موبد پرویز از موبدان هند در آنجا بخدمت مشغول است.

اینک اوضاع زرتشتیان از حیث موبد نگران کننده است، زرتشتیان کرمان که موبدان قنات غسان بیاری آنها شتافتند همین حال را دارند و علت این پیشامد دلیل روانی و اقتصادی دارد که باید به تفصیل مورد بحث قرار گیرد.

فرهنگ و دین ایرانیان بین غیرایرانیان در دوره‌های گوناگون

حکمفرمائی پیگیر احساسات نژادی در جهان

مردم جهان طی دوران کهن بنسبت مناسبات دودمانی، تمایلات، سنت‌ها و باورها، خویشتن را در اجتماعات محصور میکرده اند. همین اجتماعات بتدریج بر

پایه‌ی گسترده‌تر و عقد پیمانها تشکیل ملتها داده‌اند. حتی مذاهب آزاد و بلندنظر بودائی، نصارا و اسلام، نتوانسته‌اند احساسات نژادی و امتیازات نژادی و انحصار نژادی را براندازند. روابط خون، تمایلات و سنتها، استوارتر از روابط دینی است، درحالیکه دین حق اولویت را در انجام وظایف از پیروان خویش خواستار است.

مردم جهان با وجود پیروی مذاهب مشترک، از انحصار نژادی فارغ نیستند. اجتماع ایرانی نیز همین حال را داشته است. فرهنگ و دین پاک ایرانی، چنانکه خواهیم دید، طی دوران پیش از تاریخ، تا دوران تاریخی، بین مردم جهان آن روزی بخوبی گسترش یافته بود، لیکن آنها را درگروه خود و اجتماع خود داخل نساخته. ایرانی اجتماع خویش را همیشه بخویش منحصر و با احساسات قوی نژادی و افتخار بحق نژادی رنگین بود. با وجودی که صحبت از گسترش دین ایرانی بین مردم غیر ایرانی است، منظور این نیست که توانسته‌اند، اجتماعات مذکور را، هرچندکه با ایران همسایه و هم مرز بوده‌اند در اجتماع و ملیت خویش مستحیل سازند.

تبلیغات دامنه‌دار دینی ایرانیان پیش از زرتشت: پیش از ورود به موضوع اصلی، ایرانیان طی روزگاران کهن، تبلیغ آیین کهن خویش را، بین مردم اطراف و اکناف جهان وظیفه وجدانی خویش میدانسته‌اند. نوشته‌های دینی ملل دور افتاده، چون مصر و چین و روایات شاهنامه در دوران پیش از زرتشت، مؤید گفته ما در مورد تبلیغات آئینی است.

گسترش دین و فرهنگ ایران در مصر قدیم و الفبای مقدس مصری از الفبای اصلی ایرانیان: بنا بر نوشته مصرشناسان، مصریان قدیم در مورد عقاید دینی، مانند الفبای دین دبیره ایرانی، الفبای ویژه دین داشته‌اند، که از خط هیروگلیفی بکلی جدا بوده و آن را الفبای هیراتیک مصریان قدیم نامگذاری کرده‌اند. حقیقت شگفت انگیز اظهارات مصرشناسان است که الفبای نامبرده را، با استثنای الفبای چین، پدر همه الفبای جهان متمدن آن روزی خوانده‌اند. هرحرف الفبای هیراتیک نام ویژه‌ئی دارا است که زبان مصری چنان نامی ندارد.

پیشامد، استاد بلسارا را برآن داشت که همه الفبای قدیم را مورد پژوهش و مطالعه قرار دهد. هنگام بررسی معلوم میشود که نام حرفهای الفبای مصری قدیم نام اوستائی حرف اول طرح چیزیست که شبیه آن کشیده شده است و موجب شگفتی میگردد.

نام حروف الفبای قدیم مصری که مصرشناسان از توجیه و انگیزه آن عاجز بودند، بروشی بوسیله استاد بلسارا آشکار میگردد که سرچشمه آن الفبای ایرانی بوده است. طرح الفبای دبیره ایرانی، بهتر از الفبای مصری، شبیه نام جنسها را حفظ کرده است. چون گفتار ما مربوط به الفبا نیست، مشتاقان به مقاله استاد سهراب بلسارا تحت عنوان اصل الفبا به یادنامه دکتر جیوانجی مدی رجوع نمایند.

خدایان قدیم مصری ایزدان ایرانی میباشند: طبق نظریه استاد بلسارا، مصریان قدیم الفبائی را برای امور مقدس دینی اتخاذ مینمایند که مأخذ آن الفبای ایرانی بوده است، بنابراین بایستی گونه‌ای از مناسبات و روابط را با آیین ایرانیان باستان دارا بوده باشند. باورهای ویژه دینی مصریان قدیم، همانندی بسیار نزدیکی، با باورهای دینی ایرانیان کهن دارد. "هروس" و همچنان "را" نام خدایان قدیم مصریان همان "هوار"، یا خره، خوارنه و را Rae ایرانی است که خورشید و فر و پرتو مینوی میباشد. آتن یا آتون خدای بسیار کهن مصری همان آتر اوستائی و نیروی مینویست که در مورد آتن شرح میدهند.

دانشمند پارسی مهرجی باهای کوکه در مقاله جالب توجه خویش در یادنامه اشپیگل چاپ بمبئی ص ۳۱ در مورد روابط بین ایران و مصر در دوران پیش از تاریخ از مراسم دینی و سنتی و باورهای مصریان قدیم صحبت میکند که بعضی از آنها بین مردم آریائی هم رواج داشته و دارد و چندی از آن ویژه ایرانیان باستان است.

بگفته سایس کهن ترین روش تدفین اموات مصریان شبیه روش تدفین اموات بین ایرانیان درست اعتقاد باستانی است.

باوری مصریان در مورد داوری پس از مرگ و سنجش اعمال بوسیله خدایان در همانند باوری ایرانیان قدیم است. نظریه مصریان در مورد "کا" همزاد مینوی روح همانند نظریه فروشی یا فروهر زرتشتیان است و طبق اوستا (نامرغوکهرپه) انسانی بصورت مرغ میباشد. تجسم (کا) بنا بر باوری مصریان همچنان مرغی است با سر انسان.

(لاکیر) و (رنوف) روش تقویم قدیم مصری را روشن ساخته‌اند. کوکه شباهت تامی را بین تقویم مصریان و تقویم ایرانیان نشان میدهد. ماه مصریان مانند ماه ایرانیان سی روز است و پنج روز در آخر سال بآن اضافه مینمایند. نام روز و ماه آنان نیز مانند زرتشتیان نام ایزدان است و چنانکه زرتشتیان در نوزدهمین روز ماه اول و ماه آخر سال بانجام مراسم درگذشتگان میپردازند، همینطور مصریان نیز نوزدهمین روز اول سال را بانجام تشریفات دینی مردگان مخصوص ساخته‌اند.

عین ویژگیهای نرگاو مقدس که در دین مزدیسنان رعایت میشود، مصریان نیز در مورد گاو قربانی خویش رعایت مینمایند. هر دو گاو بایستی سفید یک دست و حتی یک موی رنگ دیگر در وجودش نباشد. لیکن نرگاو مصریان بنام اپیس بعلت ویژه‌ای باید سیاه یک دست و سفید پیشانی باشد. نکته قابل توجه دیگر اینکه، در صورت مرگ نرگاو اپیس هم زرتشتیان و هم مصریان در انجام مراسم مقدس دینی تا مدت معینی خودداری میکنند.

مهرجی باهای کوکه، صورتی از واژه‌های ایرانی در زبان مصری در دوره پیش از زمان هخامنشی ترتیب داده که اگر باز هم بطور دقیق بررسی گردد، مسلما" واژه‌های

بیشتر بدست میآید. بعضی از آنها عبارتست از :

مصری	اوستا	فارسی	مصری	اوستا	فارسی
اپ	اپ	آب	ایپ	اوپایه	جانور آبی است
ارتو	هره‌ئیتی	کوه	هست	هسته	هست، مکان
کاو	گاو	گاو	که	گائو	زمین
نم	نم	نماز	مت	میدیه	میان
نه	نه	این	تون	تن	تنیدن
افه‌رو	اپه‌ره	پشته مغرب			
هور	هوار	خور	نر	نر	مزد
خات	کارت	کارد	اوریت	رته	گردونه

حقایق مذکور دلیل متقاعد کننده ایست بر نظریه‌یی که مبلغان ایرانی (دین بُر داران) در دوران پیش از تاریخ در مصر قدیم به تبلیغ مشغول بوده و شالوده دین آنان را چنان ریخته‌اند که طی هزاران سال پایه ملیت مصری پایدار مانده است.

مصریان اصل سیراب شدن دین خود از دین بیگانگان را در دوران پیش از تاریخ پذیرفته و مینویسند مردم بیگانه پرستش هروس را در آنجا آغاز مینمایند. همچنین پرستش آتن و پرستش "را" نیز بواسطه نفوذ آنان بآنجا سرایت میکند. اگر چنانچه گفته شد اینها ایزدان ایرانی باشند بایستی بواسطه ایرانیان در آنجا نفوذ کرده باشد. تاریخ ایران به حقایق مذکوره در دوران پیش از تاریخ اشاره میکند.

از مندرجات شاهنامه، بگفته بلسارا برمیآید که کیکاوس در یکی از جنگهای بزرگ شمال افریقا را اشغال مینماید. کیکاوس دو هزار و پانصد سال پس از جمشید زندگی میکند و جمشید هم در دوره یخبندان که در نیمکره شمالی روی میدهد سلطنت میکرده. پرستش هروس بگفته فلیندر در کتاب خویش "شگفتیهای گذشته" جلد اول[1] و مصرشناسی قریب هشت هزار سال پیش از میلاد و پرستش آتن حدود هفت هزار سال پیش در مصر از سوی مشرق معمول میگردد. چنین تاریخها نباید موجب شگفتی گردد. ایودوکسوس و ارسطو هم (سده چهار پیش از میلاد) مغان را از مصریان قدیمتر میدانند.

تبلیغات ایرانی در چین قدیم

اینک بسوی خاور زمین و وضع تبلیغات ایرانیان باستان یا اهوراپرستان در چین باستان نگریسته میشود. حقیقتاً شگفت است که نفوذ مذکور نیز در زمان پادشاهی کیکاوس و پسر روشندل او سیاوش و رستم سکزی سپهدار سپاه پیروزمند ایران منطبق میگردد. پژوهشهای ژرف سر کهیارجی موبد گفته بالاست. در کتاب خویش "فرهنگ و

روایات ایران باستان و چین"[2] از داستانهای چینی که نظیر داستان شاهنامه و کیکاوس و رستم زال و خاندانش میباشد صحبت میکند. آئین دین چینی ارتباط بسیار نزدیکی با مندرجات زامیاد یشت، آبان یشت، سروش یشت و ورهرام یشت دارد. سر کهیارجی در پیشگفتار خویش چنین استنتاج میکند:

"همانندی بین داستانهای چین و ایران قابل توجه است، نه تنها در روایات حماسی بدیده میآید بلکه در ستایشهای دینی نیز مشاهده میشود. چنانچه همانندی حماسی بین شاه کیکاوس و خاقان "چون ونگ"، بین سهراب و "نوچا"، بین رستم و "لی‌تسینگ"، بین گرشاسب و "یی" تیرانداز مینوی بچشم میخورد که فقط چندتای آن در اینجا ذکر میشود، همین جور همانندی در ستایشهای مربوط به کوهها، فرشاهنشاهی آب، با دُو مرغ نیز موجود است.

"بطور مثال هر کس ستایشهای منسوب به کوهها و فرکیانی را در زامیاد یشت بخواند، خود را در آستانه همین جور روایات چینی در مورد فضیلت خاندانها و مناسبات آنها با کوههای مقدسی که مرز امپراتوری چین باستان را تشکیل میداده می‌بیند. ستایش فروهر، کاخ، آب که در آبان یشت ذکر شده و بسیاری از نظایر آن را در عقاید و تشریفات دینی چین، مربوط به الهه آب بدیده میآید. با نظیر ستایشهای شیرین و دلکش که در ورهرام یشت گرد آمده، در ادبیات و فرهنگ چینی هم مشاهده میشود.

تنها ذکر سه یشتهای بزرگ همانندی ستایشهای دینی را بآخر نمیرساند. از مطالعه‌ی مندرجات سروش یشت، همانندی نزدیک بین بیانات اخلاقی، وظایف و موقعیت سروش و تجسم روشندلی "توئیست" بدیده میآید و چیزی شبیه فلسفه‌ی (یین ـ یان) در آنجا یافت میشود. لیکن شباهت ایزد سروش و خدای چینی (ون تچونگ) شگفت‌انگیز است، اینگونه همانندی فراوان و نزدیک بهم، که در فرهنگ کهن چینی و ایرانی موجود است، بیقین رد و بدل افاضات دینی و روایات حماسی را باثبات میرسانند."

چین باستان مرکز واقعی فرهنگ دینی ایرانیان باستان بوده است. سر کهیارجی معتقد است که استفاده از فرهنگ دو سره بوده و بوسیله نژاد سکا که رستم دستان از آنهاست انجام یافته است. نظریه استاد بلسارا بانگیزه تماس پیگیر ایران با چین، در روزگاران کهن، برخلاف نظریه سر کهیارجی است. مدارکی که ذکر شد و روایات شاهنامه از تماس مداوم آنها سخن میرانند. افراسیاب پادشاه بزرگی بوده و فرمانروایان چین در زمره یاوران او بوده‌اند. بعید نیست اسیران چینی پس از مدتها اقامت در ایران چون آزاد میگشته‌اند، رسوم و آداب ایرانی را نیز با خود بکشور خویش میبرده‌اند.

هنگام فرمانروائی سیاوش در بخشی از خاک چین، بسیاری از ایرانیانی که به

همراه وی بتوران میروند ،درمسافرت بچین نیزدررکاب وی حاضربوده اند وبرعکس چینی‌ها فرصت میبابند درمیهن خویش رسوم وآداب وفرهنگ ایرانیان را ازهمراهان سیاوش پادشاه دادگروروشندلی که ازسوی پدرزن خویش افراسیاب درآنجا فرمانروائی میکردبیاموزند . رفتار واخلاق نیک پادشاه پرهیزگار وصاحبدلی که موجب رفاه و آسایش آنان بوده ،بیشک تاثیرات عمیقی برآنان وارد میآورد . نه تنها سرانجام اندوهگین آن پادشاه صاحبدل درتاریخچین یادداشت میگردد ،بلکه فرهنگ وعقاید دینی وآداب ایرانیان باستان دربرگهای تاریخ آنان ثبت میشود .

فرمانروائی رستم درچین ،هنگام فرار افراسیاب ،مردم آنجا را بیشتر تحت تاثیرات فرهنگ ایران قرار میدهد . پس ازکشته شدن سیاوش بحکم افراسیاب ،رستم پدرخوانده وآموزگار او وبرای کین خواهی بتوران حمله میکند وافراسیاب به گوشه یی فرار وخودرا پنهان میسازد ،رستم چندسالی درآن بخشها بفرمانروائی مشغول میگردد طی آن مدت چینی‌ها با وی وهمراهان او تماس نزدیکتری حاصل میکنند وبافرهنگ کهن ایران بیشتر آشنا میگردند . اینست انگیزه ئی که داستان رستم بنوعی درروایات چین باقیمانده است .

هنگام سخن ازاشوزرتشت وفعالیت اودرتبلیغ پیام مزدا درمورد گسترش آموزشهای دین اودرچین ونفوذ آن دربین مردم وشاه ودرباریان وادامه آن درچین تا سده ۱۳میلادی صحبت خواهدشد .

کهن ایرانیان اهوراپرست ،چنانکه درگسترش فرهنگ خویش درمصرفعالیت نموده‌اند درچین نیزازکوشش بازنمانده‌اند . اینهمه عقاید وآداب ورسوم مشترک موجود بین دولت کهنسال وگسترش باوریهای ایرانیان درچین ،بایدگفت خودبخودصورت نگرفته ، بلکه فعالیت شدیدی،همانندی که درمصرانجام یافته لازمه آن بوده است .

بدیهی است اگردین کهن اهوراپرستان ایران ،درخاوردوروباخترودوریعنی چین ومصرگسترش پیداکرده ،بیقین بین ملل دیگرنیزنفوذورسوخ داشته که ازذکرآن بواسطه درازی گفتار بهمین دومنطقه مبرز مذکوراکتفا کرده باصل مطلب می‌پردازد .

دین جهانی اشوزرتشت وگسترش آن درجهان آن روز

اینک بدورظهوروتجلی دین اشوزرتشت میپردازد که بگفته خودپیغمبر ،دین جهانی است . حقیقت آنکه اشوزرتشت آموزشها ومراسم نیک آئین کهن اهورائی را حفظ و دراصلاح شاخ وبرگ آن وآموزشهای جامع جدیدقدبرافراشت .بایدبخاطرسپرد ،آموزش ورسالت اویکه وطاق بوده ،پرتومینوی آن ،راه رهروان روشن وبه نیل والاترین حال راستی وحقیقت که هدف زندگی ومقصدنهایی آفرینش است توفیق می‌بخشد . حقیقت این گفتار رادرسرودهای خوددراهنودگات آشکار میسازد .

" ای جویندگان دانش ،آموزشها وپیامی راکه تابحال شنیده نشده است برای شما آشکار میسازم (یسنا ۳۱–۱) چنین باوریهائی که دررروان خویش استوار نساخته‌اید (مفهوم یسنا ۳۰) چون وسوسه‌های خردخبیث مانع ازآن است که راه بهتر راآشکارا دیده وبرگزینید ،بنابراین خداوندجان وخردمرا برای رهنمونی شما برگزید ،تا زندگی کردن برابر آئین راستی را بهردوگروه نیکان وبدان بیاموزانم . "(یسنا ۳۱–۲) "

پیام وآموزشی راکه اشوزرتشت ازسوی اهورامزدا ماموربلاغ بود ،چنانکه از گفته خوداوبرمیآید ،برای همه مردم جهان وپیام کلی ومختص بمردم ویژه ئی نبود ، چنانکه فرماید :

"پروردگارا درپرتوفروغ‌مینوی بماچه خواهی بخشی؟آیا آن سعادتی که درپرتو راستی وپاکی بدست میآیدوبهمه نویدداده شده کدام است . درموردداناپان چــه فرمانی رفته است . ای خداوندجان وخردمرا ازتمام این حقایق آگاه سازوباگفتار الهام بخش خودمرا روشن فرماتاهمه مردم راباآیین راستی ارشادکنم ." (یسنا ۳۱ — ۳) .

گفته‌های بالابیانی است صریح که اشوزرتشت آیین تازه ئی را ابلاغ‌میکردکه درجهان کسی نشنیده بودوماموریت مینوی داشت که آن رابعموم بشروبیـــن مردم کشورها ابلاغ دارد . مندرجات سپندنسک درموردزندگی اوگواه گفتاربالاست .میگوید سیمای اوازفرمینوی،نورانی وهاله درخشانی ازاندامش پرتوباطراف می‌پراکند . نیکان جهان ازآن شادمانی میکردندوداناپان میگفتندفرآسمانی،چهره خنـــدان ملکوتیش ،برهانی است برآگاهی وراستی کودک مینوی وپیام فرحبخش وماموریت شریف اودرجهان .

آگاهی مذکورموجب‌میگشت که کارش را بزودی آغازکند . دردوران کودکی ،از شرکت درانجام تشریفات وباوریهای پنداری زمان سرگرانی میکرد . شکوه وجلال زندگی راستین ونفوذفرح بخش وشادی آورآن را بمردم جهان بیان مینمود .شادمانی روح پاک وسیمای خندان وی بردوستان کودک واطرافیان تاثیرفراوان می‌بخشید .

دوران کودکی وجوانی را ،درمصاحبت روشندلان زمان خویش بسرمیبردوبکارهای نیک وخیرخواهی وپرستاری بیماران وپاوری بیچارگان چه انسان وچه حیوان مشغول میبود . آزادبودکه ازانبارپدرتوانگرخود ،هرچه رابخواهدبرای کارهای خیربمصرف برساند .

اشوزرتشت تا سن ۲۰ سالگی بزندگی نیکوکاری وفرهنگی ادامه داد. آنگاه احساس گردش درجهان وانجام ماموریت مینوی دراو پیدا شد. گزارشات شاهزاده تورانی که درحمایت پادشاه وپدرخویش، بانجام کارهای خیریه عمومی مشغول بود باو میرسید. ایرانیان اورا بنام "ااوروت دئینگهو"[۳] یا پادشاه کشورنیک میشناختند. پادشاهی بودنیرومندوتوانگروارتش قوی دراختیار داشت.

اشوزرتشت بکارکردن وخدمت باجتماع درمیان آنان متمایل گشت. میراث پدری را مدتها قبل به برادران بخشیده بودواراده ترک خانه پدری وفعالیت درامر مهم وموعظه دین شریف وترتیب نظام بهتروفرح‌بخشی بین مردم دروی پدیدآمد. باکسب اجازه‌ی پدرومادرودعای خیرآنها بسوی مقصدحرکت وکارخویش راآغازنمود.

شاهزاده تورانی ویارانش ازدیدن اشوزرتشت درمیان خودبینهایت شادمان شدند. پادشاه نیکوکار (ااوروت دئینگهو) اورا باکمال مهربانی وخوشروئی خوشامد گفت. اشوزرتشت درانجام کارنیک ودستگیری بیچارگان به‌آنها ملحق گشت. شخصیت نورانی وفرهمندی وی بی‌نهایت بود. آنکس که‌خوشبختانه موردکمک ودستگیری‌وی واقع میگشت ازلمس مینوی اوبیش ازچیزهای مادی بهره‌ورمیگشت.

فعالیتهای مذکورموقعی انجام مییافت که‌اشوزرتشت درموردمسئله زندگی‌وترویج راستی‌درنفس جهان بتفکرمیپرداخت. سپس چندسالی‌را دراعتکاف ومراقبه شدید وژرف بسربرد، تاآنکه بالاخره درسی سالگی، انجام ماموریت بزرگ خویش وموعظه‌پیام اهورامزدا را درخوداحساس وفعالیت مینوی راآغازکرد.

آغازموعظه بین تورانیان

نخستین مردمانی راکه‌اشوزرتشت برای ابلاغ‌پیام اهورامزدا برگزید، همان دوستان قدیم تورانی بودند. اجتماع بزرگی بسرنشینی پادشاه (ااوروت دئینگهو) بمنظوراستماع سخنان وی درمجلسی جمع شدند. اشوزرتشت درموردکشورآسمانی مینوی، هستی مطلق خداوندهروسپ آگاه، دانای کل وآفریننده‌کاینات، عشق ومهروراستی، آفرینش کاینات بقصدپرورش جانداران، سیرتکامل روح‌تانیل بکمال واقعی، پیروی زندگی بهترین راستی ونیل به‌وجدبوسیله‌یاوران مینوی‌که‌درجهان آفرینش بخدمت مشغولندورهبران برگزیده‌ی اوکه‌برای هدایت آنان ماموریت مییابند، بفصاحت وبلاغت صحبت میکرد.

پادشاه وشاهزادگان ونیکانی که‌درمجلس بسخنان پیغمبرگوش فرامیدادند، ازحقیقت پیامی که‌وی ابلاغ مینمود، به‌ژرفی متاثرمیشدند. پادشاه درپایان گفتار اوبگفته‌استاد بلسارا اظهارمیدارد "زرتشت بزرگوارچه‌گفتارشایان ودرخوری برای ما ایرادکرد. بنظرمن گرامی‌ترین وارجمندترین روح‌وخجسته‌ترین مردجهان است خردودانشی‌راکه‌داراست، درمردم روزگاریافت نمیشود. یقین دارم که‌اینگونه‌دانش درجهان باقی میماند. وی‌راست‌ترین وپاکترین مردروزگاراست."[۸]

باوجوداین دسته‌ای ازمردم که‌ازطرفداران برادرپادشاه بودند، حاضربه پذیرفتن دین جدیدوترک دین نیاکان نگردیدند. اشوزرتشت ازاینکه‌شریفترین مردم زمان، دین جدیدونظام نوین را پذیرفتندخوشحال شده‌به‌مقصددیگروموعظه‌در کشوردیگرحرکت میکند.

گسترش دین بین ایرانیان وملتهای دیگر

سرانجام پس ازدهسال فعالیت وکوشش اشوزرتشت بدربارشهریارایرانی کی گشتاسب واردمیشود. شهرتش پیش ازورود، بنام مردمینوی بدربارشهریاررسیده بود. پادشاه وشهبانووخاندان شاهی واهل دربارمقدم اورا باکمال احترام وستایش خوشامدمیگویند. بگفته‌سپندنسک دربار را انجمنی‌باشکوه ومجلل، بمنظوراستماع‌گفتار پیغمبرآراسته میشود. آنگاه‌که‌باصدای دلکش وشیرین بخواندن سرودهای مینوی، متضمن پیام اهورامزدا میپرداخت، احساس حال بهشتی وآرامش روان بشنوندگان روی میدهد، گویا پرتوی ازفروغ‌بی‌پایان مهر، بردل ونهادناشادوپریشان آنان تابیده، سبک وخرم میگردند، جانداران آن نواحی نیزازامواج حاصله‌ازگفتار بنشاط میپردازند.

ازجمله‌کسانی که‌باشادمانی‌ووجدبینهایت به‌گفتارپیغمبرگوش فرامیدادند، شهبانوی بزرگوارکتایون (گوش یشت ۲۶ – اردیبهشت یشت ۴۶) وشهزاده‌جوان اسپندیاربود. هردوبحقیقت آیین نوبژرفی ایمان آورده‌وشیفته‌آن میشوند. هردو درگسترش وتبلیغ دین نودرجهان ولزوم فعالیت وکوشش درآن موردرا درخوداحساس مینمایند.

دیگرازپشتیبانان باحرارت وبزرگ دین، سپهدارزریر، برادرکی‌گشتاسب وپسرش نستوروشهزاده‌پشوتن پسرشاه‌گشتاسب وجاماسب روشن ضمیروبرادرش فره‌شوشتر وزیران شاه‌گشتاسب وگستهم پهلوان پسرجاماسب ومانندآنها، ذوق وشوق فراوان برای دین ازخودنشان میدادند.

دین بین ایرانیان وغیرایرانیان، بسرعت شگفتی نفوذوگسترش یافت. نه

تنها دینکرد که خلاصه سپندنسک را میدهد، بلکه نوشته های دیگر پهلوی، مانند زادسپرم، زند وهومن یشت، یادگار زریران، شکندگمانیک ویچار و غیره در این مورد گفتارند.
پس از آنکه کی‌گشتاسب و خاندان او و دربار شهریاری دین را اختیار مینمایند، دین بُرداران (مبلغان) با حرارت، چون اسفندیار و دیگران در اطراف و اکناف کشور و جهان بگسترش و روائی دین بهی همت میگمارند.

اوستا از دلپتان، مردان خدا و صاحبدلانی سخن میراند که در رواج دین در کشورهای بیگانه بفعالیت پرداخته‌اند. دو پرگرد اوستا بطور آشکار از دین بُرداران مذکور در کشور خارجه بین غیر ایرانیان سخن میدارد. فروردین یشت (۱۲۶) سئن فرز اهوم‌ستات را میستاید که با صد نفر از مریدان خویش در کشورهای دوردست بگسترش و روائی دین میکوشد. همچنان ضمیمه هفتن یشت از موبدانی ذکر میکند که پس از کامیابی در رواج دین از کشورهای بیگانه باز میگردند.

گسترش دین بوسیله دانایان و روشندلان خارج از ایران که برای بحث با پیغمبر با ایران آمده بودند و پذیرای دین گشته، بین مردم کشور خود رواج میدهند در روایات دینی ذکر شده است.

دشمنی سخت پادشاه کشور "خیاونیس"[۴] (توران) و پیکار و برخلاف ایران، بوسیله پیروان با حرارت دین رفع میگردد. مردم کشور مذکور از پیروان دین قدیم آریایی بودند که کی‌گشتاسب نیز قبل از برگزیدن دین پیغمبر، همان دین را پیروی میکرد. آنگاه که ارجاسب پادشاه آنجا، از تغییر دین گشتاسب و اختیار دین اشوزرتشت خبردار گشته سخت بهم برآمد و از کی‌گشتاسب خواست دین جدید را ترک کند و بدین قدیم بازگشت نماید و یا آماده کارزار باشد. گشتاسب شق اخیر را پذیرفت. در جنگ مقدس دینی که روی داد اسفندیار، زریر، نستور و گستهم دلیریها از خود ابراز داشتند که سرانجام بشکست و کشته شدن ارجاسب پایان یافت.

پس از مرگ ارجاسب، مردم کشور خیاونیس دین جدید را استقبال کردند و بزودی بین سایر مردم تورانی و کشور دوردست چین رواج یافت، مدارک تاریخی دردست است که مردم توران و مغولستان زمانی همه زرتشتی بوده‌اند. اینک نیز بنا برخبر دردست در اولن باتور مغولستان شمالی زرتشتیان موجودند.

از پیروان اشوزرتشت بین مردم توران، چند نفر از روشندلان و مردان خدا بوده‌اند از آنان است فریانه نجیب تورانی که در یسنا (۴۶-۱۲) ستوده شده است. نسل و فرزندان او چنانکه از مندرجات گاتها برمیآید، حتی در زمان اشوزرتشت از پیروان او بوده‌اند. در بند مذکور چنین آمده:

"وقتی که راستی از کوشش آرمیتی (مهر و عشق پاک) آنکه از پرتو او بهشت آراسته میگردد در نبیرگان و بازماندگان ستوده فریانه تورانی حلول کند، پس آنگاه وهومن آنان را بکشور جاودانی در آورد و در روز واپسین اهورامزدا آنان را در پناه خود بگیرد."

چنین ستایشی درخور پیروان شایان تمجید اوست. یوئیشته فریانه، صاحبدل روشنروان از آن خاندان است که نامش در صورت نام مردان خدا با احترام یاد شده است. چنین بنظر میرسد که موبدان دین زرتشتی از خاندان مذکور برخاسته‌اند. بگفته دینکرد (جلد ۱۴ فصل ۶-۱۸ ترجمه سنجانا) و بندهش فصل ۳۳-۳ آذرباد مارسپند موبدان موبد زمان ساسانیان از نسل خاندان فریانه تورانی است.

بگفته دادستان دینیک (فصل ۹۰-۳) دو نفر از جمله هفت نفر جاویدانان خوانیرس، بنام یوئیشته فریانه و شهزاده اغریرث معروف به گوپت‌شاه هم مرز ایرانویج، تورانی بوده‌اند. فرزندان اغریرث نیز که از جمله نخستین پیروان پیغمبر هستند، باحتمال قوی موبدان دین بوده‌اند.

در تاریخ پسین ایران شکاف ژرفی موجود است و از دوره‌ای که بدرستی آشکار نیست اطلاع ناچیزی دردست است. بگفته استاد بلسارا یکی از اسرار رموز تاریخ همین است، که پس از شاه گشتاسب، تاریخ دین بهی ناگهان قطع میشود. از این دوران پسین دو نور ضعیفی میدرخشد. یکی فرمانروائی طی دو سده بر بابل قدیم بوسیله دستوران دستورغا بین سالیان ۲۴۲۸ و ۲۲۳۴ پیش از میلاد. دیگر جنگ مهیب ایرانیان باختری و شاهنشاه دلیرشان هوخشتره بر علیه سپاه نیرومند آسوریان برهبری نینوس و ملکه سمیرامیس در حدود ۱۸۰۰ پیش از میلاد. چون سمیرامیس و نینوس در اواخر پادشاهی ایرانیان در بابل بقدرت میرسند بظن قوی حکومت ایرانیان در آنجا بپایان میرسد.

فیروز نسروانجی تاواریا صاحب کتاب بخشنوم بتایید گفتار استاد بلسارا درمورد فرمانروائی دستوران دستورغا در بابل و پیکار هوخشتره با سپاه آسوریان در صفحه ۳۲۹ کتاب خویش سخن میراند.

نفوذ مزدیسنی در بابل

چون درمورد دین مزدیسنی در هند و یونان در دوران پیش از تاریخ اطلاع درستی دردست نیست و اطلاع دردست از دوران تاریخی است، لذا پیش از بررسی آن به بررسی نفوذ مزدیسنی در بابل و آشور میپردازد.

چنانکه گفته شد دستوران دستورغا شهر مقدس دینی ایرانیان بین سالیان ۲۴۲۸

و ۲۲۳۴ بر بابل فرمانروائی داشته اند. فرمانروائی قدرت دینی طی دویست سال در یک کشور، موجد احساسات دینی ژرفی بین مردم آنجا و نفوذی بغایت بر آنها داشته است. اندکی از پژوهشهای مهرجی بابهای کوکه، که در مورد دین مصریان قدیم ذکر شد، اینک اندکی به ذکر پژوهشهای وی در مورد دین بابل میپردازد.

مهمترین بخش دین پیشینیان چگونگی نامهای خدایان و ایزدان آنهاست پژوهشهای کوکه حاکی است براینکه اغلب نامهای خدایان بابلی، با انضمام نامهای قدیمی آنها، در صورت و معنی تقلید نزدیک نامهای اوستائی است. مانند خدای بابلی بنام «باؤیا» «بگاش» همان بغ اوستائی و ایزد سرپرست بر سرنوشت انسان است آدر پسر خدای بزرگ آتر اوستائی است که وابسته به اهورامزداست. گیش زیده برابر گئوش اوروان، ایشم برابر اشمه، لنورمنت مصرشناس مردوک را مرودخوانده که برابر مرتات اوستائی میشود. رمن وابسته بخدای خورشید، یحتمل برابر رامن اوستائی است که وابسته به میترا ایزد خورشید است. سرپنی توم شاید شکل مسخ شده سپنتا آرمیتی باشد نبو برابر نپات اوستائی، آشور برابر اهوره یا اشا هوره، «شرّوا یلو» برابر خشتره وئیریه، «میشیرو» برابر میترا اوستائی است. همه نامهای ایزدانی که مقابله گردید در زبان بابلی و اوستائی همان معنی یا معنی همانند نزدیکی دارد.

نام ماههای بابلی وابسته بجشنهای موسمی است و همان نامهای اوستائی یا شبیه تقریبی آن است. سیوَن صورت مسخ شده سپنتا میباشد. «ایلول» یا «یرورگ» صورت مسخ شده هروتات است. تیشری برابر تیشتریه اوستائی، آدر برابر آتر است بقیه نامها همان معنی نامهای اوستائی را دارا است.

مهرجی بابهای کوکه صورتی از واژه‌های ایرانی که در زبان بابلی موجود است تهیه کرده است چند تای آن از قرار زیر است. ایسین نو بمعنی جشن که همان جَشن مشتق از یسنه اوستائی است. گیتی بمعنی زمین برابر گئتا، «خمه» بمعنی گرما برابر «همه» اوستائی به معنی تابستان، «سیسو» بمعنی «شش» برابر «خشواش» اوستائی، داهوتی، بمعنی بخشش برابر «داته» اوستائی «وررو» یعنی روز برابر «یار» اوستائی شرروی یعنی پادشاه برابر خشتره، ریستو یعنی رد گرشیس برابر «رتو» اوستائی، سمو یعنی آسمان برابر آسمان اوستائی، «کرّ» یعنی خوراک برابر «خوارته» اوستائی یعنی خوردن، «دوب» یعنی دو برابر «دُوَه» اوستائی، مخ یعنی عالی برابر «مزا» اوستائی، «اَبه» یعنی آب برابر اپ اوستائی، «پاتِه سی» یعنی حاکم برابر پئی تیس اوستائی، «ایم گه» یعنی پیشوا برابر «مگوه» اوستائی است که مغ و موبد باشد.

همین اندک تشبیهات دلیلی است که دین مزدیسنی و فرهنگ ایران باستان، بر دین و فرهنگ بابل قدیم بژرفی نفوذ کرده و باحتمال قوی تبلیغات فرمانروایان ایرانی یا پیشنیان آنها موجب آن بوده است.

در نیمه سده ششم پیش از میلاد، هنگام حمله ارتش هخامنشی ببلخ مردم کشور زرتشتی بوده اند. ترکان اطراف و نواحی آنجا نیز پیرو دین اشو زرتشت بودند. زیرا کورش و داریوش مردم آنجا را بهدین و صاحب آداب و مراسم نیکی که از نفوذ دین زرتشتی صحبت میکند دیده اند. مردم بلخ و نواحی تا بعد از دوره ساسانیان بهمان دین زرتشتی پای بند بوده اند.

دین زرتشتی پس از اضمحلال ساسانیان بین مردم تاتار و مغول و چین رواج داشته است. پیشرفت بظاهر سریع مانویت، در آن حدود در نیمه سده سوم میلاد، بواسطه دین زرتشتی بوده که از آن سیراب گشته بود.

بگفته گیبون(۵) ترکان پیروزمند در سده ششم میلادی زرتشتی بوده و خدای یکتای مطلق معتقد و در سرودهای خویش ایزدانی که مظهر آب، هوا، آتش و خاک میباشند ستایش مینمودند. سفیر روم پیش از باریابی بحضور خان بزرگ دیسابول، نخست با غسل و دود خوشبو تطهیر میگردد. این رسم بین جانشینان چنگیز نیز معمول بوده است.

هیوئن تسیانگ(۶) جهانگرد معروف چینی که یک قرن بعد حدود پایان سلطنت ساسانیان در آسیای مرکزی بگردش پرداخته مینویسد، مردم غیر ایرانی آن حدود زرتشتی میباشند. جهانگردان بعد مانند وامبری، وود، کلنل گوردن در تایید گفته او از دیدنیها و شنیدنیهای خود اظهار میدارند که دین زرتشتی تا حدود سده ۱۴ میلادی در آن حدود پیروی میشده است.

مردم بخارا و نواحی با وجود فشار مسلمانان مهاجم، بدین قدیم زرتشتی خویش رجوع مینمودند. وامبری صاحب تاریخ بخارا از جمله داستان بسیاری مینویسد، هنگامیکه بخارا بدست مسلمانان تسخیر میشود، مردم آنجا و بزرگان و اشراف زرتشتی به ترک دین حاضر نبوده اند. چون از فشار وارده با جبار باسلام تن در میدهند، راه و رسم قدیم و دین نیاکان را پنهانی پیروی مینمایند.

در نیمه سده هشتم میلادی ترکان زرتشتی وراء رود (ماوراء النهر) بشورش برمیخیزند بگفته پروفسور براون انگلیسی، پس از مرگ ابومسلم خراسانی که موجب اضمحلال خلافت بنی امیه و بسرکار آمدن خلافت عباسی بوده (۷۵۰ م) اسحق یکی از پیروان او به وراء رود میگریزد و زرتشتیان ترک آنجا را بشورش تحریک میکند که ابومسلم از سوی اشو زرتشت جاویدان ماموریت داشته است، و اینک موقعی است که پیغمبر برای احیای دین بزودی ظهور خواهد کرد.

گسترش پیام اشو زرتشت بین هندوان و یونانیان باستان

چنانکه گفته شد پس از آنکه ندای اشو زرتشت در جهان آن روز پیچید، دانایان کشورهای دور و نزدیک، بقصد تحقیق از حقیقت پیام مقدس او و پس از باور بحقیقت گفتار و پیامش، آن را در میهن خویش بمردم ابلاغ مینمودند. ذکر دانایان هندو یونان یا "یونیه" یونان قدیم از جمله آنهاست. شاهنامه و تاریخهای دیگر در مورد پهلوانان قدیم ایران و تماس مداوم آنان با دو ملت نامبرده صحبت مینماید. در نوشته‌های باستانی هند اشارات زیادی در مورد مراسم و عقاید معموله بین هندوان و همانندی نزدیک آنها با مراسم و باورهای زرتشتی موجود است. اما مدارکی که یونانیان باستان، تا چه اندازه تحت نفوذ ایرانیان قرار گرفته بودند در دست نیست. لیکن چنانکه در بعد خواهیم دید دانایان یونان قدیم از افکار و اندیشه‌های دینی زرتشتی بسیار متاثر شده بودند.

بنا بر نوشته‌های دینی و تاریخی زرتشتیان و هندوان، جم پسر ویونگهان بگفته پارسیان، و "یَمَه ویَوَسوَت" بگفته هندوان، پادشاه دین و دنیا و بنیانگزار دین و نژاد هندو است. اما او را در هند بنام و لقب مَنو نیز میشناسند و بنام یَم بمرتبه خدایان ارتقا مییابد، و بنام "مَنوُ" قانونگزار است. داستان توفان وابسته باوست. داستان یخبندان و ورجمکرد بین ایرانیان باستان وابسته به جم یا جمشید است.

بنا بر مندرجات اوستا و سایر نوشته‌های زرتشتیان، جمشید نخستین آریائی است که ادعای مینویت داشت، اندیشه‌ای که همه روحها بفیض چنان جلوه‌ئی نایل میتوانند گشت. همین اندیشه و فکر، هسته مرکزی فلسفه دینی هندوان را تشکیل میدهد. ایرانیان از ادعای الوهیت جمشید ناخشنود گشته، او را ناپاک و بدکار بشمار آوردند و گفتند انسان ضعیف و ناتوان، بی‌آنکه مورد خطائی واقع شود، چگونه ممکن است مهبط تجلی بزرگترین و والاترین هستی و دانای کل، حقیقت کل و نیک مطلق گردد. لذا جمشید را از اریکه شاهی بزیر آورده، از کشور و میهن خویش بیرون میرانند. جمشید سالیانی چند در دیار مقدس هئتومانت[۷] (نام قدیم سیستان) بسر میبرد. بنا بر روایات موجود با دختر پادشاه آنجا ازدواج مینماید. و پایه نسل پهلوانان سیستان را شالوده ریزی میکند.

اما ایرانیان از فشار خویش بر جمشید دست بردار نبودند. وی مجبور میگردد با هواخواهان خود در هند کشور همسایه پناه جوید. بنا بر روایات واپسین، در هند نیز ایرانیان او را دنبال میکنند و سرانجام بدست دشمنان خویش کشته میگردد. اگر آنچه در مورد تشخیص "جم ویونگهان" (جمشید) با "یَمَه ویَوَسوَنت" گفته شد درست باشد بنا بر روایت

هندی، جمشید در هندوستان بنام منو بزندگی ادامه میدهد، و شالوده دین و نژاد هندوان را میریزد، روایات ایرانی حاکی است براینکه، پهلوانان سیستان قدیم از نسل جمشید هنگام لزوم بیاری خویشان هندی خویش، موقعیکه بومیان کشور موجب زحمت و آزار آنها میگشته‌اند میشتافتند.

با وجود این حقیقتی است مسلم که شالوده دین قدیم ایرانیان و هندیها همانند است. بطور مثال اهوره ایرانی برابر آسوره هندی است، بهاگه (بغ) برابر بگه - اشا برابر رتا - میثره برابر میتره - نریوسنگهه برابر نَراَشَنسَه، هور برابر سوریا - آپام نپات برابر اپام نَپات - آرمیتی برابر آرمیتی - ائیریامن برابر آرِیامن و مانند آنها.

همانندی نامهای اشخاص - ییمه (جم) اوستائی برابر یَمَه - ثریته برابر تریته - گندَرِوَه برابر گندهارِوَه - کَرِسانی برابر کریشانو - یَسنه اوستائی برابر یَژنه - هوم برابر سوم - مانثره برابر مانتره و غیره.

هر دو ملت جشنهای موسمی دارند. ماهای اولیه و قدیم هر دو قمری و شایسته نگهداری میدانند. اینگونه همانندیها، در بخشهای گوناگون تاریخ باستانی دینی هر دو نژاد یافت میشود. هنگامیکه دسته‌ای از پارسیان پس از ساسانیان و پیروزی اسلام بهند روی میآورند، خلاصه عقاید و اصول دین خود را در ۱۶ ماده بخدمت جادی رانا فرمانروای سنجان تقدیم میدارند. چون با باورهای آنان همانندی داشت اجازه سکونت بآنها داده میشود.

باید دید آیا هیچیک از اصول آیین اشو زرتشت را در آیین هندوان میتوان یافت؟ براستی دین اشو زرتشت دین مینویست، در مورد یگانگی و یکتائی مطلق، شناخت والاترین هستی، فروزه‌های سودرسان و رسای اهورا مزدا، مبنی بر انواع نیروها و فعالیتهای او، امر بزرگ آفرینش در اعتلای روان، عشق و مهر مداوم او، و دستگیری ارواح ضعیف و ناتوان، در رشد و پیشرفت در سلوک و رهروی بسوی کمال و تلقین پیگیر از سروش در پیروی راه نیکی و فضیلت و طریق سلامت مینوی و رحمانیت، پایه‌گزاری و ذکر فضیلت و رذیلت و نیل بپاداش یا سزا برابر سرشت ذاتی خود، کوشش مداوم در راه نیکی که موجب اعتلای روان است، اینکه والاترین هستی بنا بر ذات نیک مطلق خویش، موجب بدی نتواند بود، اینکه وجود بدی در زندگی نتیجه عجز و ناتوانی روح در پیمودن طریق تکامل و ثمره اصلاح و کوتاهیهای مذکور یا بعنوان محرک در بیداری روح خواب آلود و اقدام بکوشش و تلاش برای زندگی عالی و والا، آزادی فکر برای افراد در اختیار راه و فعالیت در بسر برد زندگی، و مسئولیت وجدانی هرکس برابر کردار خویش، صحبت کرده و مبالغه مینماید.

اصول مذکور با روش عادی فکر هندوان متغایر است و امکان حفظ تمامیت و ویژگی

چنین دینی، در اقیانوس طبقات و فرقه‌ها و طریقه‌ها و دینها که در پیرامون باورهای وحدت و کثرت یا توحید و شرک دانایان قوم آنها بوجود آمده میسر نیست، بویژه که از پشتیبانی استوار پیشوایان مقتدر خویش محروم باشد. بنابراین اگر دین پاک اشوزرتشت در زمان خود او گسترش یافته باشد، مدارکی که تاکی و چگونه خود را بعنوان دین جداگانه بدرستی حفظ کرده در دست نیست.

مستعمرات ایرانی بدون تردید در دوران پیش از تاریخ، در هند آباد گردیده و در روزگاران درخشان هخامنشی، اشکانی و ساسانی بر رشد و گسترش آن بیقین افزوده میشود. با احتمال قوی در روائی دین خودبین اتباع بومی فعالیت کرده باشند. میگویند نوعی از دین زرتشتی در پنجاب و کشمیر تا مدت درازی معمول بوده است.

دین زرتشتی در هند در دوران تاریخی

در بهاویشیه پورانه[8] که کتاب دینی هندوان بیاناتی در مورد فرقه‌ئی از برهمنان بیگانه بنام مگه (مغ) آمده است که خورشید را با بویهای خوش و چراغ و نور و چیزهای متبرک دیگر میستایند و کشتی بکمر می‌بندند و هنگام ستایش پتیدانه (پنام ـ روبند) برروی می بندند و دوشاخه (برسم) بدست میگیرند. خورشید را میتره (مهر) مینامند و در دین آنها دو خدای دیگر بنام سروشا و رجنا (ایزدان سروش و رشن) با میتره ارتباط دارد.[9]

دانشمند نامی هند سر رامچندرا بهندارکر در نوشته خود در مورد ویشنوئیزم و شیوائیزم[10] درباره مگه (مغ) مینویسد "آثار مگه در راجپوتانه و استانهای دیگر شمال هند موجود است، که مغان ایران باستان باشند و با نام زَرَه شَستَه مذکور در بهاویشیه پورانه که زرتشت پیغمبر اوستائی است مرتبط میباشد.... ستایش خورشید یا میتره بوسیله آنها در هندوستان رواج یافته. مهرپرستی در ایران ایجاد و تا آسیای صغیر حتی روم پیش میرود. ذوق تبلیغ دین که در نهاد پیروان اولیه آن موجود بوده بسوی مشرق نیز پیش میآید."

با توجیه دکتر بهندارکر که ستایش میتره از ایزدان دین زرتشتی، از ایران به هند رواج یافته موافق نظریه استاد بلسارا میباشد. هنگام بحث در مورد مهرپرستی دیده خواهد شد، که فلسفه مذکور از توجیهات شاهنشاهان دوران واپسین هخامنشی است.

گسترش فلسفه و دین قدیم ایران در اروپا

اینک در مورد گسترش فلسفه دین زرتشتی بین یونانیان باستان و شیوع فرقه مهرپرستی ناشی از آن در بخش بزرگ آسیا، اروپا و افریقا صحبت میشود.

مورخان جهان، عظمت تمدن هخامنشیان را تا قبل از جشن ۲۵۰۰ ساله بدرستی مورد بحث و تقدیر قرار نداده بودند، زیرا مدارک لازمه در حالیکه بخشی را نوشته‌های مردم بیگانه حفظ نموده‌اند، بطور کلی در ایران، با انضمام نوشته‌های ایرانی بدست دشمنان وقت نابود میگردد. با وجود این آن مقدار مدارک در نوشته‌های بیگانگان نگهداری شده، که با نظر اجمالی بحقیقتی که آنان چه بوده‌اند، میتوان پی‌برد. مانند توفیق بزرگ بنام پیروزگر خیراندیش و قدرت فرمانروائی در نیکوکاری، در آبادانیهای زیبا و مجلل ملی، در جشنهای دینی، و ملی و اجتماعات با شکوه آنها، در شکوه و آداب دربار ایشان، در لطافت فرهنگ و اندیشه‌های بلند آنان، در نفوذ فرح‌بخش و تماس و ارتباط مهرانگیز با ملل دیگر، در دوره خود فروغ درخشانی بودند، دوره‌ئی که شاهد موفقیت با شکوهی بین عروج و نزول آنها بود.

درخشانترین دوره تمدن اروپا که فروغ اندیشه‌های فلسفی در آموزشها و نوشته‌های سقراط، افلاتون و ارسطو جهان غرب را منور میسازد، پرتوی است که بیشتر آن از تماس با دوره جلال و عظمت ایران که با آنها همزمان بوده اخذ گردیده است. اندیشه‌هائی چنان بلندپایه همانند نزدیک به آن پیش از تماس مذکور در اروپا وجود خارجی نداشت. همچنین با قطع تماس فروغ مذکور ناگهان خاموش میگردد. دانش فلسفی و عقلانی بحدی در نوشته‌های سه دانشمند مذکور جمع گردیده که بحکم عقل سلیم، اغلب آن مأخوذ از تماس با بیگانگان و یا اقتباس از افکار و دانش مردم دیگر میباشد، مقدار زیاد آن چنانکه دیده میشود از ایران گرفته‌اند. روانشاد سید محمد کاظم امام در کتاب خویش "فلسفه در ایران باستان و مبانی حکمت الاشراق" با بیانات بلیغ با ثبات میرساند که سرچشمه فلسفه فیلسوفان یونان باستان دین زرتشتی و دانش ایرانی است.

بدیهی است سرچشمه اندیشه‌های نظری یونان از آسیا میباشد. چون باورها و اصول دین زرتشتی و ایرانی بر پایه استواری مقرر و در آسیای غربی معروف و نامی بوده، دانشمندان یونانی مسلماً از آن باخبر و مقدار زیادی را بدرستی فرا میگیرند. مشهور است دانشمندانی چون فیثاغورث و دموکریتوس از مغان دانش آموخته‌اند. ظهور و برخاست قدرت بزرگ ایرانی، موجب تشدید توجه یونانیان به باورها و اندیشه‌های ایرانی میگردد. اُستانَس دانشمند ایرانی که در لشکرکشی خشایارشا بر علیه یونان با وی همراه بود، توجه آن مردم را بخود جلب مینماید، حتی پس از پایان دوران هخامنشی سوسیون از مردم اسکندریه که بسرپرستی بطلمیوس اپی‌فانیس (۲۰۴-۱۸۱ پیش از میلادی) در کتاب بزرگ خویش[11] حکمت پیشین ایرانیان را ستوده اظهار میدارد که فلسفه زاییده ایران و از آنجا در جهان گسترش مییابد.

بنابراین جای شگفتی نیست که حکمت و اندیشه‌های ویژه مردم ایران زمین، آموزشهای دانشمندان یونان را سیراب ساخته است . معروف است بزرگترین اتهامی که دشمنان برسقراط (۴۶۹–۳۹۹پم) وارد میآورند ،معمول ساختن باوری بخدایان بیگانه بین مردم یونان است . حقیقت آنکه باوری بخدای حکمت ،خدای دانا ،که اهورا مزدا ست تمایلات ذهنی سپنتا مینو یعنی خرد مقدس وانگره مینو یعنی خرد خبیثه جاویدانی روح ،وجدان یا دئنا، داوری ذاتی نیکی و بدی، اندیشه‌ها و باوریهائی است که ویژه دین زرتشتی میباشد.[۱۲] مشهور است سقراط مدتها برابر خورشید به مراقبه می‌پرداخته است .

باز آموزش" ایده " از شاگرد بزرگ او افلاتون ،شباهت تامی با فلسفه فروشی یا فروهر زرتشتیان دارد . ایده را تعریف میکند که لازمه قبلی فعل آفرینش و سرشت ذاتی موجودات است به طور آزمایش در مکالمه آمده و پریشانی مداوم افلاتون در بیان و توجیه آن دلیلی است با سپر روشن که اندیشه‌ی مذکور از خود او نبوده و از سرچشمه بیگانه اخذ شده است .

مدارک خود یونانیان نماینده حقیقتی است که اغلب اندیشه‌های افلاتون از دین اشوزرتشت اقتباس گردیده . هیراکُلِس[۱۳] آموزش اشوزرتشت و افلاتون را چنان توجیه مینماید که گویا هر دو شاگرد یک مکتب میباشند .

بیانات افلاتون در تعریف صفات اصلی اغلب مبهم است .مفهوم صفات اصلی مینوی عبارتست از حکمت ،خوبی ،درستی ،داد ،خودداری که صفات نخستین پنج امشاسپند زرتشتی یا فروزه‌های مینوی مزدا ،وهومن، اشا ،خشترا و آرمیتی میباشد . بقیه دو امشاسپند هروتات و امرتات ،حالت کمال رحمانی زمان و مکان و ترکیب نفس ذات مینویست .

گفتار افلاتون مبنی براینکه ،راستی والاترین عمل اخلاقی انسان است ، با زگوئی از گفتار اشوزرتشت میباشد ،که اشا یا راستی بهترین نیکی است و همین گفته را ارسطو در کتاب اخلاق بر اساس اشم وهو ،فورمول فلسفی دینی اشوزرتشت بیشتر می‌پروراند .

افلاتون به روح کائنات یا جهان آفرینش معتقد میباشد و باوری دارد براینکه از ماهیت خویشتن ناآگاه است . این گفته توجیه گئوش اوروان اوستاست که سرجمع ارواح جهان آفرینش و از روح مطلق مینوی جدا ست .قطع نظر از اینکه اوستا بطور اشاره آنرا صاحب آگاهی توصیف ننموده ،بظاهر از خویشتن ناآگاه است .در اینکه افلاتون مفهوم این موضوع را بدرستی استنباط کرده تردید رواست ،زیرا بیاناتش در توجیه آن گاهی مبهم است .

گفتار افلاتون مبنی براینکه جهان آفرینش یا جهان جسمانی تجلی خداوندیست و شایسته ستایش میباشد ،مفهوم آیین اوستائی است .مندرجات اوستا آن را توضیح و زرتشتیان در زندگی روزانه دینی و مراسم مقدس آنرا نماد اهورا دانسته و با عقیده راسخ انجام میدهند . افلاتون در آنجا که گوید خواست روح ،نیل به کمال بیکران مطلق خداوندیست ،در توجیه ذات فروهر یا نفس رسای نیرومند بیکران صحبت میدارد .باز افلاتون حکمت ذهنی زرتشتی را باز گو میکند آنجا که گوید روح ،دل و تن یا باصطلاح اوستا اوروان ،منشنگه و تنو ،هستی انسان را تشکیل میدهد .

افلاتون در مورد نیکی بدرستی بحث نکرده ،لیکن شاگردش ارسطو و چون استاد خویش دانشمندنامی ،ظاهراً بواسطه تماس نزدیکش با ایرانیان که استاد واقعی این بحث فلسفی بوده‌اند آن را بطور قطع و درستی می‌پروراند .جالب توجه است که بیانات ارسطو در تعریف آن تقلید نزدیکی است به اشم وهو اصل اوستائی آن.باید دانست آموزشهای اشوزرتشت که بر ۱۲هزار پوست گاو بخط زرین نوشته شده بود در کتابخانه شاهی محفوظ بود از اسکندر گجستگ خواست آن را به یونان منتقل سازد .

ارسطو گوید[۱۴] هدف مردم در کار خویش قسمی از نیکی است که آن و هوا وستائی میباشد. در بین نیکیها بهترین نیکی موجود است و آن وهووهیشتم اوستائی است .بهترین نیکی از تجربه خوشبختی بدست میآید و آن او شتا ست .بهترین نیکی در اجرای روح نیکی میسر است و آن مفهوم اشم میباشد . تجربه خوشبختی در صورت پیروی راستی از بهر راستی امکان دارد .این جمله مفهوم واقعی " اشائی وهیشتائی اشم" اوستا میباشد بیان مذکور تفسیر درست فورمول اشم وهو است .

اینست جوهر آنچه را که ارسطو در کتاب اول اخلاق بحث میکند ،بقیه مندرجات کتابها در مورد فضیلت و رذیلت میباشد و معتقد است فضیلت نتیجه میانه روی است و رذیلت نتیجه افراط و تفریط نسبت بصفت و کیفیت ویژه ایست . کتاب سوم دینکرد مجموعه از فلسفه و دانش باستانی بر اساس مندرجات اوستا ست ، فضیلت و رذیلت را به همان نحو و با اصطلاحات خاص ایرانی‌ِ پَتمان،فَرَه بوت ، ائی بی بوت ،به ترتیب بمعنی میانه روی، زیاده روی و اندک روی تعریف مینماید که افراط و تفریط میباشد.

نویسندگان کلاسیک مانند پلوتارک ، پلینی و استرابو در مورد دین ایرانیان فراوان نوشته‌اند و بنوشته‌های زیاد دیگران هم اشاره کرده‌اند .از آن نوشته‌ها چنین استنتاج میشود که ایرانیان باستان در کلیه موضوعات دانش و فرهنگ ، ادبیات فراوان داشته‌اند . پلینی از قول هِرمیپوس اشعار میدارد که سرودهای اشوزرتشت دو میلیون بیت بوده است [۱۵]

چنانکه گفته شد گسترش و توسعه مهرپرستی که آبشخورش از زرتشتیگری است، بواسطه نیروی شاهنشاهان هخامنشی تقریباً در همه جهان باستانی با حرارت و ذوق و شوق پیروی میشده است. در نخستین بند مهریشت، اهورامزدا ایزد مهر را همپایه خویش قرار میدهد. در آنجا چنین آمده: "ای اسپنتمان هنگامیکه من مهرپیوندگار را بیافریدم اورا در شایسته ستایش بودن، در سزاوار نیایش بودن، متساوی با خود من که اهورامزدا (هستم) بیافریدم" بنابراین شگفتی نیست که پادشاهان واپسین هخامنشی آن را برسایر ایزدان و ستودنیها رجحان بخشیده درصف اهورامزدا قرار میدهند.

درسنگ نبشته داریوش و خشایارشاه، ایزدان را بنام بغ و اهورامزدا را والاترین همه قرار داده است. لیکن درسنگ نبشته اردشیر دوم و سوم نام میتره یا مهر در ردیف اهورامزدا قرار داده شده و نام اناهیته یا ناهید در کتیبه پادشاه قبلی ذکر گردیده.

بنظر میرسد سیستم فلسفه بلندی که اطراف نامهای ایزدان بوجود آمده، بدوره هخامنشیان نیز سرایت کرده و هریک مکتب خاصی از خود داشته اند. چنانکه گفته شد افلاتون و ارسطو و دیگران سه سیستم فلسفه مینوی وابسته به فروهر، اشا و هروتات و امرتات را از ایران اقتباس و به یونانیان تعلیم میدهند.

مهرچنانکه دیده میشود، ایزد حامی خاندان هخامنشی بوده و درسنگ نبشته های داریوش و خشایارشاه، نام رتام یا اشم نیز آمده که مظهر والاترین راستی و قانون مقدس در طریق مینویست. بنابراین بطور صریح نمیتوان گفت که مهرپرستی در دوره این پادشاهان بزرگ بگسترش و نفوذ خود آغاز کرده باشد.

خشایارشاه در کتیبه خویش درمورد استقرار آئین ورجاوند راستی بنام رتام یا اشم، در سراسر کشور خود صحبت میکند. درگوشه جنوب شرقی ساختمان تالار بزرگ تخت جمشید شش لوح سنگی منسوب به خشایارشاه کشف گردید. از جمله مندرجاتش چنین است: "خشایارشاه گوید... بین کشورهای مفتوحه بعضی ارواح خبیث را میپرستیدند ... درعوض آنها را به پرستش اهورامزدا دانای مطلق و رتام والا (ارت ـ ارتام) آیین مقدس راستی وادار کردم."

چنانکه بنظر میرسد، غیرت مذهبی، پادشاه بزرگ را وادار کرده که گمراهان را بستایش خدای راستین مجبور کند. اما آشکار است، غیرت و حمیت را بدون تشخیص و تمیز در فرمانهای خود بکار نمیبرده اند. شاهنشاهان هخامنشی، نسبت بکلیه مذاهب رسمی و نیک بردبار و فراخی حوصله و سعه صدر داشته اند. کورش بزرگ معبد کلیمیان را

دراورشلیم از نو بساخت و داریوش معبد پته را در ممفیس بنا نمود. البته بمنظور گسترش آیین مقدس خویش، تبلیغات آرام و باصفا را پشتیبانی میکرده اند.

مهر مظهر قدرت آسمانی و جلوه آن برزمین است. لذا ایزد حامی شاهنشاهان بزرگ هخامنشی میگردد، که در زمان خویش بربخش مهم جهان آن روز فرمانروائی داشتند. مهر علاوه بر مظهر قدرت مینوی بودن، برفضایل داد و شفقت نیز دلالت میکرد. چون رنگ داد و رنگ شفقت آبی قلمداد شده، رنگ مخلوطی از هردو، ارغوانی است. این است انگیزه ئی که ردای ارغوانی رنگ نشان شاهنشاهی گردیده و نخستین بار بوسیلهٔ شاهنشاهان هخامنشی اختیار میگردد.

گردونه با شکوه مهر، بطور مجلل و با احترام روان میگشت و کسی در آن نمی‌نشست. با پارچه ارغوانی رنگ گرانبها پوشیده میشد. دیوکریسوستوم از اهالی پروس در تایید اینکه گردونه مهر کاینات و خود مهر اصل راستی و داد و قانون است، حقیقت واقعی را ضبط نموده است. اسب سفید که گردونه مینوی را میکشد، روح برنده‌ی گردونه یا خود خداست که بر کاینات حکمفرماست. در مهریشت آمده که چهار اسب گردونه مهر را میکشد که بمعنی چهار فروزه اصلی فرمانروائی مینویست و آن نیکخواهی، آیین راستی، داد یا وظیفه شناسی یا خویشتن داری میباشد.

پلوتارک بیانات مشروحی درمورد مهر دارد. بگفته او مهر، ایزد راستی، پیروزی یاور مینوی، ایزد نور و روشنائی، سزادهنده ناراستی و دروغ است. پورفیری در تایید گفته های پلوتارک گوید "بنابر آموزش زرتشت هرمزد فروغمندترین نور می‌ماند و گنا همینو تاریکترین و مهر مابین هردو، ایرانیان مهر را میانجی و واسطه خوانند." پورفیری در اینجا اشتباها" هرمزد را بجای سپنتا مینو گرفته است. منظور از این گفته بی‌تردید آن است که مهر ایزد، مظهر راستی و محبت، در برخاستن ارواح از محیط تاریکی و گناه و پیشرفت بسوی محیط نور و راستی و فضایل منسوب به یاور مینوی است.

دکتر ادلف راپ[۶] نوشته های نویسندگان کلاسیک را بدین روش خلاصه میکند "مهر بعنوان نور مینوی درهمه جا حاضر، همه چیز را میشنود و درهمه چیز نفوذ میکند. بعنوان ایزد نور، پاک و راست و دیده بان راستی مردم است. مخالف دروغ و ناراستی است و آنها را سزا میدهد. بعنوان ایزد تارومار کننده‌ی تاریکی، همراه پیروزگر و بشایستگان پیروزی می‌بخشد. بنابراین او را ستوده و از او استمداد می‌جویند.

راپ در ادامه سخن خویش، بدرستی و بحق اظهار میدارد که ارتباط مهر با خورشید، نه آنکه آن را نماد فروغ مینوی قرار میدهد، بلکه منظور آن است که نیروی مینوی بوسیله‌ی آن بجلوه میپردازد.

محل شگفتی است که گفته‌های مذکور در مورد مهر، با مندرجات مهریشت و بخش دیگر اوستا بسیار نزدیک میباشد. آداب و تشریفات مرموز که در اطراف مهر بوجود آمده، گویا در مراسم و تشریفات فراماسونی بادامه حیات میپردازد. اما چنانکه گذشت آنچه بنام مرموز شناخته شده، پرستش والاترین هستی اهورامزدا، بنام مهر و هواخواهانش همان خدای زرتشتیان را بنام مینوی دیگر میپرستند.

چنانکه گفته شد، بنظر میرسد، در زمان هخامنشیان، مهرپرستی بین ملل بسیاری نفوذ میکند. پیشرفت آن از سوی مشرق تا بهندوستان میرسد و مردم آنجا به پرستش مهر و ساختن معبد مهر میپردازند. همچنین در آسیای غربی و دیاری که در تماس رومیان واقع میگردد، بگسترش میپردازد. فرمانروایان ایرانی بویژه هخامنشی درکاپادوسیا، پونتوس، فریگیا و سیلیسیا فرمانروائی داشته‌اند. بزرگترین همه خاندان‌های پونتوس، بطور عمیقی با دین مهر ارتباط داشته‌اند. وجود نام زیاد مهرداد در میان آنها دلیل بارزی برحقیقت گفتار بالاست.

میگویند آوارگان سیلیسی، مهرپرستی را میان رومیان رواج داده‌اند. لیکن تردیدی نیست که پایگاه‌های نظامی رومیان یا لشکرکشیهای آنان در آسیای غربی موجب تماس با بومیان و مشاهده تشریفات مرموز و سمبولی مهر میگردد. زهد و وظیفه شناسی و انضباط بومیان در زندگی و انجام تشریفات مرموز و موثر، تاثیرات ژرفی بر آنها وارد میسازد. چنانکه پمپی فرمانده سپاه رومیان در لیسیا حدود ۶۷ سال پیش از میلاد به انجام تشریفات مکتوم مهر میپردازد. بسیاری از اتباع آسیائی رم و نفرات پادگانهای آنها در سراسر استانهای اروپائی و آفریقائی آن پراکنده و موجب میشوند گروه بسیاری از جمعیت آنجا پذیرای آیین نو گردند.

بیقین چیزی جالب توجه در این دین ایرانی موجب میشود که در استانهای دور افتاده و بین ملل متنوع با تمایلات گوناگون بآسانی روائی یابد و تقریبا "سراسر قاره اروپا و آسیا و آفریقا را در پایان سده سوم میلادی فرا گیرد. دیوکلیتن بسال ۳۰۷ میلادی مهرپرستی را که در امپراتوری رم ۲۴۰ سال از عمر آن گذشته بود، مذهب رسمی کشور اعلام و مهر را حامی آن قرار دهد.

بهرحال حریفی بنام مسیحیت وارد میدان میگردد. هنگامیکه قسطنطین امپراتور بیزانس، بدین نصارا ارشاد میگردد، مسیحیت تقویت یافته، جای مهرپرستی را بتدریج اشغال مینماید. اما این امر بآسانی صورت نمیگیرد و تا مدتی دراز مخالفت سختی ادامه مییابد. زیرا ژولین (۳۶۰ میلادی) امپراتور نیرومند رم مهرپرستی را دوباره مذهب رسمی کشور اعلام مینماید. ولی بواسطه مرگ نابهنگام او در میدان پیکار با ایرانیان، مهرپرستی پشتیبان بزرگی را از دست میدهد.

بالاخره در حدود یک سده کشمکش سخت، مسیحیت با جرح و تعدیل و اقتباس هائی

از آیین مهرپرستی، آن را از میدان خارج و خود را در اروپا مستقر میسازد. دین مهر بنام دین مسیح و جشن کریسمس و ایستر، جشن انقلاب زمستانی و اعتدال بهاری که کنایه از تولد مهر پس از شبهای تاریک زمستان و شب یلدا و کسب جلال بهاری در کائناتی که بر آن حکمفرماست بنام جشن مسیحیان تبدیل مییابد.

دین اشو زرتشت درچین

درحالیکه دین اشو زرتشت درمیان ملل دیگر بگسترش و ادامه حیات میپردازد، باید دید چگونه تا سده‌های میانه دین مهم چین بشمار میرفته. آقای فاروقی در مقاله جالب خویش در ژورنال تهران ۱۹۳۷ در مورد زرتشتیان چین حقایقی را با گفته‌های دیگران ذکر کرده که اینک خلاصه میشود.

کتاب کهن چینی "سِه ئی پیَن نیَن پا و" در گفتار خویش درمورد ایران و دین زرتشتی گوید "....اشو زرتشت اصولی را تنظیم و دین خود را برقرار میسازد. او دانای روشندل ایران میباشد." کتاب مذکور بسال ۵۵۱ میلاد تدوین و آن سالی است که کنفوسیوس دانشمند بزرگ چین متولد میشود.

بنظر میرسد که شهرت جلال کورش بزرگ که موجب عظمت ایران گردیده به چین نیز رسیده و انظار دانشمندان آنجا بسوی نیروی مذکور که چهار نعل بسوی پیشرفت میتاخت متوجه میگردد.

بهرحال از گفته مذکور منظور این نیست که اخبار ایران و دین مقدس پیش از آن زمان بچین نرسیده است. قبلا" درمورد پژوهشهای کهیارجی و نفوذ مذهب و فرهنگ ایران درچین درروزگار پیش از تاریخ صحبت شد، پژوهشهای بعدی در نوشته‌های چینی حاکی است براینکه نفوذ مذکور، تا سده‌های میانه ادامه داشته است.

بنظر میرسد دین زرتشتی به ورود بچین بنام "پای هواُ" یعنی دین آتش معروف میگردد. لیکن نامش بزودی اصلاح و به "هوهین" نامور میشود یعنی دین آسمانی یا دین خدای آسمان. این مطلب در کتاب "یااوکوئن"(17) مولفه ۱۱۳۱ میلادی در زمان سلطنت چوهینگ از خاندان نن سونگ تصریح گردیده و گوید واژه هین ترکیبی از تین بمعنی آسمان یا خدای آسمان میباشد.

نویسنده نامبرده سخن خود را چنین ادامه میدهد، اسم خدا در کتاب بودائی "موسین چه اولو"(18) میباشد. این خدا سرسپرده‌ئی بنام "سیوتن تچه" دارد که دین بودائی را مطالعه و خود را در ایران دانشمند دین ساخته، بعد برای ارشاد به چین میرود.

نویسنده در نوشتن نامها، بظاهر مرتکب اشتباهات گردیده است. "سوا وله تچه" ظاهرا "بایستی سروش باشد. کهیارجی که ذکرش گذشت درمورد نفوذ اصول سروش و اشاعه مذهب چین از آن سخن رانده است. اما معلوم نیست چرا نام ایزد برنام اهورامزدا

یا هرمزدکه بصورت خورمزدا تا زمان کبلای خان نوه‌چنگیزدرچین زنده بوده وماركوپلو ازآن صحبت میدارد پیشی گرفته است . آیا امکان داردکه زمانی سروش پرستی، مانند مهرپرستی بعنوان دین جداگانه زرتشتی درچین شایع شده باشد؟ بیقین - چنانکه باحتمال ضعیف مهرپرستی درچین نفوذکرده ومانندمغرب‌زمین پشتیبانی پادشاهی را بدست آورده باشد . با وجوداین نام سروش اغلب اوقات با نام اهورا مزدا یا هرمزد مربوط بوده وامکان ندارد نویسنده نتوانسته آن را با نام والاترین هستی خدای یکتا فرق نگذارد .

اهمیت گفته بالابیانی است در " یااوگوئن" که هین نام خدای ایرانیان است و کلیه سخنانی که درموردهین نوشته شده راجع بدین زرتشتی میباشد . معنی واژه هین گفته بالارا بیشترروشن میکندو آن اینکه درکتاب "یوپین"(۱۹) مولفه ۵۳۴ میلادی تحت واژه هین گویدکه هین یا هن بمعنی "هوچن" یعنی خدای بیگانگان میباشد . لذا برابر گفته صاحب "یااوگوئن" منظوراز بیگانگان چنانکه دربالا آمده ایرانیان میباشد .

همچنانکه شکوه کورش بزرگ توجه خاص چینی‌ها را بدین زرتشتی جلب مینماید ،ظهور خاندان ساسانیان موجب تشدیدروائی دین میگردد . چینی‌ها ساسانیان را "سن چن" نوشته‌اند . دین زرتشتی ازآن زمان درچین رونق بیشتری میگیردومعابدجدیدبرای پرستش بوجودمیآید .

بنابرمدارک چینی ،هنگام طلوع خاندان "پیوی" (۲۲۱ - ۲۶۵ م) مردم شمال ، مراسم وتشریفات با فتخارخدای آسمان مردم بیگانه انجام میدهند . "

منظوراز مردم بیگانه ایرانیان است . سن سوم درکتاب خویش ژاپن (ص ۸۱) آن را تاییدوگویددردوران پادشاهی "وی" مناسبات دوستانه بین چین وایران برقراربوده است . سالیان بعددین زرتشتی درزمان پادشاهی خاندان "تن لینگ" و "پس وی" رونق بیشتری میگیردو "پادشاهان خاندان شمال آن دین را میپذیرند . "

در" لی‌ئی‌تچه "هفتمین جلد "سوئی‌چو" آمده که شاهان خاندان "هی‌اوتسی" درسده ششم میلادی، هنگام انجام تشریفات دین بیگانه ،اغلب اوقات ازمردم بیگانه (یعنی ایرانیان) استمداد میجستند . نویسنده چینی " تچن یوشن" اشاره به متنی کرده گوید "امپراتورهی‌اوتچوّا ازخاندان هی‌اوتسی که بسال ۵۷۶ میلادی براورنگ شاهی می‌نشیند ، بخدای بخدایان (منظوریزدان) بیگانه علاقمندبوده که هنگام فدیه ونیایش بافتخار آنان مینواخته ومیرقصیده . (رقص ونواختن ازتشریفات چینی است که دردین نو وارد میشود .)

دین زرتشتی درچین چنانکه گذشت بنام هوهین یا پرستش خدای آسمان معروف بوده ورونق آن دردوره سلطنت خاندان "تنگ" درچین نمودار است(۲۰)"

بنابرمدارک چینی، معابدفراوان زرتشتی درزمان پادشاهی خاندان تنگ درچین وجودداشته که چهارتای آن درپایتخت چین شرقی ودوتا درپایتخت چین غربی میبوده درجلدسوم " لینگ کینگ سن کی " که درژاپن(۲۱) نگهداری میشود آمده درشهر "سو" پایتخت چین شرقی،بخش "پوتچنگ فنگ" معبدزرتشتی است "ودرادامه سخن گوید " درشهرمرکزی هونان معابدزرتشتی موجوداست . . . .دردوپایتخت و شهرهای کناربیابان دین زرتشتی جلب توجه مینماید . "

خبردردست درموردشهرهونان آنست که سالی یکبار با تشریفات ویژه‌ئی قربانی درآنجا بعمل میآید ،گویا چنین تشریفات ومراسم مربوط بمهرپرستی و دال برپیروزی برنفس میباشدویا چنانکه گفته شد ازمراسم چینی است که دردین نو داخل میگردد .

امکان داردبعضی ازمعابدمذکوربوسیله رهگذاران یا ساکنان زرتشتی‌چین بنا شده باشد . چنانکه شاهزاده پیروزکه چینی‌ها اورا "پیلوسه" مینامند ، چون تاج وتخت پدری را ازدست میدهد ، بچین مهاجرت وبسال ۶۷۷میلادی آتشکده‌ئی درآنجا بنا مینمایدکه بنام معبدایرانی نامورمیگردد . همچنان پارسیان نیزپس از اضمحلال ساسانیان هنگام مهاجرت بهند ،شالوده نخستین آتشکده را ریخته وبیاد شاهنشاه ایران بنام ایرانشاه نامورمیسازند .

بیشک اغلب آتشکده‌های زرتشتیان درچین ، مختص بزرتشتیان چینی بوده که جمعیت آنها چنانکه گذشت اجتماع بزرگی را تشکیل میداده است . آثار دینی زرتشتیان درچین حتی هنگام پادشاهی کبلای خان بزرگ درپایان سده ۱۳میلادی انظار را بخودجلب مینموده است .

بنابرپژوهشهای دکتر" آت سوجی آساهیکه‌که " استادزبانهای قدیم دردانشگاه توکیو ،ظاهرا "بواسطه غلبه نفوذدین زرتشتی درایران بسیاری ازاندیشه‌های ایرانی درسده نهم میلادی به ژاپن نیزواردمیگردد .

جهانگردنامی ماركوپولوكه دراواخرسده ۱۳میلادی چندسال دردربارکبلای‌خان نوه‌ی چنگیزخان میزیست ، بیانات جالبی ازملاحظات خویش درموردمذهب مغولها درچین بیادگارگذاشته است . بگفته او آنها بیک خدای مطلق آسمانی بنام خورمزدا معتقدوروزانه جلوآتش درحالیکه بوهای خوش برآن دودمیشودبه بندگی میپردازند . کسانیکه واردربارپادشاه میشوندبایدروبندبرصورت داشته باشندکه همان پنام بند زرتشتی است .بیگانگان پس ازغسل وتطهیربادودبوهای خوش بحضورخان بارمییابند چنگیزخان را بنام بوخت یعنی نجات یافته یادمیکنندکه واژه ایرانی است .پول دولتی را "پائزه" مینامندکه صورت اوستائی آن "پائسه" وبمعنی چاپ برجسته میباشد . پیسه هندی بمعنی پول ازهمان ریشه وبوسیله فرمانروایان تورانی قدیم بهندراه یافته است .

گفته‌های مارکوپولو در مورد عادات و مراسم ترکها و مغولها همان مراسم زرتشتی است که بین آنها باقی مانده. پیش از پایان این گفتار مبنی بر نفوذ دین زرتشتیان در میان تورانیان، ذکر احساسات ایرانیگری خاندان شاهنشاهی بابر بنیانگذار سلسله گورکانی در هند مهم است، که حامی فرهنگ و زبان پارسی بوده و هنگام تاجگذاری نام ایرانی اختیار میکرده‌اند. اکبر بزرگترین پادشاه آن خاندان، تمایل خاصی بدین و مراسم و جشنها و تقویم ایران باستان داشته است.

بایدانست ترکها و هونهای مجارستان امروزه نیز ارتباط قدیم را با دین اشو زرتشت فراموش نکرده‌اند. جراید ترکیه در سالهای پیش مسائل ارتباط خود و هونها را با ایران باستان بویژه سنت‌های آنها و واژه "ایستن" که بی‌تردید شکل مسخ‌شده یزت یا یزدان ایرانی است مورد بحث قرار داده بودند.

دین هونها و مردم نواحی طی دوره‌هائی زرتشتی بوده

چنانکه گفته شد هنگام ظهور زرتشت، بزرگترین دشمن دین، پادشاه خیاونیس بود که ارجاسب نام داشت. انگیزه مخالفتش با دین جدید، وفاداری نسبت بدین کهن بود که شاه گشتاسب شهریار ایران نیز همان را پیروی میکرد. مخالفت و جستن بهانه‌ئی بود برای پیکار با گشتاسب، و الا در مورد دین این همه جار و جنجال راه نمی‌انداخت. (یادگار زریران ۲ و ۳) ارجاسب در پیکار با گشتاسب جان خود را باخت و مردم خیاونیس بنا به تبلیغات شاه گشتاسب دین اشو زرتشت را پذیرفتند. (یشت ۵-۱۰۹).

مندرجات اوستا و یادگار زریران از کتب پهلوی، ارجاسب را پادشاه خیاونیس میشمارد. مندرجات فروردین یشت (۱۰۰) و زامیاد یشت (۸۶) حاکی است براینکه گشتاسب در پشتیبانی دین اشو زرتشت در برابر دشمنی هونها نیز، بدفاع برخاسته است. با وجود این روشن نیست که منظور از هونها، همان مردم خیاونیس باشد. اگر واژه "هونه‌وُ" اوستا در جمله "هونه‌وُوَئِسه‌کیَه" بنا بزعم استاد بلسارا منظور ملت یا نژاد باشد و نه واژه‌ئی که معنی مراقبه و تفکر یا خاندان را بدهد، هونها ملت بسیار کهنی هستند که تحت فرمانروائی ویسه، عموی افراسیاب و پدر پیران سپهدار او زندگی میکردند.

توس پسر نوذر پادشاه ایران از ایزد اَرِدوی سورا اَناهیته برای پیروزی بر پسران ویسه درخواست کامیابی مینماید. همینطور آنها نیز برای پیروزی بر توس از آن ایزد درخواست کامروائی دارند. میدان کارزار، در گذرگاه خشتروسوک بالای کنگدژ، ساخته سیاوش میباشد. موقعیت آن بنا بر پژوهش دارمستتر در شمال غربی ازبکستان است. چون موقعیت خیاونیس را نمیتوان دورتر از بلخ، محل روائی دین اشو زرتشت قرار داد،

هون ویسه را بایستی مردم خیاونیس یا همسایه نزدیک آنها دانست.

نویسندگان کلاسیک از "شیااونیته" صحبت مینمایند. بزعم دارمستتر خیاونیس میباشد و مینویسد نزدیکیهای گیلان بوده، از لحاظ مجاورت خیاونیس به بلخ، دارمستتر بایستی در اشتباه باشد و یا آنکه شیااونیته را از مستعمرات دور خیاونیس باید بشمرد.

چنان بنظر میرسد دانشمندان در مورد اصل مردم مجارستان یا هونگری که ذکرش در اوستا و سایر نوشته‌های دیگر آمده هم رای نیستند که از اخلاف مردم خیاونیس یا هونها میباشند. بعضی از آنها مانند دکتر ژهنکراکسونی معتقد است مردم مجارستان، مسلماً از مردم آسیا نبوده و با نژاد ترک و هون نسبت ندارند. قبیله‌ئی بنام "انوگور" بر مردم هونگری یا مجارستان غالب میگردند و نام خود "انگور" را بر آنها منسوب میدارند که سپس هونگر میگردد، مردم مجارستان که در اصل فینی هستند، قدرت را از دست آنها گرفته، تابع خویش میسازند. دکتر کراکسونی دین مردم انوگور را که زرتشتی بوده‌اند میپذیرد و اظهار میدارد در فرهنگ اشکانی و ساسانی را بارث آورده‌اند.

با وجود این پروفسور زجتی با نظریه دکتر کراکسونی در مورد اصل نژاد مردم مجارستان موافق نیست. نظریاتی که عناصر فینی، وگول، استیاک، زوریو، چرمیس، چووس در خون مردم مجار مخلوط است، میپذیرد، لکن اصرار میورزد که ترکیب مهم مردم مجارستان از هونهاست و عنصر ذاتی تکذیب ناپذیر هون را که در عروق آنها جریان دارد نمیتوان انکار کرد. اکثر دانشمندان با نظریه پروفسور زجتی موافقند. چنین بنظر میرسد که هونها در دوران تاریخی با اطراف و مناطق دور و دراز پراکنده میشوند از سوی مشرق تا به کانسو در چین و از مغرب تا به کزاکستان در شوروی پیش میروند در حدود سده دوم پیش از میلاد، دسته شرقی آنان در چین معروف به "یوئیچی" از فشار "هیاونگ نوس" ببخش شمال غربی هندوروی آورده تا هفتصد سال در آنجا بفرمانروائی میپردازند، ولیکن به پیروی دین زرتشتی ادامه میدهند. دسته دیگر به منطقه اورال و سپس به مجارستان (هونگری) پیش میروند، و عناصری با خود میبرند که در طی زمان مردم آنجا را در خود مستحیل میسازد.

مردم مجار در اصل از "مگیار" (۱) "تشکیل یافته است. نظریه دیگر آنکه آنها از نسل سواران صحراگرد و چادرنشینان آلتای و صاحب عناصر ترکی میباشند، که با زنان "اوگرائی" ازدواج نموده گویش آنان را اختیار میکنند و در سده نهم میلادی بدشت مجارستان وارد و اقامت میگزینند. بگفته گیبون[۲۲] ترکان آلتای زرتشتی بوده‌اند. وامبری در مورد دین

۱- مگیار احتمالاً "ترکیب یافته از واژه مگ و یار" می باشد که مفهوم آن دوستدار مغ است.

مگیار گوید[۲۳] "مگیار با روح ایرانی جهان زرتشتی چنان سرشار بوده اند که از حیث فرهنگ و ادب از اروپائیان همان رتبه برتر میشوند." "اَرپاد" که کشور دانوب را برای خویش تشکیل میدهد، درحکمت سیاسی خویش از فرهنگ پارسیان مدد میجوید که مناطق اورال و ولگا از نفوذش متاثر شده اند.... درشمال قفقاز هم فرهنگ ساسانیان حکمفرما بوده است.

بنابرآنچه گفته شد قلمرو پهناوری از چین تا به قفقاز و نواحی اورال و ولگا تحت نفوذ فرهنگ ایران باستان و دین زرتشتی بوده است. کولومان نیماتی از قول مناندر گوید[۲۴] که ترکان در سده ششم پیرو دین مغان بوده اند. ابن رستا نیز به این حقیقت که در سده دهم میلادی همان دین را پیروی میکرده اند، اشاره میکند چون "ارپاد" موسس و بانی هونگری یا مجارستان در منطقه دانوب، اصلا" ترک نژاد بوده، کولومان گفتار خود را چنین بپایان میرساند، "براستی بحقایق مذکور متقاعدم و احساس میکنم طبق روایات و سنن نیاکان، نیروی ذهنی ما از خون سیتیان سیراب و روح ما از آیین مقدس زرتشتیان سرشار گردیده است. پروفسور زجتی حقیقت دیگری برآن اضافه کرده گوید که اگرچه بلغاریها اینک بزبان سلویک صحبت میکنند لیکن آنها نیز دراصل صاحب عنصر هون و نیاکانشان زرتشتی بوده اند. دانشمند جهانگرد و باستان شناس نامی، آرل استین پس از پژوهشهای زیاد گوید "کلیه آثار برتاثیرات عمیق نفوذ فرهنگ ایرانی برملت های سیتیان، هون، یوئی‌تسی و سایر چادرنشینان همان نواحی دلالت دارد.

بگفته ماروس جوکائی نویسنده مجارستان، دین قدیم مگیار دین اوستائی بوده و مردم مگیار با مردم کهن اوستائی تماس بسیار نزدیکی داشته اند. گفتار جالب توجه وامبری که ذکر شد، باز بصورت دیگر چنین تکرار میکند. "میتوان گفت که رهبران مگیار آنقدر با روح ایرانی سرشار بوده اند که ازحیث ادب بر اروپائیان همان مقام رجحان داشته اند." ودرجای دیگر گوید "مگیار هنگام مهاجرت به مجارستان کنونی با نگیزه نفوذ فرهنگ ایرانی از پیروان مذهب اشوزرتشت بوده اند."

پروفسور زجتی با پذیرفتن تاثیرات سنن فینی برطبقات عامه مردم مگیار گوید که طبقات دانا و رهبر مگیار، تمدن زیبا و متنوع و پاکتر پارسی زرتشتی را اختیار مینمایند. فرانسیس کالی گوید[۲۵] "مگیار از نسل سیتیان تورانی باستانی اند و بین مردم ایران خاوری مستحیل شده، بتدریج آیین و مراسم زرتشتی را اختیار و آن را درمیان قبایل دیگر خود گسترش میدهند.

نظر به چنین عقاید استوار، طبیعی است که دانشمندان مجار دین پاک زرتشتی را با صمیم قلب مطالعه کرده، نفوذ تمدن بلند آن را استنباط میکنند. بطور مثال

کولومان نیماتی که ذکرش گذشت درکتاب خویش گوید[۲۶] "جریانات آموزشهای اشو زرتشت و دانش مغان جان و روح مگیار را در آسیا سیراب میسازد. دانشی که کونگسه چینی، بودای هندی، ارسطو و فیثاغورث یونانی از سرچشمه‌ی آن بهره مند گردیده اند." چارلز بزونی[۲۷] در دیباچه کتابش در مورد ارزش باوری دینی و اخلاقی زرتشتی گوید "... و آن لازمه مهم اجتماع متمدن و بزرگترین سرچشمه‌ی خوشبختی برزمین است که همانند نزدیکی با بهشت دارد."

"لوئیس بلکان ئی‌سزه‌بو" درکتابش بنام عقاید و افسانه‌های باستانی، اشوزرتشت را بزرگترین مرد باستانی میشمارد. تئودور دوکه نویسنده کارنامه کوروسی کسوما اشوزرتشت را کهن ترین بودا (روشندل) میداند. آلبرت کواتس گوید[۲۸] "دید زرتشت در مورد رحمانیت روشنتر از بودای گوتما بوده، بنابراین برای ما گروه مگیار، شایان اهمیت است که در مورد دین او به پژوهش پردازیم".

درپایان سده دهم میلادی آنگاه که ستیفن پادشاه مجارستان (۹۹۷–۱۰۳۸ م) دین نصارا را می‌پذیرد، توده مردم به پیروی شهریار خویش مسیحیت اختیار مینمایند. دین نو در آغاز پذیرش، تحت الشعاع واقع میگردد. طبقه اشراف و نجیب زادگان قسمی از دین زرتشتی را پیروی میکنند. چارلز بزونی که ذکرش گذشت گوید "بگفته فادر کلمنس مسیحیان کتاب دینی زرتشتیان را بحدی گرامی میدارند که آنرا مانند گرانبها ترین دارائی خود حفظ میکنند."

پروفسور زجتی در خاتمه گفتار خود گوید "نیروی قدیم مگیار و روح اشوزرتشت هنوز در مسیر خود جاری و یکدیگر را میجویند... چه میشد که گروه مگیار امروزی، ندای اشوزرتشت پیغمبر باستانی را می‌شنیدند."

پایان گفتار

با این همه پژوهش و بررسی طولانی، انتقاد کننده با انصاف باید بحقیقتی متقاعد گردد که دین پاک اشوزرتشت، طی روزگاران دراز، جمعیت فراوان بشریت را به سوی خود جلب و دل آنها را با انواع گوناگون فروغ روشن ساخته و در راه بسر بردن روزگار خویش، با زندگی بهتر و شریفتر رهنمون بوده است.

دین اشوزرتشت هنوز نیز در ایران و هند و مغرب زمین با جمعیت ناچیزی به حیات خویش ادامه میدهد، اخگر مینوی آن در سراسر جهان در سینه‌های مردم افسرده گشته، در انتظار وزش نسیم دانش افزائی است که باز شعله‌ور گردد، دانشی که امید است روزی مانند خود اشوزرتشت، دلهای مرده و رنجدیده بشریت جهان امروزی را با وجد و نشاط مینوی زنده و شادمان کند و روح خموده افراد را با هلهله و شادمانی زندگی

پاک و راست بیدار سازد.

اینک با تکرار گفتاری که اشو زرتشت پیام آسمانی خود را با آن آغاز نموده سخن خود را بپایان میرساند.

پروردگارا با فروتنی تمام بندگی خود را بتو پیشکش و با روح سرشار از اشتیاق، بتو نماز میگزارم و درخواست دارم، بخش بزرگی از وجد مینوی را که از آن داناترین است، بپاکترین روح بخشنده خود بخشیده و نیروی انجام کارهائی که پسند راستی و دلخواه دانش وجدان راست و نهاد پاک است، پایدار بداری، تا شادمانی بگیتی روی آورد و روانان به وجد و مسرت پردازند. (یسنا ۲۸-۱)

زیرنویس گفتار فرهنگ و دین ایرانیان

1- Wonders of the Past,P.P.170-177,by W.W.Flinders. 2-Cults and Legends of ancient Iran and China. 3- Aurvat Dainghu.4- Khyaonis 5- Decline and Fall of Romen Emperor Ch.42,by Gibbon .6- Hieun Tsiang . 7- Haetumant . 8- Bhavishya Purana . 9- Ref. Zorastrian Magi in Bhavishya Purana,by,K.Sitaram. 10 - Vaishnavism,Sainavism. 11- Peri Diadochen ton Philosophon Proem 1 . 12- Schools of Ancient Philosophy,published by, The Christien Tract Society, London . 13- Fabricus Graeca Bibliotheca 4th edition P309 . 14- Nicomachean Ethics book I . 15- Pliny's Natural History XXX 1,2 16- Religion and Customs of the Persians and other Iranians . 17- Yao Koan . 18- Mosin Cheow Louo . 19- You Pien . 20- G.B.Sonsom's Japan,P.81. 21- کتاب جزو I Tsun Tsoung Chow . 22- Decline and Fall of Roman Empire, Ch.52. 23- At the Cradle of Magiars . 24- Turktantetel,Budapest 1892. 25- A pogāni Magyarok Vallãsa,Budapest 1861. 26- Nmzetisegunk elvei Budapest 1892 . 27- Magyarok Ãzsiai emlék Budapest 1845 . 28- Christian Apology

آغاز مسافرتی که بمهاجرت انجامید

حدود سال ۱۱۱۰ خورشیدی با انگیزه محرومیت ها و محدودیتهای طاقت فرسائی که بر زرتشتیان تحمیل میگشت دو دختر جوان و زیبای زرتشتی که در خطر ربوده شدن بودند بوسیله یکنفر جهانگرد آلمانی بهند فرستاده میشوند. جهانگرد آلمانی دختر بزرگتر را که نامش برما مجهول مانده با رضایت والدینش خود بزنی اختیار میکند و دختر کوچکتر بنام پیروزه را به بمبئی میرساند که بعقد ازدواج رستم جی پتل، بزرگ جماعت پارسیان درمیآید. شرح مفصل این واقعه در صفحات این کتاب بنظر میرسد.

پنجاه سال بعد ایزدیار کرمانی باتفاق زن و فرزندان خود برای حفظ ناموس با تغییر لباس از کرمان به یزد پناهنده میشود. پس از اقامت کوتاهی چون دوشیزه گلستان ششمین دخترش بسن ۹ سالگی مورد طمع و شهوت، شهوت پرستی واقع میگردد،

قبل از ربوده شدن پدر با تغییر وضع پنهانی او را با خود بهند میبرد و حدود سال ۱۱۵۶ خورشیدی وارد بمبئی میشود. گلستان در خانواده نجیب و معروف پانده عروس میشود. سر دینشاه پتیت بارون اول از سران نامور پارسی که مورد تفقد ناصرالدینشاه و اخذ مدال شیر و خورشید سرافراز گردیده داماد اوست. ایزدیار چندسال با تغییر قیافه و لباس یکایک دختر خود را پنهانی به بمبئی میبرد و بالاخره دامادش رستم فرامرز نیز حدود سال ۱۲۰۰ خورشیدی با زن و فرزندان خود بقصد مهاجرت عازم دیار هند میگردد. پسرش جمشید درسال ۱۲۰۳ خ باتفاق فرزندان خاله خود بسوی چین مسافرت و بنگاه بازرگانی بزرگی در آنجا بوجود میآورد. شهریار و خسرو برادرانش نیز به پیروی او هرکدام جداگانه ببازرگانی با چین مشغول و صاحب دستگاه بزرگی میگردند.

چندسال بعد حدود سال ۱۲۰۹ خورشیدی رادمرد غیور بامس خداداد شهریار مقیم یزد بسن ۱۴ سالگی روزی بیرون شهر سوار بر الاغ میرفته، در محلی خلوت جوانی مسلمان برا و برخورده، از الاغ برزمین میافکند که چرا در برابر او بر الاغ سوار است. بامس جوان، مسلمان جوان را که با حمله ناجوانمردانه او را برزمین انداخته و فحش و ناسزا میگفته با حمله متقابل بیحال ساخته فرار میکند و از ترس واکنش عمل و اقدامات علما و صدور فرمان قتل شبانه بسوی بمبئی رهسپار میگردد. بامس بواسطه خاطرات تلخی که از ایران داشت طی زندگی نگذاشت فرزندانش نام ایران بشنوند. اما نوه او روانشاد دینشاه جیجی باهای ایرانی سلیسیتر که مصدر خدمات مهم فرهنگی و اجتماعی در ایران و بمبئی میباشد درسال ۱۳۱۱ خ باتفاق دانشمند نامور هند سر دکتر رابیندرانات تاگور از سوی دولت شاهنشاهی ایران دعوت و مورد تفقد شاهنشاه فقید رضا شاه واقع گردید. تاسیس کارخانه نساجی و برق خسروی در مشهد نتیجه کوششهای اوست. خانواده ارباب رستم شاهپور گیو و خانواده روانشاد دکتر اسفندیار بهرام یگانگی و روانشاد سروش بهرام یگانگی از سوی خواهر با روانشاد بامس خویشاوندی دارند روانشاد بامس تنها پسر خانواده بود و خواهر داشت.

کوتاه سخن آنکه ایزدیار کرمانی با مهاجرت خود بهند راه مسافرت را برای زرتشتیان ستمدیده یزد و کرمان به بمبئی باز نمود. فرزندان او و اخلاف او در هندوستان پل پذیرائی و کار را برای همکیشان ایرانی خود در بمبئی فراهم میسازند. تازه واردین از ایران در منازل پارسیان بخانه شاگردی با حقوق ماهی یک روپیه یا دو روپیه بخدمت مشغول میشدند و با گذشت زمان بکارهای بهتر و کسب پرداختند و در علم و دانش و صنعت و مهندسی سرآمدانی از خود بیادگار گذاشتند.

بسال ۱۸۵۳ میلادی برابر ۱۲۳۲ خ روانشاد فرزانه مانکجی لیمجی هاتریا بسوی ایران عزیمت نمود. از سوی انجمن پارسیان که بیشتر امنای آن از خانواده یا بستگان

نزدیک ایزدیا رودخترش گلستان بانوبودند، برای رسیدگی با مورویا وری همکیشان خویش درایران واقدام دررفع با رسنگین وروانکش جزیه ما موریت میابد. نا مبرده بحال بدبختی جماعت اندکی سروصورت میدهد. خدمات مانکجی درایران نسبت به زرتشتیان وهم فرهنگ میهن بسیار مهم وبراستی نجات دهنده زرتشتیان بشمار است. برای اطلاع ازکارنامه او بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۶۱۷ مراجعه شود.

زرتشتیانی که درروزگاران اخیر بهندرهسپار میشوند، بقصد کاروکسب بوده است. کم کم درآنجا رحل اقامت همیشگی افکنده به تبعیت ایران مفتخربوده اندو درایجاد بنگاهها ی فرهنگی درشهریزدوروستا ها ی زرتشتی نشین وکرمان زمین کوششهای ارزنده بجای آورده اند. آنگاه که کشورهندبآزادی نایل وازیوغ استعماردولت انگلیس فارغ گشت وقانون تبعیت جدیدازمجلس گذشت بسیاری اززرتشتیان ایران بواسطه داشتن علاقه وبستگان درهندوعدم علاقه وخویشان درایران باکراه تبعیت هندرا پذیرفته اند.

یکی ازپارسیان توانگرهندبنام دادابهای رستم جی بنا جی به مانکجی ها تریا در ایران نامه ای نوشت که حاضراست مخارج صدخانواده زرتشتی را اگرمایل باشند با زن وفرزندان خودکوچ کنندوبهندوستان مهاجرت نمایندبپردازدوآنها را درکلکته سکونت میدهدوکلیه هزینه آنها را تا بورودبآن شهرمتحمل شودودرآنجا بکاربگمارد. این خبر درنشست پنچایت یزددرروزآذروآذرماه ۱۲۲۵ یزدگردی مطرح شدولی کسی حاضرنشدمیهن خودرا ترک گویدوبمهاجرت تن دردهد.

چنانکه ازشماره امروزی پارسیان درهنددیده میشود، گمان نمیرودودسته ای ولی که پس ازساسانیان بهندروی آورده ودرسنجان رحل اقامت افکندندازچندصدنفرتجاوز کرده باشد. حتی اگرشماره آنها را پانصدنفرحساب بکنیم بحساب زادوولدطی ۱۳۰۰سال بالغ بریک ملیون شده باشد. درصورتیکه با مسافرتها ی بعدی افرادبقصدبازرگانی وکسب واقامت تدریجی آنان درهندشماره آنها روی با فزونی نهاده است. درهرحال اقامت پارسیان را درهندنمیتوان عنوان مهاجرت داد، بلکه مسافرتهائی بوده که بعدها عنوان مهاجرت بخودگرفته است.

تاریخ رویدادهای هفتصدساله

دانشمندپارسی شاپورجی کاوسجی هدیوالا صورتی ازپیشامدها مربوط بزرتشتیان را طی دوره ۷۰۰ سال ازورودنخستین دسته کوچک پارسیان ازایران بهندبروش زیربیان مینماید:

۸۵۰ میلادی ـ چندنفرپارسی درواگذاری نام خودرا به پهلوی برسم گوه برصفحه مسین امضا نموده اند.

نیمه سده نهم میلادی ـ مردانشاه پورا هورمزددادکه دراواخرسده نهم میلادی شکند

گومانیک ویجاررا تالیف کرده بود، برای پژوهش درموضوعات دین سهندآمد. (رک. مجموعه سانسکریت بتصحیح شهریارجی باروچا مقدمه ص ۲۰۲) شکندگومانیک ویجارفصل ۱۰ـ۴۴، کتب مقدس شرق جلد ۲۴ مقدمه ص ۲۵ ـ ۱۶۰)

۹۱۶ م ـ بگفته مسعودی (۳۰۴ ﻫ) مجوسان درنقاط مختلفه عراق، فارس، کرمان، سکستان، خراسان، تبرستان، جبال، آذربایجان، اران، هند، سندوچین درآتشکده ها پرستش میکنند.

۹۵۰ م ـ مسعربن مهلهل (۳۳۹ﻫ) درموردچال درسندگوید: درآنجا مسلمان، نصارا، یهودوآتش پرستان سکونت دارند. درشهرمسجد، کلیسیا، کنیسا وآتشکده موجوداست. ابن حوقل همزمان باا وگویدکه لباس مسلمانان وکافران دراین بخش (بین کمبایت وچال) همانندیکدیگراست وهردوفرقه بیک روش ریش نگاه میدارند. (رک. تاریخ هندتالیف ایلیات ج ا ص ۳۹ـ۷۹، بمبئی گزت سال را ۹۴۲ میلادی میداندجلد ۱ بخش ۱ ص ۲۱۶ ـ ۲۱۷).

۹۴۲ـ۹۹۷ م ـ بعضی ازپارسیان مقیم جنوب گجرات بکمبایت رهسپاررودربازرگانی توفیق جالب توجه بدست آوردند. سپس پارسیان دیگرنیزبآنها ملحق ومستعمره ای ازنیه خودایجادنمودند. هندوان ازرفتارآنها، شهررا ترک میکنند. یکی ازآنها ازگروه با وفرقه دسه لعل بنام کلیان رای بسورت رهسپارودرآنجا ازتجارت مرواریدثروت هنگفتی بهم میرساند. جماعتی ازاوباش راجپوت وماهیگیران رااجیرکرده برای گرفتن انتقام ازپارسیان، شبانه برمستعمره آنان بتاخت وبسیاری راازدم شمشیرگذرانیده خانه هایشان راآتش زد. آنانکه جان بسلامت بردندفرارراببرقرارا ختیارونفسی از پارسیان درآن شهرباقی نماند. (رک. بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶).

سده دهم میلادی ـ بگفته ابن حوقل (Ouseley's Oriental Geography) بخشی ازهندوسنددرتصرف گبران است. منظورش ازگبران شایدزرتشتیان باشد:

۹۹۵ م ـ دین پناه آترپات دین پناه یک نسخه پهلوی را بسال ۳۲۴ یزدگردی در شهربروچ کتابت کرده. بزعم بعضی ازدانشمندان بایستی سال ۶۲۴ باشد (رک. دستور بهمن کیقبادوقصه سنجان تالیف دکترمدی ص ۲۸) تذکراین نکته خالی ازفایده نیست که دراصل نسخه پهلوی تنها ۳۲۴ نوشته وواژه یزدگردی ندارد. استادبهرام گوراانکلسریا درتحشیه ترجمه آن بدون نشان دادن مدرکی بیزدگردی را برعدد ۳۲۴ افزوده است که قسمی ازجنایت ادبی است. بایدگفت کاتبان زرتشتی بموجب اطلاع نگارنده تاقبل ازسال ۶۹۲ یزدگردی درتاریخ کتابت سنه یزدگردی را ننداده اند. شهمردان).

۱۰۰۹ م ـ برسنگ نبشته پهلوی درغارکنهری دربمبئی نام چندنفرازپارسیانی که روزمیترو (مهر) وماه آوان (آبان) سال ۳۶۸ (۹۹۹ م) وروزاهورمزدماه میتروسال ۳۷۸ (۱۰۰۹ م) غارمزبورراديدن کرده اندنقرشده است. بگفته دکتروست

پارسیان نام برده شاید از سنجان بدانجا رفته‌اند. (رک . Dr. Burgess's Inscription from the Cave temple P.62 - 64) چنانکه گفتیم سنه یزدگردی بین زرتشتیان تا سال ۶۹۲ معمول نبوده. سنه نام برده بر سنگ نبشته پهلوی که بسیار خراب است و خواندن آن با زحمت میسر است گمان میرود در خواندن آن اشتباه شده و تردید رواست. زیرا اسناد و نوشته‌های بر سنگ نصب بر ساختمانهای دینی پارسیان در سابق، هرچند که روز و ماه زرتشتی را داده‌اند سال را سموات هندی نوشته‌اند و از سال یزدگردی سخن بمیان نیامده است. (شهمردان)

۱۰۱۱ م – دین پناه آترپات دین پناه بعضی از یادداشتهائی بپهلوی برای استفاده شاگردش شاهزات شات فرخ اهورمزد در بروچ بروز گوش و ماه اردیبهشت سال ۱۰۶۷ اسموات نوشته. این سنه را بهرام گور انکلساریا و شاپور شاه هدیوالا برابر ۱۰۲۱ میلادی میدانند و سنه ۱۰۷۷ اهندوستانی بشمار میآورند.

۱۰۲۱ م – بنا به سومین سنگ نبشته پهلوی در غار کنهری، سومین دسته پارسیان بروز دین و ماه مهر ۳۹۰ ی ؟ (۳۰ اکتوبر ۱۰۳۱ م) بدیدن غار رفته‌اند.

۱۰۳۰ م – البیرونی در کتاب الهند گوید " زرتشت از آذربایجان ببلخ رفته. بتبلیغ دین پرداخت ..... اینک نیز مجوسیانی در هند موجودند که بنام مغان معروف هستند.

۱۰۷۹ م – ابراهیم غزنوی مستعمره آتش پرستان را در دهره دون، دامنه هیمالیا مورد حمله قرار داد.

۱۰۸۱ م – آنند دیو فرمانروای کُنکَن بسال ۱۰۰۳ سکا (۱۰۸۱ م) با انجمن خاراسان درم بذل نمود (رک . بمبئی گزت ج ۱ بخش ۲ ص ۱۸ تحشیه ۷) شاپور شاه هدیوالا در مقاله خویش در مورد جادی رانا باثبات رسانده که منظور از انجمن خاراسان انجمن پارسیان سنجان است که از خراسان بسنجان رهسپار و ساکن شدند.

آخر سده ۱۱ میلادی – جنگ اواریا و حمله سربازان راجپوت بر مستعمره پارسی و دفاع آنان. (رک . برای اطلاع بیشتر بفرزانگان زرتشتی تالیف رشید شهمردان ص ۴۶).

۱۳۰۵ م – موبد اردشیر پور بهمن نسخه خطی وندیداد پهلوی محفوظ در کتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (K.I) را بسال ۱۳۰۵ میلادی در سیستان برای دستور هند موبد ماهیار ساکن آچک کتابت کرده. نام مسوبدان موبد آنجا شاهمردپور ماهیار پور شاهزاد پور میتروجیو بوده. واژه جیو برابر واژه جی هندی و میتروجیو برابر نام مهرجی و دلیلی است برآنکه میتروجیو حدود سال ۱۱۰۰ م در هند میزیسته. (رک . وندیداد پهلوی بتصحیح دستور داراب سنجانا ص ۳۹).

۱۴۰۲ م – موبدی بنام کامدین زرتشت از سنجان برای برگزاری مراسم دینی بنوساری میرود. (رک . پارسی پراکش ج ۱ ص ۲).

۱۱۶۶ م – نریوسنگ دهول موبد دانشمند پارسی یسنای پهلوی را بسانسکریت ترجمه و تبحر خود را در هر دو زبان نشان میدهد. خرده اوستا، مینوخرد و پازند را هم بسانسکریت ترجمه کرد. موبد نریوسنگ با موبد هرمزدیار رامیار همزمان بوده. دکتر وست سال زندگی نریوسنگ را سده ۱۵ م داده که اشتباه است.

سده ۱۲ میلادی – میگویند پارسیان در این سده، هندوان را برخلاف مسلمانان تحریک و در فتنه‌ای که برپا گردید مسجد مسلمانان طعمه حریق شد. سیدها راجه جیاسیم‌ها حکمران محل مصالح ساختمانی را برای تعمیر مسجد بمسلمانان ارزانی داشت. (رک . تاریخ هند تالیف ایلیات جلد ۲ ص ۴–۱۶۳).

۱۲۰۵ م – موبد ماهیار مقیم اوچ (پنجاب) پس از شش سال اقامت در سیستان با نسخه خطی وندیداد پهلوی بهند مراجعت نمود.

۱۲۱۴ م – موبد هوم بهمنیار بسال ۵۸۳ ی از بروچ به نوساری رفته سکونت اختیار کرد. پارسی پراکش سال ۱۲۱۵ م میدهد.

۱۲۵۰–۱۳۰۰ م – پارسیان و جدیدالاسلامها از کشتار رستم هلاکوخان در ایران به گجرات پناه آوردند. (رک . Dr.J.A.Grierson's Linguistic Survey of India Vol.I Part 2 P.324)

۱۲۶۹ م – موبد ایرانی بنام رستم مهربان بهند آمد.

۱۲۷۸ م – موبد رستم مهربان ویسپرد را در انکلیسر استنساخ نمود.

سده ۱۳ میلادی – بگفته زکریا القزوینی در سده ۱۳ م جماعتی از پارسیان در شهر چال (ریودانده فعلی) سکونت داشتند. (رک . B.B.R.A Society Vol.XII P.57)

۱۳۲۳–۲۴ م – موبد مهربان کیخسرو پسر نوه برادرزاده رستم مهربان دو نسخه پهلوی یسنا و دو نسخه پهلوی وندیداد و نسخه‌های دیگر را برای چاهال سینگ کمبایتی کتابت نمود. بعضی از نسخ نام برده در تهانه (نزدیک بمبئی) استنساخ شده. (رک . مقدمه متون پهلوی دستور جاماسب جی ص ۶ و متن ص ۸۳–۸–۱۶۷).

۱۴۱۵ م – هیربدرام کامدین نسخه خطی سانسکریت با ترجمه گجراتی آن را بسال ۷۸۴ یزدگردی کتابت کرده. نسخه مذکور در کتابخانه دستور هوشنگ جی جاماسب جی در پونه موجود است. باستناد نسخه نام برده، آفرین دادمادی را دیندارو (دسام بهمن از پهلوی بسانسکریت ترجمه نموده).

۱۴۱۹ م – آتش مقدس ایرانشاه در ۲۶ ژوئن ۱۴۱۹ بنوساری منتقل گردید. برخی از پارسیان در مورد این تاریخ تردید روا میدارند.

۱۴۳۰ م – یک کتاب پزشکی برای تعلیم پسر موبد اردشیر بسانسکریت کتابت شده. دکتر بندهارکر استاد سانسکریت نسخه مذکور را مورد تمجید قرار داده. خبر بالا اشاره‌ایست بر اینکه تحصیل سانسکریت بین پارسیان معمول بوده.

۱۴۵۰ م – در نیمه سده ۱۵ میلادی پادشاه احمدآباد گجرات بر پارسیان مقیم چندراوتی نزدیک بنج محال مالیات جزیه مقرر ساخت.

دکتر جکسن در کتاب خویش ایران گذشته و حال در مورد زرتشتیان می‌نویسند که زرتشتیان مقیم شهر یزد به کسب مشغول‌اند ولی تا پنجاه سال قبل (تاریخ تالیف کتاب که تا امروز ۱۳۰ سال میشود) از این حق محروم بودند. حتی هنوز نیز در این مورد محرومیت‌هائی دارند و حق فروش خواربار ندارند زیرا بنظر مسلمانان کافر و نجس میباشند. تا سال ۱۸۸۲ میلادی مشمول پرداخت جزیه بودند. عمال دولت هنگام وصول آن مردم را تحت فشار قرار میدادند، بعلاوه، عوارض دیگر کسب نیز بقیمت گزاف از آنها وصول مینمودند. قبل از صدور فرمان شاه هیچ زرتشتی حق نداشت بالاخانه داشته باشد یا آنکه بلندی منزل او از یکدست بالا کرده از منزل مسلمان بلندتر باشد. یکسال پس از صدور فرمان شاه یکنفر زرتشتی در یکی از روستای اطراف شهر چون منزل را کمی بلندتر ساخته بود، از ترس جان، خانواده خود را گذاشته فرار نمود. ولی مسلمانان خشمگین دیگری را اشتباهاً بجای او کشتند.

زرتشتیان حق ندارند در شهر و بازار سوار گردند یا بحمامهای عمومی بروند. در سال ۱۸۹۸ م مظفرالدین شاه فرمانی در الغای بعضی از محرومیت‌های زرتشتیان صادر کرد، هرچند بحال آنها مفید واقع نشد ولی روح آن باقی است. در زمان بابی‌کشی در یزد نزدیک بود زرتشتیان نیز قتل عام شوند. ولی تلگراف فوری امنای انگلیسی تلگرافخانه بتهران آنها را از خطر نجات داد. برای آرامش خود مجبورند به تعصبات مسلمانان تن در دهند و هرگاه تعصبات آنها خودنمائی کند در خطر واقع میشوند، چنانکه یکماه پس از ورود من در یزد هنگام بابی‌کشی اتفاق افتاد. یک زرتشتی از داشتن ساعتی خوشحال و مفتخر بود. من بخوشحالی او پی بردم زیرا تا چندی قبل از داشتن ساعت و انگشتری محروم بودند. وقتی که مرسلین انگلیسی عیسوی در یزد برای ایجاد بنگاه خود و ساختن بیمارستان نیاز بزمین و کمک داشتند ارباب گودرز مهر فوراً یک کاروانسرا و خانه ملحق بآن را بآنها انفاق نمود. فرهنگ و سواد زرتشتیان ناچیز است، ولی بهتر از پنجاه سال قبل میباشد، زیرا در آن هنگام نه مدرسه داشتند و نه حق داشتند مدرسه داشته باشند و باسواد گردند. زرتشتیان بدون اجازه موبدان موبد حق ازدواج ندارند و اگر موبد بواسطه علتی مخالف دین، اجازه ندهد میروند طبق قانون اسلام عقد می‌بندند. در سابق رسم بود که در پس جنازه با ساز و سرنا و طبل و دهل میرفتند ولی امروز این رسم منسوخ شده است. (بواسطه فشار و اندرز مانکجی هاتریا منسوخ شد. نگارنده) در یادداشتهای کیخسرو شاهرخ ص ۴۴ و ۶۷ تا ۸۰ نیز شامل ذکر محرومیت‌های زرتشتیان یزد و کرمان است و هم فرزانگان زرتشتی ص ۱۸–۳۱.

بانک زرتشتیان

نقل از تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران

تجارتخانهٔ جهانیان

در سال ۱۲۷۴ (۱۸۹۵ میلادی)، خسروشاه جهان و برادرانش پرویز، گودرز، رستم و بهرام شرکتی، برای کارهای تجاری و صرافی، در یزد تشکیل دادند.

ابتدا، عملیات بازرگانی موسسه، مخصوصاً صدور پنبه، رونق گرفت و برادران جهانیان، که قبل از تاسیس شرکت کارشان ملک‌داری و فلاحت بود، بخوبی توانستند از تقاضای این کالا در بازار بین‌المللی استفاده نموده منافع سرشاری بدست آورند.

بخلاف تجارتخانهٔ تومانیانس، که از طریق تجارت و صرافی بملک‌داری و فلاحت رسید، شرکت جهانیان، از زراعت و کشاورزی بتجارت و صرافی متوجه گشت، و در تمام دورهٔ فعالیت کارهای بازرگانی آن با امور فلاحتی ارتباط نزدیک داشت.

پس از آنکه کارهای تجاری شرکت توسعه یافت، برادران جهانیان بامور صرافی پرداختند. مهمترین کار صرافی آنان عبارت بود از: قبول سپرده و وجوه نقدی اشخاص درمقابل "بیجک صندوق" (قبض عندالمطالبه)، نقل و انتقال پول در داخل کشور و خرید و فروش ارز و بروات خارجی.

موسسه در شهرهای یزد (مرکز)، تهران، اصفهان، شیراز، کرمان، بندرعباس و رفسنجان شعبه داشته و در بمبئی و لندن دارای نمایندگی بوده است.

از جمله کارهائی که تجارتخانهٔ جهانیان انجام میداد، وصول و ایصال مالیاتهای دولت بمرکز بود، که از این طریق موسسهٔ مزبور، با گرفتن حقی، گردش امور خزانهٔ دولت را تسهیل مینمود.

فعالیت شرکت توسعهٔ روزافزون داشت و علاوه بر کارهائی که فوقاً بدان اشاره شد برادران جهانیان در تاسیس شرکت تلفن ایران، که بمنظور ایجاد ارتباط بین تهران و شهرهای دیگر و همچنین ایجاد ارتباط داخلی در تهران تشکیل گردید، مداخله داشته و از موسسین آن بوده‌اند.

کار تجارتخانه، علی رغم رقابتهای موجود، رونق کافی داشت، ولی چون، فعالیت بانکی آن توسعه یافت و موجب تشدید رقابت موسسات صرافی بزرگ گردید و مخصوصاً، چون برادران شاه‌جهان در جنبشهای آزادیخواهی دخالت ورزیده و برای تشکیل بانک ملی، که در مجلس شورای ملی (دورهٔ اول) مطرح بود، کوشش مینمودند، عناصر مخالف با آزادیخواهان و همچنین موسساتی که تشکیل بانک ملی را منافی مصالح خود میدیدند، با تمام قدرت، به برانداختن آن پرداختند. تجارتخانهٔ مزبور، مدت پنجسال با مشکلات سیاسی و اقتصادی بزرگ مواجه بود و بالاخره کشته شدن پرویز شاه‌جهان مدیر شعبهٔ تهران و تبعید خسروشاه‌جهان، مدیرکل موسسه، باروپا، رشتهٔ امور را از هم گسیخت و بانکهای خارجی که فرصتی مناسب‌تر از این نیافته بودند با دادن اعتبار زیاد و قطع ناگهانی آن، شرکت را در سال ۱۲۹۱ (۱۹۱۲ میلادی) متوقف ساختند.

مؤسس این تجارتخانه، یکی از ایرانیان زردشتی، بنام جمشید است. این شخص که کار خود را در یزد با بزازی و قدک فروشی آغاز کرده بود، پس از زحماتی موفق شد، دکه‌ای برای فروش منسوجات تأسیس کند و چون گشایشی در کارش حاصل شد و درستی و امانت او سبب جلب اعتماد مردم گردید، از حدود سال ۱۲۶۵، با سرمایه‌ای مادی و معنوی پا به بازار صرافی گذارد و در اندک زمان پیشرفت بسیاری نصیبش شد.

تجارتخانهٔ مزبور با انواع عملیات صرافی متداول آن روز مبادرت میورزید و با اعطاء اعتبارات کوتاه مدت و بلندمدت تسهیلاتی در کار مشتریان خود فراهم میساخت.

از سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۹۰، کار تجارتخانهٔ جمشیدیان رونق بسزا داشت، در این خلال شعبی در یزد و شیراز و کرمان دائر شد و نمایندگی‌هائی نیز در بغداد، بمبئی، کلکته و پاریس بوجود آمد.

چون در آن زمان کار ملکداری مقرون بصرفه بود و سود سرشاری عاید میداشت، ارباب جمشید متوجه این رشتهٔ فعالیت شد و املاک زیادی در نقاط مختلف ایران، مخصوصاً در تهران و خراسان و فارس، خریداری کرد.

ارباب جمشید که مغرور موفقیتهای پیاپی بود، خطراتی را که معاملات غیرمنقول برای موسسات صرافی داشت، نادیده گرفت و از طرف دیگر، باتکاء قدرت مالی و اعتبار خود، گرفتن وامهای بزرگ از بانکهای استقراضی و شاهنشاهی و بکار انداختن آنرا زیانبخش نمیپنداشت، لذا اعتبارات هنگفتی از این طریق (با ربح ۴ درصد از بانک استقراضی و ۸ درصد از بانک شاهنشاهی)، تحصیل کرد و بجریان انداخت و چون بانکهای مزبور همواره تسهیلاتی در اعطاء اینگونه اعتبارات و تمدید مدت پرداخت قائل میشدند نامبرده با اطمینان کامل بکار خود ادامه میداد، تا آنکه دیون وی از این بابت بقریب ۱۵ میلیون قران، (تقریباً ۱۳ میلیون ببانک استقراضی و ۲ میلیون ببانک شاهنشاهی) بالغ شد، و موسسات مزبور یکباره از تمدید مدت استنکاف ورزیده و تقاضای تصفیهٔ محاسبات را نمودند و در نتیجه، تجارتخانهٔ جمشیدیان با تمام قدرتش از پا درآمد.

در سال ۱۲۹۴، دولت، توقف تجارتخانه را اعلام کرد و بمنظور جلوگیری از تعلق املاک آن بموسسات خارجی، بموجب قرارداد مورخ ۵ خرداد ۱۲۹۵، که بامضاء ارباب جمشید رسید، پرداخت تمامی دیون را، در قبال این موسسات تعهد نموده، و جانشین تجارتخانهٔ ارباب جمشید شد، و سپس، در سال ۱۲۹۹، محکمهٔ تجارت تهران، رسماً توقف موسسه را از سال ۱۲۹۴، تأیید و اعلام داشت.

(بانک زرتشتیان درصدد بودند با همکاری و همیاری پارسیان هند بانک بزرگی بنام بانک مـی تأسیس نمایند لیکن چون تأسیس آن برخلاف مصالح دو بانک مقتدر دولتین روس و انگلیس بنام بانک استقراضی روس و بانک شاهنشاهی ایران بود

بکوبیدن بانک زرتشتیان بفعالیت پرداختند. پرویز شاهجهان در آن اوان شهید تعصبات گردید و پارسیان بهراس افتاده از همکاری و همیاری با بانک زرتشتیان سرباز زدند. دو بانک خارجی چنانکه در بالا ذکر شد وسایل ورشکستگی بانک زرتشتیان را فراهم آوردند. شهمردان)

نزول بلای آسمانی و دولتی بزرتشتیان

صاحب جامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ هـ در مورد خساراتی که از نزول بلاهای آسمانی و ستم حکام و عمال آنها به زرتشتیان که در روستاهای اطراف شهر یزد و حوالی آنجا میزیستند چنین مینویسد: "در زمان پادشاهی علاءالدوله پسر تقی‌شاه در پنجم اردیبهشت ماه سال ۶۷۳ هـ مدت پنج شبانروز متصل باران بارید و از طرف مهریجرد سیل روی بشهر آورد و محله مریاباد و محله سرسنگ و محله یعقوبی و محله سلغرآباد را خراب کرده در خندق افتاد و بعضی از حصار را خراب کرده و بطرف دروازه کوشکنو آمد. در بعضی از تواریخ مسطور است که از در بکوشکنو تا ریگ فیروزه تمام محلات و بیوتات و بساتین و باغات بود و خلق بسیار در آنجا ساکن بودند. بجهت ورود آن سیل تمام خراب گردید و دو روز و یک شب سیل بر آن طرف روان بود و در ریگ فیروزه فرو میرفت و ساکنان آن محلات بر تلی که در آن نواحی بود جمع گردیدند تا از آسیب سیل در امان باشند. بعد از آنکه سیل ایستاد مردمان در آنجا که جمعیت نموده بودند طرح باغات و بیوتات انداخته محله ساختند و در آنجا ساکن شده سرجمع نام نهادند. اکنون محله سرجمع شهرت یافته است."

درسنه ۷۱۹ هـ جمعی از نکودریان که در حدود سیستان میبودند به یزد آمده دست بفتنه و فساد و قطع طریق و بیداد برآوردند. امیر مبارزالدین محمد در چند فرسخی مهریجرد بر ایشان حمله نموده، نکودریان شکست خورده فرار کرده، امیر از عقب ایشان بتاخت و نوروز را که از بزرگان قوم بد روز بود بقتل رسانید."

از گفته بالا چنین برمیآید که گروه نکودریان سیستان، زرتشتیان بودند. نصرالله گبر که در زمان شاه سلطان حسین با جمعیتی از زرتشتیان کرمان به خونخواهی قتل عام زرتشتیان در گبرآباد اصفهان باتفاق محمود افغان بجنگ شاه سلطان حسین صفوی پرداخت از این طایفه بوده است. کارنامه این پهلوان را در جای دیگر این کتاب آورده ایم.

"شاه منصور بسال ۷۹۳ هـ از پارس لشکر بجانب یزد برد و دست بغارت و تاراج برآورد و از آنجا متوجه کرمان شد. شاه منصور پس از قتل و غارت در حدود کرمان بار دیگر متوجه یزد شد. شاه یحیی برادرش در شهر یزد متحصن گشت. شاه منصور حکم داد تا مجموع توابع و مضافات شهر یزد را خراب ساختند و از یزد کوچ کرده بجانب کرمان رفت. "باید دانست که تقریباً" همه روستاهای اطراف یزد و کرمان و پشت کوه و پیشکوه یزد محل سکونت و زندگی زرتشتیان بوده است در آن روزگار.

درشب‌چهارشنبه ۲۳ فروردین‌ماه سال ۸۶۰ه. سیل عظیم از طرف کوه دودولو مشهور بکوه برک روی بشهرنهاد، بسیاری ازمحلات اندرون وبیرون شهررا با زمین هموار کرد وجمیع اسباب واموال وسایرمردمان غریق بحرفنا گشت. خواجه رشیدالدین مرشد، دبیر دولت ازاصفهان به یزدآمد، سرشماری خانه وبلوکات کرده مقررشدکه هرنفرمبلغ بیست دینار کپکی مهمسازی کنند. محصلان شدید وازخدا بیخبروجلادطبیعت ازاصفهان به یزد آمده بمطالبه آن وجه. درحدودسال ۸۵۱ه عجزه ورعایا را درشکنجه کشیدندودرعرض یک ماه اخذکرده بخزانه اصفهان رسانیدند. این مالیات علاوه برمالیاتی بودکه بایستی به هرات بپردازندوحاکم اصفهان جبراً" ازمردم فقیریزدوصول نمود.

درسال ۸۵۶ه میرزا ابوالقاسم بابر، برای تسخیریزدوارد قلعه میشود. ملازمان او دست تعدی بمال مردم درازکرده تا سه روزروستاهای کسنویه ومحمودآباد وبرندآباد واکثرمحلات بیرون شهرکه زرتشتی نشین بود غارت نمودندوروزچهارم میرزا ده خلیل را بحکومت آنجا تعیین وخودبخراسان مراجعت مینماید. میرزا ده خلیل نیزدست بظلم وتعدی گشوده مبلغی فراوان ازمنعم ودرویش، ازشهروبلوکات بزوروجبرگرفته بخیال تسخیرفارس متوجه شیرازشد. چون کاری ازپیش نبرد بازبه یزدمراجعت نمود. مردم یزدودهات اطراف تمام درقلعه پناه برده مانع ورود او شدند. محاصره قریب دوماه طول کشیدوقحطی سختی رویداد. درآن‌آوان خبررسیدکه فرزندمیرزا جهانشاه بن قرا یوسف بسوی یزددرحرکت است. میرزا ده خلیل پس ازآنکه لشکراو اکثرمحلات بیرون شهرو دهات وقصبات را غارت نمودندبخراسان گریخت. دراین اوان امیرخواجگی انار را درتصرف داشت به یزدحمله نمود. حاکم ومردم شهرحصاررا محکم نمودندوبسیاری ازبزرگان فرصت بدخول شهرنداشتند. امیرخواجگی چون ازفتح شهرمایوس شد، محلات وروستاهای بیرون شهرواهرستان را غارت نمودوهرچیزکه یافت شدباخودبردوبزرگان بیرون شهر را نیزاسیرنموده باخودبه انار برد.

درسال ۸۵۸ه بواسطه پیکارها وحملات حکام وکمی زراعت ودربدری کشاورزان قحطی سختی دریزدروی دادومردم بخوردن یکدیگرپرداختندووبای سختی هم درشهرو روستاها وبلوکات رویدادوکشتارومرگ بی‌اندازه واقع شد. سال بعدباران بشدت بارید وسیل مهیب ازکوهها روی بشهرنهادواکثرقنوات که دررهگذرسیل بودخراب گردید وباغستان ومحله‌های بیرون شهربا زمین هموارشد. تا سه شبانروزحال بدینمنوال بود. میرزا جهانشاه فرمانفرمای آذربایجان چون این خبرشنیدمالیات را برمردم بخشید. ولی بزرگان هدایا فرستاده برعهده خودگرفتندوباجبروستم ازمردم وصول نمودند."

بگفته صاحب جامع مفیدی دراوایل سلطنت شاه صفی‌ثانی اهرستان جنت‌نشان آن موضع دلگشا ازقری مشهوره جهان ورشک روضه جنان است، دراطراف نهرهای آب

چون سلسبیل روان و باغات فردوس مانندش سکان منازل وعماراتش زردشتی نژادان ماهروی مشکین موی بودند. (خرمشاه، سردوراه، کوچه‌بیک، سرچم ازمحله‌های اهرستان بوده وبنا برقول بالا همه زرتشتی نشین بوده است.)

زرتشتیان قزوین

شاه عباس صفوی بسیاری اززرتشتیان مقیم یزدوکرمان را باجبار ازخویشان و خانواده‌ها جداکرده بقزوین واصفهان اسکان داد. بنابخبردردست ۳۰۰ خانواده را در قزوین جا داده است. درموردزرتشتیان اصفهان که درگبرآباد نزدیک جلفا سکونت داشتندوبا محرومیت سختی زندگی میکردنددرزمان پادشاهی شاه سلطان قتل عام گردیدند آنان که فرصت یافتندبا آتش مقدس به یزدگریختندوآنانکه جان بدربردنداسلام آوردند. نسل آنها تابامروزجدیدالاسلام شناخته میشوند. اما ازسرانجام زرتشتیان قزوین اطلاعی بدست نیست که چه شده‌اند.

یک نسخه خطی‌سددرمنظوم بشماره ((ZI(7)موجوددرکتابخانه دانشگاه کمبریج از زندگی زرتشتیان درسده ۱۲هجری دردارالسلطنه قزوین صحبت میدارد.

کاتب درصفحه ۷۸کتاب نامبرده مینویسد " تمامت سددربحسب الفرموده خداداد درستم خداداد ازجهت فرزندی اعزی بهرام خداداد درستم بخط کمترین خلق خدا خسروبهرام خسرو یزدگرددردارالسلطنه قزوین بتاریخ بیست ودوم شهرمحرم الحرام سنه یکهزاروصددرشب رام ایزدماه اسپنددوشنبه نوشته شد. جهت یادگاری کام ومزددرودوآفرین خدا، خدا بیامرزی جمیع دوستان وعزیزان باد."

جمعیت زرتشتیان درشهرقزوین کی‌وچگونه بآخررسیده برنگارنده معلوم نیست وخبری نتوانسته دراین موردبدست آرد. مسجدجامع قزوین که‌بسیارفراوان قدیمی است، آتش ورهرام بوده‌که‌به مسجدتبدیل گشته است.

نامه مورخه‌بهمن واردیبهشت ماه ۱۰۰۵ی بپارسیان هند ازشرف‌آباد آمده‌که‌درسال ۹۷۷ی عمال شاه‌عباس هنگام جمع‌آوری کتب‌دینی زرتشتیان دریزددونفرموبدرا کشته وکتب‌دینی وجاماسب‌نامه وبسیاری ازنسخ خطی زندواوستای آنها را تباه ساخته ویا بغارت برده‌اند.

زرتشتیان پنهان درتاجیکستان

تاجیکانی‌که‌دربخشهای کوهستانی مسکونندبنام گلچه معروفندوخون آنها از مردمانی که‌درفلات زندگی میکنندوبه‌تاجیک مشهورندپاکتراست. بایددربین تاجیکان زرتشتیان موجودباشندکه‌دین خودرا پنهان میدارند. درروستاهای فرقانه، زرافشان، یقنوب‌وجیحون یافت میشوند. درقسمت شرقی فلات پامیرآنطرف‌قله‌نزاتش دربلوک سیری کول نیزسکنی دارند.

دکتر جکسن در کتاب خویش " ایران گذشته و حال " مینویسد "چهار میل مانده به دنباله که یکی از دهات خونسار میباشد، ویرانه دخمه زردشتیان بنظر رسید. با وجود برف و تگرگی که در موسم بهار یعنی ۲۵ آوریل (پنجم اردیبهشت) بر سر ما میبارید برای دیدن دخمه که مسافتی دور از راه بود رفتیم و استودان معروف را در وسط آن دیدیم. معلوم گشت که موقعی زرتشتیان در این حوالی میزیستند.

برج لاجیم در سوادکوه

درقریه لاجیم برج آجری مدوری که بنام مقبره امامزاده عبدالله شهرت دارد دارای گنبد مخروطی شکلی است که در نهایت ظرافت و سادگی ساخته شده است. در روی بدنه این برج دو کتیبه آجری بخط پهلوی و کوفی نصب شده تاریخ کتیبه کوفی سال ۴۱۳ هجری است. این برج مدفن کیا اسمعیل ابوالفوارس شهریار میباشد. کتیبه پهلوی نشان نفوذ زرتشتی در آن بخش و در آن زمان میباشد.

چند آتشکاهای مهم

بگفته صاحب تمدن ساسانی علی سامی، قلعه آتشگاه در ترشیز تا قرن هشتم هجری روشن و باقی بود.

آتشکده آذرفرنبغ در کاریان فارس تا قرن دهم میلادی دایر و بواسطه استحکاماتی که داشته بدست تازیان نیفتاد و از آنجا آتش بجاهای دیگر میبرده اند.

آتشکده آذرگشسب در شیز بگفته یاقوت (۶۱۷ه) در زمان او روشن بوده و آتشکده های مغان از مشرق و مغرب از این آتش روشن میشده.

بگفته مسعودی (متوفی ۳۴۶ه) آتشگاه اصفهان سه فرسنگ از شهر دور است و هنوز هم در نظر مردم عزیز و گرامی است. گفته او دلیل فروزان بودن آتش در عهد اوست.

بگفته ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان تا حدود سال ۴۸۶ه روشن بوده که ملاحده الموت (اسمعیلیان) آنرا تصرف کرده پایگاه خود قرار میدهند.

بگفته ابن حوقل در هریک از دهات کوچک ایران درمهرهای زرتشتیان موجود است و کتب دینی آنها در آنجا محفوظ و آداب دینی خود را بجا میآورند. نفوس زرتشتیان در پارس بیشمار است.

اترسوئدی (درگذشت ۱۷۴۹ میلادی) در زمان نادرشاه بایران آمد. در سفرنامه اش در مورد زرتشتیان مینویسد: روز ۲۷ آوریل بکنگاور رسیدم. در آنجا ویرانه آتشکده ای دیده میشود. بمن گفتند هنوز چند تن از گبران در کنگاور بسر میبرند. اما دین خود را از دیگران پنهان میدارند و بظاهر مسلمان اند. تا زمان شاه عباس صفوی در سراسر ایران آتشکده های بسیار برپا بود. کوه البرز و سرزمینهای فارس و خراسان از این آتشکده ها

برخوردار بود. همه جای ایران گبران میزیستند. شاه عباس آنان را یکسره نابود کرد و آتشکده های آنان را ویران ساخت و آنان را ناچار کرد بدین اسلام درآیند و یا از ایران بیرون روند. در همه جای ایران ندیدم که گبرها بظاهر شناخته شوند.

استاد ذبیح بهروز در مورد ستم بزرتشتیان در زمان شاه عباس مینویسد "ترویج این افکار در هند (حکمت مشرقی و پهلوی) با آنکه هزار سال از خاموشی آن میگذشت باعث تشویش شاه عباس بزرگ گردید و عده زیادی از صاحبدلان ایران و زرتشتیان را بعنوان بیدینی کشت و بروایتی در زمان شاه سلطان حسین صفوی بیست هزار زرتشتی دریک شب قتل عام شدند ولی بقیه در دین و رسوم نیاگان خود استوار ماندند. بلی خدای زرتشت، نگهبان زادگاه زرتشت و پشتیبان آنان است. بطوریکه برخی از نویسندگان نوشته اند، قبل از دوران صفویه و غلبه افغان جماعت زرتشتیان در حدود ۳ تا ۵ میلیون تخمین زده میشد. از آن ببعد در ظرف یک قرن و نیم سلطه سلسله قاجار بسرعت عجیبی رو بکاهش نهاد."

تاورنیه در سفرنامه خویش مینویسد که در سنه ۱۰۶۵ه از راه جزیره هرمز به کرمان میرود و در چهار منزلی کرمان آتشکده بزرگ زرتشتیان را دیده است و مینویسد پیشوای بزرگ آنان در همانجا جای دارد و هر زرتشتی ناگزیر است هنگام زندگی برای زیارت آنجا برود.

آتشکده ای که مهرنرسی بنام مهرنرسیان در دیه آبروان جنوب غربی کازرون بساخت. بگفته آقای مصطفوی چند قرن پس از انقراض ساسانیان روشن بود. مهرنرسی سه آتشکده دیگر را بنام زرواندازان، کاردار و ماگشنسب در همان نواحی تقدیس کرد و چند روستا و باغات مشجری بر آن وقف کرد و تمام آن بگفته طبری تا زمان او و قرن سوم هجری آباد و بدست نسل او بود.

وجود ۱۴ نسک اوستا در چهار سده پیش

دبستان المذاهب مولفه دوران پادشاهی جهانگیر پور اکبرشاه گورگانی (۱۶۲۷–۱۶۰۵م) در هند میباشد. نویسنده آن بنا بمندرجات فرزانگان زرتشتی (ص ۱۸۳–۱۸۸) موبد کیخسرو پور دستور آذرکیوان است. دستور آذرکیوان از صاحبدلان و دلپتان بلند پایگاه زرتشتی و از مردم اصفهان بود. در روزگار اکبرشاه گورگانی (۱۶۰۵–۱۵۵۶ م) برای تعلیم همکیشان خود، در مورد حقایق مرموز دین و رموز آئین و معرفت و بینش یزدانی، رهسپار سورت گردید. ولیک موبدان آن شهر یارای فهم آموزشهای بلندپایه او را نداشتند و او را نفرین همی‌کردند. دستور آذرکیوان از آنها دست بشست و بآهنگ پتنه سورت را ترک گفت.

پتنه مرکز فلسفه و حقیقت جوئی و آموزشهای معرفت و بینش بود. دستور آذرکیوان

باشنده آن شهر گردید. پژوهش کنندگان و حقیقت جویان از هر صنف و گروه در محضر درس او حاضر گشته کسب معرفت مینمودند. دانشمندان بسیاری از پیروان مذاهب گوناگون و موبدان زرتشتی بنام مریدی او مباهات میکردند. (رک. برای اطلاع بیشتر فرزانگان زرتشتی ص ۱۵۰ – ۱۴۰).

موبدکیخسرو فرزند چنین دانشمند بزرگ و وارسته، خود نیز وارسته و صاحبدل بود. و در راه و روش پدر گام میزد. دبستان المذاهب تالیف او است درمورد آئینهای گوناگونی صحبت مینماید که بشخصه تحقیق نموده و یا کتاب دینی آنرا از نظر گذرانده است. در صفحه هشتاد آن کتاب (چاپ مطبعه هروی بمبئی ۱۲۹۲ ه) درمورد کتب دینی زرتشتیان چنین مینویسد.

موبدآذرخراد در کتاب خود آورده که زند ۲۱ نسک است و نسک بخش است و هر نسک را نامی بزبان پارسی و زند بدین تفصیل است. یتا اهوویریو اتا رتوش و آن نسکی است در بیان نجوم و بروج و ترتیب فلکی و هئیت و سعادت و نحوست کواکب و امثال آن و دیگر اشاد چیدهچا و نگهوئیش دزدا منگهوشیوتننام انگهوئیش مزدائی خشترمچا اهورائی آییم دریگوبیو ددت و استارم. و در زند جمیع علوم هست اما بعضی برمز و اشارت مذکور شده. اکنون ۱۴ نسک تمام در نزد دستوران کرمان مانده و هفت نسک ناتمام است. زیراکه در جنگها و شورشها که در ایران شد، بعضی از میان رفت و چون تفحص کردند درست بدست ایشان نیفتاد."

دبستان المذاهب از وقایع سال ۱۰۵۹ ه (۱۰۱۹ ی) صحبت میکند. بنابراین چندی پس از آن موقع تالیف گردیده است. چون نگارنده آن از موبدان بلندپایه زرتشتی و از مردم ایران بوده در سال ۱۰۵۳ ه به مشهد و خراسان سفر کرده، درمورد وجود کتب دینی زرتشتیان در آن زمان بخوبی خبر داشته است و الا چنین خبری را در کتاب خویش نمینگاشت. افزون براین شماره بزرگی از زرتشتیان در آن روزگار در هرات میزیستند. زیراکه دو نفر از موبدان آن شهر بنام موبدخداجوی و موبدخوشی که بنام درویش خوشی نیز یاد شده است جویای اسرار رموز دینی بودند و بهوای دستور آذرکیوان نخست باصفهان و پس از آن بهند آمد و شد داشته اند و پس از دستور آذرکیوان بجانشین او موبدکیخسرو پیوستند. بنابراین باحتمال قوی خبر وجود چهارده نسک اوستا در کرمان را یا در مشهد از زرتشتیان آن سامان شنیده و یا آنکه بوسیله موبدان نامبرده هراتی و یا زرتشتیان دیگر ایران که بهند آمد و رفت داشته اند و نام آنها ذکر نشده و خبر به موبد کیخسرو رسیده است.

طبق مندرجات نامه پارسیان ایران به پارسیان هند بسال ۹۲۸ یزدگردی سه هزار نفر از زرتشتیان مقیم خراسان بکرمان مهاجرت و باشنده آنجا میشوند. باید دانست افغانستان کنونی در آن روزگاران بخشی از خاک خراسان را تشکیل میداده.

نیاگان دستورکیخسرو پوردستوررستم دستورجهانگیردستوررستم دستورمنوچهردستور فریدون دستورشهمردان کرمانی موبدان موبدکرمان و از مردم بلخ بوده اند که بکرمان پناهنده میگردند. دستوررستم جهانگیرپدردستورکیخسرو و با مس خدایار هرمزدی ساکن تهران بگفته صاحب تاریخ کرمان مولف ۱۲۳۹ ای درزمان تالیف کتاب دوران جوانی خود را طی مینموده و مانند پدر و جد خویش در دانش رمل و اخترشناسی استاد بوده (رک فرزانگان زرتشتی ص ۴۵۵) دستور جاماسب ولایتی که در سال ۱۰۸۹ ای بسورت رهسپار و سه نفر از موبدزادگان هند را در اوستا و پهلوی استاد ساخت بگفته آقای خدایار هرمزدی برادر دستورشهمردان و از همین خانواده میباشد.

نیاگان دستورکیخسرو هنگام فرار از بلخ مقدار ۳۰۰ جلد کتب دینی و علمی خویش را چون گنج گرانبهائی با خود بکرمان میآورند. سالها پس از ورود بمقصد شاه عباس بزرگ صفوی ستم فراوان به زرتشتیان روا داشته و دو نفر از موبدان را مقتول و مقداری از کتابهای دینی و چند نسخه جاماسب نامه که با آنها بود غصب مینماید. چون این خبر بکرمان میرسد، نیاکان دستورکیخسرو موبدان موبدکرمان کتابهای خود را درلای دیوار گل میگیرد تا از انظار بیگانگان مخفی و از دستبرد آنها محفوظ بماند.

بدبختیهائی که بعدها در آن روزگاران یکی پس از دیگری بزرتشتیان کرمان وارد آمد، مانند محرومیت های سخت و جلوگیری از اقامت در شهرکرمان که با برج و بارو و حصار معتبر محفوظ بود و حمله محمود افغان بر محله بیدفاع آنها در خارج از شهر و قتل و غارت هستی ایشان و مانند آن، کتابها همانطور در لای دیوار باقی بماند و خبر آن نیز با زماندگان نرسید تا آنکه در سال ۱۲۷۵ ای چون دستورکیخسرو دیوار خانه را بواسطه فرسودگی خراب مینماید، می بیند که آنجا مخزن کتابهای زیادی بوده که بواسطه رطوبت باستثنای چند جلد نیمه سالم همگی تلف و نابود گردیده است.

بنابر آنچه ذکر شد ۱۴ نسک اوستا، مذکور در دبستان المذاهب باحتمال قوی در همین مخزن کتاب و در تملک نیاگان دستورکیخسرو بوده که از بلخ با خود بکرمان میآورند.

زرتشتیان و انقلاب مشروطیت ایران

دکتر فرهنگ مهر در سخنرانی خویش در دانشگاه اصفهان، سهم زرتشتیان را در انقلاب مشروطیت ایران تحت سه عنوان بروش زیر بیان مینماید:

۱– کمکهای مالی به آزادیخواهان و مجاهدین مشروطیت: "ارباب جمشید بعلت تمکن، بخشندگی و بلندنظری نفوذ فوق العاده ای در اقتصاد ایران بهم زد و مخصوصاً وقتی رجال وقت و خزانه به پول احتیاج پیدا میکردند متوجه او میشدند. او هم هیچوقت عادت به رد تقاضای کسی نداشت و در مساعدتهای مالی و نیز انتظار پاداش و مقامی در کار نبود و روی همین طرز تفکر وقتی میرزا علی اصغرخان اتابک، صدراعظم مظفرالدین شاه مغضوب و معزول بقم تبعید شد و حتی مقرری او نیز قطع گردید، دست کمک بطرف ارباب

جمشید دراز کرد و ارباب جمشید وقتی احتیاج و بیچارگی دید، بشعبه خود در قم دستور داد که تا یکصد هزار تومان اعتبار دارد که در صورت مراجعه باو بپردازند.

اعتبار و محبوبیت ارباب جمشید در عصر خود تا آنجا بود که مظفرالدین شاه قاجار باو لقب رئیس التجاری کل زرتشتیان ممالک محروسه ایران داد و بنشان وجبه و حمایل و فرمان مخصوص او را مفتخر نمود و این اولین باری بود که پس از چیرگی تازیان بیکنفر زرتشتی در ایران این لقب داده میشد.

پرفسور جکسن آمریکائی درباره ارباب جمشید در کتاب خویش (ایران گذشته و حال ص ۴۲۶) مینویسد: ضراف توانگریست صاحب صدها هزار تومان ثروت، در دربار سلطنتی ایران صاحب نفوذ و برسمیت شناخته شده است. نزدیکی او با دربار باعث جلوگیری از فشارهائیست که بزرتشتیان وارد میشود، زیرا عرایض و شکایات آنها را بنظر شاهنشاه میرساند. مسلمانان بدرستی او اعتقاد مینمایند و صرافان و بازرگانان دیگر ایران بقدر او طرف توجه و اطمینان نیستند. احترامی که باو گذاشته میشود، نتیجه راستی و درستی و تعلیم راستی اوستا و آئین وخشور زرتشت است که راستی را پایه دین قرار داده هومت و هوخت و هورشت را اندرز داده است.

ارباب جمشید بعلت سخاوتمندی در بین همه مردم صاحب اعتبار و محبوبیت بود و حتی دزدان و راهزنان بمال التجاره‌هائی که روی آن علامت تجارتخانه جمشیدیان بود دستبرد نمیزدند. یک روز نایب حسین کاشی بقصد شناسائی ارباب جمشید بحجره او رفت و سراغ او را میگیرد، اتفاقاً خود ارباب جمشید طرف خطاب او بوده و میگوید من هستم. نایب حسین میگوید اگر میدانستم ارباب جمشید تو هستی دستور نمیدادم که مال التجاره تو را دستبرد نزنند. ارباب لبخند پر معنائی تحویل داد و او را دعوت به نشستن میکند و وقتی در موقع ظهر و صرف ناهار نایب حسین بمردمی که بر سر سفره او غذا میخوردند نگاه میاندازد و بزرگ منشی و سخاوت ارباب را می‌بیند میگوید که حالا میفهمم اعتبار تو در سخاوت تست و نه در قدرت زور بازو.

در همان دوران از آنجا که مجاهدین مشروطیت بپول احتیاج داشتند ارباب جمشید مرتباً به آزادیخواهان کمکهای مالی میکرد. تنها در یکبار مبلغ بیست هزار تومان شخصاً" و بیست هزار تومان از سایر تجار زرتشتی جمع‌آوری کرد و در اختیار مجاهدین گذارد. البته چهل هزار تومان صد سال پیش مبلغ کمی نبود.

یکی دیگر از تجار زرتشتی که در انقلاب مشروطیت از بذل مال و کمک به آزادیخواهان دریغ نداشت ارباب خسرو شاهجهان یا بهتر بگوییم جهانیان بود. ارباب خسرو شاهجهان یکی از موسسین انجمن زرتشتیان تهران و تجارتخانه جهانیان و یکی از مقدمین صنعت بانکداری در ایران بود. یکی از کمکهای این شرکت به آزادیخواهان ده هزار تومان بود که در یکبار در اختیار آنها گذاشت. همچنین عده‌ای از زرتشتیان اسلحه‌هائی را که بعضی از دولتیها از انبار مهمات سرقت میکردند خریداری نموده و به آزادیخواهان میدادند.

۲- کوششها و مبارزات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت و شهدائی که در این راه داده‌اند: کوششها و مجاهدات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت فراوان و در اینجا فقط بذکر امثله مستند اکتفا میشود. تجارتخانه‌های جمشیدیان و جهانیان در سرتاسر ایران و بخصوص در جنوب دارای تشکیلات وسیع و منظمی بودند. مخصوصاً" بین عشایر و ایلات فارس دارای محبوبیت و نفوذ فراوان بودند و در اثر قراری که بین شادروان پرویز شاهجهان یکی از موسسین تجارتخانه جهانیان در یزد با آزادیخواهان گذارده شده بود تجارتخانه‌های جمشیدیان و جهانیان اسلحه و فشنگ و مهماتی را که از خارج وارد ایران میشد در بندر بوشهر تحویل میگرفتند و جزء سایر مال التجاره‌های خود (پنبه و پارچه) بتهران و سایر شهرها حمل و در اختیار مجاهدین قرار میدادند. زیرا این دو تجارتخانه در بین ایلات و عشایر صاحب اعتبار بود و محمولاتی که دارای علامت این تجارتخانه‌ها بود هنگام عبور از جاده‌های جنوب از هرگونه دستبرد و سرقتی مصون میماند. در تهران این مهمات و فشنگها بوسیله همان تجارتخانه‌ها بمجاهدین تحویل میشود و اما در خود تهران مسئله توزیع بمب و نارنجک و اسلحه بین مجاهدین مشکل بود و چون مجاهدان و مخصوصاً" آذربایجانیها مورد سوء ظن مقامات دولتی بودند، مرحوم صوراسرافیل که عضو انجمن آذربایجان بود یکی از زرتشتیان بنام ارباب مهربان جمشید پارسائی را که با او خیلی دوست بود متقاعد کرد که بمب‌ها را از سازنده آنها در مخفیگاه‌ها تحویل گرفته و بدست افراد مورد نظر برساند. مهربان جمشید پارسائی که مردی باقیافه بسیار آرام، و ممکن نبود مورد سوء ظن مستبدین واقع شود مدتها این وظیفه را انجام میداد.

مستبدین بعد از مدتی بهمکاری تجارتخانه‌های جمشیدیان و جهانیان و شادروان مهربان جمشید پارسائی با مجاهدان پی‌بردند. تصمیم بقتل روانشاد پرویز شاهجهان در یزد گرفتند و او را بوضع فجیعی کشتند. خبر قتل پرویز شاهجهان در شماره ۱۲ روزنامه ندای وطن منتشر شد و موجی از هیجان و خشم عمومی را بر علیه عمال استبداد برانگیخت. خبر شهادت پرویز شاهجهان در روزنامه جام جمشید بزبان گجراتی و روزنامه تایمز بمبئی بزبان انگلیسی منتشر شد و در اطراف عدم وجود تامین جانی و مالی زرتشتیان در ایران مقالاتی منتشر شد و این درست مقارن ایامی بود که پارسیان هند قصد سرمایه‌گذاری و شرکت در تاسیس بانک ملی مورد نظر در ایران را داشتند، پس از آن فاجعه از تصمیم خود منصرف شدند. بهرحال نه قتل پرویز شاهجهان و نه تهدیدات دولتیان بر علیه زرتشتیان آنها را از کوشش دوش بدوش برادران مسلمان ایرانی خود در راه حصول بمشروطیت و پیروزی نهائی باز نداشت.

در یکی از جلسات انجمن زرتشتیان تهران بعضی از اعضا پیشنهاد مینمایند که زرتشتیان دیگر اقدامی نکرده و با توجه بقلت افراد کاری نکنند که دسته‌جمعی مورد انتقامجوئی مستبدین واقع شوند. بنقل از صورت جلسات انجمن در آن موقع یکی از

اعضا میگوید اگر مستبدین از هشت میلیون مسلمان هشت هزار نفر را بکشند . . . ۷۹۹۲ باقی میمانند ولی اگر ۸ هزار زرتشتی را بکشند دیگر اثری از زرتشتیگری باقی نمیماند . ولی جواب میشنوند اگر بدستورات مذهبی خود و به پیروزی نهائی راستی بر دروغ ایمان داشته باشیم نباید هراسی بخود راه دهیم و نباید از همراهی و همگامی با برادران مسلمان خود باز ایستیم و بدین ترتیب زرتشتیان مبارزات خود را ادامه میدهند .

یکی دیگر از شهدای زرتشتیان شادروان فریدون خسرو اهرستانی معروف به گلخورشید از موسسین انجمن زرتشتیان تهران و رئیس شعبه تجارتخانه جهانیان در تهران بود . فریدون خسرو که جوانی غیور و پرشور بود در جریان توزیع اسلحه با عده زیادی از آزادیخواهان ارتباط پیدا کرده بود و در جلسات شبانه آنها شرکت میکرده . بعدها انجمن آذربایجان اغلب در منزل ارباب فریدون خسرو تشکیل میشود و ضمنا" ارباب فریدون خسرو واسطه توزیع اسلحه هائی بود که از روسیه توسط مجاهدان آذربایجانی وارد میشود و بهرکسی که توسط انجمن معرفی میشد یک قبضه تفنگ و یکصد عدد فشنگ تحویل میداد . روزی در جریان بانک تجارتخانه یکی از دوستانش بنام مرحوم ورقا که خود از آزادیخواهان بود و در بانک روس کار میکرد کسب اطلاع نمود که محمدعلی میرزا برای تامین هزینه خود بپول احتیاج داشته و چون بانک استقراضی روس هم بدون وثیقه پولی نمیداد لذا زیرپوش مروارید بافت مادرش را که جزء جواهرات سلطنتی بوده در بانک روس گرو گذاشته و پول دریافت داشته است . شادروان فریدون این خبر را بکمیته مجاهدان میرساند تا بلکه چاره جوئی نمایند مبادا تمام جواهرات سلطنتی باین نحو بگرو رود .

مجاهدان این خبر را در شهر پراکنده میکنند و بعد از آنکه مستبدین در میابند که این خبر را فریدون خسرو بمجاهدین داده کمر بقتل او میبندند و شبانگاه هجده نفر بخانه او وارد شده او را از رختخواب بیرون کشیده جلو چشم زنش که تازه چهار ماه بود که ازدواج کرده بود بطرز فجیعی میکشند . همسر شادروان فریدون برای دفاع از شوهر ، خود را بجلو متجاسرین انداخته و با دست شمشیر یکی از مهاجمین را میگیرد و در اثر رفتن خون زیاد و ترس و وحشتی که بر او مستولی میشود از حال میرود .

پس از شهادت فریدون خسرو ، روانشاد خسرو شاهجهان رئیس تجارتخانه جهانیان برای دادخواهی از یزد بتهران آمده و طی عریضه ای بمحمدعلی میرزا تظلم نمود . ولی محمدعلی میرزا خود او را نیز تهدید بقتل و نفی بلد نمود و خسرو شاهجهان ناچار شبانه تهران را ترک نمود و چون عمال محمدعلی میرزا قصد جان او را داشتند مخفیانه از طریق بوشهر به بمبئی میرود تا از برادران پارسی کمک بخواهد . یکی از روسای جامعه پارسی هند بنام دادابهای نوروزجی مقیم لندن از طرف حزب لیبرال انگلیس در مجلس عوام انگلستان عضویت داشت و بهموندی کمیسیون امور خارجه پارلمان انگلستان انتخاب شده بود . ناچار شادروان خسرو شاهجهان از بمبئی بلندن میرود و جریان مبارزات مشروطه‌خواهان

و ظلمهائی را که مستبدین بزرتشتیان روا داشته‌اند باطلاع او میرسانند و درخواست کمک میکنند بخصوص که در همان ایام بدستور محمدعلی میرزا شعب تجارتخانه جهانیان در تهران و سایر شهرها نیز غارت شده بود .

دادابهای نوروزجی بیدرنگ از طریق دیپلماسی اقدام نموده و بعنوان یک نفر زرتشتی پارسی از دولت ایران تقاضا کرد که تامین لازم باین تجارتخانه و بخسرو شاهجهان بدهند تا بتواند بایران برگردد . درهمین ایام بساط زورگوئی محمدعلی میرزا برچیده میشود و شادروان خسرو شاهجهان بایران برمیگردد .

شادروان اردشیرجی ایدلجی ریپرتر از دانشمندان پارسی است که سمت نمایندگی از پارسیان برای حمایت زرتشتیان ایران داشت . شادروان مدت چهل سال اقامت در ایران خدمات بزرگی بایرانیان و زرتشتیان نمود . دکتر مهدی ملکزاده در کتاب زندگانی ملک المتکلمین اسم اردشیرجی را در جزء چهل نفر آزادیخواهانی که در روز ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲ انجمن آزادیخواهان ایران را تاسیس کردند برای ضبط در تاریخ ضبط کرده است .

یکی دیگر از کسانیکه در مبارزات مشروطیت ایران وارد بود شادروان ارباب کیخسرو شاهرخ است . جزء مدیران تجارتخانه جمشیدیان بود و مقارن همان ایام در صف آزادیخواهان با احرار هم آغوش شد . (برای اطلاع از خدمات ارباب کیخسرو و اردشیرجی بفرزانگان زرتشتی مراجعه شود .

۳- محرک زرتشتیان در مجاهدات انقلاب مشروطیت : دین زرتشت بر آزادی و اختیار است . وخشور زرتشت در گاتها میفرماید بسخنان مهین گوش دهید و با خرد داده بسنجید و در صورتیکه این آموزشها را شیوه خوشبختی و رستگاری یافتید بپذیرید . پیروان چنین فرهنگی که بر آزادی اندیشه و گفتار و کردار استوار است نمیتوانستند باستبداد تن در داده و در برابر فشار و زور خاموش بنشینند . بنابراین اولین محرک را باید در فرهنگ مزدیسنی و معتقدات زرتشتیان جستجو کرد .

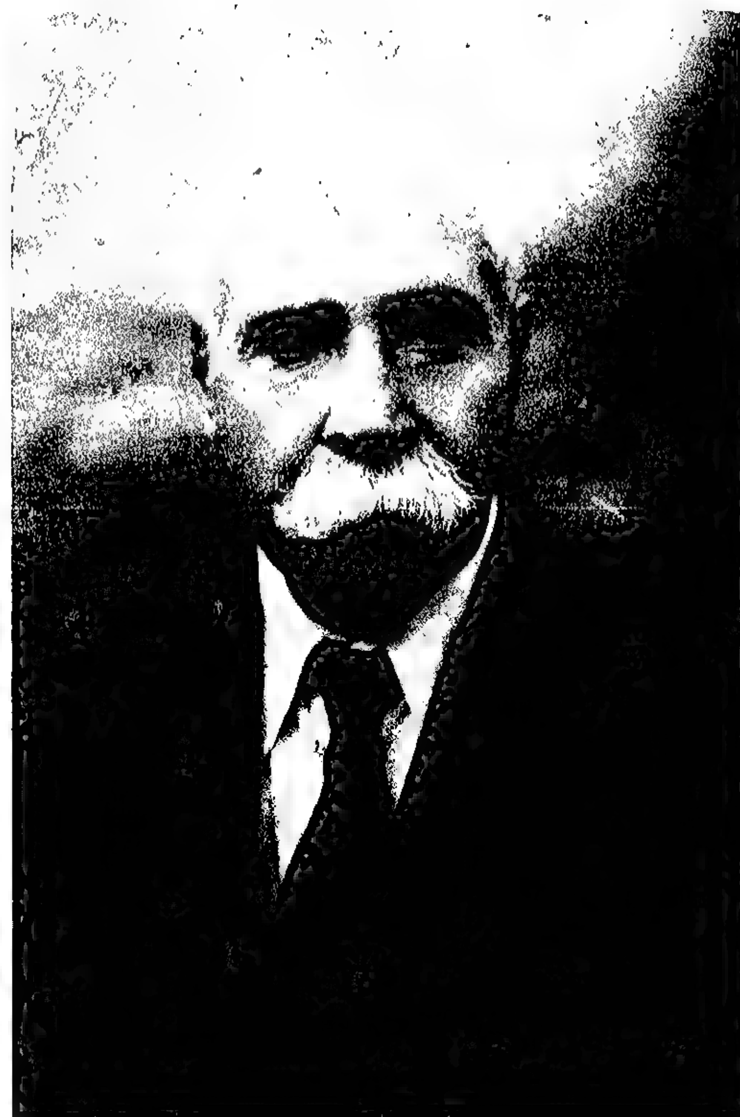
محرک دوم علاقه و عشق زرتشتیان بعظمت و بزرگی ایران ، خانه آباء و نیاکان است . همین امر برانگیزنده علاقه پارسیان بتحولات دوران انقلاب مشروطیت ایران و کمک بآزادیخواهان ایران بوده است .

عامل سوم شرایط سخت و طاقت فرسائی بود که برای زرتشتیان ایران در دوره قاجار و پیش از آن وجود داشت . (برای اطلاع رجوع شود بفرزانگان زرتشتی ص ۱۸-۳۳) .

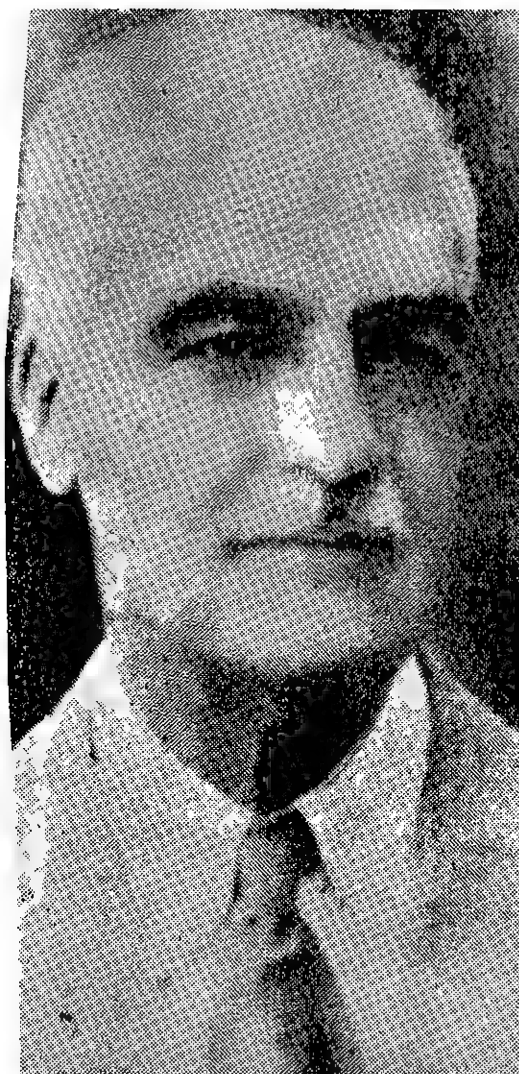
شادروان میرزا خدامراد بهرام کیفر اهل خرمشاه میباشد دوران تحصیلات و کودکی خود را در شیراز گذرانده و بکمک پدرش ملابهرام جمشید معروف به لاچی یعنی اهل زیرا تاجر عمده فروش آن بوده و در مورد راستگوئی و درستی و امانت داری و طرف توجه علمای اسلام بودنش را در فصل آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران بهند از او سخن رانده ایم، بتجارت مشغول بوده . پس از درگذشت پدر در بمبئی با راهنمائی شادروان خسرو شاهجهان مدیر و موسس تجارتخانه جهانیان که در بالا از او صحبت شد بتهران عزیمت و در آنجا با مشروطه طلبان همکاری و در مجاهدت مینماید . پس از آشنائی با میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و راهنمائی او درصـ



ارباب جمشید جمشیدیان



میرزا خدا مراد بهرام کیفر



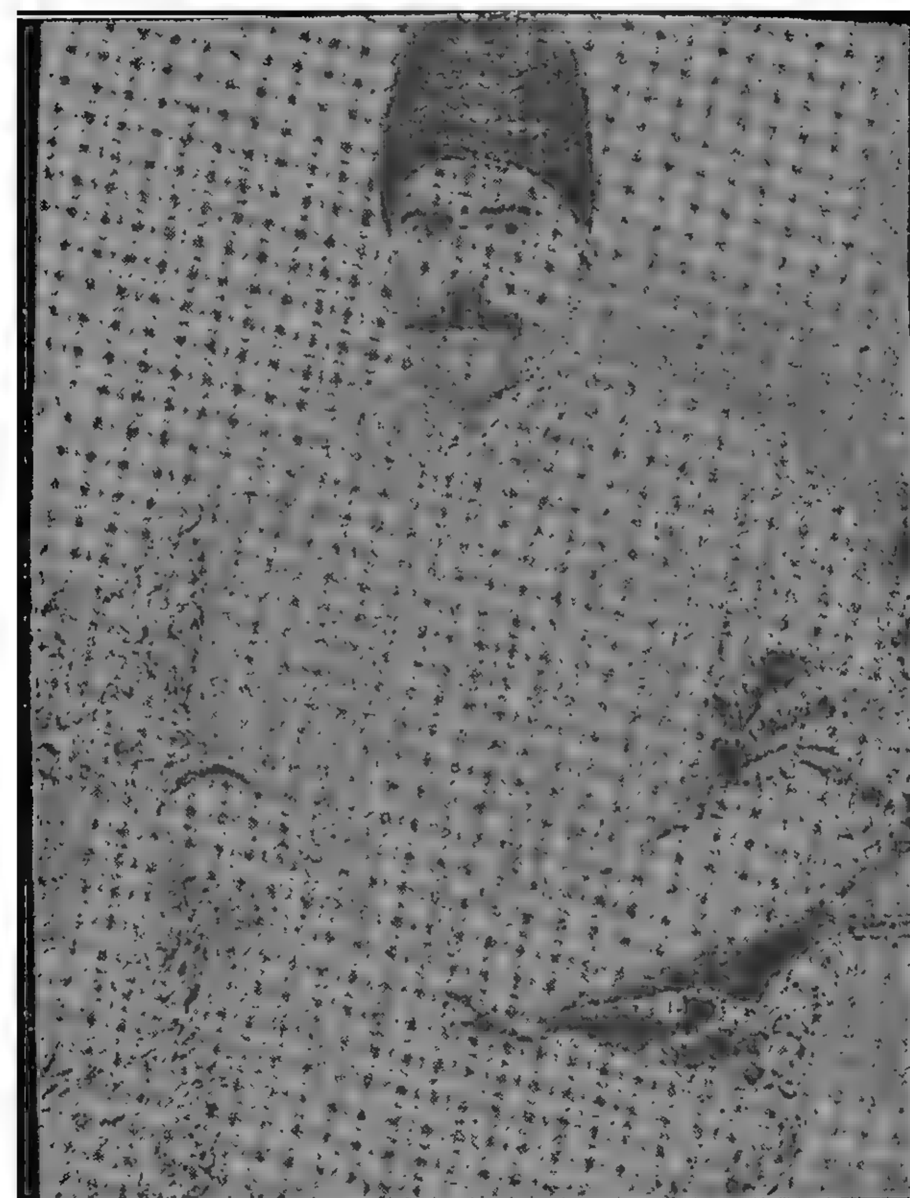
ارباب کیخسرو شاهرخ



ارباب فریدون خسرو



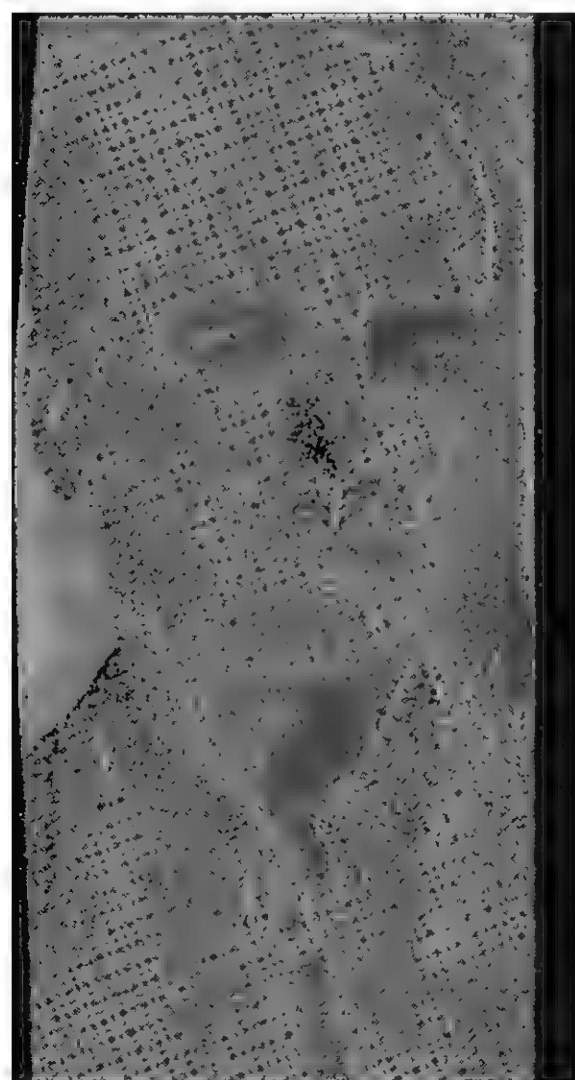
ارباب پرویز شاهجهان



ارباب جمشید جمشیدیان



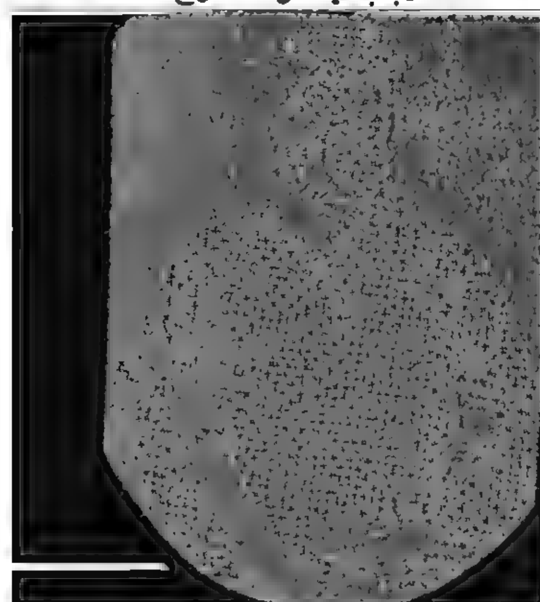
میرزا خدامراد بهرام کیفر



ارباب کیخسرو شاهرخ



ارباب فریدون خسرو



ارباب پرویز شاهجهان

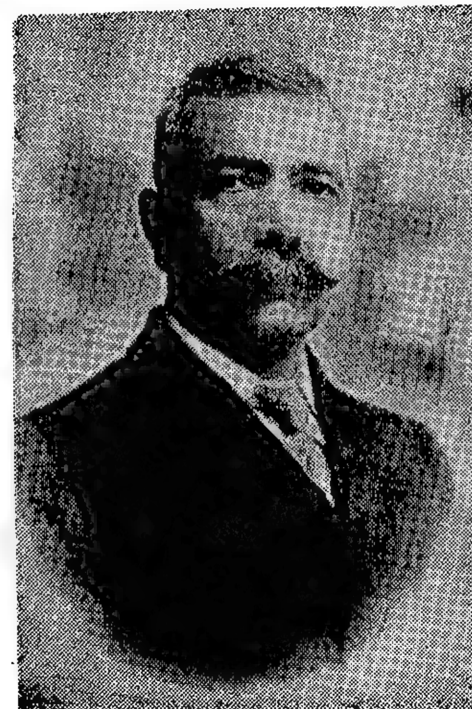


شادروان دده‌بائی نوروزجی

فرزانه اردشیر جی ریپورتر



ارباب مهربان جمشید پارسائی



ارباب خسرو شاهجهان (در لندن)

مجاهدین راه مشروطه فداکاری مینماید. پس از مدتی اقامت وکوشش درراه مشروطه در تهران، بمدیریت تجارتخانه جهانیان درکرمان منصوب وبآن سامان رهسپار میگردد.

درکرمان با وجودمخالفت شدیدجلال الدوله پسرظل السلطان حکمران وقت وسایر مستبدان، درراه آزادی وپیشرفت میهن وبرقراری حکومت مشروطه گامهای موثری‌برمیدارد چنانکه دومین نفراز ۴۱نفرمجاهدین سرشناس بوده‌که نامش را جلال الدوله‌حاکم وقت اعلام وخواستارمرده‌یا زنده‌آنها میشود. درزمان تصدی اداره‌امورتجارتخانه‌جهانیان درکرمان قحطی جانفرسائی رخ میدهدکه میرزا خدامرادبا صلاحدیدصاحبان تجارتخانه گندم وجوهای موجوددرانبارراپنرخ ارزانترازمظنه‌روزبشرطی به‌نانواها میفروشد که‌روی منبرنانوائی پرازنان باشدونرخ آنهم نرخ پیش ازدوران قحطی.طی‌دوران قحطی این اقدام مهم جانبخش ادامه‌داشت وموجب‌نجات جان عده‌ای ازهم میهنان میگرددکه علاوه‌براینکه علمای وقت‌کرمان بربالای‌منابرمساجد،خدمات اورا میستایندروزنامه‌های محلی‌وقت نیزجریان وعمل نیک بانیان را موردعنایت قرارمیدهندومجلسی برای‌تجلیل تجارتخانه‌جهانیان ترتیب میدهند. دیگرازاقدامات میرزا خدامرادتشکیل انجمن دانش پژوهان زرتشتی باکمک موبدان روشنفکرودانا وعده‌زیادی علاقمندان میباشد. این انجمن علاوه‌برانجمن زرتشتیان ناصری است که‌خودعضوموثرآن بوده. این انجمن بعضی ازمراسم خرافی زرتشتیان منجمله‌نشوه‌زندگان برای درگذشتگان وغیره‌را منسوخ وازبرگزاری‌مراسم زیادی دینی‌وبیهوده‌جلوگیری مینمایدچنانکه‌دوستداروطرفداران فراوانی‌پیدا میکردند، تاآنجائیکه‌این امرموجب‌خشم بعضی‌ها که‌سودخودرا درخطرمی‌بینندمیگردد. انجمن در فعالیت خودچنان موفق میشوندکه‌پس ازمدتی ازنظرفعالیت برانجمن ناصری پیشی میگیردتا اینکه میرزا خدامرادبه‌یزداعزام وکم کم انجمن دانش پژوهان ازفعالیت باز میایستدوبدست فراموشی سپرده میشود. میرزا خدامراددرحل مشکلات مردم وگره‌گشائی همیشه مصدرخدمات مهم برای اجتماع بوده‌است ودرتسهیل امورتقاضاکنندگان مساعی‌جمیله‌از خودابرازمیداشته. شادروان میرزا خداداد بهرام کیفردر۵آبان ۱۳۳۸خورشیدی درسن۹۲ سالگی درقریه‌خرمشاه‌یزددارفانی رابدرودگفت. طی مدت اقامت ۵۱ساله‌اش دریزد مدتها عضوانجمن زرتشتیان ناصری ورئیس انجمن زرتشتیان خرمشاه‌نیزبوده‌وخدمات گرانبهائی بجامعه‌انجام داده‌است.

کشتار زرتشتیان گرجستان

دراحسن التواریخ تالیف‌حسن روملوچنین آمده "درسال ۹۴۷ه خسروکا مران بنابفرمان شاه‌طهماسب‌صفوی با سپاهی بسوی گرجستان حمله‌میبرد. پس ازقتل و غارت واسیرکردن زنان وکودکان،گرجستان راازوجودگبران پاک میگردانند.بسال



شادروان دده‌بائی نوروزجی



فرزانه اردشیر جی ریپورتر

ارباب مهربان جمشید پارسائی

ارباب خسرو شاهجهان (در لندن)

مجاهدین راه مشروطه فداکاری مینماید. پس از مدتی اقامت وکوشش درراه مشروطه در تهران، بمدیریت تجارتخانه جهانیان درکرمان منصوب و آن سامان رهسپار میگردد. درکرمان با وجود مخالفت شدید جلال الدوله پسر ظل السلطان حکمران وقت و سایر مستبدان، درراه آزادی و پیشرفت میهن و برقراری حکومت مشروطه گامهای موثری برمیدارد ...نکه دومین نفر از (۴نفر) مجاهدین سرشناس بوده که نامش را جلال الدوله حاکم وقت اعلام و خواستار مرده یا زنده آنها میشود. درزمان تصدی اداره امور تجارتخانه جهانیان درکرمان قحطی جانفرسائی رخ میدهد که میرزا خدامراد با صلاحدید صاحبان تجارتخانه ... وجوهای موجود را انبار را بشرح ارزانتر از مظنه روز بشرطی به نانواها میفروشد ... روی منبر نانوائی پر از نان باشد و نرخ آن هم نرخ پیش از دوران قحطی. طی دوران قحطی این اقدام مهم جانبخش ادامه داشت و موجب نجات جان عده‌ای از هم میهنان میگردد که ...وه براینکه علمای وقت کرمان بربالای منابر مساجد، خدمات اورا میستایند روزنامه‌ها ...وقت نیز جریان و عمل نیک یانیان را مورد عنایت قرار میدهند و مجلسی برای تجلیل تجارتخانه جهانیان ترتیب میدهند. دیگر از اقدامات میرزا خدامراد تشکیل انجمن دانش پژوهان زرتشتی با کمک موبدان روشنفکر و دانا و عده زیادی علاقمندان میباشد. این انجمن علاوه بر انجمن زرتشتیان ناصری است که خود عضو موثر آن بوده. این انجمن بعضی از مراسم خرافی زرتشتیان منجمله نشوه زندگان برای درگذشتگان و غیره را منسوخ و از برگزاری مراسم زیادی دینی و بیهوده جلوگیری مینماید چنانکه دوستداران و طرفداران فراوانی پیدا میگردند، تا آنجائیکه این امر موجب خشم بعضی‌ها که سود خود را درخطر می‌بینند میگردد. انجمن در فعالیت خود چنان موفق میشوند که پس از مدتی از نظر فعالیت برانجمن ناصری پیشی میگیرد تا اینکه میرزا خدامراد به یزد اعزام و کم کم انجمن دانش پژوهان از فعالیت باز میایستد و بدست فراموشی سپرده میشود. میرزا خدامراد در حل مشکلات مردم و گره‌گشائی همیشه مصدر خدمات مهم برای اجتماع بوده است و در تسهیل امور تقاضا کنندگان مساعی جمیله از خود ابراز میداشته. شادروان میرزا خداداد بهرام کیفر در ۵ آبان ۱۳۳۸ خورشیدی در سن ۹۲ سالگی در قریه خرمشاه یزد دار فانی را بدرود گفت. طی مدت اقامت ۵۱ ساله‌اش در یزد مدتها عضو انجمن زرتشتیان ناصری و رئیس انجمن زرتشتیان خرمشاه نیز بوده و خدمات گرانبهائی بجامعه انجام داده است.

کشتار زرتشتیان گرجستان

در احسن التواریخ تالیف حسن روملو چنین آمده "در سال ۹۴۷ ه خسرو کامران ...بفرمان شاه طهماسب صفوی با سپاهی بسوی گرجستان حمله میبرد. پس از قتل و غارت و اسیر کردن زنان و کودکان، گرجستان را از وجود گبران پاک میگردانند. بسال

۹۵۳ هـ باز شاه طهماسب موقع زمستان سخت بگرجستان حمله میبرد. کوه از سبب سرما چون دل مخالفان دین از بیم میلرزید. درچنان حال پادشاه ظفرمآل بر سر گبران شبیخون آورده، لشکر اسلام چون بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف از خون ایشان گلگون ساختند و بسیاری از گاو و گوسفند بغنیمت گرفتند و خانه های آن بدکیشان را آتش زدند. نیز باز بسال ۹۶۱ هـ بگرجستان حمله و سی‌هزار اسیر میآورد.

آقای مجیدیکتائی در حاشیه مقاله خویش "در دامنه کوههای قفقاز" در مجله بررسیهای تاریخی سال چهارم شماره ۲ و ۳ مینویسد "و همچنین میدانیم که مردمان حدود تفلیس و بخصوص اهالی ناحیه آس بنام میتسیخا، تا اواخر قرن هجدهم میلادی آئین زرتشتی داشته اند."

صاحب ظفرنامه تیموری در مورد حمله سپاه امیر تیمور بگرجستان در جلد دوم ص ۲۴–۲۲۲ چنین مینویسد "زمستان ۸۰۲ هـ قراباغ اران معسکر نصرت آشیان بوده لشکر همایون از آب کر بگذشت و بجانب دره خمشا که اماکن و مساکن گبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان بود و باد از خلال آن گذر نتوانستی کرد... چون لشکر اسلام پس از بریدن درختان بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را از خون بیدینان ارغوان ساختند. هرکه یافت شد امان نیافت و خمشا که سالار آن زمره لعین بود فرار نمود و لشکر در تعاقب او تا در آقسو بشتافتند. غنیمت فراوان یافتند و خانه های دوزخیان را آتش زدند."

اینک نیز زرتشتیان در آن حوالی موجود میباشند. در پرستشگاه زرتشتیان از آنان و زرتشتیان دنبلی صحبت داشته ایم. حسینقلیخان افشار بیگلربیکی ارومی فرماندار آذربایجان در سال ۱۲۱۳ هـ بنا بفرمان فتحعلیشاه با اکراد دنبلی و رئیس آنها جعفرقلی بیک دنبلی که سر بطغیان برافراشته بود جنگ کرده آنها را مغلوب و منکوب ساخته، هجده نفر از سران آنها را کشته و سرشان را بدربار پادشاه میفرستد. دنبلیها از آن زمان مغضوب اولیای امور دولت ایران گشته و نام خود را عوض و عشیره خود را پنهان میدارند و بگفته آقای علاءالدین تکش (بیگلربیگی) ساکن ارومیه از ایران بسوی آذربایجان شوروی مهاجرت و در آنجا مستقر میگردند.

کشتار زرتشتیان در آسیای صغیر

صاحب ظفرنامه تیموری در ذکر حمله امیر تیمور به آسیای صغیر مینویسد "در این اثنا بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده اند. و آنرا ازمیر خوانند و بزعم کاذب خویش از مواضع متبرکه دانند. چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند و بمسافت یک اسب تاختن از آن حصار قلعه دیگریست بر سر کوهی و آن را نیز ازمیر گویند و مسکن اهل اسلام است. درمیان اهالی

این دو حصار، لیل و نهار، بساط محاربه و پیکار گسترده است. چون ازمیر گبران را سه طرف متصل بدریا، بیدینان از اطراف بکشتیها توجه نمایند و خوردنی و پوشیدنی و اسلحه و اسباب جنگ و سایر ضروریات آنجا میآورند و چون مردم آن مقام در گوشه بلاد اسلام، پای مخالفت فشرده، بردوام بمقابله و مقاتله اقدام مینمایند. تا غایت از اهل اسلام کسی را دست استیلا بر ایشان نبود. چون صورت حال ازمیر گبران در لوح ضمیر صاحبقران انتقاش یافت، دفع فساد آن گمراهان و قلع و قمع ایشان برذمت همت خسروانه واجب دانست. روز شنبه جمادی الاول ۸۰۵ هـ با لشکر جرار بدفع آنها پرداخت و قلعه آنها را ویران ساخت و بعضی از مواضع، کشتی بزرگ مشحون بمردان کار و بسیاری اسلحه و اسباب جنگ چون نزدیک رسیدند از قلعه اثری ندیدند... اشارت علیه صدور یافت که از سرهای گبران که از تن جدا شده با کمان در کشتی آنان اندازند."

زرتشتیان خوارزم و کشتار آنها

روانشاد سید محمد کاظم امام در کتاب خویش "ترجمه احوال و فهرست آثار ابوریحان بیرونی" چنین مینویسد "سرداران خلفا با سپاهیان بیکران چندین بار بر خوارزم تاختند، کشتارها کردند، خونها ریختند، ویرانگریها کردند، آثار فرهنگی و دینی را بسیار سوخته و تباه کردند. اما مردم خوارزم آئین کهن، عادات، سنتها و عقاید دیرینه دار باستانی را روحاً و قلباً بدرود نگفته بودند. آن مردم تا دیر زمانی از سلطه خلفا، بشیوه یکقدم بجلو و دو قدم بعقب پیش میرفته و باز میگشته اند. زیرا خوارزم سرزمینی بوده بس کهن، غریق در عقاید و اندیشه های باستانی، بسیار دور از خلیفه و مرکز خلافت.

قتیبه در خوارزم بلکه در سراسر خراسان بزرگ کشتارها کرد، خونها ریخت، آتشکده ها و فرهنگستانها را ویران ساخت و هرچه از آثار مکتوب بدستش رسید بآتش بیداد سوخت، تباه کرد، زیر و زبر کرد، دختران را باسارت گرفت، اموال را از نقد و جنس از زر و سیم و کالا همه را یغما کرد و برد تا خزانه بنی امیه را پر کند.

لاجرم هروقت خوارزمیان فرصتی مییافتند یا حریف را ضعیف مییافتند، یا مشغول و یا در غفلت میدیدند، بر او عصیان ورزیده، نیروی او را درهم شکسته و براه پیشین خود، بآئین کهن و میراث باستانی نیاکان باز میگشتند. در دوران تولد و جوانی ابوریحان، بیشتر مردم خوارزم همانند روزگار باستان بر کیش و آئین کهن وفادار بوده و مانند عهد باستان بزندگانی خود ادامه میدادند.

ابوریحان در چنان فرصت مناسب که عهد باستانی آن بر عهد نوین غلبه داشت پیدا شد. در میان اهورا مزدا پرستان بالید، پرورش یافت، دانش و فرهنگ فرا گرفت، با موبدان و آتشکده ها پیوستگی داشت، کلیه مطالب مربوط با یران باستان، عادات و سنتهای کهن ایرانیان، تقویم و تاریخ سال و غیره را تماماً" از موبدان و دانشوران

خوارزم و پیروان کیش زرتشت اخذ کرد. زیرا ابوریحان خودش از مردم خوارزم بود و شناخت موبدان و دست یافتن بکتب و آثار کهن برای او کاری بس ساده و آسان بوده است. در عصر او غالب هموطنانش هنوز اهورامزدا پرستش مینمودند و در اغلب شهرها و شهرچه‌ها آتشکده‌ها برپا بود و علمای کیش زرتشت را هنوز شیرازه قدرت و نفوذ بکلی نگسیخته بود.

آل عراق از پادشاهان (مرزبانان) قدیم خوارزم پیش از اسلام بوده اند و نژادشان بکیخسرو می‌پیوندد و تا زمان سامانیان این خاندان باقی بوده و هنوز از بقیة السیف اقتدار و نفوذ دوران فرمانروائی خویش در قدیم، شبه قدرت و نفوذی در سرزمین موروثی نیاکان خود داشته اند.

پس از بنیاد دولت ملی ایرانی، سامانیان که از نژاد شاهنشاهان باستان بوده اند تقویت روح ملی و عنصر قومی، احیاء شعائر و سنن و آثار باستانی ایرانی را سیاست دولت و وجهه همت خویش قرار دادند. سامانیان کلیه خاندانهای بزرگ و نجبا و اشراف باستانی ایرانی را از سپهبدان، سپهسالاران، وزیران، خاندانهای دانش و فرهنگ، مرزبانان، موبدان و دیگر مهتران را که پس از سقوط یزدگرد و انهدام و انقراض شاهنشاهی ساسانیان، در حوادث دستبردهای قبایل صحرا در شرف زوال و نابودی بودند، سامانیان همگی را دوباره از خاک مذلت و خواری برداشته باوج عزت و تعالی رسانیدند. مردان نامدار این خاندانهای بزرگوار کهن را مانند روزگار ساسانیان مصدر کارهای عظیم و اشغال و مناصب دولتی نمودند.

پس از آنکه در اثر دسیسه‌های پی‌درپی و تحریکات خلفای بغداد، دولت ملی سامانیان را با برانگیختن سلطان محمود غزنوی و تقویت آن ملعون منقرض گردانیدند و سیاست تقویت ملیت ایرانی را که سامانیان بنیاد نهاده بودند و برشالوده آن خاندانهای بزرگ و نجبا و اشراف باستانی را باردیگر مصدر امور اجتماع نموده بودند، برهم زده و در برانداختن خاندانهای اشراف ایرانی، عوامل جهنمی محمود بتکاپو درآمدند و خاندانهای ایرانی را که مایه آبروی دیرینه ایرانیان بودند بتدریج برکنار کرده بدار بوار میفرستادند.

قتیبة بن مسلم کسانی را که خط خوارزمی میدانستند و از تاریخ خوارزم آگاه بودند و فرهنگ و معارف خوارزمیان را تدریس و تعلیم میدادند، همگی را نابود کرده بود و بنیاد ایشان را چنان برافکنده بود که نشانی از آنان برجای نماند و تاریخ و فرهنگ خوارزم پس از اسلام تا آن عهد پوشیده مانده و کسی از وقایع حقایق گذشته و پیش از اسلام آگاهی نداشت.

تا زمان ابوریحان بیرونی هنوز آتشکده‌ها و فرهنگستانهای دین زرتشتی در خوارزم و دیگر بلاد خراسان دایر بود، و با همه صدمات، لطمات و ویرانیها که از دست دشمنان و بیگانگان بر این سرزمین وارد آمده، معالوصف رونق، طراوت، شادابی اصالت و

هستی خود را از دست نداده بود، موبدان و سازمانهای آئین باستان و آتشکده‌ها همچنان دلیرانه مانند روزگار پیشین بکار خود سرگرم بودند. گرچه در لشکرکشیهای امویان، بویژه در حکومت سپهسالار خونآشام اموی، قتیبة بن مسلم باهلی ضربات کمرشکن و خوردکننده بر ایشان وارد گردیده بود. اما روح جاوید آریایی چون آتشی در زیر خاکستر بود و بمجرد وزیدن نسیم روح‌پرور حکومت ملی سامانیان روحی تازه در ایشان دمیده شد، رستاخیزی نوین بپا کرده، قلل جبال ملیت آریائی ایرانی با آتش افشانی و نورپراکنی گرائید و باردیگر سرتاسر آن سرزمین در زیر سایه چتر عظمت و جلال اهورا قرار گرفت."

کشتار زرتشتیان در هند

صاحب دبستان المذاهب در فصل پارسیان از وجود زرتشتیان در سراسر بخش شمالی هند، از پتنه گرفته تا اگره، لاهور، کشمیر، کاشغر سخن میراند و نام چند نفر از آنها را که بعزم بازرگانی در آن شهرها آمد و شد داشته و با صاحبدلی چند از زرتشتی که در لاهور و شهرهای شمالی هند درگذشته اند یاد مینماید. اگر زرتشتیان در زمان باستان در آن بخشها نمیزیستند گمان نمیرود صاحبدلانی که دبستان المذاهب از آنها ذکر مینماید تا پایان زندگی خود در آنجا اقامت میگزیدند.

شرف الدین علی یزدی صاحب ظفرنامه تیموری در مورد حمله امیر تیمور بهند و تصرف سند و دهلی از کشتار بیرحمانه و بیدریغانه مردم هند، بوسیله تیمور و سپاهیانش داستانها میسراید. در ذکر پیکارها و کشتار خود از هندوان، کفار، ثنویه، گبران، مجوس و غیره گفتگو میکند. چون مولف کتاب یزدی است و زرتشتیان یزد زیر یوغ ستم اهل اسلام گبر خوانده میشدند، آنجا که واژه گبر و مجوس بکار برده منظورش زرتشتی است، و از ذکر ثنویه منظورش مانویان میباشد که اینک نیز زیر پوشش دیگر باوریهای مانوی پای‌بند هستند.

در گفتاری در مورد نفوذ دین زرتشتی در هند و تبلیغ پیام اشو زرتشت بوسیله چنگرنگها چه در بخشهای شمالی هند در بخشی از این کتاب بصحبت داشته ایم، مردم بیشمار هند که خود را زرتشتی مینامیدند در حمله تیمور هنگام دفاع باتفاق هندوان جان باختند. شهرهای چند از شهرها و جنگلهای بسیاری که ظفرنامه تیموری ذکر مینماید که زرتشتیان شرکت داشته اند عبارت است از بطنیر، مردم سامانه، کیتل، اسندی که بیشتر مجوس بودند، قلعه لونی، میرت، دره کوپله، دهلی و غیره. شماره اندکی از آنها که جان بسلامت بدر میبرند بتدریج در مردم هند مستحیل میگردند.

کشتار زرتشتیان بویراحمد

تیمور لنگ در کتابی که خود نوشته بنام "منم تیمور جهانگشا" ترجمه و اقتباس از ذبیح الله منصوری، پس از آنکه شیخ عمر پسر امیر تیمور و استاندار فارس در دشت نرگس زار

هنگام شکا ربوسیله مها جمین بویرا حمدکشته گردید ،هنگام حمله به منطقه آ نها درلرستا ن چنین مینویسد " ا زیکی ا زتپه دیدم ستونی ا زدودبرآ سما ن میرفت .ا زا سیرا ن پرسیدم آ ن دودچیست ؟ جوا ب دا دکه ا زآ تشکده برمیخیزد . من تا آ ن روزآ تشکده مجوس ها را ندیدهٔ بودم ونمیدا نستم که مجوسا ن آ تش پرست درآ نجا چه میکنند .

ا زا سیرا ن پرسیدم وضع آ تشکده چگونه ا ست ؟ گفتندآ تشکده دا را ی یک متولی وسی خا دم ا ست وهرروزدوتن ا زخدام درآ تشکده کشیک میدهندتا ا ینکه آ تش خا موش نشود .هر خا نوا ده ا زسکنه بویرا حمدمکلفا ست که درهرما ه لاا قل یک مرتبه برا ی آ تشگا ه برا یگا ن هیزم بیا ورد .لذا آ تشکده هرگزا زلحا ظ سوخت درمضیقه نمیما ندوبطورمعمو ل سوخت دوسا ل آ تشکده همموا ره موجودمیبا شد .پرسیدم آ یا آ تشکده شما ،مثل مسا جدمسلمین،موقوفا ت دا رد تا خدام آ تشکده ا زآ ن را ه ا رتزا ق کنند؟ ا سیرا ن گفتندنه ،هرسا ل هفت روز ، جشن میگیریم وآ ن جشن با سم هفت فرشته گرفته میشودکه ا زفرشتگا ن مقرب خدا هستند (منظور ا مشا سپندا ن میبا شد) آ غا زجشن روزا و ل برج حمل ا ست که عیدنوروزبشما رمیآ یدودرآ ن هفت روزسکنه بویرا حمدبآ تشکده میآ یندوهریک زکا ت خودرا بمتولی آ تشکده میپردا زند وخدام آ تشکده تا عیدنوروزدیگرا زآ ن درآ مدا عا شه مینما یند .

دین سکنه بویرمعجونی بودا زدین ا سلام ومجوس .آ نها خودرا مسلما ن میخوا ندند ولیآ تشکده دا شتندوزکا ت میدا دندولیآ ن را به متولی آ تشگا ه میپردا ختند (رسم پردا ختن ده یک ا زدرآ مدخودبموبدا ن موبدا زروزگا را ن گذشته بین زرتشتیا ن معمو ل بوده ولی متا سفا نه طی دوسده گذشته ببوته فرا موشی سپرده شده ا ست .شهمردا ن) ا زا سیری پرسیدم آ یا نما زمیخوا نی ؟جوا ب مثبت دا د .عنا ن ا سب خودرا کشیدم وتوقف کردم وگفتم نما ز بخوا ن تا به بینم چگونه نما زمیگذا ری .آ ن مردروبخورشیدا یستا دوچندین مرتبه دستها را تکا ن دا دوچیزی آ هسته گفت وبعدا ظها رکردا ین نما زما ست . گفتم مگرشما هنگام نما ز روبقبله نمیا یستید؟ مردبویرجوا ب دا دچرا . . .وبعدبطر ف خورشیدا شا ره کردوا ظها ر نمودآ ن قبله ا ست گفتم آ یا پیشوا ی روحا نی دا رید ؟گفت پیشوا ی ما متولی آ تشکده ا ست.

درحا لیکه ا زدورخا نه ها ی شهررا مشا هده میکردم ،طلایه خبردا رکه دشمن نما یا ن گردیده ا ست .نا گها ن حمله بزرگ سکنه بویرا حمدا زجلووعقب ورا ست وچپ شروع شد . آ نقدرجنگجونما یا ن گردیدکه توگوئی ا ززمین مردوزن سلحشورسبزمیشد ،زیرا زنها هم ما نندمردا ن بما حمله ورمیشدند .من فرما ن دا دم که درجنا حین وقلب سپا ه سوا را ن بحرکت درآ یندونیروی مها جم را له کنندوا زروی مردوزن بگذرند .من نیزا سب را تا ختم. زنی که یک کوله پشتی دا شت بطر ف ا سب من شمشیرا ندا خت .ولی قبل ا زآ نکه شمشیرش با سب من برسدتبرمن فرق ا ورا شکا فت ووقتی زن ا فتا دصدا ی گریه طفلی بلندشدومن با شگفتی دیدم که کوله پشتی آ ن زن ،طفل شیرخوا ره ا وست که آ ن را برپشت بسته ا ست .

مردا ن وزنا ن بویرچو ن درمنطقه ا ی با ما میجنگیدندکه مشجرنبودونمیتوا نستند

خودرا پنها ن کنند ،درقبا ل حمله سوا را ن من ا زپا درمیآ مدند .با ا ینکه بویرها ا زچها ر طر ف بما حمله ورشدندنتوا نستندبرما فا ئق آ یندوحملات پیا پی سوا را ن من نیروی مقا ومت آ نها را درهم شکست . عده ا ی ا زآ نها زیرسم ا سبها له شدندوجمعی با ضربا ت شمشیروتبرسوا را نم بقتل رسیدندوعده ا ی هم دربیا با ن متوا ری گردیدندومن گفتم که ا زتعا قب فرا ریا ن خوددا ری نما یندتا ا ینکه شهررا زودتربتصر ف درآ وریم .من حدس زدم که جنگ آ نروزآ خرین جنگها با بویرها میبا شدودیگرآ نها بما حمله نخوا هندکرد. ا گرحمله نما یندبا آ ن شدت حمله نخوا هندنمود .

قبل ا زورودبشهربه ا فسرا ن گفتم که ا زقتل کا رکنا ن آ تشکده که روحا نیو ن شهر هستندخوددا ری نما یندوهرکس را که مقا ومت کردخوا ه مردوزن خوا ه کودک بقتل رسا نند وقتی بشهررسیدیم دیدیم که شهروخا نه ها خا لیا زجا ندا را ست . چون کسی درشهرنبود بدو ن برخوردبهیچ مقا ومت شهررا ا شغا ل کردیم . بسوی آ تشگا ه رفتم دیدم درمدخل آ تشکده چندنفرکه لبا س کبودرنگ دربردا رندا یستا ده ا ند . ا زآ نها پرسیدم شما که هستید مردی دا را ی ریش سفیدکه معلوم بودبرترا زدیگرا ن ا ست گفت ما خدام ا ینجا هستیم . گفتم سکنه شهرخا نه ها ی خودرا تخلیه کردندورفتند .شما برا یچه نرفتید . مردریش سفید گفت ما نمیتوا نیم برویم وآ تش مقدس را بحا ل خودبگذا ریم که خا موش شود .گفتم ا گر من آ تش شما را خا موش کنم چه خوا هیدکرد .جوا ب دا د ای ا میربزرگوا رحتی عربها آ تش ما را خا موش نکردندوتوکه ا ختیا رجا ن وما ل مردم را دا ری ا ینکا ررا مکن .گفتم منظورت ا زعربها که هستند .گفت آ نها که درحدود ۸۰۰سا ل قبل با یرا ن حمله ورشدندودین ا سلام را آ وردندا ما آ تشکده ها ی ما را خا موش نکردندوبعدها آ تش آ تشکده ها بمنا سبت ا ینکه خا دم وجودندا شت خا موش گردید .گفتم میخوا هم آ تش شما را به بینم . گفت دیدن آ تش ما نعی ندا ردولی خیلی بآ ن نزدیک مشوتا ا ینکه نفس توبآ تش نخوردوما هم زیا دبآ تش نزدیک نمیشویم .قدم بآ تشگا ه نها دم محفظه آ هنی بزرگ چو ن منقل دا را ی سورا خها ی متعدد بنظرمیرسیدودرآ ن آ تش میسوخت . گفتم من برطبق عهدی که کرده ام روحا نیو ن وعلما وشعرا وصنعتگرا ن را نمیآ زا رم وگرنه شما را بقتل میرسا نیدم زیرا مرتدهستید و وا جب القتل .

پیرمردسررا جلوآ وردوگفت ا ی ا میربزرگوا را ین گرد ن من وآ نهم شمشیرتو ،هرچه میخوا هی بکن .گفتم ا گرمیخوا ستم توویا یرخدام ا ین آ تشکده را بقتل برسا نم صبر نمیکردم تا توبا مرگ خودموا فقت کنی . به متولی آ تشکده وخدام آ ن گفتم که شما ا زقصا ص معا ف هستیدولی سکنه ا ین کشوربا یدبقصا ص برسندزیرا پسرم شیخ عمررا کشته ا ند .آ نگا ه بقشو ن خودا مرکردم که تمام خا نه ها ی شهررا غیرا زآ تشکده ویرا ن کنندوهرکس را جز کبودپوشا ن آ تشکده می بینندبقتل برسا نند .سربا زا ن من درهما ن روزشهربویررا ویرا ن کردندویک خا نه را بجا نگذا شتند . ا زآ ن روزتا موقعی که قشو ن من دربویربود

هرکس را که دیدیم کشتیم وزنها را هم مانند مردها بکیفر رسانیدیم .

کشتار زرتشتیان خراسان

پدر طاهر بن عبدالله امیر خراسان زرتشتی بود. برای حفظ امارت خراسان اسلام آورد و مصدر خدمات مهمی برای مامون پسر هارون الرشید خلیفه عباسی شد تا پست امارت خراسان برای پسرش طاهر استوار گردد.

طاهر هنگام امارت خویش، چون از وجود نوشته‌های دینی زرتشتیان مطلع میشود، برای خوش خدمتی بخلیفه وقت فرمان میدهد، هریک از زرتشتیان قلمرو او که آن زمان خراسان بزرگ بود یک من از کتب و نوشته‌های دینی خود را بیاورند و هرکس نیاورد او را اعدام کنند.

نوشته‌ها و کتابها در آن زمان خطی بود و امکان داشتن آن برای همه میسر نبود. هرکس نوشته‌ائی داشت تحویل عمال طاهر امیر خراسان داد و همه آن طعمه آتش گردید و آورنده از مرگ نجات یافت. اما کسانیکه نوشته و کتب دینی نداشتند و تحویل عمال طاهر ندادند بموجب فرمان صادره همگی بقتل رسیدند. جمعی کثیر بالغ بر هزاران نفر که شماره آنها بدست ما نرسیده است در آن بحبوحه جان خود را باختند.

کشتار زرتشتیان اصفهان

گفتیم که شاه عباس صفوی ۳۰۰ خانوار زرتشتی را از یزد کوچانده و در قزوین سکونت داد. همچنان خانواده‌های زرتشتی بسا بیشتر از قزوین را باصفهان کوچانیده و در محلی بنام گبرآباد پهلوی جلفا مقام داد. درمورد شماره آنها خبر درست در دست نیست. اوضاع زندگی آنها در گبرآباد مانند نقاط دیگر زرتشتی نشین اسف‌انگیز بوده است. سقف خانه‌های آنها بسیار کوتاه و نمیبایستی بلندتر از منازل مسلمانان باشد. درزمان سلطنت سلطان حسین صفوی علمای قشری اطراف شاه را فرا گرفته بودند. اوضاع ایران که بواسطه نفوذ دول مسیحی مغرب بسیار خوب بود رو بزوال گذاشت و دچار محرومیتها گردیدند. بنابراین حال زرتشتیان که بی پشت و پناه بودند میتوان قیاس کرد. گویا محرومیتها بس نبود که روزی بفتوای علما و تایید شاه قتل عام زرتشتیان اصفهان یا اسلام آوردن آنها صادر میگردد. دراین گیرودار که بسیاری از بهدینان جان خود را باختند، دستور نوروز زنده موبدان موبد اصفهان، آتش مقدس را برداشته روی به یزد پا بفرار میگذارد. زرتشتیان بیشماری در آن هنگام طعمه شمشیر تعصب مسلمانان واقع شدند و اندکی از آن اسلام آوردند و جان بسلامت بردند. درسی سال پیش که نگارنده برای پژوهش به آن سامان سفر کرده بود نسل آنها هنوز جدیدالاسلام خوانده میشوند.

کشتار زرتشتیان جنوب

درزمان ناصرالدین شاه قاجار در اطراف برازجان و بسوی جنوب زرتشتیان بیشماری در روستاهای محصور که همه زرتشتی میبودند زندگی میکردند. درحدود ۱۳۰ سال پیش در یکی از این روستا که اینک بقتلگاه معروف است و نامش حالا مال سیدآل میباشد و حدود چهل کیلومتر جنوب برازجان بسوی بوشهر و یمین گناوه واقع است، همه زرتشتی بوده‌اند. روستای مذکور اکنون تقریبا خالی است و مردم آن آواره شده‌اند. حدود سی سال پیش شهریار جمشید ورجاوندی از دوستان نگارنده و از باشندگان هند که در شرکت نفت ایران در آبادان بکار مشغول بود، روزی با دوستان خویش بعزم گردش در مینی بوس سوار و بسوی گناوه حرکت مینمایند. هنگام مراجعت بقتلگاه میرسند. راننده از مسافران خواهش مینماید در اینجا دو ساعت توقف مینمائیم زیرا منزلم اینجاست و فرزندانم را دیدن کنم شما هم در اطراف گردش کنید. شهریار میگوید من جائی ندارم، راننده او را با خود بمنزل میبرد. شهریار در آنجا هنگام صحبت خود را زرتشتی معرفی مینماید. اهل خانه با شعف و سرور میگویند مادربزرگ ما نیز زرتشتی است. فورا" پیرزن را از ورود یکنفر زرتشتی خبر میدهند. زن کهنسالی با عصا در دست پیش میآید. شهریار بلند میشود، پیرزن میگوید نزدیک میا. نخست سدره و کشتی را نشان بده. شهریار هم چون از مردم هند بوده و برخلاف جوانان زرتشتی امروزی که پا بسنن دینی زده و سدره و کشتی را از خود دور ساخته‌اند، سدره و کشتی با خود داشته باو نشان میدهد. پیرزن با دیدن سدره و کشتی شهریار را در بغل میگیرد و زار زار میگرید. پس از آرامش میگوید از جوانی تا کنون نخستین بار است که در این سامان بدیدن یک زرتشتی چشمم روشن شده است. سپس میگوید اینها همه فرزندان و نوه و نتیجه من میباشند که باسلام درآمده‌اند. هنگامی که جوان بودم روزی یک آخوند برای درآمد خویش بروستای ما وارد میشود چون مسلمانی را در اینجا نمی‌بیند براه خود میرود. پس از چند ماهی باتفاق چند نفر قاتل برمیگردد و مردان و زنان ما را گرفته در آن چاه سر میبرند و بچاه میاندازند. بسیاری را سر میبرند و بقیه را باجبار مسلمان مینمایند. من فرار کردم و خودم را در محلی پنهان ساختم پس از رفتن آنها برگشتم و تاکنون تنها من در این محل بزرتشتیگری باقی مانده‌ام و بقیه مسلمانند. بسیاری پس از این واقعه با دلی ناشاد از این روستا خارج شدند. این را نیز بگویم که یکسال پیش از واقعه ما، در سه روستای محصور دیگر اطراف که همه زرتشتی بودند همین رویداد واقع گردید و پس از کشتار دستجمعی آنها را نیز بقبول اسلام مجبور میسازند.

کشتار زرتشتیان یزد

هیربد ورزا درسال دوازدهم پادشاهی یزدگرد سوم در دفتر دعای پهلوی خویش از اهریمن صفتی مردم و کشتار و غارت یکدیگر سخن میراند. درضمن مینویسد "در اینجا در

یزد ۲۴ آتشکده بوده. حالا جزء چهار آتشکده باقی دیگر همه خاموش است. سه نفر موبد چندین کتاب شاپیکان که در دانش پزشکی بود و مقداری جواهرات و پول و طلا که در آتشکده روستای یزگ بود برداشته به تیسفون فرار کرده‌اند.

مردم همگی پیرو اهریمن شده. پنجاه سال است که یاد دارم پادشاهان و بزرگان خویشاوندان خود را کشته و میکشند. پدرها پسرها کشته، پسرها پدرها کشته. در پنجاه سال اخیر چهار سال قحط خوراکی شده. مردم از دین بهی برگشته گروهی آیین مزدک اختیار کرده از کشتن و غارت باک ندارند، دروغ میگویند، همدیگر را میکشند الخ" (برای اطلاع بیشتر از یادداشت او رجوع کنید به پرستشگاه زرتشتیان تالیف نگارنده ص ۱۹۲–۱۸۷).

هنگام پیکار ایرانیان و رسیدن نیروی اسلام که همه آنها بجز معدودی از تازیان از ایرانیان منافق و پیروان مانی و مزدک که با دربار شاهی مخالف بودند تشکیل شده بود. در لباس اسلام باتفاق مزدکیان و غارتگران خود شهر به شهر به پیکار و کین جویی و بقتل و غارت مردم پرداختند. در آن هنگام زرتشتیان یزد که دوران بحرانی را میگذرانیدند و مزدکیان بقتل و غارت آنها پرداخته و همگی را مستاصل و بیچاره ساخته بودند برخلاف مهاجمان بدفاع ایستادند. در آن گیرودار شهرک های فهرج و خویدک کشتارگاه آنان گردید و مهریز و پاوین ویرانه شد. قتلگاه تا امروز بنام شهدا معروف میباشد. مسلمانان بزیارت آنجا میروند، بتصور اینکه قتلگاه تازیان است. غافل از اینکه خود باجبار اسلام آورده‌اند و مهاجمان مزدکیان و مانویان منتظاهر باسلام بوده‌اند و شهیدان قتلگاه همه زرتشتی و از خویشان خودشان بوده که بشادی روان آنها شمع و چراغ میافروزند، بگفته صاحب تاریخ یزد یا آتشکده یزدان، علمای یزد اخیرا" زیارت آنجا را ناروا دانسته‌اند. کلیه آن محل، کشتارگاه زرتشتیان و آتشکده آنها میباشد.

کشتار زرتشتیان بم

بگفته صاحب کتاب سالاریه در سال ۳۱ هـ عثمان خلیفه سوم، عبدالله بن عامر را حاکم کرد و او بسیاری از زرتشتیان بم را بکشت و بسیاری از مردم بم و نرماشیر مسلمان شدند. بگفته صاحب بمنامه در همان زمان زالی از نومسلمانان که ارادت کاملی داشت یکپارچه زر بعبدالله عامر بداد که فلان آتشکده را بردار بجای او مسجد آدینه بنا فرمای و استدعای زال را اجابت کرد و مسجدی مبنی بر چهل ستون بساخت.

کشتار زرتشتیان استخر

عبدالله بن معمر از بصره با سپاه بفارس شد و در استخر بسیار مردم بکشت. مردمان فارس در سال ۲۹ هجرت بر عبدالله شوریدند و او را کشتند.

کشتار زرتشتیان ری

مردم ری در سال ۲۳ هـ پس از انقیاد شورش کردند. سیاوخش پور مهران از نوادگان

بهرام چوبین در آنجا همه‌کاره بود. نعیم سردار عرب بری لشکر کشید. سیاوخش آماده رزم شد. میان او و شخصی بنام رامی اختلافی بود. رامی در پی انتقام بود برای کین توزی بر سیاوخش مردم میهن را بکشتن داد. نزد نعیم رفت و گفت غلبه بر سیاوخش آسان نیست. ده هزار تن با من بفرست و خود با سیاوخش نبرد آزما و من از بیراهه بشهر میروم و برایت فتح میکنم. نعیم ده هزار نفر را با برادر خود منظر به رامی داد. رامی مردم شهر را غافلگیر کرده سیاوخش زمانی آگاه شد که نعیم را روبروی خود و رامی را در پشت سر دید و میان دو سپاه عرب بدام افتاده بود و شهر هم از دست رفته و عرب در آنجا بکشتار مردم بیگناه مشغول بودند. آنانکه با سیاوخش بودند او را گذاشته بشهر روی آوردند تا زن و فرزندان خود را نجات دهند. سیاوخش میدان جنگ را گذاشته فرار کرده نعیم در پشت سر او بشهر رسید و بازار قتل و غارت درگرفت. پس از آنکه شهر ویران و غارت شد آن را به رامی سپرد و جزیه بر او معین کرد.

کشتار زرتشتیان خراسان

بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان "سیصد سال بعد از هجرت شخصی در خراسان بنام بهرام ظهور نمود و خلق را بخود دعوت کرد که پیغمبرم از جانب خدا مبعوث بهدایت خلق شده‌ام که دین حضرت زرتشت را تجدید کنم. بالای گنبد عبادتگاه طوس بآواز جلی خلق را بخویش خواند که من از جانب خدا بجهت تازه کردن کیش آباء و اجداد شما مبعوثم. بنابر وقوع این حال فراوان مردم از اسلام منحرف و بر آیین قدیم معتقد شدند و چون در آن زمان عرب و ترک و افغان با هم نزاع داشتند کار بهرام بالا گرفت. چون خلیفه از غزو روم بازگشت و از آن مقدمه آگاه شد بدفع بهرام و اتباعش سپاه برگماشت تا در حدود خراسان هرچه پارسی و زرتشتی بیابند بقتل آرند و چنان کردند که در آن واقعه قریب یک ملیون و پانصد هزار مردم کشته شدند و بکلی نژاد زرتشتیان از خراسان برافتاد.

با وجود این همه قتل و غارت در زمان سلطنت صفویه هنوز در ایران از این قوم بیش از ۱۵۰ هزار خانوار باقی بودند. منجمله قریب دوازده هزار خانوار در اصفهان سکنا داشتند که از سوء رفتار و نادانی موبدان این گروه و فتوای ملاهای اسلام و بحکم شاه سلطان حسین در یک شبانروز مقتول گشتند، زیارتگاه و عبادتگاهشان ویران شد و اموالشان بتاراج و غارت رفت و نسل زرتشتیان از سپاهان منقطع گشت."

کشتار در مازندران

چون مردم چالوس بسال ۱۸۰ هـ از شهوترانی کارگزار در رویان بشورش برخاسته او را از آنجا بیرون راندند. عبدالله بن حازم نایب خلیفه خود را بچالوس رسانده رهبر آنها را بدار آویخت و مردم را بآرامش دعوت کرد و بفرمانبرداری خواست. اهالی رو بدار الحکومه نهادند و بباغی محصور راهنمائی شدند. ماه رمضان بود و موقع افطار عبدالله دم دروازه

باغ برروی اسب‌نشسته‌وبانان وانگورافطار میکرد. بشماره‌هردانه‌انگورمردم‌راازدر باغ بیرون آورده‌سرمیبریدند. پس ازپایان افطار ازچالوس بسعیدآباد رفت و مردم آنجا راکه‌دردژی پناهنده‌شده‌بودندازدم تیغ بگذرانیدوسعیدآبادراچنان ویران‌کرد که‌سالیان درازی کسی نتوانست درآنجاخانه‌ساخته‌وزندگی کند .

کشتارزرتشتیان درگرگان

یزیدبن مهلب‌مردی خونریز، متعصب‌ودشمن ایران وایرانیان وزرتشتیان بود. بگفته‌بلعمی سلیمان اموی بسال ۹۸ه اورابتسخیرگرگان وتبرستان فرستاد. یزید پس ازتصرف‌گرگان درپیکاربااسپهبدفرخان بزرگ درتنگنائی بگیرافتاده‌راه‌پیشرفت داشت ونه‌برگشت . مردم گرگان بشورش برخاسته‌چهارهزارمرداوراکه‌درگرگان گذاشته بودبکشتند. یزیدبااسپهبدفرخان صلح نمودوبگرگان بازگشت وسوگندخوردا گرظفریابد شمشیراز ایشان بازنداردتابخونشان آسیاب بگرداند. آگاهی بمرزبان رسیدبگریخت وبدان قلعه‌شدکه‌بکوه‌اندراست وآن راحصارگرفت وآن قلعه‌بوداستوارویک راه‌بیش نداشت ویزیداورابحصارمیداشت وحرب میکردومنجنیقها ساخت وهیچ‌نتوانست کرد ومتحیر شد. یکی‌ازیارانش راه‌باریکی بقلعه‌بوسیله‌سگ یافت باا ندکی مردان مسلح بسوی‌بارو روان شدویزیددراطراف‌قلعه‌آتش افروخت . گرگانیان چون آن بدیدندبترسیدندوبیرون آمدندوجنگ درپیوست . آن مردکه‌باگروه‌مسلح رفته‌بودندتمام شب برفتندوروزدیگر بقلعه‌رسیدندیزیدسوی دیگربجنگ مشغول بودوگرگانیان بیخبرازپس ایمن بودندوآگاهی ازپیشامدنداشتندتاتکبیرمسلمانان ازقلعه‌شنیدند. صلح خواستندبرآنکه‌بحکم یزید فرودآیند. بانگ فرمودزدن که‌اینها راهمه‌بکشیدوآب برآن جوی انداختندتاباخون کشتگان بیکجای برفت برآسیاب وگندم آردکردندونان پختندوبخوردندتاازسوگندبیرون آمدند.

کشتارزرتشتیان تمیش

درسال سی هجری سعید بمرزتبرستان وتمیش رسید . مردم آنجابرج وباروودروازه شهروسنگرهای خدادادطبیعی رابستندواعراب رابشهرراه‌ندادند. سعیدسوگندفرستاد وعهدکردجان ومال مردم درامان است وکسی راباکسی کاری نیست. مردم بسوگندوعهد اواطمینان کرده‌دروازه‌راگشودند. سعیدباسپاهیان بشهرداخل شدوهمینکه‌پای خودرا استوارديد، سوگندفراموش‌کردواعربکشتارعام وغارت شهرداد. چنانکه‌گویندفقط یکتن توانست جان بدربرد.

* * * * *

بگفته‌میرظهیرالدین مرعشی چون داعی کبیریکهزارمردازمردم دیلم رابواسطه بدسیرتی دست وپا بریدبقیه‌گریخته‌باسپهبدرستم اول باوندی پناه‌بردند- اسپهبدآنها را پناه‌دادوبرخلاف داعی لشکرکشی‌نمودوسیدقاسم نایب‌اورابگرفت وکومس رامتصرف‌شد.

آمارزرتشتیان ایران
درتهران - یزد- کرمان - اصفهان - اهواز- شیراز- زاهدان
درسال ۱۳۴۲خ برای کنگره زرتشتیان تهیه‌شده. تهیه‌کننده
آماریزدمیرزاسروش لهراسب میباشد
نونهالان درآمارتا ۱۸سالگی پسرودخترحساب شده‌واز۱۸ببالا مردوزن

نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
تهران	۱۶۲۲نفر	۲۰۳۰ نفر	۲۴۳۳نفر	۲۸۳۸نفر	۸۹۲۳ نفر
یزد- محله	۱۶۴ نفر	۲۳۹ نفر	۲۰۶ نفر	۱۷۳ نفر	۷۸۲ نفر
دهات حومه یزد					
مریم‌آباد	۶۶ نفر	۹۷ نفر	۸۱ نفر	۷۰ نفر	۳۱۴ نفر
نرسی‌آباد	۵۷ نفر	۹۷ نفر	۸۳ نفر	۹۳ نفر	۳۳۰ نفر
کوچه‌بیوک	۵۷ نفر	۹۳ نفر	۸۲ نفر	۸۴ نفر	۳۱۶ نفر
خرمشاه	۷۹ نفر	۱۱۳ نفر	۱۰۲ نفر	۸۰ نفر	۳۷۴ نفر
اهرستان	۴۳ نفر	۴۹ نفر	۴۹ نفر	۵۰ نفر	۱۹۱ نفر
خیرآباد	۲۹ نفر	۴۳ نفر	۳۰ نفر	۲۳ نفر	۱۲۵ نفر
قاسم‌آباد	۶۲ نفر	۷۸ نفر	۷۰ نفر	۷۵ نفر	۲۸۵ نفر
رحمت آباد	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۲۷ نفر	۳۱ نفر	۱۲۴ نفر
محمود آباد	۳ نفر	۳ نفر	–	۱ نفر	۷ نفر
مهدی آبادحومه	۱۹ نفر	۲۵ نفر	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۱۰۰ نفر
نصرت آباد	۳۱ نفر	۵۰ نفر	۵۶ نفر	۵۳ نفر	۱۹۰ نفر
کسنویه	۱۲ نفر	۱۵ نفر	۱۷ نفر	۱۰ نفر	۵۴ نفر
تفت چهارمحله	۵۳ نفر	۹۶ نفر	۶۱ نفر	۶۹ نفر	۲۷۹ نفر
مبارکه	۲۷ نفر	۴۴ نفر	۳۴ نفر	۳۶ نفر	۱۴۱ نفر
خلیل آباد	۷ نفر	۹ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۳۵ نفر
حسینی	۴ نفر	۵ نفر	۳ نفر	۷ نفر	۱۹ نفر
چم	۲۲ نفر	۳۶ نفر	۱۹ نفر	۳۴ نفر	۱۱۱ نفر
زین‌آباد	۱۳ نفر	۱۸ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۵۰ نفر
الله‌آباد	۴۱ نفر	۵۴ نفر	۵۷ نفر	۶۹ نفر	۲۲۱ نفر

نام	مرد		زن		پسر		دختر		جمع	
علی‌آباد	۲۶	نفر	۳۵	نفر	۲۷	نفر	۳۹	نفر	۱۲۷	نفر
جعفرآباد	۱۰	نفر	۱۴	نفر	۱۲	نفر	۱۳	نفر	۴۹	نفر
حسین‌آباد	۳	نفر	۴	نفر	۴	نفر	۹	نفر	۲۰	نفر
عصرآباد	۱۳	نفر	۱۲	نفر	۱۲	نفر	۱۷	نفر	۵۴	نفر
شریف‌آباد	۱۷۷	نفر	۲۰۱	نفر	۲۴۴	نفر	۱۷۹	نفر	۸۰۱	نفر
مزرعه کلانتری	۵۸	نفر	۶۹	نفر	۷۹	نفر	۵۲	نفر	۲۵۸	نفر
حسن‌آباد	۵۴	نفر	۶۳	نفر	۸۳	نفر	۶۸	نفر	۲۶۸	نفر
کرمان	۴۹۰	نفر	۶۱۴	نفر	۶۷۹	نفر	۶۰۳	نفر	۲۳۸۶	نفر
اصفهان	۱۲	نفر	۱۴	نفر	۱۶	نفر	۲۲	نفر	۶۴	نفر
اهواز	۳۱	نفر	۲۵	نفر	۳۶	نفر	۳۲	نفر	۱۲۴	نفر
شیراز	۳۲	نفر	۲۰	نفر	۴۲	نفر	۲۴	نفر	۱۱۸	نفر
زاهدان	۱۴	نفر	۱۳	نفر	۲۰	نفر	۱۰	نفر	۵۷	نفر
جمع کل	۳۳۵۸	نفر	۴۳۱۷	نفر	۴۷۱۵	نفر	۴۹۰۷	نفر	۱۷۲۹۷	نفر

فرزانه جمشید



فرزانه جمشید پور بهرام پور مهربان پور رستم زین‌آبادی از زرتشتیان ایران مقیم بمبئی است. زین‌آباد روستای کوچکی است در حوالی یزد، با قنات محقر و کشاورزان تنگدست که غالب آنها به اطراف پراکنده شده‌اند. اما تقدس در مهر آنجا از در مهرهای دیگر ایران برتر و شماره آتش مقدسی که در آن مکان پاک پاسداری میشود اینک چهار میباشد. اما سابق هنگام آتشبانی روانشاد شهمردان خسرو هفت آتش مقدس در آن جای کوچک فرخنده بهجت افزای دل مشتاقان و دینداران بود. از قرار خبر درست در دست سه آتش مقدس آن بی چوب و هیمه همیشه روشن بود. پس از درگذشت شهمردان سه آتش نامبرده ناگهان بنقطه نامعلوم دیگر پرواز کرده‌اند.

از مطلب دور افتادیم. روانشاد بهرام پدر فرزانه جمشید باتفاق بانوی خویش شیرین اسفندیار رستم از روستای زین‌آباد به بمبئی رهسپار و رحل اقامت می‌افکند. شیرین در ماه آبان ۱۲۹۱ خورشیدی فرزندی بجهان آورد و بنام جمشید نامور ساخت. آثار ولایت در دوران کودکی بر ناصیه نوزاد نمایان بود. چون بچهار ماهگی

رسید والدینش باز بایران مراجعت نمودند. هنگام گذشتن قافله از رودی بین راه بندرعباس و یزد، ناگهان آب رود زیاد شده با موج خویش کودک شیرخواره را از روی دامن مادر که سواره میگذشت بلند کرده میبرد. چون حدود سیصد قدمی دور میگردد، تیرانداز شهریار مبارکه‌ای که دنبال تر روان بود از صدای جد فرزانه جمشید خود را بوسط رود انداخته کودک را از آب بلند میکند. بگفته آن روانشاد که خود بازیگر صحنه بوده حتی لباس کودک نیز ترنشده و چنان بود که گویا بر زمین خوابیده بوده.

فرزانه جمشید دردانه ارجمند جد خویش مهربان بود که مردی پارسا و عابد و باخواندن اوستا خصوص ورهرام یشت بدرمان بیماران متوسل بخود میپرداخت. بهرام پدر جمشید مردی سختگیر بود باندک شیطنت که از کودک خویش میدید براو سخت میگرفت و خود نیز به سختی گرفتار میگشت. باندرز پدر مهربان خویش در ابراز محبت نسبت بکودک گوش فرا نمیداد و زندگانی را بسختی بپایان برد.

از شگفتیها آنکه فرزانه جمشید در پنج شش سالگی در کشتزار هنگامیکه جد و پدر بکند و کوب زمین میپردازند هنگام بازی ماری قوی هیکل را می‌بیند. بیباکانه گردنش را میگیرد، آوازی بگوشش میرسد این را بکش او هم با آجری پهلوی دست سر مار را کوبیده قطع میکند و بدنش را تکه تکه کرده ببازی و هایهوی مشغول میگردد. نظر جدش باو و تکه‌های مار میافتد. شگفتانه از او میپرسد چطور مار را کشتی که وی رو بمنزل فرار میکند.

بعد از جنگ جهانگیر اول چون فرزانه جمشید بسن هشت سالگی میرسد جد و والدینش باز به بمبئی رهسپار میگردند. در آن دوران هیچ کشتی به بندرعباس وارد نمیگشت. مسافران بیشماری از اطراف یزد به بندرعباس جمع شده بودند. پس از مدتی سرگردانی اولیای امور خبر میدهند کشتی به بندرعباس نخواهد آمد. در همان اوان جمشید یک شبانروز و نیم بحال غش بیحال افتاده بود. جد دلسوزش که با خواندن ورهرام یشت بیماران را درمان مینمود هرچه کوشید نتوانست دردانه خویش را بحال آورد. بالاخره به یزدان روی آورده تسلیم شد. کودک پس از یک شبانروز و نیم خود بخود هشیار گشت. در طی این زمان در عالم یزدان و اولیا بگردش بود. جدش از او میپرسد عزیزم خبر رسیده کشتی نخواهد آمد چه باید کرد. کودک هشت ساله جواب میدهد امروز پسین کشتی می‌آید. از اتفاق دو ساعت بعد خبر میرسد که کشتی در راه هست مسافران خود را حاضر سازند. کشتی ساعت چهار بعد از ظهر وارد میگردد و مسافران با خوشحالی تمام سوار و بطی مسافرت میپردازند. پس از ورود به بمبئی مراسم سدره‌پوشی فرزانه جمشید در سن نه سالگی برگزار میگردد. در دوران تحصیل در دبیرستان بهرامجی جی‌جی‌بای هائی باز یک شبانروز بحال غش نقش بر زمین باشد مساعی دکترهای حاذق در معالجه او بجائی نمیرسد چون پزشکان از کوشش خویش دست می کشند فرزانه جمشید پس از ۲۴ ساعت بهوش آمده بتحصیل مشغول میگردد.

در خبر است زندگانی اولیا بسختی و زحمت میگذرد. همین حال نیز بفرزانه جمشید روی داده است به یزدان رجوع میکند بفضل و عنایت خداوندی نایل و مأموریت درمان آسیب دیدگان از عالم علوی باو سپرده میشود. اینک بسیاری از بیماران بخصوص آسیب دیدگان را با جام آب درمان نموده و مینماید.

نام	مرد		زن		پسر		دختر		جمع	
علی‌آباد	۲۶	نفر	۳۵	نفر	۲۷	نفر	۳۹	نفر	۱۲۷	نفر
جعفرآباد	۱۰	نفر	۱۴	نفر	۱۲	نفر	۱۳	نفر	۴۹	نفر
حسین‌آباد	۳	نفر	۴	نفر	۴	نفر	۹	نفر	۲۰	نفر
عصرآباد	۱۳	نفر	۱۲	نفر	۱۲	نفر	۱۷	نفر	۵۴	نفر
شریف‌آباد	۱۷۷	نفر	۲۰۱	نفر	۲۴۴	نفر	۱۷۹	نفر	۸۰۱	نفر
مزرعه کلانتری	۵۸	نفر	۶۹	نفر	۷۹	نفر	۵۲	نفر	۲۵۸	نفر
حسن آباد	۵۴	نفر	۶۳	نفر	۸۳	نفر	۶۸	نفر	۲۶۸	نفر
کرمان	۴۹۰	نفر	۶۱۴	نفر	۶۷۹	نفر	۶۰۳	نفر	۲۳۸۶	نفر
اصفهان	۱۲	نفر	۱۴	نفر	۱۶	نفر	۲۲	نفر	۶۴	نفر
اهواز	۳۱	نفر	۲۵	نفر	۳۶	نفر	۳۲	نفر	۱۲۴	نفر
شیراز	۳۲	نفر	۲۰	نفر	۴۲	نفر	۲۴	نفر	۱۱۸	نفر
زاهدان	۱۴	نفر	۱۳	نفر	۲۰	نفر	۱۰	نفر	۵۷	نفر
جمع کل	۳۳۵۸	نفر	۴۳۱۷	نفر	۴۷۱۵	نفر	۴۹۰۷	نفر	۱۷۲۹۷	نفر

فرزانه جمشید



فرزانه جمشیدپوربهرام‌پورمهربان پوررستم‌زین آبادی از زرتشتیان ایران مقیم بمبئی است . زین آباد روستای کوچکی است درحوالی یزد ،با قناتی‌محقروکشاورزان تنگدست که‌غالب آنها به اطراف پراکنده‌شده‌اند . اما تقدس درمهرآنجا ازدرمهرهای دیگرایران برتروشمارهٔ آتش مقدسی که‌درآن مکان پاک پاسداری میشوداینک چهارمیباشد . اما سابق هنگام آتشبانی روانشادشهمردان خسروهفت آتش مقدس درآن جای کوچک فرخنده‌بهجت افزای دل مشتاقان ودینداران بود .ازقرار خبردرست دردست سه‌آتش مقدس آن بی چوب وهیمه‌همیشه‌روشن بود . پس ازدرگذشت شهمردان سه‌آتش نامبرده‌ناگهان بنقطه نامعلوم دیگرپروازکرده‌اند .

ازمطلب دورافتادیم . روانشادبهرام پدرفرزانه جمشیدباتفاق بانوی خویش شیرین اسفندیاررستم‌ازروستای زین آبادبه‌بمبئی رهسپارورحل اقامت می‌افکند . شیرین درماه‌آبان ۱۲۹۱خورشیدی فرزندی بجهان آوردوبنام‌جمشیدنامور ساخت . آثارولایت دردوران کودکی برناصیه نوزادنمایان بود . چون بچهار ماهگی

رسیدوالدینش بازبایران مراجعت نمودند . هنگام گذشتن قافله‌ازرودی بین راه بندرعباس ویزد ، ناگهان آب رودزیادشده‌باموج خویش‌کودک شیرخواره را از روی دامن مادرکه‌سواره میگذشت بلندکرده‌میبرد . چون حدودسیصدقدمی دورمیگردد ، تیر اندازشهریارمبارکه‌ای که‌دنبال‌ترروان بوداز صدای جدفرزانه‌جمشیدخودرا بوسط رود انداخته‌کودک را ازآب بلندمیکند . بگفته‌آن روانشادکه‌خودبازیگرصحنه‌بوده‌حتی لباس‌کودک نیزترنشده‌وچنان بودکه‌گویا برزمین خوابیده‌بوده .

فرزانه‌جمشیددرادنه‌ارجمندجدخویش مهربان بودکه‌مردی پارساوعابدوباخواندن اوستاخصوص ورهرام‌یشت بدرمان بیماران متوسل بخودمیپرداخت . بهرام پدرجمشید مردی سختگیربودباندک شیطنت که‌ازکودک خویش میدیدبراوسخت میگرفت وخودنیزبه سختی گرفتارمیگشت . باندرزپدرمهربان خویش مهربان دربرابرمحبت نسبت بکودک کوش فرانمیدادوزندگانی رابسختی بپایان برد .

ازشگفتیهائیکه‌فرزانه‌جمشیددرپنج شش سالگی ذرکشتزارهنگامیکه‌جدوپدربکند وکوب زمین میپردازندهنگام‌بازی ماری قوی هیکل را می‌بیند . بیباکانه‌گردنش را میگیرد ، آوازی بگوشش میرسدباین رابکش اوهم‌باآجری پهلوی دست سرمارا کوبیده قطع میکندوبدنش راتکه‌تکه‌کرده‌ببازی وهایهوی مشغول میگردد . نظرجدش باوونتکه‌های مارمیافتد . شگفتانه‌ازاومیپرسدچطورماررا کشتی که‌وی روبمنزل فرارمیکند .

بعدازجنگ جهانگیراول چون فرزانه‌جمشیدبسن هشت سالگی میرسدجدووالدینش بازبه‌بمبئی رهسپارمیگردند . درآن دوران هیچ‌کشتی به‌بندرعباس واردنمیگشت . مسافران بیشماری ازاطراف یزدبه‌بندرعباس جمع شده‌بودند . پس ازمدتی سرگردانی اولیای امورخبرمیدهندکشتی به‌بندرعباس نخواهدآمد . درهمان اوان جمشید بسک شبانروزونیم بحال غش بیحال افتاده‌بود . جددلسوزش که‌باخواندن ورهرام یشت بیماران رادرمان مینمودهرچه‌کوشیدنتوانست دردانه‌خویش رابحال آورد .بالاخره‌به یزدان روی آورده‌تسلیم‌شد .کودک پس ازیک شبانروزونیم‌خودبخودهشیارگشت . درطی این زمان درعالم‌ایزدان واولیابگردش بود . جدش ازاومیپرسدعزیزم‌خبررسیده‌کشتی نخواهدآمد‌چه‌بایدکرد .کودک هشت ساله‌جواب میدهدامروزپسین کشتی‌میآید .ازاتفاق دوساعت بعدخبرمیرسدکه‌کشتی‌درراه‌هست مسافران خودراحاضرسازند .کشتی‌ساعت چهار بعدازظهروارد‌میگرددومسافران باخوشحالی تمام‌سوارو‌بطی‌مسافرت میپردازند .پس‌از ورودبه‌بمبئی مراسم‌سدره‌پوشی فرزانه‌جمشیددرسن نه‌سالگی برگزارمیگردد .دردوران تحصیل دردبیرستان بهرامجی جی‌جی‌باهای بازیک شبانروزبحال غش نقش برزمین‌باشد مساعی دکترهای حاذق درمعالجه‌اوبجائی نمیرسدچون پزشکان ازکوشش خویش دست می کشند فرزانه‌جمشیدپس از۲۴ ساعت بهوش آمده‌بتحصیل مشغول میگردد .

درخبراست زندگانی اولیابسختی وزحمت میگذرد .همین حال نیزبفرزانه‌جمشید رویداده‌است به‌یزدان رجوع‌میکندبفضل وعنایت خداوندی‌نایلوما موریت درمان آسیب دیدگان ازعالم‌علوی باوسپرده‌میشود .اینک بسیاری ازبیماران بخصوص آسیب دیدگان راباجام آب درمان نموده‌ومینماید .

روانشاد میرزا سهراب مهربان سفرنگ : نزدیک به ۶۰ سال ازسال ۱۲۹۵ خورشیدی زندگی خودرا درخدمت بزرتشتیان وکارهای جماعتی مانندفرهنگی،آموزشی،انجمنی و دفترپیوندزناشوئی بسربرد وهنگام سالخوردگی با بدنی فرسوده وتندرستی ازدست داده بسال ۱۳۵۲خ رسما" خودرا بازنشسته کرد ودر زامیادروز اردیبهشت ماه ۱۳۴۵ یزدگردی بسن ۸۳ سالگی بگروشمان برین وخانه فروغمندمزدا شتافت .

میرزا سهراب سفرنگ ازفروردین ۱۲۹۵خ بدعوت رئیس انجمن زرتشتیان تهران درعنفوان جوانی بسن ۲۳ سالگی بتدریس دردبیرستان زرتشتیان مشغول وپس ازدوسال تدریس بسمت نظامت دبیرستان منصوب گردید. درآغاز سال ۱۲۹۸خ مدیریت دبیرستان دینیاری یزدرا پذیرفته وروانه یزدگردید. پس ازچهارسال ونیم خدمت فرهنگی واجتماعی وعضویت انجمن زرتشتیان یزددوباره بتهران مراجعت ومدیریت دبیرستان زرتشتیان تهران را پس ازمترجم همایون پذیرفتند. نامه نگارنیزهنگام اقامت دریزدبشاگردی آن روانشاد سرافرازبوده است . روانشادسفرنگ مدت ۱۱ سال تا ۱۳۱۶خ مدیریت دبستان جمشیدجم ودبیرستان فیروزبهرام را بعهده داشتند .

دراین زمان احساس میشدکه دبیرخانه انجمن زرتشتیان که آنهم گسترش داشت به مردی کاربروکارآزموده نیازدارد وایشان که چندین سال خدمات مدیریت آموزشگاهای زرتشتیان را برعهده داشته وازنقطه نظرهموندی انجمن نیزبوضعیت امورآشنائی داشته درسال ۱۳۱۶خ بریاست دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران منصوب میگردد. آقای سفرنگ این سمت را تاسال ۱۳۴۵خ برعهده داشتندونیزازتیرماه ۱۳۱۳خ ضمنا" بسمت سردبیررسمی دفترپیوندزناشوئی زرتشتیان تهران انتخاب وتابهار ۱۳۵۲ آن دفتررا اداره میکرد.

میرزا سهراب سفرنگ ازسوی وزارت فرهنگ باخُدمدال درجه اول علمی،نشان درجه دوم علمی ونشان درجه سوم سپاس نیزنائل وسرافرازگردیده ومدت ۴۴ سال متوالی ازطرف جماعت زرتشتیان بعضویت انجمن زرتشتیان تهران برگزیده شده بود.

بانوخانم قبادی فرزندفریدون : ازآموزگاران زرتشتی است . طی مدت ۲۵ سال در دبستان گیوبسرپرستی انجمن زرتشتیان تهران بسمت های آموزگار وناظم ومدیردرخدمات فرهنگی فعالیت میکرده ، سپس چندسالی دردبیرستان انوشیروان دادگرآنهم بسرپرستی انجمن زرتشتیان سمت نظارت را داشته است . درسال ۱۳۴۷خ ازآنجا استعفا کرده ودبستان وکودکستانی ازخویش تاسیس ودرآنجا بفعالیت فرهنگی اد امه وپس ازهفتسال کاروکوشش بانگیزه رسیدگی بزندگانی خانوادگی خویش ودوری دبستان ازمنزل بااطلاع وزارت آموزش وپرورش آنرا می‌بنددوخودرا بازنشسته مینماید اما ازفعالیت درامور اجتماعی بازنمیماند.

میرزا برزوی آمیغی : پورمرزبان ازمردم کرمانزمین بسال ۱۲۶۵خ متولدودرآن سامان دردبستانی که بمدیریت روانشاد ارباب کیخسروشاهرخ وسپس دستورکیخسرو هورمزدی اداره میشد تحصیل کرده وپس ازپایان دوره تحصیلی دبستان برسم متداول روزنزدبازرگانان بکارمشغول ،ودر ۱۲۸۵خ بهمراه خانواده به بمبئی رهسپارودرآن دیار باوجوداشتغال بکار بتحصیل انگلیسی پرداخته وباآغازجنگ جهانی دوم بانگیزه ناخوشی بکرمان مراجعت ودرپلیس جنوب بادرجه ستوانی بکارمشغول وبنایب برزو مشهورمیگردد. درضمن اشتغال درارتش پلیس جنوب ، درمدرسه زرتشتیان نیزبتدریس زبان انگلیسی میپرداخت . روانشادمیرزا برزودارای تقدیرنامه ازفرمانده پلیس جنوب میباشد. پس ازبرچیده شدن پلیس جنوب ،باوجوداحتیاجی که ارتش نوین بافسران تحصیل کرده داشت ، میرزا برزوتعلیم وتربیت جوانان وتدریس زبان انگلیسی را در مدرسه زرتشتیان برگزیدونظامت مدرسه را نیزعهده دارشد. روسای مدرسه زرتشتیان کرمان طی زمان عبارت بودندازارباب کیخسروشاهرخ،دستورکیخسروهورمزدی، دستورخدایار دستورنامدارکه پس ازمدتی به یزدمراجعت مینماید ،سپس میرزا ابوالحسن خان ارجمند وآقای خدائی وبعدمیرزا برزوباوجودیکه شغل نظامت را عهده داربود ، بمدیریت مدرسه زرتشتیان برگزیده شدواغلب نیزعضویت انجمن زرتشتیان کرمان را برعهده داشت .از خصوصیات این مردارجمنداینکه درمقابل پیشنهاددیگران دائربراستخدام باحقوق بیشتر بخدمات فرهنگی وباحقوق کمتراکتفا نمود. باوجودیکه پیمانکارها حاضرشدنداورا با حقوق ۱۵۰۰۰ ریال استخدام نمایندوی همان حقوق ۲۰۰۰ وبعد ۴۰۰۰ ریال وخدمت فرهنگی را ترجیح داد. انضباط مدرسه وپایه تحصیلات همیشه بالابودوهیچ فرقی بین متنفذین و سایرین وتوانگران وبینوایان نمیگذاشت . شهرداری کرمان بپاس خدمات بیدریغانه فرهنگی او ،خیابان وصل بمدرسه را بنام او بخیابان برزوآمیغی نامگذاری کرد .میرزا برزوبسال ۱۳۴۸ خورشیدی بسرای جاویدان وگروشمان برین شتافت .

کشورخانم مزدیسنا فرزندکیخسرو : زرتشتی کرمانزمین است . درکودکی درمدرسه جمشیدی بنیادیافته ارباب جمشیدنامی وبسرپرستی وآموزگاری بانویش مرواریدخانم اداره میشده تحصیل کرده تحصیلات فارغ التحصیلی آن مدرسه معادل کلاس چهارم ابتدائی امروزی بوده وبانگیزه شاگردممتازمدرسه باخذمدال نقره نائل میشود. درسال ۱۳۰۵خ دردبستان دخترانه شهریاری برای معلمی برگزیده میشود. درضمن تدریس درامتحانات ششم ابتدائی ومتوسطه شرکت ودرسال ۱۳۱۵ باخذدیپلم ریاضی توفیق میباید. درسال ۱۳۳۴ بازدرضمن اشتغال بمدیریت دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ ودنبال کردن تحصیلات بدریافت دیپلم دانشسرای مقدماتی نائل میگردد. دردبستان شهریاری که بهمت شادروان ارباب شهریارراوری وبسرمایه شهریاررتفتی ساکن برمه ساخته شده مدت ۹ سال مجانا" بخدمت آموزش وپرورش پرداخته است . ازسال ۱۳۱۵ تاسال ۱۳۳۳ مدیریت

دبستان شهریاری را داشته، سپس تا سال ۱۳۴۹ بمدت ۱۶سال مسئول اداره‌کردن‌دبیرستان دخترانه‌کیخسروشاهرخ درکرمان بوده‌ودرآنجا دوره‌خدمت فرهنگی خودرا بپایان رسانده ودرمهرماه ۱۳۴۹خ ببازنشستگی نایل میشود. درمدت خدمت همیشه موردتقدیروتشویق روسای وقت وحتی استاندارقرارگرفته‌وصاحب بیست تقدیرنامه میباشدکه ۱۱نامه‌ازفرهنگ استان وپنج‌نامه‌ازطرف اداره‌تربیت بدنی وبقیه‌ازسوی استاندارورؤسای شهربانی و پیشکاردارائی صادرشده‌است.

موبدرستم‌شهزادی : متولد ۱۲۹۱خ فرزندموبددینیارموبدبهرام همانداز موبدان برجسته‌یزدمیباشد. پس‌ازاتمام‌تحصیلات عالی خوددرکالج آمریکائی تهران باتفاق موبدآذرگشسب بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دردانشگاه‌مذهبی‌کاما آتورنان اینستی‌تیوت بمبئی که‌ویژه‌تعلیم‌وتربیت موبدزادگان دررشته‌اموردینی زرتشتی‌وزبان پهلوی واوستا میباشدبتحصیل پرداخت. پس‌ازپایان دوره‌تحصیلات دانشگاه‌ونیل بمقام روحانی ناورومرتب باکنیه‌هیربدی بایران ویزدبرگشت. دردبیرستان پسرانه‌ودخترانه مارکاربتدریس دروس دینی‌وانگلیسی ودبیرستان ایرانشهربتدریس انگلیسی پرداخت درسال ۱۳۲۶خ بدعوت انجمن زرتشتیان تهران بپایتخت مهاجرت ودردبیرستان‌های انوشیروان دادگروفیروزبهرام‌بتدریس زبان انگلیسی ودروس دینی پرداخت ودرضمن عهده‌دارسخنرانیهای دینی درجشنها ومراسم‌مذهبی گردید. متن سخنرانیها ومقالات بسیاراودرزمینه‌دینی درمهنامه‌های هوخت، پندار، سازمان‌فروهروانجمن زرتشتیان و غیره‌بچاپ رسیده‌است. موبدرستم‌شهزادی نگارنده‌پنج دوره‌تعلیمات دینی ودوجلد دین دانش‌جهت دانش‌آموزان وجوانان زرتشتی‌است. تالیفات دیگراو ترجمه‌زناشوئی درایران باستان تالیف جمشیدکاتراک وترجمه‌آموزشهای زرتشت تالیف تهمورث ستنا میباشد. درسال ۱۳۵۳خ انجمن زرتشتیان تهران موبدرستم‌شهزادی رابسمت سردفتری ازدواج زرتشتیان برگزیدکه‌اینک نیزبادامه‌آن کارمشغول است. ضمناً بعنوان‌نماینده زرتشتیان درنخستین مجلس خبرگان انتخاب وباکمک دیگرنمایندگان بتدوین وتصویب قانون اساسی جمهوری اسلام‌پرداخت. اینک بسمت سردفتری موقتاً عهده‌دارامور دبیرخانه‌انجمن زرتشتیان تهران درگردش ۳۲میباشد.

روانشاداستادرستم‌خدابخشی :فرزندخدادادخدابخش باشنده محله‌راحت آبادتفت وآموزگاردبستان آنجابنام‌دبستان پسرانه‌رستمی، ازسال ۱۲۷۸خ هنگام‌تاسیس‌دبستان نامبرده‌تاسال ۱۳۱۶خ هنگام‌درگذشت درتعلیم‌وتربیت نونهالان وجوانان زرتشتی محله‌های تفت که‌اینک صاحب‌نام‌وجاه میباشندوباحقوق بسیارناچیزآن زمان فعالیت ابرازمیداشته‌است.

آقای اردشیرفرهمندفرزندمهراب : باوجودبینوائی وعدم‌استطاعت پدرواشتغال بکاربرای تحصیل معاش بانگیزه‌شوق آموختن تاکلاس هشتم‌درمدرسه‌زرتشتیان کرمان

بتحصیل میپردازد. درضمن ازسال ۱۳۱۵خ درکلاس سوم‌وچهارم‌زرتشتیان بتدریس میپردازدوتحصیلات خودرانیزدنبال ودرسال ۱۳۲۰باخذدیپلم‌موفق وتاسال ۱۳۲۸ازطرف دولت بآموزگاری درمدرسه‌زرتشتیان منصوب میگردد. درآنسال بتهران منتقل و تحصیلات خویش رادنبال ودرسال ۱۳۳۱باخذلیسانس توفیق میباید. باوجودیکه‌درسال ۱۳۵۵خ ازوزارت آموزش وپرورش بازنشسته میگرددبازهم‌درمدارس ملی بتدریس میپردا. آقای فرهمندبانگیزه‌باوریهای خویش پنجسال ازوقت گرانبهای خودرا درخدمت زندان بآخرمیرسانند.

بانوخانم‌بهزادیان : فرزندکیخسروومتولدومتعلم‌شهرتهران ازسن ۱۱سالگی برای تاریخچه‌دردست متجاوزاز۴۲سال بتدریس وخدمت بفرهنگ مشغول گردیده‌وبهترین سالها زندگی خودرا، باپشتکاروعلاقه‌بدون انتظارپاداش مادی وقف پرورش هزاران دختر و دوشیزه‌کشورنموده‌است. بگفته‌سالنامه‌آموزشگاه‌زرتشتیان "بدون اغراق میتوان گفت که‌قسمت اعظم‌معروفیت دبیرستان انوشیروان دادگرمرهون زحمات این مربی بی نظیروبانوی عالیقدربوده. نظامت دبیرستان نیزمدتهای مدیدبااوبوده. علاوه‌بر دقت درطرزرفتاردانش‌آموزان درمحیط مدرسه‌درخارج نیزمراقب رفتارآنان بوده‌است. بانوخانم‌چهارنشان اخلاقی ازانجمن محترم‌زرتشتیان تهران ویک مدال فرهنگی بنا بتصویب شورای عالی فرهنگ ومقدارزیادی تقدیرنامه‌ازطرف انجمن زرتشتیان،وزارت فرهنگ ووزارت کشورداشته‌وازطرف رضاشاه‌بزرگ نیزموردتشویق قرارگرفته‌اند.

بانوخانم‌یک ناظم‌بی‌نظیرویک سرپرست دلسوزدبیرستان انوشیروان دادگربوده است.

میرزافریدون کیامنش : فرزندنوشیروان بهمردشریف‌آبادی وباشنده‌تهران طی مدت ۴۳ سال زندگی خودرادرخدمت بفرهنگ وتعلیم‌وتربیت نونهالان وجوانان کشور صرف نموده‌است. ازسال ۱۳۰۵خ مدیردبستان دینیاری دریزدبوده‌وچهارسال بعدبمدیریت وآموزگاری دبستان خسروی درهمان شهربرگزیده‌شد. سپس بتهران مراجعت وتاسال ۱۳۵۳خ ازسوی انجمن زرتشتیان درآموزشگاههای انجمن سمت بازرسی مدارس راداشته است. میرزافریدون ازسوی وزارت فرهنگ وقت باخذنشان درجه‌دوم‌علمی وتشویق‌نامه های بسیاری ازسوی انجمن زرتشتیان وهم‌وزارت آموزش وپرورش نایل گردیده‌است.

کیخسرووصالی : فرزندسروش اسفندیاریادگارمعروف به‌یادی ازسال ۱۳۲۱خ پیشه‌آموزگاری راآغازوطی مدت ۱۷سال دردبستان جمشیدجم‌ودبیرستان فیروزبهرام ودبیرستان انوشیروان دادگربتعلیم وتربیت نونهالان وجوانان ودردبستان رهنما بسمت مدیریت درخدمت فرهنگ کشوراشتغال داشته‌است. درضمن بازرس وسپس معاون اداره‌فرهنگ ناحیه۲تهران بوده‌ودرسال ۱۳۵۱خ ببازنشستگی نایل میشودلیکن پس ازبازنشستگی ۱۴سال درفرهنگ شمیران بسمت معاون انستیتوبخدمت فرهنگ کشورمشغو

بوده است.

کیامرز افشاری علی‌آبادی :فرزند بهرام از سال ۱۳۳۴خ درخدمت فرهنگ کشور در آموزشگاه های مختلف میهن طی مدت ۲۲سال بهترین دوران زندگی خودرا صرف تعلیم و تربیت جوانان صرف نموده ومدتی نیزدردبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول بوده است واینک هموند انجمن زرتشتیان تهران میباشد.

آقای رستم یارش :فرزند بهرام خسرو بهرام بهلول خرمشاهی متولد ۱۲۹۷خ دریزد آموزگار فعال وپرشوری است که تدریس کلاسهای درسی ودینی دبستانی اوستا ودینی دبیرستانی ازمهرماه ۱۳۱۶طی مدت ۴۳سال برعهده داشته است. دردبستانهای روستاهای یزدچون قاسم‌آباد ومبارکه مشغول تدریس گردیده ودرسال ۱۳۲۲بدبستان خسروی یزد بسرپرستی ارباب سهراب کیانیان منتقل وبواسطه



فعالیت ودلسوزی درکار تدریس موردنظرومراحم ارباب سهراب واقع میگردد. درسال ۱۳۲۷باانگیزه درگذشت مادرمهربان وتنهائی بتهران عزیمت ودردبستان جمشیدجم بتدریس مشغول وسپس باشاره مدیردبستان تدریس اوستا ودروس دینی کلاسها باو واگذار میشود. نظربحسن خدمتی که درتدریس دروس دینی دردبستان جمشیدجم ازخود ابراز میدارد، تدریس اوستا ودروس دینی دبیرستان فیروزبهرام نیزهفته‌ای چندساعت باومحول میشود پس از ۲۳سال خدمت درآموزشگاه های زرتشتیان به سال ۱۳۵۰خ دوره بازنشستگی خودرا آغاز مینماید. ولی بواسطه فقدان آموزگار دینی باز تدریس دروس دینی دبستان جمشیدجم ودبیرستان فیروزبهرام وانوشیروان دادگر بعهده او واگذار میشود. درضمن ازبدو تاسیس سازمان فروهر جوانان زرتشتی باوجود کهنسالی عهده‌دار تدریس اوستا ودروس دینی آنجاست. ضمناً مدت ۱۲سال درکلاس دینی دیگردرنارمک بتدریس دروس دینی مشغول وسپس ادامه تدریس آنرا بجوان متعلم آنجا واگذار مینماید.

بانو دولت کیزادی شریف‌آبادی :فرزند دینیار ازسال ۱۳۴۳خ دردبستان چنگیزپور در تهران بسمت آموزگاری بخدمت فرهنگ کشور وتعلیم وتربیت جوانان مشغول گردید پس ازچهار سال بسمت مدیریت واینک درناحیه ۱۵ آموزش وپرورش مدرسه راهنمائی معاون مدرسه میباشد.

روانشاد استاد اردشیر دبستانی :فرزند خداداد خسرو شریف‌آبادی ازسال ۱۳۰۹خ هنگام تاسیس دبستان جمشیدی درروستای شریف‌آباد بهزینه یکی از نیکوکاران محل

آقای جمشید خدارحم، تا سال ۱۳۲۶خ هنگام بازنشستگی آموزگار دبستان نامبرده بوده. اغلب جوانان زرتشتی شریف‌آباد دانش ابتدائی خودرا ازاو فراگرفته‌اند. روانشاد استاد اردشیر یکی از بیست نفر کودکان زرتشتی است که روانشاد مانکجی لیمجی هاتریا به هزینه انجمن اکابر صاحبان بمبئی ازیزد بتهران برده ودردبستان موسسه خویش درتعلیم وتربیت آنها کوشش نموده است.

روانشاد بهرام منوچهری : فرزند خداداد ازسال ۱۲۹۱خ هنگام تاسیس دبستان در روستای مزرعه کلانتر با همت وسرمایه روانشاد اردشیر خسرو بهمردی، که اینک دبستان جمشیدی واردشیری نامیده میشود تا سال ۱۳۱۸خ دردبستان نامبرده بتعلیم وتربیت دینی ورسمی نونهالان وجوانان فعالیت داشته است.

درسال ۱۳۱۷خ بنا به کمبودی که برای تعلیم دوشیزگان احساس میگردد، روانشاد جمشید استاد بهرام شهریار بنا به پیشنهاد آقای اردشیر جهانبخش نمیری آن را از نو ساختمان وبخش دختران را برآن اضافه مینماید و بدبستان شش کلاسه تغییر میابد.

آقای اردشیر نمیری : فرزند جهانبخش باشنده مزرعه کلانتر ازسال ۱۳۱۸خ تا سال ۱۳۲۶ بمدیریت وآموزگاری دبستان جمشیدی واردشیری مزرعه کلانتر که اینک دبستان مختلط نامیده میشود اشتغال داشت. سپس بتهران مهاجرت ودردبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول میباشد. دبستان نامبرده اکنون نیزبوسیله اداره آموزش وپرورش اداره میشود.

مهندس بهمن جمشیدی : فرزند جمشید لیسانسیه مهندسی برق، ازسال ۱۳۳۱-۳۴خ هنرآموز هنرستان تهران بوده، اما قبل ازآن دردوسال ۱۳۲۳-۲۴دردبیرستان فیروزبهرام بصورت حق التدریس انجام وظیفه مینموده است ازسالهای ۱۳۳۴تا ۱۳۴۵درهنرسرای عالی وپلی‌تکنیک تهران ودانشسرای عالی صنعتی بآموزگاری مشغول، لیکن ازسال ۱۳۴۵تا ۱۳۵۷کارشناس ومعلم دانشکده علم وصنعت ایران بوده است وچنددوره هم در انجمن زرتشتیان تهران بسمت هموندی درخدمت اجتماع کوشش میکرده.

مهرانگیز شید : فرزند بهرام خدمات فرهنگی خودرا ازسال ۱۳۱۸خ آغاز نموده وتا سال ۱۳۳۳درچند دبستانهای تهران بتعلیم وتربیت نونهالان پرداخته وپنجسال را تا ۱۳۳۸ در مدرسه ایرانیان بمبئی سمت آموزگاری داشته وتقدیر وتحسین اولیای دانش‌آموزان را کسب نموده هنگام مراجعت به ایران ازسال ۱۳۳۸تا ۱۳۵۵دردبستان دولتی تهران بانجام وظیفه آموزگاری مشغول بوده است.

گوهر بانو شید : فرزند بهرام ازآغاز سال تحصیلی ۱۳۲۰تا ۱۳۵۵خ دردبستانهای گوناگون تهران بتعلیم وتربیت نونهالان مشغول بوده است وسه سال را دردبستان گیو آموزگار خیاطی بوده.

بوده ا ست .

کیا مرزا فشا ری‌علی‌آ بـا دی :فرزندبهرا م‌ا زسا ل ۱۳۳۴خ درخدمت فرهنگ کشوردر آ موزشگا ها ی مختلف میهن طی مدت ۲۲سا ل بهترین دورا ن زندگی خودرا صرف تعلیم‌و تربیت جوا نا ن صرف نموده‌ومدتی نیزدردبیرخا نه‌ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن بخدمت ا جتما ع مشغول بوده‌ا ست وا ینک هموندا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن میبا شد .

آ قـا ی رستم‌یا رش :فرزندبهرا م‌خسروبهرا م‌بهلول خرمشا هی متولد۱۲۹۷خ دریزد آ موزگا رفعا ل وپرشوری ا ست که‌تدریس کلاسها ی درسی ودینی دبستا نی ا وستا ودینی دبیرستا نی ا زمهرما ه۱۳۱۶طی مدت ۴۳سا ل برعهده‌دا شته‌ا ست . دردبستا نها ی روستا ی یزدچون قا سم‌آ با دومبا رکه‌مشغول تدریس گردیده‌ودرسا ل ۱۳۲۲بدبستا ن خسروی بسر پرستی ا ربا ب سهرا ب کیا نیا ن‌منتقل وبوا سطه فعا لیت ودلسوزی درکا رتدریس موردنظرومرا حم ا ربا ب سهرا ب وا قع میگردد. درسا ل ۱۳۲۷با نگیزه درگذشت ما درمهربا ن وتنها ئی بتهرا ن عزیمست ودردبستا ن جمشیدجم‌بتدریس مشغول وسپس با شا ره مدیردبستا ن تدریس ا وستا ودروس دینی‌کلاسها با ووا گذا رمیشود. نظربحسن خدمتی که‌درتدریس دروس دینی دردبستا ن جمشیدجم‌ا زخـودا بـرا ز میدا رد ، تدریس ا وستا ودروس دینی دبیرستا ن فیروزبهرا م‌نیزهفته‌ا ی چندسا عت با ومحول‌میشود پس ا ز۲۳سا ل خدمت درآ موزشگا ها ی زرتشتیا ن به سا ل ۱۳۵۰خ دوره‌با زنشستگی خودرا آ غا زمینما ید . ولی بوا سطه‌فقدا ن آ موزگا ردینی با زتدریس دروس دینی دبستا ن جمشیدجم‌ودبیرستا ن فیروزبهرا م‌وا نوشیروا ن دا دگر بعهده‌ا ووا گذا رمیشود . درضمن ا زبدوتا سیس سا زما ن فروهرجوا نا ن زرتشتی با وجود کهنسا لی عهده‌دا رتدریس ا وستا ودروس دینی آ نجا ست . ضمنا "مدت ۱۲سا ل درکلاس دینی دیگردرنا رمک بتدریس دروس دینی مشغول وسپس ا دا مه‌تدریس آ نرا بجوا ن متعلم‌آ نجا وا گذا رمینما ید .

با نودولت کیزا دی شریف آ با دی :فرزنددینیا را زسا ل ۱۳۴۳خ دردبستا ن چنگیز پوردرتهرا ن بسمت آ موزگا ری بخدمت فرهنگ کشوروتعلیم‌وتربیت جوا نا ن مشغول‌گردید پس ا زچها رسا ل بسمت مدیریت وا ینک درنا حیه ۱۵ آ موزش وپرورش مدرسه‌را هنمـا ئی معا ون مدرسه میبا شد .

روا نشا دا ستا دا ردشیردبستا نی :فرزندخدا دا دخسروشریف آ با دی ا زسا ل ۱۳۰۹خ هنگا م‌تا سیس دبستا ن جمشیدی درروستا ی شریف آ با دبهزینه‌یکی‌ا زنیکوکا را ن محـل

آ قا ی جمشیدخدا رحم ،تا سا ل ۱۳۱۶خ هنگا م‌با زنشستگی آ موزگا ردبستا ن نا مبرده‌بوده . ا غلب جوا نا ن زرتشتی شریف آ با ددا نش ا بتدا ئی خودرا ا زا وفرا گرفته‌ا ند. روا نشا د ا ستا دا ردشیریکی‌ا زبیست نفرکودکا ن زرتشتی‌ا ست که‌روا نشا دما نکجی‌لیمجی‌ها تریا بـه هزینه‌ا نجمن ا کا برصا حبا ن بمبئی آ زیزدبتهرا ن برده‌ودردبستا ن موسسه‌خویش درتعلیم وتربیت آ نها کوشش نموده‌ا ست .

روا نشا دبهرا م‌منوچهری : فرزندخدا دا دا زسا ل ۱۲۹۱خ هنگا م‌تا سیس دبستا ن در روستا ی مزرعه‌کلانتربا همت وسرما یه‌ٔ روا نشا دا ردشیرخسروبهمردی،که‌ا ینک دبستـا ن جمشیدی وا ردشیری نا میده‌میشودتا سا ل ۱۳۱۸خ دردبستا ن نا مبرده‌بتعلیم‌وتربیت نونهـا لان زرتشتی وجوا نا ن فعا لیت دا شته‌ا ست .

درسا ل ۱۳۱۲خ بنا به‌کمبودی که‌برا ی تعلیم‌دوشیزگا ن ا حسا س میگردد ،روا نشا د جمشیدا ستا دبهرا م‌شهریا ربنا به‌پیشنها دآ قا ی ا ردشیرجها نبخش نمیری آ ن را ا زنوسا ختما ن وبا غ خرا ن را برا ن ا ضا فه مینما یدوبدبستا ن شش کلاسه‌تغییرمییا بد .

آ قا ی ا ردشیری نمیری : فرزندجها نبخش با شنده مزرعه‌کلانترا زسا ل ۱۳۱۸خ‌تا سا ل ۱۳۲۶بمدیریت وآ موزگا ری دبستا ن جمشیدی وا ردشیری مزرعه‌کلانترکه‌ا ینـک دبستا ن ا ینک نا میده‌میشودا شتغا ل دا شت .سپس بتهرا ن‌مها جرت ودردبیرخا نه‌ا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن بخدمت ا جتما ع مشغول میبا شد. دبستا ن نا مبرده‌ا کنون نیزبـوسیلـه ا دا ره آ موزش وپرورش ا دا ره میشود.

مهندس بهمن جمشیدی : فرزندجمشیدلیسا نسیه مهندسی‌برق،ا زسا ل ۳۴-۱۳۳۱خ‌هنر آ موزهنرستا ن تهرا ن بوده ،ا ما قبلا زآ ن دردوسا ل ۲۴-۱۳۲۳دردبیرستا ن فیروزبهـرا م بصورت حق ا لتدریس ا نجا م‌وظیفه مینموده‌ا ست ا زسا لها ی ۱۳۳۲تا ۱۳۴۵درهنرسرا ی عا لی وپلی‌تکنیک تهرا ن ودا نسرا ی عا لی صنعتی‌آ موزگا ری‌مشغول،لیکن‌ا زسا ل۱۳۴۵تا ۱۳۵۷کا رشنا س ومعلم‌دا نشکده علم‌وصنعت ا یرا ن بوده‌ا ست وچنددوره هم‌درا نجمن زرتشتیا ن تهرا ن بسمت هموندی درخدمت ا جتما ع‌کوشش میکرده .

مهرا نگیزشید : فرزندبهرا م‌خدما ت فرهنگی خودرا ا زسا ل ۱۳۱۸خ‌آ غا زنموده‌وتا سا ل ۱۳۳۳درچنددبستا نها ی تهرا ن بتعلیم‌وتربیت نونها لان پردا خته‌وپنجسا ل را تا ۱۳۳۸ در مدرسه‌ا یرا نیا ن بمبئی سمت آ موزگا ری دا شته‌وتقدیروتحسین ا ولیا ی دا نش‌آ موزا ن‌را کسب نموده‌هنگا م‌مرا جعت به‌ا یرا ن ا زسا ل ۱۳۳۸تا ۱۳۵۵دردبستا ن دولتی تهرا ن با نجا م وظیفه‌آ موزگا ری مشغول بوده‌ا ست .

کوهربا نوشید : فرزندبهرا م‌ا زآ غا زسا ل تحصیلی ۱۳۲۰تا ۱۳۵۵خ‌دردبستا نها ی‌گونا گون تهرا ن بتعلیم‌وتربیت نونها لان مشغول بوده‌ا ست وسه‌سا ل را دردبستا ن گیوآ موزگا رخیا طی بوده .

<u>مهین بانوشید</u>: فرزند بهرام از سال تحصیلی ۱۳۲۸ تا پایان آن در ۱۳۴۹خ درکار مربی‌وحسابداری ونظامت مدارس تهران مشغول بوده و ۱۸سال مدیریت، نظامت و حسابداری کودکستان رستم‌آبادیان را بوجه احسن اداره نموده است.

<u>دغدویه‌کاجیان</u> : فرزند خداداد از سال ۱۳۲۹خ تا پایان سال ۱۳۵۹ در دبیرستان انوشیروان دادگر بکار رمندی دفتری سرافراز بوده است.

<u>استاد کیخسرو خسرویانی</u> : فرزند دینیار کشاورز روستای رحمت‌آباد یزد بوده. ۴۲ سال جوانی خودرا درخدمت فرهنگ ودانش روستای خود در رحمت‌آباد صرف نموده. هنگام مهاجرت بتهران ۱۸سال متوالی در رستم‌باغ تهران پارس در تعلیم اوستا بنونهالان آنجا جهدی بلیغ داشته اینک با وجود کهنسالی درسن ۹۳ طی ۱۵سال گذشته بواسطه خام خواری تندرستی ازدست رفته خودرا بازیافته درکمال سلامتی درآدریان رستم‌باغ ویاوری موبد فعالیت مینماید.

<u>هرمزدیار خورشیدیان</u> : فرزند نامدار از سال ۴۳-۱۳۳۵خ در دبیرستان یزد و از سال ۱۳۴۳ تا امروز در دبیرستانهای تهران بدبیری وتعلیم وتربیت جوانان، جوانی خود را صرف مینماید.

<u>اسفندیار ماوندادی</u> : فرزند بمان رشید قاسم‌آبادی متولد ۱۲۹۸خ تحصیلات ابتدائی خویش را در دبستان چهار کلاسه روستای خود ودوره اول متوسطه را در دبیرستان مارکار یزد بپایان رسانیده ودوره دوم را درشیراز در دبیرستان نظام وچون مواجه با جنگ دوم جهانی بوده با نگیزه گسیختگی کشور ونیز گسیخته گشته سال آخر را بپایان نمیرساند. پس از دو سال سربازی، اردوی تعلیماتی ورزش را درسال ۱۳۲۴ در منظریه تهران طی نموده بدبیری دبیرستانهای تهران منصوب و ۲۰سال در دبیرستانهای گوناگون تهران سمت دبیری ورزش را داشته درسال ۱۳۴۰ رئیس تربیت بدنی ناحیه چهار تهران و از ۵۳-۱۳۴۸ رئیس تربیت بدنی آموزش وپرورش ناحیه ۶ تهران بوده است. لیکن درخلال مدت خدمت بورزش کشور از تحصیلات عالی خویش نیز غافل نبوده ودر رشته هنرپیشگی وکارگردانی درسال ۱۳۴۸ از وزارت فرهنگ وهنر فارغ التحصیل میگردد ودر بسیاری از فیلمهای هنری وتجاری اداره تلویزیون شرکت مینماید. از سال ۱۳۴۰ بمدت سی سال در رشته شنا معلم وکلاسهای نجات غریق وا مورفنی شنا را درامجدیه تهران اداره میکرده وهشت سال هم دبیر فدراسیون شنای کشور بوده است. درطی مدت خدمات خویش بکشور با اخلاص وصمیمیت وپشتکار ودرستی طبق آموزش زرتشتی رفتار نموده با دوستان واستادان برجسته تماس نزدیک حاصل مینماید.

<u>مهین مهربان شاهویر</u> : دبیر زبان از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲خ در دبیرستان انوشیروان دادگر در تهران در تعلیم وتربیت دوشیزگان فعالیت داشته است.

<u>بهرام خسروی</u> : فرزند بهمن (بهمرد) درسال ۱۳۱۸ با خذ دیپلم (علمی سابق) نائل گردید.

از اول آذرماه ۱۳۱۷ تا پایان شهریور ۱۳۲۵ در دبیرستانهای پسرانه ودخترانه مارکار یزد تدریس وسپس نظامت ودفترداری دبیرستان پسرانه مارکار را عهده‌دار بود.



درشهریور ۱۳۲۵ برای ادامه تحصیل عازم تهران گردید و درسال ۱۳۳۰ با خذ لیسانس در علوم ریاضی وهمچنین علوم تربیتی نائل گردید وبرای دبیری بکرمان اعزام شد و پنج سال متوالی در دبیرستانهای دولتی کرمان ریاضیات را تدریس میکرد. درسال ۱۳۳۵ به تهران منتقل ودر دبیرستانهای دولتی مشغول تدریس میشود. درضمن در دبیرستان فیروز بهرام نیز تدریس ریاضیات را عهده‌دار میگردد، درسال ۱۳۵۳ با فتخار بازنشستگی نائل وتا پایان شهریور ۱۳۵۹ در دبیرستان فیروزبهرام بتدریس ادامه واز اول مهرماه ۱۳۵۹ با نگیزه دولتی شدن همه مدارس وی نیز بازنشسته میشود.

<u>بانو سلطان ماوندادی</u> : فرزند رستم حقانگی باشنده باخندان از شهرستان تفت یزد ومتولد ۱۳۰۴خ تحصیلات ابتدائی را در دبستان مروارید تفت ودوره اول متوسطه را در دبیرستان مارکار یزد ودوره دوم را در هنرستان بانوان تهران بپایان رسانده و درسال ۱۳۲۸ فارغ التحصیل میگردد. در حرفه‌های خیاطی، گلدوزی وطراحی مورد علاقه خویش کمال مهارت را تحصیل ودرسال ۱۳۲۹ باستخدام وزارت آموزش وپرورش درمیآید. طی مدت ۲۵سال بسمت آموزگاری ونظامت در دبستانهای تهران باکمال صمیمیت ودرستی انجام وظیفه نموده، کتباً مورد تقدیر وتشویق مدیران مربوطه میگردد.

<u>مهربان شاهویر</u> : فرزند شاهویر از دوران تحصیلی وآموزگاری یا دبیری او بی اطلاع میباشیم همینقدر میدانیم از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴خ مدیر دبیرستان فیروزبهرام بوده و در دوره‌های ۳، ۱۴، ۱۵ نیز افتخار رهمونـدی انجمن زرتشتیان تهران را دارا بوده است

<u>جمشید باستانی</u> : فرزند بهرام گشتاسب حسینی متولد ۱۳۰۲خ تحصیلات ابتدائی و متوسطه را دریزد بپایان رسانیده سپس دوره‌های تحصیلی دانشکده علوم شیمی دانشگاه تهران، دانشکده افسری مخابرات درجه‌ستوان دوم ومدیریت امنیت ملی دانشگاه پدافند ملی را درسال ۱۳۳۱خ بآخر میرساند. خدمات فرهنگی خودرا بسمت دبیری در دبیرستانهای حومه وتهران از سال ۱۳۳۱ آغاز واز سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۷ بسمت کارمند ومعاون ورئیس اداره گذرنامه درخدمت وزارت آموزش وپرورش در اداره امور دانشجویان خارج از کشور با نجام وظیفه مشغول میگردد. سپس بوزارت علوم وآموزش عالی منتقل واز سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ بسمت ریاست گذرنامه اداره امور دانشجویان خارج ورياست اداره امور دانشجويان خارج

مهین بانوشید :فرزندبهرام ازسال تحصیلی ۱۳۲۸تا پایان آن در۱۳۴۹خ درکار مربی‌وحسابداری ونظامت مدارس تهران مشغول بوده‌و۱۸سال مدیریت ،نظامت و حسابداری کودکستان رستم‌آبادیان رابوجه‌احسن اداره‌نموده‌است .

دغدویه‌کاجیان : فرزندخداداد ازسال ۱۳۲۹خ‌تا پایان سال ۱۳۵۹دردبیرستان انوشیروان دادگربکارمندی دفتری سرافرازبوده‌است .

استادکیخسروخسرویانی :فرزنددینیار کشاورزروستای رحمت‌آباد یزدبوده . ۴۲ سال جوانی خودرا درخدمت فرهنگ ودانش روستای خوددررحمت‌آباد صرف نموده . هنگام مهاجرت بتهران ۱۸سال متوالی دررستم‌باغ تهران پارس درتعلیم اوستا بنونهالان آنجاجهدی بلیغ‌داشته‌اینک با وجودکهنسالی درسن ۹۳وطی ۱۵سال گذشته‌بواسطه‌خام‌خواری تندرستی ازدست رفته‌خودرا بازیافته‌درکمال سلامتی درآدریان رستم‌باغ ویاوری‌موبد فعالیت مینماید .

هرمزدیارخورشیدیان : فرزند[redacted] مدارا ازسال ۴۳-۱۳۳۵خ‌دردبیرستان یزدوازسال ۱۳۴۳تا امروزدردبیرستانهای تهران بدبیری وتعلیم‌وتربیت جوانان،جوانی خودرا صرف مینماید .

اسفندیارماوندادی :فرزندبهمان رشیدقاسم‌آبادی متولد۱۲۹۸خ تحصیلات ابتدائی خویش را دردبستان چهارکلاسه‌روستای خودودوره‌اول متوسطه‌را دردبیرستان مارکاریزد بپایان رسانیده‌ودوره‌دوم‌را درشیراز دردبیرستان نظام‌وچون مواجه‌با جنگ دوم‌جهانی بوده‌بانگیزه‌گسیختگی کشورونیزگسیخته‌گشته‌سال آخررا بپایان نمیرساند .پس از دو سال سربازی ،اردوی‌تعلیماتی ورزش را درسال ۱۳۲۴درمنظریه‌تهران طی‌نموده‌بدبیری دبیرستانهای تهران منصوب و۲۰سال دردبیرستانهای گوناگون تهران سمت دبیری ورزش را داشته‌درسال ۱۳۴۰رئیس تربیت بدنی ناحیه‌چهارتهران و از۵۳-۱۳۴۸رئیس تربیت بدنی آموزش وپرورش ناحیه۱۶تهران بوده‌است . لیکن درخلال مدت خدمت بورزش کشور ازتحصیلات عالی خویش نیزغافل نبوده‌ودررشته‌هنرپیشگی وکارگردانی درسال ۱۳۴۸از وزارت فرهنگ وهنرفارغ‌التحصیل میگرددودربسیاری ازفیلمهای هنری‌وتجاری اداره تلویزیون شرکت مینماید .ازسال ۱۳۴۰بمدت سی‌سال دررشته‌شنا معلم‌وکلاسهای نجات غریق وآموزفنی‌شنا را درامجدیه‌تهران اداره‌میکرده‌وهشت سال هم‌دبیرفدراسیون شنای کشور بوده‌است . درطی مدت خدمات خویش بکشورباخلاص وصمیمیت وپشتکار ودرستی طبق آموزش زرتشتی رفتارنموده‌بادوستان واستادان برجسته‌تماس نزدیک حاصل مینماید .

مهین مهربان شاهویر: دبیرزبان ازسال ۱۳۳۳تا ۱۳۴۲خ‌دردبیرستان انوشیروان دادگردرتهران درتعلیم‌وتربیت دوشیزگان فعالیت داشته‌است .

بهرام خسروی : فرزندبهمن(بهمرد)درسال ۱۳۱۸باخذدیپلم (علمی سابق) نائل گردید .

ازاول آذرماه۱۳۱۷تا پایان شهریور۱۳۲۵دردبیرستانهای پسرانه‌ودخترانه مارکاریزدتدریس وسپس نظامت ودفترداری دبیرستان پسرانه‌مارکار را عهده‌داربود . درشهریور۱۳۲۵برای ادامه‌تحصیل عازم‌تهران گردیدو درسال ۱۳۳۰باخذلیسانس درعلوم‌ریاضی وهمچنین علوم تربیتی نائل گردیدوبرای دبیری بکرمان اعزام‌شدوپنج سال متوالی دردبیرستانهای دولتی کرمان ریاضیات را تدریس میکرد . درسال ۱۳۳۵به‌تهران منتقل ودردبیرستانها دولتی مشغول تدریس میشود .درضمن دردبیرستان فیروز بهرام‌نیزتدریس ریاضیات را عهده‌دارمیگردد ،درسال ۱۳۵۳ بافتخاربازنشستگی نائل وتاپایان شهریور۱۳۵۹دردبیرستان فیروزبهرام‌بتدریس ادامه‌وازاول مهرماه ۱۳۵۹بانگیزه‌دولتی شدن همه‌مدارس وی نیز بازنشسته‌میشود .



بانوسلطان ماوندادی : فرزندرستم‌حقانگی باشنده‌باخندان ازشهرستان تفت یزدومتولد۱۳۰۴خ تحصیلات ابتدائی را دردبستان مرواریدتفت ودوره‌اول متوسطه را دردبیرستان مارکاردریزدودوره‌دوم‌را درهنرستان بانوان تهران بپایان رسانده و درسال ۱۳۲۸فارغ‌التحصیل میگردد .درحرفه‌های خیاطی،گلدوزی وطراحی موردعلاقه‌خویش کمال مهارت را تحصیل ودرسال ۱۳۲۹باستخدام وزارت آموزش وپرورش درمیآید .طی‌مدت ۲۵سال بسمت آموزگاری ونظامت دردبستانهای تهران باکمال صمیمیت ودرستی انجام وظیفه‌نموده ،کتبا"موردتقدیروتشویق مدیران مربوطه‌میگردد .

مهربان شاهویر: فرزندشاهویرازدوران تحصیلی وآموزگاری یادبیری اوبی‌اطلاع میباشیم‌همینقدرمیدانیم ازسال ۱۳۰۲تا ۱۳۰۴خ مدیردبیرستان فیروزبهرام‌بوده و در دوره‌های ۳،۱۴، ۱۵نیزافتخارهموندی انجمن زرتشتیان تهران رادارا بوده‌است

جمشیدباستانی : فرزندبهرام‌گشتاسب حسینی‌متولد۱۳۰۲خ تحصیلات ابتدائی و متوسطه‌رادریزدبپایان رسانیده‌سپس دوره‌های تحصیلی دانشکده‌علوم‌شیمی دانشگاه تهران،دانشکده‌افسری مخابرات دردرجه‌ستوان دوم‌ومدیریت امنیت ملی‌دانشگاه‌پدافند ملی‌را درسال ۱۳۳۱خ‌بپایان میرساند .خدمات فرهنگی خودرا بسمت دبیری دردبیرستانهای حومه‌وتهران ازسال ۱۳۳۱آغازوازسال ۱۳۳۶تا ۱۳۴۷بسمت کارمندومعاون ورئیس اداره گذرنامه‌درخدمت وزارت آموزش وپرورش دراداره‌اموردانشجویان خارج ازکشوربانجام وظیفه‌مشغول میگردد . سپس بوزارت علوم‌وآموزش عالی منتقل وازسال ۱۳۴۷تا ۱۳۵۱ بسمت ریاست گذرنامه‌اداره‌اموردانشجویان خارج وریاست اداره‌اموردانشجویان خارج

وزارت علوم وآموزش عالی درخدمات فرهنگی فعالیت مینماید. از مهرماه ۱۳۴۹ تا مهرماه ۱۳۵۹ با سمت فوق دوره دانشکده مدیریت دانشگاه پدافند ملی را طی میکند. از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۸ در وزارت علوم وآموزش عالی سمت کارشناس مسئول دفتر امور دانشجویان وسرپرست و مدیر دفاع غیرنظامی وبعد معاون اداره کل امور دانشجویان خارج را بعهده داشته است ودر پایان سال ۱۳۵۸ با سمت مدیرکل امور دانشجویان خارج از کشور در گروه ۱۱ پایه ۱۵ با زنشستگی سرفراز میشود.



آقای باستانی افزون برپستهای نامبرده بموقع درسمت های زیر نیز انجام وظیفه نموده است. ۱- نماینده دبیرخانه شورای هم‌آهنگی درکمیسیون برنامه‌های تابستانی دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور. ۲- سرپرست و مدیر دفاع غیرنظامی ۳- عضو علی‌البدل دادگاه بدوی اداری وزارت علوم وآموزش عالی.

آقای باستانی بموجب دوازده ابلاغ وزارتی واداری موردتشویق وتقدیرقرار گرفته که شوه سرفرازی اجتماع مینباشد.

آقای جمشید باستانی پایان نامه تحصیلی خودرا درسال تحصیلی ۵۰-۱۳۴۹ تحت عنوان "فرار مغزها" تدوین نموده که با درجه عالی موردقبول استادان دانشگاه پدافند ملی قرار گرفته است کتابی است که براستی اطلاعات وسیعی دربردارد.

جمشید پیشدادی : فرزندرستم متولد ۱۳۰۲ خ تحصیلات خودرا تا پایان دوره متوسطه واخذ دیپلم دریزد بانجام رسانیده وخدمات فرهنگی خودرا بلافاصله با سمت مدیریت دبستان یکی از دبستان روستا آغاز وپس از یکسال دردبیرستان کیخسروی یزد درضمن تدریس سمت معاون ورئیس دبیرستان وسرپرست دبستانهای تابعه آن درروستاهای یزد تحت اداره انجمن پارسیان هند منصوب میگردد. آقای جمشید پیشدادی بنا بعشق دینداری وحرارت ناشی از آن درروزهای تعطیلی تابستان کلاسهای دینی را دردرمهرنوش دریزد داره و جوانان زرتشتی همکیش را با صول وآموزش کیش خود وفلسفه دین زرتشتی آشنا میساز د. آقای پیشدادی جوانترین عضوکنکاش یزد بوده که برای رهبری اجتماع از بزرگان گروه وسران دینی جماعت تشکیل میشده. خانه آقای پیشدادی دریزد مرکز گردهم‌آئی جوانان ودوستان همکیش بوده وبنیان سازمان جوانان زرتشتی یزد درآنجا نهاده شده. آقای پیشدادی برای بیدار کردن غرور ملی واحساسات ایراندوستی دراجتماع نمایشنامه‌هائی از نوشته وکارگردانی خویش دریزد برروی صحنه میآورده وگفتار ش درگردهم‌آئیها وجشنها درمورد فعالیت درانجام کارهای اجتماعی وعلاقمندی بکیش وپیروی سنن ورسوم زرتشتی ومشوق جوانان بوده. آقای جمشید پیشدادی برای ادامه تحصیلات خود بسال ۱۳۲۶ خ به تهران مسافرت ودرضمن ادامه خدمات فرهنگی خوددردبیرستان فیروزبهرام تحصیلات

خودرا دردانشگاه تهران دنبال مینماید. آقای پیشدادی نخست بسمت دبیرزبان وپس از هفت سال درسال ۱۳۳۳ بسمت نظامت وسپس معاونت دبیرستان فیروزبهرام با عشق و دلسوزی فعالیت ووظایف محوله را انجام میدهد. آقای پیشدادی پس از متجاوز از سی سال خدمات فرهنگی با فتخار بازنشستگی نایل میگردد وبواسطه عشق ودلسوزی که درانجام خدمات خویش ابراز داشته چه دریزد وچه درتهران بنام یک فرهنگی جدی شناخته شده است.

آقای جمشید پیشدادی سالها درکمیسیون فرهنگی انجمن، بزرگ کنکاش، سازمان فروهر عضویت داشته. هم‌اکنون علاقمند بسازمان ودرسازمان جوانان زرتشتی تهران جزو هئیت مدیره ومدتی رهبری انتشارات وچاپ مجله اندیشه ما را بعهده داشته. هم‌اکنون نیزضمن گذراندن دوران بازنشستگی وانجام کارمختصر بمطالعات خویش ادامه میدهد. بعنوان شاعرونویسنده جماعت نامور است. مقالات واشعارش بنامهای مستعار درمجلات کشور و جماعت بچاپ رسیده بویژه درسرودن سرود واشعار بزبان دری زرتشتی شهرت بیشتری دارد تالیفات آقای پیشدادی عبارتست از ۱- هدیه فروردین ۲۹ محتوی داستان ونمایشنامه واشعار سروده خود. ۲- کتاب گرامر زبان انگلیسی (پیشبر) بهمکاری آقای برزین. ۳- دین آموز سه جلد که درکلاسهای دینی سازمان تدریس میشود. ۴- جلد چهارم دین آموز آماده چاپ است. ۵- کتابی مشتمل بردوبیتی‌ها بزبان دری وفارسی از سرودهای خوددردست تهیه وچاپ. ۶- اصطلاحات معمول درزبان دری. ۷- شادیها وغمهای جماعتی. ۸- متونی از زبان دری وخلاصه‌ای از گرامر آن که امید است بزودی چاپ ودردسترس علاقمندان قرار گیرد.

بختیار عدالتی : فرزند شاه بهرام دارای گواهینامه تربیت معلم ۲۸ سال جوانی خودرا از سال ۱۳۲۵ درخدمت بآموزش وپرورش جوانان در دبستانهای گوناگون ارومیه و تهران صرف ودرسال ۱۳۴۹ خ بسمت کارگزین ناحیه ۱۴ آموزش وپرورش تهران منصوب ودر سال ۱۳۵۳ وانجام وظایف محوله باراستی وعشق خدمت بمیهن با فتخار بازنشستگی نایل میگردد.

رستم ستودیان : فرزندنگهدار دیپلمه سال ۱۳۲۲ یزد خدمات فرهنگی خودرا بسمت آموزگاری دراداره آموزش وپرورش یزد بسال ۱۳۲۳ خ آغاز ودرسال ۱۳۴۲ بتهران منتقل وتا پایان سال ۱۳۵۶ خ خدمات فرهنگی خودرا با عشق ودلسوزی بپایان رسانیده وبباز نشستگی سرافراز میگردد. اینک با سازمان فروهر همکاری داشته وآموزگار دینی کلاس نونهالان آنجا میباشد.

مهربانو باستانی‌نیا : فرزند بهرام متولد ۱۳۲۲ خ دارای مدرک پرستاری از آموزشگاه بهیاری، دیپلم طبیعی وفارغ‌التحصیل دوره یکساله تربیت معلم، لیسانس روابط عمومی وامور اجتماعی. از سال ۱۳۴۵ خ خدمات فرهنگی خودرا بسمت آموزگاری ومتصدی امور دفتری دردبستانها ودبیرستانهای تهران درخدمت وزارت آموزش وپرورش آغاز ودرضمن

وزارت علوم‌وآموزش عالی‌درخدمات فرهنگی فعالیت مینماید. ازمهرماه ۱۳۴۹تا مهر ماه ۱۳۵۹باسمت فوق دوره‌دانشکده‌مدیریت دانشگاه‌پدافندملی را طی میکند. ازسال ۱۳۵۱تا سال ۱۳۵۸درورزارت علوم‌وآموزش عالی سمت کارشناس مسئول دفتراموردانشجویان وسرپرست‌ومدیردفاع غیرنظامی وبعدمعاون اداره‌کل اموردانشجویان خارج رابعهده‌داشته است ودرپایان سال ۱۳۵۸خباسمت مدیرکل اموردانشجویان خارج ازکشوردرگروه ۱۱۰پایه ۱۵بازنشستگی سرفرازمیشود.



آقای باستانی افزون برپستهای نامبرده‌بموقع‌درسمت های زیرنیزانجام‌وظیفه‌نموده‌است. ۱- نماینده‌دبیرخانه شورای هم‌آهنگی درکمیسیون برنامه‌های تابستانی دانشجویان ایرانی مقیم‌خارج ازکشور. ۲- سرپرست ومدیردفاع غیرنظامی ۳- عضوعلی‌البدل دادگاه‌بدوی اداری وزارت علوم‌وآموزش عالی.

آقای باستانی بموجب دوازده‌ابلاغ وزارتی واداری موردتشویق وتقدیرقرار گرفته‌که‌سوه‌سرفرازی اجتماع میباشد.

آقای جمشیدباستانی پایان‌نامه‌تحصیلی خودرادرسال تحصیلی ۵۰-۱۳۴۹ تحت عنوان "فرارمغزها" تدوین نموده‌که‌بادرجه‌عالی موردقبول استادان دانشگاه‌پدافند ملی قرارگرفته‌است کتابی است که‌براستی اطلاعات وسیعی دربردارد.

جمشیدپیشدادی : فرزندرستم متولد۱۳۰۲خ تحصیلات خودراتاپایان دوره‌متوسطه واخذدیپلم دریزدبانجام رسانیده‌وخدمات فرهنگی خودرا بلافاصله‌باسمت مدیریت دبستان یکی ازدبستان روستاآغازوپس ازیکسال دردبیرستان کیخسروی یزددرضمن تدریس بسمت معاون‌ورئیس دبیرستان وسرپرست دبستانهای تابعه‌آن درروستاهای یزدتحت اداره انجمن پارسیان هندمنصوب میگردد. آقای جمشیدپیشدادی بنابعشق دینداری وحرارت ناشی ازآن درروزهای تعطیلی تابستان کلاسهای دینی رادرمهرنوش دریزدداره و جوانان زرتشتی همکیش راباصول وآموزش کیش خودوفلسفه‌دین زرتشتی آشنا میسازد. آقای پیشدادی جوانترین عضوکنکاش یزدبوده‌که‌برای رهبری اجتماع ازبزرگان گروه وسران دینی جماعت تشکیل میشده. خانه‌آقای پیشدادی دریزدمرکزگردهمآئی جوانان ودوستان همکیش بوده‌وبنیان سازمان جوانان زرتشتی یزددرآنجانهاده‌شده. آقای پیشدادی برای بیدارکردن غرورملی‌واحساسات ایراندوستی دراجتماع نمایشنامه‌ها ازنوشته‌وکارگردانی خویش دریزدبرروی صحنه‌میآورده‌گفتارش درگردهمآئیها وجشنها درموردفعالیت درانجام کارهای اجتماعی وعلاقمندی بکیش وپیروی سنن ورسوم‌زر ومشوق جوانان بوده. آقای جمشیدپیشدادی برای ادامه‌تحصیلات خودبسال ۱۳۲۶خ به تهران مسافرت ودرضمن ادامه‌خدمات فرهنگی خوددردبیرستان فیروزبهرام تحصیلات

خودرادردانشگاه‌تهران دنبال مینماید. آقای پیشدادی نخست بسمت دبیر [illegible] سال درسال ۱۳۳۳بسمت نظامت وسپس معاونت دبیرستان فیروزبهرام باعشق و دل [illegible]وزی فعالیت ووظایف محوله‌راانجام میدهد. آقای پیشدادی پس ازمتجاوزازسی سال خدمات فرهنگی بافتخاربازنشستگی نایل میگرددوبواسطه‌عشق ودلسوزی که‌درانجام [illegible] خویش ابرازداشته‌چه‌دریزدوچه‌درتهران بنام یک فرهنگی جدی شناخته‌شده‌است.

آقای جمشیدپیشدادی سالها درکمیسیون فرهنگی انجمن، بزرگ کنکاش، سازمان فروهر [illegible] داشته. هم‌اکنون علاقمندبسازمان ودرسازمان جوانان زرتشتی تهران جزوهئیت [illegible] ومدنی رهبری انتشارات وچاپ مجله‌اندیشه‌ما رابعهده‌داشته. هم‌اکنون نیزضمن [illegible] دوران بازنشستگی وانجام کارمختصربمطالعات خویش ادامه‌میدهد. بعنوان [illegible] کشور و [illegible] شهرت بیشتری دارد [illegible] ۱- هدیه‌فروردین ۲۹محتوی داستان ونمایشنامه واشعار [illegible] ۳- دین آموزسه‌جلدکه‌درکلاسهای دینی سازمان تدریس میشود. ۴- جلدچهارم دین آموز آماده چاپ است. ۵- کتابی مشتمل برلغات [illegible] بزبان دری [illegible] خوددردست [illegible] زبان دری وخلاصه‌ای ازگرامرآن که‌امیداست بزودی چاپ ودردسترس علاقمندان قرار گیرد.

بختیاربعدالتی : فرزندشاه‌بهرام [illegible] دارای گواهینامه تربیت معلم، ۲۸سال جوانی خودراازسال ۱۳۲۵درخدمت بآموزش وپرورش جوانان دردبستانهای گوناگون ارومیه و تهران صرف ودرسال ۱۳۴۹خ بسمت کارگزین ناحیه ۱۴آموزش وپرورش تهران منصوب ودر سال ۱۳۵۳واانجام وظایف محوله‌باراستی وعشق خدمت بمیهن بافتخاربازنشستگی نایل میگردد.

رستم‌ستودیان : فرزندنگهدار [illegible] ۱۳۲۲ [illegible] یزدخدمات فرهنگی خودرابسمت آموزگاری درادارة آموزش وپرورش یزدبسال ۱۳۲۳خ آغازودرسال ۱۳۴۲بتهران منتقل وتاپایان سال ۱۳۵۶خ خدمات فرهنگی خودراباعشق ودلسوزی بپایان رسانیده‌وببازنشستگی سرافرازمیگردد. اینک باسازمان فروهرهمکاری داشته‌وآموزگاردینی کلاس نونهالان آنجا میباشد.

مهربانوباستانی‌نیا : فرزندبهرام متولد۱۳۲۲خ دارای مدرک پرستاری ازآموزش گاه‌بهیاری، دیپلم‌طبیعی وفارغ‌التحصیل دوره‌یکساله‌تربیت معلم، لیسانس روابط عمومی وامور اجتماعی. ازسال ۱۳۴۵خ خدمات فرهنگی خودرابسمت آموزگاری ومتصدی امور دفتری دردبستانها ودبیرستانهای تهران درخدمت وزارت آموزش وپرورش آغازودرضمن

تحصیلات خویش را تا توفیق با خذدرجه لیسانس روابط عمومی وامور اجتماعی دانشکده علوم ارتباطات بسال ۱۳۵۴میگردد. از تاریخ ۱۳۵۵بسمت دبیری دردبیرستانهای شمیران با درستی وحسن رفتار چنانکه شایسته یک زرتشتی میباشد مشغول فعالیت و موجب رضایت مافوق خودرا جلب نموده است.

بانو بابکان(باستانی) : فرزندکیخسرو اردشیر از سال ۱۳۳۳خ خدمات فرهنگی خویش را با استخدام در وزارت آموزش وپرورش آغاز ودرطی مدت ۲۰سال تا سال ۱۳۵۳ که به بازنشستگی مفتخر میگردد یکی از آموزگاران نمونه تهران بوده که براستی وباکمال محبت درراه تعلیم وتربیت فرزندان کشورکوشا بوده است.

دغدویه سلامت :فرزندبهمن خدمات فرهنگی خویش را از مهرماه ۱۳۲۱خ آغاز وتا سال ۱۳۴۰ دردبیرستان انوشیروان دادگر بسمت نظامت وتدریس مشغول بوده سپس با هواز و رشت منتقل وبا زبتهران مراجعت ودرسال ۱۳۵۲ببازنشستگی سرافراز میگردد.

پروین گشتاسب : فرزندافلاتون در ۱۳۳۲خ تا سال ۱۳۴۶دردبستان گیو بسمت نظامت تدریس ودفترداری بخدمت فرهنگی مشغول وسپس خودرا بازنشسته میسازد.

فریدون پشوتنی زاده :فرزندبهرام رستم خرمشاهی خدمت فرهنگی خویش را از سال ۱۳۳۰خ تا ۱۳۳۸دردبستان جمشیدجم بسمت آموزگاری آغاز میکند سپس تا سال ۱۳۵۹بتدریس خصوصی میپرداز دو درشرکت تجاری مستخدم میگردد.

رستم کیفر: فرزندمیرزا خدامراد از سال ۱۳۲۳خ تا ۱۳۴۴دراستان یزد وسپس درتهران دردبستان دولتی وملی بسمت مدیریت وتدریس درخدمت بفرهنگ کشور مشغول فعالیت بوده است ودرسال ۱۳۴۴خ ببازنشستگی مفتخر میگردد.

کیخسرو خشنودی : فرزندبهمن از سال ۱۳۲۰خ واردخدمت فرهنگی میشود و از شاعران نامی زرتشتی میباشد که اشعارش درمجلات وجراید وقت تهران منتشرشده است. حدود سال ۱۳۴۵ ازخدمت فرهنگی خودرا مستعفی ساخته بنویسندگی میپرداز دو بسال ۱۳۵۷گیتی بدرود میگوید.

خسرو باستانی فر: فرزنددینیار خدمات فرهنگی خودرا از سال ۱۳۳۳خ آغاز وتا ۱۳۴۵ دردبیرستان فیروزبهرام بسمت دبیر زبان درتعلیم جوانان کوشش مینموده. سپس متوجه خدمات اداری دولتی گشته بمدیریت کل سازمان امور اداری واستخدامی کشور منصوب میگردد ودرسال ۱۳۵۹ببازنشستگی مفتخر میشود لیکن بسمت عضو هئیت مدیره سازمان فروهر درخدمت بجوانان زرتشتی فعالیت مینماید.

دولت نیک منش : فرزندجمشید سالها دردبستان سمت آموزگاری داشته وپس از طی دوره دانشسرای عالی ورزش دردبستانهای تهران دبیرورزش بوده وچندین سال در دانشگاه تهران سمت مربی آموزشی ورزش را داشته است.



ماه خورشید پارینه : فرزندخدارحم بهمرد از سال ۱۳۱۹خ دربخش ورزش فعالیت مینموده واز سال ۱۳۲۶درآموزشگاههای تهران بویژه دبیرستان انوشیروان دادگرونیز دردانشگاه تهران سمت دبیری ورزش را داشته است ودرسال ۱۳۴۶با فتخار بازنشستگی نایل ولی تا سال ۱۳۵۸دردبیرستانهای ملی انجام وظیفه مینموده است.

هرمزد پارینه : فرزندخسرو فارغ التحصیل اولین دوره دانشسرای تربیت بدنی ایران بودکه از سال ۱۳۱۹وارد خدمت فرهنگی شد.



پارینه ابتدا دردبیرستان علمیه تهران وبعدها بترتیب دردبیرستانهای دارالفنون، البرز، فیروز بهرام ودانشگاه تهران انجام وظیفه نمود. او علاوه بر خدمات فرهنگی، از نخستین سال خدمت تا سال ۱۳۴۲به مدت ۲۱سال دردانشکده افسری عهده دار امور ورزشی این دانشکده بود. پارینه دررشته های کشتی، بسکتبال شنا وفوتبال صاحب تجربیات واطلاعات با ارزشی بودو درخارج ازمدارس این رشته ها را به علاقه مندان تعلیم میداد. او درکلیه جشنهای ورزشی چهارم آبان عهده دار کارنرمش دانش آموزان دبیرستان انوشیروان دادگر بودوبارها بخاطر ابراز شایستگی ولیاقت موردتفقد شاهنشاه آریامهر قرار گرفت وبدریافت نشان افتخار از دست معظم له مفتخر گردید. ودرسال ۱۳۵۴با فتخار بازنشستگی نایل میگردد وجز و اولین گروه داوران بین المللی ایران دررشته بسکتبال بود. او بعداز ۵۷سال زندگی شرافتمندانه بسال ۱۳۵۶خ جهان را بدرود میگوید.

کیخسرو کشاورز: فرزندوفادار مشخصات درست او بما نرسیده، اما از قرار اطلاع زندگی خودرا درخدمت بفرهنگ کشور وتعلیم وتربیت جوانان دروزارت آموزش وپرورش بسمت دبیری، مدیری وریاست امور دانشجویان خارج ازکشور صرف نموده است پس از نیل با فتخار بازنشستگی سالها رئیس دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بوده وهم صاحب امتیاز وسردبیر مجله پشوتن واینک نیز سردبیر مجله فروهر وبسمت دبیرگروه زرتشتیان نفت وتوابع درخدمت باجتماع بفعالیت مشغول است.

فریبرز نصرت : فرزندرستم جمشید فارغ التحصیل دانشسرای مقدماتی یزد بسال ۱۳۲۲خ درهمان سال درخدمت اداره آموزش وپرورش یزد درتعلیم وتربیت جوانان به

تحصیلات خویش را تا توفیق باخذ درجه لیسانس روابط عمومی و اموراجتماعی دانشکده علوم ارتباطات بسال ۱۳۵۴ میگردد. ازتاریخ ۱۳۵۵ بسمت دبیری دردبیرستانهای شمیران با درستی وحسن رفتار چنانکه شایسته یک زرتشتی میباشد مشغول فعالیت وموجب رضایت مافوق خودرا جلب نموده است.

بانوبابکان (باستانی): فرزندکیخسرواردشیر ازسال ۱۳۳۳ خدمات فرهنگی خویش را با استخدام دروزارت آموزش وپرورش آغاز ودرطی مدت ۲۰ سال تا سال ۱۳۵۳ که به بازنشستگی مفتخرمیگردد یکی ازآموزگاران نمونه تهران بوده که براستی وباکمال محبت درراه تعلیم وتربیت فرزندان کشورکوشا بوده است.

دغدویه سلامت: فرزندبهمن خدمات فرهنگی خویش را ازمهرماه ۱۳۲۱ آغاز وتاسال ۱۳۴۰ دردبیرستان انوشیروان دادگر بسمت نظامت وتدریس مشغول بوده سپس باهواز و رشت منتقل وبازبتهران مراجعت ودرسال ۱۳۵۲ ببازنشستگی سرافراز میگردد.

پروین گشتاسب: فرزندافلاطون در۱۳۳۲ تا سال ۱۳۴۶ دردبستان گیو بسمت نظامت تدریس ودفترداری بخدمت فرهنگی مشغول وسپس خودرا بازنشسته میسازد.

فریدون پسوتنی زاده: فرزندبهرام رستم خرمشاهی خدمت فرهنگی خویش را ازسال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۸ دردبستان جمشیدجم بسمت آموزگاری آغازمیکند سپس تا سال ۱۳۵۹ بتدریس خصوصی میپردازد ودرشرکت تجاری مستخدم میگردد.

رستم کیفر: فرزندمیرزا خدامراد ازسال ۱۳۲۲ تا ۱۳۴۴ دراستان یزد وسپس درتهران دردبستان دولتی وملی بسمت مدیریت وتدریس درخدمت بفرهنگ کشورمشغول فعالیت بوده است ودرسال ۱۳۴۴ ببازنشستگی مفتخرمیگردد.

کیخسروخشنودی: فرزندبهمن ازسال ۱۳۲۰ واردخدمت فرهنگی میشود وازشاعران نامی زرتشتی میباشد که اشعارش درمجلات وجرائد وقت تهران منتشرشده است. حدود سال ۱۳۴۵ ازخدمت فرهنگی خودرا مستعفی ساخته بنویسندگی میپردازد وبسال ۱۳۵۷ گیتی بدرود میگوید.

خسروباستانی فر: فرزنددینیار خدمات فرهنگی خودرا ازسال ۱۳۳۳ آغاز وتا ۱۳۴۵ دردبیرستان فیروزبهرام بسمت دبیرزبان درتعلیم جوانان کوشش مینموده. سپس متوجه خدمات اداری دولتی گشته بمدیریت کل سازمان اموراداری واستخدامی کشور منصوب میگردد ودرسال ۱۳۵۹ ببازنشستگی مفتخرمیشود لیکن بسمت عضوهیئت مدیره سازمان فروهر درخدمت بجوانان زرتشتی فعالیت مینماید.

دولت نیک منش: فرزندجمشید سالها دردبستان سمت آموزگاری داشته وپس ازطی دوره دانشسرای عالی ورزش دردبیرستانهای تهران دبیرورزش بوده وچندین سال دردانشگاه تهران سمت مربی آموزشی ورزش را داشته است.

ماه خورشید پارینه: فرزندخدارحم بهمرد ازسال ۱۳۱۹ دربخش ورزش فعالیت مینموده وازسال ۱۳۲۶ درآموزشگاههای تهران بویژه دبیرستان انوشیروان دادگر ونیز دردانشگاه تهران سمت دبیری ورزش را داشته است ودرسال ۱۳۴۶ بافتخار بازنشستگی نایل ولی تا سال ۱۳۵۸ دردبیرستانهای ملی انجام وظیفه مینموده است.

هرمزد پارینه: فرزندخسرو فارغ التحصیل اولین دوره دانشسرای تربیت بدنی ایران بودکه ازسال ۱۳۱۹ واردخدمت فرهنگی شد.

پارینه ابتدا دردبیرستان علمیه تهران وبعدها بترتیب دردبیرستانهای دارالفنون، البرز، فیروز بهرام ودانشگاه تهران انجام وظیفه نمود. او علاوه بر خدمات فرهنگی، ازنخستین سال خدمت تا سال ۱۳۴۲ به مدت ۲۱ سال دردانشکده افسری عهده دار امورورزشی این دانشکده بود. پارینه دررشته های کشتی، بسکتبال، شنا وفوتبال صاحب تجربیات واطلاعات با ارزشی بود ودرخارج ازمدارس این رشته ها را به علاقه مندان تعلیم میداد. او درکلیه جشنهای ورزشی چهارم آبان عهده دار کارنرمش دانش آموزان دبیرستان انوشیروان دادگربود وبارها بخاطرابراز شایستگی ولیاقت مورد [illegible] قرارگرفت وبدریافت نشان افتخار ازدست معظم له مفتخرگردید. ودرسال ۱۳۵۴ بافتخار بازنشستگی نایل میگردد واوجزو اولین گروه داوران بین المللی ایران دررشته بسکتبال بود. او بعداز ۵۷ سال زندگی شرافتمندانه بسال ۱۳۵۶ جهان را بدرود میگوید.

کیخسرو کشاورز: فرزندوفادار مشخصات درست اوبما نرسیده، اما ازقرار اطلاع زندگی خودرا درخدمت بفرهنگ کشوروتعلیم وتربیت جوانان دروزارت آموزش وپرورش بسمت دبیری، مدیری وریاست اموردانشجویان خارج ازکشورصرف نموده است پس ازنیل بافتخار بازنشستگی سالها رئیس دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بوده وهم صاحب امتیاز وسردبیرمجله پشوتن واینک نیزسردبیرمجله فروهر وبسمت دبیرگروه زرتشتیان تفت وتوابع درخدمت باجتماع بفعالیت مشغول است.

فریبرز نصرت: فرزندرستم جمشید فارغ التحصیل دانشسرای مقدماتی یزد بسال ۱۳۲۲ درهمان سال درخدمت اداره آموزش وپرورش یزد درتعلیم وتربیت جوانان به

فعالیت مشغول وپس ازسه‌سال بمعاونت دبستان سعدی منصوب میگردد. درسال ۱۳۳۱ بتهران منتقل ودردبستان دولتی بسمت معاونت درخدمت بفرهنگ کشوربتلاش مشغول ودرسال ۱۳۵۸بباز نشستگی سرافرازمیگردد.

آموزگارانی که‌مشخصات آنها بما نرسیده بذکرنامشان اکتفا میشود.

خانم رخشنده‌شاکر کرمانی حدودچهل سال سابقه‌فرهنگی دارد. رستم‌اردشیرپور ازسال ۱۳۲۵تا ۱۳۴۱درکرمانشاه درخدمت آموزش وپرورش بوده‌وبعددرتهران. شاهرخ خداداد‌ی ازسال ۴۲–۱۳۳۶ دربندرعباس وبعددرتهران مشغول خدمات فرهنگی بوده است. کاوس‌گجگینی – خورشیدچهراردشیربانکی – کیخسروگبل – بهمن سپهر – سهراب‌نوروزیان – جمشید کیوانی – سرگردشهریا رنخردنیا :– چندسال دردبستان خرمشاه یزد آموزگاربوده‌است. دراواخرجنگ جهانی دوم درپیکاربامخالفان کشور ازچشم نابیناگشته واینک باشنده‌لندن میباشد. هرمزدیاربهمن مستغني وروانشاد شيرمردبخردنيا هردونفرمدتی دردبستان خرمشاه آموزگاربوده‌اند. گشتاسب‌کرماني آموزگارومدیرمجله‌پندا ربوده‌است. ایراندخت خدامرادفرزندفریدون – ایراندخت ربانی – ایراندخت ظهور– حمشیدبهمنی – شیرین رستمی – کتایون پورزندیان – فیروزه استادمهری – فیروزه فلاحتی – فیروزه بهرام شهری فرزند نوشیروان – خورشید دینیاربان – مهین دبنیاربان – دولت دینیاریان – بانو دبنباربان– همایون خسروی – شهنازخسروی – شیرین استادمهری – منیژه‌مهرشاهی – پروین رئیسی فرد– مهین رستمی – مهرانگیزکشمیری – روحیه‌رئیسی – پروین جهل مرد – بانوزندی – کتایون ظهرابی – همادمهری – زمردزندیان –افلاطون‌شاهد–رستم‌ماوندی – شهدخت زندی – بهرام خادمی – کیاندخت قدسی – شیرین قدیر– ایران قدسی– کیخسروآبادیان – سیمیندخت نمیرانیان – همایون نمیرانیان – پریچهرگوهربخش – پریچهرمنوچهری – پریزاد نمیرانیان – پریوش‌نمیرانیان – سرور خرمی – فیروزه اورمزدی – پروین فرودی – فیروزه فلفلی – پروانه پیرایش– اردشیر بازاده (بهرام)– شهنازپشوتن(رستم)– کیاندخت باختری– مهین ویرابی– فرخنده مخابر– پوراندخت خسروی – فرخ جمشیدی – خدایارخسروی – فرنگیس همایونی – پوراندخت بهمردی – پروانه کامه– عشرت اشیدری – سیمیندخت پولاد درویش– سیمیندخت کیخسروی – گوهراردشیرپور– ایراندخت پورنارنجی – فیروزه یزدانی– بروبن باستانی – فریدون فرهمند– شاه‌بهرام مانی– فریبرزمالی– اسفندیار کرمانیان– دانشپورهماوندی– تهمینه‌هرمزان – روح‌انگیزیزدان پناه– اردشیر آتشبند– پروین داسرم– مهوش یزدان برستان – سروش خداپرستی – بهنازروزبهی– خجسته آفرین نامه– پریچهریزدانی– ایران جوانمردی – گلرخ مژگانی– سیمین بلندبان – رستم فلفلی– اسفندیارکاوبانی– هرمزدباردهمود– دبنبارآفرین –

شاهپوردینیاریان – ماهیارخداپرستی– سیمین نسیمی – کیخسروشیرمردی – گودرز کاوسی– فریبرزنجمی– پروین فرخانی– شیرین نجمی– پوراندخت بهمردی – شیرین مژگانی– شهنازنجمی– سیمین نجمی– مهنازنجمی .

دبیران زرتشتی یزدجون مشخصات آنها بما نرسیده‌بذکرنامشان اکتفا میشود:
گشتاسب بهرام شهری فرزند نوشیروان – اسفندیارمرادیان – فریدون‌مرادیان – بهرام فلفلی– جمشیددهموبد– خدارحم‌سبزه– پروین کیانی– بهرام‌دمهری– مهرداد بهرام شهری فرزندنوشیروان– جمشیدمنوچهری– ایراندخت شه‌لری– جمشیدنمیرانیان – هوشنگ غیبی– فیروزه‌فرامرزی – خداداخنجری فرزندهوشنگ – اردشیربازاده (شهریار)– آذرفلفلی – تاجورسروش پور– اردشیرپشوتن– ایران نمیرانیان– رستم ایزدیان – اردشبرنانکی– شهنازبشوتن(مهربان)– بهمن کیانشاهی– بمان کیانی– مهنازایزدیار– پریچهراستاد مهری– داریوش بزرگمهری– افلاطون یزدانی– جهانگیر باستانی – آذرمیندخت سندا ربان–دلنوازمژگانی– سروش پورنارنجی– رستم‌باستانی – کیخسرومدامی– سهراب فیروزفرد– اردشیرفیروزفرد– شاهرخ رئیسی – خدابخش منبری– مهربان آفرین – فریدون نجمی– سهراب مالی– خسروتشکر– دلنوازمژگانی– خداداد فریدون نجمی– پشوتن نجمی– خداداد بنشاهی – هرمزدیارفرخانی .

تاریخچه دبیرستان ملی ایرانشهرکرمان

الف – تاریخچه مختصر دبیرستان ایرانشهرکرمان – مدرسه ایرانشهرکرمان قدیمیترین موسسه‌فرهنگی است که‌توسط انجمن زرتشتیان کرمان وبهمت شادروان اربا ب کیخسروشاهرخ درتاریخ نهم‌بهمن یکهزاروودویست وهشتادوپنج خورشیدی(۱۲۸۵) دریکی ازمنازل مسکونی محله‌شهرکرمان‌دایروبتعلیم‌وتربیت فرزندان این‌آب وخاک مشغول شده. چون منزل مزبوربرای آموزشگاه‌مناسب نبوده‌ازمحل اعانه‌زرتشتیان کرمان وباکمک‌انجمن زرتشتیان محلی‌مناسب احداث وازآن خانه‌قدیمی به‌ساختمان فعلی که‌دبستان ایرانشهردرآن دایراست نقل مکان کرده– متصدبان مدرسه‌زرتشتیان ونیزخودجماعت زرتشتیان باالهام‌ازدستورات مقدس حضرت زرتشت کمرهمت به‌تعلیم وتربیت نسل جوان بسته‌وهیچگونه‌تبعیض واختلافی ازنظرداربندگان ادیان مختلف قائل نشده‌ومحیطی کاملا"دوستانه‌وبرادرانه‌برای همگان فراهم‌ساخته‌اندواین روش مرضیه تاکنون ادامه‌داشته‌وبعدازاین نیزادامه‌خواهدیافت – محل دبیرستان ایرانشهر در ساختمان جدیدی‌است که‌برروی زمین مرحوم اربا ب گشتاسب وباهمت والای نیکوکاران جماعت بعنی ورثه شادروان دکترمهربان مزدبسنا وآقای بهرام‌هخامنشی‌باصرف هزینه ۱۲۰هزارتومان احداث شده‌که‌هریک ازنامبردگان بالانصف هزینه‌ساختمان راپرداخت

نموده‌اند. از سال تحصیلی ۴۳/۴۲ دوقسمت ساختمان دبستان ودبیرستان ایرانشهر کاملا تفکیک شده وهرقسمت زیرنظرمدیرمسئول به‌خدمات فرهنگی خودادامه‌میدهند. متصدیان دبستان ودبیرستان ایرانشهر ازبدوتاسیس تاکنون‌بشرح زیربوده‌است.
۱- شادروان ارباب کیخسروشاهرخ موسس. ۲- شادروان دستورکیخسرودستوررستم. ۳- دستورخدایاردستورشهریار. ۴- آقای احمدمصباح. ۵- میرزاخدارحم‌آبادیان. ۶- آقای ابوالحسن ارجمندشادان. ۷- آقای علی خدائی. ۸- آقای برزوآمیغی. ۹- آقای شاپورسپهری. ۱۰- آقای منوچهرکاویانی رئیس فعلی‌دبیرستان. ۱۱- آقای شهریارغیبی مدیردبستان. ۱۲- آقای ذبیح الله‌پوررحیمی مدیر فعلی دبستان ایرانشهر.

ضمنا مدارس زرتشتیان کرمان عبارتنداز:- ۱- دبیرستان پسرانه‌ایرانشهر ۲- دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ ۳- دبستان دخترانه شهریاری ۴- دبستان پسرانه ایرانشهرکه‌بجزرئیس دبیرستان ایرانشهربقیه‌روسای مدارس زرتشتیان ازمسلمین انتخاب شده‌اند وازبودجه دولت اداره میشوند. کودکستان اردشیر همتی نیزیکی ازموسسات فرهنگی زرتشتیان کرمان است که‌باهمت آقای اردشیر همتی ساخته‌شده‌که‌آنهم‌نیزدراختیاردولت میباشد.

اندیشه‌روستازاده‌زرتشتی درگشایش دانشکده‌صلح

آقای بهمن دبستانی فرزندروانشاد استاداردشیردرروستای شریف‌آباد از شهرستان اردکان یزدبسال ۱۳۲۵ ی متولدگردید. تحصیلات ابتدائی رادرروستای زادبوم خود و متوسطه رادردبیرستان اردکان بپایان رسانیده وبلافاصله‌واردانشگاه‌گردید. یک سال دردانشگاه داروسازی بتحصیل پرداخت. چون آنرا خوش نداشت سه‌سال دردانشگاه اصفهان دررشته‌پزشکی بتحصیل ادامه‌داد. لیکن بانگیزه‌بیماری قلبی بترک میهن مجبورشدوبرای تحصیل ودرمان بکشور اتریش رفت. دررشته اقتصادسیاسی بادامه‌تحصیل پرداخت. درهمین ایام بفکرتاسیس دانشگاه صلح افتادوچون صاحب انرژی بسیاری بودوخدمت بمردم راازپدرشادروانش استاداردشیربارث برده بود توانست توفیقهائی دراین راه‌کسب نماید. بواسطه زرتشتی بودنش که‌درپیمان



دین ونمازمزدیسنواهمی انزجارازجنگ وخونریزی وبرزمین نهادن اسلحه و فداکاری درراه‌خدمت بمردم‌را میستاید، بفکرصلح‌وپیشرفت جامعه‌افتادوپی برد که‌درسایه صلح ودوستی وآرامش است که‌جامعه‌میتواندپیشرفت نماید، اندیشه خویش‌را درنامه‌ای برئیس جمهوری اتریش نگاشت که‌ازآن استقبال شایانی‌بعمل آمدوچندین جرایدکشوردرآن موردبحث پرداختند. جرایدایران نیزهنگام‌ورودش بمیهن درآن موردقلمفرسائی نمودند. افسوس که‌اجل مهلتش ندادتاثمره‌اندیشه بلندخویش‌رابدیده‌ببیند. چراغ زندگانیش بسال ۱۳۴۷ یزدگردی درشهرغربت وکشوراتریش بخاموشی گرائید.

روزنامه‌کیهان مورخ ۲۴ اردیبهشت ۲۵۳۶ش و۱۴مه۱۹۷۷ تحت عنوان "جوانایرانی دانشگاه‌صلح دراتریش تاسیس میکند" چنین مینویسد:
یک دانشجوی جوان ایرانی طرحی برای ایجاد "دانشگاه‌بین المللی‌صلح" تهیه‌کرده است. وی هم‌اکنون دررشته‌اقتصاددانشگاه‌اطریش تحصیل می‌کندوبرای گذراندن تعطیلات به‌ایران آمده‌است. "بهمن دبستانی"، درمصاحبه‌ای باکیهان گفت: "طرح تاسیس دانشگاه‌صلح که‌برای اولین بارتوسط من پیشنهادشده موردتصویب رئیس‌جمهوری اطریش ورئیس موسسه‌تحقیقات صلح این کشورنیزقرارگرفته‌است و آنهاقول همه‌گونه‌مساعدت وکمکی رادادهاند."
این دانشجوتاکیدمی‌کندکه‌دربازگشت به‌اطریش برنامه‌هائی‌برای تهیه‌مقدمات ایجاداین دانشگاه‌پیاده‌خواهدشدویک کمیته‌موقت بین المللی باشرکت صاحب نظران ومتخصصان امورسیاسی وسیاستمداران برجسته‌وبی‌طرف جهان تشکیل‌می‌گردد. وی درپاسخ این سئوال که، چراکشوراطریش برای این منظوردرنظرگرفته‌شده‌است می‌گوید:
ازآنجاکه‌هدف این دانشگاه برقراری صلح درسطح جهانی‌وتربیت متخصصان و استادانی است که‌بتوانندرشته‌ای‌بنام "صلح" رادرمدارس همه‌کشورهاتدریس‌کنند می‌بایست درکشوری فعالیت نمایدکه‌ازنظرسیاسی‌به‌هیچ جبهه‌ومسلکی‌وابسته‌نباشند وبابیطرفی کامل‌درراه‌گسترش صلح فعالیت نماید. بااین دلیل برای آنکه‌اعمال نفوذوقدرت روی‌آن به‌حداقل کاهش یابد، کشوراطریش مناسب‌تراست. ازسوی دیگراین کشورازحیث موقعیت جغرافیائی،بین شرق وغرب قرارگرفته وبعلاوه مقراتی سازمان ملل متحدنیزهست. هم‌اکنون ساختمان عظیمی‌درحال پای گرفتن است که‌بااتمام آن تمام‌یاقسمتی‌ازتشکیلات سازمان ملل به‌اطریش منتقل خواهد شد. به‌همین دلیل این سازمان می‌تواندپشتیبان ویاورنیرومندی درراه‌تقویت وتاییدکاردانشگاه‌مزبورباشد.

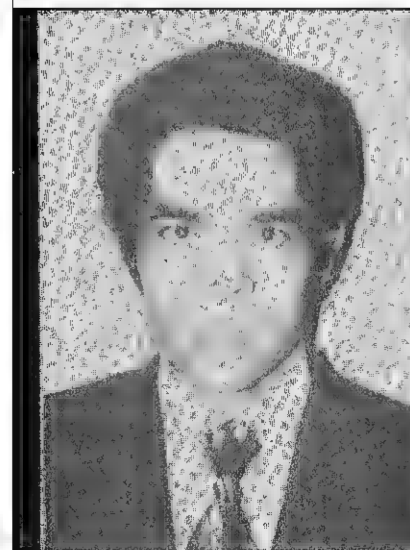
نموده اند . از سال تحصیلی ۴۳/۴۲ دو قسمت ساختمان دبستان ودبیرستان ایرانشهر کاملا تفکیک شده وهرقسمت زیرنظرمدیرمسئول به خدمات فرهنگی خودادامه میدهند. متصدیان دبستان ودبیرستان ایرانشهرازبدوتاسیس تاکنون بشرح زیربوده است .

۱- شادروان ارباب کیخسروشاهرخ موسس . ۲- شادروان دستورکیخسرودستوررستم.
۳- دستورخدایار دستورشهریار. ۴- آقای احمدمصباح. ۵- میرزاخدارحم آبادیان.
۶- آقای ابوالحسن ارجمندشادان . ۷- آقای علی خدائی. ۸- آقای برزوآمیغی.
۹- آقای شاپورسپهری. ۱۰- آقای منوچهرکاویانی رئیس فعلی دبیرستان . ۱۱- آقای شهریارغیبی مدیردبستان. ۱۲- آقای ذبیح الله پوررحیمی مدیر فعلی دبستان ایرانشهر.

ضمنا مدارس زرتشتیان کرمان عبارتنداز :- ۱- دبیرستان پسرانه ایرانشهر ۲- دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ ۳- دبستان دخترانه شهریاری ۴- دبستان پسرانه ایرانشهرکه بجزرئیس دبیرستان ایرانشهربقیه روسای مدارس زرتشتیان ازمسلمین انتخاب شده اند وازبودجه دولت اداره میشوند. کودکستان اردشیر همتی نیزیکی ازموسسات فرهنگی زرتشتیان کرمان است که باهمت آقای اردشیر همتی ساخته شده که آنهم نیزدراختیاردولت میباشد .

اندیشه روستازاده زرتشتی درگشایش دانشکده صلح

آقای بهمن دبستانی فرزندروانشاد استاداردشیردبستانی شریف آباد از شهرستان اردکان یزدبسال ۱۳۲۵ ی متولدگردید.



تحصیلات ابتدائی رادرروستای زادبوم خود و متوسطه رادردبیرستان اردکان بپایان رسانیده وبلافاصله وارددانشگاه گردید. یک سال دردانشگاه داروسازی بتحصیل پرداخت . چون آنرا خوش نداشت سه سال دردانشگاه اصفهان دررشته پزشکی بتحصیل ادامه داد . لیکن بانگیزه بیماری قلبی بترک میهن مجبورشدوبرای تحصیل ودرمان بکشور اتریش رفت . دررشته اقتصادسیاسی بادامه تحصیل پرداخت . درهمین ایام بفکرتاسیس دانشگاه صلح افتادوچون صاحب انرژی بسیاری بودوخدمت بمردم راازپدرشادروانش استاداردشیربارث برده بود توانست توفیقهائی دراین راه کسب نماید. بواسطه زرتشتی بودنش که درپیمان

دین وتمازمزدیسنواهمی انجاراازجنگ وخونریزی وبرزمین نهادن اسلحه و فداکاری درراه خدمت بمردم رامیستاید ، بفکرصلح وپیشرفت جامعه افتادوپی برد که درسایه صلح ودوستی وآرامش است که جامعه میتواندپیشرفت نماید ، اندیشه خویش رادرنامه ای برئیس جمهوری اتریش نگاشت که از آن استقبال شایانی بعمل آمدوچندین جرایدکشوردرآن موردببحث پرداختند . جراید ایران نیزهنگام ورودش بمیهن درآن موردقلمفرسائی نمودند . افسوس که اجل مهلتش ندادتاثمره اندیشه بلندخویش رابدیده ببیند . چراغ زندگانیش بسال ۱۳۴۷ یزدگردی درشهرغربت وکشوراتریش بخاموشی گرائید .

روزنامه کیهان مورخ ۲۴ اردیبهشت ۲۵۳۶ش و۱۴مه ۱۹۷۷م تحت عنوان " جوانان ایرانی دانشگاه صلح دراتریش تاسیس میکند" چنین مینویسد :

یک دانشجوی جوان ایرانی طرحی برای ایجاد "دانشگاه بین المللی صلح" تهیه کرده است . وی هم اکنون دررشته اقتصاددانشگاه اطریش تحصیل میکندوبرای گذراندن تعطیلات به ایران آمده است . "بهمن دبستانی"، درمصاحبه ای باکیهان گفت : "طرح تاسیس دانشگاه صلح که برای اولین باررتوسط من پیشنهادشده موردتصویب رئیس جمهوری اطریش ورئیس موسسه تحقیقات صلح این کشورنیزقرارگرفته است و آنها قول همه گونه مساعدت وکمکی رادادهاند ."

این دانشجوتاکیدمیکندکه دربازگشت به اطریش برنامه هائی برای تهیه مقدمات ایجاداین دانشگاه پیاده خواهدشدویک کمیته موقت بین المللی باشرکت صاحب نظران ومتخصصان امورسیاسی وسیاستمداران برجسته وبیطرف جهان تشکیل میگردد. وی درپاسخ این سئوال که چراکشوراطریش برای این منظوردرنظرگرفته شده است میگوید :

ازآنجا که هدف این دانشگاه برقراری صلح درسطح جهانی وتربیت متخصصان و استادانی است که بتوانندرشته ای بنام "صلح" رادرمدارس همه کشورهاتدریس کنند میبایست درکشوری فعالیت نمایدکه ازنظرسیاسی به هیچ جبهه ومسلکی وابسته نباشد وبابیطرفی کامل درراه گسترش صلح فعالیت نماید. به این دلیل برای آنکه اعمال نفوذوقدرت روی آن به حداقل کاهش یابد ، کشوراطریش مناسبتراست . از سوی دیگراین کشورازحیث موقعیت جغرافیائی ،بین شرق وغرب قرارگرفته وبعلاوه مقرانجمن سازمان ملل متحدنیزهست . هم اکنون ساختمان عظیمی درحال پای گرفتن است که باتمام آن تمام یاقسمتی از تشکیلات سازمان ملل به اطریش منتقل خواهد شد. به همین دلیل این سازمان میتواندپشتیبان ویاورنیرومندی درراه تقویت وتاییدکاردانشگاه مزبورباشد.

تلاش برای نابودی بشر

بهمن دبستانی دانشجوی ایرانی‌مقیم اطریش درموردلزوم ایجاد چنین دانشگاهی می‌گوید :

درحال حاضربه‌استناد آماری که‌ازسوی موسسه‌های تحقیقات صلح درآلمان ، سوئد واطریش انتشاریافته‌بیش از ۴۰درصدازدانشمندان دنیا وقتشان راصرف نابودی بشرمی‌کنند . اینها باکاردرکارخانه‌های اسلحه‌سازی ، دادن پروژه‌های جنگی و کشف عناصروسلاح مرگزای جدید ، به‌جای آنکه‌درخدمت بشریت باشندبه‌کشته‌شدن و ازبین رفتنش‌کمک می‌کنند .

درهمین شرایط تحقیقات آماری نشان می‌دهدکه‌به‌طورمتوسط سالانه ۳۰۰میلیارد دلار یعنی‌بالغ بر ۲۰۰۰میلیاردتومان خرج جنگها وکشت وکشتارانسانها میشود .با این پول میتوان تمامی زمینهای بایرکشورهای جهان سوم‌ودرحال رشدرا به‌زیر کشت بردویا حتی درصورت‌کمبودزمین قابل کشت ، چندین طبقه‌روی اقیانوس‌ها رابرای زراعت آماده‌کردوبدین ترتیب بشریت راازخطرقحطی وگرسنگی نجات داد. زیرادرحال حاضربیش ازدوسوم‌مردم‌جهان ازگرسنگی مزمن رنج میبرند .

دبستانی معتقداست‌که‌برای برقراری صلح نمی‌توان ازطریق کنفرانسها ومذاکراتی که‌درهرحال براساس حسن نظروخیرخواهی نیستندبه‌نتیجه‌رسید .پس برای رسیدن به چنین هدفی باید‌به‌همه‌افرادوبخصوص نسل جوانی که‌روی کارمی‌آیدونیزبه‌کودکانی که‌رهبران فردای دنیا هستندآموزش صلح داده‌شودواین کارجزازطریق تربیت معلمان واستادانی که‌درسطوح مختلف ازدبستان تاعالیترین مراحل دانشگاهی این رشته‌راتدریس کنندمیسرنمی‌شود . او می‌گویدکه‌وظیفه‌این دانشگاه علاوه بر تربیت استادانی درسطح دکترا ، فوق لیسانس‌ولیسانس، تربیت معلم‌وتحقیق در زمینه‌صلح نیزهست . به‌همین دلیل بتدریج میتوان شعبه‌های متعدداین‌دانشگاه رادرکشورهای مختلف دایرنمودوازهمه‌صاحب نظران ومتخصصان امورسیاسی بی طرف دردنیا خواست که‌به‌تدریس دراین دانشگاه بپردازند. هزینه‌این دانشگاه نیزازسوی کشورهائی که‌ادعای صلح دوستی وعدالت خواهی دارندتامین می‌شود و تاکنون نیزموافقت بسیاری ازکشورهای اروپائی وآمریکائی نیزجلب شده‌است .

بهمن دبستانی درموردزبان رسمی دانشگاه می‌گویدمن معتقدم‌کمیته‌موقت که‌قبلا" بدان اشاره‌کردم‌باید‌بنشیندوزبان خاصی برای آن اختراع کندتاهیچ نوع وابستگی به‌ملت‌ها وملیتهای مختلف نداشته‌باشد . اماوقتی میپرسیم ،فکرمی‌کنی این کارممکن است وآیا زبان چیزی است که‌عده‌ای بنشینندواختراع کنند ، بی جواب می‌ماند ، ولی به‌هرحال معتقداست که‌غیرممکن نیست .

دبستانی همچنین امیدواراست که‌اگرکارها به‌سرعت پیش برودتا ۳ سال دیگر نخستین دانشگاه صلح جهان دراطریش آغازبه‌کارکندوبتدریج همه‌گیرشود . اما بزرگترین مشکل پیداکردن استادانی است که‌واقعا بی‌طرف باشند . اومی‌گوید ، اگر ۵۰سال پیش به‌این فکرافتاده‌بودندبسیاری ازجنگهائی که‌اتفاق افتاده‌به وقوع نمی‌پیوست وحالا هم‌بایدیک تعلیم‌وتربیت جامع وهمه‌جانبه‌همزمان باآغاز کاراین دانشگاه‌درتمام‌مدارس‌کشورهای مختلف آغازشود .

مجله‌هوخت درشماره ۶ دوره ۲۸ خویش سال ۲۵۳۶ش تحت عنوان " اندیشه بلند و چاره‌سازدانشجوی زرتشتی ایرانی برای تامین صلح درجهان" درماههای‌گذشته خبرهائی درجراید داخل وخارج کشوروبخصوص‌درروزنامه‌های اتریش بازتاب داشت که‌آقای بهمن دبستانی دانشجوی رشته‌اقتصاددانشگاه اتریش برای پایه‌گذاری صلح استواردرجهان طرحی ارائه‌نموده‌که‌مورداستقبال وتصویب رئیس جمهوری اتریش ودیگراندیشمندان وآشتی‌جویان آن سرزمین وجهان قرارگرفته‌است بی گمان آقای دبستانی ازاین دستوربلندپایه "اشوزرتشت" درگاتاها که‌میفرماید الهام گرفته‌است "ای اهورا - بروان آفرینش تاب وتوانائی بخش وازسرچشمه منش پاک نیروئی براانگیزتاآشتی وآسایش درجهان برقرارگردد . من باور دارم ای اهوراکه‌میتوان آنرااستوارداشت " مسئله‌صلح وآشتی وتامین آسایش درجهان ریشه‌بسیارکهن داردکه‌میتوان ازسرچشمه‌منش پاک آنراتحقق بخشید :

آقای دبستانی معتقداست همانگونه‌که‌برای درمان هربیماری بایدعلت راجستجو نمودوبدرمان ورفع علت پرداخت دربیماریهای اجتماعی وخانمان براندازجهانی بایدهمین راه‌رابرگزید ، درست است که‌عده‌ای ازاندیشمندان ودانشمندان آشتی جوی جهان سالهاست درباره علت جنگ و ستیزوخونریزی درجهان درپژوهش هستند وهریک جداگانه نظریات وپیشنهادهائی هرچندیکبارارائه‌مینمایندامااتفاق نظری درکارشان کمتردیده‌میشودوبنابرین بعقیده‌درواقع پسندیده‌وعملی آقای دبستانی، بایدانشگاهی مخصوص برای پژوهش‌آموزش‌آئین آشتی وآشتی خواهی بنیادگرددتادرآن مرکزعلمی باژرف نگری درپایه‌گذاری صلح وازبین بردن علت جنگ راه‌عملی به‌جهانیان آموخته‌شودچه‌جنگهای محلی - چه‌جنگهای منطقه‌ای وچه جنگ های جهانی بنابه‌پیشنهادهای دبستانی این دانشگاه بایددراتریش سازمان پذیردوسپس درکشورهای دیگرتاسیس گرددزیراکشوراتریش ومردمانش به‌آشتی‌خواهی بلندآوازه‌مردمان خاوربا خترهم‌این بنیادرابا وردارندوکشوراتریش رادوست دار آشتی درجهان میشناسند .

بنابراین بجاست که‌این کشوررابرای نخستین پایه این آموزش برگزیده‌شود .

آقای دبستانی تصمیم داردپس ازبازگشت به‌اتریش کمیته‌ای ازشخصیتهای علمی وصلاحیتدارجهانی تشکیل دهدکه‌با جلب کمک وحمایت سازمان ملل متحدا ین‌دانشگاه سازمان پذیردتا با آموزش آئین آشتی وپایه‌گذاری آرامش وآسایش راستین در جهان – دیوستیزجنگ ازجهان برافتدوسرمایه هنگفتی که‌سالیانه برای تولید ابزارهای جنگی درجهان بمصرف میرسددرراه آبادانی وآرامش وآسایش بکارافتد وجهان درسکون وآرامش همیشگی بسربرد. بامیدچنان روز.

رادیوتلویزیون ایران هنگام ورودروانشادبهمن دبستانی بمیهن دراردیبهشت ماه ۱۳۵۶توسط انوشیروان کنگرلو مصاحبه‌ای ازاوبعمل آورد متن مصاحبه‌چنین است :

آقای بهمن دبستانی اولین سئوال راا ینطورمطرح میکنم‌که‌بفرمائیدبچه‌منظور پیشنهادتاسیس دانشگاه بین المللی صلح رامطرح کردید.

هرروزدراخبارشنیده‌میشودیادرروزنامه‌ها میخوانیم که‌صلح برپایه‌ء محکمی‌استوار نبوده‌وروزی نیست که‌درگوشه‌وکنارجهان تروروجنگی رخ ندهد. متاسفانه‌گاهی‌با شلیک یک گلوله چه‌زدوخوردها وچه‌مصیبت هائی برای مردم‌بیگناه‌که‌خودشان کوچکترین نقشی درشلیک آن نداشته‌اند بوجودمیآید،من هنگام تحصیل درایران وحتی دردوران طفولیت با ین نکته‌میاندیشیدم‌وتنهاامیدم‌این بودکه‌روزی‌بتوانم درحفظ صلح موثرباشم‌وفکرمیکردم‌چقدرلذت بخش خواهدبودا گرصلح‌پایدارکه‌آرزوی دیرینه‌بشراست جایگزین اتمسفرتروروحشت بشود. کشورهائی که‌اکنون بسلاح‌اتمی مجهزند‌انگشت شماربوده‌ودربیست سال آینده، بسیاری ازکشورهاآنراخواهند داشت ویکنفرمیتواندبافشاردادن یک دکمه‌دنیارابخاک وخون بکشاند. از سال ۱۹۷۳تاکنون مقدارا سلحه‌تولیدشده‌تقریبا به‌سه‌برابرافزایش یافته‌واگربدین صورت ادامه‌پیداکندخطربزرگی خواهدبودبرای رسیدن بصلح بین المللی.سالیانه درحدود۳۰۰میلیارددلارصرف جنگ میشود، درصورتیکه‌هزینه‌ای که‌برای صلح درنظر گرفته‌میشودنسبته" ناچیزاست. بشرازطریق علم‌ودانش‌بابیماریها، خطرات سیل، زلزله‌وآتش‌نشانی مبارزه‌میکند. درصورتیکه‌اینهازائیده‌طبیعت هستند. آیانبایدازجنگ وخونریزی که‌عامل آن خودانسانهامیباشندجلوگیری کرد؟ هم چنانکه‌یک مهندس ورزیده‌فارغ التحصیل ازدانشکده‌فنی، کارخانه‌عظیمی‌رابگردش درمیآورد، دنیانیزنیازمبرمی باشخاص ورزیده‌صلح دوست داشته‌وچنین افرادی رایک مرکزعلمی بین المللی پس ازتحقیق وتدریس قادرخواهدبودتحویل ملتها بدهد، تا بهرجا که‌میروندباخودمشعل صلح بارمغان ببرند. بدین منظوریکسال پیش طرحی برای تاسیس این مرکزعلمی بین المللی دراتریش پیشنهادکردم.

زیرااین کشوربیطرف ازنظرموقعیت سیاسی وجغرافیائی مناسب بوده‌وبین مقر آتیه‌قسمتی ازسازمان ملل متحدخواهدبود. دراتریش طرح مزبورازطریق جراید بمعرض افکارعمومی قرارگرفت وحضرت رئیس جمهوراتریش دکتررادولف کیستگرآن راپذیرفته‌وتوسط سرپرست موسسه تحقیقات صلح برای اجرای آن پشتیبانی خود راابرازداشتند.

آقای دبستانی بفرمائیدبا ایجاداین دانشگاه چه‌آموزشهائی درزمینه‌صلح به کشورهاداده‌میشود؟

منظورازتاسیس این دانشگاه پژوهش وآموزش شدیدومشترک درموردبررسی علل جنگها وراه‌جلوگیری ازبروزمجددآن ومبارزه‌با فقر، اختلاف نژاد، ایدئولوژی و غیره‌درسطح بین المللی است که‌بایستی ازآغازدبستان تا پایان دوران دانشگاه بمرحله‌عمل دربیایدولازمه‌اجرای آن آموزش دبیران لایق وبشردوست است که بایستی ازاین دانشگاه که‌موردقبول جهانیان است فارغ التحصیل بشوند.

صحبت گردیدازانگیزه‌تان درایجادطرح تاسیس دانشگاه صلح بین المللی وهم چنین آموزشهائی که‌این دانشگاه میتواند بمردم‌بدهد. حالا بفرمائیدمشکلاتتان درراهی که‌درپیش داریدچه‌است؟

یکی‌ازمشکلات مشکل بودجه‌میباشدکه‌امیدوارم‌ازطریق کلیه‌کشورهای صلح دوست تامین بشودومشکل دیگرتامین کادراستادونیروی انسانی‌است، که‌تاقبل از فارغ التحصیل شدن اولین دسته‌ازدانشجویان میتوان ازشخصیت های علمی صلح دوست‌جهان، بخصوص ازبعضی نمایندگان سازمان ملل متحددعوت کرد.

خوب شما بازمیگردید باتریش میخواستم بدانم‌که‌برنامه‌شما پس ازبازگشت چه‌است؟

البته‌من بایدپس ازبازگشت باتریش یک کمیته‌موقتی تشکیل بدهم تا بتوان با آن وبکمک سفارتخانه‌ها کمیته‌دائمی بین المللی تاسیس کردکه‌این کمیته‌دائمی بین المللی مسئول تاسیس دانشگاه خواهدبود.

شما درایران مسلما بامقامات ایرانی موضوع رامطرح کرده‌اید. میخواستم بدانم نتیجه آن چه‌بوده‌است؟

تاآنجائیکه بخاطردارم‌ایران همیشه‌درراه‌صلح پیشقدم‌بوده‌واین طرح بااستقبال مقامات ایرانی روبروشد.

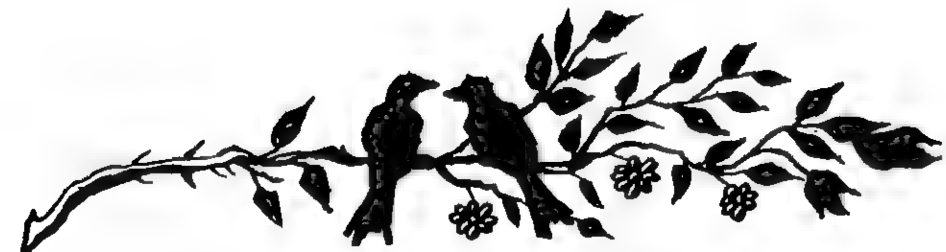
روزنامه‌بورس سال هفدهم‌مورخ ۲۳تیرومجله جوانان امروز سال یازدهم‌مورخ۲۶ اردیبهشت ۲۵۳۶ اندیشه اورابا شرح وبسط ستوده‌اند که‌باانگیزه‌طولانی شدن از ذکرهمه‌خودداری میشود.

نوشته‌های نگارنده

۱- حرف راست : پاسخی است مختصر بیاوه‌سرائی یکنفر که بهدینی را ترک نموده . ۲- دساتیر کتاب آسمانی نیست . ۳- پیمبری زرتشت . ۴- فرزانگان زرتشتی . ۵ - خرده‌اوستا با الفبای دین دبیره . ۶- تعلیمات زرتشت . ۷- آتش و آتش پرستی. ۸- خورشیدنگرشنی. ۹- اصول سه‌گانه مزدیسنا . ۱۰- پرستشگاه زرتشتیان ۱۱- خرده‌اوستا برگردانده‌ازدین دبیره. ۱۲- زرتشت وهمزمانان او درویدا . ۱۳- سال دینی زرتشتیان . ۱۴- زادبوم زرتشت . ۱۵- فهرست کتابهای دینی زرتشتیان . ۱۶- خرده‌اوستا با ترجمه. ۱۷- تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان.

نوشته‌هائی که از انگلیسی ترجمه‌شده : -

۱۸- رامایین . ۱۹- داوید کوپرفیلد. ۲۰- کلیسای نوتردام ازنشریات اداره انتشارات حکومت هند. ۲۱- مسرت بشر، نشریه مبلغین مسیحی . ۲۲- هفتادگل. ۲۳- هیچ وهمه‌چیز. ۲۴- پرتوحقیقت . ۲۵- ازدواج وسلوک . ۲۶- سیر تکامل تدریجی روح. ۲۷- بهترین چهره زندگی . ۲۸- پیامهای اوتار مهربابا ازنشریه کانون دوستداران مهربابا . ۲۹- دانستنیهای آئینی زرتشتی . ۳۰- درقدم استاد رساله عرفانی حاضر برای چاپ . ۳۱- آثار مهرپرستی دردین ایزدی وپرستش شیدان نه شیطان . ۳۲- بازگشت روان دراسلام. ۳۳- اوستای فروشی ، پشت‌گاهان ودرون ششگانه برگردان ازدین دبیره .



خریداران ارجمند پیش از چاپ که درنشر کتاب سهم بزرگی دارند

	جلد
آقای مهندس رستم یگانگی	۱۰۰
آقای ایرج خدیوپارسی	۵
آقای منوچهر فرامرزی	۵
آقای دکتر اردشیر فرامرزی	۵
آقای خدابخش مهرآئین بنامگانه	
روانشاد کیومرث خسروکدمی خرمشاهی	۱۰
آقای دکتر سروش صرفه‌نیا	۱۰۰
آقای نریمان اشیدری	۱۰۰
آقای دکتر خسرو دبستانی	۱۰۰
آقای الهیار دبستانی	۱۰
انجمن محترم زرتشتیان تهران	۱۰۰
آقای دکتر رستم القابی	۲
بنامگانه روانشاد جمشید خدابخش	
مهربان نامدار نرسی‌آبادی	۲
روانشاد گشتاسب رستم فلفلی	
آقای مهندس منوچهر گجگینی	۲
روانشاد رستم جمشید فلفلی	
آقای شاهرخ اختری	۱
آقای کیخسرو رستم کریمدادی	۱
آقای اردشیر بهرام خسرویانی	۴
روانشاد مرزبان جمشید فلفلی	
آقای دینیار اردشیر خسروی	
شریف‌آبادی	۱
آقای اردشیر مهربان شمسی	۱
آقای هرمزدیار رهمتی	۳
سرکار سرور خانم خداداد وفاداری	
(کیفر)	۲
آقای خسرو خدامراد کیفر	۱
آقای فریبرز نامدار استقامت	۱
آقای اسفندیار خسرو خسروانی	۱
آقای اسفندیار شاهمراد خرمی	۲
آقای جمشید خورسند خسروانی	۱
آقای لهراسب رستم پشوتن	۱
آقای مهربان رستم پشوتن	۱
آقای اردشیر رستم پشوتن بنامگانه	
روانشاد پشوتن	۱
آقای جمشید پشوتنی زاده بنامگانه	
روانشاد پدرش شهریار اردشیر	
پشوتن زاده	۱
نوشین وافلاطون سهراب پشوتن	
بنامگانه پدربزرگشان روانشاد	
افلاطون ایزدیار	۱

	جلد
آقای اردشیر ایزدیان بنامگانه	
پدرش روانشاد اردشیر رستم ایزدیان	۱
آقای رستم کیفر	۲
آقای رستم خداداد خرمشاهی	۱
آقای رستم دینیار مال گنجی	۱
آقای مهربان برخورداران	۱
آقای اردشیر برخورداران	۱
آقای اسفندیار خدامراد آذرمهر	
(کیفر)	۵
سرکار خانم سیمیندخت خرمشاهی	
(آذرمهر)	۲
آقای عباس رادمهر	۱
آقای مکی	۱
آقای هوشنگ نوشیروانی	۱
آقای مهربان سادی	۱
خانم مروارید ظهرابی (سادی)	۱
آقای جمشید ظهرابی	۱
آقای مندگار زره‌پوش	۱
بانو دولت خدارحم راستی بنامگانه	
روانشادان پدرش خدارحم بهرام	
زین‌آبادی و مادرش گلبانو	
جوانمرد رحمت‌آبادی ومهربان	
جوانمرد راستی رحمت‌آبادی	۲۵
آقای رستم بمان هرمزدیار رحمت	
آبادی معروف به‌روسی	۲۵
روانشاد فرود مهربان فرود	
خسرویانی رحمت‌آبادی	۲۵
روانشاد دولت خداداد مزداپور محمد	
آبادی	۲۵
ازبودجه روانشاد رستم مزدا	۳۰
آقای بهرام خسرویانی رحمت‌آبادی	۱
آقای جمشید بهمرد چم مهدی آبادی	۱
آقای بهمرد جهانبخش نمیرانیان	۱
آقای سهراب موبد مهدی آبادی	۱
آقای برزو پژمان	۱
آقای هرمز پورکیانی	۱
آقای مهربان بهرامی	۱
آقای رستم جمشیدی	۱
آقای مهربان سهراب افسرکشمیری	۱
آقای سهراب مهربان افسرکشمیری	۳
شرکت اشتاد موتور	۱۰
آقای بهروز باستانی اله‌آباد	۱

جلد

آقای دکتر شاهپور نریمانی زاده
بنامگانه مادرشان روانشاد
آبنهیر رستم نریمانی زاده ۱

آقای دکتر شاهپور نریمانی زاده
بنامگانه پدرشان روانشاد بهمن
شاهویر نریمانی زاده ۱
دوشیزه میترا نریمانی زاده ۱
خانم مهشید نریمانی زاده ۱
آقای آریا نریمانی زاده ۱
آقای بهمن رستم گنجی ۱
آقای خدایار ماندگاریان فرزند
رشید ــ خیرآبادی ۱
آقای بیژن ماندگاریان فرزند
خدایار ــ خیرآبادی ۱
آقای مهربان گشتاسب کوشش ۱
دوشیزه آناهیتا کوشش ۱
دوشیزه آرمیتا کوشش ۱
خانم مهناز خوشرو (کوشش) ۱
آقای مهربان کوشش بنامگانه پدرشان
روانشاد گشتاسب رستم کوشش ۱
آقای مهربان کوشش بنامگانه
مادرشان روانشاد سرور رستم
خسروشاهی (کوشش) ۱
آقای هوشمند ماندگاریان فرزند
جمشید بنامگانه مادرشان روانشاد
خورشید اسفندیار سنگ (خیرآبادی) ۱
آقای رستم طوفان فرزند فریدون
قاسم آبادی ۶
آقای شهریار ماندگاری فرزند
جمشید ــ خیرآبادی ۱
آقای ماندگار زره پوش فرزند
خسرو ــ خیرآبادی ۱
آقای سهراب زره پوش فرزند خسرو ــ
خیرآبادی ۱
آقای خداداد ماندگاریان فرزند
ماندگار ــ خیرآبادی ۱
خانم شیرین مندگاریان فرزند
مهربان ــ خیرآبادی ۱
آقای جهانگیر ماندگاریان فرزند
مهربان ــ خیرآبادی ۱
خانم یاسمین ماندگاریان بنامگانه
پدرشان روانشاد خداداد رشید
ماندگاریان ــ خیرآبادی ۱

جلد

آقای خدایار هرمزدیاری چم فرزند
بهرام چمی ۱
آقای با پورنور فرزانه بنامگانه
پدرشان روانشاد اسفندیار خسرو
خرمشاهی ۱
آقای رستم زره پوش فرزند خسرو
بنامگانه دائیشان روانشاد اسفندیار
خدابخش مندگاریان خیرآبادی ۱
آقای رستم زره پوش فرزند خسرو
بنامگانه پدرزنشان روانشاد رشید
خسرو ماندگاریان خیرآبادی ۱
آقای رستم زره پوش بنامگانه پدرشان
روانشاد خسرو زره پوش خیرآبادی ۱
آقای گشتاسب آرش فرزند تیرانداز
خیرآبادی ۱
خانم مهستی ماندگاریان فرزند
رشید ــ خیرآبادی ۱
آقای هرمزان صدر ۱
آقای داریوش مهربان خوشرو ۱
دوشیزه ویستا داریوش خوشرو ۱
خانم میترا مهربان هرمزی (خوشرو) ۱
آقای ایرج ایرج‌پور بنامگانه
پدرشان روانشاد جهانگیر خداداد دنمیری ۲
آقای دکتر هرمزدیار نسیم بنامگانه
پدرشان روانشاد اسفندیار نسیم ۱
آقای رشید شهریاری فرزند بهرام
رستم مزرعه کلانتری ۱
آقای رستم ماندگاریان فرزند
مهربان ــ حسن آبادی ۱
آقای دکتر بهروز ماندگاریان
بنامگانه پدرشان روانشاد مندگار
خداداد خیرآبادی ۱
آقای جمشید زره پوش بنامگانه
پدرشان روانشاد خسرو زره پوش
خیرآبادی ۱
خانم کتایون دمهری بنامگانه
مادرشان روانشاد بمانت اردشیر
یزدانی ــ الله آبادی ۱
خانم زمرد ماندگاریان فرزند فریدون
خیرآبادی ۱
آقای منوچهر نمیرانیان فرزند
کیخسرو ــ نصرآبادی ۱
آقای بمان سورن فرزند اردشیر ــ
اهرستانی ۱

جلد

آقای شهریار ماندگاریان بنامگانه
پدرشان روانشاد کیخسرو داراب ــ
خیرآبادی ۱
خانم زرین تاج ماندگاریان بنامگانه
پدرشان روانشاد کاووس خسرو ــ
خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان فرزند
رشید گشتاسب ــ خیرآبادی ۱
خانم بانو دلگشا فرزند رستم ــ
خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان
بنامگانه پدرشان روانشاد رشید
گشتاسب ــ خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان بنامگانه
مادرشان روانشاد کشور اسفندیار سنگ
خیرآبادی ۱
آقای مهربان ماندگاریان بنامگانه
برادرشان روانشاد رستم رشید
ماندگاریان ــ خیرآبادی ۱
آقای بهرام ماندگاریان فرزند
بیژن ــ خیرآبادی ۱
خانم گلنار گرشاسب فرزند شاه بهرام
خیرآبادی ۱
خانم دخمل ماندگاریان فرزند جمشید
خیرآبادی ۱
خانم دخمل ماندگاریان بنامگانه
همسرشان روانشاد شاه بهرام گرشاسب
خیرآبادی ۱
آقای هرمز فیروزمند فرزند نامدار
ظهرابیان تفتی ۱
آقای تهمتن آرش بنامگانه پدرشان
روانشاد هرمزد تیرانداز آرش ــ
خیرآبادی ۱۰
آقای فریدون سنگ بنامگانه پدرشان
روانشاد رستم سنگ ــ خیرآبادی ۱
آقای فریدون سنگ فرزند رستم
بنامگانه زن عمویشان روانشاد گوهر
گشتاسب تیرانداز خیرآبادی ۱
خانم بانو رستم سنگ بنامگانه
همسرشان روانشاد بهرام خدابخش
کدخدایان ــ خیرآبادی ۱
آقای مهربان سنگ فرزند رستم
بنامگانه مادرشان روانشاد کتایون
داراب ــ خیرآبادی ۱

جلد

آقای اسفندیار کدخدایان
بنامگانه پدرشان روانشاد بهرام
اسفندیار کدخدایان ــ خیرآبادی ۱
آقای اردشیر گرشاسب بنامگانه
پدرشان روانشاد مهربان گشتاسب
خیرآبادی ۱
آقای کیخسرو عدالتی فرزند بهرام
علی آبادی ۲
آقای شهریار ماهیار لهراسب پور
زین آبادی ۱
آقای یزدان پناه ۱
آقای رشید شهمردان فرهی فر ۱
آقای شهمردان وفادار فرهی فر ۱
آقای هوشنگ اردشیر نمیرانیان ۱
آقای رشید نمیرانیان ۱
آقای شهریار اردشیر شناس بنامگانه
پدر روانشاد اردشیر مهربان استاد
بهرام ۱
بانو کیاندخت ربانی بنامگانه
پدر روانشاد خدارحم کیخسرو ربانی ۲
آقای خداداد کاوسیان بنامگانه
پدر روانشاد بهرام دینیار جمشید
کاوسیان شریف آبادی ۱
بانو شکوفه اردشیر جهانبخش نمیری
بنامگانه روانشاد بی‌بی‌جان کیومرث
کیومرثی کلانتری دختر عموی پدرخود ۱
بانو بهدخت سلامت ۱
آقای بهرام سروش کابلی ۱
آقای جمشید کنتراکتر ۱
آقای رستم بهرام نمیرانیان ۲
بانو طوطی نوذری ۱
بانو پروین کاوسیان شریف آبادی
بنامگانه دخترنا کام روانشاد
شهین رستم فلفلی ۱
بانو خورشید رستم خان کاوسیان
شریف آبادی ۱
آقای شاپور جهانگیری فرد ۱
آقای مهربان شهمردان سعادت ۵
آقای دکتر منوچهر پرتوی فرزند
رستم فریبرز نوذر ۱
بنام بانو مهوش ایرانی پرتوی
فرزند بهرام کیخسرو تیرانداز ۱
بیاد مادرم روانشاد مروارید بامس
مهربان (پرتوی) ۱
بیاد پدرم روانشاد رستم فریبرز نوذر ۱

نام	جلد
بنامگانه سرور بامس مهربان	۱
آقای رستم خداداد خسرویانی	۱
آقای مهربان کادمی	۵
آقای بهرام کادمی	۳
آقای سهراب کادمی	۵
آقای ایرج بهمردی	۲
آقای منوچهر خسروی	۵
آقای بهرام رستم سامیا	۲
آقای خدابخش کاجی	۳
آقای مهرایران	۳
آقای سهراب ظهرابی کلانتری	۱
آقای بهرام خادمی	۱
آقای کیخسرو نوریزدانی	۱
آقای شهریار جوبیانپور	۱
آقای رستم فرخنده	۱
آقای کیانپور دانش	۱
آقای رستم لاکان	۱
آقای سیروس نمیرانیان	۱
آقای افلاطون جمشیدی	۳
آقای اردشیر راوری	۲
آقای مهربان ابریشمی	۳
آقای کیخسرو خسروی	۱
آقای بهمن باستانی	۲
آقای گشتاسب خسروی یزدی	۱
آقای رستم یزشنی	۱
آقای فیروز بهمردی پور	۱
آقای رستم جمشیدیان	۱
آقای خداداد منوچهر کلانتری	۱
آقای مهربان بهمردی	۲
آقای خدارحم بهمردی	۱
آقای رشید گشتاسب بهرام شهری	۴
آقای هرمزدیار گشتاسب خسرویانی	۱۰
آقای رستم هیربد	۱
آقای بهمرد خسروتفتی بنامگانه خسرو نامدار تفتی	۱
آقای بهمن جهانگیرپور اسفندیاری	۱
آقای رشید خدارحم شناسازین آبادی	۱
آقای سیروس فرامرز انوار	۲
خانم سرور ماهیار لهراسبی	۱
آقای فیروز جراح بنامگانه پدرشان بختیار جراح	۳
آقای رستم فرامرزیان	۳
آقای خدارحم کاجیان	۱
آقای خداداد دهموبدی حسینی	۱

نام	جلد
آقای سهراب رستمی حسینی	۱
آقای کیخسرو خدادادی	۱
آقای شهریار داستان	۲
آقای اردشیر خاوریان	۱
آقای جمشید تیراندازی	۱
آقای اردشیر جاماسبیان	۱
آقای اردشیر سروشیان	۱
آقای شهریار رشید نمیرانیان	۱
آقای خدایار خانواده آفاق	۳
آقای مهربان خداداد هرمزدی	۱
آقای هرمزدیار ماهیار لهراسبی	۲
آقای افلاطون هرمزدیار جراح	۱
آقای کیخسرو اسفندیار بختیاری	۱
بانو رخشنده کیخسرو فره وهران	۱
آقای اسفندیار رستم آذرکیوان	۱
خانم ایران مهربان کاوسی	۱
آقای اسفندیار مهربان سیروسی	۱
بانو شهین شهریار باستانی	۱
آقای بهرام نوشیروان یزدانی	۱
آقای مهربان جمشید اهورائی زاده	۱
آقای سیروس جهانگیر جهانگیری	۱
آقای منوچهر کاویانی	۱
آقای رستم یارش	۱
آقای دینیار نامداری	۱
بنامگانه روانشاد فریدون رستم فرشید	۱
آقای کیخسرو کیخسروپور	۲
آقای کیوان هرمزدیار نوشیروانی	۱
آقای رستم بهمن اردشیریان	۱
آقای مهربان بهمن اردشیریان	۱
آقای فرخزاد بهمن اردشیریان	۱
بنامگانه روانشاد مهربان آبادان اردشیریان	۱
آقای سهراب بهمنش بنامگانه روانشاد رستم خداداد نمیرانیان	۱
آقای بهمن اورمزدی	۱
آقای اردشیر ارجاسبی	۱
بنامگانه بهرام مهربان دستیار	۱۵
آقای مهندس زارع	۱
آقای رستم فولاد چمی	۱
آقای رستم رشیدی شریف آبادی	۳
آقای خسرو شیرویا	۱
آقای سهراب یزدانی	۲
آقای فرهنگ بازاده	۱

نام	جلد
آقای هرمزدیار بهدین	۱
آقای خدابخش پای سروی بنامگانه روانشاد مهربان پای سروی	۲
آقای فریدون مهرآئین	۱
آقای دکتر پارسا	۱
آقای رستم خسرو موبد	۱
بانو مهین خانمشید	۲
آقای مهندس بهرام فریدون	۱
آقای فیروز وفاداری بنامگانه همایون خانم و خداداد استاد کیومرث وفاداری	۲
آقای فیروز وفاداری بنامگانه شیرین مهربان خدادادیان	۱
آقای مهربان خانی	۱
آقای رستم سپهری	۱
آقای دکتر مهربان بختیاری	۱
آقای خوبیاری	۶
آقای کیخسرو کاویانی کوثرخیزی	۱
آقای بهمن کیامنش	۱
بانو لعل خانم جمشیدیان	۲
آقای شهریار داراب دارابیان	۳
آقای شهریار گلزاری	۳
آقای اردشیر گلزاری	۱
آقای هرمزدیار پیروزمند	۱
آقای جمشید پولادزندی	۱
آقای بهرام منشنی	۱
آقای اسفندیار بهمنی	۱
آقای گشتاسب بهرام اشتاد	۱
آقای کورش بهرام اشتاد	۱
بانو مهناز بهرام اشتاد	۱
بانو بهناز بهرام اشتاد	۱
بانو کتایون اردشیر یزدانی بیوکی	۱
آقای دکتر اسفندیار استقامت	۱
بانو خرمن رستم دشتکی مبارکه	۱
بانو فیروزه برومند رادمبارکه	۱
آقای رستم تیرانداز نمیر مبارکه	۱
آقای اردشیر بزرگ چمی	۱
بانو همایون معاونت	۴
آقای فرهاد رستم برومند رادمبارکه	۱
آقای فرشاد رستم برومند رادمبارکه	۱
بانو فرحناز رستم برومند رادمبارکه	۱
آقای رستم کیانی بنامگانه گوهر کیومرث کیانی ذین آبادی	۴
آقای بهرام کیانی ذین آبادی	۳

نام	جلد
آقای فرهاد کیانی ذین آبادی	۳
آقای رستم جمشیدی فرزند رشید	۱
آقای بهرام جمشیدی	۱
آقای منوچهر گودرز کاوسی	۱
آقای جمشید جهانگیر کرمانیان بنامگانه پدر و مادر	۱
آقای جمشید جهانگیر و همسرش فیروز خداداد گلستان	۱
آقای رستم فلفلی فرزند خدارحم	۳
آقای الهیار کیخسرو کیانی حسن آبادی	۳
آقای کیخسرو ظهرابیان تفتی	۳
آقای سهراب معاونت	۲
بانو شیرین مرزبان	۱
بانو سرور تیرانداز دهموبدی	۱
آقای رشید جمشیدی	۱
آقای منوچهر مبارکه‌ای	۱
آقای رشید فرامرز دهمیری	۲
بنامگانه مهربان رستم خسروی	۱
آقای رشید خداداد چمی هرمزدیاری	۱
بانو پروین رستم مرزبان	۱
آقای فریدون فلاحتی	۱
آقای خدارحم داوری	۱
آقای رستم بهروزی	۱
آقای شاه بهرام کامل زاده	۳
آقای بهرام رستم نامدار	۲
آقای اردشیر گشتاسبی	۱
آقای جمشید ایزدیان	۱
آقای خدابخش کیخسرو نمیرانیان	۱
آقای شهریار جوبیانپور	۱
خانم نرگس دادخواه	۱
آقای مهربان جمشید ماوندادی	۱
آقای بهرام شهریاری	۱
آقای فریبرز گوهرریزی	۱
آقای داریوش شامردانی	۱
آقای رستم فرهاد یزدانی اله آبادی	۱
آقای اسفندیار عمیدزاده	۱
آقای رستم ستودیان	۱
آقای اردشیر فرهادیه	۱
آقای بهمن شاگشتاسبی	۲
آقای هرمزدیار بهرام جمشیدی چمی	۲
آقای خدایار عزتی	۱
آقای ماهیار مهربانی	۱
آقای خدایار بهرامی	۱

	جلد
(سوپرسرویس) آقای فریدون جهانگیر	
آتشبند بنامگانه روانشادان پدرم	
جهانگیر جمشید نرسی آبادی و خاله‌ام	
مروارید رستم مریم آبادی	۵۰
آقای دکتر دینیار هرمزدی محمدآبادی	
بنامگانه روانشادان دکتر بهرام پرورش	
لعل جمشید پرورش ـ استاد بمان پرورش	
شیرین استاد بمان پرورش	
بهرام دینیار هرمزدی محمدآبادی	
فیروزه خداداد هرمزدی محمدآبادی	
دولت بهرام هرمزدی محمدآبادی	
رستم بهرام هرمزدی محمدآبادی	
کیخسرو خداداد هرمزدی محمدآبادی	
خداداد بهمن هرمزدی محمدآبادی	
بانو جمشید هرمزدی محمدآبادی	
جمشید رستم بهرام بامس خسرویانی	
کیخسرو جمشید بهمردی ذین آبادی	۱۳
یکنفر زرتشتی خیراندیش بوسیله	
ارباب وفادار تفتی	۱۰
خانم پریدخت فلاحتی بنامگانه	
همسرشان روانشاد رشید شهرت ذین	
آبادی	۶
آقای هوشنگ کیانی ذین آبادی	۳
خانم پوراندخت کیانی ذین آبادی	۱
آقای خدابخش معاونت	۱
آقای جمشید فرازیان	۱
آقای مهربان هنرمند	۱
آقای مهربان مهرابی پورکرمانی	۱
بانو همایون جمشیدی	۱
آقای مهربان سامیای کلانتری	۱
خانم لعل کیانی	۲
آقای بهرام انوشه	۱
آقای اسفندیار ماونداد ی	۱
آقای رستم پور بهمردیان	۳
آقای فریدون بهروزی	۱
آقای اسفندیار ردینی	۱
آقای سهراب افسر کشمیری	۲
آقای دکتر حسین وحیدی	۱
خانم پوران فرهنگی	۱
آقای دکتر فتح‌اله حکمی	۱
آقای دکتر فتح‌اله حکمی	۱
آقای پیروز ابتدائی	۱
آقای مهربان یزدانی	۲
آقای فریدون جمشیدی	۲

	جلد
آقای خدارحم بندار نرسی آبادی	
سرور بهزاد نرسی آبادی	
فریدون ضیاء طبری	
فیروزه بهرام ضیاء طبری	
آقای فریدون خدارحم فلفلی	
بنامگانه روانشادان مادرش سرور	
بهزاد و پدرش خدارحم بندار	۱۰۰
بنیاد جمشید یگانگی	۱۰۰
بنامگانه روانشادان نوشیروان	
بهزاد و فیروزه بندار	۱۰
بنامگانه روانشادان نوشیروان	
مهربان بهرام شهری و دولت	
شهریار کیانی پور	۱۰
انجمن زرتشتیان نرسی آباد	۱۰
خانم ایراندخت محبوب	۱
آقای رستم کیهان نژاد	۱
آقای اسفندیار مرادیان	۱
آقای خدابخش منیری بنامگانه	
روانشاد پدرش رستم منیری	۱
آقای خدابخش منیری بنامگانه	
روانشاد خواهرش همایون رستم	۱
آقای رستم پورزندیان	۱
آقای شاهرخ فلاحتی	۱
آقای بهرام خسرویانی بنامگانه	
روانشادان پدرش رستم شهریار و	
مادرش شیرین مهربان	۱
آقای بهرام فلفلی	۱
آقای بهرام فلاحت	۱
آقای مهربان فلفلی	۱
خانم مینا یزدان پرستان	۱
خانم گلفروز کدخدایان	۱
خانم گوهر مهربانی	۱
خانم شهناز شهزادی	۱
آقای منوچهر جهانگیر فریدون ستایش	۱
آقای خداداد خنجری	۱
آقای فیروز فرامرزی	۱
آقای شهریار رنامدار استقامت	
بنامگانه شیرین استقامت	۱
آقای مهربان رستم نمیری	۱
آقای شاپور بازاده خرمشاهی	۱
آقای اردشیر بازاده خرمشاهی	۱
آقای سهراب خسرویانی	۱
آقای هرمزدیار خوی جو	۱

	جلد
آقای جمشید دمهری	۱
آقای سیروس پشوتنی	۱
آقای خدارحم دستان یزدی	۱
آقای پرویز خرمشاهی	۱
آقای شاه کیخسرو شمس	۱
آقای رستم رستمی	۱
آقای بمان خورشیدچهر	۱
آقای رستم رستمی بنامگانه	
سیمیندخت خدامراد کی‌فر	۱
آقای رستم بهرامی بنامگانه	
اردشیر خسرو بابکان	۱
آقای کیخسرو نمیری	۱
آقای رشید گنجی	۱
آقای اردشیر نابکی	۱
آقای الهیار دانش زاد	۱
آقای اردشیر رستم پشوتنی بنامگانه	
رستم اردشیر پشوتنی	۱
آقای رستم ایزدیان بنامگانه	
اردشیر رستم ایزدیان	۱
انجمن زرتشتیان نصرت آباد	۱
آقای جمشید منوچهری	۱
آقای سهراب یزدگردی	۱
آقای سهراب خردادی	۱
آقای بهرام فلاح زاده	۱
خانم همایون نمیرانیان	۱
آقای کیخسرو نمیرانیان	۱
آقای خسرو منوچهری	۱
آقای کورش کیهانی	۱
آقای داریوش کیهانی	۱
آقای جهانبخش نمیرانیان	۱
آقای سهراب نمیرانیان	۱
آقای منوچهر نمیرانیان	۱
آقای بهرام چهل مرد	۱
آقای جمشید بهمرد نمیرانیان	۱
آقای شاهرخ نمیرانیان	۱
آقای جمشید خورسند نمیرانیان	۱
آقای خدارحم بهمردی	۱
آقای رشید دموبدی	۱
آقای رستم فریدنی	۱
آقای خدامراد بزرگ چمی	۱
آقای مهربان اردشیری	۱
آقای شاه بهرام فلفلی	۱
آقای بهرام بهمردی	۱
آقای شهریار خدایاری	۱

	جلد
آقای فریدون کیانیان	۱
آقای داریوش کاوسی	۱
آقای فریدون یزدانی	۱
خانم سیمین روشنفر	۱
خانم دولت باستانی	۱
آقای خدامراد بهمن چمی	۱
آقای جهانگیر جمشیدی چمی	۱
آقای خداداد خدادادی چمی	۱
آقای مهربان رستمی چمی	۱
آقای بهمن بهمردی	۱
آقای رستم شالث هیربد	۱
آقای دکتر رستم آبادیان شریف آبادی	۱
آقای بهرام خسرو دینیاری شریف آبادی	۱
آقای دکتر ماهیار اردشیری	
شریف آبادی	۱
آقای ایرج سلامتی	۱
آقای دکتر مهربان کاوسی	۱
آقای سهراب کاوسی	۱
آقای مهندس رستم یزدانی	۱
آقای شهریار یزدانی	۱
آقای اردشیر خدابخشی	۱
آقای خدایار رستمیان شریف آبادی	۱
آقای رستم شاهمردانی شریف آبادی	۱
آقای بمان شغلی شریف آبادی	۱
آقای البرز شغلی شریف آبادی	۱
آقای منوچهر کریمداد سلامتی	۱
آقای فرهنگ ایرج ضیاء طبری	۱
آقای البرز کاوسی شریف آبادی	۱
آقای کیخسرو خداداد بهمن	۱
آقای مهندس هرمزدیوی	۱
آقای بهرام سروشی	۱
آقای شاهرخ سروشی	۱
آقای دکتر سیروس سروشی	۱
آقای کیخسرو سروش	۱
خانم ایران سروشی	۱
خانم پریچهر سروشی	۱
آقای گودرز فرامرزیان	۱
آقای سیامک ایزدیار	۱
آقای کامبیز فرامرزیان	۱
خانم فرنگیس کاویانی	۱
آقای شاپور کیانپور	۱
آقای بختیار بختیاری	۱
آقای دکتر مهربان خدائی	۱
آقای داریوش کیهانی	۱

نام	جلد
آقای دکتر کیخسرو مهربانی	۱
آقای شاپور زنده‌نوش	۱
آقای فرخنده زنده‌نوش	۱
آقای کیخسرو موبدشاهی	۱
خانم زمرد سهرابیان	۱
آقای اسفندیار گشتاسبی گوهرریزی	۱
آقای حمید یک کلام آذری	۱
آقای زیور ضیاء طبری بنامگانه روانشادان پدرومادرم فریدون ضیاء طبری و فیروزه بهرام ضیاء طبری	۱
آقای مرزبان مرزبانی	۱
آقای هرمزدیار هرمزدیاری بنامگانه پدرومادروخواهرناکامش فریدون بهرام هرمزدیاری و شیرین شهریار شهریاری و سرور فریدون شهریاری	۳
آقای مهندس فریدون خسروانی	۱
آقای آبتین استواری	۱
آقای مهندس داریوش اورنگی	۱
آقای فرزانه سهراب مبارکه	۱
آقای مهندس هرمزا ورمزدی	۱
سازمان فروهر (جوانان زرتشتی)	۱۰۰
آقای رستم وحیدی	۱
آقای ناشناس	۱
آقای سیروس دولت زاده	۱
آقای کورش همتی	۱
بانو نعیمی بنامگانه پدرومادر خویش کیخسرو مهربان نعیمی و مهربانو بهرام نعیمی	۳
آقای جمشید جمشیدی‌فر بنامگانه پدرومادرش رستم جمشید جمشیدی و دین بانو بهرام هرمزدیاری	۲
دکتر کیومرث سلامتی بنامگانه پدرش روانشاد بهرام رستم سلامتی	۳
خانم فرنگیس آذری بنامگانه بهرام دینیار آذری	۱
خانم فرنگیس مزداپور	۳
آقای پرویز گشتاسبی	۱
آقای مهربان فریدونی بنامگانه روانشاد بانو فریدونی (اردیبهشتی)	۳
روانشاد خدارحم خدامراد گوهری	۱
روانشاد گوهر خداداد جمشید	۱
آقای فریدون اسفندیار باستانی اله آبادی	۱
آقای جمشید ماهیار خداداد نرسی آبادی	۱
آقای خدایار گشتاسب بهزاد رحمت آبادی بنامگانه پدرومادرم گشتاسب بهزاد و فیروزه شهریار	۲
آقای خدارحم فریدون فلفلی	۱
آقای خسرو پرویز	۱
آقای کیخسرو سروش یگانگی	۳
آقای خدارحم گوشنی	۱
آقای بهرام نمیرانیان	۱